

كتاب الفرائد

تأليف

ابو الفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی

فی بیان وجوه أقسام الدلیل والبرهان وجواب
مسائل انتقد بها حضرة الشيخ عبدالسلام
على أهل الإيقان

ربّنا انّا سمعنا منادياً ينادى للإيمان أن آمنوا بربّكم فآمنا
ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفرّ عنا سيئاتنا
وتوفّنا مع الأبرار

کتاب الفرائد

تأليف: میرزا ابوالفضل گلپایگانی

ناشر: مؤسسه مطبوعات امری آلمان

لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

هوفهایم - آلمان

چاپ اول آلمان

نگارش کامپیوتری: ژنا زینی

۱۵۸ بدیع - ۲۰۰۱ میلادی

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۵	مقدمه ناشر
۷	دیباجه (روح الله مهرباخانی)
۱۹	دیباجه مؤلف
۲۳	فهرست مطالب کتاب (جناب ابو الفضائل)
۳۳	کتاب فرائد
۳۹	مقاله اولی
۹۷	مقاله ثانیه
۴۰۱	خاتمه
	مطلبی باسم کتاب فرید فرائد از لجنة ملی مطالعات
۴۳۷	و انتشارات ایران
۴۴۳	فهرست اعلام و مواضع

مقدمه ناشر

کتاب فراند برای اولین بار در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در مصر به چاپ رسید و نشرهای بعدی آن چندین سال بعد از روی نسخه اولیه و به همان شکل در ایران به عمل آمد. متأسفانه صحافی و نحوه چاپ کتاب آن طور که در شأن این اثر نفیس بود انجام نیافت و جناب ابوالفضائل در مقدمه به این مسئله اشاره کرده و سبب آنرا عدم اطلاع عاملین طبع آن زمان در مصر به زبان فارسی و عربی قدیم ذکر نموده اند.

در چاپ حاضر اغلاطی که جناب ابوالفضائل در صحیفه خطا و صواب وارد نموده بودند رعایت و تصحیح شد. بالطبع این صحیفه از چاپ کنونی حذف گردید. به منظور آسان شدن مطالعه کتاب سعی گردیده به روش متداول امروزی از اصول نقطه گذاری و تقسیم متن کتاب به بندها استفاده شود.

آنطور که تألیف کتب فارسی و عربی در آن زمان معمول بود نقل قول ها از جمله آیات قرآنی با علامات خاصی از متن مؤلف جدا و مشخص نمیشدند و جناب ابوالفضائل نیز به همین رویه آیات قرآن را ضمن نوشته خود درج می کردند. در چاپ حاضر آیات قرآنی با علامات نقل قول از متن مؤلف مشخص شده و با اصل مقابله شده اند. از آنجا که جناب ابوالفضائل آنطور که معلوم است این آیات را از حافظه نقل می نمودند، در بعضی از آنها اختلافات کمی با اصل وجود داشت (نه در معنی) که مورد تصحیح قرار گرفت. در مواردی که مأخذ کلام تأکید نشده و اختلاف زیاد با اصل آیه وجود دارد، به آیه ای که این مطلب در آن ذکر شده اشاره گردیده.

سوره های قرآن که به دو اسم معروفند، اسم دوم آنها در پا ورقی (بین پرانتز) ذکر شده است. علاوه بر فهرست مطالب که خود جناب ابوالفضائل نوشته اند، یک فهرست جامع اعلام و مواضع نیز به کتاب اضافه گردیده است.

در تهیه نسخه حاضر، که چندین سال به درازا کشیده است، دوستان زیادی با این هیئت همکاری نموده اند. از کلیه این یاران بخصوص از جناب دکتر فیروز علوی، که در تهیه

فهرست اعلام و مطالب، تصحیح و مقابله و تنظیم این کتاب سعی موفور نمودند، صمیمانه
سپاسگزاریم.

لجنة ملی نشر آثار امري به لسان فارسي و عربي
هوفنايم ۱۵۷ بدیع

دیباچه

جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی در شرق و غرب به عنوان بزرگترین دانشمند قرن اول بهائی شناخته شده و دانشمندان غیر بهائی چون میرزا محمد خان قزوینی در شرق و پرفسور ادوارد برون در غرب از او به عظمت یاد کرده‌اند.^۱ و بعضی از اهل تحقیق در باختر دانش او را "افسانه گون" قلمداد نموده‌اند.^۲ البته بوده‌اند فضلائى چون آقا محمد فاضل قاسمی که از دانش و بینش او حکایتها زیانزد احبّا است ولی با اینهمه، دوست و دشمن همیشه از ابوالفضائل یاد کرده‌اند و ردّیه نویسان بعد از حمله به کلمات قدسیّه آثار او را مورد ردّ و تدمیر و شخص او را محلّ لعن و تکفیر قرار داده‌اند.

این شهرت بجای استاد که سرِ سروران خامه و نامه را در مقابل خود خاضع نموده مرهون چند عِلّت است.

یکی آنکه از ده‌ها بلکه صدها علمای عهد ربّ اعلی و دوره جمال‌ابهی جز چند اثر آنهم غالباً ناقص بجا نمانده‌است حتّی از نفوسی چون حضرت قنّوس و جناب ملا حسین بشروسی فقط نام بعضی از آثار آنها به گوش ما رسیده و جز قطعات متفرقه در دست احبّا، چیزی موجود نیست ولی از جناب ابوالفضائل آثار متعدّدی بجا مانده‌است.

عِلّت ثانی وسعت معلومات جناب ابوالفضائل است که از حدود زمان و مکان وی فراتر میرفت. در گذشته یعنی زمانی که میرزا ابوالفضل زمان کودکی و جوانی و دوران فرا گرفتن دانش و علم را میگذرانید (تولد سال ۱۲۶۰ ه.ق) ایران و مردم آن در تاریکی صرف به سر میبردند. سرزمین ما از تمام آنچه در جهان غرب میگذشت غافل بوده و آنچه در مدارس آن زمان که تماماً جنبه مذهبی داشت تدریس میشد افکار پوسیده گذشتگان بود و اگر کسی علاقه‌ای به کسب معارف زمان داشت به کفر و الحاد متّهم و به مصداق (من تشبه بقوم

^۱ برای میرزا محمد خان قزوینی رجوع کنید به مقاله او در مجله یادگار سال سوّم شماره سوّم و برای پرفسور برون به

ترجمه تاریخ جدید P 172. P XLII

^۲ Mirza Abu'l Fadl.

letters and essays, by Juan Rold Cole, PO XI

فهر منهنم) مردود به شمار می آمد. حتی در داخل اسلام با تنفر و تجانبی که بین شیعه و سنی از دوران سلاطین صفوی به وجود آمده بود علما جز آنچه علمای شیعه بدان تفوه کرده بودند مقبول نمی شمردند حتی احادیثی را که از طریق سنت و جماعت روایت شده بود موجب تردید قرار می دادند و جمله "راوی سنی است" هنوز از امثال سائره است.

در چنین زمانی جناب ابوالفضائل اولاً قدم از عرصه دانش شیعی فراتر گذاشته و در مدت اقامت در عراق نزد علمای سنی کسب معارف کرد. سپس به مطالعه کتب ادیان دیگر پرداخت و با علمای آنها مفاوضه و مکالمه نمود. در محیط و زمانی که علمای شیعه کتب تورات و انجیل را باطل و تحریف شده می دانستند او آنها را با دقتی خاص مطالعه و تحصیل کرد به نوعی که عمق معرفتش در کتب دینی یهود و نصاری در موقع مباحثه باعث اعجاب علمای آنها می گردید.

در سال ۱۳۰۶ ه ق شبی در کاشان مباحثه ای دینی با حاخام یهود داشت که ذکر آن را خود آن جناب در فرائد آورده است. یکی از احباب کاشان استاد حسین معروف به عموزینل حکایت نموده است که: «چون مجلس منقضی شد او (حاکم) برخاست برود برای مشایعتش رفتم چون خواست از در خارج شود با کمال اعجاب گفت: "به خدای موسی قسم که این شخص از ساعتی که موسی قدم به دنیا نهاده تاکنون و در تمام ادوار همراه بنی اسرائیل بوده است." و این سخن را از لحاظ اعجاب از اطلاعات تاریخی جنابش و تحقیقاتش در حقایق ادیان بیان کرد.»^۱

جناب ابوالفضائل در موقع اقامت در طهران علاوه بر معلوماتی که از کتب ادیان شرق آسیا جمع کرده داشت با دو تن از علمای بودائی که معلوم نیست به چه قصد به ایران آمده بودند تماس حاصل کرده از آنها اطلاعات لازمه را درباره آن دین کسب کرد.

جنابش در عین حال از جریان تجدد که نسیم آن از سوی غرب شروع به وزیدن کرده بود غافل نماند. تحریر به فارسی سره یکی از آثار این تجدد در آن زمان محسوب می شد و در این زبان چندان تبهر یافت که همه سره نویسان آن زمان از هنرمندی او یاد کرده و به پیش کسوتی جنابش اقرار داشتند.

^۱ زندگانی میرزا ابوالفضل لانکنه این ۱۹۸۸ صفحه ۱۵۹

ابوالفضائل وقتی به طهران رسید که دارالفنون چند سالی بود افتتاح یافته بود و معلمین اروپائی و ایرانی علوم جدید را در آن تدریس می کردند جنابش فرصت را مغتنم شمرده با بعضی از استادان اروپائی تماس یافته به کسب علوم جدید و اطلاع از آنچه در اروپا می گذشت پرداخت.

علّت سوّم اشتهار آثار جناب ابوالفضائل قدرت قلم و سحر بیان او بود. او را به حقّ می توان یکی از ادیبان عالی مقام ایران دانست و بدین امر اکثر اهل قلم با عداوتی که نسبت به جنابش به واسطه ایمان و اعتقاد وی داشتند اقرار می نمودند. میرزا محمد حسین ثریا که خود را از ادبای زمان می شمرد و سالهای بعد روزنامه ثریا را در مصر می نوشت در نامه ای به جناب ابوالفضائل بعد از ذکر هنرمندی جنابش دو بیت ذیل را در وصف او می سراید:

«ببال ای خداوند دانش از ایرا که چون پاک یزدان نداری همالی
پساوند هر چند زیبا نباشد سزد گر ببالی، سزد گر ببالی»

در سال ۱۳۰۰ ه ق که جناب ابوالفضائل در زندان طهران بود بعضی شبها کامران میرزا نائب السلطنه ایشان را خواسته به بحث و جدل می پرداخت و در این جلسات بعضی از رجال سلطنتی حضور می یافتند. در یکی از این شبها حسام السلطنه فاتح هرات حضور داشت. شیخ بدرالدین غزّی می نویسد: «حسام السلطنه تحاریر فارسی اصطلاحی این عصر و فارسی سرّه و عربی استاد را دیده بود خطاب فرمود: "تو میرزا ابوالفضل هستی که رسائل منشیانه فارسیّه و عربیّه ات منشیان و فصحای عرب و عجم را عاجز نموده و چشم ایرانیان را روشن کرده؟" ... استاد با کمال خضوع و ادب اشاره نمود بلی. پس مکرّر کرد "اسفا علیک" ... باز حسام السلطنه اظهار تأسف و تحسّر نمود که مثل شما باید کاتب حضور اعلیحضرت سلطانی باشد و رو نمود به نائب السلطنه و گفت: "می دانید چه خوب انشاء می کند. مثل این شخص منشی یا در عالم نیست یا نادر است." نائب السلطنه فرمود: "دیده ام و می دانم." و باز اظهار اسف نمود که این شخص شایسته است سالی پنجاه هزار تومان موجب از دولت داشته باشد....»^۱

^۱ زندگانی میرزا ابوالفضل لاتکنهاپن ۱۹۸۸ صفحه ۸۳

اما علت چهارم که نوربخش همه فضائل و کمالات جناب ابو الفضائل و موید و باعث ظهور آن همه آثار جاویدانی او شد تأیید جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم و کسب فیض جنابش از آثار قلم اعلیٰ علی الخصوص کتاب مستطاب ایقان بود که جنابش همه معارف خود را قطره ای می دانست که از بحر زخار آن کتاب الهی کسب کرده بود. در کتاب فرأید می نویسد: «اگر خودستانی نوعی از رعونت نبودی شهادتی را که اکابر قسّس و فلاسفه اروپا و آمریکا در تصدیق علم و احاطه این عهد بر حقائق کتب مقدّسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد می نمودم تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان اطلاع یابند.»

حضرت عبدالبهاء مقام راسخون در علم را شامل آن نفس برگزیده فرموده اند. در قرآن کریم آیات زیادی موجود است که کلاً حاوی بشارت یوم موعودند و طبق نصّ قرآن جز، متشابهاتند یعنی آیاتی که معنی آنها روشن نیست و احتیاج به تأویل دارند. و در سورة آل عمران آیه ۷ تأکید شده است که: "ما يعلم تأویله الاّ الله والراسخون فی العلم" یعنی به معنی این آیات کسی جز خدا و راسخون در علم واقف نیست و شیعیان طبق احادیثی که روایت شده ائمه اطهار را جز، راسخون در علم به حساب می آورند.

حضرت عبدالبهاء در لوح میسز گودال که از تفسیر آیه ۱۲ از مکاشفات یوحنا پرسیده بوده بعد از تفسیر این فصل اشاره به میرزا ابو الفضل که برخی از آیات آن را طور دیگر تفسیر نموده بود می فرمایند: "و کذلک بینوا الراسخون فی العلم ایضاً معانی اخری و کلّ المعانی مطابقة للواقع لانّ الكتاب المقدّس وبالاخصّ رؤیا یوحنا لها معانی متعدّدة و تأویل کثیرة."^۱

سیری در آثار جناب ابو الفضائل که چون شکوفه های بهاری در همه جا پراکنده اند معلوم می دارد که چگونه کلام الهی نفوذبخش این آثار شده است و خواننده وقتی می بیند که تفسیرات و تأویلات جنابش از کتاب یوحنا و غیر آن که سالها قبل در رساله شرح آیات مورّخه و فصل الخطاب مرقوم شده با مطالب مفاوضات عبدالبهاء مطابقت کامل دارد معنی الهام الهی و تأیید "شدید القوی" را در می یابد.

^۱ مأخذ دار التحقیق بیت العدل اعظم

جریان نهر قلم و سریان شطّ فوّاد جناب ابو الفضائل چندان باهم هماهنگی داشت که به عکس آنچه معمول مؤلفین است که آثار خود را از سواد به بیاض می برند و اصلاحات متعدّد در آنها معمول می دارند و احیاناً آنها را تجدید تحریر می نمایند ایشان آثار خود را بدون مراجعه به مسوّدۀ مرقوم می فرمودند. جناب نبیل التّوّله می نویسند: «جناب ابو الفضائل دارای روش مخصوصی در نویسندگی بودند که آن را جدّاً و دقیقاً پیروی می کردند. به سرعت تحریر می نمودند ولی اصلاح نمی کردند و کلمه ای را خط نمی زدند.»^۱

خود استاد در خاتمه کتاب فراند می نویسد: «و تألیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف بنیت بدون رجوع به مسوّدۀ و باطله غالباً چنانکه عادت اهل تصنیف و تألیف است در مدّت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت.»

کتاب فراند

کتاب فراند که لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی آلمان همت به تجدید نشر آن فرموده مشهورترین آثار جناب ابو الفضائل و کتابی است که به امر صادر از مرکز میثاق صورت تألیف یافته است. این کتاب تنها جواب ردود شیخ الاسلام قفقاّز نیست بلکه آن را می توان تفسیری بر کتاب مستطاب ایقان دانست. یعنی حقائق بی شماری که حقّ جلّ جلاله به نحو مجمل و مختصر در آن کتاب نازل فرموده و این حقائق در فکر و قیاد جناب ابو الفضائل در طیّ سالیان دراز پخته و پرداخته شده بود و یکبار در کتاب فصل الخطاب به نحو آزمون به قلم آمده بود، در این کتاب تفسیر و تبیین و به دلائل قویّه و براهین عقلیّه و نقلیّه مدّلل و مبرهن و در معرض استفاده اهل ادراک از تمام طبقات جامعه بشریّت قرار گرفته است.

فراند جمع فریده در لغت به معنی درّ منظم و در اصطلاح اهل ادب به معنای کلام فصیح است (اتی بالفراند ای بالفاظ تدلّ علی عظم فصاحتہ و جزالة منطقہ و احوالة عربیّته - المنجد).

^۱ زندگانی میرزا ابو الفضل لانکنهاین ۱۹۸۸ صفحه ۳۷۹

و داستان تألیف آن به این قرار است که در حدود سالهای ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ هـ ق شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام تفلیس (قفقازیه)، در طی مطالعه کتاب مستطاب ایقان جزوه‌ای را در رد مطالب آن تحریر نمود. شخصی این جزوه را که هنوز خطی بود از شیخ گرفته برای یکی از دوستان فرستاد. سپس این جزوه به دست آقا رضا قنّاد که از ملازمین حضور جمال‌قدم از زمان بغداد تا صعود مبارک در عکا بوده سپس در محضر مرکز میثاق تا حین سفر آن حضرت در آمریکا محشور بود رسید. آقا رضا جوابی بر آن جزوه شیخ نوشت و آن جواب برای شیخ الاسلام ارسال شد. هر چند اجوبه آن جزوه کافی و برای اهل انصاف قانع کننده بود ولی چون آقا رضا اهل فضل و تألیف نبود آن رساله مجمل و ساده تحریر شده بود. ملاحظه آن رساله جناب شیخ را باعث آن تصور شد که "معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است" و اینکه اهل بهاء افزون از آنچه در آن رساله تحریر شده جوابی ندارند لذا حسن برتری و غروری بدو دست داده به خیال هنر نمایی افتاد.

اول رساله اولی را که مطالعه کتاب ایقان نام داده بود شامل ۲۲ صفحه به خط نسخ درشت در سال ۱۳۱۴ هـ ق طبع و نشر نمود و در آن وعده جواب رساله آقا رضای قنّاد را نیز داد. سپس رساله مفصل تری به نام مدافعه بر مقابله خصم تحریر نمود این رساله شامل ۹ فصل به نام ۹ مدافعه بوده و در طی ۸۴ صفحه به خط نستعلیق در همان سال طبع و نشر شده است. شیخ در رساله اولی رعایت ادب و انسانیت را نموده ولی پیداست که اجوبه آقا رضا چندان به مذاقش خوش نیامده. لذا در رساله دوم شروع به بذات و ناسزا گوئی کرده است. درحالی که رساله مؤمن بهائی به غایت مؤدبانه بوده است. سبک تحریر شیخ در این رساله دوم بسیار عامیانه است و کلمات و جملاتی از قبیل: تازه و خشکه - مردکه - خانه خراب - به چشمش فرو نمی رود - ادعا ثم ادعا بازم ادعا - و ناسزاهائی از قبیل: منافق مزور - بی دین - بی غیرت - بی حرمت دارد که در رساله اولی معهود نبوده است.

وقتی که این دو رساله به نظر مرکز میثاق رسید اراده فرمودند که جوابی بر آنها نوشته شود لذا لوح ذیل را به خط مبارک صادر و برای جناب ابوالفضائل ارسال فرمودند.

هو الله

یا منادی الميثاق

زحمات و خدمات آن سرور ابرار در امر الله از بدو دخول در ظلّ حضرت ابی‌هی فی الحقیقه لا یعد ولا یحصی. اگر شهود ناسوت غافل و جاهل الحمد لله شواهد ملکوت موجود و اهل ملأ اعلی حاضر و ناظر. چون در خدمات و زحمات تمکن تام و ملکه و اهتمام حاصل نموده‌اید و معتاد و پخته شده‌اید لهذا باز زحمت تکلیف به آن جناب می‌شود و چاره‌ای جز این نه. شیخ الاسلام قفقاز چون در این آیام مشاهده نموده است که کلمه الله در آن صفحات بلند گشته و رانحه رحمن منتشر شده نائره حسدش شعله‌ور شد و ردأ علی الحق کلماتی چند تلفیق نمود جناب آقا رضا چیزی در جواب مرقوم داشتند حال دوباره شیخ مذکور چیزی تازه مرقوم داشته. ارسال شد ملاحظه فرمائید. اگر چنانچه حوصله داشته باشید جواب لطیف مقنعی مرقوم فرمائید بسیار به موقع است و یقین است که روح القدس تأیید شدید فرماید و نفحات الهام مشام را معطر خواهد نمود. اللهم آید عبدک ابا الفضائل علی اثبات دینک و اشهار حجّتک و ایضاح برهانک و اعلاء کلمتک و ارداع معارضیک و ارجاع مخالفیک و افحام معاندیک و الزام محاججی الحق. آنک انت القوى المقتدر العزیز الکریم والبهاء علیه و علی کلّ ثابت علی العهد القویم ع ع.

جناب ابو الفضائل کتاب فرائد را در طیّ شش ماه قمری تألیف نموده و در غره شوال ۱۳۱۵ هـ ق آن را به انجام برد. در موقع تألیف آن ساکن قاهره بود و در سرای جواهری اقامت داشت.

بعد از تألیف نسخه‌ای از کتاب حضور مرکز میثاق ارسال شد. آن حضرت فقط در دو جا اصلاح مختصری به عمل آوردند. یعنی عبارت ابو الفضائل را به لحن ملایم‌تری تبدیل فرمودند. سپس آن حضرت در روز یکشنبه ۲۷ شوال همان سال که مصادف با نوروز بود و جمعی از احبّاء در بیت مبارک حاضر بودند ورود نموده بیاناتی بدین مضمون فرمودند: "قدری دیر شد، چیز می‌نوشتیم رساله‌ای آقا میرزا ابو الفضل نوشت، بسیار خوب نوشت خوشم آمد. مناجاتی برای او نوشتیم. این است خدمت امر الله." بعد صورت مناجات را

به آقا میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت کند: «اللّٰه اَبهى - یا بهائى الابهى... اصبحت فى هذا اليوم النیروز... و اذا اتانى کتاب مسطور و لوح محفوظ ورق منشور یحتوى على حجج بالغة و براهین واضحه و دلائل لاثحه ردّاً على من ردّ عليك و شهاباً ثاقباً على من استرق السمع و هو معترض عليك. ای ربّ آید منشئها بتأییدات ملکوتک الابهى و اشدّه از ره بشدید القوى....»

کتاب فرائد شامل ۷۳۱ صفحه چاپ و منتشر شد و نسخه‌ای برای شیخ الاسلام قفقاز ارسال شد. این بار عکس العمل شیخ اضطراب و اضطراب بود. فوراً به فکر چاره افتاد که از نشر آن جلوگیری کند. جناب میرزا منیر نبیل زاده از مبلغین شجاع دوره میثاق که شرح حالش در جلد چهارم کتاب مصابیح هدایت مندرج است کتابی در شرح سفرهای خود به نام مآثر المنیر مرقوم نموده که نسخه خطی آن در اختیار فامیل ایشان است.

در این کتاب درباره سفر خود به قفقاز چنین نوشته اند: «در تفلیس با حضرات احمداى های میلانى و سایر احبّای الهی ملاقات می شود. کتاب فرائد که از آثار قلمیّه جناب مبلغ فاضل امر الله آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی در جواب تعرّضات شیخ الاسلام تفلیس است که تازه طبع و نشر شده یک جلد به دست فاضل سنّی مسلمین رسیده است آن فاضل سنّی برای توهین و سرزنش شیخ الاسلام معهود قفقاز که در تفلیس است داده. شیخ الاسلام بواسطه احمداى ها بنده را طلبیده رفتم. پس از مذاکرات زیاد خواهش نمود که مخارج طبع فرائداى می دهم یا اینکه این کتاب را هر چه هست میخرم نشر نشود. جواب به او دادم تیری که از شست گذشته به کمان بر نمی گردد. و کاش در وقت نوشتن ردّیه فکر آتیه را کرده بودید.» شیخ الاسلام چون چنین دید سکوت اختیار کرد.

و به نوعی که جناب ابو الفضائل در مقدمه کتابی که احبّاء آن را ردّ الردود خوانده اند ذکر نموده: «شیخ الاسلام قریب ۹ سال قبل از ارتحال کتاب فرائد نزد او بود و ابداً در مقام ردّ و نقض آن برنیامد چه در غایت وضوح و شهود ملاحظه می نمود که انکار مطالب مندرجه در آن از قبیل انکار امور بدیهیه و معارضه با ادله قطعیّه است... مفتی اهل سنّت و جماعت در تفلیس بنابر مثل مشهور لا لمحبه على بل لبغض معاویه همواره از مرحوم شیخ الاسلام شیعی نکوهش و سرزنش می فرمود. چنانکه روزی در محفلی فرموده بود شیخ الاسلام

در تألیف این کتاب موجب وهن علمای اسلام شد. چون این خبر به مرحوم شیخ رسید برآشت و گفت: «چه وهنی از من به اسلام رسیده. غایت ما فی الباب این است من سنگی به درختی افکندم و میوه از آن ریخت...»^۱

کتاب فرائد به سرعت انتشار یافته دست به دست گردید و در بین یار و اغیار غوغائی به پا کرد. جمعی اهل طلب از صاحبان فضل و کمال حلّ مشکلات خود را در آن یافته به طریقه نجات رهنمون شدند و شعرا در اشعار خود از فرائد یاد کردند. جناب حاجی محمد ابراهیم معروف به حاجی واعظ قزوینی که فاضلی نابینا بود چنین سرود:

«گفتم که زنده کرد مرا هاتفی بگفت میرزا ابو الفضائل می بوده رهبرم
صورش کتاب بود و فرائد و راست نام هر صفحه بحر هاست پر از درّ و گوهرم»
حاجی محمد تقی شوریده شیرازی از فرائد چنین یاد کرد:

«برجیس چرخ دفتر فضلی بخواست خواند گفتم یکی فرائد بو الفضل را بخوان»
کتاب فرائد در ایران علما و فقهای را که به عداوت و دشمنی با امر مبارک و تزییف حقائق آن شهرتی داشتند به اضطرابی شدید دچار ساخت به جای سکوت در مقابل عظمت و جلال آن به پیروی از شیخ الاسلام قفقاز که این کتاب خطاب به او تحریر یافته بود جاهلانه به دست و پا افتادند تا کتبی در ردّ آن بنویسند. این کتب جسیمه که تحریر و انتشار یافت فقط باعث سوق بیشتر اهل طلب به سوی آن فریده غرّا شد چه که کتب مذکوره حکایت از شدّت غرض و قلت معرفت مؤلفین آن داشت.

نمونه آنها شمس المصیثه تألیف حاجی محمد خان پسر حاجی محمد کریم خان کرمانی از اعدای گذشته امر بود. این کتاب در ۴۱۷ صفحه تألیف و در سال ۱۳۲۰ ه ق انتشار یافت. در این کتاب مؤلف عباراتی از فرائد را تحت عنوان «قال» نقل کرده، سپس تحت عنوان «اقول» مطالب آن را ردّ کرده است.

^۱ مأخذ دار التحقیق بیت العدل اعظم

حکایت نموده‌اند که یکی از مریدان ثقة الاسلام از رهبران آزادی ایران از او درباره کتاب شمس المضيئه پرسید ثقة الاسلام جواب داده گفت: «کتاب خوبی است به شرط آنکه آنچه تحت عنوان "اقول" در آن درج شده حذف شود.»

نگارنده این مقدمه در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل در صفحات ۴۰۰ تا ۴۱۰ اشاره به بعضی از این کتب و مطالب آنها نموده است.

وقتی جناب ابوالفضائل در سال ۱۳۲۲ ه ق از آمریکا مراجعت نمود و به ساحت اقدس شرفیاب شد بعضی از این ردود بر فرزند از جمله شمس المضيئه به نظر مرکز میثاق رسیده بود. حضرت مولی الوری امر و اشاره فرمودند که جناب ابوالفضائل جواب بنگارد و اوهام اهل ضلال را زائل کند. جنابش به مصر انتقال یافته در قاهره مستقر شدند و به تدریج کتب ردیه دیگر وصول یافت و استاد شروع به تحریر جواب نمود.

این کتاب که احباء آن را ردّ الردود خوانده‌اند بنا بود بسیار مفصل باشد و مقداری از آن تحریر شده بود که صعود جناب ابوالفضائل واقع شد. آنچه نوشته شده بود به ارض اقدس ارسال و از آنجا در ضمن آثار دیگر به عشق آباد فرستاده شد و در آنجا مفقود گشت. فقط دیباچه آن حال در دار التحقیق ارض اقدس موجود است که شامل ۱۸ صفحه است و جناب ابوالفضائل در آن ذکر چگونگی اقدام به تحریر کتاب را کرده و اشاره ای به اکاذیب و جعلیات بعضی از مؤلفین از جمله نویسندۀ هدیه المهدویّه نموده است و بیان فرموده است که کتاب شامل یک مقدمه و چند مقاله خواهد بود.

مورخ فقید جناب عزیز الله سلیمانی که این کتاب را در عشق آباد دیده بود چند سال پیش در نامه ای در جواب استفسار این عبد چنین نوشته‌اند: «... آن کتاب را هم بنده از محفل مقدس روحانی عشق آباد گرفته و تماماً خوانده‌ام نسخه اش خطی (نسخ) و می گفتند به خط علامه مؤلف است. حجم آن بالتقریب به اندازه نصف فرزند بود و مطالبش نفیس و بدیع و از جمله شرح مفصل در تعریف تاریخ و اختلاف غرض از تدوین آن در نظر شرق و غرب. یعنی قید شده بود که یونانیان به کدام نظر به تاریخ ناظرند و از تدوین آن چه غایتی منظور دارند و اهل شرق به کدام ملاحظه به نگارش تاریخ همت می‌نگارند. و گویا آن مرد جلیل در نظر داشته است که در چندین مجلد این کتاب را بنگارد و چنانکه ابن خلدون مغربی بر تاریخ

مشهور خود مقدمه ای بس بزرگ نوشته است ایشان هم می خواسته اند بر همان روش در حل مسائل دینی و جواب کل اعتراضات ملل و نحل خصوصاً قوم شیعه این کتاب را به اتمام برسانند...»

کتاب فرائد با در نظر گرفتن زمان تألیف آن ساده و روان است و عمق مطالب باعث پیچیدگی عبارات و الفاظ آن نشده است. خود مؤلف می نویسد: «با وجود غموض مسائل و دقت دلایل جانب سهولت و سلاست عبارات را وانگذاشت و از نگارش عبارات مغلقه و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود آنگونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید.»

کتاب فرائد شامل یک مقدمه، دو مقاله و یک خاتمه است. مقدمه مقاله اولی در بیان مقصد اهل بهاست. اگر فرائد را زیباترین گلبن در باغ آثار آن جناب بدانیم این مقدمه را از لحاظ جزالت و فصاحت و ایجاز و سلاست و حسن تلمیح و لطافت معانی و دقت مبانی شکفته ترین گل این گلبن روحانی باید دانست. چه آن محرر بی نظیر در طی صفحاتی معنوده خلاصه و جوهره کتب مقدسه و انجامز و عود صریحه الهیه و طلوع شمس مشرق از افق ربانی و آثار ظاهره از آن ذات قدسی و خطابات به ملوک و سلاطین و خلاصه احکام این امر مبین را شرح داده و یک دنیا جواهر معانی را در اصداف محدوده الفاظ و عبارات بدیعه گنجانیده است.

مقاله اولی شامل چهار فصل است. فصل اول درباره احتجاج به آیات است که مؤلف آن را به دلایل قویّه و اضحه اعظم حجت حقانیت مظاهر الهیه شناخته است. فصل دوم استدلال به بشارات و احادیث است که با ذکر احادیثی از دو طریق اهل سنت و شیعه در اثبات امر حضرت باب و جمال قدم پرداخته است. فصل سوم بیان دلیل تقریر است که در طی ۱۷ صفحه این مطلب را به نحو مستوفی توضیح داده و در آخر آن از همه دانشمندان و رؤسای ادیان سؤالی نموده و جواب طلبیده است. فصل چهارم درباره معجزات و خوارق عادات است که مؤلف در طی صفحات عدیده با توجه به آیات کتب مقدسه آنها را با اصل مدّعی غیر مرتبط دانسته و در شمار ادله ثانویه مظاهر مقدسه به شمار آورده است.

مقاله ثانیه در جواب شبهات شیخ الاسلام است که تمام مندرجات رساله اولی و بعضی از محتویات رساله ثانیه شیخ را به تدریج نقل و جواب داده است. این قسمت از کتاب به غایت

شیرین و خواندنی است و علامه مؤلف در ضمن جواب شیخ به بسیاری از موانعی که سد راه مؤمنین همه ادیان در ظهور بعد شده اشاره کرده همه آنها را طرح و به نحوی قاطع رفع نموده است.

خاتمه کتاب شامل شیرین ترین قسمت های آن است چه که در این قسمت جناب ابوالفضائل یک مقدار از لا طائلات شیخ را که نا مربوط به موضوع بوده تحت عناوین « و من الغرائب » ذکر و جواب داده است و کتاب را با التجای به ساحت غصن نابت از دوحه مبارکه علیا به پایان برده است.

امید چنان است که تجدید انتشار این کتاب که نسخ آن کمیاب است باعث آشنایی بیشتر دوستان و حق جویان با آثار آن علامه زمان که از قلم حضرت مولی الوری به خطاب "یا ابا الفضل و امه و اخیه" مخاطب شده بشود.

روح الله مهرا بخانی

۱۵۳ بدیع ۱۹۹۷ میلادی

هو الاقدس الاعظم البهی الابهی

بر اولی الالباب پوشیده نماند که چون به عون الله تعالی تألیف کتاب فراند در جواب شبهات جناب شیخ الاسلام سمت اختتام یافت جمعی از ارباب فضل و دانش طالب شدند که این کتاب به طبع رسد تا به سهولت انتشار یابد و دریافت آن بر هر کسی سهل و آسان گردد. زیرا که شبهات مندرجۀ در رسالتین جناب شیخ غالباً از شبهات عامه است که هر نفسی به سبب آنها عیناً در تصدیق صاحب امر متوقف شده و موجب لغزش او در صراط امر الله گشته.

مثلاً همین شبهه ای که جناب شیخ در اوّل رسالۀ خود بر سبیل سؤال مرقوم داشته اند که "مقام جناب باب مقام نبوت است یا امامت"، البتۀ نگارنده آن را از هزار نفس مسموع داشته. زیرا نظر به عقیدۀ جماعت شیعة اثنی عشریۀ که رتبۀ نبوت و امامت را قسیم یکدیگر می دانند سؤال از این مسئله را به گمان واهی خود اعظم وسیلۀ افحام اهل ایمان می پندارند و در اوّل مناظرت از اهل بهاء به این عبارت استفسار می نمایند که «مقام باب چه مقامی است. مقام نبوت است و یا مقام امامت.» به گمان اینکه اگر اهل ایمان گویند: "نبوت"، اعتراض کنند که به صریح کلمۀ "خاتم النبیین" و حدیث "لا نبی بعدی" این ادعا واضح البطلان است. و اگر گویند: "امامت"، ایراد نمایند که به حکم نصوص صریحۀ رتبۀ امامت در دوازده امام محصور است. علاوه بر اینکه امام قادر بر تشریع شریعت جدیدۀ نباشد و شریعت اسلامیۀ هرگز منسوخ نگردد.

غافل که مقام قائم موعود به حکم آیه مبارکۀ "...أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ..." (۱۵۸) و آیه مبارکۀ "...وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا..." (۲۲) و کثیر من امثالها مقام ربوبیت منصوصه در قرآن است و یوم ظهور مبارکش یوم الرب موعود در کلّ ادیان و مقام ربوبیت مقام اصالت است نه نیابت و رتبۀ شاریعت است نه تابعیت.

و از نوادر مضحکه است که وقتی در طهران در منزل محمد ابراهیم بیگ یوزباشی شاهی سیدی از افاضل اهل منبر را دیدم که از یکی از افراد ملل خارجه استفسار می نمود که «امام اول شما کی است.» آن مرد اجنبی متحیر و مندهش ماند که امامت چیست و امام اول کی است. بیچاره سید واعظ گمان می نمود که جمیع ملل بر وفق شیعه اثنی عشریه مجبورند که به دوازده امام معتقد باشند و تعداد اسامی ایشان را از فرائض دینیّه و فضائل علمیّه شناسند.

و بالجمله نظر به دفع شبهات ارباب ارتیاب از محضر اقدس من الیه المآب لا زالت عثبه العلیة قبله الاحباب و مقصد اولی الالباب شمس اذن مشرق شد که جناب مستطاب فخر الاحباب حاجی عبد الکریم طهرانی و سلیل الاماجد الاطیاب جناب آمیرزا علی محمد شیرازی آیدهما الله تعالی علی نشر نفحات امره و وفقهما علی اعلاء کلمته و ذکره به طبع این کتاب اقدام فرمایند و موجب تسهیل اقتناء آن بر هر طالب مستفید گردند. و بحمد الله تعالی طبع آن به همت و اقدام این دو وجود همام مقدم انجام یافت و غایت سعی در اتقان طبع و حسن ورق و جمال حروف به قدر مقدور مبذول گشت. و لکن با کمال اهتمام در تصحیح امکان نیافت که از اغلاط مطبعه مصون ماند. زیرا که عملة مطابع در این بلاد زبان فارسی نمی دانند بل از فهم لغت عربیّه قدیمه نیز عاجزند و جمیعاً به لغت دارجه که بالکل در قواعد و قوانین مباین لغت عربیّه قدیمه است تکلم می نمایند و از این جهت ممکن نبود که در اشکال و حرکات حروف و یا اصل کلمات غلطی وقوع نیابد و از سهو و خطا که از لوازم بشریّه است محفوظ ماند. چنانکه مقدار صعوبت این مسئله تصحیح مطابع را اصحاب جرائد فارسیّه که در مصر طبع می شود خوب می دانند و غالباً از قراء جرائد خود معذرت می خواهند. و لذا تدارکاً للفائت صحیفه خطا و صواب بر آخر کتاب افزوده شد تا هر نفسی تواند بدان رجوع نماید و نسخه خود را به آن تصحیح کند. و کذلک فهرستی بر آن افزوده و محل هر مطلبی را به عدد صفحات معلوم داشت تا موجب سهولت دریافت مطالب بر هر مستفید و طالب گردد و طباع لطیفه در حین قرائت ملالت نیابد. و رجا چنان است که اهل فضل این اعدار واضحه را به کرامت فطریّه خود مقبول دارند و اگر خطائی بینند به نظر عفو و صفح در آن ملاحظه فرمایند. زیرا که عصمت از خطا خاصه مظاهر امر حضرت ربّ الارباب است

وقبول عذر از شيم كريمة اولى الالباب. نسأل الله تعالى فى خاتمة القول ان يؤيدنا جميعاً
على ما يحبّ ويرضى أنه هو ربّ العرش والثرى وولى عباده فى الآخرة والاولى.

حقوق الطّبع محفوظة

وقد طبع الكتاب بنفقة الحاج عبدالكريم طهرانى

و ميرزا على محمد الشيرازى

و حقوق الطّبع محفوظة للمصنف وبعده لهما

طبع بمطبعة هندية بشارع المهدي بالازبكيتة

فهرست کتاب فرائد

- دیباجة کتاب از صفحه ۳۷ الی ۴۱
- مقاله اولی در بیان مقصود و مدعای اهل بها و ادله اثبات آن، ۴۱ - ۱۰۰
- در بیان معتقد اهل بها در تعیین مقام نقطه اولی و جمال اقدس ابهی، ۴۱ - ۵۴
- در بیان ادله اثبات حقیت امر نقطه اولی و جمال اقدس ابهی، ۴۶ - ۱۰۰
- فصل اول در بیان کیفیت استدلال و احتجاج به آیات کتاب، ۴۶ - ۵۲
- فصل ثانی در بیان کیفیت احتجاج به احادیث و یشارات، ۵۲ - ۶۸
- در بیان احادیث و آیات وارده در تعیین میعاد ظهور، ۵۳ - ۵۸
- در بیان احادیثی که دال است بر حوادث سن و جوانی قائم موعود حین ظهور، ۵۸ - ۶۲
- در بیان احادیث و آیاتی که دال است بر محل ظهور موعود، ۶۲ - ۶۸
- فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر، ۶۹ - ۷۸
- توضیح در بیان اینکه اصول ادیان موجوده در عالم قبل از ظهور باب اعظم هفت دین است و کل باذن الله تشریع شده، ۷۴ - ۷۷
- (سؤال) برای تنبیه به اینکه اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود اثبات حقیت دین حق صعب بل مستحیل گردد، ۷۷ - ۷۸
- فصل رابع در کیفیت استدلال به معجزات، ۷۸ - ۱۰۰
- مقاله ثانیه در بیان جواب شبهات شیخ واحداً بعد واحد، ۱۰۰ - ۴۰۴
- شبهه اولی در سؤال از مقام داعی و اینکه اگر مقام او مهدویت است چرا با اینکه باید غلبه تام یابد به مظلومیت شهید شد، ۱۰۰ - ۱۰۱
- در بیان اختلاف فیما بین شیخ و مناظر ایشان در این معنی که داعی باید یا نبی باشد و یا امام، ۱۰۳ - ۱۰۶
- در بیان اینکه مستند جناب شیخ در اینکه نباید قائم موعود به مظلومیت ظاهر شود احادیث است و بس، ۱۰۴ - ۱۰۶

در بیان اینکه احادیث دال است بر اینکه قائم موعود به مظلومیت کبری ظاهر خواهد شد.

۱۰۴

در ذکر احادیث وارده در مظلومیت قائم موعود و اصحاب آن حضرت.

۱۰۵ - ۱۱۱

در بیان اینکه احادیث داله بر مظلومیت قائم مؤید است به آیات قرآن.

۱۱۱ - ۱۱۴

در بیان مماثلت و مشابهت اسباب اعراض مسلمین از قائم موعود به اسباب اعراض یهود از مسیح و بیان مشابهت عقائد موهومه این دو ملت.

۱۱۴ - ۱۱۶

در بیان اینکه جمع بین الاحادیث مقتضی است که غلبه وارده در احادیث بر نهج ایقان شریف به غلبه معنویه تفسیر شود نه به غلبه ملکیه.

۱۱۶ - ۱۱۸

در بیان معنای حدیث متواتر و اثبات خطای شیخ در ادعای ورود اخبار کثیره متواتره.

۱۱۸ - ۱۲۱

در بیان عبارات شیخ در اینکه اگر مقصود از غلبه غلبه معنویه تدریجیه باشد ما این نوع غلبه را در مذاهب و ادیان باطله نیز مشاهده می نمائیم.

۱۲۱ - ۱۲۵

جواب جناب شیخ و اثبات بطلان تمثیل دین الهی به مذاهب باطله و ترتیب مقدمه ای برای فهم این مسئله.

۱۲۵ - ۱۵۹

در بیان معنای دین و مذهب و بیان فرق هریک.

۱۲۶

در بیان کیفیت تفرق دیانت موسویه به مذاهب مختلفه.

۱۲۶ - ۱۲۹

در بیان کیفیت انتشار دیانت نصرانیه و تفرق آن به مذاهب مختلفه.

۱۲۹ - ۱۳۹

در بیان کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام.

۱۳۹ - ۱۵۹

رجوع به جواب جناب شیخ در اینکه غلبه دینیّه تدریجیه و بذل مال و جان دلالت ندارد زیرا که در مذاهب و ادیان باطله نیز موجود است.

۱۵۹ - ۱۶۲

در بیان اینکه اصول ادیان موجوده کل به اذن الله تشریع شده و مذاهب مختلفه مقتضی بطلان اصول ادیان نیست.

۱۵۹ - ۱۶۲

در بیان اینکه عبادات مبتدعه چنانکه در ادیان وثنیه موجود است در دیانت اسلامیه نیز موجود است.

۱۶۲ - ۱۶۴

در بیان اینکه هر امتی که منکر دین حقى شدند جواب شبهات سایر ادیان را نمی توانند گفت بخلاف اهل ایسان که بر دفع هر شبه ای قادرند.

۱۶۴ - ۱۶۶

در بیان اثبات اینکه شهادت شهدا و تحمل بلايا مثبت حقیقت اهل آن تواند شد.

۱۶۶ - ۱۶۹

در بیان اینکه مذاهب مختلفه کسل در حکم مساوی هستند،

۱۶۹ - ۱۷۱

در بیان اینکه مقصود از مدعی باطل که حق جل جلاله وعده ابطال آن را فرموده است ادعای مستقل است نه تأسیس مذاهب متفرقه،

۱۷۱

در بیان اینکه مظلومیت و تفرق و تشتت دلیل بطلان نیست بل دلیل حقیقت است،

۱۷۱ - ۱۷۳

در بیان اینکه جناب شیخ از مناظر خود به منافق و مزور تعبیر فرموده،

۱۷۳ - ۱۷۸

در بیان اینکه جناب شیخ بایسته را عدو اسلام و منکر ضروریات دانسته اند و اثبات اینکه عدو اسلام به حکم احادیث صحیحہ علمای امتند،

۱۷۸ - ۱۸۳

شبهه ثانیه جناب شیخ در اینکه اگر ادعای جمال اقدس ابهی نبوت باشد مخالف اجماع مسلمین است،

۱۸۴ - ۱۸۵

جواب جناب شیخ و اثبات اینکه ادعای جمال اقدس ابهی ادعای نبوت نیست بل ادعای ظهور موعود در قرآن و سایر کتب است،

۱۸۵ - ۱۸۶

در بیان اثبات بطلان اجماعی که شیخ ادعا نموده و اثبات اینکه این اجماع همیشه دست آویز رد مظاهر امر الله گشته، ۱۸۶ - ۱۸۸

در بیان آیاتی که دالّ است بر اینکه قائم موعود مقام او مقام ربوبیت است و با شریعت جدید ظاهر خواهد شد،

۱۸۸ - ۱۹۳

در بیان اختلال تفاسیر مفسرین و ذکر خطبه ای از خطب علویه که علمای تفسیر قرآن را تحریف خواهند نمود،

۱۹۰ - ۱۹۳

در بیان احادیثی که بالصراحه مخبر است بر اینکه قائم موعود با شریعت جدید و کتاب جدید ظاهر خواهد شد،

۱۹۳ - ۲۰۱

در بیان اثبات اینکه مظاهر امر الله مظاهر اولیت و آخریت و سایر صفات الهیه اند،

۲۰۱ - ۲۰۴

در بیان اثبات بطلان توهم شیخ در اینکه پیغمبری ظاهر خواهد شد که دین او آخر ادیان و شریعت او شریعت ابدیه خواهد بود،

۲۰۴ - ۲۰۷

در بیان معنای لفظ نبی و اینکه مقصود از کلمه "لا نبی بعدی" بیان ترقی امت اسلامیّه است نه ختم شرائع،

۲۰۶ - ۲۰۷

در ذکر عبارات رساله ثانیه جناب شیخ که شبهه سابقه را به اعتقاد خود قدری اوضح نوشته اند،

۲۰۷

جواب شبهه جناب شیخ و بیان اینکه ایشان در مطالعه ایقان اشتباه کرده و فرق فی ما بین دفع شبهات و ادله اثبات را نفهمیده اند، ۲۰۷ - ۲۱۶

در بیان اینکه امی که منکر انبیا شدند سبب رد و انکار ایشان سه شبهه بود و آن عبارت است از ابدیت شریعت و رجعت اشخاص معلومه و عدم تکمیل علامات.

۲۰۸ - ۲۱۳

در بیان حدیثی که صریح است بر اینکه ظهور قائم موعود رجعت جمیع انبیا و اولیای امم ماضیه است.

۲۱۳ - ۲۱۵

جواب شبهه رساله ثانیه جناب شیخ که به اعتقاد خود قدری اوضح نوشته اند و ظهور مدعی صادق و کاذب را در زمان واحد فرض کرده اند.

۲۱۶ - ۲۲۲

شبهه ثالثه جناب شیخ در خصوص تفاسیر وارده در ایقان شریف در بیان معانی شمس و قمر و سما و امثالها.

۲۲۲ - ۲۲۴

جواب شبهه جناب شیخ.

۲۲۴ - ۲۷۱

در بیان اینکه فهم حقیقت تفاسیر وارده در ایقان در معانی سما و شمس و قمر و امثالها از مطالب مهمه است موقوف است به تأسیس مقدمه ای و ذکر چهار مطلب من حیث المقدمه.

۲۲۴ - ۲۳۶

مطلب اول در بیان اینکه در کتب مقدسه تورات و انجیل و قرآن نصرسی است بر اینکه هر نفسی بشارات وارده در آن را نخواهد فهمید.

۲۲۴ - ۲۲۸

مطلب ثانی اینکه کتب مقدسه مشتمل بر سه قسم از مطالب است و تأویل غالباً راجع به یک قسم از آن است.

۲۲۸ - ۲۲۹

مطلب ثالث در بیان اینکه آیات عظیمه از قبیل ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها در جمیع کتب مقدسه به یک نهج وارد شده است.

۲۲۹ - ۲۳۳

مطلب رابع در بیان اینکه کتب مقدسه کل صریح است بر اینکه تأویل این آیات در يوم الله ظاهر خواهد شد.

۲۳۳ - ۲۳۶

در بیان سبب نزول ایقان شریف در دار السلام و اثبات اینکه به نزول این کتاب مقدس ختم جمیع انبیا گشوده شد.

۲۳۶ - ۲۳۸

رجوع به جواب جناب شیخ در تفسیر معانی شمس و قمر و سما و امثالها.

۲۳۸ - ۲۷۱

در بیان اینکه الفاظ شمس و قمر و نجوم و سما و امثالها در کتب مقدسه کثیراً بر وفق ایقان شریف بر معانی غیر ظاهریه اطلاق شده.

۲۴۰ - ۲۴۷

در بیان اطلاق لفظ شمس و قمر در کتب مقدسه بر مظهر امر الله و مرکز میثاق الله و تبکیت ناقضین عهد الله و بیان اینکه مقصود از لفظ شمس و قمر و ذکر مراتب ظهور و بطون شمس حقیقت است.

۲۴۲ - ۲۴۵

در بیان لزوم وجود قرائن و اینکه فهم این قرائن
راجع به اهل ایمان است نه به عامه،

۲۴۷ - ۲۴۸

انبات بی اطلاعی جناب شیخ از قواعد مرعیه
بین العلماء،

۲۴۸ - ۲۵۰

در بیان بطلان اینکه جناب شیخ گمان کرده اند
که باید تفاسیر صاحب امر مطابق تفاسیر
سابقین باشد،

۲۵۰ - ۲۶۲

در بیان اختلاف مفسرین انجیل در تفسیر الفاظ
شمس و قمر و سما و سقوط نجوم و امثالها،

۲۵۵ - ۲۵۷

در بیان دفع شبهه جناب شیخ که گمان کرده اند
که خطابات مظهر امرالله باید عام باشد،

۲۶۵ - ۲۷۰

در بیان دفع شبهه جناب شیخ در صعوبت فهم
صحت و سقم احادیث وارده در کتاب ایقان،

۲۷۰ - ۲۷۱

شبهه رابعه جناب شیخ در بیان تفاسیر آیات
ربّ المشارق و ربّ المغرب و غیرها،

۲۷۱ - ۲۷۲

جواب

۲۷۲ - ۲۸۱

در بیان معنای تشبیه و استعاره و ذکر
استعارات وارده در قرآن و سایر کتب مقدّسه،

۲۷۲ - ۲۷۵

در بیان اطلاق لفظ غصن و غصن الرب بر فرع
منشعب از اصل قدیم در کتب مقدّسه و ذکر
اینکه غصن رب هیکل امر را بنا می فرماید،

۲۷۳ - ۲۷۴

در بیان موارد استعمال لفظ سما در دین و
انفطار در نسخ آن و شمس و قمر و نجوم بر انبیا
و ائمه و علما در کلمات فصحای عرب،

۲۷۵ - ۲۸۱

شبهه خامسه جناب شیخ در فصاحت بیانات
مظهر امرالله،

۲۸۱

جواب این شبهه،

۲۸۱ - ۳۲۹

مقاله مخصوصه فی بیان فصاحت الآیات
و بلاغتها و بیان وجوه حجتها،

۲۸۳ - ۳۲۹

در بیان سبب اختلاف علمای اسلام در جهت
حجیت وحی سماوی و بیان سبب حدوث قول به
اینکه جهت معجزه بودن قرآن فصاحت
و بلاغت او است،

۲۸۳ - ۲۸۵

در بیان اینکه اگر سبب معجزه بودن قرآن
فصاحت و بلاغت او باشد حجت بر اکثر اهل
عالم بالغ نشود،

۲۸۵ - ۲۸۹

در بیان سبب معجزه بودن قرآن و سایر الراجح
سماویه به اعتقاد اهل بها و ادله آن،

۲۸۹ - ۲۹۳

در بیان اینکه چون علمای اسلام از معرفت
سبب حجیت قرآن جاهل ماندند موجب فتح باب
اعتراضات نصاری گشتند،

۲۹۳

در بیان اعتراضات صاحب تذییل بر فصاحت
و بلاغت قرآن شریف،

۲۹۲ - ۲۹۷

در بیان اینکه اعتراضات شیخ الاسلام بر فصاحت
کتاب ایقان مانند اعتراضات صاحب تذییل است بر
فصاحت قرآن الا آنکه صاحب تذییل با شواهد
اعتراض نموده است و شیخ بدون شاهد،

۲۹۸

عبارات رساله ثانیه شیخ در اعتراض بر کتاب
ایقان من حیث القواعد،

۲۹۸ - ۳۰۰

جواب اعتراضات جناب شیخ بر ایقان شریف،

۳۰۰ - ۳۱۴

در بیان اینکه جناب شیخ مناظر خود را غالی
خوانده است به جهت اینکه صاحب امر را به
وصف حق و حق منیع موصوف داشته و جواب آن،

۳۰۰ - ۳۰۳

در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون
لسان عرب فاعل مرفوع و مفعول منصوب
و مضاف الیه مجرور باید باشد و جواب آن،

۳۰۳ - ۳۰۶

در بیان اینکه جناب شیخ نوشته اند که منشأ
غلط مناظر مفرور این است که موجد قانون را
نشناخته است و جواب آن،

۳۰۷ - ۳۰۸

در بیان اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که
قانون لغت ابدی است و جایز التّغییر نیست،

۳۰۸

در بیان اینکه قوانین لغات اهل عالم جمیعاً در
حیّز تغیر و تبدیل است،

۳۰۸ - ۳۱۴

در بیان اینکه لفظ آغا که ترکی مغولی است با
لفظ خوانند که فارسی است سه مرتبه مسخ شده
و تغیر یافته تا آخوند شده و این دلیل واضحی
است بر مقدار تغیر لغات،

۳۱۳

در بیان مذاتح بعض اکابر علما و فصحاى امت
عربیه و تصدیقشان بر علو مقام صاحب امر،

۳۱۴ - ۳۲۷

در بیان بعض اغلاط جناب شیخ در رساله
مطبوعه ایشان،

۳۲۷ - ۳۲۹

شبهه سادسه جناب شیخ در خصوص عبارت
انجیل (حینئذ تظهر علامه ابن الانسان فى السماء)

۳۲۹ - ۳۳۰

جواب شبهه جناب شیخ،

۳۳۰ - ۳۵۶

در بیان اینکه چون اصلاح عالم و اتفاق امم
منوط به قیام روح الله و ورود يوم الله بود
جمیع شرایط و اصارات آن به صراحت در کتب
سماویه نازل شد،

۳۳۱

در بیان اینکه بسا می شود که اخبار نازل شده
در کتب نبیین در کتب مورّخین یافت نمی شود

چنانکه قصص هود و صالح و ذی القرنین
و امثالها در کتب تاریخیه سایر ملل نیست،

۳۳۱ - ۳۳۲

کلامی از صاحب تذییل در ایرادات تاریخیه
بر قرآن شریف،

۳۳۲ - ۳۳۳

در بیان کیفیت طلوع نجم در میلاد انبیا،

۳۳۱ - ۳۳۷

در بیان اینکه تعجب جناب شیخ از ظهور
مبشری در میان صابین ناشی از جهل به
حقائق ادیان است،

۳۳۷ - ۳۴۰

در بیان نقل عبارات ابی الفدا در کیفیت
شرائع صابین،

۳۳۷ - ۳۳۸

در بیان اخبار منجمین در طلوع نجمی در
میلاد مبارک،

۳۴۰ - ۳۴۴

در بیان معنای لفظ کاهن،

۳۴۴ - ۳۴۸

در بیان بشارات نورین نیرین الشیخ الاحسانی
و السید الرشتی سلام الله علیهما بر قرب
ظهور موعود،

۳۴۹ - ۳۵۶

ایراد جناب شیخ در خصوص کتاب ارشاد العوام،

۳۵۶ - ۳۵۷

جواب ایراد شیخ

۳۵۷ - ۳۷۰

در بیان اینکه معترضین بر مظاهر امر الله
اعتراض ننمودند الا به سبب اینکه از معنی
روح قدسی که در آن ابدان مقدسه متجلی است
غافل ماندند و آن سلاطین وجود را مانند خود
شخصی محدود تصور کردند

۳۵۷ - ۳۶۰

در بیان معنی لفظ ایقان و اثبات غلط شیخ در
فهم معنای آن

۳۶۰

در بیان بعض مآثر کتاب مستطاب ایقان

۳۶۱ - ۳۶۲

در بیان اینکه پیوسته منکرین انبیا و اعداء
الله اهل ایمان را تکفیر نموده اند،

۳۶۲ - ۳۶۴

در بیان اینکه تصدیق و تکفیر فقها مناط اعتبار
نیست و جز فساد و انهدام ممالک نتیجه ای بر آن
مرتب نشود و ذکر بعض شواهد تاریخیه،

۳۶۴ - ۳۷۰

ایراد دیگر جناب شیخ در خصوص صاحب
ارشاد العوام،

۳۷۰

جواب ایراد شیخ،

۳۷۰ - ۳۷۵

شبهه سابعه جناب شیخ که آخرین شبهات
ایشان است در خصوص اعتراف ایقان مقدس بر
کمال شریعت اسلامیّه،

۳۷۵

جواب شبهه جناب شیخ الاسلام،

۳۷۵ - ۳۸۰

آخرین عبارات جناب شیخ در رساله اولی در خصوص اینکه حیف است در این ایام انسان از فوائد تمدن صرف نظر نماید و به ما لا یعنی توجه کند.

۳۸۰

جواب جناب شیخ،

۳۸۱ - ۴۰۴

در بیان اینکه شکایت شیخ از بابیه در خصوص تأخر مسلمین در امر تمدن بی معنی و بی موقع است.

۳۸۱ - ۳۸۲

در بیان اینکه شرائع الهیه هیچ یک منافای تمدن نیست بل مبنای تمدن مدوحه است خصوصاً شریعت مقدسه بهائیه و بیان بعضی مآثر دیانات.

۳۸۲ - ۳۸۴

در بیان اینکه بعضی اهل اروپا شریعت اسلامیه را منافای تمدن اروپیه می دانند و بعضی مطلق شرائع و ادیان را و قیام کبار کتاب در دفع این شبهه.

۳۸۴ - ۳۸۵

در بیان اینکه چون مناظر جناب شیخ ملاحظه فرموده است که تأخر مسلمین در تمدن راجع به طائفه بابیه نیست از این مستفاد داشته اند که جناب شیخ نیز مانند اشتراکیه و فوضویه مطلق دیانت را منافای تمدن می دانند و بیان ما دار بین المناظرین.

۳۸۰ - ۳۹۳

در ذکر بعضی عبارات مناظر جناب شیخ که نگارنده تزیناً للکتاب و تمیزاً بینیه و بین

الشیخ ایراد نموده.

۳۸۸ - ۳۸۹

ذکر عبارات جناب شیخ در جواب مناظرشان.

۳۹۱ - ۳۹۳

جواب ایرادات جناب شیخ بر حضرت مناظر و اثبات اینکه از شریعت اسلامیه به حکم احادیث نبویه جز اسمی باقی نمانده است.

۳۹۳ - ۳۹۵

بیان جامع مختصری در ادله و براهین اهل بها.

۳۹۳ - ۴۰۰

در بیان اینکه جناب شیخ جایز دانسته اند تمسک به شبهات کفار ملل ماضیه را و فیها من الغرابة ما لا یغنی.

۴۰۰ - ۴۰۲

در بیان اینکه مناظر شیخ در حق ایشان دعا فرموده و جناب شیخ فرق فی مابین قبول اعمال و استجاب دعا را نفهمیده اند.

۴۰۲ - ۴۰۳

خاتمه کتاب در بیان بعضی مطالب جناب شیخ که در غایت غرابت است.

۴۰۳ - ۴۳۷

فاتحه غرائب اینکه جناب شیخ باوجود مطالعه کتاب ایقان مقدس باز هم معتقد اهل بها را در حق نقطه اولی جل اسمه الاعلی نفهمیده اند.

۴۰۴ - ۴۰۶

و از غرائب آنکه جناب شیخ ایراد نموده اند بر بعضی عبارات مناظر خود که اگر آن را به لسان اجانب ترجمه نمایند آنوقت بی معنی بودن آن ظاهر می شود و جواب این ایراد و اقتراح

نگارنده بر جناب شیخ ترجمه بعض آیات قرآن را
به لسان فارسی،

۴۰۶ - ۴۱۳

و از غرائب آنکه جناب شیخ با اینکه ایقان را
خوانده اند باز هم این امر اعظم را مذهبی از
مذاهب اسلامیّه گمان نموده اند و اغرب از این
آنکه وجود مبارک را که دائماً محاط به بلایای
لا تحصی است به جلوس در عکاس و خوش
گذرانی ملامت فرموده اند، ۴۱۳ - ۴۱۴

در بیان موازین اربعه و اختلافات شیخ و مناظرشان
در این مسئله و حی من المسائل المهمه،

۴۱۴ - ۴۲۸

در بیان اینکه جناب شیخ با آنکه ایقان شریف
را خوانده اند گمان کرده اند که مسأله تحریف و
عدم تحریف کتب مقدسه در آن کتاب مبارک
ذکر نشده و بیان بعض مطالب دیگر،

۴۲۹ - ۴۳۶

اختتام الكتاب،

۴۳۶ - ۴۳۸

الفائدة

﴿ في بيان وجود اقسام الدليل والبرهان ﴾

﴿ وجواب مسائل انتقد بها حضرة الشيخ ﴾
(عبد السلام على أهل الايقان)

ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للإيمان أن آمنوا
بربكم فآمنّا ربنا فافقر لنا ذنوبنا وكفر عنا
سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار

بسم الله الرحمن الرحيم

افتتح الكلام بالشأن، على الربّ المجيد البر الرؤوف العزيز الحميد الظاهر باسمه العلى الاعلى والمتجلى بجماله الاقدس البهى الابهى. كاشف الحجاب عن الحقائق المودعة فى الكتاب و مبين دقائق التأويل من القرآن والتوراة والانجيل. جزيل العطاء جميل الشئ كثير الآلاء. رافع الضعفاء الى الالوج الاعلى وخافض ارباب الكبرياء الى الدركات السفلى. ذى القدرة القاهرة والسطوة الظاهرة والآيات العظيمة الباهرة. مبدد شمل كلّ عات عنود ومعاند حقود ومتبعى سبل عاد وشمود واصحاب الحجر واليهود. منزل الصحف والاسفار المسفرة عن انباء البررة الاخيار وقصص الجبايرة الفجار وجسيم رحمته على اوليائه وعظيم نعمته على اعدائه تذكرة للمخلصين وتبصرة للمتقين وذكرى وموعظة للعالمين. فسبحانه سبحانه تاهت العقول فى ادراك ذاته وذهلت الالباب من عظمة آياته وبهرت الابصار عن تجلى جماله باعظم اسمائه وصفاته وعجزت الصفوف عن مقاومة امره وفلت الالوف عن منع نشر اسمه وذكره. له الحمد والشأن وله العظمة والكبرياء لا اله الا هو فى الاخرة والاولى واصلى واسلم على شمس الهدى والنور الساطع من افق العلى والسدرة المباركة المغروسة فى قطب جنة المأوى الفرع الكريم المنشعب من الاصل القديم والسر القويم المنبعث من ارادة ربّه الرحمن الرحيم غصن الله الاعظم و سرّ الله الاكرم وحجته القائمة بين العالم جعل الله قلوبنا كنائز لآلى ولانه والسنة ما هاتفة بذكره وتناثه. واتحف افضل التحية والشأن واطيب التسليم والبهاء على الشمس البازغة والدرارى المنيرة والحقائق المقدسة والنفحات الالهية والنفوس الطيبة القائمة باعباء الرسالة بين البرية سيما من انفجرت به فجر الهداية من افق البطحاء وابتم بظهوره ثغر الصباح ولت ظلمة الليلة الليلية قاهر عبدة الشيطان ومبيد عبادة الاوثان ورافع اعلام التوحيد بين ملل الشرك والظغيان سيّد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين والمنادى باقتراب الساعة

بین العالمین صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علی آلہ الطیبین الطاہرین واصحابہ المنتخبین الراشدین.

بعد الحمد والصلوة اقل عباد ابو الفضل محمد بن محمد رضا الجرفادقانی وفقہ اللہ لخدمة العالم وازالة الضغائن الكامنة فی صدور الامم معروض می دارد کہ در سنہ ماضیہ رسالہ ای ملاحظہ شد کہ جناب مستطاب میرزا عبد السلام شیخ الاسلام مدینہ تفلیس و سائر بلاد قفقازیہ البسہ اللہ ردا العزۃ الابدیہ وزین بہ وسادۃ المشیخۃ الاسلامیہ در رد کتاب مستطاب ایقان تالیف نمودہ و انتقادی چند در لباس سؤال در آن درج فرمودہ اند.

نگارندہ این اوراق نظر بہ اینکہ جواب مسائل ملل و رد اعتراضات امم بر این امر اعظم بہ کرات از قلم اعلیٰ بہ افصح قول و ابلغ بیان نازل شدہ جز آنکہ اکابر احباب در رسائل استدلالیہ متعدّدہ دلایل حقیّت این ظهور اقدس را واضح و مبرهن داشتہ اند و راہ احتجاجی بر نفسی باقی نگذاشتہ اند و ہم بہ سبب حدوث حوادث خطیرہ ملکیت و اشتغال بہ تالیف رسائل و مقالات علمیہ این عبد اقبال ننمود و فراغت نیافت کہ جواب ایرادات ایشان را معروض دارد و وہم را از یقین و ضلالت را از ہدایت ممتاز نماید.

تا آنکہ در این سنہ معلوم شد کہ یکی از افراد احباب کہ اگرچہ من حیث الایمان در صفوف اولی واقف و مشہود است ولیکن من حیث الوصف در عداد کسبہ مذکور و بہ شغل قنّادی معروف و مشہور جوابی بر وفق ذوق خود بر رسالہ مذکورہ مرقوم داشتہ و بہ حکم کریمہ "...فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿٢٣﴾" حضرت شیخ را بہ مراجعت نظر در کتاب مستطاب ایقان دعوت نمودہ بل جسارتی بزرگتر کردہ و بہ عصیان عظیم مرتکب شدہ کہ در طیّ مقال گاهی عنان قلم را بہ صوب نصیحت معطوف داشتہ و از مطالعہ آیہ کریمہ "وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ... ﴿٢٠٦﴾" غفلت نمودہ و از تجربہ سابقین مجرب نگشتہ و حضرت شیخ را بہ فطرت سلیمہ ای کہ اہل بہاء بدان مفعولند از معارضہ آیات الہیہ تحذیر نمودہ و بہ حکم کریمہ "...فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾" جنابش را از سلوک این مسلک مہلک

^۱ سورة ملک
^۲ سورة بقرہ
^۳ سورة انعام

انذار کرده و به صریح آیه مبارکه "وَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ" ^۱ حضرتش را از دخول در این طریق و عبرِ خشن نهی نموده. و لکن حضرت شیخ از نصائح آن مؤمن بی غرض متغیر گشته و به گمان اینکه معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات رساله آن مؤمن محترم مقصور است وقت را مفتنم و مجال اعتراض را واسع و فسیح شمرده اند و به تصور اینکه جواب مسائل ایشان در غایت صعوبت است و اشکال بل در حیز ممتنع و محال در نهایت اطمینان خاطر و فراغت بال رساله دیگر تألیف فرموده و مطبوع و منتشر داشته اند. غافل که در کنانه فارسان این میدان سهام ثاقبه و نصال نافذه است که به قوت اسم اعظم حجابات غلیظه اوهام ملل را دریده اند و خط نسخ بر شباهات مظلمه جمیع امم کشیده اند و به قوت بنان و بیان تشکیک مشککین را زایل نموده اند و به قدرت قلم و لسان اوهام منتحلین را باطل فرموده اند.

بلی، اگر نفسی به رشحه ای از بحار معانی که حق جلّ جلاله در این آیه مختصره "كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ" ^۲ ودیعه نهاده است فائز گردد و معنی حدیث شریف "يُظْهِرُ الْقَانِمُ بِآثَارِ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ" را بفهمد، شهادت دهد که این امر اقدس اعظم مظهر جمیع حوادث جسیمة ماضیه است و مصداق تمام وقائع ایام خالیّه. طوفان نوح است که عالمی معارضت را به مصادمت یک موج منعدم گرداند و جنت ابراهیم است که نار معاندت را بر اهل ایمان برد و سلام نماید. عصای موسی است که حبال اوهام اهل ضلال را فرو برد و ید بیضا است که خاطف ابصار ارباب مکابرت و انکار گردد. نفس مسیحی است که احیای قلوب میته فرماید و جمال عیسوی که به یک نظره مستعدان را از برص جهل و غباوت مطهر نماید. حقیقت خاتم انبیا است که ختم از رحیق مختوم بگشاید و رجعت انعمه هدی که جمال قدرت الهیه را در حله مظلومیّت جلوه گر فرماید.

و بالجمله چون این عہد در سراپای رساله حضرت شیخ الاسلام به دقت تمام نظر نمود ملاحظه شد که قطع نظر از اینکه حضرتش در اعتراض بر این ظهور اعظم عیناً به شباهات سایر امم در ردّ مظاهر امر الله متمسک گشته و در طریق مکذبین سلف مشی فرموده علاوه در طی

^۱ سورة یونس
^۲ سورة اعراف

عبارات غالباً از مسلک اعتدال خارج گشته اند و زمام قلم را فرو نهاده اند و در بذات قول و خشونت کلام که منافی مقام علمای اعلام است الحق داد سخن را داده اند.

و اگر چه هرگز سیل امر الهی را خاشاک رسائل اعتراض از سرعت جریان باز نداشته و نفوذ کلمه الله را ایراد و انتقاد عباد مانع نشده بل لا زال ایراد و انتقاد موجب بصارت ارباب استعداد گشته و هبوب اریاح معارضت سبب مزید اشتعال نار هدایت شده چنانکه در طی مقال اشارتی بر مصنفات سابقین در ردّ انبیاء و مرسلین خواهد شد و نتایج آن مصنفات بر منصفین معلوم خواهد گشت و به این ملاحظه لازم نمی نمود که متعرض جواب این گونه رسائل شود و عمر گرانمایه را مصروف دفع شبهاتی که چندین هزار سال دست آویز ارباب جحود و انکار و تکذیب و استکبار بوده و هرگز ثمری بر آن مترتب نشده است نماید. و لکن چون فتح باب مناظرت موجب انتباه قلوب مستعده است و ایقاز نفوس راقده چه بدون نظر انتباه حاصل نشود و بدون اجتهاد وصول ممکن نباشد. لهذا حسب الامر این عید جواب مسائل حضرت شیخ را در دو مقاله و یک خاتمه معروض می دارد و مقاله اولی را در بیان اصل ادعا و برهان آن و ثانیه را در جواب اعتراضات شیخ واحداً بعد واحد و خاتمه را در کشف بعض مطالب غیرمرتبطه ایشان به اصل دلیل و برهان تخصیص می دهد.

و هنا نشرع فی الجواب و نرجو من الله تعالی فی فاتحة الكتاب ان یحفظنا من سفاسف القول و زخارف الکلام و بذانة الخطاب و هذر البیان و یؤیدنا بفضلہ علی الاعتدال فی المقال و الاتقان فی الاستدلال و ینور قلوبنا بروح منه و یشرح صدورنا بنفحة من لدنه. انه هو ولی عباده الصالحین و ناصر ارقائه المخلصین.

مقاله اولی

در بیان مقصود و مدّعی اهل بهاء و ادله مشبّه این ادعا

اعلم ایها المناظر الجلیل ایدک الله بروح منه که اهل بهاء را عقیدت این است که جمیع صفّ الهیّه و کتب سماویّه که در عالم موجود است بر این بشارات عظیمه ناطق و متفق است که در آخر الزّمان به سبب طلوع دو نیر اعظم در سما، امر الله عالم رتبه بلوغ یابد و دوره اوهام و خرافات طیّ شود و ظلمت اختلافات دینیّه و مذهبیّه از عالم زائل گردد و جهان بر کلمه واحده و دین واحد استقرار یابد. ضغائن کامنه در صدور محو شود و عداوت و بیگانگی امم به محبت و اخوت تبدیل یابد. جنگ و جدال برافتد بل آلات حرب به ادوات کسب مبدّل گردد. حقائق مودعه در کتب ظهور یابد و مقاصد اصلیّه مستوره در بطون آیات مکشوف گردد. معارف و علوم تقدّم پذیرد و انوار تمدّن حقیقیّه که به لسان انبیاء به دیانت معتبر است جمیع اقطار را منور فرماید. نسیم رحمت بوزد و غمام عدل سایه گسترد و امطار فضل ببارد و غبار ظلم و قتّام ستم در جمیع اقطار عالم فرو نشیند و خلاصه القول سموات ادیان مختلفه منظوی گردد و جهان آرایشی نو گیرد و عظام رمیمه دین نشئه جدیده و حیات بدیعه پذیرد. معنی "يَوْمُ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ..." ﴿٤٢٨﴾ آشکار شود و حقیقت "وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا..." ﴿٤٦٩﴾ هویدا گردد و تفسیر "...وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ" ﴿١٩٩﴾ ظاهر آید.

و در تورات مقدّس از این یوم عظیم و قرن فخیم یوم الربّ و یوم الله و از این دو ظهور کریم به نزول ایلای نبی یعنی الیاس و ظهور الله تعبیر یافته و در انجیل جلیل به یوم الربّ و یوم الملکوت و از دو ظهور به رجعت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله از سما و در قرآن مجید یوم الله و یوم الجزاء و یوم الحسرة و یوم التلاق و قیامت و ساعت و امثالها و در احادیث نبویّه که مبین آیات قرآنیّه است، از ظهور اوّل ظهور مهدی و از ظهور ثانی قیام روح الله

١ سورة ابراهيم
٢ سورة زمر
٣ سورة انفطار

و در احادیث آنمه هدی، از ظهور اول ظهور قائم و از ظهور ثانی ظهور حسینی معبر گشته. و چنانچه مشروحاً مبین و مبرهن خواهد گشت مقصود کل اخبار از ورود دو یوم عظیم است و دو ظهور کریم.

(عباراتنا شتی و حسنک واحد)

و اگر چه به شواهد کثیره توان دریافت که در این لیل مُدلهِم طویل مجهول الابتدا پیوسته مردان خدا طلاب هدی را به بشارات مذکوره خوش دل و امیدوار می داشتند و بلوغ عالم را به رتبه کمال مُبیین و مُبرهن می فرمودند و عقل منور نیز بر صدق این وعود و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق می فرمود چو اگر عالم رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر ابتر باشد و شجره خلقت شاخ بی بر و اتفاق ملل بر حشر اعظم و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله شاهی امین است و برهانی متین. و لکن بر حسب کتب موجوده نخست کس که صفحات الواح را به این بشارات مزین فرمود و ورود یوم الله را مؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هریک از انبیای بنی اسرائیل در مدت یک هزار و پانصد سال قوم را قرناً بعد قرن به بشارات مذکوره مستبشر می داشتند و به محتوم بودن زوال ظلمت از عالم، قوی دل و مستظهر می فرمودند. تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم آرای "توبوا فقد اقترب ملکوت الله" ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این لیل لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست و دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیاء و سید اصفا علیه و آله افضل التحیه و الثناء قیام فرمود و ندای جهانگیر "أتی أمر الله فلا تستعجلوه... (۱)" آفاق را احاطه نمود و صیحه "اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلةٍ مُعْرِضُونَ (۲)" جهان را فرو گرفت و حدیث شریف "أنا علی نسم الساعة" قلوب طلاب هدایت را به قرب ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم و شرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات و علامات یوم الله مملو و مدون گشت و دلها بر این امید

^۱ سوره نحل
^۲ سوره انبیاء

هزار و دویست و شصت سال همی آرמיד تا آنکه آن نجم درّی الهی از افق فارس بتابید و شعله نورانیّه نار حقیقیّه از شیراز برافروخت و علامت صبح صادق آشکارا گشت و صیحه ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و ندای جانفزای "بُشْرَى بُشْرَى صُبْحُ الْهُدَى تَنْفَسُ" آفاق را احاطه نمود و بر وفق اصح و اکثر احادیث در مدت هفت سال که زمان دعوت آن حضرت بود با ابتلای به نفی و حبس و مصادمت احوال شدید و احاطه مصائب کثیره به نشر الواح مقدّسه عالمیان را به ورود یوم الله و قرب ظهور موعود باسم مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ مستحضر و مستبشر داشت و خصوصاً در باب ۳ از واحد ۶ کتاب مستطاب بیان بر یک واحد یعنی نوزده سال تنصیص و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال آیام قیام، بر وفق حدیث مشهور "لَا بُدَّ لَنَا مِنْ آذْرِبَاجَانْ"، در مدینه تبریز رتبه شهادت یافت و به رفیق اعلی صعود فرمود.

و بالجمله پس از شهادت آن حضرت ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید و آفتاب حقیقت طالع شد و نیّر عظمت مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جل اسمہ الاعزّ الاعلی بر امر الله قیام فرمود و وعود جمیع انبیاء و مرسلین و بشارات اولیا و مقربین به قیام مقدّس تحقق پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطیره که شرح و تفصیل آن موکول به کتب تاریخیّه است نه رسائل استدلالیّه، انجام منهای آن وجود اقدس به حکم اولیای دولتین علیتین عثمانی و ایران، مدینه منوره عکّا شد و به این حکم بشارت های انبیاء و ائمه علیهم السلام به اراضی مقدّسه تکمیل یافت و نبوت ها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقق گشت.

و در مدت بیست و چهار سال که در این مدینه منوره متوقف بود با وجود احاطه عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را به توسط الواح مقدّسه به ملوک ارض و رؤسای ملل ابلاغ فرمود و صیحه "قَدْ ظَهَرَ الْمَوْعُودُ وَ تَمَّ الْوَعْدُ" مسموع صغیر و کبیر و جلیل و حقیر گشت. زلال حقائق از قلم مبارکش جریان یافت و انهار معارف از بیان مقدّسش منهر گشت. مانده سماویه که جمیع ملل بر آن جمع توانند گشت بگسترده و شریعت مقدّسه که اصلاح عالم و تمدّن امم جز بدان معقول و متصور نیست تشریع فرمود. کتاب مستطاب اقدس که دریاق اکبر است برای دفع امراض عالم و مغناطیس اعظم است برای جذب قلوب امم

از قلم اعلی نازل شد و شاه راه مقدس که موعود انبیا است ظاهر گشت. و در این شریعت مقدسه جمیع لوازم و آداب دیانت را از عبادات و معاملات از قبیل طهارت و نظافت و صوم و صلات و آداب زواج و حقوق متبادله زوجات و ازواج و مواریث و غیرها به اتقان وضع و احسن وجه تشریع فرمود و کلّ را به اطاعت دولت و اتباع قوانین هر مملکت و انقیاد نظامات دولیه و عدم دخول و مداخله در امور سیاسیه امر نمود و جمیع را به احترام ملوک و امرا و حفظ مقام ارباب فضل و علما مأمور داشت و از جنگ و جدل و مبارزت و نزال حتی حمل سلاح بدون اذن دولت نهی اکید فرمود و کلّ را به تکمیل محامد صفات و مکارم اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت و وفا و عفت و عصمت و امانت و تقوی وصیت نمود و از قبیاح افعال و مخازی اوصاف مانند کذب و افترا و غیبت و نیمیت و سرقت و خیانت و زنا نهی فرمود.

و خلاصه القول اهل بها را به محبت اهل عالم و مودت جمیع امم علی حدّ سواء امر نمود و موجبات بیگانگی و منافرت و لوازم بعد و مجانبت را بالکل باطل و زائل داشت. مثلاً امر فرموده که نفسی را به لفظ خشن نرنجانند و کلمه سبّ و لعن و ما یتکدر به الانسان بر لسان نرانند و اختلافات دینیّه و مذهبیّه را سبب مجانبت و منافرت نسازند. کلّ را اوراق شجره انسانیت بینند و جمیع را از هار شاخسار بشریت شمرند. جمیع ملل را با خود برادر دانند و بر نفسی مفاخرت ننمایند و به خدمت عالم قیام کنند و ازاله ضغائن دینیّه و مذهبیّه را که لاشک موجب خرابی عالم و هلاک و شقاء امم است اهمّ فرائض خود شمارند. و در توسعه دایره معارف و علوم و تکمیل مهن و فنون چندان تأکید فرموده که شبه آن در شرائع ماضیه مشاهده نگشته است. مثلاً بر کلّ واجب فرموده که اطفال خود را ذکوراً و انثاءً علم و خطّ و آداب عالیّه بیاموزند تا یک نفس عامی غیر مؤدّب باقی نماند و نور علم و تمدّن و فروغ کمال و تقدّم عالم را احاطه نماید و بشارت آیه مبارکه "لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ" (۲۷) ^{۱۴} تحقق یابد و اگر نفسی از اطاعت این حکم گردن پیچد و از تربیت اطفال خود غفلت ورزد حکومت مأمور است که فرزند او را در مدارس معموره به آداب مذکوره متعلّم و مؤدّب دارد و مصاریف آن را از والد کودک دریافت نماید و اگر نفسی متمکن نباشد باید این مصاریف را حکومت از حقوق الهیه محسوب دارد.

و بالجمله جميع لوازم سعادت و موجبات تقدّم نوع بشر را واضح و مبين فرمود و احكام عبادات و مسائل منصوصه را به كتاب و مسائل غير منصوصه و سياسيه را به مجالس عدليه راجع نمود. و در اواخر ايام كتاب مستطاب عهد را به خط مبارك مرقوم داشت و مركز عهد و ميثاق را ثابت و مؤكّد و منصوص فرمود و جميع لوازم نجاح و فلاح امت را مجدداً در اين سفر مشهور مسطور نمود و در دويم شهر ذى قعدة سنه ۱۳۰۹ هجريّه مطابق شانزدهم ايار سنه ۱۸۹۲ ميلاديه دفتر لقارا فرو پيچيد و به افق اعلى و مقصد اسمى صعود فرمود.

از اين جمله كه نگاشته شد معلوم توان داشت كه معتقد اهل بهاء اين است كه ظهور حضرت باب اعظم نقطه اولى و ظهور جمال اقدس ابهى جلّ ذكرهما و عزّ اسمهما دو ظهورى است كه جميع انبياء عليهم الاف التحية و الثناء بدان بشارت داده اند و وقائع و علامات آن را در كمال ظهور و صراحت در كتب سماويه ثبت فرموده اند. و چون اصلاح عالم و وفاق امم منوط به اين دو ظهور اعظم بود عهد آن را من حيث الزمان و المكان مورخاً و معيناً در كتب اخذ نموده اند و به اصطلاح اهل اسلام كه اکنون روى كلام به ايشان است، ظهور اول ظهور قائم موعود است و ظهور ثانى ظهور حسيني به لسان اهل تشيع و ظهور مهدى و نزول روح الله به اصطلاح اهل تسنن. و چون مناط دعوى منقح گشت و مدّعاى اهل بهاء معلوم شد زمام قلم را در بيان ادله و براهين آن معطوف ميداريم و از حقّ جلّ جلاله توفيق و تاييد مسئلت مى نماييم آنه خير موفق و معين.

و نخست بر سبيل مقدمه معروض مى دارم كه اگر چه در اوان ظهور مظاهر الهيّه و طلوع شمس حقيقيّه ادله ظهور بسيار است و شواهد طلوع بيشمار بلكه به اعتقاد اهل فؤاد جميع ذرات بر ظهورشان دلالت كند و احجار و حصاة بر حقيقتشان شهادت دهد و لكن چون به سبب تمسك به اوهام واهيه و رسوخ عقائد باطله اكثري از بصارت ادله حقيقت انبياء الله قاصرند و از ادراك عظمت امر الله عاجز چنانكه بقاى اهالى اديان عتيقه بر معتقدات فاسده خود و اصرار بر تكذيب انبياء و مرسلين بعد از گذشتن دو هزار و سه هزار سال بر اين مسئله دليلى واضح است و برهاني لائح لهذا ما در اثبات اين امر اعظم استدلال را به چهار برهان كه اقوى و اظهر ساير براهين است مقصور مى داريم و به دليليت آيات كتاب و بشارات قبل

و دلیل تقریر و معجزات اکتفا می نمائیم و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل به انجام می بریم.

فصل اول در چگونگی احتجاج به آیات

اعلم ایها الشهم الفاضل ایدکم الله وایانا باتّباع الحقّ و مجانبه الباطل که اعظم ادله و اقوای براهین که از انبیاء و مرسلین باقی مانده است و خود به آن تحدی فرموده و بر معاندین و مکابراین به آن احتجاج نموده اند کلام ربّانی است و وحی آسمانی. و حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی و حجت بالغه و آیات الهیه و بینة صحف سماویه خوانده است و نفوذ و غلبه امر الله را به همین حجت و حدها موکول و مخصوص فرموده است و مکابر و مکذب آن را به عذاب الیم و سخط عظیم وعده داده است. "...وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُجِثَّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ" (۴۷).

و آن عبارت از معانی و حقایقی است که به توسط روح الامین بر قلب مقدّس کلمه الهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول و انتشار آن، عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرا رسد و شرانع و عواند و سنن و آداب متجدّد گردد. حقیقت امطار سماویه است که از غمام هیاکل طیّبه نازل شود و حقائق انسانیّه را که اشجار الهیه اند نصرت و طراوت بخشد و اشعه شمس ظهور است که به حکم "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ..." (۲۴۵) به طلوع نیر اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات را از قلوب و نفوس مستعده زایل فرماید.

و بالجمله کلام الهی اعظم حجتی است که حقّ جلّ جلاله بر حقیقت رسالت خاتم انبیاء به آن استدلال فرموده و به کافی بودن آن، دون سائر معجزات تصریح نموده. و عقل منور نیز به چندین وجه بر اعظمیّت آن حکم می فرماید و دلیلیّت آن را بر سایر معجزات ترجیح می دهد.

وجه اول آنکه کتاب اثر باقی دانم است و سائر معجزات آثار زائله غیرباقیه. زیرا که هرکسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان همه توانند کتاب را به دست آورد و از اثر پی به مؤثر برد و از آن انتفاع یافت. و لکن مُرده زنده کردن و به آسمان صعود نمودن و حجر و شجر را به تکلم آوردن و امثالها باقی نمی ماند و به دست هر کس نمی رسد و امکان وصول به بلاد ناسیه و اقطار شاسعه ندارد. این است که قرآن را حجت بالغه و معجزه باقیه خوانده اند و آن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند.

وجه دوم آنکه علم و کتاب اشرف جمیع اشیا است که حجت اشرف مخلوقات گردد و برهان سید موجودات شود. و اگر منصف به عقل خود رجوع کند شهادت می دهد که هیچ شیء از اشیا عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در علو رتبه برابری نمی کند و چون علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مثمر و مفید نباشد.

وجه سیم آنکه در کتاب، شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیه و مدنیّه است ثبت توان داشت و به آن اهل عالم مؤدّب و متمدّن توانند شد. و لکن از مُرده زنده کردن و سوسمار تکلم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن و غیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نگردد.

وجه چهارم آنکه آیات کتابیه موجب حیات و هدایت و تذکر و رحمت است به خلاف آیات اقتراحیه، یعنی معجزاتی که قوم از نبی خود بطلبند و ایمان خود را موقوف به ظهور آن معجزه گردانند. چنانکه مفصلاً آن شاء الله تعالی در فصل معجزات به آیات قرآنیّه استدلال خواهد شد که به صراحت می فرماید آیات کتاب سبب اطمینان و هدایت است و آیات مقترحه موجب ازدیاد شک و سخط و هلاکت. و خلاصه القول این مقدار که عرض شد منصف را کفایت می کند در اثبات اشرفیت و اعظمیت آیات کتاب.

اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحق و الباطل است قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التحية والثناء در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حجت را اعظم حجج مقرر داشته است. و چون انسان بصیر در جمیع آیات قرآنیّه من البدو الى الختم به دقت تفحص و تصفح نماید ملاحظه خواهد نمود

که حق جلّ جلاله در اثبات حقیّت رسول خود جز به قرآن مجید احتجاج نفرموده و ابداً جز آیات کتاب حجتی و برهانی مقرر نداشته است و به صراحت فرموده است که جن و انس از اتیان سوره ای چون او عاجزند و جمیع من علی الارض از آوردن شبه آن قاصر، باطل مقابله با او نتواند و قدرت الهیّه مفتری علی الله و مختلق شبه آیات الله را مهلت ندهد.

از جمله در سوره مبارکه عنکبوت فرموده است: "وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾" و ترجمه آیه مبارکه این است که کفار گفته اند: چرا به حضرت رسول معجزاتی از پروردگار او نازل نشد. یعنی کفار می گفتند اگر محمد پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمی کند. بعد خداوند تبارک و تعالی در جواب می فرماید: به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست و لکن من برای انذار و تخویف ناس از عذاب آخرت ظاهر شده ام. و پس از این جواب می فرماید: آیا کفایت نمی کند ایشان را که ما به تو کتابی نازل فرموده ایم که برایشان تلاوت کرده می شود. زیرا که در کتاب رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می آورند.

و از این آیه مبارکه دو مطلب مستفاد توان داشت. اول آنکه حضرت رسول چندان به معجزات استدلال نفرمود. یعنی اظهار معجزه ننمود که کفار به بانگ بلند می گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند به او معجزه نداده. دویم آنکه کتاب دلیلی است کافی و برهانی تمام و وافی. هدایت عباد که مقصودی از ارسال رسل جز آن نیست مکنون در اوست و انتباه و تذکر امم منوط به او و این آیه مبارکه عالم را کفایت می کند اگر انسان را قلبی مدرک و صدق منشراح باشد. و لکن چه باید کرد که یکی از علانم یوم ظهور این است که خلق به خواندن و تفهیمیدن قرآن اکتفا کنند و به اوهام باطله خود مانند امم ماضیه متمسک گردند.

و هم در سوره مبارکه طه فرموده است: "وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾" و خلاصه مقصود آیه مبارکه این است که کفار گفته اند: چرا یک معجزه از جانب پروردگار خود برای ایشان نمی آورد. بعد در جواب میفرماید: آیا بیان صحف اولی برای ایشان نیامد. یعنی آیا قرآن که بیان تورات و انجیل و سایر کتب سماویّه است برای

ایشان نازل نشد. و از این آیه مبارکه به صراحت مستفاد می شود که قطع نظر از اینکه حضرت رسول به قرآن بر حقیقت خود استدلال فرمود سؤال قوم را در اظهار معجزه نیز اجابت ننمود. و همچنین در سورة البقرة فرموده است: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾". و ایضاً در سورة یونس فرموده است: "وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾". و از این قبیل آیات در قرآن مجید بسیار است و نگارنده رعایة للاختصار بدین جمله اقتصار نمود.

و کلّ صریح است بر اینکه اگر در شکند منکران در کلام الهی بودن قرآن و چنان گمان می کنند که آن حضرت خود آن را گفته و به افترا به خداوند بسته است جمیع متفق شوند و علما و فصحا و بزرگان خود را به معاونت طلبند و سوره ای چون قرآن بیاورند و حال آنکه نخواهند آورد و نمی توانند آورد. بلکه در سورة بنی اسرائیل^۱ فرموده است که "قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾". یعنی عظمت قرآن بدین پایه است که اگر انس و جن جمع آیند و یکدیگر را ظهیر و معاون گردند که مانند قرآن آرند، نتوانند و از عهده بر نیایند.

و از این جمله توان دریافت که حقّ جلّ جلاله آیات کتاب را اعظم حجج و براهین مقرر داشته و از آوردن مثل آن را به باطل در امکان احدی ننهاده است. بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بافت و به خداوند بندد و به افترا به او جلّت عظمتی نسبت دهد حقّ جلّ جلاله به یمین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد و او را و کلامش را زایل نماید. چنانکه در سورة مبارکه حاقه فرموده است: "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٢٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٢٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٢٧﴾ وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢٨﴾". و مقصود حقّ جلّ جلاله از این آیه مبارکه این است که اگر کلامی را به ما بندد به یمین قوت او را اخذ فرمائیم و عرق حیات او را قطع نمائیم و احدی

^۱ (سورة اسراء).

از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت. و این آیه صریح است بر اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را به کذب به او نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیه خواند. تعالی الله عما يقول الظالمون علواً کبیراً^۱.

پس چون بر عظمت آیات کتاب و علو مقام کلام حضرت ربّ الارباب اطلاع حاصل شد و قلوب منوره بر بزرگی این برهان قویم و دلیل متین و حجت باقیه و وسیله وحیده اذعان نمود معروض می دارم که بر صغیر و کبیر و امیر و حقیر معلوم و واضح است که حضرت باب اعظم نقطه اولی در مدت هفت سال و جمال اقدس ابهی تقریباً چهل سال به همین برهان متمسک بودند و به همین دلیل بر اعلاء امر الله قیام فرمودند. و خصوصاً حضرت بهاء الله پس از خروج از دار السلام بغداد الی یوم صعود در الواح کثیره که عدد آن را بعض مورّخین زیاده از هزار نوشته اند تصریح فرموده که این کلمات کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویه، از خود نمی فرماید و به غیر ما اذن الله تکلم نمی کند.

از جمله در لوح حضرت شاهنشاه مبرور که در سورة هیکل نازل شده است می فرماید: "کُنْتُ نَائِمًا عَلَى مَضْجَعِي مَرَّتَ عَلَيَّ نَفْحَاتُ رَبِّي الرَّحْمَنُ وَأَيَقُظْتَنِي مِنَ النَّوْمِ وَأَمَرَنِي بِالْبِنَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ عِنْدِهِ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ سُكَّانُ جَبَرُوتِهِ وَمَلَكَوْتِهِ وَأَهْلُ مَنَائِنِ عِزِّهِ فَوَنَفْسِهِ الْحَقُّ لَا أَجْزَعُ مِنَ الْبَلَايَا فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنِ الرِّزَايَا فِي حُبِّهِ وَرِضَائِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكِرَةِ الْخَضِرَاءِ وَذُبَالَةً لِمَصْبَاحِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ".

و فاتحه لوح حضرت امپراطور اعظم ممالک روسیه به این آیه مبارکه مزین است: "يَا مَلِكَ الرُّوسِ اسْتَمِعْ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُلُوسِ ثُمَّ أَقْبِلْ إِلَى الْفِرْدَوْسِ الْمَقَرِّ الَّذِي فِيهِ اسْتَقَرَّ مَنْ سَمِيَ بِالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى بَيْنَ مَلَأِ الْأَعْلَى وَفِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ بِاسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْأَبْهِيِّ إِيَّاكَ أَنْ يَحْبُبَكَ هَوِيكَ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَيَّ وَجِهَ رَبِّكَ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ".

و هكذا در اکثر الواح مقدسه که بر صفت دراری منیره در جمیع اقطار لامع و مشهور است و مانند زهور معطره در کافه بلاد منتشر و منشور به صراحت نسبت آن را به حق جلّ جلاله داده

^۱ اشاره به سورة اسراء (بنی اسرائیل)، آیه ۴۳

و از خود سلب نموده است. چندانکه کلمه مبارکه "قَالَ لَهُ إِنَّ الْبَهَاءَ مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَى" مسموع ملل گشت و ندای "هَذَا يَوْمٌ بَشَّرَ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلِهِ الرُّوحُ وَمِنْ قَبْلِهِ الْكَلِيمُ" به هر قطری رسید. حتی حضرت شیخ نیز با عدم اطلاع کافی از الواح و آثار این ظهور اعظم در رساله خود مرقوم فرموده اند که بایسته کتاب ایقان را مثل قرآن می دانند. یعنی به وحی آسمانی بودن آن اذعان دارند. در این صورت نفسی که خداوند جلّت قدرته و جلّت عظمتش را قاهر و قادر و محیط بر اشیا و حاضر داند و آیات الهیه را که در قرآن مجید در ازهاق باطل و اعدام مفتری علی الله وارد شده است وعده خداوند و کلام حق شناسد چاره ندارد جز آنکه بر حقیقت این آیات اعتراف نماید و عظمت آن را گردن نهد و با حجت الهیه معارضه نکند و باقضای او مغالبه ننماید و بر نعمت او حسد نبرد و خود را مانند امم طاغیه و گردنکشان گذشته مورد سخط و غضب الهی نگرداند. و کذلک تمت حجة الله على خلقه في جميع الازمنة والقرون. فبأى حديث بعد الله و آیاته يؤمنون.

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف و آثار این دو ظهور معظم نیکو نظر نماید و به دقت موازنه کند بر اعظمیت آثار این ظهور شهادت دهد و آیات سابقین را نسبت به آیات جدیده مانند نسبت قطره به بحر مشاهده نماید. مثلاً در قرآن مجید که الحق نسبت به آثار سایر انبیاء کالشمس بین نجوم السماء متلائمی و مشرق است ملاحظه فرما که با وجود آنکه حضرت خاتم الانبیاء در سنّ چهل سالگی به رسالت مبعوث گشت و از قریش که اعرق قبایل بود در عربیت و فصاحت، ظهور فرمود. معذلک در مدّت بیست و سه سال سی جزء قرآن متفرقاً و نجومماً بر حضرتش نازل گشت. و لکن باب اعظم نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی جوانی فارسی اللسان بود و ابداً در مدارس علمیّه تعلّم نفرموده بود چندانکه الذّاعدا نسبت بی علمی در تواریخ خود به آن وجود اقدس دادند و معرفت صرف قال یقول را که کودکان مکاتب به آن عالمند از آن حضرت نفی نمودند. و آن حضرت در سنّ بیست و پنج سالگی به امر الله قیام فرمود و در مدّت هفت سال که تمام آن در سجن و نفی گذشت چندین برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمه و حلّ غوامض عقائد دینیّه و جواب مسائل علمیّه و غیرها از خطب و مناجات و شنون علمیّه و آیات از آثار مبارکش باقی ماند و با منع شدید معارضین و مقاومت قویّه معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت. حتی آنکه بسیاری از الواح را آن وجود مبارک در محضر امرا

و علما به خواهش ایشان بدون سکون قلم و تأمل و تفکر در جواب مسائل علمیّه مرقوم فرمود و عالمی را از اظهار این آیت کبیره مفتح و مندهش نمود.

و کذلک جمال اقدس ابهی جلّ اسمہ الاعلیٰ با آنکه آن وجود مبارک را پیوسته امواج بلایای شدیدہ احاطه داشت و لازال به مصائب کبیره از نفی و سجن که معنی صعوبت آن را متنعمین و جالسین بر وسادۀ عزّت و منصب نمی دانند و نمی فهمند، مبتلا و گرفتار بود، معذلک کَلَمَ عالم را از آثار قلم اعلیٰ شرقاً و غرباً منور ساخت و مصداق وعدۀ "...سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿۲۷﴾" ^۱ را ظاهر فرمود. چندانکه معادل جمیع کتب سماویّۀ کافۀ ملل از آثار مبارکش ملوّن و مشهود است و مجلّدات کبیره از آیات کریمه اش در جمیع اقطار و بلاد منتشر و موجود. فلینصف المنصفون و لیتنبّه الراقدون و لیتنبّه الغافلون و لیعلموا أنّهم سوف یُسئلون عمّا هم یقترفون.

فصل ثانی در کیفیت احتجاج به احادیث و بشارات

اعلم ایها الحبر النبیل و السید الکبیر وفقک اللّٰه لحسن النّظر فی هذا الامر الخطیر که احادیث کثیره و اخبار متظافره در بشارات ظهور مهدی موعود و نزول روح اللّٰه در کتب حدیثیّۀ اهل تسنّن و اهل تشیع وارد شده و علامات قبل از ظهور و وقائع بعد از ظهور مفصلاً در کتب مذکوره مندرج گشته است. لکن کثرت اختلافات احادیث و تناقض روایات بحدّی است که حضرت شیخ امجد اکبر الشیخ احمد الاحسانی در کتاب شرح الزیارة و علامۀ مجلسی در غیبت بحار الانوار بر صعوبت جمع و توفیق آن تصریح فرموده و به این سبب احادیث مذکوره را علی اختلافها و تناقضها در کتب خود مندرج و مرقوم داشته اند.

و لهذا این عید در اوقاتی که در مدینۀ سمرقند مقیم بود بر حسب مسئلت یکی از افاضل آذربایجان به تألیف کتاب کبیر فصل الخطاب اشتغال می نمود. در فصل استدلال به احادیث و اخبار، طریق جمع و تطبیق احادیث را مفصلاً و مبسوطاً مرقوم داشت و احادیث صحیحہ را به تطبیق به آیات قرآنیّه از غیر صحیح آن ممیز و ممتاز ساخت. لذا در این مختصر به ذکر

^۱ سورة انبیاء

بعض احادیث صحیحہ کہ فیما بین اہل تسنن و اہل تشیع مفہیم آن متفق علیہ باشد و با قرآن مجید منطبق آید اکتفا می نماید. اگر نفسی مبسوط تر و مفصل تر خواهد، باید بہ کتاب مذکور رجوع فرماید.

از جملہ احادیث دالہ بر میعاد ظهور حدیث مشہور ابی لبید مخزومی است کہ مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اول سورہ بقرہ و ہم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرمودہ اند کہ "وَمِنْ الْحَدِيثِ مَا رَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ عَنْ أَبِي لَبِيدٍ الْمَخْزُومِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أبا لَبِيدٍ إِنَّهُ يَمْلِكُ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ أَتْنَى عَشَرَ يُقْتَلُ بَعْدَ الشَّامِ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ تُصِيبُ أَحَدَهُمُ الذَّبْحَةُ فَتَذْبَحُهُ. هُمْ فِتْنَةٌ قَصِيرَةٌ أَعْمَارُهُمْ خَبِيثَةٌ سِيرَتُهُمْ مِنْهُمْ الْفُؤَيْسِقُ الْمُلَقَّبُ بِالْهَادِي وَالنَّاطِقُ وَالْغَاوِي. يَا أبا لَبِيدٍ إِنَّ لِي فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقْطَعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ "الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ" فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَتَبَيَّنَتْ كَلِمَتُهُ وَوُلِدَ يَوْمَ وَلَدَ وَقَدْ مَضَى مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِائَةً سَنَةً وَثَلَاثُ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ وَتَبَيَّنَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقْطَعَةِ إِذَا عَدَّدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرَ. وَلَيْسَ مِنَ الْحُرُوفِ الْمُقْطَعَةِ حَرْفٌ تَنْقُضِي أَيَّامَهُ إِلَّا وَقَانِمٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ. ثُمَّ قَالَ الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ تِسْعُونَ فَذَلِكَ مِائَةٌ وَوَاحِدٌ وَسِتُونَ. ثُمَّ كَانَ بَدُؤُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ "الْم. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قَامَ قَانِمٌ وَلَدِ الْعَبَّاسِ عِنْدَ "المص" وَيَقُومُ قَانِمُنَا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِ"المر" فَافْتَمَ ذَلِكَ وَعَدَّ وَآكُتَمَهُ."

خلاصہ ترجمہ حدیث این است کہ عالم مفسر عیاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است کہ امام ہمام ابو جعفر علیہ السلام فرمود: یا ابا لبید ہر آینہ مالک ملک خواہند شد از فرزندان عباس دوازده کس و پس از ہشتمین ایشان کشتہ می شوند از آنها چہار نفر. یکی از ایشان را ذبحہ (یعنی درد گلو) دوچار می شود و او را ہلاک می کند. اینان گروہی ہستند کوتاہ عمر و زشت سیرت. یکی از ایشان آن فاسق گویندہ گمراہ است کہ ملقب است بہ ہادی. یا ابا لبید مرا در حروف مقطعہ قرآن علم بسیاری است. خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: "الْم ﴿١﴾. ذَلِكَ الْكِتَابُ... ﴿٢﴾" را. پس قیام فرمود محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تا آنکہ نور او آشکار شد و کلمہ او ثابت و استوار گشت. و تولد یافت آن حضرت و یوم تولد او

گذشته بود از هزاره هفتم یکصد و سه سال (یعنی از ظهور ابو البشر شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود که خاتم انبیاء تولد یافت و عالم را به وجود مبارک مزین فرمود). پس فرمود: و تبیان این نکته در حروف مقطعه قرآن است اگر بشماری آن را بدون تکرار، و نیست حرفی از حروف مقطعه قرآن که بگذرد ایامش مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضای آن قیام خواهد نمود (یعنی هر یک از حروف مقطعه اوائل سوره تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دوره اسلام). پس فرمود: الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یک عدد است و بالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیهما السلام نزد "الم ﴿۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... ﴿۲﴾" ^۱ و چون این مدّت بالغ شد، قیام نمود قائم ولد عباس نزد "المص ﴿۱﴾" ^۲ و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه اوائل سوره به "المر... ﴿۱﴾" ^۳ پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار (انتهی).

و بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سید الشهداء علیه التحیه و البهاء قیام فرمود و به رتبه شهادت فا نر گشت. و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضى شد قائم آل عباس عبد الله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیامش خلافت امویّه زائل و منقرض گشت و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر حروف مقطعه اوائل سوره را از "الم ذلك الكتاب" تا "المر" بشماری یک هزار و دویست و شصت و هفت می شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس. و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابو جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلنیه به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت، امر بعثت خود را مخفی و مکتوم می فرمود. و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ۱۲۶۰ که سنه ظهور نقطه اولی عز اسمہ الاعلی است مطابق گردد. و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق علیه السلام

^۱ سوره آل عمران

^۲ سوره اعراف

^۳ سوره رعد

روایت نمود که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود: «وَفِي سَنَةِ السَّيِّئِينَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلَمُ ذِكْرُهُ». یعنی در سنه شصت امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد.

وسید عبدالوهاب شعرانی از ائمه علمای اهل سنت و جماعت در کتاب الیواقیت و الجواهر که در سنه ۹۵۵ هجریه تصنیف فرموده است در مبحث شصت و پنجم این کتاب می فرماید: «المبحث الخامس والستون فی بیان ان جمیع اشراط السّاعة حقّ لابد أن تقع کلّها قبل قیام السّاعة و ذلك کخروج المهدي ثمّ الدّجال ثمّ نزول عیسی و خروج الدّابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سدّ یأجوج و مأجوج حتّی لولم یبق من الدّنيا الا مقدار یوم واحد لوقوع ذلك کلّه. قال الشیخ تقی الدّین بن ابی المنصور فی عقیدته: "و کلّ هذه الآیات تقع فی المائة الاخیره من الیوم الذی وعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم امته بقوله: "ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم". یعنی من ایام الرّب المشار الیها بقوله تعالی: "...وَإِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْلُونَ (۴۷).»^(۱) یعنی مبحث شصت و پنجم در بیان این است که جمیع اشراط قیامت حقّ است و ناچار است از وقوع و تحقق آن قبل از ساعت مانند خروج مهدی پس خروج دجال، پس نزول حضرت عیسی و خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب خود و برداشته شدن قرآن و فتح سدّ یأجوج و مأجوج حتّی اگر باقی نماند از عالم جز یک روز هر آینه کلّ این حوادث واقع گردد و متحقّق شود. پس می فرماید که شیخ تقی الدّین بن ابی المنصور در عقیده خود فرموده است که تمام این آیات وقوع می یابد در صد سال آخرین از یک یومی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امت خود را به آن وعده داده است و آن این حدیث شریف است که فرمود: «إِنْ صَلَحَتْ أُمَّتِي فَلَهَا یَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ یَوْمٍ وَإِنْ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعْلُونَ.» یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یک روز را مالک شوند والاّ اگر فاسد و بدکار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شماره شماها.

و این حدیث "ان صلحت امتی فلها یوم" را مجلسی علیه الرحمة نیز در مجلد غیبت بحار الانوار روایت فرموده است و این حدیث در وقتی وارد شد که آیه مبارکه "...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ"

إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾^۱ نازل گشت. و چون این آیه به صراحت دلالت می نماید که برای بقای هر امتی در عالم اجل محدود و مدتی معین مقدّر است که ساعتی زیاد و کم نشود و مقدّم و مؤخّر نگردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزّت این دین در عالم تا کی. فرمود: "إِنْ صَلَحْتَ أُمَّتِي فَلَهَا يَوْمٌ وَإِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نَصْفُ يَوْمٍ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعْلُونَ."^۲ و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید. چه نزد اولی الأئمة واضح است که به حکم آیه کریمه "...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ... ﴿٨٩﴾"^۳ و کریمه "...مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ... ﴿٢٨﴾"^۴ جمیع حقائق دینیّه در قرآن مجید نازل گشته و چیزی از بیان اشراف و علامات و حوادث و وقایع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده. و به همین ملاحظه از انعمه هدی علیهم السلام وارد شده که آنچه از احادیث ما به شما رسد به قرآن شریف عرضه دارید. اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید والا ردّ نمایند.

و بالجمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است، این آیه کریمه است که در سورة سجده می فرماید: "يَذْبُرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْلُونَ ﴿٤٥﴾". ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر می فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین پس به سوی او عروج خواهد نمود در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. یعنی حقّ جلّ جلاله امر مبارک دین مبین را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اكمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود.

و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و متصور نیست الاّ به وحی های نازله بر حضرت سیّد المرسلین و الهامات وارده بر انعمه طاهرین. و این انوار در مدت دو بیست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام انعمه هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل شد و مائده سماویّه به نزول قرآن و بیانات انعمه علیهم السلام که مبین کتاب

^۱ سورة یونس

^۲ سورة نحل

^۳ سورة انعام

بودند بر امت اسلامیّه تماماً مبذول شد. و چون در سنهٔ دویست و شصت هجریّه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علما و انظار فقها منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف آرا و تشتت اهوا در اقوال و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوم به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات، افق امر الله تاریک تر و مظلّم تر گشت، تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزّت و غلبهٔ امم اسلامیّه به ذلت و مغلوبیت مبدّل شد.

و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت، در سنهٔ ۱۲۶۰ هجریّه شمس حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تماماً تحقق پذیرفت. و ایضاً بر وفق آیه مذکوره، در سوره حج فرموده است: "وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعْلَوْنَ ﴿٤٧﴾". ترجمهٔ آیه مبارکه این است که کافران از تو در انزال عذاب استعجال و شتاب می کنند و حق جلّ جلاله در وعدهٔ خود تخلف نمی فرماید و هر آینه یک روز نزد پروردگار برابر هزار سال است از آنچه شما محسوب می دارید. یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربّانی که هزار سال است باقی مانده و وعدهٔ اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران به ورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته. و این آیه کریمه در وقتی نازل شد که کفار از شدّت تمسّک به عقانده دینیّه خود امر مبارک حضرت رسول را العیاذ بالله واهی و باطل و موهون می شمردند و در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود "اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا جِبَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِائِسِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾" می گفتند. و لهذا این آیه مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود یوم الله بر اهل فساد واضح و معلوم گشت. و هم بر وفق آیه مذکوره، در سوره مبارکه سبأ می فرماید: "وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾". یعنی می گویند چه وقت است میعاد و وقت ظهور این وعدها اگر از راست گویانید. یعنی کفار پیوسته به اهل ایمان ایراد و انتقاد می نمودند که اگر راست می گوئید معین کنید که چه وقت این همه وعده ای که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد. لهذا در جواب به حضرت

خاتم الانبیا، امر شد که بگو: برای شما میعاد یک روز باقی است که احدی نتواند آن را مقدم دارد و یا به تأخیر اندازد.

و خلاصه القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت می نماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرا رسیده و وعود الهیه تحقق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد و به هلاکت خود و قوم خود مانند مکابران گذشته سعی ننماید.

و نگارنده در سنه ۱۳۰۵ هجریه که مقیم بلاد عراق عجم بود بر حسب خواهش یکی از امیرزادگان ایران آیاتی را که در تورات و انجیل و قرآن و صحف دینیّه فارسیان در تعیین ورود یوم الله و ظهور موعود مؤرخاً و متفق المعنی نازل شده است در رساله شرح آیات مؤرخه مفصلاً و مشروحاً درج و ایراد نموده و آن رساله در اکثر بلاد و ممالک حتی قفقازیه موجود و منتشر است اگر مزید ایضاح و بیان خواهند به آن رساله رجوع فرمایند.

و از احادیثی که دلالت بر حداثت سنّ مبارک و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی می کند مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر و او از ابی عبد الله علیه السلام روایت می فرماید: "إِنَّهُ لَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ لَقَدْ أَنْكَرَهُ النَّاسُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَاباً مُوَفَّقاً فَلَا يَلْبَثُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِ الْأَوَّلِ وَقَالَ أَيْضاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْ أَعْظَمَ الْبَلَيَةِ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبُهُمْ شَاباً وَهُمْ يَحْسِبُونَهُ شَيْخاً كَبِيراً". یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون قائم خروج فرماید هر آینه مردم او را انکار نمایند زیرا که رجوع می نماید به ایشان در حالتی که جوانی رسیده است. پس درنگ نمی کند و ثابت نمی ماند در ایمان به او مگر کسی که خداوند میثاق او را در ذرّ اول اخذ فرموده باشد. و نیز آن حضرت فرمود که اعظم بلیّه این است که قائم در سنّ جوانی خروج می فرماید و مردم گمان می کنند که او باید در سنّ پیری و کبر سنّ خروج نماید.

و بر وفق حدیث شریف چون نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب مریضه بی درنگ آن حضرت را تکذیب کردند چو قائم را پیر هزار ساله می پنداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله. این بود که چون ندای قائمیت آن حضرت ارتفاع یافت فریاد جهالی که زمام امور ناس به ید ایشان است بلند شد که وادینا و اشریعتا

اینک حضرت حجت در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولد یافته است چه می گوید و چون خود را قائم موعود می نامد.

و در کتاب کافی که از کتب معتبره شیعه است بلکه از او معتبرتر کتابی در فرقه اثنی عشریه یافت نمی شود حضرت محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه به اسناد خود از حکم بن ابی نعیم روایت می فرماید: "قَالَ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ فَقُلْتُ لَهُ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنَّ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَلَمْ يُجِِبْنِي بِشَيْءٍ. فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ فَقَالَ يَا حَكَمُ وَإِنَّكَ لَهَاهُنَا بَعْدُ فَقُلْتُ إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى فَلَمْ تَأْمُرْنِي وَلَمْ تَنْهِنِي عَنْ شَيْءٍ. وَلَمْ تَجِِبْنِي بِشَيْءٍ. فَقَالَ بَكَرَ عَلَى غَدْوَةِ الْمَنْزِلِ فَعَدَوْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ فَقُلْتُ إِنِّي جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى نَذْرًا وَصِيَامًا وَصَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ إِنَّ أَنَا لَقَيْتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ رَابِطْتُكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ سِرْتُ فِي الْأَرْضِ وَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ. فَقَالَ يَا حَكَمُ كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ. قُلْتُ فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ قَالَ كُلُّنَا مَهْدِيٌّ إِلَى اللَّهِ. قُلْتُ فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ قَالَ كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ وَوَارِثُ السَّيْفِ. قُلْتُ فَأَنْتَ الَّذِي يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَيَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ. وَيُظْهِرُ بِكَ دِينَ اللَّهِ فَقَالَ يَا حَكَمُ كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَقَدْ بَلَغْتُ خَمْسًا وَأَرْبَعِينَ وَإِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْدًا بِاللَّبَنِ مِنِّي وَأَخْفُ عَلَى ظَهْرِ الدَّابَّةِ."

ترجمه حدیث این است: حکم ابن ابی نعیم روایت نموده است که در مراجعت از حج خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام مشرف شدم در وقتی که آن حضرت در مدینه بود و عرض کردم که من در میانه رکن و مقام نذری کرده ام که چون به ملاقات تو فائز شوم از مدینه بیرون بروم تا بدانم که تویی قائم آل محمد یا نه. آن حضرت جوابی نفرمود و من سی روز در مدینه اقامت کردم تا آنکه روزی در اثناء طریق مرا ملاقات فرمود. پس گفت: یا حکم! تو هنوز اینجا هستی. گفتم که من به خدمتت معروض داشتم که چه عهده‌ای با خداوند بسته‌ام و مرا به چیزی امر نفرمودی و از چیزی نهی ننمودی و جوابی نگفتی. فرمود: فردا با منماده به منزل ما بیا. پس صبح به خدمتش مشرف شدم و فرمود بپرس مطلب خود را. عرض کردم که من در میانه رکن و مقام با خداوند تبارک و تعالی عهده‌ای بسته‌ام و از صوم و صدقه بر خود نذری نهاده‌ام که چون به ملاقات حضرت مشرف گشتم از مدینه بیرون بروم تا آنکه بدانم تویی

قائم آل محمد یا تو نیستی. پس اگر تو آن قائم آل محمدی ملازم خدمتت گردهم و اگر تو او نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم. فرمود: یا حکم! همه ما قائمیم به امر الله (یعنی هر یک از ائمه علیهم السلام قائم به امر الله است). گفتم آیا تونسی مهدی. فرمود: هریک از ما مهدی است الی الله. گفتم آیا تونسی صاحب سیف. فرمود: هریک از ما صاحب سیف است و وارث سیف. گفتم آیا تونسی آنکه اعداء الله را به قتل می رساند و اولیای خدا را عزت می بخشد و دین خداوند را ظاهر می فرماید. فرمود: یا حکم! چگونه من او باشم و حال آنکه به سنّ چهل و پنج سالگی رسیده ام و صاحب این امر به عهد شیرخوارگی از من نزدیک تر باشد و بر پشت اسب سبک تر و چالاک تر (انتهی).

اکنون قدری در این حدیث تدبّر و تأمل فرما که حضرت ابی جعفر به صراحت می فرماید که چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد و در عین شباب و ریعان جوانی و قرب عهد به شیرخوارگی ظهور فرماید. و به این سبب است که از آن حضرت در حین ظهور در بسیاری از احادیث به لفظ صبی و یا لفظ غلام و یا لفظ شاب تعبیر شده است. چنانکه مجلسی علیه الرّحمة نیز در همین کتاب بحار در باب کیفیت خروج، از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابو بصیر و علی بن عبد العزیز خدمت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شدیم. "فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُنَا فَقَالَ إِنِّي لَصَاحِبُكُمْ ثُمَّ أَخَذَ جِلْدَةً عَضُدِهِ وَمَدَّهَا فَقَالَ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَصَاحِبُكُمْ شَابٌ حَدِيثٌ." یعنی به حضرت ابی عبد الله گفتم آیا تونسی صاحب ما. آن حضرت فرمود: من صاحب شما باشم. پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود: من پیر و کبیر شده ام و صاحب شما جوانی نورسیده است. و نیز در این کتاب از ابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود: "لَيْسَ صَاحِبٌ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ جَاوَزَ أَرْبَعِينَ." یعنی صاحب امر نیست کسی که سنّش از چهل گذشته باشد. و هم مجلسی علیه الرّحمة در این کتاب در باب صفات قائم از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود: "إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَصْفَرُنَا سِنًا وَأَجْمَلُنَا شَخْصًا قُلْتُ مَتَى يَكُونُ قَالَ إِذَا سَارَتِ الرُّكْبَانُ بَبِيعَةِ الْغُلَامِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْفَعُ كُلُّ ذِي صَيْصَنَةٍ لَوَاءً." یعنی صاحب این امر کسی است که سنّش از ما کمتر باشد و شخصش جمیل تر. گفتم چه وقت خواهد بود. فرمود: وقتی که مسافران به بیعت غلام (یعنی پسری) به گردش آیند در آن وقت هر صاحب قوّه ای

عَلَمِي بَرِپَا كُنْد. وَ كَذَلِكَ مَجْلِسِي دَر بَحَار دَر بَاب مَارُوي عَنْ الْبَاقِر عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز اَمّ هَانِي ثَقَفِيَه رَوَايَت نَمُودِه اِسْت: "إِنهَا قَالَتْ غَنَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرِضَتْ بِقَلْبِي أَقْلَقْتَنِي وَأَسْهَرْتَنِي قَالَ فَاسْأَلِي يَا أُمّ هَانِي قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ "فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنْصِ الْجَوَارِ الْكُنْصِ" قَالَ نَعَمْتُ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمّ هَانِي هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِثْرَةِ تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ فَيَا طُوبَى لَكَ إِنْ أَدْرَكْتَهُ وَيَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ." يَعْنِي اَمّ هَانِي ثَقَفِيَه رَوَايَت كَرْدِه اِسْت كِه بَا مَدَادِي خَدَمَت حَضَرَت بَاقِر عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشْرَف شَدَم وَ عَرَض كَرْدَم يَا سَيِّدِي! آيَه اِي اَز كِتَابِ اللَّهِ بِرِ قَلْبِ مَنْ وَارِد شَدِه اِسْت وَ مَرَا مُضْطَرَب كَرْدِه وَ اَز خَوَاب بَا زِدَاشْتِه. فَرَمُود: بِپَرَس آن رَا يَا اَمّ هَانِي. كُفْتَم قَوْل خَدَاوَنْد عَزَّ وَجَلَّ كِه فَرَمُودِه اِسْت: "فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنْصِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنْصِ ﴿١٦﴾".^١ فَرَمُود: نِيكَو مَسْئَلَه سَوَال نَمُودِي يَا اَمّ هَانِي. اِيْن كَسِي اِسْت كِه دَر آخِرِ الزَّمَانِ مَتَوَلَّد شُود وَ اَو مَهْدِي اِيْن عِثْرَت اِسْت. اَو رَا حَيْرَت وَ غَيْبَتِي اِسْت كِه دَر آن گُروهي گُمرَاه شُونْد وَ گُروهي هِدَايَت يَابَنْد. پَس خُوشَا بِه حَال تُو اِگَر اَو رَا دَر يَابِي وَ خُوشَا بِه حَال كَسِي كِه اَو رَا دَر يَابَد.

وَ اِيْن مَقْدَار اَز اَحَادِيث كِه عَرَض شَد اَرِيَاب نِبَاهَت رَا كِفَايَت مِي نَمَايَد وَ اِگَر نِگَارَنْدِه بَخُوَاهَد اَحَادِيثِي رَا كِه كَلّ صَرِيح اِسْت دَر اِيْن مَسْئَلَه كِه تَوَلَّد وَ حِدَاثَت سَنّ آن حَضَرَت سَبَبِ افْتِتَان وَ اعْرَاض قَوْم مِي شُود رَوَايَت نَمَايَد وَ اِيْرَاد كُنْد بَايَد بِه تَأْلِيْف كِتَابِي كَبِير مَشْتَغَل گَرْدَد.

وَ عَجَب دَر اِيْن اِسْت كِه نَفُوسِي كِه بِه تَعَدَّن مَتَعَدَّنِيْن اَرُوپَا فَرِيْفْتِه شَدِه اَنْد چِگونَه اِسْت كِه بِه اِيْن نَكْتِه تَوَجّه نَمِي فَرَمَايَنْد كِه زَحْمَات هَمِيْن مَتَعَدَّنِيْن دَر تَكْمِيل عِلْم رَسْمِ الْاَرْض، يَعْنِي جَغْرَافِيَا، مَبْنَايِ عَقِيدَه وَ مَذْهَبِ اَهْلِ تَشْيِيع رَا رُوشَن دَاشْت وَ عَدَمِ وَجُودِ شَهْرِ جَابَلْقَا رَا كِه عِلْمَايِ اَعْلَامِ مَحَلّ غَيْبَتِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَار دَادِه بُوْدَنْد كَالشَّمْسِ فِي رَاسِعَةِ النَّهَارِ ظَاهِر وَ آشكَارِ سَاخْت چُو هَنُوز كَتَبِ كَثِيرَه اَز كِبَارِ عِلْمَايِ شِيْعَه مَوْجُود اِسْت كِه هَر يَك بِه اَسْنَادِ طَوِيلَه عَرِيضَه خَبَرِهَا دَر اِيْن كَتَبِ ثَبِت وَ دَرَج نَمُودِه اَنْد كِه فُلَانِ شَخْصِ صَالِحِ صَادِقِ الْقَوْلِ دَر شَهْرِ جَابَلْقَا وَارِدِ گُشْت وَ فُلَانِ ثَقَّةٌ صَحِيحِ الْخَبَرِ دَر اِيْن مَدِينَه بِه خَدَمَتِ اِمَامِ مَشْرَفِ شَد وَ اِيْن اَخْبَارِ كَاذِبَه رَا دَر غَايَتِ جَرَأَتِ دَر كَتَبِ خُودِ مَدُونِ دَاشْتَنْد وَ قَرِيبِ هَزَارِ سَالِ قَوْمِ

^١ سورة تكوير

بیچاره را در قید اباطیل مقید گذاشتند تا آنکه آفتاب علم موجب زوال این ظلمت شد و سیل معارف بنیان خرافات را منهدم نمود. معذک هنوز بسته عقاید خرافیّه ظاهر الاستحاله اند و منتظر ظهور جوانی هزار ساله.

و اما احادیثی که به صراحت دالّ است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم بلاد شرقیه است و محلّ ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه و محلّ قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه منوره عکا و اراضی مقدّسه سوریه، بسیار است. از جمله مرحوم مجلسی علیه الرحمه در غیبت بحار از جمله خطب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: "وَلَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَى التَّمَحِيصُ لِلْجَزَاءِ، وَكُشِفَ الْغَطَاءُ، وَانْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأُزِفَ الْوَعْدُ وَبَدَأَ لَكُمْ النُّجْمُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَأَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرُكُمْ كَامِلًا كَلِيلَةً ثُمَّ فَإِذَا اسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَاغِعُوا التَّوْبَةَ وَخَالِفُوا الْحَوْبَةَ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَاسْتَشْفَيْتُمْ مِنَ الْبُكْمِ وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَاحِ عَنِ الْإِعْنَاقِ، فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ وَفَارَقَ الْعَصْمَةَ " وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ." ^۱ و این خطبه مبارکه در بیان این مطلب است که خلافت پس از صعود آن حضرت به بنی امیه انتقال یابد تا آنکه می فرماید: پس چون آنچه در دست ایشان است بگذارد هر آینه وقت تمحیص و امتحان خلق برای جزا نزدیک گردد و پرده ها برداشته شود و مدت انقضا یابد و وعده الهیه نزدیک شود و ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید و ماه شما مانند بدر بتابد. و بدانید که اگر شما آن نجمی را که از شرق طالع می شود اطاعت نمائید با شما بر نهج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلوک خواهد فرمود پس از مرض کری و ناشنوائی مداوا خواهید شد و از گنگی و بی زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین را از گردن فرو خواهید نهاد. پس دور نمی فرماید خداوند مگر نفسی را که از ترحم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید (الی آخر قوله علیه السلام).

و این خطبه فصیحه صریح است که آن نیر سعادت، یعنی موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول به تشریع شرع جدید قیام خواهد نمود. و مقصود این نیست که آن حضرت به شریعت اسلامیّه عامل خواهد شد چو که جمیع ائمه هدی

^۱ سورة شعراء، آیه ۲۲۷

به شریعت حضرت خاتم الانبیا، عامل بودند و به قدر ذره از ظاهر شرع اسلامی تجاوز نمی فرمودند. این تخصیص مقصود از آن قیام به دعوت جدید و تشریع شریعت تازه است چنانچه از احادیث بعد به صراحت مستفاد خواهد گشت. و بر وفق بشارت این خطبه مبارکه نیز مجلسی علیه الرحمه در کتاب غیبت بحار در باب علامات از حارث همدانی که از مشاهیر اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است روایت فرموده است که آن حضرت فرمود: "المَهْدِي أَقْبَلُ جَعْدُ بِخَدِّهِ خَالٌ يَكُونُ مَبْدُوءُهُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ". یعنی مهدی مخمور العین و پیچیده موی است و در گونه آن حضرت خالی است و مبدأ ظهور مبارکش از طرف مشرق است. و سید عبدالوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحہ نبویہ استخراج نموده است شرحی که مفصل آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی است، از آن جمله می فرماید که "هُوَ أَجْلَى الْجِبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ أَسَعَدُ النَّاسِ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَقْسِمُ الْمَالَ بِالسُّوِّيَّةِ وَيَعْدِلُ فِي الرُّعِيَّةِ يَأْتِيهِ الرَّجُلُ وَيَقُولُ يَا مَهْدِي اعْطِنِي وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْمَالُ فَيُحْشَى لَهُ فِي ثَوْبِهِ مَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَحْمِلَهُ. يَخْرُجُ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الدِّينِ يَزْعُمُ اللَّهُ بِهِ مَا لَا يَزْعُمُ بِالْقُرْآنِ يُمَسِّي الرَّجُلُ جَاهِلًا وَجَبَانًا وَبَخِيلًا فَيُصْبِحُ عَالِمًا شَجَاعًا كَرِيمًا إِلَى أَنْ قَالَ يَشْهَدُ الْمُلْحَمَةُ الْعَظْمَى مَا دَبَّ اللَّهُ بِمَرْجٍ عَكَاءَ يُبِيدُ الظُّلْمَ وَأَهْلَهُ يُقِيمُ الدِّينَ وَيَنْفُخُ الرُّوحَ فِي الْإِسْلَامِ يُعِزُّ اللَّهَ بِهِ الْإِسْلَامَ بَعْدَ ذُلِّهِ وَيُحْيِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ".

و در شأن اصحاب آن حضرت می فرماید: "شَهِدَانَهُ خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَأَمْنَانُهُ أَفْضَلُ الْأَمْنَاءِ قَالَ الشَّيْخُ وَقَدْ اسْتَوَزَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ طَائِفَةً خَبَأَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ فِي مَكُونٍ غَيْبِهِ أَطْلَعَهُمْ كَشْفًا وَشُهُودًا عَلَى الْحَقَائِقِ وَمَا هُوَ أَمْرُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي عِبَادِهِ وَهُمْ عَلَى أَقْدَامِ رِجَالٍ مِنَ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَهُمْ مِنَ الْأَعَاجِمِ لَيْسَ فِيهِمْ عَرَبِيٌّ لَكِنْ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِالْعَرَبِيَّةِ لَهُمْ حَافِظٌ مِنْ غَيْرِ جَنْسِهِمْ مَا عَصَى اللَّهَ قَطُّ وَهُوَ أَخَصُّ الْوُزَرَاءِ إِلَى أَنْ قَالَ وَيُقْتَلُونَ كُلُّهُمْ إِلَّا وَاحِدًا مِنْهُمْ يَنْزِلُ فِي مَرْجٍ عَكَاءَ فِي الْمَادِيَةِ الْإِلَهِيَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ مَائِدَةً لِلْسَّبَاعِ وَالطُّيُورِ وَالْهَوَامِّ".

و خلاصه ترجمه این عبارات این است که می فرماید: آن حضرت گشاده روی و اقنی الانف است (یعنی اعلای بینی مبارکش اندکی مرتفع است و این علامت را اصحاب علم قیافه و حکما علامت وفور عقل و فراست شمرده اند)، نیک بخت ترین خلق به او اهل کوفه اند، مال را

بالتَّوْبَةِ قَسَمْتُ مِی فرماید و به عدل حکم می نماید، می آید نزد او انسان و طلب عطا می نماید و آن حضرت از مالی که نزد او است چندان در جامه او می ریزد که حمل آن را بتواند. هنگام فترت و سستی دین خروج می فرماید و افزون از آنچه خداوند به قرآن منع و کف فرمود به آن حضرت منع و کف می نماید (یعنی به ظهور آن حضرت حق جلّ جلاله چندان چهل و ضلالت را منع و کف خواهد فرمود که به قرآن شریف فرمود تا به این حدّ که). مرد در شب نادان و کم دل و بخیل مشاهده شود و بامداد عالم و شجاع و کریم گردد (یعنی به سبب ایمان به آن حضرت چهل ناس به علم و خوف و بد دلی ایشان به شجاعت و بخل و قبض یدشان به کرم و سخاوة مبدّل شود. و چه نیک منطبق است این حدیث با آیه مبارکه فرقان: "فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً" (۴۷۰). پس می فرماید: آن حضرت در مرج عکا که مأدبه الهیه و خوان نعمت سماویه است وارد می شود و فتن و وقائع عظیمه را مشاهده می فرماید. ظلم و اهل آن را بر می اندازد و دین را برپا می دارد و در اسلام روح می دمَد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را به آن حضرت عزّت می دهد پس از آنکه ذلیل گردد و حیات می بخشد پس از آنکه مرده باشد.

پس درباره مؤمنین و اصحاب آن حضرت می فرماید: شهدای او بهترین شهیدانند و امنای او نیکوترین امینان. و هر آینه خداوند برای موازرت و نصرت آن حضرت قومی را در پرده غیب مکنون و مهیّا داشته است که ایشان را بر سبیل مکاشفه و شهود بر حقائق و آنچه امر الهی است بر عباد مطلق و آگاه می فرماید (یعنی اصحاب آن حضرت بدون تعلّم در مدارس به حقائق دینیّه آگاه می شوند و به صرف ایمان بر او امر الهیه استحضار می یابند چنانکه عبارت "يُمَسِّي الرَّجُلُ جَاهِلًا وَجَبَانًا وَبَخِيلًا فَيُصْبِحُ عَالِمًا شَجَاعًا كَرِيمًا" بر این مطلب نیز دلالت نمود). ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی علیه السّلام مشی می نمایند که عهد الهی را مصدّق گشتند و تمام ایشان از عجم باشند و لکن به غیر لسان عربی تکلم نمی نمایند و آنها را حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند را معصیت نکرده و او مخصوص ترین وزرای مهدی است و تمام کبار اصحاب آن حضرت کشته می شوند مگر یکی از ایشان که وارد می شود در مرج عکا، مهمان خانه ای که خداوند تبارک و تعالی مقرر

فرموده برای سباع و طیور و هوام (یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف و صغیر و کبیر مهیا داشته) (انتهی).

و این حدیث که جمیع بشارات آن در این ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را کفایت می نماید و لکن شک نیست که هزاران آیت و بشارت صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمی بخشد "...وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا... (۴۲۵)۱

و در حدیث صعصعة بن صوحان که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از میعاد خروج دجال سؤال نمود آن حضرت پس از ذکر علامات و حوادث می فرماید: "خَيْرُ الْمَسَاكِينِ يَوْمَئِذٍ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ لِيَأْتِيَنَّ زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ". یعنی در آن روز بهترین جایها برای سکونت بیت المقدس است البته البته خواهد آمد زمانی که هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقدس باشد.

و این حدیث را نیز مرحوم مجلسی در غیبت بحار روایت نموده است و این حدیث از اشهر احادیث است. و موافق همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است: "أَنَّهُ قَالَ تَوَقَّعُوا الصَّوْتَ يَأْتِيكُمْ بَغْتَةً مِنْ قِبَلِ الشَّامِ فِيهِ لَكُمْ فَرَجٌ عَظِيمٌ". یعنی مراقب باشید صوتی را که ناگاه از طرف شام به شما رسد که در آن برای شما فرج و گشایشی عظیم است. و از احادیث مشهوره که محلّ و موقع ظهور از آن به صراحت مستفاد می شود حدیث علی بن مهزیار است و این حدیث را حضرت سید جلیل السیّد هاشم البحرینی در کتاب مدینه المعاجز در حدیث صد و بیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده است و نیز مجلسی علیه الرّحمة آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است و آن حدیث مفصّلی است و از جمله عبارت آن اینست که حسن بن علی علیهما السلام در اوصاف مؤمنین به مهدی موعود می فرماید: "تَلَوْدُ بَفَنَائِكَ مِنْ مَلَأَ بَرَأَهُمُ اللَّهُ بِظَهَارَةِ الْوِلَادَةِ وَ نَفَاسَةِ التُّرْبَةِ مُقَدَّسَةً قُلُوبُهُمْ مِنْ دَسِ الْنِفَاقِ مُهَذَّبَةٌ أَفْنَدَتْهُمْ مِنْ رَجَسِ الشَّقَاقِ لَيْسَ عَرَانِكُهُمْ لِلدِّينِ خَشِينَةٌ ضَرَائِبُهُمْ فِي الْعُدْوَانِ وَاضِحَةٌ بِالقَبُولِ أَوْجُهُهُمْ نَضْرَةٌ بِالحَقِّ عِيدَانُهُمْ يَدِينُونَ بِدِينِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ فَإِذَا اشْتَدَّتْ أَرْكَانُهُمْ وَ تَقَوَّمَتْ أَعْمَادُهُمْ بِمَكَاتِفِهِمْ طَبَقَاتُ الْأُمَمِ إِذَا تَبِعَتْكَ فِي ظِلَالِ شَجَرَةٍ بَسَقَتْ أَفْنَانُ غُصُونِهَا عَلَى حَافَاتِ بَحِيرَةِ الطَّبْرِیَّةِ فَعِنْدَهَا يَتَلَاأُ

۱ سورة انعام و سورة اعراف، آیه ۱۴۶

صَبَحَ الْحَقَّ وَيَنْجَلِي ظُلَامَ الْبَاطِلِ وَيَقْصِمُ اللَّهُ بِكَ ظَهَرَ الطُّغْيَانِ وَيُعِيدُ مَعَالِمَ الْإِيمَانِ يَوْمَ
الْطُّفْلِ لَوْ اسْتَطَاعَ إِلَيْكَ نُهوضاً وَنَوَاشِطُ الْوَحْشِ لَوْ يَجِدُ نَحْوَكَ مَجَازاً تَهْتَرُ بِكَ أَطْرَفُ الدُّنْيَا
بِهَجَةٍ وَتَهْتَرُ بِكَ أَغْصَانُ الْعِزِّ نَضْرَةً وَتَسْتَقِيرُ بَوَائِي الْعِزِّ فِي قَرَارِهَا وَتَأْوُبُ شَوَارِدُ الدِّينِ إِلَى
أَوْكَارِهَا يَتَهَاوَلُ عَلَيْكَ سَحَابُ الظُّفْرِ فَتَخْنُقُ كُلَّ عَدُوٍّ وَتَنْصُرُ كُلَّ وَلِيٍّ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ
الْأَرْضِ جَبَّارٌ قَاسِطٌ وَلَا جَاوِدٌ غَامِطٌ وَلَا شَأْنٌ مُبْغِضٌ وَلَا مُعَانِدٌ كَاشِحٌ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.

خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که می فرماید که ملتجی به آن حضرت خواهند شد
گروهی که خداوند ایشان را از نژاد پاک و طینت مرغوب آفریند. قلبشان پاک باشد از پلیدی
نفاق و دلهایشان پاکیزه از رجس شقاق. در امر دین خوشخوی باشند و خلیق و در امر عدوان
شدید الضرب و درشت. جبینشان به قبول حق واضح و منور و نهال وجودشان به امر حق ناضر
و مخضر. به دین حق و اهل حق متدین باشند. پس ارکان ایشان قوت گیرد و جمعیت ایشان
به سبب بسیاری اقبال امم قوام یابد. در ظلّ همایون درختی که شاخهایش در حوالی دریاچه
طبریه سرکشد و ببالد زیرا که نزدیکی طبریه صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل زایل شود
و خداوند به تو پشت طغیان را بشکند و معالِم ایمان را راجع فرماید آنگونه که کودک خورد
اگر بتواند به سوی تو بشتابد و وحش بسته اگر راه یابد به جانب تو بگذرد. اطراف عالم
به سبب تو از شادمانی به اهتزاز آید و شاخسار عزّت از تو نصرت و طراوت یابد و بنیان عزّت
در مقرّ خود استقرار پذیرد و طیور پراکنده دین به لانه و اعشاش خویش رجوع نماید. ابر ظفر
بر تو بارد، پس هر دشمنی هلاک گردد و هر دوستی نصرت یابد چندانکه در روی زمین یک
جبار ظالم و یک منکر مُستهزئ و یک دشمن مبغض و یک معاند بد دل باقی نماند (انتهی).
و طبریه که در این حدیث مذکور است شهری است مشهور از بلاد اراضی مقدّسه و قریب
به عکا است و او را دریاچه ای است معروف به بحیره طبریه و نهر اردن مشهور که در کتب
مقدّسه تورات و انجیل کثیر الذکر است از این بحیره خیزد. و این مدینه را هیروُدس معروف
که حضرت عیسی علیه السّلام در زمان او متولّد شد به اسم طیباریوس قیصر بنا نهاد
و اطراف این بحیره از کثرت بساتین، از مُتنزهات بلاد سوریه و اراضی مقدّسه محسوب می شد

وَالْيَوْمَ بَعْضُ أَرْضَى آنَ مَتَعَلَّقٍ بِهِ هَمَايُونَ غَصْنِ سِدْرَةٍ مَبَارَكَةٍ اسْتَلِيقُضَى اللّٰهُ اَمْرًا
كَانَ مَفْعُولًا.

و مأخذ این احادیث که مشعر بر مقام ارتفاع ندای الهی است این آیه مبارکه است که در سوره ق
می فرماید: "وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ
ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾". یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک
(یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محلّ نزول همین آیه مبارکه است)، در روزی که می شنوند
صیحه را، به حقّ آن روز است روز خروج. و مفسّرین از اهل تسنّن و اهل تشیع متفقاً در تفسیر
این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخره بیت المقدّس بلند می شود یعنی از جبل کرمّل
که در تورات به جبل مقدّس و جبل بیت اللّٰه از آن تعبیر فرموده است.

و خلاصه القول اگر نفسی که طالب هدایت باشد و نخواهد عمداً مجادله به باطل نماید
در احادیث مرویه و کتب مقدّسه سماویه تأمل کند، به صراحت دریابد که جمیع مبشّر است
بر اینکه پس از غیبت شمس حقیقت در مدّت هزار سال ثانیاً آن نجم سعادت از بلاد شرق
طلوع فرماید و ندای مهدی موعود از مکه معظمه بلند شود و ندای ظهور ثانی از اراضی
مقدّسه یعنی صخره بیت المقدّس ارتفاع یابد و بر حسب این بشارات ولادت این دو ظهور اعظم
در ایران وقوع یافت و ندای نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی از مکه معظمه ارتفاع یافت و چون مقرّ
جمال اقدس ابهی مدینه منوره عکّا شد، ندای ظهور ثانی از اراضی مقدّسه مسموع اهل عالم
گشت و به این معنی اشارت است در حدیث ابان ابن تغلب که مجلسی علیه الرّحمة در باب
علامات از کتاب غیبت روایت فرموده است که "قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ
يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِبْرَائِيلُ يَنْزِلُ فِي صُورَةِ طَيْرٍ أبيضٍ فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى
بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَرِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقَ ذَلِكُ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ "أَتَى
أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ". یعنی اوّل کس که با قائم علیه السّلام بیعت نماید جبرئیل باشد
که به صورت مرغی سفید نازل شود و با آن حضرت بیعت نماید پس یک پای خود را
بر بیت اللّٰه الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدّس نهد و به صوت فصیح بلند که همه خلق
بشنوند ندا کند که "أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ... ﴿٤١﴾".

و این حدیث به صراحت دلالت می‌نماید که موقع^۱ ارتفاع ندا این دو مقام مقدس گردد و ندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلاق شود و جمیع بشارات و علامات تحقق و وقوع یابد. بلی، به حکم حدیث صحیح مقبول الطرفین عند الشيعة و اهل السنة که حضرت خاتم الانبیاء علیه افضل التحية و البهاء به اَمّت اسلام فرمود: «لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا فَبَشِيرًا وَ ذُرَاعًا فَبُذْرَاعًا»، ناچار است که کثیری از جهال مانند امم ماضیه به ظواهر غیر معقوله تمسک جویند و معارضه نمایند که کی جبرئیل به صورت مرغ سفید ظاهر شد و چه وقت این مرغ عجیب الخلقه این آیه را تلاوت فرمود. آن چنانکه یهود در علامات ظهور مسیح موعود با حضرت عیسی و اَمّت نصاری معارضت کردند و به ظواهر غیر معقوله تمسک جستند و به مجادلت گفتند که در تورات به صراحت وارد است که در ایام ظهور مسیح کودک با افعی بازی کند و شیر مانند گاو کاه خورد و گرگ با بره سکونت ورزد و آفتاب و ماه تاریک گردد و سلطنت ارض به قوم یهود رسد. کی این علامات در ایام حضرت عیسی واقع شد و چه وقت این بشارات متحقق گشت. والی یومنا هذا این کلمات را می‌گویند و در دین خود باقیند و به عقائد باطله خود در کمال اطمینان متمسک. و لکن چون اکنون روی سخن با اهل علم است و هم در خصوص استعارات وارده در بیانات انبیاء و انصمة هدی مبسوطاً و مفصلاً به عون الله تبارک و تعالی تکلم خواهیم نمود لهذا در باب بشارات به این مقدار از بسط و تطویل اکتفا می‌نمائیم و از حق جلّ جلاله توفیق می‌طلبیم آنه خیر موفق و معین.

فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر

اعلم أيها السيد المجيد أيّدك الله و آيانا بالبصارة الكاشفة و الرأي السديد که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحقّ و الباطل به آن تمسک بسته اند و در کتب و مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده اند. و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان

^۱ موقع به معنای محل، جای

حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید.

خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عادة الله در ارسال رسل و تشریع شرائع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیّه و یا به مکنّت و ثروت ظاهریّه و یا به تسلط و عزّت دنیویّه متعلق و مربوط نباشد، در این صورت حتّی بر فلاسفه که تتبّع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور و معقول نباشد.

و خلاصه القول حقّ جلّ جلاله در جمیع کتب مقدّسه سماویّه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حقّ و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است. و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدّده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری می فرماید: "وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ" (۱۶). ترجمه آیه شریفه این است که کسانی که محاجّه و مجادله می نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد (یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند)، حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند معذّلك می فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد. و سبب همین است که بر هر عاقل متفرّس اگر اندکی تأمل نماید واضح می شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرائع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند این است که در همین سوره مبارکه نیز می فرماید: "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" (۲۱). می فرماید: و یا برای ایشان شرکانی است که بر ایشان شریعتی تشریع نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شده بود میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک. یعنی تاکنون

آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریع نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند.

بلی یا سیدی الجلیل این خلق العیاذ باللّٰه خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقلید لا بالحقیقة و التحقیق به خداوند اعتراف کرده اند و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه مبارکه "وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... ﴿۱۸﴾" کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریع نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند. و لعمر الله اگر نبود در قرآن مجید جز آیه مبارکه "وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ ﴿۱۷۳﴾" و آیه کریمه "...إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿۸۱﴾" هر آینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند.

و معلوم است که مقصود از غلبه که در آیه شریفه می فرماید نه غلبه حربیه است و یا تغلبات دنیویّه زیرا که بسیاری از انبیاء علیهم السلام در غایت ذلت مقتول گشتند و دانماً مقربین و مخلصین گرفتار ظلم و اهانت ظالمین و مستکبرین بوده اند بلکه چنانکه به افصح بیان در کتاب مستطاب ایقان تفسیر فرموده اند مقصود غلبه روحانیّه است و نفوذ و بقای شریعت ربّانیّه. مثلاً در ظهور مبارک حضرت عیسی علیه الاف التحیه و الثناء ملاحظه فرما که از زمان قیام آن حضرت تا زمانی که قسطنطین کبیر به شرف ایمان و نصرانیت مشرف شد قریب سیصد سال اهل ایمان به ظلم یهود و رومانیان مبتلا بودند و در ممالک فسیحه واسعة الارجاع قیاصره روم، در هر شهر و بوم به قتل و حرق و حبس گرفتار گشتند و به تهمت فساد و اختراع دین جدید متهم و مطعون عموم خلق شدند حتی آنکه نیروی قیصر ظالم چون در حالت سکر و بی شعوری مدینه کبیره رومیّه را آتش زد بامداد که به هوش آمد تهمت این فعل شنیع را بر عیسویان مظلوم نهاد و خون جمعی را بیگناه ریخت و قتل و حرق در مدت مدیده در آن فئه مظلومه شیوع یافت چندان که ناچار در پناه رهبانیت گریختند و از ظلم ظالمین به انزوای در مغارات و شعب جبال و معاشی در غایت صعوبت اکتفا کردند و لکن

^۱ سوره انعام، آیه ۱۸ و ۹۱

^۲ سوره صافات

^۳ سوره اسراء (بنی اسرائیل)

با این همه ظلم يوماً فیوم کلمة الله غالب شد و بر عدد اهل ایمان میافزود تا آنکه انوار دیانت مسیحیّه عالم را احاطه نمود و یهود را مقهور و رومانیان را معنوم ساخت.

و اگر نفسی در این نکته تدبّر نماید که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله افضل التسلیم و الثناء از ظهور ثانی بعد از قیام قائم به ظهور روح الله تعبیر فرموده، سرّ مظلومیّت اهل بها را تواند دریافت و اسرار بدء را در رجوع مشاهده تواند نمود قال علیه الصلاة والسلام: "فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ ثُمَّ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ وَيُصَلِّي خَلْفَهُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ". یعنی قسم بدانکه مرا برآستی به پیغمبری مبعوث فرموده اگر نماند از عالم مگر یک روز هر آینه خداوند آن روز را طولانی فرماید تا آنکه در آن روز فرزند من مهدی خروج نماید پس روح الله نازل شود و به آن حضرت اقتدا فرماید و سلطنت او به مشرق و مغرب بالغ گردد.

و از جمله آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق و الباطل و مثبت بقا و ثبات کلمة الهیّه و فنا و زوال کلمة مجعولة بشریّه است، این آیه مبارکه است: "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾".^۱ و خلاصه مقصود از آیه مبارکه این است که کلمة طیبّه مانند درخت خوبی است که اصل او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخه آن به جانب آسمان سرکشد و در وقت خود بار آورد و در هر حین فواکه و اثمار بخشد. و کلمة خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین برکنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد. و این آیه صریح است بر اینکه هرگز کلمة خبیثه ثبات و قرار نیابد و در ارض باقی و ثابت نماند.

و چون در زمان حضرت خاتم الانبیاء و بدو انتشار دین اسلام بعضی از نفوس مغروره که تشریع شرائع را امری سهل می پنداشتند مانند مسیلمة کذاب و طلیحه اسدی و غیرهما نیز به ادّعای رسالت قیام نمودند و گروهی را فریفتند و ایامی قلیل مردمی را برگرد خود مجتمع ساختند و به این جهت باب انتقاد و ایراد مکابرین باز شد و وسائل بحث و ایراد مفتوح گشت

^۱ سورة ابراهيم

و پیوسته بر اهل ایمان خورده می گرفتند و مجادله می کردند که اینک فلان و فلان نیز داعیه نبوت دارند و خود را نبی مُرسل می پندارند، لهذا این آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیّه فارق بین الحقّ و الباطل را دریابند و فیما بین کلمه طیبّه و کلمه خبیثه تمیز دهند و بر بقاء و ثبات دعوت صادقّه و فنا و زوال دعوت کاذبه مطمئن و امیدوار گردند و به یقین کامل بدانند که حقّ جلّ جلاله العیاذ باللّٰه از خلق خود غافل نگشته و نوم و سنه او را اخذ ننموده و محال است که قاهر مقتدری که به یک صیحه قبائل قویّه عباد و ثمود را هلاک فرماید و به یک اراده جبایرة فرس و روم را به زاویه عدم کشاند بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مُفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریع نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود بل لازال به اراده او حقّ غالب و نافذ باشد و باطل مغلوب و زائل "سُنَّةُ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا" (۲۳) ۱.

بلی، بعضی از نفوس که از حقائق امر اللّٰه و کیفیّت تشریع شرائع بی خبرند و یا مقصودشان مغالطه و مجادله به باطل است در مقابل دلیل تقریر به بعضی از مذاهب که به اعتقاد خود آن را باطل می دانند و یا به بعضی از شرائع که به زعم خود آن را از حقّ جلّ جلاله نمی شمارند ایراد و انتقاد می نمایند. مثلاً می گویند اگر باطل باقی نمی ماند چگونه مذاهب باطله از قبیل صباّحیّه اسماعیلیّه و غیرها مدّتی در عالم بقا یافت و یا چگونه شرائع برهمیه و صینیّه و زردشتیّه در مدّت چند هزار سال باقی و ثابت ماند. و هکذا مثلاً اهل تسنّن که مذهب شیعه را باطل می دانند به بقا و دوام تشیّع ایراد می نمایند و بالعکس شیعه که تسنّن را باطل می شمارند به بقا و ثبات مذهب اهل سنّت و جماعت انتقاد می کنند.

و جواب این ایرادات در غایت وضوح است امّا از حیثیّت مذاهب مختلفه جواب این است که از اصل موضوع دلیل خارج است. زیرا که موضوع دلیل تقریر ادّعای مقام نبوت و رسالت و شاریعت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسای مذاهب موجوده اسلامیّه هیچیک مدّعی وحی آسمانی نشدند و هیچیک خود را شارع شریعت جدیده ندانستند. بل کلّ مثبت شرع اسلامند و مدّعی تبعیّت حضرت خیر الانام و این اختلافات نظر به اختلاف افهام است در مسائل اجتهادیّه و ابداً معارض نیست با اصل شریعت اسلامیّه.

و اما از حیثیت شرائع برهمیه و بودیه و زردشتیه جواب این است که به حکم آیه مبارکه "وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيْهَا نَذِيْرٌ" (۲۴) و آیه کریمه "وَلِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا..." (۲۴) اصول این شرائع از جانب خداوند تبارک و تعالی تشریع شده و عوائد باطله و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرائع داخل گشته. چنانکه همین بدع و عوائد در شریعت نصرانیه و شریعت اسلامیّه نیز داخل شد و موجب تشّت امت و ضعف و سستی دیانت گشت.

و این نکته بر عاقل لیبب معلوم است که حقّ جلّ جلاله هیچ امتی را ضایع نگذاشت و بر هر امتی رسولی مبعوث فرمود و حجّت را بر اهل عالم شرقاً و غرباً تمام بالغ داشت ("...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ..." (۴۲)). و چون علمای پروتستانیّه که هر روز کتابی در ردّ اسلام تصنیف می نمایند و در جمیع ممالک مطبوعاً منتشر می دارند عیناً در ردّ دیانت اسلامیّه به همین شبهه تمسّک بسته اند و احتجاج علمای اسلام را به دلیل تقریر به بقای دیانات و ثنیه ردّ نموده اند چنانکه فائدر نمساوی مصنّف کتاب میزان الحقّ مفصّلاً به این مطلب تصریح نموده است که علمای اسلام به نفوذ و بقای این دین بر حقیّت آن استدلال نمی توانند نمود زیرا که دیانت و ثنیه با وجود ظهور و ثبوت بطلان آن در عالم باقی ماند. لهذا این عبد دفع شبهه ایشان را به کلامی مبسوط تر روشن و واضح می دارد و تمامیت این دلیل را به طریقی واضح که هر کسی تواند فهمید ثابت و مدّلل می نماید شاید به عون الله تعالی موجب انتباه ارباب استعداد شود و فائده و ثمره اش به عموم راجع گردد.

توضیح

بر دانشمندان فنّ تاریخ و علمای ملل و نحل واضح است که اصول ادیان و شرائعی که قبل از قیام و ظهور باب اعظم در عالم شائع بوده و هست منحصر است در هفت دین بزرگ که اهل عالم در ظلّ این اطباق سبعة خداوند را عبادت می نمایند و در طریق تقدّم و فلاح در شعب این طرائق سبع مشی می کنند. و مذاهب مختلفه سکک و شوارعی است که از این طرائق سبع انشعاب یافته و خلیج هائی است که از این بحر سبعة منشعب گشته.

^۱ سورة فاطر (ملانکه)

^۲ سورة حج، و همچنین آیه ۶۷

^۳ سورة انفال

اول دیانت بودیه است و این دین من حیث العدد اعظم ادیان موجوده است و آن دیانت اهل چین و یابان^۱ و بعض ممالک متأخمة شرق اقصی است و عدد اهالی این دیانت تقریباً ۵۰۰ میلیون است و بودیه معتقدند که اول انسانی که در ارض موجود شد بودا است و او سبب عمار عالم و انتشار نسل گشت. و نزد ایشان ذکر از آدم و حوا و طوفان نوح و امثالها نیست و آخرین شاری که در این دیانت قیام نمود کنفوسیوس شاری چینی است و او معاصر عزرای کاهن عبری و کورش یعنی بهمن ملک عظیم ایرانی بود و کتب او را به لسان فرساوی و انگلیسی ترجمه نموده و فلاسفه اروپا شرائع ادبیه او را تحسین نموده اند بلکه چنانکه ملطبرون فرساوی در جغرافی کبیر خود نوشته بعضی شرائع او را بر شریعت حضرت عیسی ترجیح داده اند. و این ملت صور و تماثیل اکابر دین خود را در معابد می گذارند و محترم می دارند.

ثانی دیانت برهمیه است و آن دین اهالی اصلیه هندوستان است و عدد ایشان علی اختلاف المؤرخین ۱۶۰ میلیون است و این طائفه معتقدند که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل آسمانی بود که به صورت بشر متجسد شد و سبب انتشار نسل و عمار عالم گشت و کتاب آسمانی ایشان ویداست و اهالی این دین نیز ذکر از آدم و حوا و نوح نزدشان نیست و این طائفه نیز صور و تماثیل اکابر خود را در معابد می گذارند و عبادت می کنند.

ثالث دیانت فتشیه است و آن دین وثنیه آفریقا است و این طائفه اغلب در حالت توحش و بدوئند و به سبب صعوبت صحاری آفریقا عدد ایشان بالتحقیق معلوم نیست و ظن غالب جغرافیین اینست که عددشان علی التقریب و التخمین ۱۰۰ میلیون است. و بر حسب وضع هیاکل و اسامی معابد که به اسم شمس و قمر و سایر کواکب در میان ایشان است چنین می نماید که این طائفه بقیة قوم صابین می باشند که حق جل جلاله در سورة مبارکه مانده ذکر فرموده است بقوله تعالی: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِثُونَ وَالنُّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (۶۹). و این ادیان ثلاثة که ذکر شد مؤرخین و اصحاب تصنیف و تألیف از ایشان به اسم وثنیه تعبیر می نمایند و از سایر ادیان که ذکر خواهد شد به اسم غیر وثنیه. و اوئان و تماثیل اسم وثنیه غالباً صور

و رسوم رؤسای دین ایشان است که اولاً به جهت تذکار در معابد نهادند و اندک اندک به عبادت منتهی شد و به عبارت اوضح اوئان را وسایط تقرّب الی الله می دانند و احترام آنها را موجب اجر و ثواب می شمارند نه آنکه آنها را خدای حقیقی بدانند و واجب الوجود حق بشناسند چنانکه در سوره مبارکه یونس از ایشان اخبار می فرماید بقوله تعالی: "وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ" و هم در سوره زمر می فرماید: "مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (۴۳)".

رابع دیانت زردشتیه است و آن دین قدیم ایرانیان است و شارع این دین ابراهیم زردشت بوده و کتاب آسمانی این قوم عبارت است از بیست و یک صحیفه که آن را اوستا و زند می نامند و این طائفه صور و تماثیل در معابد خود نمی گذارند و عبادت اوئان را جایز نمی دانند و در کتب این طائفه نیز ذکر از آدم و حوا و نوح و طوفان نیست و عدد این طائفه بالتحقیق بر مورّخین معلوم نیست و لکن قلیلی از ایشان در ایران ساکنند و اکثرشان در آغاز فتوحات اسلامیّه به هندوستان هجرت نمودند و الی یومنا هذا در آن ممالک متوطنند.

خامس دیانت یهود است و شارع این دین حضرت موسی علیه السلام است و این طائفه پس از غلبه طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک متفرّق شدند و وضع تماثیل را در معابد ابداً جائز نمی دانند و عدد ایشان تقریباً ۵ میلیون است.

سادس دیانت نصرانیّه است و شارع این دین حضرت عیسی علیه السلام است و عدد این طایفه تقریباً ۳۷۰ میلیون است و جمیع نصاری سوای طائفه پروتستانیّه وضع صور و رسوم حضرت عیسی علیه السلام و مریم و رسل و قدّیسین را در معابد و کنائس جائز می دانند و آن را ایقونات می گویند و برای هر ایقونه ای صلواتی و عبادتی مقرر دارند.

سابع دیانت اسلامیّه است و شارع این شریعت غراً و ملّت بیضا حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحیة و الثناء است و جمیع فرق اسلامیّه بلا اختلاف وضع صور و تماثیل را در مساجد و معابد جائز نمی دانند و عدد مسلمین علی اختلاف المؤرّخین ۳۰۰ میلیون است. و از هر یک از این ادیان سبعة، مذاهب متعدّده منشعب گشت چنانکه فی المثل دیانت اسلامیّه به شیعه و سنی و خارجی و غلات و وهابیه و غیرها انشعاب یافت و هر یک از این شعب نیز به فرق متعدّده منقسم گشت کذلک دیانت نصرانیّه به کاتولیک و اُرتودوکس

و پروتستانت و غیرها منشعب گشت و همکذا دیانت یهود و هندو و غیرهما که در کتب تاریخیّه ادیان و ملل و نحل مشروحاً و مفصلاً مذکور است. و سوای دیانت فتنشیّه که به سبب قدمت تشریع و غلوّ در توحش و ترک معارف صوتی و ندائی و حیاتی ندارند، شکّ نیست که هر یک از ادیان مذکوره و امم مسطوره صاحب شریعت و قوانینی هستند که در کتب دینیّه ایشان مفصل و مبین و مرقوم است و شکّ نیست که در میان هر یک از این ملل عالم و عامی و مطیع و عاصی و متعبد و غیرمتعبد موجود. و هر یک انبیاء و شارعین بل اولیاء و مقدّسین دین خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات می دانند و هر یک شریعت و دین خود را وسیلهّ وحیده برای نجات و فلاح و موجب رستگاری و نجات می شمارند.

و نیز بر ارباب دانش و اطلاع معلوم است که زردشتیه و هندو و بودیه شرائع یهود و نصاری و اسلام را شائع حقّه نمی شمارند و العیاذ باللّه حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السّلام را در ادّعای نبوت و رسالت صادق نمی دانند و کذلک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السّلام را در این ادّعا تصدیق نمی نمایند و همچنین نصاری حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را در ادّعای رسالت صادق نمی شمارند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادّعای مهدویت تصدیق نمی نمایند. و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری و اکثری از مسلمین زردشت و شارعین دیانت بودیه و برهمیه را از انبیای کذب می شمارند.

و چون این مقدّمات مذکوره که کلّ بر اهل علم واضح و مکشوف است معلوم شد، اکنون این عید از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان مرقومه یک سؤال مسئلت می نماید و جواب می طلبد تا حقیقت دلیل تقریر واضح و روشن و آشکار گردد.

و سؤال مذکور این است

که اگر فرض نمایم که شخصی اعم از اینکه این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد و یا به اعتقاد زردشتیان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول علیهم السّلام هر که باشد اگر العیاذ باللّه به کذب ادّعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریع نماید و به حقّ جلّ جلاله

منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت.

و به اندک تأمل معلوم می شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابدأً تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد چه اگر ممیز معجزات مرویه را قرار دهد آن را در میان جمیع ادیان مذکوره موجود بیند. و اگر ممیز و فارق کتاب را مقرر دارد در میان جمیع ملل مسطوره مشاهده نماید و اگر ممیز امت و صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان و مشابه مشهود گردد.

و خلاصة القول در این صورت انسان چاره ندارد یا باید العیاذ بالله از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق را انکار کند و یا ترجیح بلا مرجح دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و به حکم کریمه "إِنَّا وَجَدْنَا آبَانَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ" ^۱ به تقلید مهلک اکتفا کند. و الا چاره ای نمی ماند که به دلیل تقریر متمسک شود و خداوند را حاضر و ناظر و قادر و قاهر بیند و به حکم آیه مبارکه "وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" ^۲ نفوذ و بقا و غلبه را علامت شریعت حق شناسد و به حکم آیه کریمه "...إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا" ^۳ فنا و زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت مجعوله باطله مقرر دارد. چنانکه شرائع مجعوله و دعوت کاذبه مانویّه و مزدکیّه و مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح و کثیراً من امثالها باقی نماند و زایل گشت و ید قدرت حق جلّ جلاله بساط گسترده ایشان را در اندک وقت ملفوف و منظوی فرمود. و ان شاء الله تعالی در طیّ جواب مسائل حضرت شیخ بدین مسئله ثانیاً رجوع خواهد شد و بیان وافیه تر و کاملتر خواهد گشت و نوّاع مزید البیان فی هذا المقام بقوله تعالی: "لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسٌ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ" ^۴.

^۱ سورة زخرف

^۲ سورة صافات

^۳ سورة اسراء (بنی اسرائیل)

^۴ سورة رعد

فصل رابع در کیفیت استدلال به معجزات

اعلم یا حضرة الشيخ وفقنا الله وایاکم علی ما یحبُّ ویرضی که اهل بها را عقیدت این است که انبیا، و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین مظاهر قدرت الهیه اند بل مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیه بر هر چیز به اذن الله قادرند و بر عوالم تکوین به ارادة الله توانا و مقتدر. جمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات و سکنااتشان مظهر قدرت و سلطنت و حکمت الهیه. و لکن چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادلة ثانویه و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد، به خلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیه اولیه مرتبطه است، لذا حقّ جلّ جلاله آیات کتاب را حجت بالغه مقرر داشت و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و به آن برهان محکم حجت را بر اهل عالم بالغ و کامل فرمود.

و برای مزید توضیح معروض می دارم که نزد اهل علم ثابت است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدعا مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعا و دلیل نباشد ابدأً آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل محیر و معجب باشد. مثلاً اگر نفسی گوید من طیب ام و دلیل من اینست که به هوا طیران می کنم و یا سنگ را به نطق می آورم ابدأً نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی نکند زیرا که معالجه امراض و ابرا، مریض دلیل صدق ادعا، طب است نه نطق حجر یا طیران به سما چه فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست.

قال الاستاذ الشهير فی الجزء الثامن من کتاب النقش فی الحجر وبما ان الانسان معرض للخطا، فی الامور العقلیه یوافقه ان یتعین بآلة قانونیه تعصمه من الخطا، وترشده الى الصحیح حتی لا یحسب علة ما لیس بعلة ولا نتیجة ما لیس بنتیجة ولا یبنی علی اساس فاسد ولا یعدّ برهاناً ما لیس ببرهان. قال الامام الغزالی: لو قال قائل اربعة اكثر من عشرة وانا ابرهن ذلك باحالة هذه العصا حیة ثم فعل وتحولت العصا حیة لکنت اندهش من حیلة

العامل و لكنی كنت ابقی علی یقینی بان اربعة اقل من عشرة (الی آخر قوله). معناه ان لاتعلق بین البرهان و الامر المبرهن و اذ ذاك فلا يعدّ برهاناً (انتهی).

ترجمه قول استاذ در جزو ثامن از كتاب نقش فی الحجر این است که چون انسان در معرض خطا و غلط است در امور عقلیه پس شایسته و موافق این است که استعانت جوید به قانونی که او را از خطا حفظ نماید و به صحیح ارشاد کند تا آنکه آنچه را علّت نیست علّت نپندارد و آنچه را نتیجه نیست نتیجه نشمارد و بر اساس فاسد بنا ننهد و غیر برهان را برهان نشمارد. امام غزالی فرموده است که اگر کسی گوید که عدد چهار بیش از عدد ده است و برهان من این است که من این عصا را به حیّه محوّل می دارم و این کار را بکنند و عصا حیّه گردد هر آینه من از حیلۀ او مندهش و متحیر می شوم و لکن بر یقین خود باقی می مانم که عدد چهار کمتر از عدد ده است. و مقصود امام این است که علاقه و ارتباطی فیما بین برهان و مبرهن نیست و لهذا آن را برهان نتوان شمرد (انتهی).

پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض می دارم که انسان بصیر به اندک تأمل تواند دریافت که ابدأً ارتباطی و ملازمه ای فیما بین ادّعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارقۀ عادت نیست. زیرا که رسول می فرماید من از جانب خداوند برای شما پیغامی آورده ام آیا این ادّعا چگونه ملتزم است که مدّعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحر و انطاق اجبار و امثالها باشد. و برآستی طلب خارق عادت از مدّعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که خاصّۀ نفس سلطان است طلب نماید فی المثل اگر نفسی بگوید که من رسول سلطانم و پیغامی از سلطان برای شما آورده ام چه مقدار بی معنی و غیر مرتبط است که در جواب او گویند اگر تو رسول سلطانی کارهانی که سلطان بر آن مقتدر است اظهار نما تا ترا باور داریم و پیغام ترا گردن نهیم. سپاه میکش و مالکی را فتح نما و نفوسی را به قتل رسان. و حال آنکه بالبداهه ظاهر است که این ادّعا ملتزم قدرت بر اظهار امور مذکوره نیست. و یا فی المثل اگر نفسی از جانب امپراطور اعظم والی تفلیس گردد اگر از او سؤال نمایند که دلیل صدق ادّعای تو چیست تا ولایت ترا گردن نهیم و او امر ترا اطاعت کنیم او بالضرورة و بالبداهه به فرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسّک جوید و استدلال نماید. در این صورت اگر او را جواب گویند که ما به کتابی که هر کس تواند نوشت

اکتفا نکنیم و دعوت توراً باور نداریم اگر تو نایب پادشاه و قائم مقام نفس اوسى امورى که خاصه او است اظهار کن و از قبیل جرّ عساکر و فتح ممالک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد افعالی ظاهر نما تا دلالت بر صدق دعوائى تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گردد ظاهر و واضح است که او ابداً اعتنا به این اقتراحات ننماید و هرگز به غیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک نجوید و هیچیک از امور مقترحه قوم را اظهار ندارد هرچند بر این امور هم قادر باشد "وَلَيْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾" ^۱

و خلاصه القول نظر به اثبات عدم ملازمه و ارتباط فیما بین دعوت رسالت و قدرت بر امور خارقه عادت در سوره انعام به سید انام خطاب آمد که "قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾". حق جلّ جلاله به سید انبیاء می فرماید: به این قوم بگو من نمی گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی گویم غیب می دانم و من نمی گویم ملک هستم جز این نیست که آنچه را به من وحی شده است متابعت می نمایم. یعنی من ادعای علم غیب و قدرت بر اشیا، نکرده ام که شما گاهی از من به آسمان رفتن طلب می نمائید و هنگامی چشمه جاری کردن می طلبید و وقتی خانه پر از زر می جوئید و پیوسته به معجزات امتحان می کنید چنانکه جمیع این مقترحات از آیات آتیه مستفاد خواهد شد.

و مضمون این آیه مبارکه تعلیم دلیل عقلی است بر عدم ارتباط و ملازمه ادعای نبوت با قدرت بر معجزات و امور خارقه عادت. چه بر هر دانشمندی ظاهر است که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله الاف التحیه و البهاء مظهر و مخزن علم و قدرت الهیه بود بر هر چیز به اذن الله قادر بود و بر جمیع ما کان و ما یکون به وحی الله عالم پس معلوم است که مقصود از آیه مبارکه نفی علم و قدرت از آن حضرت نیست بلکه مقصود اظهار عدم ارتباط ادعای رسالت است با قدرت بر امور خارقه عادت و عدم دلالت معجزات و مقترحات بر صدق ادعای نبوت.

و قاضی علامه محمد بن احمد بن رشد الاندلسی که اعظم علمای قرن ششم اسلامی محسوب است بلکه جمیع فلاسفه اروپا او را اعظم فلاسفه و علمای اسلام می دانند و تصانیف

او را در غایت نفاست و اعتبار می‌شمرند در کتاب‌الکشف عن مناهج الادله فی عقائد الملة
 که در مصر مطبوع شده است در مبحث بعثت پس از کلام مفصلی در عدم دلالت معجزات
 بر صحت ادعای نبوت بالاستقلال می‌فرماید: « و لما كان هذا كله انما فضل فيه صلى الله
 عليه وآله وسلم لانه فضلهم في الوحي الذي به استحق النبي اسم النبوة قال عليه السلام
 منبهاً على هذا المعنى الذي خصه الله به "ما من نبي من الأنبياء الا وقد أتى من الآيات
 ما على مثله أمين جميع البشر وإنما كان الذي أوتيته وحياً وإنى لأرجوا أن أكون أكثرهم
 تبعاً يوم القيامة." وإذا كان هذا كله كما وصفنا فقد تبين لك أن دلالة القرآن على نبوته
 صلى الله عليه وسلم ليست هي مثل دلالة انقلاب العصا حية على نبوة موسى عليه السلام
 ولا احياء الموتى على نبوة عيسى و ابراهيم الاكمه والابرص فان تلك وان كانت افعالاً لا تظهر
 الا على ايدى الانبياء وهي مقنعة عند الجمهور فليست تدل دلالة قطعية اذا انفردت لانها
 ليست من افعال الصفة التي بها سمى النبي نبياً واما القرآن فدلالته على هذه الصفة هي
 مثل دلالة ابراهيم على الطوبى » (الى آخر قوله).

خلاصه مقصود ابن رشد این است که هر آینه حضرت رسول صلى الله عليه وآله بر سایر
 انبياء تفضیل داده شده است به سبب افضلیت در وحی که به سبب او نبی مستحق اسم نبوت
 می‌شود. و آن حضرت علیه السلام برای تنبیه به این مطلب که خداوند او را به این موهبت
 مخصوص داشته است در حدیث فرمود که "نیست پیغمبری الا آنکه داده شد از آیات به او
 چیزی که بشر مثل آن را نتوانند آورد و آنچه به من داده شده است وحی است و هر آینه من
 امیدوارم که اتباع من بیشتر باشند از ایشان در روز قیامت" و بعد از ذکر این حدیث ابن رشد
 می‌فرماید: « پس چون تمام مطالب چنان است که ما بیان کردیم هر آینه بر تو روشن است
 که دلالت قرآن بر نبوت حضرت رسول نیست مثل دلالت انقلاب عصا به مار بر نبوت موسی
 و دلالت احياء اموات و شفای اکمه و ابرص بر نبوت عیسی (یعنی دلالت قرآن بر نبوت
 حضرت رسول علیه السلام اکمل و اتم است از دلالت قلب عصا به حیه بر نبوت حضرت موسی
 و دلالت احياء اموات و شفای اکمه و ابرص بر نبوت حضرت عیسی)، زیرا که این معجزات
 مذکوره اگر چه افعالی است که ظاهر نمی‌شود الا بر دست انبياء و آیات مقنعه است به اعتقاد
 جمهور الا آنکه دلالت قطعی ندارد بر صحت ادعا اگر منفرد و تنها باشد چه که این افعال

افعالی نیست ملایم و مرتبط با وصف نبوت که به سبب آن شخص پیغمبر نبی نامیده شده است و لکن دلالت قرآن بر ثبوت وصف نبوت مثل شفا دادن مریض است بر ثبوت وصف طبابت (یعنی دلالت وحی دلالت مستقلة و مرتبطة است با ادعای نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقلة و غیر مرتبطة)» (انتهی).

و اگر نفسی در جمیع قرآن تفحص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول علیه السلام برای اثبات رسالت خود به معجزات احتجاج فرموده باشد بل در مواضع کثیره به صراحت دلیلت معجزات را رد فرموده و در هر موضع که از آن حضرت معجزه ای می طلبیدند و "...لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ... ﴿١٣٣﴾" می گفتند، ایشان را به کفایت کتاب و کافی نبودن معجزات و مهلک بودن خوارق عادات اسکات نموده. و انا نتلو عليك من آيات القرآن و انباء الرحمن ما فيه مزدجر للخائفين و كفاية للمتبصرين و ذكرى و موعظة للمتقين. منها فی سورة بنی اسرائیل^۱: "وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفاً ﴿٥٩﴾". یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الا به سبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آن را چنانکه ناقة را به ثمود آشکار دادیم و به او ظلم کردند و ما نمی فرستیم معجزات را الا برای تخويف و انذار.

و مقصود خداوند تبارک و تعالی اینست که سبب اینکه ما معجزه ای نمی فرستیم و معجزات را دلیل تو قرار نمی دهیم اینست که امم ماضیه مانند عاد و ثمود و غیرهما معجزات انبیا را تکذیب کردند و آیات الهیه را حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام طاغیه را هلاک نمودیم و به نزول سخط ایشان را محو و معدوم کردیم زیرا که ما نمی فرستیم معجزات را الا برای اخافت و انذار به نزول عذاب و هلاکت. و چون وجود مبارک حضرت خاتم الانبیا، رحمة للعالمین بود و ارادة الهیه بر این تعلق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و قبائل یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از اعقابشان اهل ایمان به ظهور آید، این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریه ابا فرمود و هلاکت ایشان را روا نداشت و حجت را به کتاب که رحمت و هدایت در آن ودیعه نهاده شده است واحدی مثل آن را نتواند آورد منحصر نمود.

^۱ سورة طه

^۲ (سورة اسراء)

و منها فی سورة الانعام: "قُلْ اِنِّیْ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِّنْ رَبِّیْ وَ كَذَّبْتُمْ بِهٖ مَا عِنْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ یَقْضُ الْحَقُّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِیْنَ ﴿٥٧﴾" قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ لَقُضِیَ الْاَمْرُ بَیْنِیْ وَ بَیْنَكُمْ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظَّالِمِیْنَ ﴿٥٨﴾". یعنی بگو من بیانی از پروردگار خود آوردم و شما آن را تکذیب کردید، نیست نزد من آنچه شما در آن تعجیل دارید، نیست فرمان مگر خدائی را که بیان می فرماید حق را و اوست بهترین جداکنندگان. بگو اگر بود نزد من آنچه شما در اظهار آن تعجیل و شتاب می نمائید هر آینه حکم شده بود میان من و شما و خداوند داناتر است به ظالمان.

و این آیه مبارکه در وقتی نزول یافت که کفار از اهل کتاب و غیر اهل کتاب هر روز معجزه ای می طلبیدند و متصل به کلمه "...لَوْ لَا یَأْتِیْنَا بِآیَةٍ مِّنْ رَبِّهِ... ﴿١٣٣﴾" فریاد می کردند. لهذا در این آیه کریمه نازل شد که به ایشان بگو که من بینه الهیه یعنی قرآن را آوردم و شما آن را تکذیب کردید. نیست نزد من آنچه در آن عجله و شتاب دارید یعنی معجزات و مقترحات زیرا که اگر معجزه ای ظاهر شود جز هلاکت شما نتیجه ای نخواهد ظاهر نمود و حکم بر هلاک و انقراض شما مانند قبائل عاد و ثمود محتتم و واجب خواهد گشت.

و منها فی سورة الانعام: "وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَنِیْنِ جَآءَتْهُمْ آیَةٌ لِّیُؤْمِنُوْا بِهَا قُلْ اِنَّمَا الْآیَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَا یُشْعِرُكُمْ اَنَّهَا اِذَا جَآءَتْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ﴿١٠٩﴾ وَ تَقَلُّبُ اَفْنِیَّتِهِمْ وَ ابْصَارُهُمْ کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوْا بِهٖ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ ﴿١١٠﴾" وَ لَوْ اَنَّآ نَزَّلْنَا اِلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةَ وَ کَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰی وَ حَشَرْنَا عَلَیْهِمْ کُلَّ شَیْءٍ قَبْلًا مَا کَانُوْا لِّیُؤْمِنُوْا اِلَّا اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ وَ لَکِنَّ اَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُوْنَ ﴿١١١﴾". خداوند تبارک و تعالی در این آیات چنین می فرماید که کفار به نهایت سخت قسم یاد می کنند که اگر یک معجزه ای برای ایشان بیاید البتّه البتّه ایمان خواهند آورد. بگو هر آینه معجزات نزد خداوند هست و لکن شما نمی دانید که اگر معجزه هم بیاید ایمان نخواهند آورد زیرا که ما بر می گردانیم دلها و چشمهای ایشان را مثل اول یعنی قبل از نزول معجزه و او می گذاریم ایشان را در حالت شک و تردید و اگر برایشان ملانکه را نازل فرمائیم و اموات با ایشان تکلم کنند و همه اشیا را روبروی ایشان محشور نمائیم ایمان

نخواهند آورد مگر آنکه خدا خواهد و اراده فرماید و لکن اکثر ایشان جاهلند یعنی نمی فهمند (انتهی).

نمی دانم قلب مدرکی هست که در مضمون این آیات کریمه تفکر نماید که حقّ جلّ جلاله به صراحت می فرماید که معجزات سبب ایمان نمی شود و اگر معجزه ای هم ظاهر شود خداوند قلوب و ابصارشان را مقلوب می فرماید و ایشان را در حالت شک و تردید و می گذارد و نیز می فرماید که اگر آیات عظیمه مانند نزول ملائکه و تکلم اموات و حشر جمیع اشیاء هم ظاهر شود سبب ایمان نفسی نخواهد شد مگر آنکه اراده الهیه تعلق به ایمان نفسی گیرد و مشیت حقّ جلّ جلاله سبب هدایت او شود، در این صورت چه فائده بر طلب معجزه مترتب می شود و چه حجّیتی در خوارق عادات باقی می ماند. بلی، حقّ جلّ جلاله هدایت عباد را در آیات کتاب و دیعه نهاده و شفای قلوب را در وحی سماوی مقرر داشته است ولی خلق جاهل هدایت را از مأخذ ضلالت می طلبند و شفا را از موجب هلاکت و لکن فرق اینست که مردم آن زمان شرف خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را در می یافتند و در مقابل طلب معجزات این گونه جوابها را استماع می نمودند و لکن مردم این زمان در بلاد بعیده در خانه خود نشسته متوقعند که صاحب امر این معجزاتی را که اثر آن را دانستی و فائده آن را فهمیدی برای ایشان ارسال فرماید و ایشان را از تحمل مشاق غربت و مصاريف مسافرت معاف نماید.

و منها ما نزلت فی سورة الانعام ایضاً حیث قال جلّ ذکره و تعالت عظمتہ: "قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِیْ يَقُولُوْنَ فَاِنَّهُمْ لَا یُكْذِبُوْنَكَ وَ لَکِنَّ الظّٰلِمِیْنَ بِآیٰتِ اللّٰهِ یَجْحَدُوْنَ ﴿۳۳﴾ وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبِّرُوْا عَلٰی مَا کُذِّبُوْا وَاُوْذُوْا حَتّٰی اَتٰهُم نَصْرُنَا وَاَلَمْ یُبَدَّلْ لَکُمُ اللّٰهُ وَلَقَدْ جَآءَکَ مِنْ نَّبِیِّ الْمُرْسَلِیْنَ ﴿۳۴﴾ وَ اِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنْ اَسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقًا فِی الْاَرْضِ اَوْ سُلْمًا فِی السَّمَآءِ فَتَاتِیْهُمْ بِآیَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعْتُهُمْ عَلٰی الْهُدٰی فَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْجَآهِلِیْنَ ﴿۳۵﴾".

شأن نزول این آیات کریمه این است که حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحية والثناء را از کثرت اقتراحات اهل هوی و شدت اعراض اعدا احزان شدیده احاطه نموده بود. چه قرآن مجید را بر شعر و افترا حمل می نمودند و از قبول اعظم دلیل الهی گردن می پیچیدند

و به کلام سخت "...أَنْتُمْ لَتَأْتِرُنَّوَا إِلَهِتِنَا لَشَاعِرِينَ مُجْنُونِينَ" ^{۱۴۳۶} دل مبارکش را می خراشیدند و هر روز آیتی اقتراح می کردند و معجزه ای می طلبیدند چندانکه آثار احزان از وجه مبارکش ظاهر گشت و روائح اندوه از وجنات حالش متضوع شد که ناگاه ورقای روح الامین از غصون سدره علیین نزول فرمود و به این لحن قدسی و نغمه ملکوتی تغنی نمود و حضرتش را بر تجلّد و اضطبار و تحمّل و استقرار مأمور داشت.

و خلاصه ترجمه این آیات مبارکه این است که حقّ جلّ جلاله می فرماید: هر آینه ما می دانیم که ترا غمگین و اندوهناک داشته است گفتار کفار ولی اینها ترا تکذیب نمی کنند بل این ستمکاران به حقیقت آیات خداوند را انکار می نمایند و هر آینه پیش از تو پیغمبران را تکذیب کردند و ایشان بر تکذیب کفار و اذیت و آزار اشرار صبر نمودند تا آنکه نصرت ما به ایشان رسید و کلمات الهیه را تبدیل کننده ای نیست و اخبار انبیاء به تو رسیده است و اگر بر تو بزرگ و دشوار است اعراض منکران پس اگر توانی نقبی در زمین فرو بر و یا نردبانی بر آسمان نه و برای ایشان معجزه ای بیاور و اگر خداوند خواهد خود تواند ایشان را بر هدایت جمع فرماید و متفق نماید پس البته مباش تو از مردمان نادان. یعنی به سبب کبریا و نخوت و ظلم و شرارتشان خداوند خود نمی خواهد ایشان را هدایت فرماید و به سبب ایمان به عزّت ابدیه سرافراز نماید. زیرا که این نکته از سنن الهیه در ظهورات کلیه معهود است که پیوسته حقّ جلّ جلاله در ایام ظهور متکبران و گردنکشان را به جزای اعمالشان از نعمت هدایت محروم داشته و متواضعان و پاک دلان را به تاج ایمان و شرف اذعان سرافراز فرموده است. هذه سنة الله و لن تجد لها تبديلاً^{۱۵}.

و اگر صاحب بصیرت قدری در این آیات کریمه و مقدار تهدید و توبیخی که حقّ جلّ جلاله در آن ودیعه نهاده است تفکر نماید بر مراتب بُعد و دوری خلق از حقّانق آگاه گردد زیرا که آیات عظیمه ای را که خداوند تبارک و تعالی در اظهار یکی از آن اهلک و اعدام قبایلی را مقدر داشته و در طلب آن توبیخها و تهدیدها فرموده این خلق جاهل از سوء تربیت و تعلیم رؤسا به هر شیخ حشّاشی نسبت می دهند و اظهار آن را در قدرت هر وشیخ قذری روا می دارند، ولی چه

^{۱۴} سوره صافات

^{۱۵} اشاره به سوره فتح، آیه ۲۳

باید کرد که خلق به خواندن و تفهیمیدن قرآن عادت کرده اند و به اوهام و اباطیل، خود را مسرور داشته اند و این خود یکی از علائم یوم ظهور است و از امارات یوم نشور.

و منها فی سورة البقرة: "وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾". یعنی مردمان نادان گفته اند چرا خداوند با ما تکلم نمی فرماید و یا یک معجزه ای برای ما ظاهر نمی شود. همچنین پیشینیان مثل همین را گفته اند قلوب ایشان شبیه یکدیگر است و حال آنکه ما بیان کردیم آیات را برای قومی که اهل یقینند.

و این سخن را کفار برای آن می گفتند که در باب ۱۹ و ۲۰ سفر خروج از اسفار تورات مقدس مذکور است که در بریه سینا خداوند با بنی اسرائیل تکلم فرمود و آیات و معجزات باهره ظاهر فرمود لهذا یهود می گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند با ما تکلم نمی کند و یا معجزه ای ظاهر نمی شود تا ما حقیقت او را بفهمیم و به او ایمان آوریم و در جواب ایشان می فرماید که کافران پیش نیز چنین می گفتند و به همین مزخرفات به انبیاء ایمان نمی آوردند. دلهای ایشان به یکدیگر شبیه است و اعتراضات به یکدیگر مثیل. و فی الحقیقه اگر انسان به دقت ملاحظه کند می بیند که همیشه معارضین مظاهر امر الله به یک نوع از شبهات متشبثند لاحق همان را گوید که سابق گفته است و متأخر به همان طریق رود که متقدم رفته چنانکه ان شاء الله تعالی در طی کلام مفصلاً بیان خواهد شد.

و منها فی سورة آل عمران: "الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَا نُوْمِنُ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يٰۤاْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاۤءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالْذِّیْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿١٨٣﴾" فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاۤءُوا بِالْبَيِّنٰتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾". و شأن نزول این آیه مبارکه چنین است که قوم یهود خدمت حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیه و الثناء مشرف شدند و معروض داشتند که خداوند به ما عهد فرموده است که ایمان نیاوریم به پیغمبری مگر اینکه قربانی کند و آتشی فرود آید و آن را بسوزاند و این معجزه دلیل قبول قربانی و صدق نبوت او گردد.

و این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه ایلای نسی یعنی الیاس با انبیای وثنی بود. چنانکه در فصل ۱۸ از کتاب اول ملوک از کتب تورات

مذکور است که ایلّیا علیه السّلام در حضور اُحاب ملک با انبیای بعل که از اوثان مدینه شومرون بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحه‌ای ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند مسئلت نمایند تا آنکه صادق است آتشی از غیب بیاید و قربانی او را بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور مسطور است قربانی ایلّیای نبی مقبول شد و قربانی پیغمبران بعل رد شد و کذب ایشان ظاهر گشت و بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول علیه السّلام طلبیدند خداوند تبارک و تعالی در جواب ایشان فرمود: بگو که پیغمبران پیش از من با بیّنات و با همین معجزه آمدند اگر راست می‌گوئید که به ظهور این معجزه ایمان می‌آورید چرا ایشان را کشتید.

نمی‌دانم اگر حضرت شیخ این جواب را در کتاب مستطاب ایقان مشاهده فرموده بودند چه مقدار متغیر می‌شدند و اظهار انزجار می‌فرمودند و دیگر من بعد رغبت به مطالعه ایقان نمی‌نمودند زیرا که این جواب یهود مثل این است که فی المثل شخصی مسلم به حضرت باب اعظم عرض کند که اگر تو مهدی موعودی برای ما قمر را منشق فرما چنانکه از حضرت رسول علیه السّلام ماثور است و حضرت باب اعظم در جواب این شخص مسلم بفرمایند که پیش از من پیغمبران این معجزه را ظاهر فرمودند چرا ایشان را کشتید اگر راست می‌گوئید. لابد این شخص از استماع این جواب متحیر و مندهش می‌شود که نه من در زمان حضرت رسول بودم و نه من منکر رسالت آن حضرتم که لا اقل از جهت انکار مورد این ایراد بشوم و نه حضرت رسول که این معجزه شق قمر منسوب به او است شهید شد که لا محاله نسبت قتل درست باشد چگونه این جواب را با سؤال من منطبق توان داشت و به چه دلیل گناه دیگران را بعد از هزار و دویست سال به ما نسبت توان داد.

و به عینه مطابق با همین مثال است جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به یهود زیرا که از زمان الیاس نبی علیه السّلام تا زمان حضرت رسول زیاده از هزار و پانصد سال گذشته بود و ابداً در هیچ تاریخی مذکور نیست که الیاس شهید شده باشد، بل یهود و نصاری و مسلمین متفقاً او را الی یومنا هذا زنده و باقی می‌دانند و یهود جمیعاً الیاس را پیغمبر صادق و نبی حق می‌شمارند و لهذا چون جواب یهود در آیه مبارکه به این نهج که ملاحظه نمودی نازل شد جمیع لسان اعتراض گشودند و به صراحت گفتند که عجباً نه ما در زمان

ایلیای نبی بودیم که نسبت ردّ و تکذیب آن حضرت را به ما توان داد و نه او کشته شد که لا محاله نسبت قتل صحیح باشد و نه ما در زمان سایر انبیائی که شهید شدند بودیم که لا محاله از این جهت مورد مؤاخذه باشیم و نه ما منکر هیچیک از انبیای سلف هستیم که از این راه ایرادی بر ما وارد آید و اکنون ما یک معجزه‌ای که ممیز نبی صادق از کاذب است می‌طلبیم که ببینیم و ایمان آوریم، به کدام دلیل به کدام برهان می‌توان ما را به گناه پیشینیان مؤاخذه داشت و بدون دیدن معجزه‌ای تکلیف به ایمان و اطاعت نمود.

و خلاصة القول حضرت شیخ را چاره‌ای نیست جز آنکه الفاظ موت و حیات و بعث و رجع و سما و نجوم و امثالها را بر نهجی که در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است حمل فرمایند تا بر بدایع معانی آیات قرآن مجید و کتاب حمید اطلاع یابند و بر دفع ایرادات یهود و سایر ملل قادر گردند و الا ناچار خود را در جواب ایرادات اجانب عاجز مشاهده فرمایند.

”... وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾“^۱

و شاید مسموع حضرت شیخ شده باشد که جمعی کثیر از بنی اسرائیل در شریعت مقدسه الهیه داخل شده‌اند و به سبب اذعان به این امر اقدس بر حقیقت رسالت حضرت عیسی و حضرت رسول علیهما السلام اعتراف کرده‌اند. آیا سبب جز این است که به سبب کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه معانی الفاظ مختومه کتاب را ادراک نموده‌اند و بر حلّ غوامض آیات الهیه قدرت یافته‌اند و برهان حقیقی انبیاء و رسل را به دست آورده‌اند تا آنکه صدوری که از بغض حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و انعمه هدی علیهم اطیب التحیة والبهاء مملو و مکتر و مظلّم بود به حبّ و ولاء این انوار مقدسه مملو و منور گشت و السنه‌ای که بر ردّ و انکار این مظاهر الهیه ناطق بود به مدح و ثنای ایشان مترنّم شد.

و این اقل آثار الواح این ظهور اعظم است که در عالم ظاهر شده و سوف تَظْهَرُ آثارُهَا أَشَدَّ وَأَقْوَى “فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾“^۲

^۱ سورة فاطر (ملانکه)

^۲ سورة طه

وَمِنْهَا فِي سُورَةِ الْقَصَصِ: "فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٢٨﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾".

خداوند تبارک و تعالی می فرماید که چون حق یعنی حضرت رسول علیه السلام از نزد ما برای ایشان آمد گفتند که چرا به او داده نشد آنچه به موسی داده شد یعنی کفار می گفتند اگر محمد پیغمبری از جانب خداوند است چرا معجزاتی که به موسی داده شد از قبیل قطع بحر و قلب عصا به حیّه و ید بیضا و ستون دخان و اهلاك فرعون و غیرها هیچ به او داده نشد چنانکه یهود و سایر فرق که معتقد به حضرت رسول علیه السلام نیستند همین مزخرفات را می گویند و لکن خداوند در جواب ایشان می فرماید: آیا کافر نشدند و انکار نکردند به معجزات موسی که پیش از تو به او داده شد و گفتند دو باطلند معاون یکدیگر. و بعد به حضرت رسول امر می فرماید که به ایشان بگو: کتابی بیاورید هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمد تا من آن را متابعت کنم اگر راست می گویند.

و این آیه مبارکه صریح است که به حضرت رسول اعتراض می کردند که اگر پیغمبر است چرا چون موسی به او معجزاتی داده نشد و آن حضرت در جواب می فرمایند که چون شما به معجزات موسی کافر شدید حق طلبیدن معجزه ای دیگر از من ندارید و ایشان را از طلب معجزه منع می فرماید و به کتاب که هدایت کننده است دلالت می نماید. و اگر خلق این زمان انصاف دهند خود شهادت خواهند داد که هر یک عین همین اعتراضات را به گوش خود از معترضین بر این ظهور اعظم شنیده اند و می شنوند که صاحب این امر اگر مهدی موعود است چرا معجزاتی چون حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السلام ظاهر نمی فرماید. "...فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ﴿٥٥﴾".^۱

و منها ما نزل فی سورة الرعد: "وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أَرَادَ أَنَابَ ﴿٢٧﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾". یعنی کافران می گویند اگر محمد پیغمبر است چرا معجزه ای از جانب پروردگارش به او نازل نشد بگو خداوند هر که را می خواهد گمراه می فرماید و هدایت

^۱ سورة انبياء.

می فرماید هر که را که به او رجوع نماید، کسانی که ایمان آوردند و قلوبشان به ذکر الله اطمینان یافت، هر آینه به ذکر الله قلوب اطمینان یابد.

و منها فی سورة بنی اسرائیل^۱: "وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾ أَوْ تُكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زُعمَتْ عَلَيْنَا کِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَاهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾".

خلاصه مقصود از این آیات کریمه این است که جمعی از کفار به حضرت رسول صلوات الله علیه و آله عرض کردند که ما به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه امر فرمانی و چشمه جاری شود یا آنکه بستانی از درختان خرما و انگور ظاهر فرمانی که در خلال آن انهار جاری گردد یا آنکه چنانکه گمان کرده ای و مکرر ما را به آن تهدید نموده ای قطعه ها از آسمان بر ما فرود آید یا آنکه خداوند و ملائکه را روبروی ما نازل نمائی یا آنکه ترا خانه ای پر از زر باشد و یا آنکه به آسمان بالا روی و ما به این ایمان نمی آوریم مگر آنکه کتابی که بخوانیم در این صعود بر ما فرود آید.

و چون کفار این معجزات را بر آن حضرت اقتراح کردند از حضرت پروردگار خطاب آمد که بگو سبحان الله مگر من هستم جز بشری مبعوث شده به رسالت. یعنی من ادعائی جز بشریت و رسالت نکرده ام. بشریت مقتضی قدرت بر این امور نباشد و ادعای رسالت مستلزم اظهار خارق عادت نبود.

و بالجمله از این قبیل آیات در قرآن بسیار است و کلّ صریح است بر اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابداً اقتراحات قوم را نپذیرفت و هرگز طالبین اظهار معجزات را اجابت نفرمود. و اگر تمام قرآن مجید را تفحص نمائی یک موضع را نتوانی یافت که آن حضرت به معجزه ای غیر قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحنی از مقترحات قوم را اجابت فرماید. بلی، بعضی علما در اثبات معجزات حضرت خاتم الانبیاء به انشقاق قمر و اخبار از غلبه روم بر ایران استدلال فرموده اند و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابداً

^۱ (سورة اسراء)

در این مسئله نفع نمی بخشد، زیرا که اهل بها، منکر معجزات حضرت خاتم الانبیا، نیستند چنانکه در اول این فصل به آن تصریح نمودیم. بل کلام ما در این است که معجزات دلالت مستقلة بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و حضرت رسول در اثبات حقیقت خود به معجزات استدلال نفرموده اند.

و اگر اهل بصیرت در آیه "اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ" ^۱ و آیه "الْمُغَلَّبَتِ الرُّومُ" ^۲ نظر نمایند می بینند که ابتدا بر فرض وقوع انشقاق قمر آن حضرت به ظهور این آیت بر حقیقت ظهور خود استدلال نفرموده اند و هرگز در غلبه روم احتجاجی ننموده اند و هر چند کفار به کلمه "...لَوْ لَا يَأْتِيُنَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ..." ^۳ فریاد می کردند، آن حضرت جز به کتاب مجید متمسک به هیچ دلیلی و برهانی نگشته اند. و بعضی از علما در اثبات معجزات آن حضرت به احادیث و روایات متمسک گشته اند و جواب آن نیز در غایت وضوح است زیرا که اگر حدیث منافی با قرآن نیست البته مقبول است و اگر منافی با قرآن است البته مردود است.

در این فصل ثابت شد که قرآن مجید معجزات اقتراحیه را ردّ فرموده و ظهور بل طلب آیات مقترحه را موجب ازدیاد شک و ریب و منذر به عذاب و هلاک شمرده است و به صراحت فرموده است که چون ملل ماضیه معجزات انبیا، را تکذیب کردند و هلاک شدند لهذا تکذیب ورده ایشان ما را از فرستادن معجزات باز داشت. در این صورت احادیثی که دلالت دارد بر اینکه از آن حضرت معجزه ای ظهور یافت بدون اقتراح و طلب کفار البته حق است و موافق است با قرآن و ما به آن مؤمنیم. و اگر حدیثی است که مشعر است بر اینکه از آن حضرت معجزه ای ظهور یافت به طلب و اقتراح کفار البته مردود است زیرا که مخالف است با صریح قرآن مجید و کتاب کریم.

و آنچه در این موقع عرض شد ملایم عموم طبقات خلق است که هر کسی تواند دریافت و لکن آنچه موافق اهل علم و حکمت است این است که معجزاتی که به انبیا، علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع به قوت و غلبه و کلیت روح قدسی است که منزل بر قلب مبارک

^۱ سوره قمر
^۲ سوره روم
^۳ سوره طه

انبیاء است حق است و معقول و آنچه راجع به این مقام نیست خرافات است و مجعول. و لکن این مسئله را از غایت دقت جز قلوب صافیة ارباب معارف و علوم عالیة ادراک نتواند نمود و در خفا و غموض و دقت فهم حقیقت معجزات این نکته کافی است که لا زال این مسئله معضله دام هلاک ملل قویّه گشته و مصیّدیّۀ یوار و دمار امم کبیره بوده.

و اگر نفس بصیری در این نکته تأمل نماید که معجزات هر رسولی را امت او به آن معترفند نه خارج، شاید تواند مواقع ظهور و معجزات را دریافت و سبب نفی و اثبات آن را در خارج و داخل فهمید. مثلاً معجزات حضرت موسی علیه السّلام را هرگز زردشتیان قبول ندارند و جمیع آن را کذب و افترا می دانند و معجزات حضرت عیسی علیه السّلام را هرگز یهود مقبول ندانند و تمام آن را مختلق و مجعول می شمارند و معجزات حضرت رسول صلوات الله علیه و آله را یهود و زردشتیان و نصاری تصدیق نمی نمایند و کلّ را از اکاذیب اهل اسلام محسوب می دارند، در این صورت چگونه بعید است که اهل اسلام معجزات حضرت بهاء الله را باور ننمایند و انکار کنند لَیْتَمَ فِیْهِمْ قَوْلُ الرَّسُولِ عَلَیْهِ السَّلَامُ: "لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلِكُمْ شِیْرًا فَشِیْرًا وَ ذُرَاعًا فَذُرَاعًا".

و بالجمله پس از آنکه مأخذ و مقدار دلیلیّت معجزات معلوم شد و کیفیّت جوابهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم در مقابل طالبین معجزات شناخته آمد معروض می دارم که اگر نفسی در معرفت مظاهر امر الله بخواهد به معجزات تمسّک جوید نسبت آن را به این ظهور اعظم اقوی و اتم مشاهده نماید. زیرا که زمان اقرب و وسایط معروف تر و اختصار حال روات سهل تر و آسان تر است به خلاف معجزاتی که به سایر انبیاء علیهم السّلام منسوب است زیرا قطع نظر از اینکه نفس بیانات ایشان منافی صدور آن معجزات است چنانچه از آیات قرآن شریف مستفاد داشتی نه روات این معجزات معلوم الحالند و نه ممکن الاختبار. جز این نیست که روایات روات عدیده و وسایط مجهوله را بعد از هزار سال و دو هزار سال و سه هزار سال هر امتی به حسن ظنّ و تقلید آبا و اجداد پذیرفته اند و اهالی هر مذهبی با تناقض مذاهب و تباین مشارب خوارق عادات کثیره و مناقب فوق العاده به رؤسای مذهب بل به مشایخ طریقت خود نسبت داده اند.

بلی، نکته واضح این است که ممکن نیست که صاحب امر برای هر نفسی معجزه‌ای ظاهر نماید و هر کس هر چه اقتراح نمود او فی الفور اجابت فرماید، زیرا که عموم افراد خلق اگر برای فهم دین هم نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هر روز اجتماع خواهند نمود و اظهار امر غریبی و معجزه عجیبی بر صاحب امر اقتراح خواهند کرد و عمرها خواهد گذشت و مقترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت و رسالت به محافل تیاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت و سر آیه کریمه "وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ... ۴۷۱" ظاهر خواهد شد.

لذا در ازمان غایره حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف به آیتی آسمانی نمایند و ایمان خود را مشروط به ظهور آن آیت گردانند رؤسای آن امت مجتمع شوند و یک آیت از آیات عظیمه را اختیار کنند و روزی را میعاد نهند و امت را اخبار دهند آن وقت آن رسول آیت مطلوبه را در حضور جمع اظهار می فرمود و حجت بر جمیع خلق بالغ می شد. چنانکه قصص عاد و ثمود و فرعون در کتب دینیّه مذکور است و کیفیت اظهار این آیات در جمیع اسفار مسطور و نظر به وضوح این مسئله مکرر اکابر امت بهائیّه از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و به نصفت و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیراً منتهی به طلب معجزات شد متفق گردند و بروفق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم شود و ثابت از زایل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از مابین امت زوال یابد.

از جمله در اوقاتی که شمس جمال حق جلّ جلاله از افق دار السلام مشرق و متلاکلی بود شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی که از علمای این قرن به علو جاه و عزّت و فخامت امتیاز داشت آن اوقات برای تعمیر مشاهد مشرقه از جانب اولیای دولت علیه ایران مقیم عراق بود. شیخ مزبور را ملاحظه قوت و غلبه و نفوذ امر الله محرک عرق عصبیت و معاندت شد و به گمان واهی که توان امر الهی را به بلوا و معارضت زایل نمود سعی ها کرد تا رؤسا و اکابر عراق را با خود متفق ساخت و اخیراً در مدینه کاظمین مجلسی بزرگ منعقد نمود و علما و اکابر نجف و کربلا و کاظمین را در آن مجلس مجتمع ساخت و حضرت شیخ اجل الشیخ مرتضی الأنصاری

أَفَاضَ اللَّهُ عَلَى تَرْبِيَّتِهِ وَأَبْلِ الرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ رَا نِيز به اسم ضیافت در آن مجمع آفت دعوت نمود. چون محفل انعقاد یافت و هر کسی در مقرّ خود استقرار گرفت شیخ عبدالحسین پرده از مقصد برداشت و به حدّث لسان و جرأت جنانی که داشت لزوم ابادۀ این فتنۀ مظلومه را عنوان نمود. حضرت شیخ اجل به مجرد استماع از مجلس قیام فرمود و هر چه سعی کردند که او را راضی به جلوس نمایند ممکن نشد و فوراً از مجمع خارج شد و عزیمت نجف اشرف فرمود. اگر چه انفصال حضرت شیخ قدری سبب وهن عزائم ارباب عمانم گشت لکن نظر به مکانت رئیس مجلس و اتفاق سائر اعضا، از اجرای مقصد فاسد خود مأیوس نگشتند و بعد المشاوره بر این مقرّر داشتند که نخست یکی را از ارباب فضل به حضور مبارک ارسال دارند و بعد از کشف مقصود و اکمال وعید و وعود به اتمام مقاصد خود قیام نمایند.

و اخیراً ملا حسن عمورا که به فضل و علم و فصاحت لسان و قوّت جنان معروف بود و شیخ و ثوقی کامل به او داشت برای ارسال این پیغام و اجرای این مهم اختیار کردند و او عازم بغداد شد و به توسط زین العابدین خان فخر الدوله که از وجوه ایرانیان ساکنین عراق بود به حضور مبارک مشرف شد و پیغامی که داشت از قبل علما معروض داشت. حضرت اقدس ابهی به بیاناتی محیر عقول و جاذب الباب که هرگز اقلام امثال این عابد ضعیف وصف بلاغت و فصاحت و قوّت و متانت آن را نتواند نمود امر مبارک نقطه اولی را به اتمّ بیان و اکمل برهان اثبات فرمود و به مقالات علمیّه و براهین عقلیّه و نقلیّه حقیّت ظهور مقدّس را ثابت و مبرهن داشت. ملا حسن که اکابر علمای عراق و ایران و افاضل رجال اهل تسنّن و تشیع را دیده بود و خود را فاضلی تحریر و متکلمی بی نظیر گمان می نمود از حسن تقریر و رشاقّت بیان و قوّت دلیل و متانت برهان مبهور و متحیر گشت و ابدأً جوابی نیافت جز آنکه در غایت خضوع معروض داشت که الحقّ من حیث العلم و البرهان اتمّ از این بیان و اکمل از این احتجاج تصوّر نتوان نمود و لکن حال علما بر آن حضرت ظاهر است اگر به بیانات علمیّه و دلایل قرآنیّه اکتفا ننمایند و آیتی سماوی و خارق عادتی حسّی مسئلت کنند چه جواب گویم. فرمودند: "حضرات مجتمعین یک آیتی از آیات آنچه بخواهند اختیار کنند و بر آن متفق گردند تا حقّ جلّ جلاله ظاهر فرماید و حبال تسویف و انکار ارباب مکابرت و استکبار منقسم گردد."

پس از استماع این جواب ملا حسن به کاظمین رجوع نمود و کیفیت مجلس و وعده اظهار آیت را آنگونه که دیده بود و شنیده بود در مجمع علما معروض داشت و به صراحت اظهار نمود که امر نه آنگونه است که شنیده اند و فوق آن است که تصور نموده اند. بهتر آن است که این مسئله بر وفق محبت و نصفت اختتام یابد و ابواب لجاج و مشاحنت که فائده ای بر آن مترتب نیست مسدود گردد و لکن علما را مراتب کبریا و تجبر از طریق مستقیم منحرف نمود و شیخ مؤسس به گمان اینکه معارضه با امر الله امری سهل و آسان است به ذیل ارباب ظلم متمسک شد و از مناظرت علمیّه و یا طلب آیت سماویّه صرف نظر نمود و به وسواس ملکیه و دسائس سیاسیه توسّل جست فخابت آماله و حبطلت اعماله و بقیت قصّه عبره للناظرین و موعظه و ذکری للمتبصرین.

و من جمله در سنه ۱۳۰۰ هجریّه که حوادث جسیمه در ایران وقوع یافت و در اکثر بلاد ایران متعرّض این طائفه گشتند و بلا ذنب در هر بلد جمعی را مأخوذ و محبوس داشتند. از جمله در طهران نیز به امر شاهزاده نایب السلطنه کامران میرزا که وزارت حربیه و حکومت طهران و مازندران در آن اوقات موکول و محوّل به حضرتش بود جمعی به اخذ و حبس گرفتار گشتند و از این محبوسین چهار نفر از اهل علم و فضل بودند و مابقی از کسبه و تجّار و از این چهار یکی جناب میرزا محمد رضای محمد آبادی یزدی بود که به کبر سنّ و مزید استقامت امتیازی ظاهر داشت. و اگرچه در آغاز این فتنه مقصود امیر کبیر اصلاح حال و تسکیت فساد ارباب عناد بود و لکن اندک اندک به سبب قیام فقها و معاضدت رؤسا و وفور تشویقات ملکیه و احاطه تسویلات نفسیه آرا متغیّر شد و امر اهمیت یافت و هیجان زوابع تعصّب موجب صرف نظر بزرگان از خیر دولت و ملت گشت تا آنکه اخیراً اکثری از اکابر و رجال کمر همت بر استیصال این فتنه مظلومه بستند و برای اجرای مقاصد فاسده مستحیله خود بهر گونه وسائل و دسائس تمسک جستند.

و خلاصه القول در آن اوقات مکرّر در مقرّ حکومت مجالس مناظرت انعقاد یافت و از هر قبیل احتجاج و استدلال در میان آمد. و از عواند قوم این نکته واضح و معهود است که در مقام معارضه نخست به ضروریات دینیّه و مذهبیه تمسک می جویند و چون جواب مُسکت شنیدند و از اقامه دلیل خود را عاجز و ذلیل یافتند به طلب معجزات و اقتراح آیات متمسک

می‌شوند و چون در این مصارعت هم به زانو در آمدند و در این معارضت نیز مغلوب گشتند به آخرین برهان اهل ظلم و عدوان که عبارت است از قتل مظلومان و حبس بیچارگان متوسل می‌گردند. و علی‌هذا در مجالس مذکوره مکرر پس از مناظرات طویله و مناقشات مفصله اخیراً به طلب معجزات منتهی شد و اکابر احباب متفقاً در جواب معروض داشتند که نعم المطلوب. اینک سبیل مفتوح و وسائل مسئلت به سبب پسته و تلگراف در غایت سهولت است تا شمس حقیقت مشرق است و وجود اقدس مظهر امر الله ظاهر چه نیکو است که امنای دولت و علمای ملت متفق شوند و یک معجزه‌ای از معجزات و آیتی از آیات عظیمه را اختیار نمایند و روزی را میعاد نهند و به اهل طهران اطلاع دهند و بعد به توسط تلگراف از حضور مبارک طلب نمایند تا حق واضح شود و اختلاف از میان امت زایل گردد.

از جمله مجالس مذکوره روزی حضرت امیر کبیر این عبد فقیر را احضار فرمود و جمعی از اولیای امارت و اکابر مملکت در آن مجلس حضور داشتند. امیر کبیر پس از اذن جلوس روی به این عبد نمود و فرمود یا ابا الفضل میرزا محمد رضای یزدی می‌گوید شما هر معجزه‌ای می‌خواهید تعیین نمایید و اعلان کنید و به توسط تلگراف از محضر اقدس مسئول دارید و بلا شک حق جلّ جلاله آیت مسئوله را اظهار خواهد فرمود و قدرت خود را بر امت ظاهر و مکشوف خواهد داشت و علی فرض المحال اگر ظاهر نشد من نیز شما را معاونت می‌نمایم و ردّ طائفه بایته را در جمیع بلاد اشتها می‌دهم. عرض کردم البتّه جناب میرزا را که در محضر حضرت امیر به صداقت و استقامت در امر الله معروف است و ثوقی هست که به این تأکید و تشدد وعده می‌دهد و ابداً شکی و تردیدی به خاطر او خطور نمی‌نماید. فرمود رأی تو در این باب چیست و ترا چه به نظر می‌آید. گفتم عرض من اینست که سبب تردید و تأمل شما چیست شما که در جمیع مجالس پس از انقطاع جمیع وسائل به معجزات متمسک می‌شوید و متصل می‌فرمائید که اگر این ظهور ظهور موعود است چرا معجزه‌ای ظاهر نمی‌نماید، اکنون که رؤسای این امر به این استقامت حاضرند و وعده اظهار می‌دهند، سبب تأمل شما چیست و مانع طلب کی است لعمر الله حجت را بر شما تمام کردند و وسائل حجت و برهان خود را قوی و قویم داشتند و شما غفلت می‌فرمائید و به پاس خاطر کسانی که به نظر تحقیق

الدّ اعدای دولتند در این امور خطیره جانب حزم را مرعی نمی دارید. و بالجمله در این موارد مطالبی مذاکره شد که موجب حیرت و اعتبار ارباب استبصار است و شرح آن منافی اختصار. مثلاً از جمله معروض داشتم که یا مولای! گمان نفرمائید که حبس و قتل مانع نفوذ این امر میگردد و عقانده دینیّه به زجر و منع تغییر می پذیرد بل اگر نظر بصیرت باشد قتل نفوس موجب مزید اعتبار این امر شود و شدّت منع سبب شدّت میل خلق به تفحص و استفسار گردد اگر خیر خود و خلق را می خواهید به وسائط انصاف متمسک شوید و به نظر تحقیق نه معاندت در این امر نظر نمائید شاید حسن ذکری و نام نیکی از شما در متون کتب باقی ماند و آنچه در وصف مکذبین سلف گفته شده است درباره شما گفته نشود.

باری از این قبیل نصائح خالی از غرض بسیار عرض شد و لکن رسوخ حسد و معاندت رؤسای دینیّه و هجوم هواجس و خیالات وهمیّه مانع از ملاحظه عواقب و تأثیر نصائح گشت تا آنکه مقتدر حقیقی بساطهای گسترده را منطوی فرمود و خیالات خام را ناتمام گذاشت و امر محقّی که باقی ماند این است که نه نفوذ امر الهی به ظلم و تعرض ممنوع گشت و نه ذکر این حوادث و قصص را از متون کتب و دفاتر محو و زائل توان داشت.

و اتمّ و اکمل از آنچه عرض شد کتاب مستطاب سلطان است که در این کتاب منیر حقّ جلّ جلاله حجّت را بر امت اسلام بالغ فرمود و طرق انکار و اعتذار را من جمیع الوجوه بر افراد این امت مسدود داشت. و این کتاب مبارک پس از آنکه در مدینه ادرنه از قلم اعلی نازل شد در سنه ۱۲۸۶ هجریّه به توسط حضرت بدیع به حضور حضرت شاهنشاه ارسال گشت. و حضرت بهاء الله در این کتاب به لسان فارسی صریح از حضرت سلطان رجا نموده اند که اراده همایونی تعلّق گیرد و امر شهریاری صدور یابد بر اینکه علمای اعلام حاضر گردند و در حضور شاهنشاه با مظهر امر الله مناظره نمایند و آنچه مکنون خاطر ایشان است اظهار دارند و بطلبند تا طریق الهی واضح شود و سبیل هدایت ظاهر و مکشوف گردد و حضرت سلطان پس از وصول، کتاب مبارک را به علمای طهران ارسال فرمود و لکن تجبر و شموخ انف اصحاب فقاہت و خوف از خذلان و ظهور عجز در میدان مناظرت مانع آمد که اراده شهریاری تحقق پذیرد و حقائق مستوره مکشوف و هویدا گردد. و کتاب سلطان در اکثر عواصم آسیا و اروپا طبعاً و خطاً موجود و منتشر است و حادثه عجیبه شهادت رسول در اکثر بلاد مذکور

و مشتهر و اما المعجزات الخصوصية و البينات الالهية و الاخبار عن الامور الآتية المصروفة بها في الالواح المقدسة فهي اكثر من ان تحصي في هذا المختصر فمن اراد العلم بها و الاطلاع عليها فليطلبها من مظانها و مداركها. فنختم هذا الفصل بتلاوة آيات الذكر الحكيم و السفر الكريم حيث قال جل ذكره و جلّت عظمتة: " فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾ وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾ ".

و بالجمله سخن با غایت اختصار در بیان ادله و براهین به انجام رفت و این مقدار که عرض شد نفوس منصفه را کفایت می نماید و اگر نفسی مفصل تر و مبسوط تر خواهد، باید به کتب مفصلة استدلالیه این فتنه رجوع نماید زیرا که از برای ملل موجوده غالباً نظر به خواهش رؤسای ایشان رسائل متعدده تألیف یافته و به حکم کریمه " ... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا ... ﴿٢٨﴾ " حجت بر کلّ بالغ شده و لکن قوت ادله و اتمیت براهین این طائفه را نفسی تواند ادراک نمود که در اثبات حقیقت دین خود با اجانب در مقام احتجاج و اقامه براهین بر آمده باشد و بر مواقع ایراد و انتقاد و جهت توقف و اعراض سائر ملل مطلع و آگاه باشد.

و خلاصه القول چون سخن در بیان ادله به انجام رفت اکنون در تألیف مقاله ثانیه شروع می نمائیم و جواب مطالب حضرت شیخ را مفصلاً معروض می داریم. و اگر چه موجب تطویل رساله خواهد شد عیناً عبارات ایشان را ایراد خواهیم نمود تا فائده اتم باشد و اثر دلالت بر مؤثر نماید و مقدار معارف هر نفسی در مسائل دینیّه بر ارباب بصارت و ادراک واضح و آشکار گردد و نسأل الله تعالی ان يجعل اعمالنا خالصة لوجهه الكريم و یثبت اقدامنا علی صراطه المستقیم و منهجه القویم انه هو الرؤف العطوف الغفور الرحیم.

^۱ سورة مريم

^۲ سورة جانبیه

مقاله ثانیه

در بیان جواب شبهات شیخ واحداً بعد واحد

قبل از شروع در این مقاله معروض می دارم که اگر در طیّ مقال گاهی اشاره شد که مجوس و یهود و یا بودیه و هندو چنین گفته اند و چنان اعتقاد نموده اند مقصود تمثیل است نه اهانت زیرا که اهل بهاء اصول ادیان موجوده را جمیعاً چنانکه در طیّ دلیل تقریر تفسیر شد شرائع الهیه می دانند و لذا جمیع را محترم و مغفّم می شمارند به خلاف مذاهب منشعبه از این ادیان که آن را نتایج اغراض ملکّیه و اثر افکار سیاسیه می دانند و ظهور این اختلافات را منافی اصل وضع دیانت و مضرّ هیئت اجتماعیّ بشریت می شمارند. و این مسئله غامضه در طیّ جواب مشروح خواهد گشت و به عون الله تعالی فرق و تفاوت آثار دینیّه و آثار مذهبیّه واضح و مکشوف خواهد شد.

جناب شیخ نوشته اند

« محقق است که هیچ شیء بی ظهور تجلّی سلطان حقیقی موجود نیست و همه ممکنات و مخلوقات حاکی از ظهور آن نور معنوی است و این را تجلّی عام می نامند و لکن در میان تجلّیات ارضی تجلّی خاص برای نوع انسان و از افراد ایشان تجلّی اخص و اکمل برای مظاهر شمس حقیقت که عبارت از انبیاء و اولیا باشد ثابت و مبرهن است. ولی مقام نبوت چونکه بلا واسطه بشر مظهر پرتو انوار ازلیّه است فوق از مرتبه امامت است که اخذ فیض از مبدأ فیاض بالواسطه می نماید. پس کسی که ادّعای مظهریت کند یا باید مرتبه نبوت داشته باشد یا مرتبه امامت. بنا بر این با کمال توقیر سؤال می رود که کدامین این مقامها را به مؤسس اوّل (سید باب) و کدامین مقام به مکمل و یا مؤسس ثانی (جناب بهاء) مختصّ است. اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می بایست ظاهراً و باطناً غلبه تامّه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردید. به این ایراد و شبهه ما دلیل آوردن احوال فاجعه ائمه پیشین درست نمی آید زیرا که در حق ایشان هرگز وعده غلبه و تسلط تام نداده اند بلکه بالعکس در حق هر یک از ایشان

خبر مظلومیّت و شهادت داده‌اند چنانچه از حضرت ختمی مآب در این باب مراراً اشاره شده است به خلاف قائم که اخبار کثیره و احادیث متواتره در حقش بر عکس حال اولین است یعنی غلبه تام و تسلط عام است « (انتهی).

جواب

در اوّل وهله گردباد مناظرت و اعصار مخاصمت فیما بین حضرت شیخ و مناظر ایشان در این مسئله ارتفاع یافته که حضرت شیخ بر وفق مصطلحات عوام شیعه گمان کرده‌اند که رتبه نبوت و امامت قسیم یکدیگر است یعنی نبی کسی است که بلا واسطه کسب فیض از مبدأ فیاض نماید و امام نفسی که به توسط نبی مکتسب این فیوضات گردد و از این مقدمه استنتاج فرموده‌اند که مظهر امر الله یا باید به نبوت موسوم گردد و یا به امامت و بر این قضیه ای متفرّع داشته‌اند سؤال از این مطلب را که به اعتقاد اهل بهاء نقطه اولی و جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما دارای کدامیک از این دو رتبه‌اند و مدّعی کدامیک از این دو مرتبه.

و جناب مناظر ایشان در جواب مذکور داشته‌اند که این مقدمه شما که فرموده اید مدّعی مظهریت یا باید ادّعی نبوت داشته باشد و یا امامت، بر چه اساسی مبنی است و بر چه اصل متأصل، زیرا که این استنتاج نه در کتب الهیه مذکور است و نه از مظاهر قدسیّه متأثر و به عینه این سؤال حضرت شیخ به آن می‌ماند که آقا محمد مهدی کلباسی در مجلس معتمد الدوله حکمران اصفهان از نقطه اولی سؤال نمود که شما مجتهدید و یا مقلّد.

حضرت شیخ از این انتقاد به غایت آشفته گشته و از لوازم ادبی که در اوّل رساله اولی رعایت فرموده در رساله ثانیه انحراف جسته و به جای آنکه جوابی موافق قواعد علمیّه مرقوم دارند به کلمات خشنه و کنایات غلیظه که نگارنده از ایراد آن حفظاً لمقام الکتابه و الخطابه صرف نظر نمود اکتفا نموده‌اند و در مقام اتیان دلیل پس از تطویل و تفصیل به این عبارت که « این حقیقتی است که احدی از هم مذهبان من نمی‌تواند انکار نماید » کفایت فرموده‌اند. و چون مقصود این عید مجادله و انتقام در کلام نیست بل مقصود بیان حقیقت است لهذا به مأخذ این الفاظ رجوع می‌نمائیم تا معنی حقیقی این الفاظ و موارد استعمال آن

معلوم گردد و اساس صحت و بطلان و اعتدال و طغیان طرفین واضح و روشن و هویدا شود. و بر ارباب علم واضح است که این مسئله از مسائل فلسفیه و یا ریاضیه و فلکیه نیست که به براهین عقلیه و قیاسات منطقیه و یا به ادله حسیه استدلال شود. بل از مباحث الفاظ است که مدرک صحت و سقم موارد استعمال آن صحف سماویه است و کتب لغویه.

و چون به قرآن شریف نظر نمائیم به صراحت معلوم می شود که حق جلّ جلاله لفظ امام را بر انبیای اولی العزم اطلاق فرموده چنانکه در این آیه مبارکه بر حضرت ابراهیم علیه السلام اطلاق فرموده است قوله تعالی: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۱، بل و بر کتب آسمانی اطلاق شده فی قوله تعالی: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً...»^۲ و بر اکابر کفار و علمائی که موجب ضلالت خلقتند نیز اطلاق فرموده حیث قال تعالی شأنه: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُنْمُةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...»^۳ و علمای لغت نیز لفظ امام را بر معانی متعدده ترجمه و تفسیر نموده اند.

قال البستانی فی محیط المحيط: «الامام من یؤتم به ای یقتدی به من رئیس او غیره ذکراً کان او انثی و منه "قامت الامام و سطهن" و الامام فی کتب المعقول الفخر و فی کتب الاصول امام الحرمین و عند المتکلمین خلیفه الرسول فی اقامة الدین و عند المحدثین المحدث او الشیخ و عند القراء و المفسرین و غیرهم مصحف من المصاحف الی نسخها الصحابة بامر عثمان» الی ان قال: «و الامام ایضاً الخیط یمدُ علی البناء فیبنی و الصقع من الارض و الطریق و یم الامر المصلح له و القرآن و النبی و الخلیفه و قائد الجند» (الی آخر قوله).

یعنی در لغت عرب امام کسی را گویند که به او اقتدا کرده شود از قبیل رئیس و غیره خواه مرد باشد یا زن و از این قبیل است کلمه "قامت الامام و سطهن" (یعنی لفظ امام بر انثی اطلاق شده) و امام در کتب معقول فخر الدین رازی را گویند و در کتب اصول امام الحرمین ابو المعالی جوینی را و نزد متکلمین خلیفه رسول است در اقامه دین و نزد محدثین محدث

^۱ سورة بقره

^۲ سورة احقاف

^۳ سورة قصص

و یا شیخ محدثین است و نزد قراء قرآن و مفسرین و غیر ایشان یکی از قرآن‌ها است که صحابه به امر عثمان نوشتند. و امام نیز ریسمانی را گویند که بنایان بر بنا کشند و بدان بنا نمایند و هم امام ناحیه‌ای از نواحی ارض را گویند و طریق و قسیم و مصلح امر را نیز گویند و قرآن مجید و پیغمبر و خلیفه و سردار لشکر را نیز امام گویند.

و بالجمله از آنچه گفته شد به صراحت معلوم توان داشت که لفظ امام بر پیغمبران علیهم السلام اطلاق شده و بنا بر مصطلح قومی مخصوص امام را نایب رسول انگاشتن و مناظر بهائی را که محدود به آن اصطلاح نیست به قبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و اساس بدون قواعد و چنانکه مناظر بهائی گفته است عیناً شبیه است به سؤال کلباسی از نقطه اولی عز اسمہ الاعلی که شما مجتهدی یا مقلد.

و اینکه حضرت شیخ نوشته اند که «اینکه مدعی مظهریت یا باید مدعی رتبه نبوت باشد یا رتبه امامت حقیقتی است که احدی از هم مذہبان من نمی تواند انکار نماید» کلامی است در مقام خود بسیار عجیب. آیا عقاید هر قومی در میان آن قوم چنین نیست؟ آیا عالمی یهودی اگر از جمیع هم مذہبان خود سؤال نماید که آیا الیهود آیا صاحب شریعتی جدید پس از حضرت موسی تواند آمد چه جواب خواهد شنید یقین است که بر وفق مرام خود خواهد شنید که لا. و اگر آقا محمد مهدی کلباسی هم از جمیع اهل اصفهان می پرسید آیا الیها الناس شخص نباید یا مجتهد باشد و یا مقلد چه جواب می شنید آیا متفقاً نمی گفتند که این مسئله از جمله بدیهیات است و ثبوت و صحت آن از قبیل اولیات. و لکن عاقل داند که سؤال این مطلب از مدعی مقام قانمیت و مهدویت در چه رتبه از خرافات است و در چه مقام از جهالت.

و این جمله‌ای که عرض شد از قبیل حلّ مسائل است بر وفق قواعد علمیّه و آنچه موافق ذوق ارباب فؤاد است و امید است که حضرت شیخ نیز در این رتبه علیا واقف و به این نظر اعلی ناظر باشند. این است که چون در اوان ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد و جمیع اشیا، از شرائع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدل و متجدد می گردد لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه مظاهر امر الله است نیز جدید و بدیع می شود.

مثلاً بنی اسرائیل به ظهور مسیح موعود بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمی نمودند و ابدأً مقام شاریت و رسالت به حضرتش منسوب نمی داشتند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدسه طالع شد ابدأً به القاب مزعومه یهود اعتناء نفرمود و ابدأً در بین نصاری به مصطلحات متداوله فیما بین بنی اسرائیل از قبیل نبوت و نیابت معروف نگشت بل به لقب سماوی کلمه الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهور شد و هکذا حضرت رسول صلوات الله علیه و آله به لقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیاء و خاتم النبیین که هرگز به خاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف گشت و همچنین در ظهور نقطه اولی در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی دانستند حضرتش به امر الله و اذنه به القاب فحیمه باب و نقطه اولی و ربّ اعلی امتیاز و اشتها یافت. لهذا اتباع آن حضرت وجود مقدسش را جز به این القاب نمی خوانند و حضرتش را به وصف امامت و نبوت موسوم و موصوف نمی دانند و یوماً فیوم همین القاب کریمه در عالم انتشار و اشتها یابد و احدی بر منع و دفع آن قادر نگردد. "سُئِنَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" (۲۳:۴).

و چون از این جمله که عرض شد مدعای اهل بها، معلوم گشت که در حق نقطه اولی و جمال ابهی عز اسمهما معتقد مقام مهدویت و قائمیت و شاریتند جواب این مسئله حضرت شیخ را مرقوم داریم که فرموده اند اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می بایست ظاهراً و باطناً غلبه تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاک کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردید و بعد شرحی فرموده اند که خلاصه آن اینست که حال قائم موعود را به سایر ائمه هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره به ائمه هدی و عده مظلومیت داده شده است و لکن به قائم علیه السلام و عده مظلومیت داده نشد بل بعکس ایشان در احادیث متواتره و عده غلبه تام و تسلط عام داده شده است.

از این جمله که جناب شیخ نوشته اند معلوم می شود که مستند ایشان احادیث است و بس و ما چون در احادیث نظر نماییم به صراحت می بینیم که امر به تمامه بر عکس آنی است که جناب شیخ گمان نموده اند. زیرا که احادیث کثیره به صراحت بر مظلومیت قائم موعود و قتل

اصحاب و سفک دماء طاهره و احراق اجساد طیبه ایشان وارد شده است و در کمال تصریح حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم آلف التحیة و البهاء اخبار داده اند که در ظهور قائم امتحانات شدید ظهور یابد و مصائب کثیره و صعوبات جسیمه معارض و مصادم آن حضرت و اولیای آن حضرت شود. فقرای ارض به حضرتش اقبال جویند و اکابر و امرا از جمال منیرش اعراض نمایند و فقها و علما به عداوتش کمر بندند و ارباب تجبر و کبریا بر محاربه آن موعود موتور یکتا اتفاق کنند چندانکه ارض از دماء مسفوکة اصحاب آن حضرت رنگین شود و انین و حنین عیال و اطفالشان از اکثر اقطار مرتفع گردد.

و خلاصة القول به ظهورش جمیع حوادث و مصائب ایام ماضیه رجعت نماید و مصاعب و شدائد وارده بر آن حضرت از شدائد انبیای گذشته افزون باشد فاستمع لتلوه علیک شطراً منها لعلک تهتدی الی الحق و تتخذ الی ربک سبیلاً.

منها ما رواه المجلسی فی کتاب البحار عن فضیل بن یسار انه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: "إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْجِبَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخُشْبَ الْمَنْحُوتَةَ وَإِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقُرُ." مرحوم مجلسی در کتب بحار از فضیل بن یسار روایت نموده است که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که می فرمود: هر آینه چون قائم ما ظاهر شود او را پیش آید از مردم جاهل سخت تر از آنچه رسول الله را پیش آمد از جهال عرب و کفار جاهلیت. عرض کردم چگونه خواهد شد یعنی سبب معارضا و معاندت خلق با آن حضرت چیست. فرمود: وقتی که حضرت رسول آمد مردم سنگ و چوب تراشیده شده را می پرستیدند و چون قائم ما قیام فرماید می آید در وقتی که جمیع کتاب خدا را در رد او تأویل می کنند (یعنی کفار جاهلیت عوام و امی بودند و معاندین قائم اهل علم و ارباب عمائم خواهند بود و به دست آویز کتاب با حضرتش معاندت خواهند نمود و این معلوم است که عداوت اهل علم سخت تر است و قساوت قلب ارباب عمائم شدیدتر). پس فرمود: اما به خدا قسم هر آینه عدل قائم در جوف بیوتشان داخل خواهد شد آن گونه که سردی و گرمی داخل بیوت می شود

(یعنی امر مبارکش نافذ خواهد شد و به تألیف رسائل ردّیه و تمسّک به شبهات علمیّه ممنوع نخواهد گشت).

و این نکته بسی ظاهر و روشن است که علمای وقت و فقهای عصر که خلق ایشان را واجب الاطاعه می دانند و علی العمیا اجرای او امرشان را از فروض دینیّه می شمارند اگر این چنین رؤسا بر معارضت قائم قیام نمایند لا شکّ افعالی از شرارت و شر است صدور خواهد یافت که از کفار جاهلیّت صادر نشده و قساوت قلبها از ایشان ظاهر خواهد گشت که از متوحّشین افریقا ظاهر نگشته خاصّه اگر این رؤسا به جمیع اوصاف دنیّه ردّیله موصوف باشند و به خصائص حسد و جهل و حبّ ریاست و قساوت قلب و تکبر و نخوت و دنائت معروف.

چنانکه حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التّحیّة و الثّناء در این حدیث شریف که مجلسی علیه الرّحمه در بحار روایت نموده است در وصف علمای این روزگار فرموده است که "سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَا ذَلِكَ الزَّمَانُ أَشْرُ الْفُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ." یعنی بزودی خواهد آمد بر امت من زمانی که از قرآن نماند جز نوشته آن و از اسلام نماند جز اسم آن. به اسم اسلام نامیده می شوند و حال آنکه دور ترند از هر کسی به آن. مساجدشان آباد است و لکن از هدایت خراب. فقهای آن زمان شریر تر فقهای هستند که در زیر آسمان نمودار گشته اند. فتنه و فریب خلق از ایشان خیزد و اثر آن بدایشان عاید آید.

و منها ما ورد فی کتاب الکافی فی اوصاف القاسم: "عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذُلُّ أَوْلِيَائُهُ فِي زَمَانِهِ تَتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ الْتُرْكِ وَالذِّيلُ يَمُوتُ فَيُقْتَلُونَ وَيَحْرِقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِيلِينَ تُصْبِغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُوا الْوَيْلُ وَالرُّنَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ جَنْدِيسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَأَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَلُونَ." و این حدیث لوح فاطمه از احادیث معتبره مقبوله قدسیّه است که شیخ کلینی رحمه الله علیه کتاب کافی را به ذکر این حدیث مزین داشته و حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التّحیّة و البهاء بشارات آن را به لسان حقّ جلّ جلاله بیان فرموده و به حضرت فاطمه علیها سلام الله

منسوب داشته. و ترجمه حدیث شریف این است که می فرماید: وجود مبارک قائم موصوف است به کمال حضرت موسی و نورانیت و جمال حضرت عیسی و شکیبائی و مصابرت حضرت ایوب پس ذلیل می شوند دوستان او. در زمان او سرهای ایشان را مانند سرهای کفار ترک و دیلم به هدیه می فرستند و ایشان را می کشند و می سوزانند و همواره خائف و مرعوب و ترسناک می باشند. زمین از خونهاش رنگین می شود و آه و ناله عیالشان بلند می گردد. ایشانند دوستان من به تحقیق که به وجود ایشان هر فتنه شدید مظلوم را دفع می فرمایم و تزلزل قلوب و شکوک نفوس را به برکت ایشان زائل می نمایم و اغلال عقائد و اعمال شاقه باطله را از اعناق ناس بر می دارم. بر ایشان است درود و تحیت پروردگار رحمن و ایشانند راه یافته گان و هدایت شدگان (انتهی).

و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیت مصائب وارده بر قائم موعود و اولیای آن طلعت معبود در کمال وضوح و تطبیق در این ظهور اعظم تحقق یافت به نوعی که سرهای شهدا را در واقعه نیریز به هدیه فرستادند و اجساد مظلومین را در مازندران و اصفهان و یزد و تربت خراسان و سایر بلدان ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزانیدند چندان که زمین از خونهاش رنگین شد و حنین و انین عیال و اطفالشان ارتفاع یافت و مقام امنی از شدت هجوم و مراقبت اشرار بر اخیار و ابرار باقی نماند. و تا شهادتی باشد بر شرارت اعدا و مظلومیت و حقیت اولیا و صدق و عود انمه هدی، جمیع این حوادث در تواریخ داخله و خارجه ثبت گشت. لذا این عبد به ذکر تفصیل و بیان این حوادث عجیبه مدهشه نمی پردازد و رعایه للاختصار به این مقدار که عرض شد اکتفا می نماید و مزید استطلاع را به کتب تاریخیّه محوّل میدارد.

و منها ما رواه المجلسی فی باب سیر القائم و اخلاقه فی کتاب الغیبه من مجلّات البحار: "عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوَاً وَلَا يُهْرَقُ مَحْجَمَةٌ دَمٌ فَقَالَ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَاً لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ حِينَ أَدْمَيْتَ رُبَاعِيَّتَهُ وَشَجَّ فِي وَجْهِهِ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ ثُمَّ مَسَحَ وَجْهَهُ." یعنی به حضرت ابی جعفر علیه السلام گفتم مردم می گویند که چون قائم قیام فرماید امور به سلامت و بدون زحمت برای او مستقیم خواهد گشت و بقدر آلت حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود: حاشا قسم بدان کسی که نفس من

در ید قدرت او است اگر امر به سلامت برای کسی راست می آمد هر آینه برای رسول خدا یافته بود و حال آنکه دندانهای مبارکش خون آلود گشت و جبین منیرش شکسته شد. نه، قسم بدانکه نفس من در ید قدرت او است این امر استقامت نخواهد یافت تا ما و شما عرق و خون از جبین خود پاک کنیم پس دست مبارک را بر جبین خود کشید.

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی البحار: "عن مفضل أنه قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إني أرجو أن يكون امرؤ في سهولة فقال لا يكون ذلك حتى تمسحوا العرق والعلق وقال إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة: "مفضل گوید به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که امیدوارم امر قائم به سهولت و آسانی غالب شود. فرمود: نخواهد شد تا آنکه از جبین خود عرق و خون را مسح نمائید. و نیز فرمود: اهل حق تا بوده اند در سختی و شدت بوده اند. یعنی امر قائم نیز مانند امر سایر انبیاء و مرسلین و اولیا و مقربین مقرون به شدت و صعوبت خواهد بود و دوستانش مثل شهدای سابقین عرق و خون را از چهره مسح خواهند نمود.

و منها ما رواه المجلسی علیه الرحمة فی البحار فی باب التمحیص: "عن البزنطی عن ابي الحسن عليه السلام أنه قال أما والله لا يكون الذي تمثون إليه أعينكم حتى تمیزوا وتمحصوا وحتى لا يبقى منكم إلا الأندر ثم تلا "أم حسبتم أن تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين".^۱

و مقصود از حدیث شریف اینست که بزنطی از ابی الحسن علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: هر آینه بخدا قسم، نخواهد شد آنچه شما چشم بدان دوخته اید (یعنی ظهور قائم و اصلاح عالم) تا آن زمان که جدا شوید و خالص گردید و تا نماند از شما مگر اندک تر و نادرتر. پس (این آیه مبارکه را) تلاوت فرمود: (که خداوند تبارک و تعالی به اهل اسلام می فرماید) آیا گمان کرده اید که واگذاشته خواهید شد و حال آنکه هنوز مجاهدین و صابریں از شما عند الله معلوم و ممتاز نشده است.

و مقصود امام علیه السلام از تلاوت آیه مبارکه این بوده که بزنطی را آگاه فرماید که ظهور قائم موعود بر وفق آمال کاذبه و عقائد باطله خلق نخواهد بود که آن حضرت ظهور

^۱ سورة توبه (براست)، آیه ۱۶ و سورة آل عمران، آیه ۱۴۲ (ماخوذه از این دو آیه متشابه)

خواهد نمود و هر تن پروری را فرمانروای کشوری و هر طالب ثروتی را مالک ناحیتی خواهد فرمود. بل ظهور آن حضرت سبب نزول مصائب و بلاهاست تا صادق از کاذب جدا شود و صابر از جزوع امتیاز یابد. مصداق آیه مبارکه "مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ... ﴿١٧٩﴾" ظاهر و هویدا گردد.

چنانکه در همین باب مجلسی مرحوم حدیثی دیگر از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت به همین بزنطی فرمود: "إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ يَجِيءُ عَلَىٰ مَا يُرِيدُ النَّاسُ إِنَّمَا هُوَ أَمْرُ اللَّهِ وَقَضَائِهِ". یعنی امر قائم بر وفق اراده ناس نخواهد شد زیرا که آن امر الهی است و قضای او. لعمر الله همین کلام امام علیه السلام انسان لیبیب مدرک را کنایت می نماید و بر عظمت و عید شدید "...فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ... ﴿١٠٩﴾" مطلع و آگاه می فرماید و لکن هیئات که در قلوب قاسیه اثر نماید و موجب زوال آمال باطله و شبهات واهیة اهل ضلال گردد.

و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی باب التمهیص عن حسن ابن علی علیهما السلام: "إِنَّهُ قَالَ لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي يَنْتَظِرُونَ حَتَّىٰ يَبْرَأَ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ وَيَتَنَلَّ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ وَحَتَّىٰ يَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَحَتَّىٰ يُسَمَّىٰ بَعْضُكُمْ بَعْضاً كَذَابِينَ". یعنی امام همام حسن بن علی علیه السلام فرمود: نخواهد شد امری که شما منتظر آن هستید مگر اینکه این بلاها و امتحانات شدید ظاهر شود که بعضی از شما از بعض دیگر تبری جویند و جمعی از شما در روی جمعی دیگر آب دهان اندازند و تا آنکه گروهی از شما گروهی دیگر را لعن کنند و قسمتی از شما قسمتی دیگر را کذاب و دروغگوی نامند.

و این نکته از آفتاب روشن تراست که اگر قائم موعود بر وفق مرام خلق جاهل ظاهر شود هرگز سنت تمهیص و ابتلا که از سنن حتمیه خداوند تبارک و تعالی است تحقق نیابد و این حوادث ممیزه که امام علیه السلام به مختصری از آن اشارت فرموده است ظاهر نگردد.

این است که بر وفق حدیث مذکور در همین کتاب و همین باب از جابر جعفی روایت نموده است که به حضرت ابی جعفر علیه السلام گفتم: "مَتَىٰ يَكُونُ فَرَجُكُمْ قَالَ هِيَآتَ هِيَآتَ لَا يَكُونُ

فَرَجْنَا حَتَّى تُغْرِبُوا ثُمَّ تُغْرِبُوا حَتَّى يَذْهَبَ الْكَدْرُ وَيَبْقَى الصَّفْوُ. یعنی پرسیدم از امام که فرج و گشایش شما کی خواهد بود فرمود: هیئات هیئات نخواهد بود فرج ما تا آنکه بیخته شوید پس بیخته شوید پس باز بیخته شوید تا مکرر باطل برود و صافی خالص بماند. و تکرار لفظ "تغربلوا" در حدیث شریف سه مرتبه و تعقیب آن به لفظ "ثم" که دالّ بر تراخی است مشعر به سه امتحان و افتتان است در امر الله و چه نیک تحقق یافت چو نخست خلق به ظهور نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی ممتحن و مفتتن شدند و سپس به ظهور جمال اقدس ابهی جلّ ذکره الاسمی در موقع تمحیص و افتتان واقع گشتند تا خبیث از طیب جدا شد و ردی از جید امتیاز یافت، پس چون به اراده حیّ قدیر صریر قلم اعلی ساکت شد و نسیم لقا راكد و شمس جمال ابهی غارب گشت و نیر میثاق در قطب آفاق اشراق فرمود امتحان ثالث هویدا شد و افتتان آخر نمودار گشت. ید قدرت از مقاصد فاسده جمعی حسود پرده برگرفت و مکنونات صدور به اراده ربّ غیور ظهور یافت. ثابت از زانل پدید آمد و محقّ از مبطل ممتاز شد و راسخ از متزلزل دوری جست و مضمون حدیث شریف کاملاً ظاهر و متحقّق گشت. و منها ما رواه المجلسی ایضاً فی البحار فی باب خصائص القائم علیه السلام: "عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ."

و منها ما ورد فی هذا الكتاب و هذا الباب ایضاً عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام: "أَنَّهُ قَالَ إِذَا رُفِعَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ." یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون رایت حق بلند شود و علم الهی ارتفاع یابد اهل مشرق و مغرب بر او لعنت کنند و از او تبری جویند.

و این حدیث به صراحت دلالت کند که ظهور آن حضرت بر خلاف معمول و معتقدات جمیع اهل عالم باشد چندانکه مورد لعنت و تیرای جمیع اهل عالم شود. و نیک شبیه است این حدیث شریف بدانچه حضرت عیسی روح من سواه فداه به اصحاب خود فرمود که "پس از من جهان با شما دشمنی خواهد نمود زیرا که شما فرزندان این جهان نیستید." بلی، طالب راحت را با طالب شهادت قرابتی نیست و اهل دنیا را با طلاب هدی شباهتی نه. علامت اینان تواضع است و رحمت و رأفت، و امارت آنان قساوت است و عداوت و خشونت. برهان اینان کلام

خداست و برهان آنان سیوف اشقیا. گلگونه رخسار اینان خون رنگین است و داغ جبین آنان ظلم مبین. بیان اینان نصیحت است و پند و موعظت، و کلام آنان افترا است و کذب و سب و لعنت. اجل مقاصد اینان بلوغ به رتبه شهادت است و اعظم آمال آنان وصول به منصب و تقرب اولیای دولت. این الثری من الثریا و این الضلالة من الهدی.

و اگر جناب شیخ به علامات‌ی که انمه هدی علیهم اطیب التحیة و الثناء در اوصاف مؤمنین و اصحاب قائم بیان فرموده اند رجوع نمایند بر صدق این عرائض شهادت خواهند داد و خود را از جمیع اوهام مضلة غافلین فارغ و آزاد خواهند ساخت.

مثلاً در حدیث علی ابن مهزیار که در ضمن احادیث وارده در تعیین محل ظهور در فصل کیفیت استدلال به احادیث بدان اشارتی شد در بیان اوصاف اصحاب مهدی موعود چنین می فرماید: "هُم مَعَشَرٌ يَطْلَعُونَ بِمَخَائِلِ الذَّلَّةِ وَالْاِسْتِكَانَةِ وَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِسَرَّةٍ اَعِزَّةٌ يَبْرُزُونَ بِأَنْفُسٍ مَخْتَلَةٍ مُحْتَاجَةٍ وَهُمْ أَهْلُ الْقِنَاعَةِ وَالْاِعْتَصَامِ اسْتَنْبَطُوا الدِّينَ فَوَازَرُوهُ عَلَى مُجَاهِدَةِ الْاَضْدَادِ خَصَّهُمُ اللَّهُ بِاحْتِمَالِ الضَّيْمِ فِي الدُّنْيَا لِيَشْمَلَهُمْ اِتْسَاعُ الْعِزِّ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَجَبَلَهُمْ عَلَى خِلَاقِ الصَّبْرِ لِيَكُونُوا لَهُمُ الْعَاقِبَةُ الْحُسْنَى وَكَرَامَةُ حُسْنِ الْعُقْبَى."

یعنی اصحاب قائم گروهی هستند که با وصف ذلت و پریشانی ظاهر می شوند و حال آنکه نزد خداوند از اجله ابرارند و اعزة اخیار. به سمت فقر و بی چیزی آشکار می گردند و حال آنکه اهل قناعتند و معتصم به جبل مصابرت. دقائق دینیّه را استنباط کنند و در حالت مجاهده با اضداد، دین را نصرت نمایند. خداوند ایشان را به تحمل شدائد دنیا مخصوص فرموده است تا وسعت عزت آخرت شامل حال ایشان شود و بر اخلاق صبر و تحمل بلایا مجبول داشته است تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان گردد.

و این احادیث مذکوره کلّ مؤید است به تصدیق کتاب مجید و قرآن حمید به خلاف آنچه دیگران گمان کرده اند و ابداً شاهی در کتاب بر وفق عقائد موهومه خود ندارند، زیرا که حقّ جلّ جلاله در قرآن شریف تصریح فرموده است که رجع مانند بدء باشد و سنت الهیّه در ارسال رسل و تشریع شرائع تغیر نپذیرد چنانکه در سورة اعراف می فرماید: "...كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾". یعنی چنانکه بدء تشریع و ایجاد دیانت شما شد

عود و رجعت نیز بدین گونه باشد که گروهی هدایت یابند و فریقی گمراه گردند زیرا که شیاطین را اولیا و دوستان خود اخذ نمایند و چنان گمان کنند که از اهل هدایت باشند. و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه در ایام رجعت نیز مانند ایام ظهور حضرت رسول مردم جاهل به علمای خود متوسل شوند و شیاطین انس را که همواره راهزن و گمراه کننده خلق بوده اند دوستان و خیرخواهان خود شمارند و از ایمان و اذعان به مظهر امر الله اعراض کنند و در عین گمراهی و ضلالت خود را مؤمن و مهتدی محسوب دارند.

و همچنین آیه کریمه که در سوره یونس می فرماید: "فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿۱۰۲﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾". و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه جز بر سنن ظهورات گذشته نباید منتظر بود و هرگز در هیچ وقت جز آنچه در ایام ماضیه مجرب گشته است ظهور نخواهد نمود. زیرا که می فرماید: آیا منتظرند این قوم که جز بر روش ایام گذشتگان ظهور یابد. یعنی پیوسته سنت الهیه در امتحان خلق چنین بوده و خلق نیز در معارضه مظاهر امر الله چنین بوده اند. پس بر سبیل تبکیّت و توهین می فرماید: بگو منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرینم. یعنی این آرزو هرگز محقق نخواهد شد که حق جلّ جلاله سنت خود را در کیفیت ارسال رسل و امتحان خلق تغییر دهد و مظاهر امر الله را بروفق عقاید و آمال خلق ظاهر فرماید. "سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾"۱۴

و کذلک آیه مبارکه "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۰﴾". و این آیه نیز صریح است بر اینکه هرگز نخواهد شد که یکی از مظاهر امر الله ظهور فرماید و مورد استهزا و معارضه اشرار نگردد.

و گمان نفرمائی که با وجود ظهور مقاصد الهیه از این آیات مبارکه این عباد بدون مستند آنرا بر حوادث ایام ظهور قائم موعود و معارضه خلق با آن طلعت محمود تفسیر می نماید. اگر در فصل رجعت از مجلد غیبت از کتاب بحار رجوع نمائی ملاحظه خواهی نمود

که انعمه هدی سلام الله علیهم خود این آیات را بر ظهور آن حضرت تفسیر فرموده اند چنانکه در همین باب روایت نموده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین بر منبر کوفه فرمود: "اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيَعْمَى خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَإِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ثُمَّ تَلَّى "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ." یعنی بدانید که زمین از حجت خداوند خالی نماند و لکن خداوند خلق را به سبب ظلم و جور و اسرافشان از معرفت حجت محروم می فرماید و اگر زمین از حجت الهی ساعتی خالی ماند هر آینه با اهلش فرو رود ولی حجت می شناسند خلق را و خلق او را نمی شناسند چنانکه یوسف می شناخت خلق را و خلق منکر او بودند پس این آیه را تلاوت فرمود: "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ"۴۰ یعنی زهی حسرت بر عباد که نخواهد آمد برایشان رسولی الا آنکه حضرتش را مورد تمسخر و استهزاء نمایند.

و بر وفق آیه مذکوره نیز در سوره حجر فرموده است: "وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ"۴۱ کَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ"۴۲ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ"۴۳ یعنی این نخوت و کبریا و معارضة با مظاهر امر الله که از سنن اولین و اخلاق سابقین شناخته شد همچنان این رشته در قلوب مجرمین کشیده خواهد شد و همان شرارت و استهزاء و سخریت از لاحقین نسبت به مظاهر امر الله ظهور خواهد یافت. و کذلک آیه مبارکه "مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَلَّثٍ إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ"۴۴ بر مطالب مذکوره به صراحت دلالت می نماید، زیرا که می فرماید: نخواهد آمد ذکرى تازه از جانب پروردگار الا چون بشنوند به لهو و لعب خود مشغول گردند و به سخریه و استهزاء مبادرت کنند.

و بالجمله چون آیات مذکوره در قرآن مجید نزول یافت لهذا حضرت خاتم انبیاء اخبار فرمود که آنچه از امام سابقه ظهور یافته از امت اسلام نیز ظهور یابد و دین الهی در رجع مانند بد،

بَقَلَّتْ اهل و غربت مبتلا گردد چنانکه مجلسی علیه الرحمه در باب سیر و اخلاق قائم از غیبت بحار از ابی بصیر روایت نموده است: "أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَأْنَفَ دُعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ." یعنی ابو بصیر گفته است که از حضرت صادق پرسیدم معنی قول امیرالمؤمنین علیه السلام را که فرموده است اسلام از اول غریب و غیر معروف و قلیل الاتباع ظاهر شد و زود باشد که بدین غربت رجعت کند و عود آن عیناً مانند بد. گردد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: یا ابا محمد چون قائم علیه السلام ظاهر شود دعوتی تازه از سر گیرد و امری جدید ادعا فرماید هم چنانکه رسول خدا به دعوت جدید قیام فرمود و امر جدید احداث نمود.

و این حدیث: "الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ" و حدیث: "لَتَسْلُكُنَّ سُنَنُ مَنْ قَبْلَكُمْ شَبْرًا فَشَبْرًا وَزُرَاعًا فَزُرَاعًا"، از احادیث متفق علیه بین اهل تشیع و اهل تسنن است زیرا که وارد از حضرت خاتم الانبیاء و مترجم آیات مذکوره است و این گونه حدیث بین الاحادیث در رتبه اولی است و محل اعتماد و وثوق اولی النهی.

و اگر انسان بصیر در این نکته تأمل نماید که سبب اعراض اهل اسلام از قائم موعود و شبهات ایشان در رد آن طلعت معبود عیناً و سائل و شبهات یهود است در رد حضرت عیسی، بر معنی آیات و احادیث مذکوره پی برد و بر بحار معانی مودعه در کلمات ابرار اطلاع یابد زیرا چنانکه اهل اسلام منتظر قائم موعودند کذلک یهود منتظر مسیح موعود بودند و الی یومنا هذا منتظرند و چنانکه بشارات ظهور قائم در قرآن و احادیث اهل بیت طهارت مذکور است کذلک بشارات ظهور مسیح در تورات و رسائل انبیای بنی اسرائیل مصرّح و مسطور و چنانکه علمای اسلام به لفظ غلبه تامّه که در حق قائم وارد شده است فریفته و متحن گشتند و از معنی حقیقی قدرت و غلبه که به افضح بیان در کتاب مستطاب ایقان نازل و مفسّر شده غافل شدند و بدین سبب در غایت جرأت بر سفک دم اطهر نقطه اولی عزّ اسمّه الاقدس الاعلی که به مظلومیت کبری ظاهر گشت متفق گشتند و جمیع انواع ظلم و شرارت را در حق آن حضرت و اهل ایمان معمول داشتند کذلک یهود پس از ظهور حضرت عیسی علیه اَطِيبَ التَّحِيَّةِ وَالتَّنَاءِ به معنی سلطنت و غلبه تامّه که از لفظ مسیح

مفهوم است فریفته و ممتحن گشتند و از معنی حقیقی سلطنت و غلبه آن روح الهی غافل و زاهل شدند و در غایت جرأت در رد آن حضرت و وجوب قتلش متفق گشتند. زیرا که مسیح در لغت عبریه به معنی پادشاه یهود است و وارث تاج و تخت داود، لهذا در بشارات وارده در کتب انبیاء مصرح بود که مسیح موعود وارث تخت داود گردد و دارای عصای سلطنت یهود باشد و بر مشرق و مغرب غالب شود و زمین را از ظلم و شرارت پاک فرماید و شریعت مقدسه نازل در تورات را بر عالم جاری نماید. این بود که چون حضرت عیسی علیه اطمینان به عقاید خود بر تکذیب آن حضرت متفق شدند و غایت ظلم و اهانت را در حق آن حضرت و اصحاب آن حضرت روا داشتند بلکه چنانکه در انجیل مقدس مذکور است قتل و سفک اصحاب آن حضرت را موجب ثواب و سبب اجر عندالله دانستند و اخیراً مظلومیت اتباع حضرت عیسی و گرفتاری ایشان به ظلم و شرارت اعدا قریب سیصد سال امتداد یافت و در این مدت مدیده در جمیع بلاد و ممالک دماء ایشان در معرض سفک و اموالشان در معرض نهب و عیالشان در معرض اسر بود تا آنکه در سنه ۳۱۶ میلادی قسطنطین کبیر قیصر روم به شرف نصرانیت مشرف شد و از دیانت وثنیه خارج گشت و دیانت مسیحیه را رونق و آسایشی نوعاً حاصل آمد.

و چون شخص بصیر در این جمله تدبیر نماید سر آیه کریمه "كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ"^۱ را دریابد و معنی حدیث "لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلُكُمْ" را بفهمد و حقیقت قیام روح الله را بعد از ظهور قائم ادراک کند و بر سبب اعراض اهل اسلام از این امر الهی مطلع و آگاه گردد. و چه نیک شبیه است نیز عقائد شیعه در شهر جابلقا و جابرصا، به اعتقاد یهود به شهر بنی موسی. و چگونگی این نکته ظریفه بر سبیل اختصار این است که چون در فقره دهم از اصحاب چهل و نهم از سفر تکوین از اسفار تورات مقدس وارد شده است که عصای سلطنت از سلاله یهودا ساقط نخواهد شد تا آنگاه که شیلو یعنی مسیح موعود بیاید و چون سلطنت یهود پس از ظهور حضرت عیسی و غلبه طیطوس قیصر رومانی بر قدس شریف زائل شد و اتباع

^۱ سورة اعراف

آن حضرت بر صدق مسیحیت حضرت عیسی به این آیه تورات استدلال نمودند. لذا علمای یهود برای اسکات امت و ردّ دلیل نصاری گفتند که در اقصای عالم که احدی آن را نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن ساکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و در گرد این مدینه نهری کبیر از رمل روان است که به این سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند و این رمل پیوسته جاری باشد تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود، آن وقت این نهر نیز سکون یابد و امت یهود آن روز بیرون آیند و مسیح را نصرت نمایند و شریعت موسویّه را به قوّت سیف بر عالم جاری کنند و به این خرافات علمای یهود بنی اسرائیل را معتقد و متقاعد داشتند و قریب هزار و ششصد سال از شریعت الهیه محروم کردند.

و هکذا علمای شیعه این امت بیچاره را به همین اوهام معتقد کردند که حضرت حجت بن الحسن العسکری سلام الله علیهما اینک در شهر جابلقا است اولاد بسیار و زوجات عدیده برای حضرتش در این شهر موهوم ثابت کردند و عساکر بسی حد و مهمّات لا تحصی و لا تعد برای جنابش در این ارض معد و آماده داشتند و احادیث کثیره و روایات عدیده در کتب خود در اثبات وجود این شهر ثبت نمودند که فلان از ثقات ملت شیعه در این شهر به خدمت حضرت قائم مشرف شد و فلان عالم که از افاضل اثنی عشریه است در این مدینه به رویت آن حضرت سرافراز گشت.

و خلاصه القول این ملت بیچاره را قریب هزار سال به این اوهام و خرافات خوش دل داشتند تا آنکه طلوع آفتاب ربّانی این اوهام ظلمانی را زائل نمود و تکمیل علم رسم الارض یعنی جغرافیا موجب ثبوت بطلان این خرافات گشت و سیل تقدّم علوم و معارف بنیان شهر بن موسی و شهر جابلقا را منهدم ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار.

و بالجمله چون بر این مسئله اطلاع کامل یافتی که احادیث کثیره که مؤید است به آیات قرآن مجید به صراحت وارد شده است که قائم موعود به وصف مظلومیّت کبری ظاهر شود و کذلک احادیث کثیره وارد است که امر آن حضرت بر عالم غالب شود و خداوند عالم را به سبب آن حضرت از قسط و عدل مملوّ فرماید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد در این صورت بر اهل علم چاره نمی ماند جز آنکه الفاظ غلبه و سلطنت و قدرت و امثالها را جمعاً للاحادیث

و تطبیقاً لکتاب الله بر سلطنت و غلبه روحانیه و قدرت و احاطه دینیّه حمل نمایند چه امری ظاهر است که اگر این الفاظ سلطنت و قدرت و غلبه و امثالها را بر قدرت و غلبه ظاهریّه که هرگز مقبول حقّ و اولیای او نبوده است حمل نمائی بر ردّ احادیث کثیره که صریح است بر مظلومیت قائم و مؤید است به آیات قرآن مجبور گردی.

و اگر چنانکه در کتاب مستطاب ایقان با حسن قول و ابلغ بیان تفسیر فرموده اند این الفاظ را بر غلبه روحانیه و احاطه دینیّه که لا زال سنت الهیه بوده است حمل نمائی هیچیک از احادیث رد نشده و قاعده جمع بین الاحادیث که مسلک افاضل علما است در تطبیق احادیث رعایت گشته.

و این مقدار که عرض شد من باب مجامله و توسیع نطاق ادله و تکلم به لسان قوم است که اهل ادراک دریابند که معارضین این امر اعظم از قوانین علمیّه خود غافلند و از قواعد اصولیه ثابتّه زاهل و الا اهل بهاء از این ادله واهیّه مستغنیند و از این حبال بالیه متبرّی. حقّ جلّ جلاله را به نفسه غالب دانند و کلمه الهیه را به شخصها نافذ شناسند و ظهور حقّ را به غیر حقّ جلّ و علا محتاج ندانند و مؤید به شدید القوی را به مصاند اهل هوا مفتقر شمارند.

مثلاً اگر ارباب بصارت ملاحظه نمایند که کلمه مقدسه حضرت عیسی به نفوذ ذاتیه خود بر اروپا غالب شد نه به شهادت حضرت موسی، و حضرت رسول به قوت قرآن بر عربستان و ایران و ترکستان و افریقا غلبه یافت نه به شهادت تورات و انجیل، توانند بر قوت کلمه الهیه مطلع گردند و بر غنای صاحب ظهور آگاه شوند و لکن هیّهات که هر اعمشی این نکات دقیقه را ببیند و هر اخفشی برؤیت این حقائق خفیه بینا گردد.

و مرا عجب آمد از این کلام جناب شیخ که در غایت جرأت نوشته است که هرگز وعده غلبه تام در حقّ ائمه علیهم السلام داده نشده است. نمی دانم آیه مبارکه "وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" (۱۷۳)^۱ به چه دلیل شامل حال ائمه هدی نیست. آیا در این آیه مبارکه به صراحت وعده غلبه تامّه به جند الهی داده نشده است و یا به اعتقاد جناب شیخ در دین اسلام جندی از ائمه هدی اقوی و اولی بوده است و یا آنکه جناب شیخ احادیث را از آیات قرآن معتبرتر

شمرده اند و خود را محتاج به کتاب الهی ندانسته اند و یا آنکه به خلاف اجماع علما تمسک به احادیثی را که مخالف صریح قرآن است جایز شمرده اند.

و عجب تر اینکه جمال اقدس ابهی عز اسمہ الاعلی در کتاب مستطاب ایقان به همین آیه مبارکه بر معنی غلبه و سلطنت حقیقیّه استدلال فرموده اند و این سلطنت و قوّت و غلبه را به احسن وجه در حق سیّد الشّهدا علیه الاف التّحیّة و الثّناء ثابت نموده اند و جناب شیخ ابدأ از این آیه مبارکه ذکر کرده و برونق اعتقاد خود که غلبه را غلبه ظاهریه ملکیه می داند سبب انصراف این آیه را از ائمه هدی معلوم نداشته. آیا در این صورت حق با مناظر بابی^۱ ایشان نیست که ایشان را ثانیاً به مراجعت مطالعة ایقان امر نموده و به تکرار نظر تأکید کرده است. و برونق آیه مذکوره، در مقام دیگر فرموده است: "إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ" ۴۵۱. یعنی هر آینه البتّه نصرت خواهیم فرمود پیغمبران خود را و هم اهل ایمان را در این حیات دنیا و کذلک روزی که شهدا قیام می نمایند. و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه انبیاء و مرسلین و ائمه و مؤمنین کلّ منصورند در این دنیا به نصرت الهیّه و غالبند به غلبه روحانیّه، در این صورت چاره نیست جز آنکه جناب شیخ یا العیاذ باللّه ائمه هدی را از اوصاف جندیّت و ایمان خارج دانند و یا وعود الهیّه را که به لفظ تأکید مؤکّد فرموده است وافی نشمرند و یا آنکه نصرت و غلبه و امثالها را که در حق ائمه هدی وارد شده است به نصرت و غلبه روحانیّه و نفوذ کلمه چنانکه در ایقان نازل شده است تفسیر نمایند.

و اعجب از کلّ این است که جناب شیخ مدّعی ورود اخبار کثیره متواتره شده اند. و این عجب متحیر است که در این مقام چه گوید و چه نویسد که مبین حقیقت حال گردد و سبب رنجش ایشان نشود. چه اگر بگوید که جناب شیخ معنی حدیث متواتر را نفهمیده اند که چنین ادّعای بی اصلی نموده اند البتّه موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد و اگر بگوید معنی حدیث متواتر را نفهمیده اند و معذلک چنین ادّعائی کرده اند باید نسبت مغالطه و کذب به ایشان دهد و این نیز مخالف شأن کتابت است و آداب صحافت، لهذا چاره نیست جز اینکه

^۱ مناظر بهائی
^۲ سورة غافر (مؤمن)

در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح داریم و حکم جناب شیخ را به ارباب علم و انصاف واگذاریم.

بر مطالعه کنندگان این دفتر مخفی نباشد که علمای اسلام خبری را که مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله علیه السلام باشد حدیث گویند و علمای شیعه بر آن افزوده اند قول و فعل و تقریر ائمه علیهم السلام را. و اهل سنت بر آن افزوده اند قول و فعل و تقریر صحابه رضی الله عنهم را. پس حدیث به اصطلاح علمای شیعه خبری است که مخبر باشد از قول و فعل و تقریر حضرت رسول و یا یکی از ائمه علیهم السلام و این معلوم است که بعد از انقضای ایام حضرت رسول و ائمه این خبر به توسط روات به عباد خواهد رسید.

در این صورت علما فرموده اند که اگر راویان این احادیث به حدی بسیار باشند که عادةً تواطؤ و اتفاقشان بر کذب محال باشد آن را حدیث متواتر گویند. مثلاً اگر هزار نفس که مستمع بدانند اینها یکدیگر را ندیده اند و با یکدیگر متفق نشده اند خبری دهند البته این خبر مفید قطع باشد و از ادله قطعیّه محسوب گردد و اگر حدیثی عدد روات آن به حدی باشد که عادةً اتفاقشان بر کذب محال نباشد آن را خبر آحاد گویند و خبر واحد مفید ظن باشد و از ادله ظنیّه محسوب گردد مگر اینکه مؤید به قرینه قطعیّه خارجیّه باشد. و علمای شیعه متفقند بر اینکه ادله ظنیّه مثل خبر واحد در مسائل اصول دین حجّیت ندارد و قابل استدلال به آن نباشد مگر اینکه مؤید به آیتی از آیات قرآن که از ادله قطعیّه است گردد.

پس چون معنی حدیث متواتر معلوم شد معروض می دارم که علمای اسلام متفقاً از شیعه و اهل تسنن تحقق حدیث متواتر را به دو شرط مشروط فرموده اند.

شرط اوّل این است که مخبر عنه محسوس باشد مثلاً هزار نفس و یا پانصد نفس و یا صد نفس لا اقل خبر دهند که از حضرت رسول علیه السلام این کلام را شنیدیم و یا از آن حضرت این فعل را دیدیم، این خبر حدیث متواتر باشد. و اگر صد هزار نفس مثلاً از امری عقلی و غیر محسوس خبر دهند مثل اینکه صفات الله عین ذات است و یا خارج ذات و یا اینکه مثلاً رتبه نبوت اعظم است یا رتبه رسالت و یا اینکه امام واجب العصمت است یا نیست البته این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نگردد زیرا که تطرّق خطا در امور عقلیه اقرب است

از امور حسّیه. و این شرط از شروط متّفق علیه است که احدی از علما در آن اختلاف نکرده اند و وجود آن را در تحقّق تواتر شرط لازم دانسته اند.

شرط ثانی این است که شماره روایات در جمیع طبقات به حدّ تواتر بالغ باشد چه ظاهر است که مردم این زمان شرف خدمت حضرت رسول و ائمه علیهم السّلام را در نیافته اند و خود به سمع خود خبری از آن حضرت نشنیده اند و لابد باید اخبار ایشان به ده واسطه و یا اکثر به این خلق رسد پس ناچار باید جمیع این وسایط به حدّ تواتر بالغ باشد. مثل اینکه صد نفس که یکدیگر را ندیده اند و با هم در نقل این خبر متّفق نشده اند روایتی نمایند از صد نفس دیگر که آنها نیز به همین وصف عدم تواطؤ موصوف باشد و آن صد نفس از صد نفس دیگر و هکذا تا برسد به رسول خدا یا ائمه هدی در این صورت تواتر محقّق گردد و خبر مفید قطع باشد و لکن اگر صد نفس از پنج نفس و یا ده نفس روایت کنند و این پنج نفس و یا ده نفس از حضرت رسول علیه السّلام روایت نمایند البتّه این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نگردد. چه عاده محال نیست که پنج نفس و یا ده نفس بر جعل خبر دروغی متّفق گردند و بر روایت بی اصلی متواطئ شوند.

و خلاصه القول این دو شرط از شرائطی است که جمیع علما من غیر اختلاف در تحقّق حدیث متواتر لازم دانسته اند و در رعایت آن غایت اهتمام را مرعی داشته اند. پس چون بر معنی حدیث متواتر اطلاع یافتی توانی دریافت که جناب شیخ در اثبات مدّعی خود به یک حدیث متواتر که جمیع طبقات روایات آن تا برسد به حضرت رسول و یا ائمه علیهم السّلام به حدّ تواتر بالغ باشد میتوانند استدلال نمایند و از عهده برآیند و یا نمی توانند تا چه رسد به احادیث کثیره متواتره. بلی، مگر مرثیه های جوهری و مقبل و امثالهما را حدیث تصوّر کرده باشند و کثرت کتب روضه خوانان را خبر متواتر گمان نمایند. ما از همه مطالب دینیّه گذشتیم اگر جناب شیخ توانستند به یک حدیث متواتر در اثبات یک مسئله از مسائل اصلیّه مذهب اهل سنّت و جماعت و یا مسئله ای از مسائل اصولیّه مذهب تشیع مثل اینکه حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السّلام فرزندی داشته است بیاورند ما باقی مطالب ایشان را قبول می نماییم و بر دقت نظر ایشان اذعان و اعتراف می کنیم.

اگر انسان بصیری در احادیث میلاد حضرت محمد بن الحسن علیه السلام که مبنای مذهب شیعه بر او است رجوع نماید مکشوفاً مشاهده می کند که جماعت شیعه به حدیث یک زن و یک خادم مجهول الحال در چنین مبحث مهمی اکتفا نموده اند و در مسئله امامت که از مسائل اصولیه و از مباحث اعتقادیّه است و جز براهین قطعیّه در آن حجّیتی ندارد به چنین حدیث ضعیفی اعتماد کرده اند و به عقاید واهیّه از قبیل جابلقا و سرداب سامره و بقای هزار سنه که اشراق شمس معارف، ظلمات حالکۀ آن را زایل نمود خود را خوش دل و مسرور داشته اند. الم یأْن لهم ان یستیقظوا من رقدهم و ینتبهوا من غفلتهم و ینشطوا من عقالهم و یرجعوا الی عقولهم و یتفکروا فی عواقبهم و قد مضت من قبلهم المثلات و نزلت فی انذارهم آیات باهرات.

و نیز شیخ در رساله اولی نوشته است

« و اگر مقصود از غلبه چنانکه در این کتاب ایقان اشاره می رود غلبه باطنی و معنوی باشد که به استعداد اکوان و ازمان و تجدید خلق به ظهور آید در این صورت می گوئیم که ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطله هم می بینیم که مؤسسان آنها اگر چه در عصر خودشان ظاهراً مغلوب و مقهور گشتند ولی دین و مذهب ایشان به توالی ایام و تلاحق ازمان رواج و ترقی یافت و سالهای سال باقی ماند چنانکه این مراتب به ارباب علم و تاریخ معلوم است. و کذا کردن تابعان سید باب اموال و جان خود را در راه او و صبر و استقامت خود سید هم دلیل حقیقت او نمی گردد زیرا که به شهادت کلّ تاریخ ما می بینیم که انسان به عقیده راسخه خود اگر چه در حقیقت آن عقیده باطل و بی معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انسان کامل حتی در راه شجر و حجر که مصنوع خودش است فدا کرده اند. و علاوه اگر این دلیل درست و مقبول باشد ما می توانیم بگوئیم که ای خلانق چرا تفکر نمی نمائید در اینکه تابعان معاویه و یزید چه قدر مالها و جانها و اولادها در راه حقیقت و حقانیت حرف ایشان صرف و تلف کردند آن قدر نفوس مگر ممکن است که راه ضلالت و جهالت گیرند. اگر گفته شود آن محض از هوای نفس و طمع مال و جاه و جلال ناشی و واقع شد ما هم می گوئیم از کجا معلوم است که این هم از آن نقطه ها و لحاظ ها عاری و بری است. واضح تر از این بگوئیم اگر از جانب بت پرستان کسی به ندای عام ما را مخاطب کرده بگوید که ای ملت

اسلام وای ملت نصاری وای ملت یهود وای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید و چرا به راه مستقیم حقانیت سالک نمی شوید مگر نمی بینید که امروز چه قدر عبده اوثان روی زمین را گرفته است و نمی دانید که هیچیک از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالا در خود ارض چین چهارصد ملیون نفوس داریم این نیست مگر به قوت همان غلبه تام باطنی و تسلط عام معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقانیت کلمات او روز به روز در قلوب تأثیر و نفوذ کرده تا به این درجه رسید. پس اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که به مرور ایام و تجدد خلق و ازمان به ظهور آید حقیت دیانت عبده اوثان لازم آید و الحال این بطلان هذا الدین اظهر من الشمس و این من الأمس. و علاوه از اینها در اعصار پیشین مقام و رتبه مہویتی را بسیار کس ادعا کرده و هر یک را در عصر خود تابعان بسیار معتقد گشته جان نثاری کرده اند و عاقبت هر یک از ایشان مانند سید باب مغلوب و مقتول شده است چنانکه تفصیل این در تاریخ ابن خلدون و غیره مذکور است. پس با کدام دلیل و برهان معلوم است که ادعایشان کذب و ادعای این صدق است» (انتهی کلام الشیخ فی رسالته الاولى).

چون کلام جناب شیخ در رساله اولی به این مقام منتهی شده جناب مناظر بهائی ایشان را به کلامی مختصر و مفید جواب گفته که عبادت اوثان و سایر مذاهب باطله مذاهب سیاسیّه است که در ادیان الهیّه لزال ظاهر شده و می شود و به حدوث مذاهب سیاسیّه ادیان الهیّه منتقض نمی شود. و فارق بین الحق و الباطل به حکم آیه مبارکه "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ" (۲۴) بقا و ثبات حق و فنا و زوال باطل است و جناب شیخ بدون اینکه مقصود مناظر خود را بفهمد و اگر به این فارق که در آیه مبارکه مذکور است راضی نیست لا اقل خود فارق بین الحق و الباطل را بیان نماید. در رساله ثانیه قریب چهار پنج ورق کتاب خود را از کلمات خشنه و اهانات خارجه عن آداب الانسانیّه که این عبد قلم خود را به نقل آن ملوث نخواهد نمود مملو و مشغول داشته و عیناً شبّهاتی را که در رساله اولی ایراد کرده بود در رساله ثانیه نیز به این عبارت نگاشته است.

و هذا كلام الشيخ في رسالته الثانية

« بنده می گویم که در عالم وجود و امکان انواع و اقسام عقاید دین و مذهبی دارد که معتقدین هر یک از آنها بنا بر آنکه آن عقیده به قلب او رسوخ کرده و استحکام یافته است در هر زمان و مکان به قوت ایمان و اذعان خود مقتضیات آن عقیده را به عمل آورده در مدافعه و یا محافظه آن دین و یا متقرباً به معبودی که در دین او اتخاذ شده است همیشه مال و جان و اولاد خودشان را بلا مضایقه صرف کرده اند. مثلاً رجوع فرمائید به تاریخ عمومی دنیا و دین و آیین بت پرستان را بخوانید خواهید دید که هیکل ها و تمثالها ساخته و آنها را در روز جزا شفعا دانسته علاوه از سجده و تعظیم و قرابین حیوانی نور دیدگان خورد سال خودشان را نیز در پیش روی هیاکل جامده و تماثیل صامته که مصنوع خودشانند فدا و قربان کرده اند و حتی تا به زمان قریب در ملک ختا در آن روزی که بت بزرگ را در اراکه بزرگ و سنگین به طنطنه و اجلال از معبدی به معبدی دیگر می آوردند در آن روز از موقنین ایشان چند نفری یافت می شد که بر سر راه آن اراکه آمده محاذی چرخ آهنین و سنگین آن خوابیده جان عزیز خود را در راه معبود باطل خود فدا می کرد. پس اگر فدا کردن جان دلیل حقیقت دین باشد در آن وقت حقیقت دین بت پرستان لازم آید.

مختصر جمیع جدال و قتال دینی و یا مذهبی که در دنیا وقوع یافته منبعت از عقیده راسخه بوده که هر یک از معتقدین بنا به زعم خود، خود را حق و طرف مقابل را ناحق شمرده ادعای خود را به بذل مال و جان و اولاد فعلاً هم آشکار کرده اند و لکن از این فداکاری حقیقت این و یا آن اصلاً ثابت نمی شود چونکه اعمال هر فرقه مماثل اعمال دیگری است اگر عمل یکی باعث حقیقت باشد عمل دیگری هم خواهد بود. پس حرفی که هست در صحت و بطلان آن عقیده است که باعث این عمل شده است که آن را فقط برهان باهر و دلیل قاهر ثابت می کند نه اعمال مقلدین و معتقدین. بیچاره مناظر تا به حال نفهمیده است این که بسیاری از رؤسای بنی امیه در آن اعتقاد بودند که بیعت نکردن جناب سیدالشهدا، بر یزید عنید خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمه الله است و حتی آن حضرت را نعوذ بالله یاغی و طاغی می دانستند

و به همین عقیده باطله و ظنّ فاسد رفع و دفع آن حضرت را واجب شمردند. چه مضایقه از اینکه اغلب مخالفین و مجاهدین از کنه و حقیقت امر و حقیقت این و آن هرگز خبردار نبودند. مگر به نظر نرسیده است اینکه روز عاشورا وقتی که سیدالشهدا علیه السلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤسا به آن جناب خطاب نمود یا حسین چرا این نماز را می گذاری خداوند عالم هرگز نماز ترا قبول نخواهد کرد. می بینی که چگونه اعتقاد کرده بودند و مگر نمی داند که در غزوة صفین بنا به حیلۀ بازی عمرو عاص که فصل دعوای خودشان را به حکم حکمین قرار داده بودند چه قدر خلانق از طرف مولی الموالی نکول کرده بر آن حضرت خروج کردند. حتی آن حضرت را معاذ الله کافر پنداشتند و بزودی غزوة نهروان را برپا کردند. هزاران هزار این گونه فاجعه دینی و مذهبی خواه در ملت اسلام و خواه در میان نصاری و یهود اتفاق افتاده است که هر فرقه خود را محقّ و مصلح پنداشته طرف مقابل را مبطل و مفسد انگاشته است.

فرقه شوالیه و اینکزیسئون و جزویت نصاری که به حکم و تحریک پایا برپا شده بود به اعتقاد حقیقت دین و طریقت خودشان هیچ میدانی در حق رافضیان نصاری و یهودیان و اسلامیان چه ها کردند. بیچارگان را اگر به یک دفعه به آتش می انداختند برای ایشان تفضلی حساب می شد و لکن مانند کباب مدرجاً می سوختند.

به گمان بنده قلب هیچ ظالم چه قدر غلیظ و چه قدر سخت باشد آن قدر تعذیب و عقوبت شدیدۀ را هرگز نتواند رضا بدهد و لکن چیزی که قلوب رقیقه ایشان را اشدّ از حدید و فولاد کرده بود اعتقاد حقیقت مذهب خودشان و زعم بطلان و خسران طرف مقابل بود که بر دل ایشان به امر و ابرام حضرت پایا که خود را جانشین حضرت عیسی و غفار جمیع ذنوبها می دانست جاگیر شده بود.

خلاصه این مطلب نزد ارباب بصیرت از مسلمیات و بلکه از بدیهیات است، محض خلط و تزویر مناظر مزور بسط مقال را این قدر التزام نمود. حال از مناظر مزور سؤال می کنم که آیا چه فرق دارد در ظاهر میان عمل بت پرستان که خودشان را متقرباً الی معبوده و مترجیاً بشفاعتۀ اولاد عزیز و جان گرامی خودشان را در راه معبود باطل فدا می کردند و میان سلیمان خان و یا میرزا قربان که به قوت ایمان و اذعان در راه عقیده متّخذۀ فدای جان

می نمودند هر دو ظاهراً صادق در قول خودشان و مصدق اعتقاد خود و مستحق توصیف و تمديح است زیرا که این یکی می گوید که دین من حق است و اعتقاد حقیت را به آن مرتبه باور کرده ام که نفس خود را در راه آن فدا می کنم و هم می کند آن یکی هم به عینیه همین ادعای خود را آغاز و انجام می دهد. و لکن تحقیق اینکه در نفس الامر کدامین از اینها واقعاً راه حقانیت و هدایت گرفته و کدامین در طریق ضلالت و گمراهی است این را فقط دلیل قاهر و برهان باهر فرق و امتیاز می دهد.

از این رو بنده گفته بودم که فدا کردن تابعان سید باب جان و مال خودشان را و صبر و استقامت خود سید دلیل حقیت او نمی گردد و همچنین بطلان عقیده ایشان تا به آن درجه که ایشان را با هزار گونه عقوبت قتل و اعدام نمایند مادام که به دلیل و برهان ثابت نگردد هرگز روا و جایز نباشد لیهلک من هلک عن بیّنة « (انتهی).

جواب

حاصل این همه تطویلات مملّه شیخ این مسئله است و بس که فارق بین الحقّ و الباطل چیست و اینکه فدا کردن مال و جان دلیل حقیت حقّ و بطلان باطل نمی شود و دین حقّ برهان کافی و دلیل وافی می خواهد و به جای اینکه خود این فارق را بیان کند و این برهان را مبین دارد و خود و جمعی را آسوده نماید به مسائلی که محلّ اختلاف نیست کلام را تطویل نموده و مسئله را عقیم گذاشته است. و اگرچه برهان حقّ و فارق بین الحقّ و الباطل در مقاله اولی ظاهر و باهر و هویدا گشت معذک تکمیلّاً للحجّة و توضیحاً للمسئله در این مقام ثانیاً فرق فیما بین داعی حقّ و داعی باطل را به حول الله و قوّته مکشوف می داریم و بطلان قیاسات شیخ را که همواره دست آویز مکذبین بوده است واضح می نمایم و بعد از اتمام حجّت سبب طول کلام ایشان را که مانند لیالی شتا مظلّم و بارد و طویل الذیل است مذکور می داریم.

و قبل از بیان فرق باید معنی دین و مذهب را مکشوف داشت و فرق مابین شرائع و ادیان و طرق و مذاهب را معلوم نمود و کیفیت انتشار مذاهب را در ادیان واضح و مبین کرد تا طالبین حقیقت بر بصیرت باشند و بر قیاسات فاسده مطلق گردند و بر تخلیط و تزویر هر نفسی مطلق و آگاه شوند.

فی بیان معنی الدین و المذهب و کیفیت انتشار المذاهب

بدان ای ناظر در این صحیفه که دین عبارت است از شرائع و قوانینی که به وضع الهی و وحی سماوی بر یکی از افراد بشر نازل گردد و موجب انتظام امور روحانیّه و ملکیت ملّتی شود مانند دیانت موسویّه و نصرانیّه و اسلامیّه و امثالها و از خواصّ دیانت قوّت است و قدرت و نفوذ کلمه و جمع و تألیف امم مختلفه و عناصر متعدّده در تحت کلمه واحده و ارتباط ایشان به اخوت دینیّه و جامعه ملّیه.

و مذاهب عبارت است از طرق و شوارعی که به سبب اغراض سیاسیّه و یا اختلافات علمیّه از ادیان منشعب شود و معتمد علیه و مبنای مؤسس آن مسائل علمیّه و آراء اجتهادیّه باشد نه ادّعای نزول وحی سماوی و آیات الهیّه مثل مذهب کاتولیک و ارتودکس و پروتستانت و غیرها در دیانت نصرانیّه و مثل قرآنین و ربّانین در دیانت موسویّه و مثل امامیّه و اسماعیلیّه و زیدیه و اهل تسنّن و غیرها در دیانت اسلامیّه.

و از خواصّ مذهب تفریق و تشتّت است بین ملل متحدّه و ضعف و انحلال و حدوث هروب اهلّیه و دخول بدع و اهواء و عبادات باطله غیر اصلیّه و ما در این دفتر کیفیت تشریع دیانات ثلاثه را مذکور می داریم و سبب انشعاب مذاهب هر دینی را نیز می نگاریم تا سبب انتباه هر طالبی شود و موجب زوال شبهات ارباب ارتیاب و تشکیک گردد.

اما دیانت یهود و کیفیت تفرّق آن

اجمال آن این است که چون بنی اسرائیل به سبب ظهور حضرت موسی و نزول تورات از عبودیت فراغنه مصر نجات یافتند و در اراضی مقدّسه به عزّت مقیم و ساکن شدند تقریباً مدت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان به توسط رؤسای انتخابیه که به اسم قضاة مذکورند منظم بود تا آنکه به توسط صموئیل نبی شائل از سبط بنیامین که در قرآن مجید از او به طالوت تعبیر رفته است به سلطنت جالس شد و مسند قضاوت و انتخاب به تخت ملکیت وارث مبدل گشت. و پس از کشته شدن شائل به شرحی که در کتب عهد عتیق مذکور است به حکم خداوند

تبارک و تعالی حضرت داود از سبط یهودا پادشاه بنی اسرائیل شد و بعد از آن حضرت سلطنت به فرزند رشیدش سلیمان انتقال یافت.

و در این مدت مذکوره امور بنی اسرائیل در غایت انتظام و دین الهی در نهایت قوت و ایادی در نصرت یکدیگر متفق و کلمه ملت متحد و مهابت قوم در قلوب ملوک همجوار مانند موآب و ادوم و ارم و مصر متمکن و راسخ بود. پس چون حضرت سلیمان وفات فرمود امت مختلف شدند و ده سبط از اسباط بنی اسرائیل یاربعام بن نباط را که از نسل حضرت یوسف بود بر خود پادشاه نمودند و دو سبط که عبارت از سبط یهودا و سبط بنیامین بود رجبعام پسر حضرت سلیمان را به سلطنت منسوب داشتند.

و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود و دیانت موسوی به دو مذهب بزرگ انشعاب یافت و آتش حرب و قتال مابین فریقین اشتعال پذیرفت و قوت به ضعف و سطوت به انحلال و توحید به شرک مبدل شد. زیرا که یاربعام مذکور از خوف اینکه چون بنی اسرائیل هر ساله برای حج و قربان به قدس شریف که پایتخت ملوک آل داود بود می رفتند مبادا اندک اندک قلوبشان به سلطنت رجبعام فرزند سلیمان مایل شود و موجب زوال سلطنت آل افرانیم گردد لهذا در مدینه سامره که به عبری به شومرون معبر است مذهبی بنا نهاد و دو گوساله زرین بر آن مذبح منصوب داشت و قوم را از حج به قدس شریف و ذبح در مذبح سلیمان منع کرد و بنی اسرائیل را به تقدیس آن دو عجل زرین و احترام تماثیل متعود و مبتلا نمود.

و اندک اندک دواعی منافرت و نزغات مخاصمت فیما بین ملوک افرانیم و ملوک یهودا متمکن و راسخ گشت تا روابط مخالطت و وسائل مؤالفت بین الطرفين مقطوع شد و حروب اهلیه و قتال مذهبیّه چنانکه کتب مقدسه عهد عتیق بدان ناطق است بین الفریقین قیام نمود و هر یک از ملوک یهودا و اسرائیل برای قوت و غلبه بر خصم به ملوک فینیقیّین و ملوک مصر که در آن اعصار به مراتب تمدن و قوت و شوکت و وفور علم و ترویج صناعت مشتهر بودند تقرب جستند و عوائد آنان را که مخالف شریعت تورات بود در دین الهی داخل نمودند و به جهت تقرب به این اسم و غلبه بر یکدیگر ملوک و عشتاروت و بعل اوثان ایشان را در معابد خود منصوب داشتند و به نصائح انبیاء و مقدسین و مواعظ منقطعین و مقربین متعظ و مستنصح نگشتند.

تا آنکه نخست قهر الهی ملوک اشور را بر افرائیم و شومرون غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت و اکنون قلیلی از سامریه در بلاد نابلس شام ساکنند و معبدی در کوه جزیم برای عبادت دارند. و سامریه به اسفار خمس تورات معتقدند و به سائر کتب انبیای بنی اسرائیل معتقد نیستند. و پس از انقراض بنی افرائیم سلطنت ضعیفی در خاندان یهودا باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز به غلبه ملوک بابل منقرض گشتند و از عزت و شوکت به اسر و ذلت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال اسر و ذلت ثانیاً به رأفت و مرحمت ملوک ایران از ذلت و اسیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف ایمن و متمکن گشتند.

و در این کره به سبب اختلاط با اهل بابل و اهل مصر که در آن اوقات به تمدن و وسعت معارف نامور بودند به شیع و مذاهب فرعیّه دیگر انقسام یافتند از قبیل فریسیّون و صَدُوقیّون و آسینّیون و ثیرابوتیّون که در انجیل مقدّس به بعض ایشان اشارت شده است و در تاریخ یوسفوس عبری و فیلو مشروحاً ثبت گشته. و این شیع و فرق و مذاهب هر یک خود را حافظ حقیقی شریعت تورات می پنداشتند و دیگری را باطل و مبتدع می انگاشتند.

و در این اثنا حضرت عیسی علیه الاف التحیه والثناء ظهور فرمود و قوم یهود را به شریعت جدید و سنن بدیعه دعوت نمود و لکن یهود به ضروریات دینیّه متمسک گشتند و به اینکه مسیح باید با سلطنت ظاهره ظاهر شود و وارث قوّت و شوکت و تاج و تخت داود شود فریفته گشتند و حضرتش را تکذیب نمودند و از غایت جهل و ضلالت آن وجود اقدس را ضال و مفتری شمرند تا کلمه عذاب بر ایشان نازل شد و پس از آنکه چهار صد و سی سال در قدس شریف ساکن بودند به غلبه طیطوس قیصر رومانی ثانیاً پراکنده و متفرّق گشتند و این تفرقه و پریشانی ایشان در ظهور اسلام ازدیاد گرفت تا آنکه الی یومنا هذا در جمیع بلاد من الشرق الی الغرب متفرّق و مطرودند و قلیلی از هر دو مذهب به اسم قرّائین و ربّانین برای اعتبار متبصّرین باقی و موجود. و طائفه قرّائین به کتب عهد عتیق مذعنند و لکن به تلمود و تفالید و تفاسیر آن معتقد نیستند و طایفه ربّانین پس از اذعان به کتب عهد عتیق مدار امور و معارفشان بر تفاسیر تلمود است و اعتماد بر آراء علمای یهود.

و عجب در این است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در یکی از خطب بلیغه خود که در نهج البلاغه مندرج است به این حوادث آغاز و انجام بنی اسرائیل تصریح نموده و امت اسلام را از تفرقه و اختلاف و تحزب و تمذهب و اتباع یهود و معاندت حضرت موعود تحذیر و تخویف فرموده.

اگر ان شاء الله تعالی مقام مقتضی شد در طی کتاب به ذکر آن خطاب مستطاب می پردازیم و ذکری و موعظه للمتقین آن را ترجمه می نمایم تا اهل بصارت دریابند که انمه هدی از این حوادث اخبار فرموده اند و عواقب امت اسلام را مکشوف داشته اند. و لکن هیئات که در قلوب قاسیه میته این نصائح مؤثر شود و موجب انتباه و استبصار ارباب عتو و انکار گردد. "إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ... (۴۰:۴۸)"

و اما کیفیت انتشار دیانت نصرانیّه و تفرق آن به مذاهب

اجمال آن این است که چون حضرت عیسی علیه اطمینان و البهاء از ظلم یهود به افق اعلی صعود فرمود در آن وقت تقریباً یک صد و بیست نفر از فقرای ارض و امیین به آن حضرت مؤمن بودند و یهود که در آن ایام در تحت حکومت رومیان و ولایت بیلاطس محکوم بودند در غایت شدت و عناد به معارضة اصحاب حضرت عیسی و اذیت و آزار ایشان قیام نمودند تا آنکه به حکم علما و رؤسا استفانوس و یعقوب ابن زبیدی و دیگر یعقوب بار نیکوکار را به اشد عقوبت و آزار به شهادت رسانیدند و اخیراً اصحاب آن حضرت از خوف یهود به اطراف و اکناف پراکنده و متفرق گشتند.

و علمای یهود از اورشلیم یعنی قدس شریف به توسط مراسلات یهود، سائر بلاد و ممالک را بر ضد مسیحیان اغوا و اغرا نمودند و آن مظلومان را که جز خیر یهود و سایر خلق را نمی خواستند نزد ولات بلاد و امرای رومانی به فساد عقیده و طلب سلطنت متهم می داشتند تا آنکه غضب الهی بر یهود نازل شد و قریب هفتاد سال پس از تاریخ میلاد طیطوس قیصر رومانی بر اراضی مقدسه تاخت و بعد از محاربات کثیره و قتل زیاده از یک میلیون از یهود، قدس شریف را خراب و یهود را ذلیل و متفرق و پراکنده ساخت.

و این حادثه نیز بر پراکندگی مسیحیان افزود و اتباع حضرت عیسی که در غایت قلت و ذلت بودند در جمیع بلاد و ممالک مجاوره و بعیده متفرق گشتند و در غایت گرمی و حرارت به تبلیغ امر حضرت عیسی و دعوت خلق مشغول شدند. و چون امر مبارک نصرانیت در میان امت وثنیه رومانیّه آغاز نفوذ نهاد علمای آن ملت نیز با یهود در معاندت نصاری متفق گشتند و آن مظلومان را نزد قیصره و امرای قوم به انواع فتنه و فساد متهم داشتند چنانکه چون نیروی قیصر ظالم مشهور در غلبه سکر به احراق عاصمه کبیره اروپا مدینه رومیّه الکبری امر نمود و شهری بدان عظمت و وسعت را در جنون سکر محترق ساخت بامداد تهمت این حادثه شنیعه را بر آن معدود قلیل نصاری نهاد و آن فتنه بی کس را به انواع عقوبت و اذیت مبتلا کرد. و از مسلمیات نصاری است که رسولین عظیمین پطرس و بولس به امر این ظالم غشوم در عاصمه روم رتبه شهادت یافتند و به حکم صلیب و ذبح به مقرّ اقدس اعلی شتافتند. و عاقبت ظلم وثنیه بر امت نصرانیّه بدان درجه بالغ شد که در ممالک فسیحه عریضه قیصره مقرّ امنی نیافتند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در شعاب جبال و قرای بعیده از عواصم مأوی گرفتند و به عبادت پروردگار پرداختند. و هم از مسلمیات نصاری است که در مدت سیصد سال که تقریباً امت نصاری به ظلم وثنیه مبتلا بودند ده قتل عام مهیب به حکم قیصره بر آن مظلومان اجرا یافت و انهار دماء از آن بیچارگان جریان گرفت. و لکن با اینهمه ظلم یوماً فیوم کلمه الهیه غالب بود و روز به روز بر عدد این امت می افزود. تا آنکه تقریباً در اواخر قرن ثالث قسطنطین کبیر به هدایت مهتدی شد و به اعتناق دیانت نصرانیّه افتخار یافت و در اوائل قرن رابع به حریت نصاری اعلان فرمود و غایت همت را در اعلاء کلمه نصرانیّه و انهدام دیانت وثنیه اجرا نمود.

و از آغاز انتشار دیانت مسیحیه در اروپا و آسیا و افریقا رئیس جمیع اساقفه حبر اعظم رومانی بود که به لقب پاپا مشرف گشت و ادعای وراثت رتبه خلافت از پطرس رسول می نمود. و چون قسطنطین کبیر از مدینه رومیّه الکبری به مدینه بیزنطیوم که اکنون به اسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگ را پایتخت مقرر داشت اسقف اسلامبول را به مزید حرمت و اعتبار و عزّت و اختیار ممنوح داشت و او را به مزید عنایت و توجه معتبر و مفتخر فرمود چنانکه اسقف قسطنطینی خود را مجبور بر اطاعت حبر اعظم رومانی نمی دانست

بل جميع أساقفة اورشليم و اسکندريه و انطاکیه و بیزنطيه و روميّه را در اعتبار حکم مساوی و برابر می‌انگاشت. و این فقره اخیراً سبب انشقاق کنیسه شرقیه از کنیسه غربیه گشت و موجب انقسام دیانت مسیحیه به دو مذهب بزرگ کاتولیک و ارتودکس شد. و در این قرن به سبب همت و شجاعت قسطنطین کبیر دیانت مسیحیه در ممالک آسیا و افریقا انتشار یافت. مثلاً ملت ارمنیا به سبب کریکوریوس بن آنکس و معاونت تیریدات ملک به زعم ایشان از دیانت وثنیّه به دیانت مسیحیه منتقل شدند. و همچنین مملکت گرجستان به زعم ایشان به توسط زنی اسیره مسیحی گشتند. و ممالک تراکیا و میسیا و داسیا که در شمال شرقی روملی و بلغاریا است به اعتناق این دین افتخار یافتند. و در افریقا اهالی ممالک حبشه که بکوش معروف بود به وساطت فرومنتیوس که از مصر بدان حدود مسافرت نمود مسیحی گشتند و تابع کنیسه اسکندریه شدند و در قرون اخیره که انشقاق کنانس شرقیه از کنانس غربیه ظهور یافت سوای کنیسه ارمنیه اغلب اهالی ممالک مذکوره بالطبع تابع اسقف قسطنطینی و مذهب ارتودکسی گشتند.

و در قرن سیم و چهارم بعض اختلافات علمیّه در میان رؤسای مسیحیه وقوع یافت و سبب انقسام و انشقاق کنانس و عقاید گشت. و اهمّ این انشقااقات که در میان مسیحیان به اسم آرائقه یعنی مبتدعه مشهور و مذکور است اختلاف دوناتیین و سیسیلیتین بود. و اجمال آن این است که چون در سنه ۳۱۱ میلادی منسوریوس اسقف قرطاجنه فوت شد در تعیین اسقف، فیما بین اساقفه قرطاجنه و نومیدیّه اختلاف افتاد و عداوت و خشونت بین الطرفین امتداد یافت و وقائع محزنه دمویه به میان آمد و به سعی و کوشش قسطنطین و سایر قیاصره اصلاح نیافت و در غایت جدّ به معاندت یکدیگر قیام نمودند و هریک دیگری را به فساد اعتقاد متهم می‌داشتند. و هنوز این اختلاف اصلاح نیافته بود که حادثه اشدّ و اصعب ظاهر شد و اختلاف اریوسیتین و ارتودکس در مسئله اختلاف اقانیم ثلاثه به میان آمد.

و اجمال این حادثه این است که چون اهمّ مسائل و مرکز معتبر دیانت مسیحیه اقانیم ثلاثه آب و ابن و روح القدس است و علمای لاهوت تا اوائل قرن چهارم در این مسئله به اجمال تکلم می‌نمودند و قوم را بدین گونه تعلیم می‌دادند که اقنوم ابن در آب چون جوهر عقل در انسان است و روح القدس در اقنومین اب و ابن قوه الهیه عامله است. و زیاده بر این

در این مسئله تفصیل نمی دادند و قوم را به این اجمال مقتنع می ساختند. تا اینکه اریوس قسّیس که مردی دقیق و ظلیق اللّسام بود قیام نمود و تعلیمات اسقف اسکندریّه را که به وجه اجمال قوم را به تساوی اقانیم ثلاثه جوهرأ و ذاتاً و رتبه تعلیم می نمود رد کرد و معتقد شد بر اینکه اقنوم ابن من حیث الجوهر بالکلیه مفارق است با اقنوم اب و جوهر ابن نیست مگر اول صادر از آب و او اشرف مخلوقات است و به منزله آلتی است که اله آب او را در ایجاد عالم هیولی مستعمل داشته و صادر اول و واسطه اولی بین الخالق و المخلوقات مقرر نموده.

و بالجمله چون تعلیمات اریوس اشتهاار یافت جمعی کثیر به او معتقد شدند و اختلافی بزرگ در میان ملت برپا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد حبر اعظم و اکثر اساقفه بود که جوهر ابن را من کلّ الجهات با جوهر آب مساوی می دانستند. و لهذا مناظرات علمیّه به مشاجرات مذهبیّه مبدل شد و اخیراً به رد و تکفیر و طرد و تحریم یکدیگر منتهی گشت. و قسطنطنین کبیر که نخست این اختلاف را حقیر می شمرد چون مسئله را مهمّ و عاقبت را وخیم یافت مکتوبی مودّت آمیز به طرفین نگاشت و ایشان را به مودّت و استلاف و ترک معاندت و اختلاف مأمور داشت و لکن این نصائح موجب رفع غوائل نشد و یوماً فیوم بر مباعدت و اختلاف می افزود و تزلزل بزرگ و اضطراب کبیر در جمیع ممالک قیصر ظهور یافت. ناچار قیصر کبیر امر به اجتماع جمیع اساقفه نمود و در سنه ۳۲۵ میلادیّه در مدینه نیقیّه، مجمع نیقاوی شهر که اول مجمع مسکونی دیانت نصرانیّت و مأخذ تأسیس عقاید این دین است انعقاد یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظرت و مجادلت طویله بر تحریم اریوس متفق گشتند و بر طرد و نفی او بلیری کوم حکم نمودند و اتباع او را غضباً به کنیسه ارتودکس و ترک تعالیم اریوس ملحق و مجبور داشتند و در این مجمع حکم صریح صادر شد که اُقنوم ابن مساوی است با اله آب ذاتاً و رتبه و فعلاً و کرامه.

و اگر چه این مسئله به انعقاد مجمع نیقاوی انقضا یافت لکن مسئله کیفیّت انبثاق اقنوم ابن از اقنوم آب مطرح انظار قسّس و اکابر گشت و اخیراً این مسئله موجب انقسام کنائس گشت و الی یومنا هذا سبب تعدّد مذاهب شد. و سوای شیعه اریوسیّه شیع کثیره صغری و کبری در این قرون به سبب اختلافات علمیّه در میان نصاری ظهور یافت و سبب انقلابات داخله این ملت شد و شرح عقائد هر یک مفصلاً در کتاب تاریخ کنیسه تألیف یعقوب مردوک

امیرکائی و غیر او از افاضل مورّخین مذکور است و جمیعاً به اسم فرّق نصاری بین الجمهور من العالم و الجاهل معروف و مشهور.

و در قرن چهارم آپولیناریس اصغر اسقف لازقیّه که مردی فاضل و محترم و عدوّ اریوسیین بود منکر ناسوت حضرت عیسی شد و معتقد به الوهیت مطلقه آن حضرت گشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرق اشتہار یافت. لهذا به فرمان ثیودوسیوس کبیر، مجمع قسطنطنینی که مجمع ثانی مسکونی ملت نصاری است در سنه ۳۸۱ میلادی انعقاد یافت و در این مجمع صد و بیست اسقف اجتماع نمودند و بر حقیت اقانیم ثلاثه در اله واحد و طرد و تحریم اپولیناریس حکم کردند.

و در قرن پنجم فرقه نسطوریّه در میان امت نصاری ظهور یافت. و سبب این بود که چون حضرت عیسی علیه السلام علی ما ورد فی الانجیل گاهی از خود به ابن الله و گاهی به ابن الانسان تعبیر می فرمود لهذا تفریق و توحید این دو مقام در این قرن سبب حدوث اختلافات کلیه فیما بین نصاری شد. علمای سوریّه و سائر بلاد شرق حضرت عیسی را دارای دو طبیعت و مشیت دانستند و آن عبارت است از مشیت لاهوت و مشیت ناسوت یعنی الوهیت و بشریت و تفریعا علی هذه العقیده از حضرت مریم عذرا به ام الله و ام المسيح هر دو تعبیر می نمودند. و علمای اسکندریّه و کنانس تابعه آنها حضرت عیسی را دارای مشیت واحده و طبیعت واحده دانستند و تفریعا علی هذه العقیده از حضرت مریم به ام الاله تعبیر نمی نمودند و زیاده از تعبیر به ام المسيح جایز نمی دانستند. چون نسطوریوس اسقف سوری الاصل و مردی خطیب و فصیح بود و بر خلاف عقیده سوریین و شرقیین تعبیر به ام الاله از حضرت مریم عذرا جائز ندانست و در مجامع و کنانس به اظهار این عقیدت مجاهرّت نمود این فقره سبب اضطراب و هیجان علما و رهبانان قسطنطنیّه گشت و بیم آن بود که امر از مجادلات علمیّه به محاربات سیفیّه منتهی گردد لهذا به امر و فرمان ثیودوسیوس ثانی قیصر رومانی در سنه ۴۳۱ میلادی مجمع افسس که آن را مجمع ثالث مسکونی می خوانند انعقاد یافت. و در این مجمع بر طرد و تحریم نسطوریوس حکم جاری شد و اگر چه این حکم به قساوت و صرامت اجرا یافت لکن سبب زوال و اضمحلال شیعه نسطوریّه نگشت و به همت و کوشش

و اجتهد فوق العاده برصوماس و اعانت و همراهی فیروز شاهنشاه ایران مذهب نسطوریّه در بلاد فارسیّه و کلدان انتشار یافت.

و چون در این قرن پنجم به سبب شیوع مذهب نسطوریّه اختلافات دیگر در میان قسس و رهبان ظاهر شد و هر یک حزبی تشکیل نمودند خصوصاً فرقه اُفتیخوس که موجب انزعاج شدید شدند لهذا در سنه ۴۵۱ به امر و فرمان ماریسیانس مجمع خلکیدون که آن را مجمع رابع مسکونی می شمارند انعقاد یافت و در این مجمع رساله لاون حبر اعظم را قانون ایمانی محسوب داشتند و بر تحریم و طرد دیوسکوروس و اُفتیخوس و سایر مدّعیان حبر اعظم حکم کردند. و هم در این قرن مذهب یعقوبیه از معتقدین مشیت واحده ظهور یافت چو یعقوب نامی برادعی که راهبی حقیر بود و لکن به جلالت و نشاط اتّصاف داشت قیام نمود و ماشیاً اکثر بلاد شرق را سیاحت کرد و در هر بلد اصحاب مشیت واحده را منتعش ساخت و به فصاحت و بلاغتی که داشت معتقدات این طائفه را در قلوب اکثری از نصارای برّشام و بلاد بین النهرین و ارمنیه و مصر و نوبه و حبش و غیرها ثابت نمود تا اینکه شیعه یعقوبیه به اسم او ثابت و برقرار گشت.

و در قرن ششم میلادی دیانت نصرانیّت در اروپا بر بعض ممالک که تا این قرن بر وثنیّت باقی بودند از قبیل بریطانیّه و صکسون و در آسیا بر سواحل بحر اسود و نهر دانوب استیلا یافت. و کذلک شیع و مذاهب مذکوره در داخلیه قوّت گرفت و لهذا در سنه ۵۵۳ به امر جوستینانس مجمع مسکونی خامس تشکیل یافت و در این مجمع بر ضدّ اوريجانس حکم صادر شد و همچنین وسائل منافرت و تضاد فیما بین اسقف قسطنطنیه و اسقف رومیّه، اعنی حبر اعظم رومانی پایا، شدید گشت چندانکه اکثر مورّخین کنیسه این قرن را مبدأ ظهور اختلاف و انشقاق دیانت نصرانیّه به مذهب یونانی و لاتینی و به عبارت اخری به مذهب ارتودکس و کاتولیک دانسته اند.

و در اوائل قرن هفتم میلادی اعنی در سنه ۶۰۹ دیانت مقدّسه اسلامیّه ظاهر شد و دو سیل منحدر شدید الجریان دیانت نصرانیّه و دیانت اسلامیّه در اقطار شاسعه آسیا و اروپا و افریقا در غایت شدّت مصادم و مقاوم یکدیگر گشت. و هم در این قرن در سنه ۶۸۰ به امر قسطنطین

فوغوناطوس و حبر اعظم مجمع سادس مسکونی انعقاد یافت و بر ضد اصحاب مشیت واحد حکم صادر شد.

و در قرن هشتم میلادی اختلاف در عبادت ایقونات در میان نصاری ظهور یافت و ایقون در لغت یونانی عبارت از صور و تماثیل است در لغت عربیه. و اجمال این حادثات عجیبه این است که چون پس از ایمان قسطنطین کبیر قیاصره روم و اساقفه و رهبانان آن بوم غایت سعی و کوشش را در اجرای دین و نشر شریعت مسیحیه در میان ملل و قبائل و ثنیّه اظهار می داشتند چنانکه یوحنا لورنس مؤرخ مشهور نوشته است اکثر مبشرین از قبائل و احشام اریاف بحر اسود و جبال قوقاس و سائر قبائل به این مقدار راضی می شدند که صور و تماثیل قدیمه خود را به صورت حضرت عیسی و قدیسین و شهدا تبدیل نمایند و این قبائل که به بداوت و توخش معروف و به قلت معارف و تمدن موصوف بودند ترضیه قیاصره روم را به این مقدار از تبدیل دیانت خالی از صرفه و مصلحت ندانستند و افاضل نصاری نیز چون این صور و تماثیل موجب تذکار آلام حضرت مسیح و مصائب و شدائد وارده بر اولیای دین مسیحی بود بر این امر سکوت نمودند تا اینکه عبادت صور و تماثیل در دیانت مسیحیه امری مشهور شد و در جمیع کنائس داخل گشت.

پس چون دیانت اسلام ظاهر شد و رؤسای مسلمین و علمای یهود نصاری را در عبادت ایقونات سرزنش می نمودند و ایشان را به عبادت او شان متهم می کردند لهذا فیلیپیکوس باردانس ملک یونانی به امر بطریق یوحنا در سنه ۷۱۲ حکم فرمود که از رواق کنیسه ایاصوفیا صور مجمع مسکونی سادس را محو کردند و حبر اعظم رومانی در مدینه رومیّه به این سبب حکم به ارتداد ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که صور جمیع مجامع را در کنیسه ماری بطرس منصوب دارند و این فتنه به عزل ملک از تخت سلطنت منتهی شد.

و در عهد لیون ایصوری که به شجاعت موصوف بود این فتنه شدیدتر ظاهر شد و موجب حروب اهلّیه و مقاتلات مّلیّه گشت زیرا که این ملک از شدت تعبیر مسلمین و یهود و از بیم اینکه مبدا عبادت این تماثیل اندک اندک موجب حدوث بدع و خرافات قدیمه یونانیّه در دیانت مسیحیه گردد لهذا در سنه ۷۲۶ میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که سوای

صورت حضرت عیسی در حالت صلیب صور و تماثیل جمیع شهدا و قدّیسین را از کنائس و معابد محو نمایند و از این جهت آتش جنگ فیما بین ملّت افروخته شد و نار محاربت نخست در جزائر ارخبیل و جانبی از آسیا و سپس در ایتالیا اشتعال یافت. زیرا که عامّة ملّت به سبب عادت و رؤسا و کهنه به سبب منفعت این حکم را مخالف دیانت پنداشتند و ملک را مرتدّ از دین نصاری انگاشتند و سفرای او را از بلاد ایتالیا مطرود داشتند. ملک از این انفعال بر قتال ایتالیا و حبر اعظم رومانی پایا عزیمت نمود و چون به سبب حوادث شرق از عهده اجرای حرب برنیامد در غایت حدّت و حرارت عابدین صور و تماثیل را مورد سخط و غضب داشت و جرمانس اسقف قسطنطنیه را که محبّ تماثیل بود عزل نمود و انسطاسیوس را به جای او به اسقفیت منصوب داشت و امر به احراق جمیع تماثیل و عقاب و تعذیب محبّین ایقونات صادر نمود و عاقبت این صرامت و شدّت موجب انشقاق ملّت شد و ملّت نصرانیّت به دو اسم ایکونودولی یعنی عابدین صور و ایکونوماکی و یا ایکونوکلستی یعنی ساحقین صور انقسام یافت و چون لیون رابع به دسائس زوجه او ایرینی مسموم شد و قسطنطین فرزند او صغیر بود، ایرینی به وصایت قسطنطین فرمانروا گشت و محبّین عبادت ایقونات را نصرت نمود و به تدبیر این زن در سنه ۷۸۶ به اسم قسطنطین ملک در مدینه نیقیه مجمع سابع مسکونی انعقاد یافت و ۳۵۰ اسقف در این مجمع مجتمع شدند و بر جواز عبادت تماثیل حکم کردند. و در وسط این محاربات اهلّیه و مجادلات دمویه که مدّتی مدیده فیما بین نصاری امتداد داشت و هر فرقه ای دیگری را کافر و مشرک می پنداشت اختلافی جدید در کیفیت انبثاق روح القدس در میان ملّت ظاهر شد زیرا که فرقه لاتینیّه به انبثاق روح القدس از ابن و اب معتقد شدند و فرقه یونانیّه به انبثاق او از اب فقط اعتقاد نمودند و این منازعه نیز مدّتی مدید قائم بود تا آنکه موجب انفصال کنائس شرقیه از کنائس غربیه گشت.

و در قرن نهم در سنه ۸۶۹ به امر ملک باسیلیوس مکدونی مجمع ثامن مسکونی در مدینه قسطنطنیه انعقاد یافت و در این مجمع ۳۱۸ اسقف حاضر بودند و بر ضدّ معتقدین به مشیت واحده و منکرین عبادت تماثیل حکم نمودند و لکن یونانیان مجمع دیگری را که در سنه ۸۷۹ در این مدینه انعقاد یافت به ریاست فوتیوس مجمع ثامن مسکونی می دانند و در این مجمع حکم شد که مطالب پاپا را تسلیم ننمایند.

و در قرن نهم و دهم میلادی با آنکه دیانت نصرانیّه به انشقاقات داخله و عقائد مختلفه از قبیل کیفیت عبادت تماثیل و احراز ذخائر یعنی عظام و جثث قدّیسین و شفاعت ایشان و هم به محاربت و غارات خارجه مبتلا بود بر بقیّه ممالک اروپا از قبیل هنگاریا و دانیایا و بولونیا و ممالک روسیه که تا این قرون بر دیانت وثنیّه قدیمه باقی بودند استیلا یافت.

و در اواخر قرن یازدهم حروب کبیره صلیبیّه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد و سبب آن اجمالاً این بود که راهبی فرنساوی مسمی به پطرس ارمیطه یعنی پطرس ناسک برای زیارت قدس شریف به اراضی مقدّسه مسافرت نمود و اگر به قول او بتوان اعتماد کرد نصاری را در بلاد فلسطین در غایت ذلت و حقارت یافت. پس از زیارت ارض مقدّس با دلی پر شور به اروپا مراجعت نمود و خبر اعظم رومانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربه اهل اسلام و استخلاص اراضی مقدّسه از ید مسلمین تحریص و تشویق کرد و تحریصات این راهب ناسک شورشی عجیب در اروپا برپا نمود و جمیع ملوک اروپا را بر محاربه اهل اسلام متفق گردانید و اخیراً بعد الاخذ والرّد در سنه ۱۰۹۶ هشتصد هزار سپاه از ممالک نصرانیّه عزیمت ممالک اسلامیّه نمودند و ملوک شام که در آن زمان غالباً به حبّ حرب و ضرب معروف بودند نیز مستعدّ مقاتلت و محاربت گشتند و این دو زوبعه شدیده در ممالک فلسطین و سوریه و مصر قریب دویست سال متصادم و مقاوم بود و از محاربات دمویه در این مدّت مدیده انهار دما، جاری گشت و نفوس لاتحصى که عدد آن را جز خداوند کس نداند از طرفین کشته شد و انجام به شجاعت صلاح الدین ایوبی و اخیراً به بسالت الملک الظاهر بیبرس اراضی مقدّسه که قریب دویست سال معرکه نزال و قتال و قریب هفتاد سال مقرّ سلطنت نصرانیّه بود بالاستقلال استخلاص یافت.

و در این دو قرن از خارج جز مناظرات حربیه و از داخل جز عبادت تماثیل و اختلاف در عشاء ربّانی که آیا خبز و خمر مبدّل به جسد مسیح می شود یا نمی شود در دیانت نصرانیّه امری مسموع نمی شد. و در سنه ۱۱۲۳ در مدینه رومیّه در قصر لاتیران مجمع تاسع مسکونی انعقاد یافت. و در سنه ۱۱۳۹ نیز در قصر لاتیران مجمع عاشر مسکونی منعقد شد و در این دو مجمع حق انتخاب خبر اعظم به امر امپراطور و کیفیت اتحاد کنائس شرقیه و غربیه یعنی مذهب کاتولیکی لاتینی و مذهب ارتودکسی یونانی محلّ مذاکره و بحث گشت.

و در سنه ۱۱۷۹ ایضاً در قصر لاتیران مجمع حادی عشر مسکونی در تحت ریاست حبر اعظم اسکندر ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال کنیسه رومیّه و سلطه فوق العاده پاپا مستحکم و محقق گشت. و در سنه ۱۲۱۵ نیز در رومیّه مجمع مسکونی ثانی عشر انعقاد یافت. و در سنه ۱۲۴۵ در مدینه لیونس مجمع ثالث عشر مسکونی منعقد شد و در سنه ۱۲۷۴ در مدینه لیون مجمع رابع عشر مسکونی انعقاد یافت. و در این مجامع غالباً در اتحاد کنائس رومیّه و لاتینیّه مذاکره می شد. و در سنه ۱۳۱۱ در فیان مجمع خامس عشر مسکونی منعقد شد. و در سنه ۱۴۱۴ - ۱۴۱۸ در قنستانس مجمع سادس عشر مسکونی انعقاد یافت و در این مجمع حکم شد که احکام صادره از مجامع مسکونیّه فوق سلطنت پاپا است و در سنه ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ در باسل مجمع مسکونی سابع عشر منعقد گشت و در این مجمع اصلاح احزاب فرسائیه و طلیانیّه و اتحاد کنائس شرقیه و غربیه مذاکره شد. و در سنه ۱۵۱۲ - ۱۵۱۷ در مدینه رومیّه در قصر لاتیران به امر حبر اعظم یولیوس ثانی مجمع ثامن عشر مسکونی انعقاد یافت. و در سنه ۱۵۴۵ در مدینه ترنت مجمع ناسع عشر مسکونی که آخرین مجامع مسکونیّه است و به مجمع تریدنتینی معروف است منعقد شد.

و این مجامع که به ترتیب ذکر شد از جهتی موجب حدوث مذاهب و انشقاقات داخلیه در دیانت نصرانیّه گشت و از جهتی دیگر موجب انتظام دستورات دینیّه مسیحیه شد. و در این قرون نیز سلطنت مطلقه حبر اعظم پاپا در میان نصاری درجه علیا یافت و مهابت و مخافتش در قلوب ملوک و امرا ثابت و راسخ گشت. و پس از انقضاء حروب صلیبیّه در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در این بحر متلاطم نصرانیّت جز تجدد مذاهب مختلفه که اغلب آن مبنی بر مقاومت سلطنت فوق العاده پاپا حبر اعظم رومانی بود چیزی مشاهده نمی شد و اغلب این مذاهب به صرامت مقاومت رهبان دومینیکیین که به امر حبر اعظم هر کس را خارج از سلطه او می یافتند به انواع عذاب او را مقتول و یا محروق می داشتند مضمحل و منقرض می گشت و این تعدیات فوق العاده اخبار و رهبان، عالم نصرانیّت را مستعدّ تغییرات کلیه می نمود. تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی لوتیروس مشهور سکسونی از مدینه ایسلین قیام کرد و مذهب پروتستانی انجیلی را تأسیس نمود و عوائد خارجه از انجیل مقدّس را از قبیل اعتراف به سلطه مطلقه حبر اعظم پاپا و غفران خطایا و صوم و عبادت ایقونات و احتفالات زائده

و لبس بدلات و امثالها را زایل داشت. و اگر چه قیام این مرد که نخست راهبی حقیر و اخیراً مصلحی کبیر خوانده شد از آغاز موجب فتن داخلیّه گشت و سبب اجرای حروب اهلّیه شد الا آنکه در عالم دیانت نصرانیّه تغییرات کلیّه ظهور یافت و اولاً به سبب اخذ علوم از مسلمین اندلس و اخیراً به سعی طائفه انجیلیّه انوار علوم و تمدّن و حرّیت و تقدّم اقطار ممالک مسیحیّه را زاهر و منور نمود و غیوم متکاسفه جهل و توحش را منقشع و زائل داشت و مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه و رسوخی بالغ یافت و از مذاهب کبیره دیانت نصرانیّه محسوب گشت.

و از این جمله که در غایت اختصار و جامعیت ذکر شد معلوم توان داشت که اکنون که اواخر قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیّت بر مذهب کاتولیک و مذهب ارتودکس و مذهب پروتستانت و مذهب یعقوبی و مذهب نسطوری و مذهب مارونی و مذهب ملکائی مقصور است و سایر شعب از قبیل اقباط و سریان و کلنایه و احباش و ارامنه و غیرهم در ضمن مذاهب مرقومه مندرج و مذکور.

و اما کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام

اجمال آن این است که چون آفتاب جمال حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التحیّه و البها از افق بطحاء طلوع فرمود نخست در مدّت سیزده سال قلوب معنودی از اهالی مکه معظمه و مدینه طیبه به انوار دیانت الهیه منور گشت و در اواخر ایّام اقامت آن حضرت در مکه ابو طالب بن عبدالمطلب که آن وجود اقدس را حارس و معینی کبیر و قبیله بنی هاشم را زعیمی عظیم بود وفات یافت و کفار مکه که امرای عرب بودند بر قتل آن حضرت متفق شدند و اهل ایمان بر حراست آن حضرت از شرارت ارباب عداوت قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیاء از مکه به مدینه در تحت معاهده اشراف آن بلد هجرت فرمود و در مدینه به دعوت قبائل عرب به قبول شریعت اسلامیّه قیام نمود.

و در سنه دویم از هجرت اوّل محاربه آن حضرت با کفار قریش در موضع بدر اتفاق افتاد و در این واقعه نصرت شامل حال عساکر آن حضرت شد و جمعی از مشرکین که از آن جمله بیست و چهار کس از صنایع قریش بودند در این واقعه کشته شدند.

و در سال سیم از هجرت واقعه احد اتفاق افتاد و در این واقعه عساکر اسلام منهزم شدند و هفتاد کس از اصحاب آن حضرت که یکی از آن جمله حمزه سید الشهداء بود رتبه شهادت یافتند.

و در سنه هشتم از هجرت واقعه موده اتفاق افتاد و باب محاربت فیما بین مسلمین و نصاری مفتوح گشت و در این حرب از اکابر اصحاب زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب الملقب به ذی الجناحین و عبدالله بن رواحه رتبه شهادت یافتند. و هم در این سنه فتح مکه معظمه اتفاق افتاد و کفار قریش را ملجأ و مأمنی نماند و لذا بالضروره اظهار انقیاد به شریعت اسلامی نمودند و در سلک عساکر اسلامیّه منخرط گشتند و در مقابل سابقین اولّین به اسم طلقا و المؤلفة قلوبهم مذکور و موسوم شدند.

و در سال نهم و دهم قبائل اطراف مکه و مدینه به انقیاد و قبول دین اسلام افتخار یافتند و در اوایل سال یازدهم از هجرت وفات حضرت خاتم الانبیاء علیه وآله اطیب التحیة و البهاء اتفاق افتاد و ابواب اختلاف و تفرقت بر اهل اسلام مفتوح گشت.

و اجمال آن بر این گونه است که چون آن حضرت به افق اعلی صعود فرمود خلافت اسلام که اعظم اساس قوام امت و تربیت ابنای ملت است به تنصیص حضرت رسول و یا به مشورت و رضای عموم تأسیس نیافت بل به نحو مغالبت و منافست مقرر و مؤسس گشت و بعد الاخذ والرد علی ما فی کتب القوم امر خلافت فلتة بر عبدالله بن ابی قحافه المعروف به ابی بکر که از کبار اصحاب و از سابقین اولّین محسوب بود مقرر شد و این فقره بالطبع موجب شکایت و عدم رضایت بعض اکابر اصحاب از این گونه انتخاب گشت.

خاصة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم که به سبب قرابت و سبقت اسلام و خدمت و وفور علم و کرامت خود را احقّ به مقام خلافت نبویه و مستحقّ امارت امت اسلامیّه می دانست و لکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیاء اکثر قبائل عرب مرتد گشتند و از ادای زکات گردن پیچیدند لذا رؤسای اسلام که غالباً از سابقین مهاجرین و انصار بودند و حفظ اسلام را بر اغراض شخصیّه و فوائد ذاتیه خود ترجیح می دادند و نصرت اسلام را اهمّ فرائض خود می دانستند از خوف اینکه مبادا اختلاف ایشان موجب غلبه کفار عرب گردد از اظهار شکایات سرّیه دوری جستند و به مجاهرّت بر مخالفت رضا ندادند و در غایت موازرت

بر اعلاء کلمه اسلام و ارجاع قبائل مرتده از شریعت حضرت سید الانام متفق و متحد گشتند و لذا دین اسلام در مدت دو سال و سه ماه که ایام خلافت خلیفه اول بود به حکم سیف بر جزیره العرب و بعض بلاد سوریه استیلا یافت.

و در ایام خلافت خلیفه ثانی بلاد سوریه و مصر کافه و ممالک ایران تا سر حد خراسان مسخر عساکر اسلام گشت و چون خلیفه ثانی در حین صلات صبح به دست فیروز دیلمی در مسجد رسول مجروح شد و امر خلافت را به شوری فیما بین شش نفر از اکابر اصحاب مقرر داشت در اجرای این شوری نیز بر منافست قدیمه برافزود و منافرت قلبیه فیما بین رؤسا افزونتر گشت و بهر حال امر خلافت به اسم خلیفه ثالث ذی النورین استقرار یافت و وی اکابر اصحاب را از امارت بلاد معزول داشت و امارت عساکر و حکومت ممالک را غالباً در عهده اکابر بنی امیه که از اقارب او بودند موکول فرمود.

و اگرچه فتوحات اسلامیّه در ایام خلافت ذی النورین به اواسط افریقا و غالب ممالک فارس امتداد یافت لکن ظلم امرای بنی امیه و خروج ایشان در تطرف از مسلک خلفای راشدین موجب شکایت رعیت گشت. و اخیراً از بصره و کوفه و مصر به عزیمت شکایت و طلب عزل ولایه جمعی کثیر از مسلمین عازم مدینه طیبه شدند و مطالب خود را به سده خلافت معروض داشتند و به اکابر اصحاب فرداً فرد متوسل گشتند و کراراً برای اصلاح این مفاسد هر یک را شفیع نمودند.

از جمله روزی حضرت امیر علیه السلام به خواهش صحابه و رؤسای عارضین با ذی النورین ملاقات فرمود و او را بدین خطابه بلیغه نصیحت نمود فقال علیه السلام: "إِنَّ النَّاسَ وَرَأْسِي وَقَدْ اسْتَسَفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ. وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ وَلَا أَذُوكَ عَلَى شَيْءٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ وَلَا خَلُونَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ كَمَا صَحَبْنَا وَمَا ابْنُ أَبِي قِحَافَةٍ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ أَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ. وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَيْجَةً رَجِمَ مِنْهُمَا وَقَدْ بَلَّتْ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا فَاللَّهِ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تُبْصِرُ مِنْ عَمَى وَلَا تُعْلَمُ مِنْ جَهْلِ. وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةٌ وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لِقَانِمَةٌ. فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَهَدًى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ

وَأَمَاتَ بِدْعَةٍ مَجْهُولَةٍ وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَسِيرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَإِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَانِبٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَاخُودَةٍ وَأَحْيَى بِدْعَةَ مَتْرُوكَةٍ. وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَانِبِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاوِزٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَنْتَوِرُ فِيهَا كَمَا تَنْتَوِرُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا وَإِنِّي أَتَشَدِّكَ اللَّهُ أَنْ لَا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يُفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلُ وَالْقِتَالُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَيَتَّبِعُ الْفِتَنَ فِيهَا فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يُمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرَجًا. فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرَوَانَ سَيْقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَتَقْضَى الْعُمَرُ (انتهى).

و این خطبه رشیده در کتاب کامل ابن اثیر از علمای اهل سنت و جماعت و در کتاب نهج البلاغه از کتب معتبره شیعه امامیه مندرج است و خلاصه ترجمه آن این است که حضرت امیر به ذی النورین می فرماید: مردمی که در ورای منند از من خواهش سفارت کرده و مرا میان خودشان و تو واسطه مخابرت نموده اند. و قسم به خدا که من نمی دانم به تو چه بگویم نمی دانم چیزی را که تو بدان جاهل باشی و نه راهنمایی کنم ترا به چیزی که شناسی هر آینه تو میدانی آنچه را که ما می دانیم ما بر چیزی سبقت نگرفتیم که ترا بدان خبر دهیم و نه در خلوت و تنهایی چیزی را یافتیم تا به تو تبلیغ نمائیم دیدی آنچه را ما دیدیم و شنیدی همچنانکه ما شنیدیم و با رسول خدا مصاحبت نمودی همچنانکه ما مصاحبت کردیم. نه پسر ابی قحافه و نه پسر خطاب از تو سزاوارتر بودند به عمل حق زیرا که قرابت تو به رسول الله من حیث الرحم نزدیک تر است از ایشان و تو به رتبه دامادی آن حضرت مشرف شدی و آنها بدین رتبه نائل نشدند. پس الله الله خود را پاس دار و حفظ فرما. قسم به خدا که ترا نباید از نابینائی بینا کرد و نه از نادانی متعلم داشت راه واضح و اعلام دین قائم است پس بدان که افضل عباد الله نزد خداوند امامی است عادل که هدایت شده باشد و هدایت نماید پس بپا دارد سنت معلومه را و بمیراند بدعت مجهوله را. و هر آینه سنن و آداب حقه حسنه روشن است و آنرا نشانها است و بدعتها نیز ظاهر است و آنرا علامتها است. و بدترین ناس نزد خداوند امامی است جور کننده که گمراه شود و بدو گمراه گردند پس بمیراند سنت معلومه را و زنده کند بدعت متروکه را و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که می فرمود: آورده می شود امام ظالم روز قیامت در حالی که او را یآوری و عذرخواهی نیست و افکنده می شود در نار جهنم و در آن مانند آسیا سرگردان می گردد و اخیراً در قعر جهنم مرتبط و بسته ماند. و من ترا به خداوند قسم می دهم که نباشی تو آن امامی که بایست در این امت مقتول گردد زیرا که گفته شده است (یعنی رسول الله فرموده است) هر آینه کشته خواهد شد در این امت امامی که به سبب آن باب مقاتلت و محاربت میان امت مفتوح گردد و تا یوم قیامت این مقاتله و محاربه قطع نشود و امور بر امت پوشیده شود و فتن و ضلالت در آن ثابت ماند پس حق را از باطل نبینند و در ظلمت و تاریکی و بی بصیرتی مواج و مختلط باشند. و پس از نقل این حدیث به ذی النورین بر سبیل تأکید فرمود که البته مباش رام و سهل القیاد مروان ابن حکم که ترا بعد از پیری و کثرت سن بفریبید و بهر راه که خواهد براند (انتهی).

و مقصود نگارنده از ایراد این خطابه شریفه این است که اهل بصیرت دریابند که عقیده صحابه رضی الله عنهم در حق یکدیگر به تمامها جز این بود که اکنون اهل اسلام عموماً در حق ایشان معتقدند تا سبب اختلافات اسلامیّه واضح شود و اینکه این اختلافات حالیه جمیعاً بهر اسم که باشد منافی اساس ملت بیضا است معلوم گردد.

و خلاصه وساطت اصحاب نتیجه و حاصلی نبخشید و نصائح اولی الالباب فائده نداد نه ذو النورین راضی به عزل امرا شد و نه آنان جرأت مراجعت به اوطان نمودند و اخیراً بر خلع خلیفه متفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری جستند تا کار به قتل ذی النورین منتهی شد و آنچه خداوند اراده فرموده بود در حدوث فتن ظهور یافت. زیرا که پس از قتل ذی النورین خلافت بر حضرت امیر علیه السلام مقرر شد و ولایة بلاد و امرای عرب که غالباً از طلقا و المؤلفه قلوبهم بودند از این تأسیس متوهم گشتند. و اکابر اصحاب نیز هر یک خود را ذی حق در خلافت و شایسته وصول به رتبه امارت می دانستند. بخصوص امرای بنی امیه که با بنی هاشم با وجود قرابت قریبه عداوت دیرینه داشتند و به نخوت عربیه و عصبیت جاهلیه همواره رایت منافست و مخاصمت با اهل بیت طهارت می افراشتند بالأخص معاویه که زعیم قوم و امیر قبیله بود و به مراتب تدبیر و کیاست و علم به دقائق ملک و سیاست امتیاز داشت و مدت مدیده بالاستقلال والی ممالک سوریه و شام بود و از عساکر و اموال و اکابر قواد

و رجال استعدادی وافى و وسائل محاربت و مقاتلت را کامل و كافى داشت و به سبب فتوحات پدر واحد و احزاب که اکابر اقاربش به شمشیر امیر کبیر قتیل و صریح گشته بودند عداوت آن حضرت در قلبش راسخ و بغض آن جناب در طویت اش متمکن بود و لهذا ممکن نبود که با وجود استعداد بدین خلافت سر فرود آرد و تا جان در بدن او است اظهار اطاعت و انقیاد نماید. و لکن چون با وجود شهرت حضرت امیر و وفور جلالت و کرامت آن حضرت ممکن نبود که بدون دست آویزی بزرگ توانند دم از مخالفت زنند و یا اعلان محاربت نمایند لذا نخست طلحه و زبیر از مدینه عازم مکه شدند و در آن بلد با عایشه ام المؤمنین و بعض امرای بنی امیه متفق گشتند و حضرت امیر را به رضای به قتل ذی النورین متهم داشتند و طلب خون عثمان را بهانه جواز محاربه با حضرت امیر نمودند.

و اخیراً به شرحی که در کتب تواریخ مسطور است به حرب جمل منتهی شد و این حادثه عجیبه و مقاتله اسلامیه که فاتحه حروب اهلیه بود در میان مسلمین به قتل طلحه و زبیر و غلبه امیر المؤمنین علیه السلام انقضا یافت. و پس از انقضای حرب جمل معاویه در شام آهنگ مظلومیت عثمان را بلند نمود و نوای مخالفت حضرت امیر را از طلحه و زبیر شدیدتر نواخت و امرای شام را که در نخوت و شهامت و قوت و صلابت شناخته و معروف بودند در وجوب محاربه آن حضرت با خود متفق ساخت و به اصح روایات با نود هزار سپاه به عزیمت حرب از عاصمه بلاد سوریه خارج شد و حضرت امیر علیه السلام نیز با رؤسای اصحاب و اکابر اهل ایمان که غالباً از اجله صحابه نبویه بودند و همین مقدار از عساکر مستعد محاربت و مضاربت گشت.

و امواج این دو بحر زخار در حدود صفین که موضعی است بین الشام و العراق متلاطم و متصادم شد و لکن چون خلاصه رجال اسلام همینان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف استیصال عرب و زوال اسلام و غلبه اجانب هیچیک از رؤسای طرفین به حرب سلطانی و قتال عمومی رضا نمی دادند و غالب ایام را به مخابرات کتبیّه و یا به مناوشات عسکریه اکتفا می نمودند. و این حالت قریب پنج ماه امتداد یافت و طریقی از برای اصلاح گشوده نشد و صبر طرفین نفاذ گرفت خاصه که بعضی از اکابر رجال مانند عمار بن یاسر و ذی الشهادتین و غیرهما از اکابر صحابه رتبه شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعضی از کبار امرا مانند

عبید اللہ بن عمر و شرحبیل بن ذی الکلاع کہ از اجلۃ امرای عرب بود قتیل اغراض شخصیتہ و صریح مقاصد امویہ گشتند و این فقرات نیز بر احقاد دیرینہ افزود و باب صلح و اصلاح را بہ کلی مسدود نمود.

تا آنکہ واقعۃً حرب عظیم کہ بہ لسان مورخین بہ لیلۃ الہریر معروف است وقوع یافت و در این حادثۃ کبری سی و ہفت ہزار نفس از طرفین مقتول شد و سبب انزجار قلوب و نفوس گشت. و اخیراً بہ امر تحکیم در مدت چہار ماہ مہادت مقرر شد و در این مدت چہار ماہ جمعی از کبار نساک و قراء قرآن از محاربات مذکورہ اظہار انزجار نمودند و حضرت امیر را موجب اختلاف کلمۃ مسلمین و اہراق دمآ برینہ پنداشتند و در خلوات و مجالس بہ آن حضرت و ذی النورین و معاویہ ظہور این مفاہد را منسوب داشتند. خاصۃً کہ امر تحکیم بر نہج حیلہ و فریب نہ بر منہج صدق و صلاح امت انقضا یافت. لہذا نساک عراق کہ غالباً از فطانت و معرفت بی بہرہ بودند این فقرہ را دست آویز تجویز محاربہ آن حضرت نمودند و بعد الأخذ و الرد واقعۃً نہروان وقوع یافت و در این محاربہ نیز چہار ہزار نفس از رؤسا و افراد عرب مقتول و معدوم گشت و این حوادث یکبارہ بر غیظ قلوب و ایجاد وسائل اختلاف برافزود تا آنکہ در سنۃ ثلاثین از رحلت نبی و تاسیس خلافت مطابق سنۃ اربعین ہجری امر شہادت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ وقوع یافت و قلوب احباب آن حضرت از این حادثۃ کبیرہ قرین احزان کثیرہ گشت.

و از این جملہ کہ ذکر شد معلوم گردید کہ تا این وقت بذور سہ اختلاف بزرگ در آن حدیقۃ غنا و شریعت بیضا مفروس شد و من دون اینکہ هنوز بہ تفریق اسامی مذہبیہ و یا اختلافات فرعیہ منتهی گردد ہیئت جامعۃ اسلامیہ مستعدّ ظہور سہ انشقاق بزرگ گشت و منشأ کلّ این اختلافات کیفیت تاسیس خلافت بود و طمع بلوغ بہ رتبۃ سلطنت و امارت. زیرا کہ جمع کثیری از رؤسای مسلمین خلافت نبویہ را بہ سبب قرابت قریبہ حقّ حضرت امیر و اولاد آن حضرت دانستند و اثبات این مقام را بہ نصّ نبی یا امام سابق منوط و موکول شمردند و این فرقہ من بعد بہ اسم شیعہ موسوم گشتند. و جمع کثیری دیگر خلافت را بہ اتفاق اہل حل و عقد موکول داشتند و بہ اتفاق و اجماع امت منوط گرفتند و اینان من بعد بہ اسم اہل سنت و جماعت تخصیص یافتند. و جمعی دیگر احدی را صاحب استحقاق این رتبہ ندانستند

و به حکم کلمه "إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ... ﴿٥٧﴾"^۱ نفسی را پس از شیخین مستحق ریاست مطلقه شناختند و محاربه اهل استبداد را عین جهاد و اهمّ فرائض انگاشتند و این طایفه به اسم خوارج من بعد معروف گشتند.

و بالجمله پس از شهادت حضرت امیر به سبب مصالحه حضرت امام حسن امر خلافت بر معاویه استقرار یافت و قدمش در خلافت راسخ شد. و معاویه که به زکاوت و تدبیر موصوف بود ملاحظه نمود که با وجود فضائل ظاهره باهره اهل البیت سلام الله علیهم و قرابت قریبه ایشان به رسول الله خلافت امویه استقراری نخواهد یافت و دیر یا زود ثانیاً این رتبه علیاً به آن بیت کرامت و مجد منتقل خواهد شد لهذا اعداء اهل البیت را به خود تقرب نمود و دوستان ایشان را از مناصب و امارات محروم داشت و جمیع را به اجرت به وضع احادیث مأمور نمود تا به روایات مجعوله به حضرت امیر و اولاد کرامش امور نالایقه نسبت دهند و قلوب مسلمین را از ایشان متنفر دارند و بالعکس فضائل کثیره در حق دیگران روایت کنند. لهذا سوق اختلاق نفاق یافت و احادیث مختلفه بین المسلمین مشتهر شد زیرا که بعضی نظر به حبّ مال و قرب ملوک به احادیث مجعوله موضوعه متمسک می شدند و بعض دیگر به سبب دیانت و تقوی آنچه فی الحقیقه مسموع داشته بودند بر راستی و صداقت روایت می کردند از این جهت باب علم حدیث مفتوح شد و وجوه قوم از کتاب الله و مبین حقیقی او که به حکم "إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ" ثابت و منصوص بود مصروف گشت و سبّ امیر المؤمنین علیه السلام بر منابر سنت و دایر شد. و در عهد خلافت معاویه فتوحات اسلامیّه شرقاً به حدود جیحون و غرباً به قیروان بلوغ یافت.

و معاویه در سنه ستین هجریه وفات نمود و خلافت به یزید منتقل شد و حادثه هائله شهادت سید الشهداء علیه اطمینان و التّناء پیش آمد و این واقعه عظیمه بر تنافر قلوب و انشقاق امت برافزود زیرا که این چنین حادثه شنیعه از هیچیک از ملل و امم سابقه ظهور نیافته بود خاصه که بنی امیه یوم ورود اهل بیت طهارت را به شام چون عیدی محسوب داشتند و دمشق را زینت کردند و یکدیگر را تهنیت گفتند و رؤس شهدا را در مدت خلافت یزید در بلاد سوریه شهر به شهر گردانیدند و از دفن ممانعت کردند.

^۱ سورة انعام. و همچنین سورة يوسف، آیه ۴۰ و ۶۷

و بالجمله چون یزید وفات یافت و پسرش معاویه از سوء اعمال پدر و اقارب تیرا نموده ترک خلافت گفت مجدداً به سبب تعیین خلیفه قلاقل کبیره روی داد. اهالی حرمین شریفین بر خلافت عبدالله بن زبیر که در ایام حیات یزید سر به خلافت بر آورده بود متفق شدند و جزیره العرب و بلاد عراق را به حیطة تصرف و تسخیر آوردند و اهالی شام در تعیین خلیفه مختلف گشتند.

و در این اثنا مختار بن ابی عبیده ثقفی که به شجاعت و شهامت معروف بود از مکه به عراق ورود نمود و اهالی عراق را که به حب آل البیت موصوف بودند به خلافت محمد ابن علی المعروف به ابن الحنفیه و طلب ثار شهدا دعوت کرد و کوفه و بلاد بین النهرین را تا حدود آذربایجان مسخر داشت و تقریباً هشتاد و سه هزار کس از قتله سید الشهداء و دوستان بنی امیه را به وادی عدم فرستاد و پس از شش سال امارت شعله حیاتش در محاربه مصعب بن زبیر فرو نشست.

و اهالی شام بر خلافت مروان بن الحکم و بعد از فوت او به خلافت فرزندش عبدالملک اتفاق نمودند. و عبدالملک که اکبر و اعظم خلفای امویه محسوب می شود نخست بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبدالله بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت اسلامیّه تماماً در بیت بنی امیه استقرار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیه و رؤسای خوارج محاربات هائله روی می داد فتوحات اسلامیّه شرقاً تا حدود فرغانه و غرباً به ممالک اندلس که اکنون به اسپانیا معروف است بلوغ یافت.

و در آن ایام دوستان آل بیت که پیوسته از جهت امرای امویه مورد ظلم و اهانت بودند نخست به دو فرقه منقسم گشتند چه برخی خلافت را پس از شهادت حضرت سید الشهداء حق محمد بن الحنفیه و پس از آن جناب معتقد به امامت ابی هاشم بن محمد بن حنفیه شدند. و برخی دیگر رتبه امامت را حق حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند. و ابو هاشم مذکور چون از سفر شام مراجعت می نمود و در بدن خود احساس نمود که وی را به حکم خلیفه اموی مسموم داشته اند علی بن عبدالله بن عباس را که از اشراف بنی هاشم بود طلب نمود و به او در خلوت اظهار داشت که از جدّ بزرگوارم علی بن ابی طالب علیه السلام مأثور است که خلافت اسلام به فرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیه به دست اولاد تو منقرض خواهد

شد و او را وصی خود نمود و به حزم و کتمان امر فرمود و به ارسال نواب و دعاة به خراسان مأمور داشت و از این انشقاق خلافت کبیره بنی العباس اشتقاق یافت.

و جمعی که امامت را حق حضرت علی بن الحسین دانستند پس از وفات آن حضرت نیز مختلف گشتند جمعی خلافت را حق زید بن علی بن الحسین علیه السلام دانستند چه او از میان اشراف علویه به مراتب شجاعت و شهامت و علم و تقوی و کرامت امتیاز داشت و مذهب زیدیه از این فرقه حدوث یافت. و علی بن عبد الله ابن عباس بر حسب وصیت ابی هاشم بن محمد جمعی از اهل حزم و درایت را به جانب خراسان فرستاد و ایشان خلق را به متابعت آل محمد می خواندند و بدون تعیین اسم امام در خفیه به تشکیل خلافت هاشمیه می پرداختند و پیوسته از ولات خراسان که امرای امویّه بودند متحمل قتل و حبس و نفی می شدند و لکن نظر به کثرت ظلم بنی امیه و حبّ خلق به اقارب نبی علیه السلام یوماً فیوم بر عده و شوکت ایشان می افزود تا آنکه اکثر اعیان خراسان در حوزه این مبایعت در آمدند. و در این هنگام ابو مسلم مروزی به تعیین ابراهیم امام رئیس داعیان خراسان بود و امارت مشرق از جانب خلیفه اموی به نصرین سیار تعلق داشت و مرکز خلافت در دمشق به سبب اختلافات نزاریه و یمانیّه و قتل ولید بن یزید بن عبد الملک نیز در غایت اختلال بود.

لهذا ابو مسلم مروزی مذکور که به حزم و عزم و کفایت و درایت موصوف و مشهور بود وقت را مقتضی اعلان دعوت یافت و در سنه ۱۳۰ هجریّه بر مدینه مرو عاصمه خراسان مستولی شد و با امرای امویّه خصوصاً نصر بن سیار والی خراسان محاربت ها نمود و در جمیع منصور و مظفر گشت. و پس از استیلای بر خراسان اکابر قواد و سرکردگان را به استخلاص عراق و سایر بلاد مأمور داشت و اینان به شرحی که در تواریخ مسطور است در جمیع جهات بر امرای امویّه نصرت یافتند و بعد از انهزام امیر کبیر عراق یزید بن هبیره بر کوفه عاصمه عراق مستولی گشتند و در صباح یوم جمعه دوازدهم سنه ۱۳۲ هجریّه عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس را که ملقب به سفاح است بر عرش خلافت هاشمیه جالس نمودند.

و سفاح که اولین خلفای عباسیه محسوب است عمّ خود عبد الله بن علی را به محاربه مروان بن محمد الملقب بالحمار آخرین خلفای امویّه مأمور داشت و مروان بن محمد در حوالی زاب از صولت عبد الله بن علی منهزم شد و اخیراً در بوصیر از اعمال مصر مقتول گشت

و خلافت امویّه از ممالک شرقیّه زوال یافت و به سعی و اقدام عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک الملقّب بالداخل خلافت امویّه از ممالک غربیّه اعنی اندلوسیّه طالع شد. در این وقت بر نهجی که رقم یافت معظم عساکر و امرا و فوآد جیش به محبت آل بیت محمد موصوف بودند لهذا طلب خلافت در قلوب سادات علویّه رسوخ یافت و دواعی طلب حق وراثت از خواطر اشراف سر بر زد زیرا که بنی العباس به دعوی قرابت رسول الله به خلافت نائل شدند و علویّه در این دعوی در نظر جمیع احقیّت و اولویّت داشتند خاصّه که اکثر اشراف علویّه به علم و فضل و تقوی و شهامت و کرامت از جمیع رؤسای امت ممتاز بودند.

لهذا در قرن دوم اسلامی بسیاری از اشراف به طلب خلافت قیام نمودند و اکثری در محاربات بنی العباس قتیل و صریع گشتند از قبیل محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این دو در ایام خلافت منصور عباسی خروج نمودند و به رتبه شهادت نائل شدند و از ائمه فرقه زیدیه محسوب گشتند. و چون وسائل مخالفت و محاربت به سبب خلافت مابین علویّه و عباسیّه استحکام یافت و قلوب خلق به محبت اهل البیت مایل تر بود سیاست و تدبیر منصور عباسی که وی نیز مانند معاویه به فطانت و تدبیر مشهور بود اقتضا نمود که جانب محبتین شیخین را ترجیح دهد و از فضائل اهل البیت بکاھد شاید مرکز خلافت از مصادمات علویّه مصون و محروس ماند.

و این خود بر متصفّحین اخبار ثابت است که منصور قبل از بلوغ به رتبه خلافت همواره منکر فضائل شیخین و راوی و ناشر مناقب اهل بیت طهارت بود و لکن پس از بلوغ به خلافت ناچار از عقیده قلبیّه خود تجافی نمود تا آنکه روزی در مجلسی قسم یاد کرد که "وَاللّٰهِ لَأَرْغَمَنَّ أَنْفِیْ وَ أُنَوِّفَهُمْ وَ لَأَرْفَعَنَّ عَلَیْهِمْ بَنِیْ تَیْمٍ وَ بَنِیْ عَدِیْ." یعنی بخدا قسم که بینی خود و ایشان را به خاک خواهم نهاد و بنی تیم و بنی عدی یعنی بیت خلیفه اول و خلیفه ثانی را بر ایشان ترجیح خواهم داد.

از این سبب ثانیاً مناقشات ملکّیّه در امت اسلام ظهور یافت و انهار دماء از محاربات عباسیّه و علویّه جاری گشت. و اگر چه اکثری از سادات علویّه شهید و قتیل گشتند لکن از پای نشستند تا آنکه خلافت علویّه در مقابل خلافت عباسیّه برپا کردند.

و از حوادث کبیره قرن دوم و سیم و چهارم از قرون هجریه یکی ظهور نتایج اختلافات سابقه است به تشکیل مذاهب مختلفه اصولیه و فروعیه. و دیگر نشر معارف و علوم است در میان امت اسلامیّه. و دیگر انقسام خلافت واحده است به خلافت های ثلاثه امویه و عباسیه و علویه. و دیگر ظهور دول مستقله است با وجود اعتراف به سیادت خلافت عربیه. و دیگر ظهور تصوف و طرق است که عند العقلا به منزله فلج و استرخاست از برای جوارح و اعضای دیانت الهیه.

اما کیفیت ظهور اختلافات سابقه به اسم مذاهب اصلیه و ظهور اختلافات علمیه به اسم شیع و مذاهب فرعیّه بر این گونه است که چون در قرن اول و اوائل قرن دوم هجرت، رسم تصنیف و تألیف کتب در میان امت اسلام شایع نبود اختلافات سابقه چندان تأثیری در انشقاق امت ننمود و اسمی از شیعه و یا سنی و یا غیرهما مذکور نبود و فقط از کسانی که خلافت را حق امیر المؤمنین و اولاد آن حضرت می دانستند به محبتین اهل البیت و کسانی که خلافت را به اجماع امت راجع می دانستند به محبتین شیخین و کسانی که مطلقاً منکر خلافت هاشمیه و امویه بودند به خوارج تعبیر می شد.

و چون در قرن دوم و سیم علوم فلسفه و جدلیات رائج و تألیف و تصنیف کتب دائر و شائع شد لهذا هر یک از رؤسا و ارباب معارف باب مناظرت را وسیع نمودند و برای تفریق مقاصد و سهولت تعبیر به رأی خود و مخالفین خود اسامی ممیزه وضع کردند و در مصنفات محبتین شیخین و قائلین به اثبات خلافت بالاجماع از خود به اهل سنت و جماعت و از محبتین اهل البیت تهکماً به روافض تعبیر نمودند. و در مقابل آنها محبتین اهل البیت و قائلین به نص از خود به شیعه اهل البیت و از محبتین شیخین به نواصب تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذهبیّه ملل اسلامیّه صورت تحقق و ظهور یافت و دین واحد اسلام به فرق عدیده منقسم گشت.

و از آنچه سابقاً عرض شد معلوم گشت که جماعت شیعه پس از شهادت سید الشهداء، نیز به دو فرقه منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حق محمد بن الحنفیه دانستند و این فرقه به شرحی که ذکر شد موجب تأسیس خلافت عباسیه گشتند و به حسن سیاست منصور عباسی در بحر سنت و جماعت اضمحلال یافتند. و فرقه ای که امامت را حق حضرت

علی بن الحسین علیه السلام دانستند نیز پس از وفات آن جناب به دو فرقه منقسم شدند گروهی امامت را حق زید ابن علی بن الحسین دانستند و این جماعت به اسم شیعه زیدیه معروف گشتند و از این جماعت امرای بزرگ ظهور یافتند که مدتی مدید بر مازندران و سایر ممالک طبرستان استیلا یافتند.

و از جمله ایشان حسن بن زید علوی ملقب به داعی کبیر بود که در قرن سیم هجری بر طبرستان مستولی شد و در سنه ۲۷۰ هجریه وفات نمود و اهالی طبرستان که تا آن زمان در دین زردشتی باقی بودند به دست این امیر جلیل به سعادت قبول اسلام افتخار یافتند و به حبّ اهل البیت در عین غلبه عباسیه معروف و ثابت گشتند و مذهب زیدیه در بلاد مازندران تا ظهور ملوک صفویه شائع بود و به طلوع صفویه نجم مذهب زیدیه از طبرستان غارب شد و از بلاد یمن طلوع کرد و الی یومنا هذا این مذهب در بلاد یمن شائع است و امرای حرمین شریفین که به شرفای مکه معروفند از این مذهب محسوب می شوند.

و جمعی دیگر از شیعه که پس از وفات حضرت علی بن الحسین امامت را حق محمد بن علی الباقر و بعد از آن حضرت حق جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام دانستند ایشان نیز به دو فرقه منقسم شدند زیرا که آن حضرت نخست، علی ما ورد فی بعض الاخبار، بر وصایت فرزند اکبرش اسمعیل تنصیص فرمود و چون اسمعیل در ایام حیات پدر بزرگوار وفات یافت وصایت به حکم آن حضرت به موسی بن جعفر علیه السلام منتقل شد.

لهذا پس از وفات حضرت صادق شیعه آن حضرت به دو شیعه منقسم شد جمعی به اعتبار نصّ اولی امامت را حق اسمعیل و بعد از وی حق فرزندش محمد بن اسمعیل دانستند و این فرقه در بلاد غرب خلق را به مذهب خود دعوت نمودند تا آنکه اخیراً به سعی ابی عبد الله شیعی که صاحب عزمی ثابت و حزمی راسخ بود خلافت اسماعیلیه در مغرب طلوع نمود و پس از محاربات شدید ابو محمد عبید الله بن محمد بن عبد الله بن میمون بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام در سنه ۲۹۶ هجریه در ممالک افریقیه بر عرش خلافت جالس شد و اندک اندک خلافت این سلسله قوت و وسعت یافت تا آنکه غرباً بر جزیره سیشیلیا و سردنیا از ممالک اروپا و شرقاً بر بلاد مصر و مکه معظمه و شام مستولی شد.

و چون در سنة ۳۵۶ هجری به سعی قائد کبیر جوهر بلاد مصر در حوزه خلفای علویّه داخل شد مقرّ عرش خلافت فاطمیّه که تا این زمان مدینه مهدیه بود به مصر انتقال گرفت و مدینه قاهره که اکنون عاصمه ممالک مصر است به امر المعزّ لدين الله الاسمعیلی که اشجع و ارشد خلفای علویّه بود بنا یافت. و دارالخلافة خلفای فاطمیّه گشت و از آثار خلفای علویّه جامع ازهر که اکبر و اشهر جوامع اسلام و هر ساله محلّ تحصیل و تکمیل ده هزار طلبه علم است و هم مشهد رأس الحسین علیه السّلام که مزار و مطاف عامّه مسلمین است الی یومنا هذا باقی است.

و چون در سال ۴۸۷ هجری مستنصر بالله اسمعیلی پس از شصت سال خلافت وفات یافت شیعه اسماعیلیّه نیز به دو فرقه منقسم شدند اهل مصر و یمن و مغرب بر امامت فرزندش ابوالقاسم احمد بن المستعلی بالله اتّفاق کردند و اسماعیلیّه ایران که به ملوک الجبال معروفند بر امامت فرزند دیگرش نزار متّفق شدند و مورّخین اهل تسنّن از فرقه ثانیّه به ملاحظه صباّحیه تعبیر کردند. و در سنة ۵۶۷ به خیانت صلاح الدّین ایوبی و وفات العاضد لدين الله خلافت علویّه در مصر انقراض یافت و دولت صباّحیه نیز در سنة ۶۵۵ به استیلای هلاکو خان بر ایران منقرض شد و لکن امارت بلاد قهستان غالباً تا زمان سلطنت شاهرخ کورگان در ید صباّحیان بود. و الی یومنا هذا بقیه از اسماعیلیّه در قهستان و کرمان باقیند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطنند و سلسله امامت تا این زمان در خانواده شاه خلیل الله و فرزندانش باقی است و از اسماعیلیّه مصر نیز طائفه بُهره در هندوستان معروفند و به تقوی و حسن سلوک و تمسّک به شریعت غالباً موصوف.

و اما کسانی از شیعه که بعد از وفات حضرت صادق امامت را به وصیت آن حضرت حقّ حضرت موسی دانستند نسلأ بعد نسل معترف به امامت ائمه اثنی عشر شدند و بین المسلمین به اسم امامیه و اثنی عشریه تخصیص یافتند. و این طایفه به قائمیت حضرت حجّت بن الحسن علیه السّلام معتقدند و به خرافات عجیبه جابلقا و جابر صا و مدینه الخضرا مذعن.

و در مدت دویست و شصت سال ایام حیات ائمه هدی فرق دیگر نیز که اسامی ایشان در کتب ملل و نحل و تواریخ ثبت است از شیعه ظهور یافت و پس از زمان قلیلی به شیع مذکوره سابقه

ملحق گشت و سبب این بود که هر یک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج می نمود جمعی به وی ملحق می شدند و به امامت او اذعان می نمودند. و چون خلافت مطلوبه حاصل نمی شد در بحر سائر مذاهب مستغرق و مفقود می گشتند. و هکذا در وفات هر یک از ائمه هدی این گونه اختلافات حاصل می شد و چون مبنی بر شبهات وصایت و امثالها بود به سرعت زوال می یافت.

و اهل سنت و جماعت چون اساس مذهبشان بر خلافت غالبه ظاهره و اعتراف به حقیت خلافت خلفای راشدین بود من حیث الاصل در مذهب فیما بین ایشان اختلافی رخ ننمود و لکن چون علم منطق و جدلیات که از آن به علم کلام تعبیر می شود در قرن دوم و سیم شیوع یافت لذا فرق علمیه متعدده از قبیل اشاعره و معتزله و کرامیه و غیرها ظهور نمودند و در مسائل طفیفه منازعات کبیره برپا کردند و به فرق و شیعی متعدده متفرق و منقسم گشتند و اخیراً به سعی ابی منصور ماتریدی که از ائمه علم کلام محسوب بود و امام الحرمین جوینی و غیرهما این اختلافات زائل شد و معتقدات اهل تسنن بر میزان واحد که در عقائد نسفی مسطور است استقرار یافت.

و فرقه خوارج نیز در طول ایام خلافت امویه و عباسیه به سبب بعض اختلافات جزئیه میان ایشان مذاهب متعدده ظهور یافت و اخیراً بر فرقه اباضیه که اشهر این فرق است استقرار یافت و قاعده کل مذاهب خوارج حبّ شیخین و تبرّای از صهرین است. و در ممالک مغرب جمعی کثیر از خوارج الی یومنا هذا باقیند و در مذهب خود راسخ. و در ممالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوعاً استقلالی دارند و مرکز امارتشان مدینه مسقط است بر خلیج عجم و امیرشان به امام مسقط معروف است و از قراری که میرزا عبد اللطیف شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است امیر مسقط به غایت مواظب شریعت است و موصوف به حسن رویه و عدالت.

و عده اصول مذاهب اسلامیّه بر فرق مذکوره منحصر بود تا آنکه در قرون اخیره مذهب وهابیه حادث شد و این مذهب نیز در قرن سابق شهرتی عظیم یافت و اجمالاً کیفیت آن این بود که محمد بن عبد الوهاب که از نبها و فضلالی علمای اسلام محسوب می شد و بر مذهب ابی حنیفه نعمان بن ثابت مدّتی در بلاد شام و غیرها تلمذ و تحصیل می نمود چون محبّت

اهالی هر يك از مذاهب مذكوره سابقه را نسبت به رؤسا و ائمه آن مذهب به حدّ غلوّ و مبالغه يافت به تشكيل مذهبی جديد قيام نمود و اساس آن اين بود كه عبادت غير الله تعالى و رجای نفع و مدد از ايشان شرك است و انبياء و رسل و ائمه جميعاً عباد حقّ تعالى بودند و ابدأ قادر بر ايصال خيرى يا دفع ضررى نيستند لهذا در مواقع رجا و غيره گفتن يا رسول الله و يا شيخ عبد القادر و يا على و يا حسين و امثالها شرك است و تعظيم قبور و مشاهد ايشان نيز شرك و در حدّ عبادت او ثان است و محاربه با مشرك اهمّ فرائض اسلاميه است تا حقّ تعالى وحده عبادت كرده شود.

و بالجمله چون اين مذهب را كه به اعتقاد او اسلام خالى از شوائب بود تأسيس نمود قبائل عرب را به آن دعوت كرد و امير نجد ابن سعود كه به شهادت و شجاعت و كرم نفس موصوف بود دعوتش را پذيرفت و به سبب او اين مذهب در بلاد نجد در سنه ۱۱۷۱ هجرية انتشار بليغى يافت و قبائل احسا و بحرين و قطيف در حوزه اتباعش در آمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبدالعزيز كه وى نيز مانند پدر شجاع و كريم النفس بود در نشر اين مذهب قيامى وافى نمود و در اندك زمان به حرمين شريفين و بلاد يمن و عراق عرب استيلا يافت و چون برونق عقيدة خود احترام كنندگان مشاهد مشرفه را مشرك مى دانست لهذا در فتح مكّه و مدينه و كربلا و نجف و غيرها من المشاهد نسبت به قبور ائمه هدى و خدمه و زوارشان امور نالايقه مرتكب شد و مبنای فتوحات خود را بر قساوت قلب و شدّت و صرامت نهاد و بر نفسى رحم ننمود و اخيراً شعله فتوحاتش به شجاعت ابراهيم پاشا خديو مصر منطفى شد و به امارت نجد اكتفا نمود و الى حين اهالى درعيّه و ساير بلاد نجد به اين مذهب باقيند و در عداد اصول مذاهب محسوب.

و خلاصه القول از اين جمله كيفيت انشعاب مذاهب من حيث الاصول معلوم شد و اما من حيث الفروع سبب تعدّد مذاهب به حنفى و شافعى و مالكى و حنبلى در ميان اهل سنت و جماعت و به مذهب جعفرى در ميان اماميه و اسماعيليه و هكذا فى سائر المذاهب بر اهل علم واضح است و محتاج به تفصيل نيست. زيرا كه چون احكام الهيه از مبيّن حقيقى استفهام نگردهد و محوّل به استنباط ارباب اجتهاد شود و جز اعظم احكام از احاديثى كه در قرن سيم و چهارم تدوين يافت مأخوذ آيد ناچار به اختلاف آراء و تعدّد مذاهب منتهى خواهد شد

و مرکز قضاوت که عماد دین و رکن اعظم عدالت است اعتدال و اختلال خواهد یافت و مآل حال امت بدانچه امروز مشهود هر ذی بصارتی است منجر خواهد گشت. و اما کیفیت انتشار علوم و معارف اولاً و ظهور تصوف و انشقاق امت اسلامیّه به فرق صوفیه و هبوط معارف و فنون علمیّه آخراً اجمالاً بر این گونه بود که چون فتوحات اسلامیّه وسعت یافت و خلافت عربیه راسخ و متأسس گشت به سعی خلفای عباسیه در بغداد و به کوشش خلفای امویه در اندلس و به جهد خلفای فاطمیه در مصر سوق معارف تفرقی جلیل یافت و بازار فنون رواجی جزیل گرفت و کتب فلاسفه یونان و رومان و مصر و کلدان به لسان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیّه بنا نهادند و در تبجیل و تعظیم و تنشیط اهل علم غایت سعی را اظهار داشتند.

و اکابر مصنفین در علوم متنوعه فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیرها کتب نفیسه تصنیف نمودند و جمیع ممالک و بلاد اسلامیّه را من المشرق الی مغرب به انوار علوم زاهر و منور داشتند و لکن یاللاسف که هنوز اشجار باسقه جدیدة الغرس معارف به ثمر نرسیده بود که خار تزهّد در بوستان ملت بیضا بروئید و مرض تصوف که به منزله فلج و شلل عارض اعضای سلیمه هر ملت شد به کلی نشاط و تقدّم و غلبه و نفوذ را از آن زایل می نماید عارض ملت اسلام گشت. و جمع کثیری به اسم ریاضت و تصفیه نفس به اذکار و عبادات فوق العاده پرداختند و قلوب ملوک و سلاطین را به زهد و تقشّف به خود مایل و مصروف ساختند.

و اگر چه والحقّ یقال بعضی از کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و به سبب زهد حقیقی مرایای قلوب جمعی به انوار حقیقت متجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خدا و طالب ریاست بودند نه دیانت لذا غالباً به اختراع عبادات باطله پرداختند و مصطلحاتی خارجه از اصول دیانت تأسیس نمودند و به انواع حیل قلوب ملوک و امرا را به خود مصروف ساختند تا آنکه همت ملوک در نشر علوم فتور یافت و نشر معارف به عبودیت مشایخ مبدّل شد و اندک اندک انوار علوم غارب و ظلال تصوف مستولی گشت و طرق کثیره و شیع عدیده از قبیل شاذلیّه و نقشبندیّه و قادریّه و چشتیه در میان اهل تسنّن و نعمه اللهیّه و جلالیه و اویسیّه و غیرها در میان اهل تشیع ظهور یافت. و هر یک از این فرق شیخ خود را غوث

اعظم و مظهر اتم و مرکز دائره وجود و حقیقت ظاهره معبود دانستند و به مهدویت نوعیه ایشان قائل شدند.

چنانکه مولوی جلال الدین بلخی المعروف بالرومی در مثنوی به صراحت گفته است:

«پس بهر دوری ولی ای قائم است آزمایش تا قیامت دانم است
مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو
پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است»

و عاقبت حسن ظنّ امرا و ملوک به مشائخ و رؤسای صوفیه و گوشه گیران و مرتاضان بدان پایه رسید که در مهام عالیّه همت از ایشان می طلبیدند و توجه ایشان را در بلوغ به مآرب و مقاصد کافی می دانستند و فتوحات خود را معلق و منوط به اراده و مشیت ایشان می شمردند و حکایت سلطان محمود سبکتکین و زاهد آهو پوش و ابو بکر بن سعد زنگی و خربندگان اسطبل که در تاریخ و صاف مذکور است از نوادر مضحکه است که عاقل را بر افتتان امت نیک متنبّه می دارد و بر مقدار انخداع نفوس از این فواعل آگاهی می بخشد و سبب حدوث اعتقاد به مهدویت رؤسا و مشائخ که به مهدویت نوعیه تعبیر می کنند بعض احادیث و اخبار بود که از حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام روایت نمودند و نفهمیده و به حقیقت مقصود پی نبرده، دست آویز مقاصد فاسده خود کردند از قبیل حدیث مشهور "مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً" و حدیث "إِنَّ فِي أُمَّتِي مُكَلَّمُونَ" و خطبه حضرت امیر که سابقاً بدان اشارت شد که بر منبر کوفه فرمود: "إِعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ".

و بالجمله این گونه احادیث را وسیله ادعای مهدویت نوعیه نمودند و به انواع ریاضات مجعوله مخالفه للشریعه المقدسه الاسلامیه قلوب خلق را مایل به تصوّف و تزهد کردند و متملقان نیز کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشائخ تألیف نمودند تا آنکه یکباره هم عالیّه مصروف تصوّف گشت و از مدرسه به خانقاه انتقال یافت و جمعی از ملوک مشرق و مغرب از خانقاه به قصور سلطنت انتقال یافتند و از سجاده عبادت به وساده دولت متمکن گشتند مانند سلسله غلاة علی الهی که در قرون وسطی به توسط سید محمد مشعشع از تلامیذ احمد بن فهد الحلی مالک شوشتر و بلاد خوزستان و حویزه و ما والاها شدند و تا ظهور دولت

صوفیه استقلال داشتند و هم دولت صوفیه بر این نهج تشکیل یافت و کلاه درویشی به تاج شاهنشاهی مبدل شد.

و هکذا در مغرب دولت ملتزمین و موحدین که از اکابر مجاهدین و مرابطین ملت اسلام محسوب می شدند و همچنین دولت محمد احمد بن عبدالله سودانی بر این اساس تأسیس یافت. و چون این محمد احمد مذکور که از کبار مشائخ صوفیه مغرب بود در رمضان سنه ۱۲۹۸ هجریه قیام نمود و در غالب محاربات بر حکومت مصر و انگلیس ظفر یافت انگلیسان در جراند او را به تهمت ادعای نبوت و تشریع دیانت جدیده متهم داشتند تا قلوب امرا و ملوک و علما بل جمیع افراد مسلمین را از او مکدر دارند و مانع نفوذ امر او در بلاد وسیعه افریقا کردند لکن او که به فراست معروف بود به منشوری که صورت آن در تواریخ این بلاد ثبت است مبنای این مکیدت را آشکار نمود و مقصد خود را از قیام که عبارت از حفظ وطن و دین اسلام است از تعدیات دولت انگلیز ظاهر ساخت.

و خلاصه القول از تمادی اختلافات و کثرت شعب و طرق و مذاهب اخیراً عبادات باطله در میان امت اسلام شائع شد و عوائد و بدع متنوعه ظهور یافت از قبیل اذکار جهریه و ضرب دف و رقص و ترنمات در تکایا و زوایا و اکل حیات و افاعی و زجاجات و صُبیر در احتفالات به موالید در میان اهل تسنن و از قبیل شبیه گردانی و تمثیل شهدا و سینه زنی و تشکیل دسته و تیغ زنی و روضه خوانی و تلاوت زیارات و امثالها در میان اهل تشیع. و بر هر عالمی معلوم است که این عبادات و عوائد مبتدعه در صدر اسلام نبوده و در شریعت نبویه مقرر نگشته و در کتاب و سنت از آن ذکری و خبری و اجازه ای وارد نشده است. بل فقط محض جلب قلوب و اختصاص مذاهب و یا تذکار حوادث سابقه تأسیس نموده اند و به امید ثواب و شفاعت معمول می دارند تا اینکه عاقبت اهمیت این بدعتها به درجه رسیده است که میل و اقبال ناس به این اعمال زیاده از فرائض و سنن اصلیه گشته لا بل چنانکه بر هر منصفی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مخبر از اصول فرائض و سنن اسلامیه جز اسمی و از قرآن شریف جز خواندن و تفهیمیدن ذکری باقی نمانده است و انظار ناس تماماً به این بدعتهای موبقه معطوف است و همت ها جمیعاً به ازدیاد آن یوماً فیوماً مصروف.

و از این جمله که عرض شد انحصار مذاهب اسلامیّه به اهل تسنّن و شیعه امامیه اثنی عشریه و شیعه زیدیه و شیعه اسماعیلیّه و شیعه امویّه و خوارج اباضیه و فرقه وهابیه من حیث الاصول و به مذاهب حنفیه و مالکیّه و شافعیّه و حنبلیّه و جعفریه من حیث الفروع و به شعب صوفیه من حیث الطرق ظاهر و معلوم گشت. و چنانکه مذاهب مختلفه یهود کلّ بر این مسئله متفقند که آخرین شارع حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورات یعنی به شارعی جز حضرت موسی معتقد نیستند و ابداً اصحاب مذاهب مذکوره ادّعای شریعتی تازه و کتابی تازه ننمودند. کذلک مذاهب مختلفه نصاری به شرحی که دانستی جمیعاً بر خاتمیت حضرت عیسی و کتاب انجیل مقدّس متحد و متفقند و به کتابی تازه و شریعتی جدید خارج از انجیل معتقد نیستند. همچنین مذاهب مختلفه اسلام جمیعاً بر حقّیت قرآن مجید و خاتمیت حضرت رسول متفقند و جمیعاً منتظر ظهور مهدی موعودند و هیچیک از خلفا و ائمه و رؤسای مذاهب و مشایخ طرق به کتابی آسمانی جز قرآن معتقد نشدند. و چنانکه اطلاع یافتی ظهور اختلافات و حدوث مذاهب نظر به اختلاف مقاصد سیاسیه بود و یا به اختلاف افهام در مسائل علمیّه و اگر در کتب هنود و یا بودیه نظر نمائی عیناً اختلافات آن ادیان را مانند اختلافات یهود و نصاری و اسلام بینی و ظهور عبادات باطله را در ادیان چین و هند مانند ظهور بدعتها در این ادیان نگری و تتابع حوادث و ادوار را در جمیع شرائع و ادیان بر یک نهج مشاهده نمائی و اگر چه کلام در کیفیت تشریع ادیان و حدوث مذاهب به طول انجامید لکن نظر به اهمیت آن چاره نبود زیرا که تنزّل و هبوط علم و قلّت معارف در بلاد شرق خاصّه بین المسلمین به حدّی است که غالباً از حوادث ماضیه که مرآت امور آتیه است بی خبرند و غالباً فرق فیما بین دین و مذهب را نمی دانند و از سبب حدوث مذاهب آگاهی ندارند. این است که به خلاف نهی صریح قرآن هر فرقه خود را حقّ و دیگری را باطل می دانند و ظهور قائم موعود را مانند یکی از مذاهب اسلامیّه و یا یکی از مشایخ صوفیه و مدّعیان مهدویت نوعیه گمان می کنند. لهذا برای بیان فرق و فهم جواب شیخ الاسلام لازم بود که کیفیت انشقاق مذاهب و طرق معلوم شود تا فرق بین الحقّ و الباطل آشکار گردد.

رجوع به جواب جناب شیخ

چون بر سبیل اجمال بر اصول ادیان و کیفیّت انشقاق و حدوث مذاهب اطلاع حاصل آمد اکنون به جواب ایراد حضرت شیخ الاسلام رجوع نمائیم و حاصل ایراد ایشان این بود که اگر اهل بها، به نفوذ و غلبه استدلال نمایند و یا به فدا کردن جان و مال، ما عیناً آن را در مذاهب و ادیان باطله می بینیم.

و خلاصه جواب ایشان این است که اما قیاس جناب شیخ این امر اعظم را به مذاهب اسلامیّه که به اعتقاد خود آن را باطل دانسته اند قیاسی است مع الفارق زیرا که رؤسای مذاهب اسلامیّه هیچیک ادعای ظهور جدید و کتاب جدید و شریعت جدیده ننمودند کلاً مفتخر به اسم اسلامند و جمیع مدّعی نصرت شریعت حضرت سیّد الانام.

و چنانکه در مبحث دلیل تقریر شناختی آنچه را حقّ جلّ جلاله به حکم آیه کریمه "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶)"^۱ و آیه مبارکه "أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ... (۲۱)"^۲ و آیه شریفه "...إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (۸۱)"^۳ وعده ابطال و منع نفوذ فرموده است این است که نفسی به کذب بدون اذن خداوند تبارک و تعالی مدّعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریع نماید و کلامی را خود گوید و به حقّ جلّ جلاله نسبت دهد و آن را وحی آسمانی شمارد. و رؤسای مذاهب اسلامیّه عموماً چنانکه دیدی و شناختی نه ادعای وحی نمودند و نه کتاب خود را کتاب آسمانی دانستند و نه شریعت جدیده ای تشریع کردند. بل فقط اختلافاتشان در کیفیّت تأسیس خلافت اسلامیّه بود و یا در مسائل علمیّه.

و کسانی که در دوره اسلام از رؤسای طرق و مشایخ صوفیه ادعای مهدویت نمودند هم ادعای مهدویت نوعیه بود نه مقام شاریعت و تشریع دیانت جدیده چنانکه از شعر مولوی جلال الدین رومی در کتاب مثنوی مستفاد داشتی. بل جمیع فرق صوفیه با اینکه رؤسای خود را

^۱ سورة حاقه

^۲ سورة شوری

^۳ سورة اسراء (بنی اسرائیل)

قطب امکان و مهدی وقت و غوث اعظم می دانند کلّ منتظر ظهور مهدی موعودند و مدّعی به اصالت و ربوبیت آن مظهر امر حضرت معبود.

و از این جمله که ذکر شد دریافته آمد که بقا و نفوذ هر یک از مذاهب اسلامیّه در حقیقت بقا و نفوذ و غلبه اصل دین اسلام است. امر تازه ای نیاوردند که نفوذ آن منافعی دیانت اسلامیّه باشد و نه شریعت جدیدی که مغایر شریعت نبویه. کتاب کلّ قرآن است و شریعت کلّ شریعت خاتم پیغمبران خواه خلافت حقّ صدیق باشد یا مرتضی و یا امامت به اسمعیل بن جعفر منتهی شود و یا موسی.

پس بر ارباب درایت و بصارت معلوم شد که قیاس این امر اعظم به مذاهب مختلفه اسلامیّه قیاسی است باطل و غیر منطبق که ناشی است از عدم علم و عدم اطلاع کافی بر حقائق شرایع و کیفیت انشعاب و تفرّق مذاهب. و کسی که مأخذ علم او در این مسائل فی المثل کتاب زینة التواریخ و مقالة النملة و جنات الخلود و امثالها باشد و خود پس از تفحص تام و تصفّح کتب معتبره این فن عقاید هر ملّتی را از علمای آن ملّت استفسار ننماید، عجب نباشد اگر در ورطه و هم فرو ماند و به این شبهات واهیّه گرفتار آید.

و لکن این عبد پس از آنکه کتب معتبره تاریخیّه مذاهب و ادیان را به دقت مطالعه نمود از قبیل کتاب ملل و نحل امام شهرستانی که اشهر مصنفات این فن است و کتاب مسعودی و شرح مواقف عضدی و سوسنة سلیمان طرابلسی و در فارسی دبستان المذاهب مع ذلک چون ملاحظه نمود که گاهی رؤسای اهل تصنیف در مذاهب سائره علماً او سهواً به خلاف واقع تکلم کرده اند و نسبت های غیر لائقه به یکدیگر داده اند، لذا به محتویات کتب تنها اعتماد ننمود و در ایام مسافرت با رؤسای جمیع ادیان و مذاهب خود به نفسه مقابل شد و عقائد هر یک را از افاضل آن ملّت استماع داشت تا به حقایق عقائد هر ملّتی پی برد و به اوهام و ظنون اعتماد ننماید و چون یوم انتشار معارف و تعمیم مدنیت است چیزی که من بعد مورد انتقاد و ایراد ارباب سداد گردد در رسائل و مصنفات خود ننگارد.

و اما ایراد جناب شیخ در خصوص ادیان و قیاس ایشان این امر اعظم را به دیانت و ثنیه که به اعتقاد خود آن را باطل دانسته اند جواب این مطلب نیز چنانکه در دلیل تقریر شناختی ظاهر است زیرا که اصول دیانات که من بعد به لسان مورّخین به اسم و ثنیه شهرت یافت

از قبیل دیانت صابئین و بودیه و برهمیه جمیعاً به اذن حق جلّ جلاله تشریع شده و عبادت تمائیل از قبیل بدعت‌هایی است که برای تذکار و یا فوائد وهمیه به اهتمام علما و فلاسفه ایشان تأسیس یافته و در دین الهی داخل شده.

یا ایها الناس یا اهل الانصاف حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید به صوت عالی جهانگیر می‌فرماید: "لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ..." (۴۶۷).^۱ یعنی برای هر امتی طریق عبادتی و شریعتی قرار دادیم که اکنون به آن عاملند پس نباید با تو در امر اسلام منازعه کنند و مقصود خداوند تعالی این است که چنانکه برای جمیع امم شریعتی تشریع فرمودیم که خداوند را به آن اکنون عبادت می‌کنند لذا برای این امت نیز می‌خواهیم شریعت اسلام را مقرر داریم پس چرا با تو در این امر منازعه می‌کنند. معذک جناب شیخ الاسلام دیانت چینیان را دیانت مجعوله تصور نموده و شارع آن را غیر حقّ جلّ جلاله دانسته است. آیا اهل چین که به قول خود شیخ چهارصد میلیون نفوس دارند داخل لفظ "لِكُلِّ أُمَّةٍ" نیستند؟ آیا جماعت هنود که مورّخین عدد ایشان را صد و شصت میلیون شمرده‌اند از امم محسوب نمی‌شوند؟ آیا فتشیه که عدد ایشان را از کثرت هنوز بالتحقیق ندانسته‌اند از امم نباید دانست؟ آیا زردشتیه را که ملت فرس اولی و اکاسره عجم بودند باید داخل امم نشمرد؟ و عجب این است که خداوند تعالی در همین سوره حج که آیه اولی از آن استشهاد شد در موضع دیگر نیز فرموده است: "وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ..." (۴۲۴).^۲ و اگر در قرآن مجید رجوع فرمانی می‌بینی که حقّ جلّ جلاله در مواضع کثیره به صراحت فرموده است که خداوند تبارک و تعالی برای هر امتی شریعتی تشریع فرموده و به هر قومی پیغمبری فرستاده و در هر زمان و هر حین ابواب عنایت را بر صالحین آن امم مفتوح داشته است.

باشد که ارباب درایت دریابند که تشریع شرانع و ابقای ادیان و بسط مناسک در قدرت و اقتدار احدی نیست جز او جلّت عظمت و جلّت قدرته. و صاحبان قلوب منوره را تلاوت این آیه منیره کفایت می‌نماید که حقّ جلّ جلاله در سوره نحل می‌فرماید: "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٣٦﴾ و این کلمات مبارکه به صراحت کافل است مطالب سابقه را که حق جلّ جلاله ابواب عنایت را بر جمیع امم علی حدّ سوا مفتوح داشته و هیچ قومی را مهمل نگذاشته و فیها کفایة للمتبصرین و ذکرى و موعظة للمتقين. بلی، شک نیست که عبادت اوّثان و احترام تماثیل از عبادات باطله است و لکن دخول آن در دیانت بودیه و هنوز از قبیل دخول عبادات باطله است در دین اسلام و یهود که در اصل از احکام شریعت الهیه نبوده و بعد به طول زمان به سبب تذکار حوادث ماضیه و احترام رؤسای دینیّه اختراع شده. و اینکه جناب شیخ نوشته اند که «در ملک ختا روزی است که بت بزرگ را از معبدی به معبدی دیگر با طنطنه و اجلال نقل می دهند و چند نفر خود را در زیر چرخ های آن فدا می کنند.» اگر جناب شیخ در روز عاشورا در مدینه یزد بودند و می دیدند که وقتی که اهالی بلد حتّی اعضای حکومت قریب ده هزار نفس و زیاده در میدان مسجد میر چغماق جمع می شوند و نخل بزرگ را از میدان مزبور به میدان شاه با طنطنه فوق العاده حرکت می دهند ابتدا فرقی فیما بین عمل اهل ختا و این اعمال مبتدعه نمی دیدند و نخل عبارت از هیکلی است مربع که از چوب ساخته اند و هر ضلع آن تقریباً ده متر است در ارتفاع بیست متر و آن هیکل مجعول را زینت می کنند و به صور و رسوم ائمه علیهم السّلام می آریند و با ازدحامی فوق العاده و تلاوت اشعار و ترنّما و تسبیحات آن را حرکت می دهند و در جمیع بلدان ایران در آن ایام تکایا را به انواع زینت ها از صور و تماثیل می آریند و مآت و الوف دسته می شوند و کفن می پوشند و سرها را با خنجر می شکافند و کثیری از این جراحات تلف می شوند.

و خلاصة القول اگر جناب شیخ این حوادث را به چشم خود می دیدند ابتدا از افعال اهالی ختا تعجّب نمی کردند و خطای اهل ختا را در ثواب اهل صواب مشاهده می نمودند. و کذلک اگر در مصر احتفال به موالید مشایخ را می دیدند بر امور محدثه قبیحه مطلع می گشتند و به چگونگی دخول عبادات باطله در ادیان الهیه ملتفت می شدند و ما و خود را از نوشتن این مطالب که نزد اهل علم از بدیهیات است آسوده و معاف می داشتند.

با آنکه هنوز از بنو نشاة اسلام زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال نگذشته و مثل ادیان عتیقه بودیه و هنوز به سه هزار و چهار هزار سال امتداد نیافته است معذلک این همه بدعتها

در آن ظاهر شده و عبادت‌های مجعوله اختراع یافته. اگر قائم آل محمد ظاهر نمی شد و اجل اسلام به دو هزار و سه هزار سال امتداد می یافت معلوم است که آن وقت عبادات باطله تا به چه درجه انتشار می گرفت و معنی و ثنیت چگونه به اکمل وجود متحقق می گشت. جناب شیخ نوشته اند که «حدوث این حوادث از نتایج رسوخ عقائد است نه تابع صحت براهین و دلائل.» بلی، شک نیست که ثبوت و استقامت در مصائب از نتایج عقائد راسخه است لکن فرق است فیما بین عقائد راسخه تقلیدی که معتقد بدون دلیل مأخوذ داشته و به طول زمان از مسموعات از آبا و اجداد و هم مذهبانش در قلب او راسخ گشته و عقائد کسبیه اجتهادیه که معتقد تا غایت سعی را در فهم مأخذ و دلیل آن نکند هرگز بر صحت آن اذعان ننماید و از قمیص دین سابق که خلع آن اصعب از هر صعبی است برهنه و مجرد نگردد. لهذا در بیان عقائد وراثیه آیه «...إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾»^۱ نازل شده و در بیان عقائد اجتهادیه کسبیه آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... ﴿٦٩﴾»^۲ وارد گشته تا اهل بصیرت فرق را بشناسند و ضال را از مهتدی بدانند.

و این حکایت هم که نسبت آن را جناب شیخ به اهل ختا داده اند خطائی دیگر است چو این حادثه از حوادث هند است نه ختا زیرا که عادت هنود در مدینه جکن نات چنین بود که بتی را که به این اسم مسمی بود بر نهجی که شیخ نوشته است در یومی مخصوص از مکانی به مکان دیگر نقل می دادند و برخی خود را در زیر چرخ های آن فانی می کردند. و این بت صورت یکی از اوتاران هنود است که در ازمنه سابقه در میان آن گروه ظاهر شده و اهل هند او را به منزله یکی از انبیاء و مظاهر امر الله می شمارند. و اکنون ما را با جناب شیخ بحث تاریخی نیست که چرا هند را به ختا تبدیل کرده بل مقصود فقط ذکر مشابهت و مماثلت عوائد امم و ادیان است نه اثبات جهل این و آن چه کسی که فرق فیما بین خون شهدا و دماء اشقیاء را نفهمد عجب نباشد اگر شرق را از جنوب فرق نهند و هند را از ختا باز نداند.

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که «واضح تر از این بگویم اگر از جانب بت پرستان کسی به ندای عام ما را مخاطب کرده بگوید که ای ملت اسلام و ای ملت نصاری و ای ملت یهود

^۱ سورة زخرف
^۲ سورة عنكبوت

وای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته اید و چرا به راه مستقیم حقانیت سالک نمی شوید مگر نمی بینید که امروز چه قدر عبده اوثان روی زمین را گرفته است و نمی دانید که هیچیک از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند بکند چنانچه حالا در خود ارض چین چهار صد میلیون نفوس داریم این نیست مگر به قوت همان غلبه تام باطنی و تسلط عام معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود « (الی آخر قوله) .

خلاصه مقصود جناب شیخ این است که اگر نفوذ و بقای دین دلیل باشد و وثیقه همان را بر حقیقت دین خود و ردّ ما استدلال نمایند چه جواب گوئیم. لهذا این عید نیز در کمال وضوح و به صوت عالی فصیح خدمت ایشان معروض می دارد که بلی، اگر این ایراد را بر شما اهل اسلام موجه دارند ابدأ جواب آنها را نمی توانید گفت و به هیچ وجه بطلان ایشان و حقیقت خود را ثابت نمی توانید کرد زیرا که محال است امتی که دین حقّی را منکر شدند بتوانند از عهده اثبات حقیقت دین خود بر آیند. و من این مسئله را مشروح می دارم تا بر مطالعه کنندگان مطلب واضح شود.

آیا جناب شیخ در جواب چینیان چه خواهند گفت؟ خواهند گفت که دین شما باطل است به دلیل اینکه احترام تماثیل و عبادات باطله در آن هست. لابد آنها در جواب جناب شیخ خواهند گفت که این عوائد باطله به طور اقباح در دین شما نیز هست. آیا جناب شیخ مشاهده فرمودند و مسموع نداشتند که امرا و ولایه دولت بهیّه روسیه این عادات قبیحه را از عشق آباد و بلاد قفقازیه به حجتّ اینکه منافی مدنیّت و انسانیت است منع نمودند و مرتکبین این شنائع را زجر و ردع فرمودند.

و اگر جناب شیخ به چینیان بفرمایند که دین ما حقّ است به دلیل اینکه پیغمبر ما دارای معجزات ظاهره بود قطع نظر از اینکه آنها این ادعای را به صریح آیات قرآن ردّ می کنند عیناً در جواب می گویند که پیغمبران ما نیز دارای این معجزات بودند و اگر شیخ باور ندارند و کتب بودیه و هنود را ندیده اند لا اقل به کتاب دبستان مذاهب رجوع نمایند و معتقدات هنود و زردشتیه را در معجزات اسم و رؤسای دین خود ملحوظ دارند. و اگر به آنها بفرمایند که دین ما حقّ است به دلیل اینکه کتابی مانند قرآن مجید داریم آنها نیز عیناً جواب خواهند گفت که کتب سماویه در دین ما نیز موجود است. و اگر بفرمایند کتاب ما و دین ما

محتوی بر شرائع ادبیّه است که موجب تربیت امت و تمدین ملت است چینیان در جواب خواهند گفت شرائع ادبیّه و مدنیّه ما بیشتر و بهتر است و سابقاً عرض شد که کتب شرعیّه کنفوسیوس شارح چینی را افاضل اروپا به السنّه فرنساوی و انگلیسی و جرمنی و غیرها ترجمه نموده اند و شرائع و احکام ادبیّه او را به غایت تمجید کرده اند.

و خلاصه القول به وجهی از وجوه ایشان را جواب نتوانید گفت و حقیّت خود و بطلان آنها را ثابت نتوانید داشت مگر به همان قول فارغ بی معنی که صرف ادّعائی است بی دلیل خود را خوشوقت دارید و آن این است که در آخر این سؤال و ایراد نوشته اید «والحال انّ بطلان هذا الذین اظهر من الشمس و ابین من الأمس» و این قدر ملتفت نیستید که همین قسم که بطلان دین آنها نزد شما اظهر من الشمس است کذلک بطلان دین شما نزد آنها ابین من الأمس است.

بلی، یک دلیل معتبر داشتید که به آن همواره علمای اعلام حقیّت اسلام را بر سائر ملل اثبات می فرمودند و بر خصم غالب می شدند و آن دلیل تقریر و نفوذ و غلبه و بقای اسلام بود و لکن چون منکر این ظهور اعظم شدید و غلبه و نفوذ را دلیل ندانستید اینست که محال است بعد از این بتوانید حقیّت دین خود را بر سائر ملل اثبات کنید و یا بتوانید نفسی را به حجّت و برهان مذعن به حقیّت اسلام نمائید.

و لکن اگر بت پرستان این ایراد را بر ما که اهل بها هستیم وارد آورند و جواب طلب نمایند در جواب ایشان می گوئیم بلی، حقّ جلّ جلاله محض رحمت و عنایت جمیع ملل را به ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرائع مفتخر و سرافراز فرمود و سبیل نجات و فلاح را بر کلّ امم به عدل و بدون تفاوت مفتوح داشت و لکن چون شما به طول زمان راه راست را گذاشتید و عبادت اوّثان و صور و تماثیل را که عند الله اقبح از هر قبیح و شرک به خداوند است با عبادت او ممزوج نمودید و سنن اصلیّه حسنه را با عوائد مخترعه قبیحه مخلوط کردید، لذا حقّ جلّ جلاله به ارسال انبیاء و مرسلین از قبیل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول صلوات الله علیهم اجمعین بر خلق منّت نهاد و هر یک با قدرت و غلبه که به ایشان عنایت فرموده بود قطری از ارض را از عبادت اوّثان و عوائد باطله مطهر فرمودند و باب معرفت و عبادت حقّ جلّ جلاله را وحده بر خلق مفتوح داشتند و هر یک امت خود را به ظهور

موعودی که شما هم منتظر او هستید بشارت دادند و به ورود يوم الرب و يوم الملكوت امیدوار فرمودند که به ظهور آن وجود مبارک عالم بالکل از عبادت او شان مطهر گردد و عوائد باطله زائل شود و عداوت و اختلاف امم به مودت و اتفاق مبدل گردد. اکنون میعاد تحقق این وعود فرا رسیده و آن وجود مبارک ظاهر شده برهان او عیناً همان برهان انبیای گذشته است و حجت و دلیلش حجج و ادله ظهورات سابقه و نفوذ و غلبه امرش بر طبق نفوذ و غلبه شرانع ماضیه بل حجتش اقوی و دلیلش اتم و سبیلش اقوم لا مانع لحکمه و لا رادع لحجته و لا مقاوم لنفوذ امره تلك حجة الله قد اتتهم بغتة فلا يستطيعون ردها ولا هم ينصرون.

چون مسائل سابقه و ضوح یافت اکنون در این مسئله سخن گوئیم که حق جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان شهادت شهدا را دلیل حقیقت و برهان صدق و حجت صحت ایمان ایشان شمرده و جناب شیخ این دلیل را انکار نموده است و شهادت شهدا را مثبت حقیقت ایشان نشمرده و بذل مال و جان و استقامت در مصائب را بلا اثر دانسته. و به عبارت اوضح شهادت فعلی را که لفظ شهید کافل بیان معنی حقیقی او است و نزد اولی البصائر اتم و اکمل جمیع اصناف شهادت است کأن لم یکن انگاشته.

و این عبد در این مقام در معنی تحقیقی شهادت و علو و سمو و رفعت آن سخن نمی گوید و به اقامه دلیل حلی مقال را بسط نمی دهد چه در صورتی که بیانات رشیه و عبارات لطیفه کتاب مستطاب ایقان که در فوائد و آثار شهادت سید الشهداء علیه اطيّب التحية والثناء و كذلك فوائد و آثار دماء مسفوكه سائر شهداء نازل شده است مکابر معاندرا کفایت ننماید و خاموش نکند، این عبد دیگر چه گوید و چه نگارد.

لذا از دلیل حلی صرف نظر نموده به اقامه دلیل الزامی می پردازیم و خدمت اهل انصاف معروض می داریم که حق جلّ جلاله در قرآن مجید در سورة اعراف به این آیه کریمه بر صدق ادعای حضرت رسول استدلال فرموده است که می فرماید: "أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مَنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ" (۱۸۴) و کیفیت استدلال الهی بر این گونه است که آیا فکر نمی کنند کفار که در حضرت رسول جنون و دیوانگی نیست یعنی انسان عاقل هرگز خود را

^۱ سورة اعراف

در معرض خطر نمی اندازد و ادعائی که موجب اضطراب و اعراض و عداوت جمیع خلق عالم است نمی کند. پس اینکه آن حضرت با وجود عقل این همه خطر و مشقت را تحمل فرمود و عالمی را حتی اقارب خود را با خود دشمن نمود دلیل صدق قول اوست که از جانب حق جلّ جلاله مأمور است و به تحمل این مشقات فوق الطاقه ناچار و مجبور.

اکنون از اهل بصارت انصاف می طلبم که فرق این استدلال قرآن و استدلالی که در کتاب ایقان است چیست اگر تحمل مشقت بدون شهادت دلیل حقیقت حضرت رسول باشد چرا و به چه وجه و به کدام انصاف تحمل این مشقت با شهادت برهان حقیقت و صدق ادعای حضرت باب اعظم نگردد. آیا اگر جناب شیخ در زمان حضرت رسول بودند عیناً همین ایراد را بر آن حضرت وارد نمی آوردند و آیا همین ایرادشان که بذل جان و مال و تحمل صدمات و بلیات دلیل صدق ادعا نمی شود زیرا که اصحاب مذاهب باطله نیز همین ها را متحمل شده اند عیناً بر قرآن وارد نیست فاعتبروا یا اهل الانصاف.

و از عجائب حالات رؤسای اسلام در این سنوات اخیر اینست که آتش شبهه ای نیفروختند جز آنکه دخان مظلّمش اولّ افق منیر اسلام را تاریک کرد و سهم ایرادی نینداختند الا آنکه پیش از مقصد صدور ائمه هدی را هدف نمود و گلوله ای از مدافع مدافعت صادر ننمودند الا آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم داشت.

و نیز در اصحاب عاشر انجیل متی نظر فرما که حضرت عیسی به تلامیذ خود که برای تبشیر و دعوت یهود می فرستاد می فرماید: "هَا أَنَا أُرْسِلُكُمْ كَفَتَمَ فِي وَسْطِ دُؤَابٍ. فَكُونُوا حُكَمَاءَ كَالْحَيَّاتِ وَبُسْطَاءَ كَالْحِمَامِ وَلَكِنْ إِحْذَرُوا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّهُمْ سَيَسْأَلُونَكُمْ إِلَى مَجَالِسٍ وَفِي مَجَامِعِهِمْ يُجَلِّدُونَكُمْ. وَتُسَاقُونَ أَمَامَ وُلَاةٍ وَمُلُوكٍ مِنْ أَجْلِ شَهَادَةِ لَهُمْ وَلِأُمَمٍ." یعنی اینک من شما را مانند اغنام به میان گرگان می فرستم پس چون حیّات دانشمند و مانند کبوتران بی خدعه باشید و لکن حذر کنید از مردم زیرا که شما را به مجالس خواهند کشید و در مجامع خود شما را تازیانه خواهند زد و به جهت اسم من شما را نزد امرا و ملوک خواهند برد تا شهادت باشد برای ایشان و برای سایر امت ها.

اکنون ملاحظه فرمائید که حضرت عیسی علیه السّلام تازیانه زدن و به مجالس کشانیدن و حبس و زجر اصحاب خود را شاهد حقیقت ایشان و دلیل صدق دین ایشان مقرر داشته است.

پس چگونه حبس و قتل و حرق و اسر نقطه اولی و جمال اقدس ابهی عز اسمهما و چندین هزار نفس از اهل ایمان دلیل حقیقت ایشان نباشد و شاهد صدق قولشان نگردد. و شخص هر قدر فاقد البصیره باشد و نتواند معنی شهادت را بفهمد و آثار باهرة دماء مسفوكه فی سبیل الله را ادراک کند این مقدار را می تواند تمیز دهد که کشته شدن غیر مؤمن مانند زرع بذر فاسد است که ایداً موجب انبات نگردد و اثری بر آن مترتب نشود و لکن شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل الرحمن مانند زرع بذر طیّب است که موجب انبات "...سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبًّا..." ﴿۲۶۱﴾^۱ گردد و سبب ازدیاد نفوس و غلبه کلمه الهیه شود.

مثلاً اگر نه ده نفس و صد نفس بل اگر صد هزار نفس از وثنیان در زیر چرخ آهنین و یا از مسلمین در تیغ زنی و دسته گردانی جانهای خود را فدا کنند ایداً احدی داخل دین ایشان نگردد و هرگز بر عدد ایشان نیفزاید بل باعث فقدان آن مقدار از نفوس شود و از هیئت جامعه بکاهد به خلاف اهل ایمان که از شهادت یک نفس نفوس کثیره انتباه یابند و بر عدد ارباب ایمان و ایقان بیفزایند. "...وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ" ﴿۲۶۱﴾^۲.

و از مواضعی که مقتضی دقت نظر است این موضع است که چون مناظر بهائی در جواب جناب شیخ گفته است که مذاهب باطله در عالم یافت شد و اضمحلال یافت. جناب شیخ این قول مناظر خود را مثبت خیالات باطله خود دانسته و این امر اعظم را نیز قیاس به آن مذاهب باطله نموده و قبل از تحقق اضمحلال آن را مضمحل شمرده و زبان به شکر و ثنای باری جلّ شأنه گشوده اند که «الحمد لله الذی أجرى الحقّ على لسان الخصم و اثبت بدلیله ما ندعی ثبوته و وقوعه» یا شیخ بطلان فرق اسماعیلیه و یا کیسانیّه و یا زیدیّه نه از جهت اسمعیلی بودن و زیدی بودن و کیسانی بودن است بل سببش صرف تفرّق و اختلاف و تشیع است که به حکم آیه کریمه قرآنیّه "إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ" ﴿۱۵۹﴾^۳ و آیه مبارکه "...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ" ﴿۳۱﴾^۴ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾^۵ از حقیقت جامعه بی بهره شدند و در صف احزاب و فرق که حقّ جلّ جلاله از آن نهی صریح

^۱ سوره بقره

^۲ سوره انعام

^۳ سوره روم

فرمود داخل گشتند. و در این حکم جمیع فرق اسلامیّه اعم از اینکه سنی باشد یا شیعی یا اسمعیلی و زیدی و غیرهم کلّ شریکند و در صفوف فرق مختلفه داخل.

این است که ما اهل بهاء جمیع فرق اسلامیّه را به هر اسمی که مسمی باشند همین قدر که به وحدانیت خداوند تبارک و تعالی و نبوت حضرت خاتم الانبیا، مدّعن بودند و به احکام قرآن عامل تا ظهور نقطه اولی که ظهور قائم آل محمد است جمیع آنها را در تحت کلمه اسلام داخل می دانیم و نجات و عدم نجات هر فردی از افراد فرق مذکوره را موقوف و منوط به اراده حقّ جلّ جلاله می شناسیم.

و خلاصه مقصود این است که سبب بطلان فرق کیسانیّه و غیرها صرف تفرقت و اختلاف است که کلّ در آن شریکند نه اسم مخصوص و فرقه مخصوصه، زیرا که حقّ جلّ جلاله در آیه اولی به حضرت خاتم الانبیا، می فرماید: کسانی که دین خود را متفرّق کنند و طایفه طایفه گردند از تو بهره ای ندارند امرشان با خداوند است و بعد ایشان را به آنچه می کنند متنبّه و آگاه می فرماید. و در آیه ثانیّه به اهل اسلام می فرماید: مباحثید از مشرکین که دین خود را تفرقه کردند و فرقه فرقه و طایفه طایفه شدند و هر فرقه به معتقدات خود خوشنود و فرحناک گشتند.

و از صریح این دو آیه کریمه که ابدأ تاویل بر نمی دارد اهل بصارت توانند فهمید که هر یک از فرق اسلامیّه که خود را فرقه حقّه گویند و دیگری را فرقه باطله از حقیقت جامعه محمدیه بی بهره و مهجورند و در عداد احزاب موصوفه در آیه مبارکه مندرج و مذکور زیرا که دیانت اسلامیّه حقیقت جامعه نورانیّه بود که کاملاً بر حضرت خاتم الانبیا، علیه و آله اطمینان التّحیّه و البهاء نازل شد و آن حضرت نیز کاملاً و تماماً به خلق ابلاغ فرمود احدی تا ظهور قائم موعود حقّ تغییر سنتی از سنن او را نداشت و احدی مأذون در تفرقه و اختلاف امت نبود و هر کس سبب تفرقه و اختلاف گشت از ادراک حقیقت محروم ماند و در صف احزاب مردوده داخل گشت. و این است مقصود آن عارف بالغ که فرمود:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

در این صورت معلوم گشت که اعتراف مناظر بهائی را جناب شیخ نفهمیده مثبت خیالات فاسد خود دانست و به سراب وهم خود را مسرور و خوشوقت داشت. بلی، از مسائل متفق

علیها این است که لا زال مدّعیان صادق و مدّعیان کاذب در دنیا بوده اند و خواهند بود. و مقصود از مدّعیان کاذب رؤسای مذاهب مختلفه نیست از قبیل زیدیه و یا اسماعیلیّه و یا کیسانیه و غیرها زیرا که مذاهب چنانکه دانستی جمیعاً در حکم مساوی است و رؤسای مذاهب هیچیک ادّعای استقلال ننمودند و مدّعی وحی سماوی نشدند. بل مقصود از مدّعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادّعای مستقل نماید و مدّعی نزول وحی سماوی گردد و شریعت جدیده مستقله تشریع نماید. در این صورت به مدّعی صادق مشتبّه گردد و دخان شبهات فضای امر را تاریک گرداند و مانع استبصار اهل ارتیاب شود و راه القاء شبهه و تشکیک مفتوح گردد. و اگر چه در هر زمان این گونه اشخاص یافت شده اند چنانکه تواریخ بدان ناطق است ولی غالباً در اوان ظهورات حقّه این گونه مدّعیان کاذب بسیار می شوند و موجب ظلمت افق امر می گردند. چنانکه تیودای سوری و یهودای جلیلی در قرن ظهور حضرت عیسی علیه السّلام ظاهر شدند و مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیاء علیه السّلام مدّعی مقام نبوت و رسالت گشتند و در این قرن نیز جمع کثیری از قبیل سید علاؤ در عراق و حاجی ملا هاشم بن مرحوم فاضل نراقی و احمد کرمانی و خفاش یزدی و غیرهم مدّعی مقام ظهور کلی شدند.

و سبب ظهور این گونه اشخاص این است که چون بعضی از مغرورین تشریع شرانع را از نتایج عقول بشریه می شمارند و ادّعای مقام شاریعت را امری سهل می پندارند و العیاذ بالله حق را غافل و زاهل گمان می کنند و مظاهر امر الله را چون خود انسانی تصوّر می نمایند لهذا در مقام ادّعا بر می آیند و به عقل ناقص خود شریعتی تأسیس می کنند و راه ایراد و انتقاد و شبهه امثال جناب شیخ را بر امر الهی و داعی حق مفتوح می دارند. و لکن حاشا ثم حاشا که قدرت الهیه بگذارد که باطل غالب گردد و کلمه کاذبه نفوذ یابد و نه پنجاه و چهل سال بل ده سال در عالم باقی ماند.

و خلاصه القول چون در علم الهی متحقّق بود که این گونه اشخاص ظاهر خواهند شد و به جهت امتحان و تمحیص خلق و تمیز بین الخبیث و الطّیّب موجب شبهه و ارتیاب خلق خواهند گشت. لهذا حقّ جلّ جلاله در جمیع کتب سماویه از این گونه حوادث اخبار فرمود و تمثیلاً و تصریحاً فارق بین الحقّ و الباطل را چنانکه در مقاله ادّله ذکر نمودیم مبین و معلوم داشت. و اعجب

از کلّ شیء که دلیلی واضح است بر بی اطلاعی و قلت علم جناب شیخ به ادیان و مذاهب بل به احادیث و اخبار بل به قرآن و تفسیر این است که جناب ایشان شهادت نقطه اولی و تفرّق اصحاب ایشان را دلیل بطلان شمرده و امر ظهور کلیّ جدید را به مذاهب متفرقه قیاس نموده اند و شهادت و قتل و اسر و حرق و صبر در بلایا را که از ادله حقیقت است ایشان برهان بطلان گرفته اند.

یا جناب الشیخ! آیا نه در قرآن وارد شده است که رجع مانند بدء باشد و به حکم آیه کریمه "كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ... ﴿٣٠﴾" ^۱ در ظهور قائم موعود نیز به حکم اجازه شیاطین انس و علمای وقت مظالم و تعدّیات سابقه تجدّد یابد. و آیا نه در حدیث متفق علیه بین اهل التشیع والتسنن وارد بود که آنچه در امم سابقه وقوع یافت در امت اسلام نیز واقع و متحقق گردد. و آیا نه اصحاب حضرت عیسی پس از صعود آن جمال معبود از ظلم یهود در جمیع بلاد متفرّق گشتند و در هر بلد مورد ظلم و قتل و حبس و اسر یهود و رومانیان بودند و مدّت سیصد سال در نهایت ذلت و پراکندگی به نشر امر الهی پرداختند. و آیا نه در انجیل مقدّس وارد است که این گونه حوادث بل اشدّ در ایام نزول ثانی آن حضرت تحقق یابد و آثار بدء در رجع عود کند. و آیا نه در احادیث کثیره وارد است که اصحاب قائم ذلیل گردند و اتباع آن حضرت به قتل و حرق و انواع ظلم مبتلا شوند و مظاهر شیطان ایشان را سب و لعن و طرد نمایند.

بلی یا سیدی الشیخ حقّ جلّ جلاله فرموده است: "...لَهُ بَابٌ بِأَطْنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ" ^۲ آنچه را شما قتل و سب و طرد و تفرقه و ذلت و عذاب می بینید ما عین رحمت و نعمت و سعادت و هدایت می دانیم و سبب نفوذ امر الله در دنیا و بلوغ با نفس الرغائب در عقبی می شمیریم. و لکن این مقام عالی را جز بصائر نیره نبیند و این حقائق را متوهم مکفوف البصر ادراک ننماید.

^۱ سورة اعراف

^۲ سورة حدید

رحم الله الكاتب الادريسي حيث قال:

«أَتَحْيِينَا إِذَا قُلْنَا بُلِينَا بَلِينَا أَوْ يَرُومُ الْقَلْبُ لِينَا
نَعْمَ لِلْمَجْدِ نَقْتَجِمُ الدَّوَاهِي وَ يَحْسِبُ خَامِلٌ أَنَا دُهِينَا
تُنَاوِشُنَا فَتُقَهِّرُهَا خُطُوبٌ تَرَى لَيْثَ الْعَرِينِ لَهَا قَرِينَا
سَوَاءٌ حَرْبُهَا وَالسَّلَامُ إِنَّا أَنَاسٌ قَبْلَ هُدْنَتِهَا هُدِينَا»

و استمع نشید الادیب الشیرازی فی هذا المقال

دل داده ام بیاری عاشق کشی نگاری مرضیه سجایا محمودۃ الخصائل
منصور بر سردار این نکته خوش سراید از شافعی مه‌رسید امثال این مسائل

وَقَدْ عَلِمَ أُولَئِانَهِى أَنَّ الْمَصَانِبَ وَالرَّزَايَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ بَحْرٌ مَوَاجٌ وَقَامُوسٌ مُتَلَاطِمٌ عَجَاجٌ
يَفِرُّ مِنْهُ بَنُو الدُّنْيَا وَلَا يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ أَهْلُ الْهَوَى وَلَا يَصِلُ إِلَى شَوَاطِيهِ إِلَّا أَهْلُ الْبَهَاءِ أَصْحَابُ
السَّفِينَةِ الْحَمْرَاءِ وَالرَّايَةِ الْمَقْدَسَةِ الْبَيْضَاءِ الَّذِينَ نَصَرُوا اللَّهَ بِدِمَائِهِمْ وَأَعْلَوْا كَلِمَتَهُ بِمُهْجِهِمْ
وَنُفُوسِهِمْ وَحَيَّرُوا اللَّيْلَ فِى مَوَارِدِ الشَّدَانِدِ بِسُكُونِهِمْ وَقَرَّارِهِمْ وَأَدْهَشُوا الْأُمَمَ فِى هُجُومِ
الْخُطُوبِ بِشُبُوتِهِمْ وَأَصْطَبَّارِهِمْ كَمَا أَخْبَرَ عَنْهُمْ حَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِى حَدِيثٍ عَلَى
بَنِ مَهْزِيَارٍ بِقَوْلِهِ "خَصَّهُمُ اللَّهُ بِاحْتِمَالِ الضِّيمِ فِى الدُّنْيَا لِيَشْمِلَهُمْ إِتْسَاعُ الْعِزِّ فِى دَارِ الْقَرَارِ".

و بالجمله چون این مسائل مفصلاً معلوم گشت و حق از باطل چون شمس از ظل امتیاز یافت
اکنون در این مسئله سخن گوئیم که جناب شیخ از مناظر خود کثیراً به مزور و منافق تعبیر
فرموده و این عبد متحیر و متفکر که آیا جناب مناظر چه حیلہ ای به کار شیخ غیر مزور
برده است که او را از منهج قویم ادب بیرون برده و به نوشتن هذر و هذیان مجبور کرده است چه
اهل بهاء نزد کافۃ ملل به صداقت موصوفند و در جمیع بلاد به نزاهت معروف. و در اثبات
این دعوی همین نکته کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت این قوم را
خلاقاً لسانر الاقوام بدون قسم مقبول می دارند و این دلیل است بر این که ایشان را در قول
متهم نمی شمارند. تا اینکه در صفحه هیجدهم و نوزدهم رسالۃ مطبوعۃ جناب شیخ به
این سر مکنون برخوردیم و بر موجب این شکوه و شکایت بل افترا و تهمت مطلع گشتیم.

و اجمال آن این است که چون در کتاب مستطاب ایقان در معنی غلبه و نصرت نازل شده است که مقصود از غلبه نفوذ کلمه الله و غلبه امر الله است و احاطه روحانیّه و سلطنت دینیّه که همواره از خصایص انبیاء و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین بوده نه غلبه ظاهره و سلطنت دنیویّه و تغلبات ملکیّه. و در اثبات این معنی به مظلومیّت سیدالشهداء و شهادت آن حضرت استشهاد فرموده که با آنکه آن حضرت از اعظم جنود الهیه محسوب بود و به حکم آیه کریمه "وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" (۱۷۲)^۱ به غلبه و نصرت موعود معذک در غایت مظلومیّت رتبه شهادت یافت و لکن نزد اهل بصیرت این مظلومیّت مثبت سلطنت حقیقیّه الهیه گشت و این شهادت موجب اثبات کلمه الله و ثبوت و رسوخ و قوّت دین الله در عالم شد و معنی غلبه امر الله که مقصود حقیقی الهی است واضح و هویدا گشت.

و جناب شیخ در رساله اولی چنانکه عیناً عبارات ایشان را نقل نمودیم جواب گفته اند که کشته شدن دلیل حقیّت نمی شود و بذل مال و جان و صبر و استقامت در بلایا برهان صدق ادعا نمی گردد. زیرا که از اتباع معاویه و یزید نیز جمعی کشته شدند و در اثبات مطلب خود بذل مال و جان نمودند. و کذلک و ثنیان و هم اصحاب مذاهب باطله در سبیل مقاصد خود بذل مال و جان می نمایند و از هیچگونه فداکاری مضایقه نمی کنند. و لهذا نمی توان گفت که این گونه مطالب دلیل حقیّت است بل حقیّت را دلیلی ظاهر و برهانی قاهر لازم است.

و اگرچه مقصود جناب شیخ در غایت وضوح است که خواسته است دلیلیّت شهادت و مظلومیّت نقطه اولی را بر حقیّت آن حضرت ردّ نماید و لکن غافل ماند که این فقره منتهی بر نفی دلیلیّت شهادت سیدالشهداء بر حقیّت آن حضرت هم خواهد شد و صریح در ردّ جمیع علمای اسلام که شهادت آن حضرت را ادلّ دلایل حقیّت او گرفته اند خواهد بود. زیرا که جمیع محققین علمای اسلام من اهل التشیع والتسنن متفق گشتند بر اینکه خلفای امویّه بغض اهل البیت را که به حکم حدیث صحیح مقبول الطرفین "إِنِّي تَارَكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي" مرجع و مآب مسلمین بودند، در قلوب اهل اسلام داخل کردند و سبّ و لعن ائمه هدی را از سنن معموله مؤکده مجری داشتند. و بیم آن بود که امت یکباره از مرجع حقیقی خود غافل و از مبین کتاب الهی معرض و محروم گردند و در شرک جهل و ضلالت فرو مانند.

ولكن شهادت حضرت سید الشهداء، موجب آگاهی و انتباه امت شد و مثبت ضلالت امویّه و حقیقت عترت طاهره گشت و حقیقت اسلام از شهادت آن حضرت الی یوم القیام محفوظ و محروس ماند.

و چون ایراد و شبهه جناب شیخ که کشته شدن و بذل مال و جان دلیل حقیقت نمی شود به خطّ مستقیم منافی این اصل اصیل بود و به صراحت دلالت شهادت را بر حقیقت شهید انکار ورد می نمود، لهذا جناب مناظر بهائی ایشان را به این نکته در غایت ادب تنبیه نموده که عجب است که جناب شیخ شهادت شهدا را با کشته شدن اشقیا در یک رتبه گرفته اند و هیچیک از بذل مال و جان اصحاب سید الشهداء و اتباع یزید را دلیل حقیقت و بطلان ندانسته اند و در حقیقت دلیلی را که مسلم کافّه محققین علما بود مردود شمرده اند. جناب شیخ چون این انتقاد را در غایت استحکام و سداد یافته و ابدأً خود را قادر بر ردّ این ایراد نیافتند لهذا در پناه مغالطه گریخته و به حبل خشونت و زشت گونی آویختند. غافل که زشت گونی و دشنام سلاح مردم نادان است و مغالطه طریق فرار عاجزان از اقامه دلیل و برهان. و این عبد عین عبارت ایشان را ذکر می نماید و حکم بین الطرفین را پس از جواب به ارباب الباب و ا می گذارد.

جناب مناظر بهائی نوشته اند

« مال و جان و عیال فدا کردن حضرت سید الشهداء در کربلا در کتاب ایقان ذکر شده که در راه خدا بود و آن حضرت جند الهی بوده اند. حال جناب شیخ آمده اند و این ایراد را در مقابل آن ذکر نوشته اند که یعنی جان نثار نمودن آن حضرت را و حضرات دیگر را نمی توانیم بگوئیم در راه خدا بود و دلیل بر حقیقت است و ذکر معاویه و یزید و تابعانش را می آورند که آنها هم در راه حقانیت خودشان این نوع جانفشانی کردند » (انتهی).

جناب شیخ در جواب ایشان نوشته اند

« می بینید که چه قسم افک و تقلّب و تزویر را جرأت می کند. بعد از این بنده او را همیشه مناظر مزور خواهم نامید. زیرا که عبارات رساله بنده که عیناً مسطور گردید ارباب معرفت دیدند که این ایراد را در مقابل که و چه نوشته اعتراض کرده ام. اما مناظر مزور روی کلام

ما را تقلباً به جانب دیگر برتافته می گوید که گویا بنده همین ذکر را در مقابل فدا کردن جان و مال حضرت سید الشهداء در کربلا نوشته ام و گویا تفاوتی میان یزیدیان و تابعان آن حضرت ندانسته ام. و می خواهد به این حیلۀ بازی و تقلب کاری خود را طرفدار مذهب شیعی و مسلم و بنده را مخالف و متهم بنماید. غافل از اینکه آنان که تا بحال ایشان را درست نشناخته بودند و از مندرجات موهومۀ کتاب ایقان مطلع نبودند حالا به واسطۀ رسالۀ بنده خوب شناختند و به واجبی دانستند. سبحان الله هیچ شرم نمی کنند از اینکه در عقیدۀ سخیفۀ خودشان آنچه از ضروریات دین اسلام و متفق علیه کلّ اهل ایمان است انکار می کنند و یا تغییر و تبدیل می نمایند. مانند ختمیت حضرت رسول و صوم شهر رمضان و حج و غیره و معذک باز در ظاهر اظهار اسلام و طرفداری مذهب شیعه می نمایند این رفتار و گفتار حقیقۀ صفت منافقین است. "بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا، وَلَا إِلَى هُوَ لَا، وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾".^۱ و کذا در اثنای کلام و عبارات خودشان نام مبارک حضرت رسول و حضرات ائمة طاهرین را توقیراً می برند و در باطن می خواهند دین و مذهب ایشان را از بن بر کنند. "يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾"^۲ (انتهی کلام الشیخ).

جناب شیخ نوشته است که ارباب معرفت دیدند که این ایراد را در مقابل که و چه نوشته اعتراض کرده ام. بلی یا شیخ، هر نفسی می فهمد که شما این اعتراض را در مقابل بابیه نوشته اید و مقصود شما این بود که شهادت حضرت باب اعظم و بذل مال و جان نمودن اصحاب آن حضرت دلیل حقیقت ایشان نمی شود. و لکن از این نکته غافل ماندید که این کلام شما ردّ دلیلیت شهادت سید الشهداء و اصحاب آن حضرت را هم می کند. کلام شما حاضر است و بهیچ گونه مغالطه ستر نمی شود. بلکه کلام شما اعتراض بر قرآن مجید هم هست. چنانکه در اوّل این مناظره عرض شد، اگر منصفی در این آیه شریفه نظر نماید که حقّ جلّ جلاله فرموده است: "قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٦﴾"^۳، در کمال وضوح می بیند که این اعتراض شما

^۱ سورة نساء
^۲ سورة توبه (برانت)
^۳ سورة جمعه

که به خیال خودتان بر ایقان وارد آورده اید عیناً بر قرآن مجید وارد است. و شأن نزول این آیه کریمه این است که چون یهود در زمان حضرت خاتم الانبیاء با اصحاب آن حضرت مفاخرت می کردند که ما شعب مقدس و مخصوص به شریعت کامله و ولایت و محبت الهیه هستیم لهذا تبکیتاً لهم و اثباتاً لبطلان دعواهم به حضرت رسول از حق جلّ جلاله فرمان آمد که بگو به قوم یهود اگر گمان کرده اید که شما نیکو اولیای الهی سوای سایر ناس پس تمنای موت کنید اگر راست می گویند. و این معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که میزان معرفت اولیای الهی از غیر ایشان تفضیل موت است فی سبیل الله بر بقا و ترک دین چنانکه از اولیای الهی در اوان ظهورات کلیه مثل ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام مشاهده گشته.

اکنون از اهل انصاف سؤال می نمائیم که اینکه جناب شیخ نوشته اند که بذل مال و جان دلیل حقیقت نمی شود آیا اعتراض بر همین آیه مبارکه هست یا نیست. بلی، مقصود جناب شیخ اعتراض بر کتاب مستطاب ایقان بود و لکن من سوء الحظ عیناً اعتراض ایشان بر حضرت سید الشهداء و بر قرآن و بر انجیل هم وارد گشت زیرا که سابقاً عرض شد که محققین از علمای اسلام شهادت و مظلومیّت حضرت سید الشهداء را مثبت حقیقت آن حضرت و بطلان یزید و امویّه دانسته اند. و در قرآن مجید هم ملاحظه فرمودید که طلب موت را فارق بین الحق و الباطل مقرر داشته و در انجیل شریف هم دیدید که حضرت عیسی علیه السلام حبس و زجر و مظلومیّت اصحاب خود را شاهد بر حقیقت ایشان قرار داده، در این صورت کالشمس فی رانعة النهار واضح و روشن می شود که حق با مناظر جناب شیخ است که ایشان شهادت سید الشهداء و اصحاب آن حضرت را با کشته شدن اتباع معاویه و یزید در یک رتبه دانسته اند و هیچیک را مثبت حقیقت او نشمرده اند.

و لهذا سابقاً عرض شد که معارضین این ظهور اعظم گلوله ای از مدافع مدافعه صادر ننمودند الا آنکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم کرد و سهمی از کمان ایراد و انتقاد نینداختند الا آنکه اول صدور مطهره انعمه هدی را مشبک نمود. و بالجمله این مسئله در غایت وضوح است و عرض شد که بهیچ گونه مغالطه و یا خشونت و زشت گوئی ستر نمی توان نمود.

و برآستی معروض می‌دارم که مقصود این عید دفاع و طرفداری از جناب مناظر بهائی نیست. زیرا که جناب مناظر از صنف کسبه و اهل تجارت محسوبند نه از اهل علم و ارباب قلم. و ممکن است که این چنین شخصی مطلب حق واضح خود را به طریق اجمال مرقوم دارد و در این صورت مجال مغالطه بر جناب شیخ وسیع گردد و خود را به وهم غالب تصور نماید. و لکن هیئات که مطلب حق پنهان ماند و باطل به خشونت کلام و بذانت قول غلبه یابد.

ولهذا از اهل انصاف سؤال می‌نمایم که آیا این چنین مناظری را که به این ملاحضت سخافت و بطلان ایراد شیخ را واضح نموده باشد او را مزور توان خواند. و آیا شخص بهائی را که در کمال استقامت بر تعیین دین خود اعتراف می‌نماید مذبذب توان گفت. جناب شیخ در طی رساله کلام خود را نوعی پرداخته‌اند که معلوم نشود ایشان از اهل تسنن هستند و یا از اهل تشیع که اگر از جهتی مجاب شدند راه گریز از سمت دیگر داشته باشند حتی اینکه مناظر ایشان مجبور شده است که از ایشان سؤال نماید که شما در چه طریقه‌ای مستقیم هستید معذک جواب سؤال ایشان را مصلحت ندیده‌اند که مرقوم دارند و این تذبذب ظاهر را از خود سلب فرمایند و غافلند که حجت این امر اعظم بر جمیع فرق علی حدّ سوا قائم است و برهان ظهور جدید بر ملل عتیقه باجمعها غالب.

و اما اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که اهل بهاء منکر ضروریات دینیّه‌اند از قبیل خاتمیت حضرت خاتم الانبیا و صوم رمضان و حج و غیرها. چون جواب این مسئله در طی جواب شبهات ایشان مفصلاً خواهد آمد و به عون‌الله به صریح آیات قرآن و احادیث صحیحّه ثابت خواهیم نمود که قائم موعود با شریعت جدید و کتاب جدید و قضاوت سماویّه ظهور خواهد فرمود و تمسّک به ضروریات چنانکه موجب اعراض یهود از حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا شد کذلک موجب اعراض متکبّرین این امت از قائم موعود خواهد گشت، لهذا در این موقع از شرح این مسئله صرف نظر می‌نمائیم و جواب این مطلب جناب شیخ را می‌گوئیم که نوشته است: «اهل بهاء در طی کلام اسم مبارک حضرت رسول و ائمه طاهرین را ظاهراً در غایت احترام مذکور می‌دارند و در باطن می‌خواهند دین و مذهب ایشان را از بن برکنند.» عجب در این است که جناب شیخ هنوز ملتفت نشده‌اند که به حکم

حدیث صحیح مقبول الطرفین "سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ" از دین اسلام جز اسمی باقی نمانده است.

مذتها است که از تطاول علماء سوء که شرح حالشان در ذیل این حدیث شریف مذکور است از دین مقدس اسلام و بنیان رفیع حضرت سید الانام جز شعائر مدروسه و اعلام منکوسه و معارف مطموسه و احکام مقلوبه و اطراف منهوبه و قوای مغلوبه چیزی باقی نیست که بابی ها از بن برکنند و منهدم و ویران نمایند. ویرانه را که ویران کند و برهنه را که مسلوب دارد. بل ویرانه را عمار جدید کنند و برهنه را جامه نو پوشانند. یا اولی البصائر المنیره یا اصحاب القلوب المدرکه در زیاده از پانصد حدیث از طرق اهل تسنن و اهل تشیع نظر نمائید که حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم اطیب التحیة و الثناء علانم آخر الزمان و حالات امت اسلام را به صراحت بیان فرموده اند و جمیع آنچه را اکنون به چشم خود می بینید از ضعف اسلام و مغلوبیت مسلمین و تفرق مذاهب و تشتت قلوب مبیتن داشته اند و در اکثر این احادیث تصریح نموده اند که سبب ضعف اسلام و اختلال حال امت علماء و فقها و رؤسای ایشانند که از سبیل مستقیم تقوی منحرف گردند و طالب ریاست و اکتساب مناصب دنیویّه باشند و از شهوات دنیه اجتناب ننمایند و به اهل ظلم تقرب جویند.

چنانکه در همین حدیث که صدر آن ذکر شد می فرماید: "فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَشَرُ الْفُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ." یعنی علمای آن روزگار بدترین علمائی هستند که در زیر آسمان نمودار شده اند فتنه و فساد از ایشان زاید و شرّ آن بدیشان راجع گردد. و نیز از احادیثی که شایسته است که اهل اسلام قدری در آن تأمل فرمایند این حدیث شریف است که مرحوم مجلسی در باب علامات از مجلد غیبت بحار می فرماید: "عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْإِنصَارِيِّ قَالَ حَجَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَجَّةَ الْوِدَاعِ. فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَجِّ أَتَى مُودِعَا الْكَعْبَةِ فَلَزَمَ حَلَقَةَ الْبَابِ وَنَادَى بِرَفْعِ صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ فَاجْتَمِعْ أَهْلَ الْمَسْجِدِ وَأَهْلَ السُّوقِ. فَقَالَ اسْمَعُوا فَإِنِّي قَائِلُ مَا هُوَ بَعْدِي كَأَنِّي فُلَيْبَلُغٌ شَاهِدُكُمْ غَائِبِكُمْ. ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى بَكَى لِبُكَائِهِ النَّاسُ. فَلَمَّا سَكَتَ مِنْ بُكَائِهِ قَالَ ااعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّ مَثَلَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ كَمَثَلِ وَرَقٍ لَا شَوْكَ فِيهِ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةِ سَنَةٍ. ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ وَوَرَقٌ إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ. ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ

ذَلِكَ شَوْكٌ لَا وَرَقٌ فِيهِ حَتَّى لَا يُرَى فِيهِ إِلَّا سُلْطَانُ جَانِرٍ أَوْ غَنَى بُخَيْلٍ أَوْ غَالِمٌ رَاغِبٌ فِي الْمَالِ أَوْ فَقِيرٌ كَذَّابٌ أَوْ شَيْخٌ فَاجِرٌ أَوْ صَبِيٌّ وَفَحٌّ أَوْ امْرَأَةٌ رَعْنَاءٌ ثُمَّ يَكْفِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ. فَقَالَ يَا سَلْمَانُ إِذَا قُلْتَ عُلَمَانُكُمْ وَذَهَبَتْ قُرْآنُكُمْ وَقَطَعْتُمْ زَكَاةَكُمْ وَأَظْهَرْتُمْ مُنْكَرَاتِكُمْ وَعَلَّتْ أَصْوَاتُكُمْ فِي مَسَاجِدِكُمْ وَجَعَلْتُمُ الدُّنْيَا فَوْقَ رُؤُسِكُمْ وَالْعِلْمَ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَالْكَذِبَ حَدِيثَكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَكَيْهَاتِكُمْ وَالْحَرَامَ غَنِيمَتَكُمْ وَلَا يَرْحَمُ كَبِيرُكُمْ صَغِيرُكُمْ وَلَا يُوقِرُ صَغِيرُكُمْ كَبِيرُكُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْزِيلُ اللَّعْنَةِ عَلَيْكُمْ وَيُجْعَلُ بَأْسُكُمْ بَيْنَكُمْ وَبَقِي الدِّينِ بَيْنَكُمْ لَفْظًا بِالسِّنَتِكُمْ. فَإِذَا أُوتِيتُمْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَوَقَّعُوا الرِّيحَ الْحَمْرَاءَ أَوْ مَسْحًا أَوْ قَذْفًا بِالْحِجَارَةِ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ "قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ." ^١

خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که جابر بن عبد الله انصاری که از مشاهیر اصحاب حضرت خاتم الانبیاء است روایت نموده است که در سفر حجة الوداع در خدمت حضرت رسول حج نمودیم چون آن حضرت از اعمال مفروضه حج فراغت یافت برای وداع بیت به نزد کعبه آمد و حلقه باب کعبه را بگرفت و به صوت بلند ندا فرمود: ایها الناس. پس اهل مسجد و اهل سوق مجتمع شدند و آن حضرت فرمود: بشنوید آنچه را من می گویم که بعد از من وقوع خواهد یافت پس باید هر نفسی که از شما که حاضر و شاهد است به آن کس که غائب است تبلیغ نماید. پس آن حضرت بگریست تا آنکه مردم از بکای وی به گریه در آمدند. پس چون از گریه ساکت شد فرمود: بدانید خداوند شما را رحمت فرماید هر آینه مثَلِ شما امروز مانند اوراقی است بدون خار تا مدت یکصد و چهل سال. پس خار و برگ با هم مختلط گردد تا مدت دویست سال. پس چون این مدت به سر آید زمانی رسد که جز خار نماند تا آنکه دیده نمی شود در آن زمان الا سلطان جانر یا غنی بخیل یا عالمی که راغب در جمع مال باشد یا فقیر دروغ گوی یا پیر فاجر یا کودک بی شرم یا زن بی حیا. و دیگر بار آن حضرت را گریه فرو گرفت. پس سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! خبر ده ما را که آنچه فرمودی چه وقت وقوع خواهد یافت. فرمود: یا سلمان وقتی که علما کم شوند

^١ سورة انعام، آیه ٦٥

و قرآن از میان بروند و زکات از میان شما قطع شود و چون منکرات را اظهار ننمایید و اصوات خود را در مساجد بلند کنید و دنیا را فوق رأس خود گیرید و علم را در زیر پا نهید و چون دروغ حدیث شما شود و غیبت نقل مجلس شما گردد و حرام نزد شما غنیمت و باز یافت باشد و بزرگ شما بر خورد رحم نکند و خورد شما بزرگ را توقیر ننماید. پس در این وقت لعنت بر شما نازل شود و آسیب شما در میان شما افتد و دین در میان شما محض لفظ بر زبان شما باشد، پس چون این خصلت ها در میان شما پدید شود منتظر باشید که باد سرخ بر شما وزد (یعنی به بلیه قتل عمومی گرفتار گردید) و یا مسخ شوید و یا سنگ بر شما بارد و تصدیق این وعید در کتاب ربّ مجید این آیه مبارکه است: "قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُزَيِّقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ" ۴۶۵. یعنی بگو اوست خداوندی که قادر و توانا است بر اینکه عذابی بر شما مبعوث فرماید از فوق شما یا از تحت اقدام شما یا آنکه شما را فرقه فرقه و مختلف المذهب نگاهدارد و بعضی را از باس و سخط بعض دیگر بچشاند. ببین و نیک نظر فرما که چگونه آیات را برای ایشان مبین می داریم و تکرار می فرمائیم شاید ایشان بفهمند و دریابند (انتهی).

و از علمای اهل سنت و جماعت شیخ حسن العدوی الحمزاوی در کتاب مشارق الانوار در اشراط ساعت صغری یعنی قیام مهدی فرموده است: «و مِنْهَا رَفَعُ الْأَسَافِلِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا لُكَعِ بْنِ لُكَعٍ وَمَا مِنْ عَالِمٍ إِلَّا وَالَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تُلْقُوا رَبَّكُمْ." قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِذَا فَعَلْتَ أُمَّتِي خَمْسَةَ عَشَرَ حَلًّا بِهَا الْبَلَاءُ قِيلَ وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا كَانَ الْمَغْنَمُ دُولًا وَالْأَمَانَةُ مَغْنَمًا وَالزُّكُوةُ مَغْرَمًا وَأَطَاعَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَعَقَّ أُمَّهُ وَجَفَا أَبَاهُ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ وَكَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرَذَلَهُمْ وَأَكْرَمَ الرَّجُلُ مَخَافَةَ شَرِّهِ وَشَرِبَتْ الْخُمُورُ وَلَبَسَ الْحَرِيرُ وَاتَّخَذَتِ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَارِفُ وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلُهَا فَلْيَرْتَقِبُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حَمْرًا أَوْ مَسْخًا أَوْ خَسْفًا." وَفِي الْحَدِيثِ: "وَتُعَلَّمَ الْعِلْمُ لِغَيْرِ الدِّينِ وَسَادَ فَاسِقُهُمْ وَكَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ

أَرَدْنَاهُمْ. « و فی الحدیث: "إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعاً وَلَكِنْ يَمُوتُ الْعُلَمَاءُ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جَهَالاً فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا"» (انتهی).

یعنی از علامات قیامت صغری بزرگی یافتن اسافل ناس است حضرت رسول علیه السلام فرموده است: ساعت قیام نخواهد نمود تا اینکه نیک بخت ترین مردم به دنیا لکع بن لکع باشد (و لکع در عربی لنیم و احمق را گویند) و هیچ عالمی نخواهد آمد الا آنکه عالمی که بعد از او آید شیرتر و بدتر از اوّل باشد تا وقتی که پروردگار خود را ملاقات کنید. و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: وقتی که امت من پانزده امر را مرتکب شوند بلا بر ایشان نازل خواهد شد. گفتند چیست آن یا رسول الله. فرمود: وقتی که غنائم را خاصه دول شناسند و امانت را غنیمت و زکات را خسارت شمرند و مرد مطیع زن گردد و با مادر مخالفت کند و پدر را جفا نماید و اصوات در مساجد ارتفاع یابد و بزرگ قوم رذل ترین ایشان شود و شریر از خوف شرارتش محترم گردد و وقتی مسکرات را استعمال نمایند و حریر پوشند و زنان مغنیه گیرند و آخرین امت اوّلین را سبّ و لعن نمایند چون این امور واقع شود مترقب نزول بلا، از قبیل ریح حمراء (یعنی قتل عمومی) یا مسخ یا خسف باشند. و در روایت دیگر فرموده است: وقتی که تعلّم علم برای غیر دین باشد و فاسق این علما ریاست یابد و ارذل قوم رئیس ایشان گردد. و در حدیث وارد است که خداوند تبارک و تعالی علم را قبض نخواهد فرمود که یکباره از میان بردارد بلکه چون علما وفات نمایند و عالمی باقی نماند مردم جهال را رئیس خود نمایند و ایشان بدون علم فتوی دهند و خود گمراه شوند و مردم را نیز گمراه کنند (انتهی).

و خلاصة القول اگر این عبد احادیثی را که در اسباب ضلالت امت و ضعف ملت و شرارت اصحاب ریاست وارد شده است بخواند ایراد نماید باید به تألیف کتابی بزرگ مشغول شود و لکن از این جمله که ذکر شد اهل بصیرت توانند دریافت که آنکه دشمن اسلام است کی است و سبب ضعف دین چه.

و اگر شخص متفرّس به دقت نظر نماید در غایت وضوح می فهمد که مثلاً این مدعیان دوستی اسلام و حضرت خاتم الانبیا، به عینه مثل یهود است در ادعای دوستی شریعت تورات و حضرت موسی. بلی، لاشکّ یهود حبّ حضرت موسی و شریعت تورات را راسخ و مکین

در قلوب خود نموده‌اند و عدم جواز نسخ و تغییر احکام تورات را از قبیل حفظ سبت و ذبیحه و حج بیت المقدس و صوم و اعیاد مخصوصه از ضروریات دینیّه خود می‌دانند و الی یومنا هذا در حفظ این شریعت تحملّ جمیع شداند و آلام را بر خود واجب و لازم و متحتم دانسته‌اند. و لکن ببینیم که آیا این حبّ به قدر ذرّه عند الله مقبول گشت و حبّ حقیقی واقعی محسوب شد و یا آنکه حبّ حقیقی حضرت موسی را اصحاب حضرت عیسی داشتند که به تغییر احکام فرعیّه راضی شدند و لکن حبّ آن حضرت را در قلوب جمیع اهل اروپا راسخ و ثابت و متمکن داشتند. چه امری ظاهر است که جمیع اهالی اروپا قبل از ظهور حضرت عیسی و ثنی بودند و ابداً اعتراف به حقیقت نبوت حضرت موسی نداشتند ولی پس از ظهور آن حضرت و غلبه دیانت نصرانیّت بر اروپا به تصدیق حضرت عیسی بر حقیقت نبوت حضرت موسی نیز اعتراف نمودند و کتاب تورات را کتاب الله دانستند و حبّ آن حضرت را وسیله تقرّب الی الله شمرند و همچنین است امروز حال مدّعیان دوستی اسلام و حال اهل بها..

و هر قدر شخص فاقد البصیره باشد و نتواند فوائد کتاب مستطاب ایقان را بفهمد که مفتاح معضلات کتب سماویّه است و مبین غوامض آیات الهیّه، این قدر را تواند فهمید که از تلاوت همین کتاب مبارک نفوس کثیره از زردشتیان که ابداً معتقد به حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السّلام نبودند اکنون معتقد شدند و در جنت ایمان داخل گشتند. و هکذا جمعی کثیر از یهود که بغض حضرت عیسی و حضرت رسول آمیخته با دل و جان ایشان بود اکنون از قوت بیان کتاب ایقان بغض ایشان به محبت و کفر ایشان به هدایت تبدیل شده و لسان هر یک مانند طیر مغرّد به دلایل و براهین حقیقت حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی ناطق و گویا گشته و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء..

و خلاصه القول از آنچه عرض شد جواب جمیع ایرادات جناب شیخ بر امر مبارک حضرت باب اعظم واضح و معلوم گشت و کیفیت تشریع ادیان و انشقاق مذاهب و حدوث اختلافات که از مسائل مهمّه علمیّه و تاریخیّه است روشن و هویدا شد. و در غایت وضوح ثابت و مبرهن گشت که اصول ادیان و شرائع جمیعاً من عند الله بوده و مذاهب و ثنیه بدعت های باطله است که لازال در ادیان الهیه داخل شده اعمّ از اینکه این و ثنیت و بت پرستی قبل از حضرت نوح باشد یا بعد از نوح، از حکمای یونان و رومان باشد یا از افاضل ایران و ترکستان.

و کذلک بعض مغالطات جناب شیخ با مناظر ایشان معلوم گشت و اگر این عبد بخواهد
 جمیع مغالطات جناب شیخ را در جواب مناظر خود که این یک از بابت اینکه از اهل تألیف
 و تحریر نبوده مطالب حق خود را مجمل بیان کرده و آن یک از عدم فهم مقصود مجال
 مجادلت را فسیح و وسیع شمرده در این رساله ایراد نماید بنا بر مثل مشهور مثنوی هفتاد
 من کاغذ شود.

و چون مقصود محاکمه فیما بین مناظرین نیست بل مقصود دفع ایرادات و شبهات جناب
 شیخ است از کتاب مستطاب ایقان و هم فرصت زیاده بسط و تطویل نیست اکنون از جواب
 سایر تطاولات بی موقع جناب شیخ بر مناظر خود صرف نظر می نمائیم و به جواب باقی
 شبهات ایشان بر کتاب مستطاب ایقان می پردازیم. و اگر خداوند تبارک و تعالی معاونت
 فرماید در فرصت دیگر یا وقت طبع این کتاب سایر اغلاط جناب شیخ معروض خواهد شد
 و بر سبیل ملحق و حاشیه بر اصل کتاب الحاق خواهد یافت.

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

« اکنون بیائیم به ادعای جناب بها.. اگر بالفرض مقام و ادعای آن جناب نبوت باشد جای
 شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است زیرا که به عقیده جمیع ملت اسلام نبوت
 ختم است. یعنی دینی که ناسخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد. بلی، اگر چه
 صاحب کتاب ایقان به تأویلات چند در وجود هر یک از مظاهر قدسیه چونکه محل تجلی
 صفات الله است اولیت و ختمیت را جمع می شمارد چنانکه در این عبارت می گوید اگر جمیع
 (یعنی انبیاء) ندای انا خاتم النبیین بر آرند حق است زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک روح
 و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهرت
 و باطنیت آن روح الارواح حقیقیند.

اولاً ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد. زیرا که
 این صفت ازلیت و ابدیت خداوندی را می فهماند که مختص به یک ذات است و هو الاول و الآخر
 و الظاهر و الباطن و برای صدق مظهریت لازم نیست که جمیع صفات الهی کلیه در وجود مظهر
 تجلی و ظاهر گردد.

و ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کل صفات الله اند و البته هیچ شکی نیست در این که این مظهریت در نقطه ای منتهی خواهد شد یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اولین خواهد شد و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد از مدتی کسی خروج کرده ادعای مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد اما متشبه به این گونه دلیل ها شده بگوید ای خلاق مشتهبه مشوید در این که نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم. در این صورت لازم آید که قول و ادعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم حرف او را و تصدیق بکنیم نبوت او را. فالدلیل الذی یفضی الی تصدیق الکاذب لایصلح ان یکون دلیلاً» (انتهی).

جواب

در آغاز کتاب معروض داشتیم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب سماویه عموماً و در قرآن مجید خصوصاً وعده داده است و تصریح فرموده است که در آخر الزمان دو ندا ارتفاع خواهد یافت و دو وجود مبارک به امر الله قیام خواهند فرمود. و در احادیث صحیحه که مبین قرآن است علی اختلاف المصطلحات بین احادیث اهل السنه و الشیعه از ظهور اول به ظهور مهدی و یا قائم تعبیر شده و از ظهور ثانی به قیام روح الله و یا ظهور حسینی معبر گشته. و از این جمله در کمال صراحت مستفاد توان داشت که معتقد اهل بهاء این است که ظهور حضرت بهاء الله جلّ ذکره و عزّ اسمه ظهور ثانی موعود در قرآن و احادیث صحیحه است.

و لهذا اینکه جناب شیخ گمان فرموده اند که شاید ادعای ایشان ادعای نبوت باشد محض وهم و گمان خود جناب شیخ است و هر کس با اهل بهاء معاشر و یا از کتب این طایفه مطلع باشد می داند که نه در الواح مقدسه ادعای نبوت وارد شده و نه بر السنه اهل بهاء لفظ نبی بر آن وجود اقدس اطلاق گشته.

و سبب این است و سابقاً هم عرض شد که القاب خاصه مظاهر امر الله همانی است که خود به اذن الله تعالی به آن تنصیص نمایند و مقامشان آنی که خود تأسیس فرمایند نه آنچه

امم قبل گمان کرده اند و یا مصطلحات و همیة خود ساخته اند. مانند "کلمة الله" و "روح الله" در ظهور حضرت عیسی و "...رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ..."^۱ در ظهور حضرت خاتم الانبیاء و "باب اعظم" و "نقطة اولی" و "بهاء الله" و "جمال ابهی" در این دو ظهور اقدس اعلی.

و اما اینکه فرموده اند: «اگر بالفرض مقام و ادعای آن جناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است»، حاصل استدلال جناب شیخ این است که اگر ادعای ایشان نبوت باشد مخالف اجماع مسلمین است، زیرا که جمیع ملت اسلام متفقند بر اینکه دینی دیگر بعد از اسلام تشریع نخواهد شد. آفرین بر این استدلال. آیا عجزی و ضعفی فوق این تصور می شود که عالم اسلام و مدعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقائد اصولیه خود به دلیلی از ادله عقلیه و یا به آیتی از آیات قرآنی و یا به حدیثی از احادیث صحیحہ استدلال نماید و به اجماع و اتفاقی که هرگز در این مقامات دلیلیت ندارد و طرف مقابل آن را مقبول نمی دارد مستدل گردد.

یا اولی البصائر المنیره والآذان الواعیه، آیا یهود در زمان ظهور حضرت عیسی به همین اجماع در رد آن حضرت متمسک نشدند؟ و آیا مجوس در رد سه شارح اعظم موسی و عیسی و رسول الله علیهم السلام به همین اجماع تمسک نجستند؟ و آیا نصاری دین خود را آخرین ادیان و شریعت خود را آخرین ورق کتاب تشریع ندانستند و به همین اطمینان که ادعای حضرت رسول مخالف ضروریات دینی و اجماع ملت نصرانیة بل مخالف صریح انجیل مقدس است آن حضرت را رد نمودند؟ و آیا پس از آنکه دیدیم که امم عظیمه و ملل کبیره به این جبل موهون متمسک شدند و در بشر ضلالت فرو رفتند شایسته است که عاقل به این دلیل باطل تمسک جوید و از بشارات کتاب کریم و نبی عظیم غافل ماند و از طریق مهلک آرا و ظنون به امم هالکه ملحق گردد؟ بلی، شک نیست که این وبای عام دینی (که دین ما هرگز تغییر نخواهد کرد و شریعت ما هرگز نسخ نخواهد شد) اهالی جمیع مذاهب را احاطه نموده و این سبات عمیق و کابوس ثقیل کافه امم و قبایل را فرو گرفته است. و لکن آیه کریمه

«...أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ...»^۱ عاقل بصیر را می فهماند که هرگز ظهور مظاهر امر الله بر وفق هوی و خواهش امم نگشته و کلام پطرس رسول که فرموده است: «لَمْ تَأْتِ نُبُوَّةٌ قَطُّ بِمَشِيشَةِ إِنْسَانٍ» شخص طالب را کفایت می نماید که هرگز نبوتی بر وفق مشیت و میل احدی ظاهر نشده.

و چون معلوم شد که ادعای جمال اقدس ابهی ادعای ظهور موعود است نه ادعای نبوت و یا وصایت و نیابت به صریح دلیل عقلی توان دانست که مصدر و مظهر امر الله مجبور به اجرای شریعت سابقه نیست چه این مقام مقام شارعیت است و رتبه شارعیت که رتبه سلطنت مطلقه الهیه است با تقید هرگز معقول نباشد و چون مقتضیات قرون و اجیال بر حسب ناموس تقدّم و ارتقاء و یا تأخر و انحطاط که از مقتضیات حرکت جوهریه طبیعیه عالم است متغیر و متفاوت می شود البتّه مظهر امر الله و قائم به اذن الله بر حسب مقتضیات وقت تشریع شرائع و وضع سنن و قواعد فرماید نه بر حسب آنچه ملانم ازمنه سابقه باشد و یا موافق امیال و اهواء عبده هوی گردد. و چون ادراک این دقائق خارج از قدرت ابصار مکفوفه است و فهم این حقائق فوق طاقت صاحبان احلام ضعیفه و در فضای معارف علمای وقت را فوق این رتبه مجال نظر و قوّت طیران نیست که شئون صاحب امر را از احادیث ماضیه استنباط نمایند و مشیت های لاحقه الهیه را از بشارات سابقه ادراک فرمایند، لهذا در کمال ادب و غایت احترام خدمت جناب شیخ الاسلام معروض می دارم که یا سیدی الشیخ ما و شما خبر ظهور موعود را از نزد آبا و اجداد خود نیاوردیم و به عقول خود به لزوم تجدّد عالم به این دو ظهور محمود ملتفت نشدیم بل خدا و رسول از آن خبر دادند و عهد آن را در کتاب کریم و احادیث صحیحه از ما مأخوذ داشتند. پس در این مسئله که اکنون فیما بین ما و شما محلّ اختلاف است که آیا ظهور موعود ظهور نیابت و امامت و خلافت است یا ظهور ربوبیت و شارعیت و اصالت، بهتر آن است که به قرآن کریم و احادیث صحیحه رجوع نماییم و حکم خدا و رسول را بهترین فاصل بین الحق و الباطل شناسیم.

و به عبارت اوضح، در قرآن که موصوف به وصف فیهِ تَبَيَّنُ كُلِّ شَيْءٍ^۲ است و در احادیث که مبین قرآن است نظر کنیم که آیا ظهور قائم موعود و قیام روح الله از قبیل ظهور یکی

^۱ سوره بقره

^۲ اشاره به سوره نحل، آیه ۸۹

از ائمه طاهرین و یا خلفای راشدین است که مروج شریعت نبویه بوده اند و قدرت بر تشریع شرع جدید نداشته اند یا از قبیل ظهور حضرت رسول و حضرت عیسی و حضرت موسی علیهم السلام است که صاحب قدرت مطلقه و سلطنت الهیه بوده اند و قدرت بر تشریع شرع جدید و ایجاد امر جدید داشته اند.

اما آیات قرآن مجید فوق آن است که در این مختصر درج شود و مفسر آید چه بر هر بصیری که عالم به کتاب کریم باشد روشن است که یک ثلث قرآن لا اقل در ذکر ورود این یوم عظیم است و آثار و علانم این ظهور کریم. لهذا از آن جمله به تلاوت چند آیه اکتفا می نمایم و مابقی را به الواح مقدسه و یا کتب استدلالیه اهل بها، محول می داریم.

از جمله در سورة مبارکه البقرة فرموده است: "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾". یعنی آیا منتظرند جز این را که بیاید خداوند ایشان را در سایه های ابر با ملائکه و امر منقضى شود و امور به خداوند راجع گردد. و این آیه مبارکه به تمامها مطابق است با آنچه در انجیل مقدس وارد شده که حضرت عیسی فرمود که آن حضرت در ابرهای آسمان نازل خواهد شد و ملائکه خود را با صورهای بلند آواز به اقطار ارض خواهد فرستاد. و خلاصه مقصود این است که آیه کریمه اخبار از ظهور موعود بعد از حضرت رسول است نه آنچه اهل وهم گمان کرده اند و به هوای خود تفسیر نموده اند. و همچنین در سورة نبا فرموده است: "يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٢٨﴾". و این آیه مبارکه نیز بر وفق آیه سابقه مخبر است از ورود یوم الله و یوم الرب که در آن روز حضرت روح الله بر امر قیام فرماید و نفوس مقدسه بر اعلای امرش قیام نمایند و به غیر ما اذن الله تکلم نکنند. و کذلک در سورة ق فرموده است: "وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾". خداوند تبارک و تعالی به حضرت رسول می فرماید: گوشدار و مترصد باش روزی را که منادی امر ندا می فرماید از مکانی نزدیک روزی که می شنوند صیحه و ندا را به حق و راستی آن روز است روز خروج. و در مقام دیگر می فرماید: "...أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ... ﴿١٥٨﴾" و می فرماید: "وَجَاءَ رَبُّكَ

وَالْمَلَكُ صَفًا صَفًا ۲۲۶»^۱ و در مقام دیگر می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۶۶»^۲ و خلاصه القول از این قبیل آیات کریمه در قرآن مجید بسیار است که در کلّ از ظهور بعد به این الفاظ عالیه و عبارات رفیعہ تعبیر شده که کلّ صریح است بر مراتب علوّ و سموّ و رفعت و جلالت ظهور و اعظمیّت آن از ظهورات سابقه و امور ماضیه.

و این مسئله در غایت وضوح است که چون ذات غیب الهی مقدّس است از جمیع ما یتعلّق بالجسم از قبیل خروج و دخول و صعود و نزول و تشبیه و حلول و علوّ و دنوّ و قرب و بعد و امثالها لذا الفاظ کریمه «...يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ...»^۳، «وَجَاءَ رَبُّكَ...» و «...أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ...» و امثالها محمول است بر مجییّ مظهر امر الله و قیام روح الله و ظهور موعود و ورود شارع محمود.

و این جمله صریح است بر اینکه این چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلّی الهی است و مقام شاریعت و سلطنت الهیه. و با اینکه در بیان مقام موعود همین آیات و القاب عظیمه کافی بود مع ذلک از برای اعلام و تنصیص بر اینکه در این یوم عظیم دیانت متجدّد خواهد شد و شریعت جدیده ظهور خواهد نمود این آیه مبارکه نزول یافت که می فرماید: «يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ... ۲۵۶»^۴ یعنی در آن روز حقّ جلّ جلاله دین حقّ را وافیاً به خلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیه کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید دین اسلام نیست زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول علیه السلام وافیاً نازل شد و آن حضرت کاملاً به خلق ابلاغ فرمود، بل مقصود شریعت جدیده است که کافل حقوق جمیع امم باشد و موافق مقتضیات وقتیّه و رافع اختلافات دینیّه از جمیع اهل عالم تا این عداوتها و منافرتها و ضغائنی که در صدور امم بر ضدّ یکدیگر متمکن و راسخ شده است زایل گردد و به جای خار منافرت ازهار لطیفه اخوت و محبت از اراضی قلوب برآید.

^۱ سوره فجر

^۲ سوره مطففین

^۳ سوره بقره، آیه ۲۱۰

^۴ سوره نور

و نیز باید ارباب بصیرت که روی سخن بدیشان است دریابند که چنانکه علمای یهود و سایر ملل بشارات کتب سماویّه را تحریف کردند یعنی به خلاف آنچه مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و به این سبب امت را از معرفت و ایمان به حضرت عیسی و حضرت رسول ممنوع داشتند، کذلک بعض مفسرین قرآن آیات الهیه را بر غیر مقاصد اصلیه تفسیر نموده وافق منیر کتاب الهی را به آرا و اهوا و ظنون باطله خود به غایت مظلم و تاریک کرده اند چنانکه معانی حقیقیّه آیات الهیه بر غیر ارباب بصائر نیره مخفی گشته و عالم به حقایق کتاب مطرود هر ظالم بی باک شده.

مثلاً مولانا جلال الدین اسیوطی که از مشاهیر علمای تفسیر است در تفسیر آیه "وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ" ^۱ که در تعیین محلّ ارتفاع ندای ظهور به آن استشهاد شد در بیان معنی لفظ "قریب" چنین فرموده است که "مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَخْرَةُ بَيْتِ الْمَقْدَسِ أَقْرَبُ مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ". با اینکه مقصود در غایت ظهور است که مراد قرب اراضی مقدسه است به محلّ نزول آیه مبارکه یعنی مکه معظمه. گویا معارف مولانا در علم فلک و علم رسم الارض یعنی جغرافیا به این درجه بالغ بوده است که ممکن است به اعتقاد ایشان نقطه ای از نقاط ارض به افلاک موهومه سابقین اقرب باشد. و اگر مقصود بیان ارتفاع ارض بیت المقدس است از سطح بحر چنانکه عادت جغرافیین است آن نیز باطل است زیرا که ارتفاع ارض مدینه قدس نسبت به سایر بلاد سوریه و جزیره العرب غیر مذکور است تا چه رسد به سایر اراضی مرتفعه مانند اراضی واقعه در جبال اراراط و جبال همالیا و غیرها که شہوق و ارتفاع آن کالشمس فی رانعة النهار نزد اهل علم مشهور است و در کتب علمیّه این فن ثابت و مسطور. و با اینکه اختلال تفاسیر در غایت ظهور است، نفسی گمان ننماید که این عہد به گزاف سخن می گوید و از قبل خود بدون مستند علمای تفسیر را متهم می دارد.

نظر فرمائید در این خطبہ بلیغہ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه من التحیات اطمینان و ازکیها که در کتاب نهج البلاغہ مندرج و مذکور است: "قَالَ وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ".

وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقُّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ. فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ. فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ يَوْمُنَا طَرِيدَانِ مِنْفِيَانِ وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُوْزِيهِمَا مَوْو. فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَتَا. فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفِرْفَرَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ كَانَهُمْ أُنِيمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ. وَمِنْ قَبْلِ مَا مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَسَمُوا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ. وَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَتَغَيُّبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالنَّقْمَةُ (انتهی).

ای ناظر در این اوراق خدمت جناب شیخ جسارت نمی کنم زیرا که در مذاق ایشان شهد شیرین نصیحت در غایت ناگواری و مرارت است و شمیم لطیف موعظت در مشامشان در نهایت نفور و سمیت، لذا از تو در نهایت تواضع رجا می نمایم که لختی از شاهق کبریا و تجبر فروتر آیی و قدری به نظر امعان و تبصر در این خطبه بلیغه ملاحظه فرمائی شاید از مسیل هلاکی که برای متکبرین و گردنکشان امت محتوم است کناره گیری و از دار هلاکت و بواری که رؤسای جاهل برای امت غافل آماده و مهیا داشته اند نجات یابی. و این خطبه از جلائل خطب علویه است که از علمای امامیه السید الرضی و از علمای اهل تسنن القاضی الفاضل الشیخ محمد المصری بر صحت آن تنصیص فرموده اند.

و بالجمله آن حضرت می فرماید: هر آینه بزودی پس از من بر شما زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی مخفی تر از حق نباشد و نه آشکارتر از باطل و نه زیاده از کذب بر خدا و رسول او. و در نزد اهل آن زمان متاعی کساد تر از کتاب نباشد چون براستی تلاوت شود و متاعی از کتاب رواج تر نباشد چون از مواضع خود تحریف یابد. و در آن زمان چیزی از نیکی متروک تر و چیزی از بدی معروف تر نباشد زیرا که حاملین کتاب آن را بدور افکنند و حفاظ قرآن آن را فراموش کنند. پس کتاب و اهل او آن روز دو مطرود و دو منفی باشند و دو صاحب و رفیق سالک یک طریق شوند که نفسی ایشان را نپذیرد و مأوی ندهد. پس قرآن و اهل قرآن

در آن زمان در میان مردمند و لکن در حقیقت در میان خلق و با خلق نیستند، زیرا که گمراهی با هدایت موافقت ننماید اگر چه با یکدیگر مجتمع باشند. پس جمع کردند قوم بر اختلاف و تفرقت و پراکنده شوند از اتفاق و جماعت. گویا ایشان انمه و پیشوایان کتابند نه کتاب امام ایشان. پس نماند از کتاب نزدشان مگر نام آن و شناسند مگر خط و نوشته آن را.

یعنی از فهم مقاصد اصلیة قرآن بی بهره گردند و از حقایق مودعه در آن محروم مانند چنانکه امروز ملاحظه می فرمائی که اگر یکی از اهل ایمان تفسیر حقیقی آیتی از آیات قرآن را بر ایشان معروض دارد از غایت بعد و محرومیتی که از حقایق قرآن دارند در غایت جرأت انکار نمایند و از فقدان بصیرت و اعوجاج بصر آن را پیچ پیچ و معوج شمارند.

و بالجمله می فرماید: و از پیش با صالحان و نیکوکاران هر گونه شناعة و اذیت را وارد آوردند و صدق ایشان را کذب و افترای بر خدا نامیدند و در پاداش نیکی عقوبت زشتی مقرر داشتند. یعنی از حالات امم قبل آزموده آید که هر وقت خداوند یکی از مظاهر امر را مبعوث فرمود قوم با صالحان آن وقت که از اهل ایمان و تصدیق بودند هر گونه عذاب و اذیت وارد آوردند و ایشان را دروغگوی و مفتری شمردند چنانکه فرعون با بنی اسرائیل و یهود با اصحاب حضرت عیسی و عرب با حضرت خاتم الانبیاء و این ناچار است که در میان شما نیز وقوع یابد و آثار قبل راجع و متجدد گردد.

پس می فرماید: و هر آینه هلاک شدند امت های پیش از شما به سبب طول آمال و معلوم نبودن مدت و آجالشان تا آنکه موعود بر ایشان نازل شد، کسی که عذر در او پذیرفته نمی شود و به سبب او توبه مرتفع می گردد و بلایا و نقمات با او فرود می آید.

یعنی سبب هلاکت امت های سابقه از قبیل عاد و ثمود و مجوس و یهود و غیرهم من اصحاب الکفر و الجحود این بود که به امل باطل نعمت استقلال و عوائد خود را ابدی می دانستند و از اجل و مدتی که برای هر امتی محتوم و مقرر است غافل ماندند تا آنکه ناگاه موعودی که بدون ظهور او بر هیچ امتی نعمت و هلاکت حتم نگشته بر ایشان نازل شد و باب توبه و اعتذار بر ایشان مسدود ماند.

و خلاصة القول این خطبة مبارکه کافل و شامل جمیع مطالبی است که این عید معروض داشته و کسی گمان ننماید که آن حضرت انذار امت را به این خطبه کفایت فرمود حاشا،

بل اکثر خطب علویّه و احادیث نبویّه و آیات قرآنیّه حاوی این انذارات است و مصرّح به نزول بلیّات و نکبات و لكن این الاذان الواعیّه و البصائر الکاشفة و القلوب الفاهمة و النفوس الزکیّة و الانفس الطیّبة الطاهرة حتّیّ تسمع نداء الله و ترى آثار الله و تدرك غوامض امر الله و تجيب نداء الداعی الی الله و تتخلّص من القارعة المحتومة النازلة علی اعداء الله.

و بالجمله چون بر عظمت و رفعت و جلالت مقام موعود از آیات قرآنیّه اطلاع یافتی اکنون از احادیث وارده از طرق اهل تسنّن و اهل تشیع سخن گوئیم و ببینیم که آیا قائم موعود به اقتضای ربوبیتی که حقّ جلّ جلاله در کتب سماویّه حضرتش را به آن وصف فرموده قادر بر تشریع شریعت جدیده هست و یا آنکه به اقتضای منصب نیابت و امامتی که علمای اسلام به آن حضرت بخشیده اند قادر بر ایجاد دین تازه و تشریع شریعت جدیده نیست.

و از جمله احادیثی که دلالت صریحه دارد بر علوّ مقام حضرت موعود و تجدّد شریعت به ظهور آن جمال معبود از احادیث اهل تشیع این حدیث شریف است که مجلسی در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی حمزه ثمالی روایت نموده است: "إِنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَنَصَرَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُنْزِلِينَ وَالْمُرْدَفِينَ وَالْكُرُوبِينَ يَكُونُ جِبْرَائِيلُ أَمَامَهُ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَإِسْرَافِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَالرُّعْبُ مَسِيرَةٌ شَهْرَ أَمَامَهُ وَخَلْفَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ جِذَاهُ أَوَّلُ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلَى الثَّانِي وَمَعَهُ مُحْتَطِرٌ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ الرُّومَ وَالصِّينَ وَالْثُرُكَ وَالذِّئْلَمَ وَالسِّنْدَ وَالْهِنْدَ وَكَابِلَ شَاهٍ وَالْخَزَرَ. يَا أَبَا حَمْزَةَ لَا يَقُومُ الْقَائِمُ إِلَّا عَلَى خَوْفٍ شَدِيدٍ وَزَلْزَلٍ وَفِتْنَةٍ وَبَلَاءٍ تُصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ وَسَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ وَاخْتِلَافٌ شَدِيدٌ بَيْنَ النَّاسِ وَتَشْتَّتْ فِي دِينِهِمْ وَتَغْيُرَ مِنْ حَالِهِمْ حَتَّى يَتَمَنَّى الْمُتَمَنِّى الْمَوْتَ صَبَاحاً وَمَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى مِنْ كَلْبِ النَّاسِ وَأَكَلِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً وَخُرُوجُهُ إِذَا خَرَجَ عِنْدَ الْإِيَّاسِ وَالْقُنُوطِ. فَيَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ وَكَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ خَالَفَهُ وَخَالَفَ أَمْرَهُ وَكَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ. ثُمَّ قَالَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَسُنَّةٌ جَدِيدَةٌ وَقَضَاءٌ جَدِيدٌ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ وَلَا يَسْتَنْيِبُ أَحَدًا وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانِهِمْ."

خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که ابو حمزه ثمالی روایت نموده است که شنیدم از حضرت ابی جعفر که می گفت چون قائم آل محمد علیه السلام خروج فرماید هر آینه خداوند نصرت

خواهد فرمود او را به ملائکه مسومین و منزلین و مردفین و کروبین در حالی که جبرائیل پیش روی او و میکائیل از یمین و اسرافیل از یسار او و رعب به اندازه یک ماه راه از امام و خلف و یمین و یسار او باشند و ملائکه مقربین در برابر او. اوّل کسی که متابعت کند آن حضرت را محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و دویم علی علیه السلام. و با او سیف قاطعی است که خداوند برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را فتح می فرماید. یا ابا حمزه قیام نمی فرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلائی که به مردم می رسد و طاعونی پیش از آن و شمشیر قاطعی در میان عرب و اختلاف شدیدی میان مردم و تشّت و تفرقه در دین ایشان و تغیر در حالشان تا به آن حد که تمنا کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق را بزرگ بیند که یکدیگر را بخورند (یعنی هر یکدیگر ظلم کنند و از قتل و سب و اکل اموال یکدیگر مضایقه و کوتاهی نمایند). و خروج آن حضرت در زمان یأس و نا امیدي باشد (چندانکه متعصبانی مانند ابن خلدون و محبّین او بالکلّ خلافاً لله و لرسوله اخبار و بشارات ظهور مبارکش را منکر شوند و بی خردان دیگر این زخارف قول را بپذیرند). پس خوشا حال کسی که ظهور آن حضرت را دریابد و از انصار و یاران او گردد و وای و تمام وای بر کسی که با او مخالفت کند و فرمان او را نپذیرد و از اعدای آن حضرت باشد. پس فرمود که قائم به امر جدید و سنت و آداب جدید و قضاوت و حکم جدیدی که بر عرب شدید و دشوار است قیام می فرماید و شأن او جز قتل نباشد و کسی را نائب و جانشین خود نمی فرماید و از ملامت و سرزنش خلق از قیام به امر الله باز نمی ماند (انتهی).

اکنون از اهل ادراک سؤال می نمایم که این چنین ظهوری را که به این عظمت در حدیث که تماماً مطابق آیات قرآن است وصف فرموده است می توان آن را ظهور نیابت و وصایت و خلافت خواند و با این صراحت که فرموده است اوّل متابعین حضرتش حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام می باشند و فرموده به امر جدید و سنت جدید و قضاء جدید ظاهر می شود آیا می توان به خرافات امم قبل حضرتش را انکار نمود "مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ" ۴۱۵۴. ۱ و از این کلمه که فرموده است و با آن حضرت سیف قطّاعی است که خداوند برای او

^۱ سورة صافات و سورة قلم، آیه ۳۶

فتح می فرماید روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است، زیرا که شمشیر هر قدر قطاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که این همه ممالک و اسعه را به آن تواند مفتوح نماید، بل مقصود سیف کلام الهی و حجة الهیه و وحی سماوی است که لا زال به این سیف قطاع حق جلّ جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمة الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است. چنانکه آیه کریمه "...وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾" ^۱ بر این مطلب دلالت صریحه دارد. و در مواضع عدیده لفظ سیف الله المسلول در بیانات انبیاء و ائمه هدی استعاره فی غایة الفصاحة بر کتاب الهی بل و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده.

و کذلک مجلسی در باب علامات از مجلد غیبت بحار از ابو بصیر روایت نموده است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود: "فَوَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَسُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ". یعنی قسم به خدا که کأنه می بینم او را که میانه رکن و مقام با مردم مبايعت می نماید به امری تازه و کتابی تازه و قضائی جدید از جانب آسمان. و این حدیث اصرح است که منصب امامتی که علمای امت از برای آن حضرت تعیین فرموده اند حضرتش به آن راضی نخواهد شد و بلا واسطه احدی، صاحب حکم سماوی خواهد گشت.

و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم ایضاً از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت می فرماید که فرمود: "يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا بِالسَّيْفِ لَا يَسْتَنْبِئُ أَحَدًا وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ" و پس از روایت این حدیث بلافاصله سه حدیث از حضرت ابی عبد الله به این مضمون روایت نموده است که می فرمود: "مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ فَوَاللَّهِ مَا لِبَاسُهُ إِلَّا الْغَلِيظُ وَلَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشَبُ وَمَا هُوَ إِلَّا بِالسَّيْفِ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ". یعنی چه شتاب می کنید به خروج قائم. قسم به خدا که نیست جامه او مگر درشت و نه طعام او مگر طعام غلیظ بی ادام و آن هم یافت نخواهد شد مگر به سیف و موت در ظل سیف.

و مقصود این عبد از ذکر این حدیث اینست که ارباب ادراک دریابند که این اوهام که قائم با غلبه ملکیه و سلطنت ظاهره خروج خواهد فرمود از اوهام قدیمه است که لا زال در قلوب اهل هوی راسخ بوده و انمه هدی نظر به مراتب امتحان و تمحیص که از سنن حتمیه الهیه است غالباً از حقائق ظهور موعود کشف نقاب نمی فرموده اند الا نزد قلیلی از مؤمنین که دارای احلام رزینه و نفوس امینه و صدور منشرح و قلوب طیبه طاهره بوده اند و آنها را نیز امر به ستر و کتمان می فرموده اند. این بود که طمع خام غلبه تام در قلوب اکثر انام راسخ بود و مکرر در ظهور موعود تعجیل می نمودند و از علانم و آثار ظهور استفسار می کردند و لهذا نادراً دفعاً لأوهامهم این گونه اجوبه از مصادر امر ظاهر می شد و ایشان را به این نکته که قائم بر وفق مأمول خلق ظهور نخواهد فرمود آگاه می فرمود و بر صعوبت امر و حوادث خطیره که در آن جز مؤمن خالص صبر نتواند نمود مستحضر می داشت تا اگر لفظ سیف گاهی در احادیث مشاهده نمائی فریفته اوهام باطله نگردی و پس از کشف حجاب مقصود انمه هدی را بلا ارتیاب دریابی.

و نیز در کتاب مذکور در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی عبد الله روایت نموده است که فرمود: "كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا ضَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَسَاطِيطَ فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالُ الْمُسْتَأْنَفُ أَمْرٌ جَدِيدٌ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ." یعنی چگونه خواهید بود شما هنگامی که اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه زنند پس بیرون آید بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه و جدید و بر عرب دشوار و شدید.

و این حدیث مخبر است از حالات جناب باب الباب و جناب ملا علی بسطامی و غیر ایشان از کبار اصحاب که پس از صعود حضرت سید رشتی الی جوار الله تعالی نظر به عقیده معروفه شیخیه که هر نفسی که وفات نماید و حجت زمان خود را شناسد موت او موت جاهلیت باشد و نظر به تصریحات حضرت سید که کراً شفاهاً مسموع داشته بودند از قرب میعاد ظهور موعود لهذا در مسجد کوفه خیمه زدند و به صوم و اعتکاف در آن مکان شریف مشغول شدند و در غایت تضرع و ابتهال ادراک ظهور را از حق متعال مسئلت نمودند تا آنکه به شرحی که در تواریخ معتبره ثبت است به شرف ملاقات نقطه اولی عز اسمہ الاعلی مشرف گشتند و به ادراک مثال مستأنفی که حدیث شریف از آن مخبر است افتخار یافتند.

و همچنین در همین باب از کتاب بحار از ابی بصیر روایت نموده است: "أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.. فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَأْنَفَ دُعَاءَ جَدِيدًا كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ..". یعنی ابو بصیر گفته است که از حضرت ابی عبد الله سوال کردم از معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده است که اسلام در اوّل به حالت غریبی و بی کسی شروع شد و زود باشد که رجعت نماید به حالت غریبی مانند اوّل پس خوشا به حال غریبان. فرمود: یا ابا محمد! چون قائم علیه السلام قیام فرماید دعوتی تازه از سر گیرد چنانکه رسول صلی الله علیه و آله دعوت فرمود.

و این حدیث در غایت صراحت است که دعوت قائم دعوت اصلیه باشد نه دعوت نیابت و به این سبب اهل ایمان که آن حضرت را تصدیق نمایند غریب و بی کس و بدون معاون و نصیر باشند و به تهمت اختراع دین تازه مطرود و مردود خلق گردند و این حدیث شریف در غایت مطابق است با آیه مبارکه: "...كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾". خداوند تبارک و تعالی به امت اسلام می فرماید: چنانکه شما را در اوّل تأسیس فرمود همان قسم عود خواهید نمود. گروهی هدایت یابند و گروهی به ضلالت مخصوص گردند. بعد تعلیل می فرماید ضلالت قسم ثانی را به اینکه سبب گمراهی ایشان این است که آنها شیاطین را دوستان خود گیرند و در عین ضلالت خود را از اهل هدایت شمرند. و معنی شیاطین در آیه مبارکه در غایت ظهور است و کذلک غریبی و بی معینی اهل ایمان نیز به غایت واضح و غیر مستور.

و فی اصول الکافی فی باب الأحادیث المروّیة عن موسى علیه السلام: "قَالَ سَأَلَ الرَّاهِبُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرَفٍ نَزَلَتْ فَبَقِيَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ عَلَىٰ مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ وَمَنْ يَفْسَرُهَا. قَالَ ذَاكَ قَائِمُنَا فَيُنْزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَفْسَرُهَا وَيُنْزِلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ عَلَى الصَّادِقِينَ وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ." یعنی راهبی از موسی بن جعفر علیه السلام سوال نمود که خبر ده مرا از هشت

حرفی که چهار حرف آن بر زمین نازل شده و چهار دیگر نازل نگشته است، بر که نازل گردد و که آن را تفسیر نماید. فرمود: آن قائم ما است که خداوند تعالی حروف مذکوره را بر او نازل خواهد فرمود و آن را تفسیر خواهد نمود. و هر آینه خداوند بر او نازل فرماید آنچه را که بر صدیقین و رسل و مهتدین نازل فرموده است.

و این عبارت اخیره حدیث نیز به غایت موافق است با وعده صریحه آیه کریمه "خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ" (۲۷) و این خلق غافل، آن گونه قرآن را فراموش کرده اند که کانه بر غیر این امت نازل شده و یا چیزی در آن ترک گشته است که بایستی به ضروریات مجعوله متمسک گردند و در مسئله ای که اهم مسائل اصولیه است به اتفاق امت استدلال نمایند و وعده ای به این صراحت را که می فرماید انسان از عجله و شتاب آفریده شده است زود باشد که بنمایم به شما آیات خود را پس تعجیل منمائید، کان لم یکن انگارند. و شیخ ابن الحجر الهیتمی که از کبار علمای اهل سنت و جماعت است در کتاب صواعق محرقه در احادیث وارده در تفسیر آیه کریمه "وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ... (۶۱)" که در بشارت موعود نازل شده فرموده است: "رَوَى الْحَاكِمُ فِي صَحِيحِهِ يَحُلُّ بِأَمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يُسْمَعْ بَلَاءٌ أَشَدُّ مِنْهُ حَتَّى لَا يَجِدُ الرَّجُلُ مَلْجَأً فَيَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَالطَّبْرَانِيُّ الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُخْتَمُ الدِّينُ بِهِ كَمَا فَتَحَ بِنَا." یعنی حاکم در کتاب صحیح خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است که آن حضرت فرمود: وارد خواهد شد بر امت من در آخر الزمان بلاء شدیدی از قبل سلطان ایشان که شنیده نشده باشد بلانی اشد از آن چندانکه انسان ملجأ و پناهی نیابد. پس مبعوث خواهد فرمود خداوند مردی را از عترت و اهل بیت من و به سبب او زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور. و طبرانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود: مهدی از ما اهل البیت است به او دین اسلام ختم شود چنانکه به ما فتح شد (انتهی).

و این حدیث در غایت صراحت است که ظهور مهدی موعود انقضای اجل دیانت اسلامیّه است. و الشیخ حسن العدوی در کتاب مشارق الانوار نیز از آن حضرت روایت نموده است که فرمود: "المَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ يُخْتَمُ بِهِ الدِّينُ كَمَا فُتِحَ بِنَا." و در بعض نسخ کتاب صواعق خبر طبرانی را مقدم بر خبر حاکم به این عبارت روایت نموده است که حضرت رسول فرمود: "المَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ يُخْتَمُ الدِّينُ بِنَا كَمَا فُتِحَ بِنَا" و مقصود آن حضرت این است که چنانکه دین اسلام به ما اهل البیت فتح شد به ما اهل البیت نیز ختم خواهد شد.

و کسی که از قوانین لغت عربیّت بی بهره نباشد می فهمد که آن حضرت این کلمه را بر سبیل افتخار فرموده است. یعنی چنانکه فخر تشریع این دین به ما اهل البیت راجع شد کذلک افتخار ختم این دین و تشریع دیانت جدیده نیز به ما اهل البیت راجع خواهد شد. و لکن این نکته را کسی تواند دریافت که مقام رفیع شاریعت را بشناسد و علوّ و سموّ و رفعت این قدرت قویّه را بفهمد نه کسی که مانند یهود دست اقتدار الهی را از تشریع شریعت جدیده بسته داند و افضل نعم الهیّه را که تجدد عالم و تقدّم امم منوط به او است انکار نماید و یا مثل بی خردان این زمان تشریع شرائع را امری سهل و از نتایج بی کاری شمارد و سعی در تحصیل معیشت را بر تکمیل دیانت ترجیح نهند.

و مولانا علی القاری الهروی که از ائمه حنفیّه است در کتاب اوصاف مهدی می فرماید: "وَمِنْهَا كَمَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ مِنْ طَرِيقِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِنَّا الْمَهْدِيُّ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَلْ مِنَّا بِنَا يُخْتَمُ اللَّهُ الدِّينَ كَمَا فُتِحَ بِنَا وَبِنَا يُسْتَنْقَذُونَ مِنَ الشَّرْكِ وَبِنَا يُؤَلَّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الشَّرْكِ."

و لعمر الله طلاوت این عبارات لطیفه و رشاقت این بیانات شریفه به نفسها شهادت می دهد که از مصدر نبوت و رسالت صادر شده و از سماء علم و حکمت الهیّه نازل گشته و ترجمه حدیث شریف این است که امیر کبیر از رسول مجید پرسید که آیا از ما است مهدی و یا از غیر ما فرمود: بلی، از ما است. به ما خداوند ختم خواهد فرمود دین اسلام را چنانکه به ما فتح نمود و به ما از دام شرک نجات یابند و از خطر گمراهی رستگاری جویند. خداوند قلوب عباد را

پس از ظهور عداوت افتتان و تفرق به ما تألیف خواهد فرمود چنانکه در اول پس از عداوت شرک و بت پرستی به ما تألیف نمود.

یعنی عداوت اختلافات مذهبیّه در ظهور مهدی به سبب ما اهل البیت زایل خواهد شد چنانکه اختلافات و عداوتهای وثنیّه در آغاز تشریع اسلام به ما اهل البیت زایل گشت. و این عبارات صریح است که ظهور مهدی سبب ختم اسلام و فتح شریعت و دیانت جدیده باشد تا سبب تألیف و ارتباط قلوب ملل متفرقه گردد. و امام شعرانی چون احادیث دالّه بر این مسئله را در غایت قوّت و صحّت یافته لذا در کتاب الیواقیت و الجواهر در ذکر عدم موافقت احکام مهدی با احکام علمای اسلام به نقل این عبارت از شیخ اکتفا نموده است: "قَالَ يُخَالِفُ فِي غَالِبِ أَحْكَامِهِ مَذَاهِبَ الْعُلَمَاءِ فَيَنْقَبِضُونَ مِنْهُ لِظَنِّهِمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا بَقِيَ يُحَدِّثُ بَعْدَ أُنْمِيتِهِمْ مُجْتَهِدًا." یعنی حضرت مهدی موعود در غالب احکام با مذاهب علما مخالفت خواهد فرمود و به این سبب علما از آن حضرت منقبض و دلگیر خواهند شد زیرا که گمان ایشان این است که خداوند تعالی باقی نگذاشته است مجتهدی که بعد از ائمه ایشان ظاهر گردد.

"وَفِي الصَّوْاعِقِ اِيضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيُذَرِكَنَّ الْمَسِيحَ أَقْوَامًا إِنَّهُمْ لَمِثْلُكُمْ أَوْ خَيْرٌ ثَلَاثًا وَلَنْ يُخْزِيَ اللَّهُ أُمَّةً أَنَا أَوْلُهَا وَالْمَسِيحُ آخِرُهَا." یعنی حضرت رسول فرمود به اصحاب خود که البته البته دریابند مسیح علیه السلام را اقوامی که مثل شما باشند یا بهتر از شما به سه مرتبه و خداوند رسوا نخواهد فرمود امتی را که من اول ایشان باشم و مسیح آخر ایشان.

و خلاصه القول از این جمله که عرض شد ثابت و مبرهن گشت بطلان این قول فاسد باطل که شریعتی دیگر بعد از شریعت اسلامیّه تشریع نخواهد شد و باب ظهور مظاهر امر الله که اعظم بابی است از برای نجات و فلاح و تقدّم امت مسدود خواهد ماند. و اعجب تناقضی که در عقائد و اقوال منکرین و مکذبین مشاهده می شود این است که از یک طرف کلمه مبارکه "...خَاتَمُ النَّبِيِّينَ..."^۱ را بر این معنی حمل می نمایند که رسولی و نبی دیگر بعد از حضرت رسول علیه السلام ظاهر نخواهد شد و از طرف دیگر جمیعاً متفقند

^۱ سورة احزاب

که حضرت عیسی علیه السّلام بشخصه و جمیع اوصافه الشخصیّه در آخر الزّمان قیام خواهد فرمود و این تناقضی است در کمال ظهور و سَفَسَطه ای است به غایت واضح و غیر مستور. چه اگر حضرت عیسی بشخصه و باوصافه السّابقة نزول فرماید البتّه او نبیّ باشد که پس از حضرت رسول از برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت بر عالم مبعوث گشته دیگر کلمه "لَا نَبِيَّ بَعْدِي" معنی نبخشد و کلمه "...خَاتَمُ النَّبِيِّينَ..."^۱ به این معنی که کوتاه نظران گمان کرده اند معقول نباشد.

بلی، بعضی از علما به او هام فاسده خود دفعاً لهذا التناقض گفته اند که حضرت عیسی علیه السّلام پس از نزول به شریعت اسلامیّه حکم خواهند فرمود. با اینکه اگر از ایشان سؤال نمائی به چه دلیل و به کدام برهان بر این معنی اعتماد کرده اید و به این خیط ضعیف باطل متمسک گشته اید جمیع را در جواب عاجز بینی و مستندشان را فقط بر هوس و اتفاق هم مذهبیان خود ایشان مقصور و منحصر یابی. معذک معروض می داریم که علی فرض المحال که آن حضرت به شریعت اسلامیّه حکم فرماید آیا وصف نبیّ الله و روح الله و کلمه الله هم از آن حضرت محو گردد. "...قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ..."^۲ و حال آنکه به صراحت مشاهده نمودی که حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم آلف التّحیّة و البهاء که به ظهور مهدی موعود و قیام روح الله بشارت داده اند هم به صراحت تنصیص فرموده اند که این دو ظهور اقدس به شریعت جدید قیام خواهند فرمود و به کتاب جدید بر عالم غالب و منصور خواهند شد و به قضاء جدید سماوی جمیع امم را متفق و مرتبط خواهند داشت. هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال.

و اما اینکه جناب شیخ نوشته است که «ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیّت و آخریّت ذات اقدس باشد»، ناشی از جهل او به وحدت ذاتیّه روح قدسی است که در مرایای وجودات مقدسه مظاهر امر الله تجلی نموده و تفرید حقیقی روح الامین که بر قلوب صافیّه انبیاء و مرسلین نازل گشته. چه اگر شیمی از نفحات معطره آیه "...لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ..."^۳ به مشام او رسیده بود اشارتی به این ایراد وارد نمی نمود و اگر بارقه ای

^۱ سوره احزاب

^۲ سوره منافقون

^۳ سوره بقره

از بوارق کلمه "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ" ۴۵۰ بر قلب او مشرق گشته بود لب به این انتقاد سخیف نمی گشود. زیرا که بر اصحاب قلوب مطهره از دنس شرک واضح است که اگر مراد از این وحدت وحدت صور شرائع و ادیان الهیه باشد کثرت آن در غایت وضوح است و اگر احکام و حدود باشد تعدّه آن در نهایت ظهور و اگر اتحاد اجساد و مشخصات مظاهر امر باشد مغایرت ایشان من حیث الاسم والزمان والمكان والنسب والعادات در کمال وضوح، در این صورت "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ..." ۱ معنی نبخشد الا آنکه مراد حقیقت مقدسه روح قدسی الهی باشد که مانند شمس واحده است که در مرایای متکثره انطباع یافته و از مشارق متعدده طالع گشته و "...لَا نَفَرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ..." ۲ صادق نیاید جز آنکه بر آن جوهر الجواهر حقیقی مفسر آید که از افنده مظاهر امر تجلی فرموده و از اکیل مطالع حکم متلائی گشته. اینست که به سبب این وحدت ذاتیه مظاهر امرش حکم یک ذات و یک روح و یک جسد گرفته اند و در عین تفرقه اسمی و زمانی و نسبی و حکمی مظهر وحدت حقیقیه الهیه گشته اند.

و این ایراد جناب شیخ در حقیقت نه تنها بر کتاب مستطاب ایقان است و بس، بل این ایراد اولاً بر انجیل مقدس وارد است. نظر فرما در آیه ۱۷ از اصحاح اول مکاشفات یوحنا که می فرماید: "فَلَمَّا رَأَيْتُهُ سَقَطْتُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ كَمِيتٌ فَوَضَعَ يَدَهُ الِیْمَنَى عَلٰی قَائِلًا لِّی لَا تَخَفْ اَنَا هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ." یعنی چون حضرت عیسی علیه السلام را دیدم مانند میتی در نزد قدمهای آن حضرت افتادم پس دست راست خود را بر من نهاد در حالی که می فرمود: مترس منم او که اول است و آخر.

و در آیه ۱۲ از اصحاح بیست و دویم همین کتاب می فرماید: "وَهَا اَنَا اَت سَرِیْعًا وَاُجْرَتِی مَعِی لِأُجَازِی كُلَّ وَاحِدٍ کَمَا یَكُونُ عَمَلُهُ اَنَا الْاَلِفُ وَالْیَاءُ الْبِدَایَةُ وَالنِّهَایَةُ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ." یعنی آن حضرت فرمود که من به زودی می آیم و اجر من با من است تا هر نفسی را بر وفق عمل او جزا دهم منم الف و یا و بدایت و نهایت و اول و آخر.

و فی الحقیقه اگر نفسی در این آیات که ذکر شد تدبّر نماید و معنی روح الله را که اسم سماوی حضرت عیسی علیه السلام است بفهمد و اذعان نماید که این کلمه مبارکه از لسان الهی نازل شده و به گزاف و مجاز بر آن حضرت اطلاق نشده البتّه بر صحت آنچه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است شهادت دهد و حقیقت مقدّسه واحده را در جمیع مظاهر و مرایا ظاهر و متجلی یابد، زیرا نزد اهل علم محقق است که اگر مقصود از الفاظ "أَنَا الْأَلْفُ وَالْيَاءُ الْبَدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ" امور جسمانیّه و مشخصات خارجیّه باشد هرگز این کلمه تمام نیاید و این ادعا معقول نباشد چه ظاهر است که مظاهر امر الله قبل از ظهور آن حضرت و بعد از صعود آن حضرت به اسم عیسی و اوصاف مشخصه او موسوم و موصوف نبودند.

پس معلوم است که مقصود آن حضرت چنانکه مفصلاً ذکر شد حقیقت مقدّسه روح اقدس است که حقیقت واحده است من جمیع الجهات و به مرایا و مظاهر، متعدّد و متکثر نگردد و زوال و فنا و تحدید او را در نیابد. او است روح الله و کلمه الله و وجه الله الباقی بعد فنا الاشياء. و اکابر مفسرین کلمه مبارکه "...يُرِيئُونَ وَجَهَ اللَّهِ... ﴿٣٨﴾" را که در قرآن مجید در حق اصحاب صفّه نازل شده بر وجه مبارک حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله آلاف التحية والبهاء تفسیر نموده اند و این امری ظاهر است که از برای خداوند تبارک و تعالی و جهی جز این وجوه مضینه منیره واضحه مشرقه متصور و معقول نیست. "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَى وَجَهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾".^۲

و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در خطبه طتنجیه که حضرت سید اجل آن را شرح فرموده اند می فرماید: "أَنَا الْكَلِمَةُ الَّتِي بِهَا تَمَّتِ الْأُمُورُ وَ ذَهَرَتِ الدُّهُورُ". و هم در این خطبه فرموده است: "أَلَا وَنَحْنُ النُّذُرُ الْأُولَى وَنَحْنُ نُذُرُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَنُذِرُ كُلَّ زَمَانٍ وَأَوَّانٍ بِنَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَنَجَا مَنْ نَجَا". و نیز در این خطبه فرموده است: "أَنَا الْأَوَّلُ وَأَنَا الْآخِرُ أَنَا الْبَاطِنُ وَأَنَا الظَّاهِرُ".

و خلاصه القول از این جمله که عرض شد ثابت و مدلل گشت که قول جناب شیخ که فرموده اند: «ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیّت و آخریّت ذات اقدس باشد»، ناشی

از عدم اطلاع ایشان است از بیانات مظاهر قدسیّه بل از عدم معرفت به حقائق توحید و سائر مسائل روحانیّه.

و اینکه نوشته اند: «ثانیاً فرض کنیم که همه مظهر کلّ صفات الله اند و البتّه هیچ شکی نیست در اینکه این مظهریّت در نقطه ای منتهی خواهد شد. یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اوّلین خواهد شد» (الی آخر قوله)، در غایت غرابت است. گویا جناب شیخ گمان کرده اند که آنچه نزد ایشان مسلم است باید نزد دیگران هم مسلم باشد و بدون شک بپذیرند و بلا دلیل مقبول دارند. ندانستم جناب شیخ به کدام دلیل عقلی و یا نقلی مسلم داشته اند که حکماً باید پیغمبری ظهور نماید که دین او آخر ادیان و کتاب او آخر کتب و شریعت او آخر شرائع باشد.

بلی، شک نیست که این اعتقاد به صریح آیه کریمه "كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ" ^۱ و به حکم حدیث متفق علیه "لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ"، به وراثت از یهود و مجوس و سائر ملل عتیقه به این ملت رسیده است. چه نزد ارباب علم و درایت ظاهر است که امت موسی همین اعتقاد را در حق آن حضرت و شریعت تورات دارند و امت مجوس شریعت زردشتیه را آخر شرائع و کتاب زند را آخرین ورق کتب الهیه می شمارند. و امت نصاری همین مسئله را به طریق اکمل و اتم در حق حضرت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل مقدس ثابت و واضح و مسلم می دانند.

لذا عجب نیست اگر امتی که حضرت امیر علیه السلام در وصف ایشان فرموده است: "كَأَنَّهُمْ أَنْعَمَ الْكِتَابُ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ"، از کتاب الهی چشم پوشند و در سبیل امم ماضیه مشی نمایند و بلا سندی از قرآن شریف دین خود را آخرین ورق کتاب تشریع شمارند. و لکن از مثل جناب شیخ که از اهل علم و اجتهادند شایسته است که مسلمیات خود را بر دیگران حجت ندانند و ادعای خود را به دلیلی متفق علیه مبرهن و مدلل گردانند. زیرا که ما اهل بها، قدرت الهیه را محدود ندانیم و اراده غالبه حق جلّ جلاله را تابع اراده و امیال باطله خود نشماریم و بر خداوند تبارک و تعالی حکم ننمائیم و نعمت ظهور مظاهر امر الله و انزال کتب و تشریع شرائع را که فضلی اعظم از آن نیست جحد و انکار نکنیم.

و بر انسان بصیر که بصر فؤاد او را غبار غلیظ تقلید مکدر ننموده باشد روشن است که هر یک از این ملل که دین خود را ختم ادیان و کتاب سماوی آن دین را آخرین ورق کتب پیشینیان شمرده اند لابد و ناچار به عبارتی از عبارات کتاب خود متمسک گشته اند و این مسئله سخیفه را که دین ما هرگز تغییر نخواهد کرد از آن عبارت مستفاد داشته اند چنانکه بر متتبعین در ادیان این مطلب واضح و معلوم است.

مثلاً اگر از امت تورات پرسى به کدام دلیل دین خود را آخر ادیان و شریعت خود را شریعت غیر منسوخه مى دانی جواب خواهد گفت که در تورات نظری فرما که حق جلّ جلاله این شریعت را شریعت ابدیه خوانده و حضرت موسی علیه السلام زمین و آسمان را شاهد گرفته و بر تغییر دهنده این شریعت لعن فرموده است. و هکذا اگر از امت انجیل همین مسئله را مستفسر گردی عیناً همین قسم جواب شنوی که حضرت عیسی علیه السلام در مواضع عدیده خود را آخرین نقطه ظهور مظاهر الهیه خوانده و چنانکه در آیه ۳۵ از اصحاح ۲۴ انجیل متی مذکور است زوال آسمان و زمین را ممکن و زوال دین خود را محال و ممتنع شمرده است. بل چنانکه در اوّل مکتوب غلاطیان مصرّح است بر هر کس بشارتی جز انجیل بیاورد اگر خود ملائکه آسمان باشد لعن فرموده است. در این صورت عجب نیست اگر فقهای ملت اسلام نیز به کلمه مبارکه خاتم النبیین و حدیث "لَا نَبِيَّ بَعْدِي" که ابدأً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد متحن گردند و به امم ماضیه ملحق شوند.

و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامیّه را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید. زیرا که بر مطلعین بر کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریّا و امثالهم کلّ به توسط رؤیا از امور آتیه اخبار می فرمودند و رؤیای صادق خود را الهام الهی تعبیر می نمودند. چنانکه کتب این پیغمبران به رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای یرمیا و رؤیای حزقیال موصوف است. و همچنین در امت نصاری الهامات یوحناى قدیس به رؤیای یوحنا معروف چندانکه لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم داور و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شائع گشت. پس چون فجر سعادت از افق بطحاه طالع شد

و علامت انقضای لیلِ اَلَّیْل به ظهورِ فخرِ مللِ ظاهر و هویدا گشت، ظلمتِ لیلِ زائل شد و هنگامِ رؤیا انقضا یافت و میعادِ رؤیت و مشاهدت فرا رسید. لذا به وجود اقدس خاتم الانبیاء، بابِ نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روحِ فؤاد در صدورِ اربابِ سداد سمتِ احاطه و کلیت گرفت و حقایقِ روحانیه که بر انبیای بنی اسرائیل به رؤیا افاضه می شد بر ائمه اسلام علیهم السلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث "لَا نَبِيَّ بَعْدِي" و حدیث صحیح "عَلَّمَا، أُمِّي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ" واضح و مکشوف شد و به جای "كَذَّاءُ رَأَيْتُ فِي الرُّؤْيَا" که در کلماتِ اولین مذکور بود "كَأَنِّي أَرَى وَكَأَنِّي أَشَاهِدُ" در بیاناتِ آخرین ثابت و مسطور گشت.

و خلاصه القول اگر نفسی در این آیه کریمه که در سوره مؤمن^۱ فرموده است تأمل نماید بر مقدارِ بعدِ قوم از حقائقِ قرآنیّه شهادت می دهد. قال جلّ ذکره و جلّت عظمتّه: "رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ" (۱۵۴). یعنی او است خداوند رفیع الدرجات ذوالعرش که القا خواهد فرمود روح مقدس وحی را از عالم امر بر هر که می خواهد از عباد خود تا آنکه در یوم تلاقِ نذیرِ قوم گردد و خلق را از عذاب و سخطی که مترقب است انذار و تخویف فرماید.

و هر کس از قواعدِ عربیتِ مطلع و مستحضر باشد می فهمد که کلمه یُلْقِي الرُّوح به لفظِ مستقبلِ نازل شده یعنی بشارت به حادثه آتیه است نه اخبار از امورِ ماضیه و صریح است بر اینکه انزالِ روح الامین و بعثِ نذیرِ مبین منوط به اراده و مشیت او است که هر وقت اراده فرماید نذیری مبعوث خواهد فرمود و هر زمان که مقتضی باشد به شریعتِ جدیدهِ عالم را تازه و جدید خواهد نمود "سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" (۲۳۴).^۲ و کذلک در سوره اعراف فرموده است: "يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (۲۵۴).^۳ و این آیه مبارکه در غایت صراحت است که اخبار از مستقبل است زیرا که لفظ یأتیکم را به نون تاکید مؤکّد داشته و "یأتیکم" فرموده است. یعنی البته خواهند آمد بر شما رسولانی از جنس شما

^۱ (سوره غافر)
^۲ سوره فتح

و آیات مرا بر شما تلاوت و قرائت خواهند نمود پس هر که پرهیزکار شود و نیکوکار باشد خوفی و حزنی بر او وارد نیاید، تا اهل تحریف نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیه مبارکه را بر انبیای گذشته محمول دارند. چنانکه تفسیر سورة مبارکه "لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... " را محرف دانسته و کلمه " ...حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿٤١﴾ " را که صریح در استقبال است به معنای حَتَّى أَتَاهُمْ تفسیر نموده اند و حمل بر ماضی کرده اند. زیرا که معنای ماضی هرگز به نون تاکید مؤکد نشود بل به لفظ "إِمَّا" هم مصدر نگردد و فی ذلک کفایة لا ولی الالباب و من له بصيرة فی الکتاب.

و چون ثابت و محقق گشت که اینکه جناب شیخ نوشته اند هیچ شک نیست که پیغمبری مبعوث خواهد شد که دین او ورق آخرین کتب اولین باشد، وهم صرف و باطل محض و منبعث از اوهام فاسده سابقین است. اکنون نظر در این مسئله نمائیم که نوشته اند: «و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد ولیکن بعد از مدتی کسی خروج کرده ادعای مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد اما متشبث به این گونه دلیلها شده بگوید ای خلانق مشتبیه مشوید در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چونکه حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم. در این صورت لازم آید که قول و ادعای کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم و تصدیق بکنیم نبوت او را فالذلیل الذی یفرضی الی تصدیق الکاذب لایصلح ان یکون دلیلاً بل یکون تزویراً و تدلیساً»

و در رساله ثانیه مطبوعه نوشته اند

«حال می خواهم در این رساله ایراد خود را قدری واضح تر از سابق بیان نمایم. یعنی ظهور مظهر حق و صادق و خروج مدعی ناحق و کاذب را نه اینکه در زمان قبل و بعد حتی هر دورا در یک زمان فرض نمائیم. مثلاً موافق تأویل و تفسیر کتاب ایقان که در معنی ختمیت اشاره کرده اند فرض کنیم که یک ذاتی به ادعای مظهریت در بلده مکّه و یا عکّه ظاهر گردید

و ادعایش فی الواقع صادق و دین و کتاب او صفحه آخرین کتب اولین باشد. و در عصر خود او هم یکی مثلاً در اقصای بلاد هند و یا افریقا خروج کند و در واقع ادعایش محض کذب و باطل باشد اما متمسک شود به دلائل صادقی که برادر او در میان گذاشته است.

یعنی گفته است که اگر جمیع مظاهر ادعای اولیّت و آخریّت و بدنیت و ختمیت نمایند حق است زیرا که ما جمیعاً حکم یک ذات و یک روح و یک امریم و در ظاهر متعدّد و در باطن یکیم. و هر نوع ایرادی که ما به آن کاذب بگوئیم او در جواب بگوید این ایرادها را در حق پیشینیان هم کرده اند اگر می خواهید آیات و بینات مرا ببینید بیا نید نزد من به شما عیان و بیان گردد. در این صورت ما بیچارگان روی زمین چه کنیم و حقیّت این و آن را با چه وسیله بدانیم. به درگاه کدامین از اینها بشتابیم. به عکّه برویم یا به هند به کدام قدرت و وسیلت و استطاعت برویم صادق کی است و کاذب کدام است.

پس از این مذکورات معلوم گردید که آنچه در کتاب ایقان برای اثبات حقیّت خود دلیل آورده است به غایت واهی و ضعیف و در نهایت علیل و سخیف و هم موجب تصدیق کاذب و مزور است و همچنین در مقابل اعتراضات وارده اعتذار به اینکه اینگونه ایرادات را در حق پیشینیان هم کرده اند و دعوت کردن خلایق به درگاه مدّعی مظهریّت برای دیدن حقیقت خصوصاً در صورت مفروضه اخیره خارج از دائرة عقل و شرع بل از قبیل تکلیف به محال و باعث تحیر بندگان خدا در امر دین است. فافهم ولا تکن من المناظرین المعاندين الخادعين. فان الحق والعناد والخدعة والفساد من خطوات الشیاطین فلا تتبعوها ان کنتم من المتقین.»

جواب

اول اشتباهی که جناب شیخ در مطالعه کتاب مستطاب ایقان نموده اند اینست که فرق فیما بین حلّ شبهات و ادله اثبات را نفهمیده اند و با وجود صراحت و وضوح این دو مسئله در آن کتاب مبارک، ایشان از جواب اعظم ادله ساکت و دفع شبهات سائر ملل را مطرح مباحثه نموده، آن را دلیل حقیّت ظهور انگاشته اند. و برای ایضاح و تبیین این مطلب خدمت اولی الالباب معروض می دارم که شک نیست که هر امتی که ظهور نبی بعد از منکر شدند و العیاذ باللّه او را کاذب و مفتری دانستند این انکار و تکذیب غالباً ناشی از شبهاتی است

که مانع از معرفت ایشان شده و تمسک به آن شبهات سدّ سدید فیما بین آن قوم و ایمان و اذعان ایشان گشته. و چون شخص بصیر در سبب اعراض ملل از انبیاء تأمل نماید و در اقوال و مستندات ایشان در ردّ انبیاء و مرسلین به دقت تفحص کند شبهات این منکرین و مکذبین را در سه شبهه محصور یابد.

شبهه اولی که اعظم شبهات است این است که این ملل و ادیان موجوده اعمّ از بودیه و هندو و یا زردشتیه و نصاری و یهود هر یک شارع دین خود را آخر شارع ادیان الهیه می دانند و شریعت و کتاب خود را آخرین ورق شرائع و کتب اولین می شمارند به حدّی که ممکن است زوال آسمان و زمین را معقول و متصور و ممکن دانند ولی تغییر حکمی از احکام دین خود را جائز نمی دانند و نسخ و تغییر شریعت خود را از محالات اولیه می شمارند و بقا و ابدیت آن را از بدیهیات و ضروریات ثابتۀ دینیّه می شناسند. و اگر نفسی در صدق این قول شک کند، این ملل مذکوره غالباً در اکثر بلاد بل قری موجودند و با خلق مختلط و محشور، می توانند سؤال نمایند و بر صدق و کذب این ادعا آگاه گردند.

شبهه ثانیه علامات و اماراتی است که در کیفیت ظهور بعد در کتاب قبل وارد شده و تمسک به ظواهر غیر معقوله آن همواره سدّ طریق ایمان ارباب وهم و گمان گشته. و این علامات و امارات غالباً در کتب سماویه به یک لهجه و یک نوع نازل و وارد شده است. مثلاً چنانکه در قرآن شریف از علانم محتومه ورود قیامت و قیام قائم و روح الله به انفطار سماء و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و قیام اموات و تجدید سماء و ارض و قوت و قدرت و غلبه و سلطنت موعود و انخزال و مقهوریت و زوال و اضمحلال منکرین و مکذبین او تعبیر شده کذلک در انجیل مقدّس عیناً همین عبارات مذکور و همین علامات ماثور گشته است و همچنین در کتب انبیای بنی اسرائیل عیناً همین علامات و همین عبارات در حوادث ظهور مسیح موعود وارد و نازل شده است و هکذا در سایر ادیان و سائر کتب و اگر نفسی در این مسئله شک دارد به کتب ملل مذکوره که امروز به فضل الله در هر جا ممکن الحصول است رجوع نماید.

شبهه ثالثه اخبار از رجعت بعض از سابقین است که این یک نیز در جمیع ادیان موجوده ماثور است و در کتب سماویه هر ملت مذکور. مثلاً امت زردشتیه منتظرند که بعض اکابر

ماضیه فرس از قبیل کیخسرو و بشوتن در ظهور موعود رجعت نمایند و حضرتش را در جمیع اقطار عالم به قوت غالبه نصرت کنند و کذلک امت برهمیه چنانکه در کتب ایشان مذکور است معتقدند که باید بعض اوتاران ایشان رجعت کنند و باشخاصهم بر نشر دین الهی قیام فرمایند. و هکذا یهود منتظرند که به نص صریح خداوند تبارک و تعالی، در اصحاح چهارم کتاب ملاکی، ایلای پیغمبر یعنی الیاس که به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین به آسمان صعود نمود قبل از ظهور مسیح از آسمان نازل شود و خلق را به قرب ظهور آن حضرت بشارت دهد. و این مسئله چندان نزد یهود ضروری و مؤکد و مسلم بود که چون حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود از آن حضرت سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلای اول ظهور نفرمود حضرت عیسی علیه السلام جواب گفت که بلی، آمد ولی او را شناختند و به او آنچه خواستند وارد آوردند. و مراد او یحیی بن زکریا علیه السلام بود و این فقره در فصل هفدهم از انجیل متی به صراحت مذکور است. و هم در آیه ۱۳ از فصل یازدهم همین انجیل مسطور است که حضرت عیسی در حق یحیی فرمود: "وَأِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَقْبَلُوا فَهَذَا هُوَ إِيْلِيَّاءُ الْمَرْمِيعُ أَنْ يَأْتِي مَنْ لَهُ أَذْنَانِ لِلسَّمْعِ فَلْيَسْمَعْ." یعنی اگر قبول کنید این همان ایلای نبی است که آمدن او ضروری بود، هر کس گوش شنوا دارد بشنود. و لکن یهود از این تأویل چندان استبعاد نمودند و بر حیرت و انزجار افزودند که جناب شیخ از تفسیر آیه مبارکه "إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ الْأَتِيمِ ﴿٤٤﴾" ^۱ و آیه کریمه "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾" ^۱، زیرا که یهود منتظر بودند که ایلای بشخصه نازل شود نه اینکه دیگری متولد گردد و حضرت عیسی علیه السلام او را بدون مناسبت اسمی و صوری و نسبی ایلای خواند و الی یومنا هذا یهود بر این عقیده باقیبند و نزول ایلای را بشخصه منتظر.

و همچنین امت نصاری منتظرند که حضرت عیسی علیه السلام بشخصه از آسمان نازل شود و نظر به تصریحات و تأکیدات آن حضرت در اصحاح ۲۴ انجیل متی و غیر این موضع هر کس جز آن حضرت بیاید البتّه باطل و کاذب باشد و لهذا امت نصاری الی یومنا هذا در ردّ دیانت اسلامیّه و تکذیب شارع این دین مبین در غایت وثوق و اطمینانند و به صدق عقیده خود وصحت آن در نهایت اصرار و اذعان.

^۱ سورة دخان

و هکذا از امت اسلام اهل تسنن منتظرند که بعد از ظهور مهدی موعود حضرت عیسی علیه السلام بشخصه از آسمان نزول فرماید و بر عالم حکمرانی نافذ القول و سلطانی مسموع الکلمه گردد و لکن به حکم فقهای این ملت آن حضرت مأذون نیست که به غیر شریعت اسلامیّه حکمی فرماید و به جز فقه حنفیه قضاوتی تأسیس نماید.

و اهل تشیع منتظرند که حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام به اسم قائم موعود و حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به اسم ظهور حسینی بشخصهما رجوع فرمایند و اهل عالم را به مذهب تشیع متفق و متحد گردانند.

و خلاصه القول این مسئله رجوع اشخاص معینّه در جمیع ادیان ثابت و وارد است و ابتلای هرامتی به این نکته دقیقه ظاهر و واضح. و از آنچه عرض شد ثابت و مدلل گشت که پیوسته حاجب و مانع ملل از تصدیق مظاهر امر الله همین شبهات ثلاثه بوده است که عبارت است از عدم جواز نسخ و تغییر ادیان و عدم ظهور علامات و عدم رجوع موعود بشخصه و چون تمسک به این شبهات مذکوره موجب تکذیب حقّ بل منتهی به ابطال جمیع ادیان حقّه الهیه می شد لهذا حقّ جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان جزء اعظم این کتاب را به حلّ شبهات مذکوره تخصیص فرمود و جزء اخیر این کتاب مبارک را به ذکر ادله و براهین مخصوص داشت و از مبحث ادله و براهین حقیّت ظهور مبارک تقریباً بیست صفحه کتاب را به ذکر اعظم ادله که عبارت است از آیات الهیه و وحی سماوی مخصوص داشته و حقیّت کتاب الله را بر جمیع من علی الارض ثابت و مبرهن فرموده.

و جناب شیخ از این نکته غافل گشته و حلّ شبهه را دلیل انگاشته و ایراد خود را که تماماً فرض موهوم و غیر محقق الوقوع است به این عبارت مذیل داشته که «فالدلیل الذی یفرض الی تصدیق الکاذب لایصلح ان یکون دلیلاً» و لکن غافل ماند از اینکه این شبهات اگر محلّ اعتبار باشد موجب ابطال ادیان حقّه سابقه گردد و متمسک به آن به اسم هالکه ملحق شود (فالتریق الذی یفرض الی ابطال الحقّ لاینبغی ان یتخذ مسلکاً و سبیلاً).

جناب شیخ گمان کرده اند که اینکه جمال اقدس ابهی جلّ ذکره و عزّ اسمہ فرموده اند که مظاهر امر الله کلّ مظاهر حقیقت واحده اند به این عبارت بر حقیّت خود و یا نقطه اولی عزّ اسمہ استدلال فرموده اند. لا یا سیدی الشیخ این وجود اقدس ابهی و ظهور الطیف اعلی

چنانکه در مقاله اولی عرض شد با رایت وحی سماوی ظاهر شده و با اعظم آیات الهیه که هر دینی به آن قائم و برپا است قیام فرموده و با سیف قطع کلمه الله تسخیر افئده و قلوب نموده و با قضیب لمیع کتاب الله خاطف ابصار اهل مکابرت و انکار گشته تا بشارت کتاب مقدس که فرموده است: "يَضْرِبُ الْأَرْضَ بِقَضِيبٍ فِيهِ وَيُمِيتُ الْمُنَافِقَ بِنَفْخَةِ شَفْتَيْهِ" تمام آید و قول ابی جعفر علیه السلام که فرمود: "لَهُ مُخْتَرِطٌ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ الرُّومَ وَالصِّينَ وَالتُّرْكَ وَالْدَّيْلَمَ وَالسِّندَ وَالْهِنْدَ" کاملاً متحقق شود.

و اینکه معانی حقیقیه انفطار سماء و تجدید ارض و رجوع حقایق و غیرها را مبین داشته است از برای دفع شبهاتی است که لا زال امم هالکه را از تصدیق مظاهر امر الله محروم کرده و جهل به این حقایق امت مجوس و یهود را بر تکذیب حضرت عیسی و حضرت رسول، دلیر و جسور داشته. و اقل فائده که از این بیانات الهیه در عالم ظهور یافته و تأثیر آن کالنور علی شاهی الطور ظاهر و باهر و هویدا گشته این است که به سبب همین کتاب مستطاب و به سبب حل همین شبهات نفوس کثیره از یهود و مجوس که بغض حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء در قلبشان مکین و راسخ بود به جای این بغض حبّ این دو وجود مبارک را در قلب خود راسخ داشته اند و کفر و ضلالت را به سبب این بیانات واضحه به ایمان و هدایت تبدیل کرده اند.

و اگر رؤسای ضلالت و قواد جیوش جهالت قدری تدبّر می کردند هر آینه به این نکته ملتفت می شدند که علما و افاضل امت اسلام بعد از انقضای ایام ائمه هدی در مدت هزار سال و اکثر نتوانستند یک نفر از مجوس و یا یهود را به رضا و رغبت و قوت برهان و حجت در دین اسلام داخل کنند و نفسی را بدون اکراه و اجبار و طرق دنیّه که از ایشان معهود و معلوم است به حقیقت شریعت غرّاء و ملت بیضا معترف نمایند و لکن این فتنه با مظلومیّت و احاطه مصائب کثیره و عدم عزّت و قدرت و مکنّت ظاهره آلف از این نفوس بعیده زردشتیه و یهود و سائر ملل را به قوت برهان و بیانات رشیکه لطیفه کتاب مستطاب ایقان در شریعه ایمان داخل کرده اند و به عبودیت جمال اقدس ابهی و حضرت خاتم الانبیاء و حضرت عیسی روحنا و روح العالمین لحقیقتهم المقدّسه فدا در غایت ثبوت و رسوخ معترف و موفق داشته اند و چگونه اعتراف و اذعانی که سیوف اعدا از قطع جبل المتین ایمانشان قاصر گشت و سیل بلایا از اطفال

نار محبت و ایقان‌شان عاجز آمد. و هذا مقام امتاز فيه الموقن عن المريب و قطعت جبهة قول كل خطيب و تمّ فيهم شعر ذاك الشاعر اللبيب،

وَكُلُّ يَدْعَى وَصَلًا بِلَيْلِي وَ لَيْلِي لَا تُقِرُّ لَهُمْ بِذَاكَ
إِذَا انْبَجَسَتْ دُمُوعُ مِنْ خُدُودِ تَبَيَّنَ مَنْ بَكَى مِنْ تَبَاكَ

و خلاصه القول اگر این اشخاص که از هر فضلی به لفظ تنها اکتفا کرده‌اند به این اثر باهر پی می‌بردند بر مقدار فضل حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان ملتفت می‌شدند و حلّ این شبهات را که چندین هزار سال اقوی مانع هدایت و اقبال امم بود قدر می‌دانستند و به پاس این موهبت عظمی و عطیة کبری به شکر و سپاس حق جلّ جلاله و جلّ احسانه زبان می‌گشودند. و لکن هیئات که قلوب قاسیه از این نفحات لطیفه به اهتزاز آید و افئدة مظلّمه از بغض و حسد به این انوار باهره روشن و مستضیء گردد.

پریشان شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

و اینکه قائم موعود در زمان ظهور ادّعا خواهد فرمود که وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امر الله و انبیا، و مرسلین و اولیا، و مقدّسین است که از قبل ظهور فرموده‌اند و در احادیث اهل بیت طهارت مصرّح و منصوص و در کتب معتبره مندرج و مأثور است. نظر فرما در حدیث مشهور مفضل بن عمر که مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت بحار و حضرت شیخ اکبر طیب الله تربته در شرح الزیارة روایت فرموده‌اند که حضرت صادق فرمود: "وَيَظْهَرُ سَيِّدُنَا الْقَائِمُ مُسَيِّدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَشَيْثَ فَهَذَا آدَمُ وَشَيْثُ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحَ وَوَلَدِهِ سَامَ فَهَذَا نُوحُ وَسَامُ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فَهَذَا إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَيُوشَعَ فَهَذَا مُوسَى وَيُوشَعُ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَشَمْعُونَ فَهَذَا عِيسَى وَشَمْعُونُ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى فَهَذَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ فَهَذَا الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ مِنَ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فَهَذَا الْأَنْبِيَاءُ مِنَ وَلَدِ الْحُسَيْنِ" (الی آخر الحديث).

خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ظهور خواهد فرمود آقای ما حضرت قائم در حالی که پشت به کعبه فرموده و خواهد گفت یا معشر الخلائق آگاه باشید هر که خواهد آدم و شیث را ببیند اینک منم آدم و شیث و هر کس خواهد نوح و فرزند او سام را ببیند این منم نوح و سام و هر که خواهد به ابراهیم و اسمعیل نظر نماید این منم ابراهیم و اسمعیل و هر کس خواهد موسی و یوشع را بنگرد این منم موسی و یوشع و هر که خواهد عیسی و شمعون را ببیند این منم عیسی و شمعون و هر کس خواهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام را نظر نماید این منم محمد و علی و هر که خواهد حسن و حسین علیهما السلام را ببیند این منم حسن و حسین و هر که خواهد ائمه هدی را از نسل حسین علیهم السلام ببیند این منم ائمه هدی... (و یک یک نام ائمه را مذکور دارد و خود را حقیقت ایشان شمارد) (انتهی) .

اکنون ای ناظر در این صحیفه قدری در این حدیث شریف تأمل فرما و ببین که آنچه که در کتاب مستطاب ایقان نازل شده است که مظاهر امر الله کل مظهر حقیقت واحداند و کل حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند مطابق است با بشارات ائمه هدی علیهم السلام و یا مخالف. بلی، چیزی که محقق است این است که جمیع حوادث این ظهور اعظم در کتاب مجید و اخبار اهل بیت طهارت به صراحت وارد و مذکور است و لکن از اعین غیر بصیره و افئدة غیر طاهره مخفی و مستور^۱... فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّوْرِ^۲ ۴۶۶ اگر ممکن بود که کاذبی به این حقائق مقدسه ملتفت شود و به کشف این دقائق لطیفه قدرت یابد و تفسیر و تبیین این غوامض مسائل الهیه را از امارات حقیقت خود شمارد هرگز حضرت رسول و ائمه هدی به آن بشارت نمی دادند و از علانم قائم موعود و خصائص ظهور آن طلعت معبود نمی شمردند و اغرای به جهل نمی فرمودند و خلق را به ضلالت نمی افکندند. و اگر این جهال و مکابرین که به سعی باطل غیر مثمر می خواهند انوار نیر بازغ مشرق را به غیوم شبهات و ضباب تشکیکات مخفی و مستور دارند عشر این بشارات صریحه را در بشارت به ظهور حضرت رسول در تورات و انجیل می یافتند عالم را پر از ولوله و شور می کردند و جهانیان را به شورش یوم نشور می افکندند و لکن چه باید کرد

^۱ سورة حج

که غفلت و تعصّب قلوب را از روح حیات بی بهره داشته و بصیر را از بصارت محروم کرده.
 "أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿٨٠﴾ ١٤٠٨".
 و بالجمله سخن در این بود که جناب شیخ حلّ شبهات را از ادله و بیّنات امتیاز نداده اند و حلّ
 شبهه را دلیل انگاشته و به توهمی ظاهر البطلان بر جمال رحمن اعتراض نموده اند. و چون
 محال است که مکابر به سهولت ملزم گردد مثالی در این خصوص معروض می دارم تا عالم
 و عامی از آن بهره یابند و بر مغالطه مکابریں مستحضر گردند.

مثلاً بر کسی که از علم قرآن شریف بی بهره نیست واضح است که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله در این کتاب مجید بر اثبات حقیقت خود به آیات کتاب و ایجاد شریعت مقدّسه
 اسلامیّه و نفوذ کلمه الهیه استدلال فرموده اند و این احتجاج را در مواضع عدیده از کتاب
 مجید ثابت و مبین نموده اند. و چون ائمتّ نصاری نظر به نصوص انجیل ایراد نمودند که اگر آن
 حضرت ظهور نبی موعود است چرا ملائکه با او نازل نشدند تا بر وفق نصوص کتاب به انذار
 امم قیام نمایند و به اعلام ملل او را نصرت کنند چنانکه آیه کریمه "لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ مَلَكٌ
 وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ﴿٨٠﴾" ١٤٠٨ مشعر بر این انتقاد است و آیه مبارکه
 "وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلْ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ
 نَذِيرًا ﴿٧٧﴾" ١٤٠٧ مبین این شبهت و ایراد و چون این ایراد و انتقاد تکرار یافت این جواب از لسان
 عظمت نازل شد: "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩١﴾" ١٤٠٩

و خلاصه مقصود آیه مبارکه این بود که ظهور روح قدسی جز در هیکل بشری معقول و ممکن
 نباشد و ذات مجرد جز در پیکر آخشیحی تجلی ننماید و چون روح قدسی در صورت انسانی
 تجلی نمود، جمیع عوارض بشریت نیز بر او عارض گردد و کافه مقتضیات جسمانیّه از اکل
 و شرب و نوم و یقظه و جلوس و مشی و غیرها از او ظاهر شود حال نمی توان گفت که حضرت
 رسول حلّ این شبهه دقیقه را دلیل حقیقت خود مقرر داشت و اعظم دلیل آن حضرت را
 که کتاب مجید است کان لم یکن انگاشت. و بر عوام بیچاره مشتبه نمود که دلیل آن حضرت
 فقط محصور بر دفع این شبهات است و گویا خالی از جمیع ادله و براهین و بیّنات.

١ سورة نحل
 ٢ سورة انعام
 ٣ سورة فرقان

پس چون بر این حقائق ثابتۀ واضحہ اطلاع حاصل نمودی در کمال وضوح توانی فهمید که آنچه را جناب شیخ در رسالۀ اولی نوشتہ اند کہ لا شک پیغمبری بیاید کہ دین او ورق آخرین کتب اولین باشد و بعد فرض نموده اند کہ کسی بہ این صفت بیاید و شریعت او استقرار یابد و ثانیاً فرض نموده اند کہ نفسی محقق البطلان بیاید و بہ این دلیل کہ ما ہمہ مظاهر یک حقیقت و یک ذات و یک روحیم بخواہد دینی دیگر برپا کند این دلیل کافی نباشد بہ جهت اینکہ موجب تصدیق کاذب گردد، کلّ از فروض و ہمیّہ جناب شیخ است و از تصوّرات خیالیّہ ایشان کہ ابدأً تحقق نداشتہ و ہرگز نخواہد داشت. زیرا کہ ثابت و محقق گشت کہ نہ جمال اقدس ابہی دفع این شبہات را دلیل صاحب امر گرفتہ اند و نہ اتحاد مظاهر امر اللہ را برہان حقیّت ادّعی نقطہ اولی عزّ اسمہ الاعلیٰ شمرده اند و نہ لفظ "خاتم النبیین" دلالت دارد کہ شریعتی دیگر بعد از شریعت نبویّہ ظاہر نگردد و نہ کلمہ "لَا نَبِيَّ بَعْدِي" مشعر بر اینکہ صاحب امری بعد از حضرت رسول ظاہر نشود، بل بہ عکس ما توہم الشیخ و فرض بہ آیات قرآن و احادیث صحیحہ ثابت و واضح و مدلل گشت کہ حقّ جلّ جلالہ و حضرت رسول و ائمہ ہدی سلام اللہ علیہم تصریح و تنصیص فرمودہ اند کہ ظهور قائم موعود و قیام روح اللہ ظہور کلی ربوبیّت و اصالت و شاریعت است نہ ظہور وصایت و خلافت و نیابت و بہ این دو ظہور اقدس اعلیٰ شریعت جدیدہ در عالم تشریع شود و دیانت حقیقیّہ الہیہ ظاہر آید و سموات ادیان عتیقہ رغماً لتکذیب المکذبین و انکار المکابرین کلّ منظوی و مطموس و زائل گردد.

و چون جواب رسالہ سابقہ جناب شیخ واضح و مبین گشت اکنون نظری در ایراد رسالہ ثانیہ ایشان نمائیم کہ بہ گمان خود قدری واضح تر نوشتہ اند و خلاصہ آن این بود کہ فرض نموده اند دو نفس در یک زمان ظاہر شوند و یکی حقّ و دین و کتاب او ورق آخرین کتب اولین باشد و دیگری کاذب و لکن بہ ادلّہ مدّعی صادق مستدل و متمسک گردد. و پس از این فرض واهی باطل، عجز از تفریق بین الحقّ و الباطل را کہ ہرگز عالم عاقل بہ آن راضی نشود طریق فرار از امر پروردگار گمان نموده و نوحہ مسکنت و بیچارگی سروده اند کہ «در این صورت ما بیچارگان روی زمین چہ کنیم و حقیّت این و آن را بہ چہ وسیلہ بدانیم بہ درگاہ کدامین از اینہا بشتابیم» (الی آخر قولہ).

از این عبارات جناب شیخ اولی چیزی که مستفاد می شود این است که کانه خداوند تبارک و تعالی فارق بین الحق و الباطل را که اهم مسائل دینیّه است بیان فرموده و با صریح "... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ... ﴿۸۹﴾" و "... مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ... ﴿۳۸﴾" این مسئله مهمّه را در قرآن مجید العیاذ باللّه مهمل و غیر منحل گذاشته است و یا آنکه لا سمح الله حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم اطيّب التحیة و البهاء در ابلاغ آن قصور فرموده اند و علامات و امارات و موقع و محلّ و میعاد ظهور حق را بیان ننموده اند و این بیچارگان و این مسکینان و این فقیران روی زمین را حیران و سرگردان و بی دلیل و بی برهان و گذاشته اند، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا^۱، چه اگر اعتقاد جناب شیخ این بود که این مسئله مهمّه در قرآن شریف مذکور است و در احادیث صحیحّه اهل البیت وارد و ماثور همان فارق را بیان می نمودند و نوحه و ندبه مسکنت و بیچارگی نمی سرودند. و لکن این عبد خدمت ایشان معروض می دارد که یا سیدی الشیخ هیچ جای حیرت و تشکیک نیست کتاب الله مجید ما بین ما و شما حاکم است و فصل الخطاب الهی بین الحق و الباطل موجود و قائم. نزد اهل بصیرت حق از باطل چون شمس از ظلّ ممتاز و معلوم است و صدق از کذب نزد ارباب ذوق چون سُکر از خَل واضح و مفهوم. باطل هرگز به حجتی که مخصوص به حق است مستدل نگردد و ابدأ کاذب به وحی سماوی و بقا و نفوذ قول که از خصائص داعی صادق است مؤید نشود و هرگز بشارات و امارات انبیاء و مرسلین درباره مفتری تمام نیاید.

و چون دلیل حقیّت حق و بطلان باطل مشروحاً در مقاله اولی ذکر شد احتیاج نیست که مکرراً در این مقام ایراد شود و بلا فائده کلام به طول انجامد. چیزی که هست اینست که غافلین و عود الهیّه را فراموش کرده اند و انذارات ربّانیّه را کأن لم یکن انگاشته اند و چنانکه حضرت رسول و حضرت امیر فرموده اند قرآن شریف را متروک داشته اند. و در صورتی که برای مناصب دنیویّه و یا تجارت و منافع شخصیّه در کمال شوق و میل متحمّل اسفار بعیده می شوند برای فهم دین و تمیز بین الحق و الباطل و تألیف قلوب امت و ازالة اختلاف فیما بین

^۱ سورة نحل

^۲ سورة انعام

^۳ اشاره به سورة اسراء (بنی اسرائیل)، آیه ۴۳

ملت که اهمّ فرائض ارباب غیرت و حمیت است از مسافرت اظهار ملالت می نمایند و مرتبه عجز و مسکنت می خوانند. تشکیک را حجت گمان می کنند و اعتراف به عجز را با عدم عجز معذرت مقبوله تصور می نمایند.

حاشا و کلاً که این فروض و اوهام در حضرت عزیز علام مقبول آید و هیئات که این اعتذارات بارده عبد را در پیشگاه حضرت احدیت از مسئولیت معاف دارد. و بر فرض اینکه داعی در واقع هم کاذب باشد چون مجاهد لله قیام نمود و برای طلب حق از وطن هجرت کرد لاشک از اجر مهاجرت الی الله و مجاهده فی سبیل الله بی بهره نماند و به حکم کریمه "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... ﴿۶۹﴾" ^۱ به هدایت حقیقیه و معرفت اجتهادیه که افضل رغائب و مواهب الهیه است مهتدی و مستبصر گردد.

یا اولی البصائر در ایامی که ندای روان بخش حضرت خاتم انبیاء از جانب یثرب ارتفاع یافت و دعوت ضعیفه مسیله کذاب نیز مانند طنین ذباب مسموم می شد با آنکه مسافرت در غایت صعوبت بود و از حدود ایران و بلاد خزر لا اقل شش ماه مسافر تحمل مشقات فوق العاده می نمود این اعتذارات بارده مفید نیامد و از صد میلیون نفوس فارس و ترک یک نفر سلمان فارسی به این فخر اعظم نائل شد و مابقی که در خانه نشستند و به ندای الهی اعتناء ننمودند و شکوک را حجت و عجز را معذرت تصور کردند حکم موت و کفر و غفلت و هلاکت در حقشان نازل گشت تا چه رسد به امروز که به سبب سکک حدیدیه و سفن بخاریه و سائر وسائط تسهیلیه مسافرت در نهایت سهولت است و هجرت الی الله در غایت امنیّت و راحت. حاشا که حق جلّ جلاله این اعداز مجعوله را مقبول دارد و قاعدین در بیت وهم و شک را از طلب فهم و یقین معاف فرماید. "وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿۱۲۲﴾" ^۲

یا اولی البصائر در صحیح مسلم نظر کنید که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می فرماید که آن حضرت فرمود: "إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّأْيَاتِ السُّودَ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ خُرَاسَانَ فَأَتَوْهَا وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلَاجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ". یعنی هنگامی که دیدید که علّم های سیاه

^۱ سورة عنکبوت
^۲ سورة نوبه (برائت)

از خراسان خروج نمود بشتابید به جانب او اگر چه با سینه باشد بر روی برف زیرا که در آن خلیفه الله المهدی است. و این حدیث در کتب معتبره شیعه هم از طرق مقبوله وارد شده است. حال ملاحظه فرمایند که حضرت رسول فقط به ظهور یک علامت امت خود را امر به هجرت و مسافرت می فرماید اگر چه با سینه بر روی برف باشد. و جناب شیخ با ظهور همه علامات و احتجاج به کافه بینات از مسافرت در غایت راحت اظهار عجز می نمایند و به فرضی موهوم و شکّی معلوم خود و خلق را از هجرت الی الله معاف می شمارند. و سبب این است که حضرت خاتم الانبیاء می دانست که کاذبی با این علامات و آیات باهره ظهور نتواند نمود و لکن این علم از اهل ظن و شکّ مسلوب است و بقاء در حالت تردّد و تشکیک نزد اهل هوی به غایت مطلوب و مرغوب.

و کذلک در غیبت بحار الانوار نظر نمایند که از حضرت باقر روایت می فرماید که آن حضرت فرمود: "لَا بُدَّ لَنَا مِنْ آذْرِبَاجَانٍ مَا لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ بُيُوتِكُمْ وَأَلْبَسُوا مَا أَلْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُحَرَّكَ فَأَسْعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبْوًا. وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ." یعنی ناچار است که ما را در آذربایجان حادثه ای پیش آید که هیچ چیز با آن پایداری و استقامت نکند. پس چون این حادثه وقوع یابد ملازم بیت خود باشید و تا ما ساکن باشیم شما نیز سکون اختیار نمایید. پس چون محرک حقیقی به حرکت آید بشتابید به سوی او اگر چه با سینه باشد. قسم به خدا که کآنه می بینم او را بین الرکن و المقام که با مردم مبايعت می فرماید به کتابی جدید که بر عرب دشوار است و شدید. و این حدیث شریف مشعر است بر حادثه شهادت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی و فتن مظلّمه آن ایام که نفسی در امر الله پایداری و استقامت ننمود جز نفوس قلیله که قلوبشان به نور هدایت الهیه مهتدی و منور بود و این وجودات مقدسه ساکن و صابر بودند تا آنکه ندای الهی از مدینه منوره عکّا ارتفاع یافت و محرک قلوب و منور افنده و صدور ظهور فرمود. "وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ" (۱۱۵/۴).

و خلاصه مقصود این است که اولی الالباب که غبار شک و حسد ابصارشان را تاریک ننموده است ملاحظه نمایند که حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام به چه مقدار عباد را محض رؤیت علامتی و یا تحریک محرکی به هجرت و مسافرت امر و تحریش نموده اند و ابداً به این تشکیکات واهیّه که فرض کنیم دو نفر مدّعی شدند و ما بیچارگان به درگاه کدام بشتابیم و حق را از باطل چگونه تمیز دهیم و به کدام استطاعت سفر کنیم، خلق را معاف نفرموده اند و به این فروض واهیّه و شکوک مضحکه و کلمات بارده تعطیل در امر الله را روا نداشته اند. و سبب همان است که کراراً عرض شد که انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین می دانستند که حق هرگز به باطل مشتبه نشود و کاذب نجات نیابد و مفتری نافذ القول نگردد و کلمه خبیثه باقی و ثابت نماند. ^۱ **إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ.**

یا اصحاب النظر و الادراک قدری در فصل شانزدهم انجیل متی تدبّر و تأمل فرمائید تا به یقین مبین دریابید که این تشکیکات جناب شیخ نه تنها منافی ایقان شریف و قرآن مجید است بل منافی جمیع کتب سماویّه است و مخالف کافه اصول الهیّه.

در سفر مذکور می فرماید: **”وَجَاءَ إِلَيْهِ الْفَرِیْسِيُّونَ وَالصَّدُوقِيُّونَ لِيَجْزِبُوهُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً مِنَ السَّمَاءِ. فَاجَابَ وَقَالَ لَهُمْ إِذَا كَانَ الْمَسَاءُ قُلْتُمْ صَحَوْ لَأَنَّ السَّمَاءَ مُحْمَرَّةٌ وَفِي الصَّبَاحِ الْيَوْمِ شَتَاءٌ لَأَنَّ السَّمَاءَ مُحْمَرَّةٌ بِعَبُوسَةِ يَأْمُرُ آوُونُ تَعْرِفُونَ أَنْ تُمَيِّزُوا وَجْهَ السَّمَاءِ وَأَمَّا عَلَامَاتُ الْأَزْمِنَةِ فَلَا تَسْتَطِيعُونَ. جِيلٌ شَرِيرٌ فَاسِقٌ يَلْتَمِسُ آيَةً وَلَا تُعْطَى لَهُ آيَةٌ إِلَّا آيَةُ يُونَانَ النَّبِيِّ. ثُمَّ تَرَكَهُمْ وَمَضَى.“**

یعنی فریسیان و صادوقیان که دو فرقه از علمای بنی اسرائیل بودند نزد حضرت عیسی علیه السلام آمدند و بر سبیل امتحان از آن حضرت خواش نمودند که معجزه آسمانی برای ایشان ظاهر فرماید. جواب فرمود: که چون شام شود گویند هوا خوش خواهد بود زیرا که آسمان سرخ است و در صبح گویند که امروز هوا ناخوش خواهد بود زیرا که آسمان شديدة الحمرة و تیره و گرفته است. ای مزوران روی فلک را تمیز می توانید داد و علامات این عصر را نمی توانید تمیز داد. طبقه شریر فاسق خواش معجزه می نمایند و سواى معجزه یونس نبی هیچ معجزه ای به وی داده نخواهد شد. پس آنها را بگذاشت و بگذشت.

^۱ اشاره به سوره یونس، آیه ۸۱

حال قدری در این بیانات تفکر نمایند و ببینید که اگر این تشکیکات و فروض و همیه جناب شیخ قابل اعتنا باشد و عند الله این اعتذارات بارده مقبول افتد به چند درجه این ایرادات بر کتاب انجیل از ایقان و قرآن واردتر باشد. چه لا بد جناب شیخ در مقابل آن حضرت می گفتند که بلی، علامات زمان محقق و معلوم است و لکن فرض کنیم در همین زمان دیگری نیز در هند و یا در افریقا به همین ادعا قیام نمود و عین همین مطالب شما را در میان نهاد و هر کس از او معجزه ای طلبید او را فاسق و شریر خواند و فقط به صرف زمان و علامات او را محول نمود، در این صورت ما بیچارگان ما مسکینان ما فقیران به درگاه کدام بشتابیم با کدام استطاعت سفر کنیم صادق کیست کاذب کدام است (الی آخر بیاناته المضحکه و تشکیکاته المدهشه).

و لکن عاقل بصیر می داند که این بیانات مبارکه و براهین نورانی حضرت عیسی علیه اطمینان و الثناء اکمل بیانات و اتقن براهین است زیرا که مبنی است بر امتیاز حق از باطل مانند امتیاز آفتاب از ظل. چه هرگز آن نورانیت و مهابت و بقا و نفوذ و غلبه و قدرت که در حق و آثار او است در باطل نباشد و شجره طیبه به شجره خبیثه مشتبه نشود.

مثلاً تیودای سوری و یهودای جلیلی نیز در قرن ظهور حضرت عیسی مدعی مقام اعلی شدند و لکن به حکم آیه کریمه "وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ" (۲۶).^۱ در اندک وقت به قلیل مصادمه ای زائل و زاهق گشتند، نه کسی متعرض اصحاب و احباب ایشان شد و نه کتاب و آدابی از آنها باقی ماند و نه احدی کتابی در رد ایشان نوشت. بلکه ندای ایشان چندان ضعیف و وجودشان قلیل الاهیه بود که اگر بالتبع ذکرشان در کتاب عهد جدید مذکور نمی شد احدی نام ایشان را نمی دانست و بالعکس امر مبارک حضرت عیسی علیه السلام که کلمه طیبه الهیه بود به ظلم و قتل و تشتت اتباع و تفرق در بلاد زوال نیافت و به کتب ردیه یهود و وثنیة رومانیة ضعیف نگشت، بل هر قدر ظلم یهود و رومانیان شدیدتر شد و کتب ایراد و انتقاد بر ضد امر مبارک زیاده تألیف و تصنیف یافت نفوذ کلمه الهیه شدیدتر گشت تا آنکه عالم را فرو گرفت و حق ثابت و باطل زائل شد.

^۱ سوره ابراهیم

و همچنین در زمان ظهور حضرت رسول علیه السلام مسیلمه کذاب و سجاح تمیمیّه و اسود عنسی و غیرهم نیز داعیه شاریعت برپا نمودند و لکن به مرور و هبوب اندک عاصفه قدرتی زوال یافتند. و هکذا در این ظهور اعظم و طلوع افخم برخی از بی خردان که تشریع شرانع را از نتایج عقول بشریه می دانستند نه از مواهب الهیه، به خیال محال احداث امری افتادند و بعضی از ایشان از اهل علم و فضل بودند و لکن بدون مزاحمت دولت و یا معارضه اصحاب علم و فقاہت مفقود و زائل گشتند.

و اگر نفسی بصیر در افکار فاسده ارغون خان مغول و سعد الدوله یهودی در ایران و علاء الدین خلجی در هندوستان و فلاسفه ثورت سنه ۱۷۹۳ در پاریس و فرنگستان نظر نماید که هر یک از این ملوک و امرا و فلاسفه و علما با کمال قدرت و مکنت و بدون هیچگونه مانع و مزاحم قصد تشریع شریعتی و ایجاد دیانتی نمودند و به صرف قدرت الهیه خائب و خاسر گشتند، بر تفریق حق از باطل بصارت تواند یافت و بر تمیز فیما بین کلمه طیبه و کلمه خبیثه قادر تواند گشت.

این الثری من الثریا و این الضلالة من الهدی هل تشتبه الظلمة بالنور و الغدير بالبحر المسجور الأعلى الاعمى و فاقد البصيرة والحجى لا و ربی الابهی ان فی ذلک لآیات لاولی النهی.

و ایضاً جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

« شبهه دیگر اینکه در ترجمه و تفسیر قول یکی از مظاهر قدسیّه به زبانی که تکلم و افاده فرموده اند عقلاً و لغة شروطی چند معتبر است.

اولاً اینکه باید از قانون آن لسان تجاوز نکرد.

ثانیاً جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه ها اخذ و اراده معانی متناسبه را قرینه مقالیه و یا حالیه بوده باشد بدون قرینه استعمال یک کلمه در غیر ما وضع له روا نیست.

ثالثاً در وقت اراده معانی دیگر باید شاهد آن معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نه از قول و زبان دیگر.

رابعاً آن تفسیر و تأویل لا محاله با قول یکی از مفسران باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسران مخالف افتد. مثلاً هرگاه یکی از انبیای سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچیک از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند، معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً به خطا رفته اند و رایحه ای از معنی مراد استشمام نکرده اند البتّه این قسم ادعا عند العقلا خیلی بزرگ و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد. و به فرض تسلیم بر مدّعی لازم است که شاهد مدّعی خود را از کلام و زبان آن نبی بیاورد نه اینکه از قول و لغت دیگران.

بناءً علیه تعجب دارم از تفسیر و توجیه صاحب ایقان آیاتی را که حضرت مسیح اخبار از علامت رجعت خود فرموده اند. این اخبار روزی بود که آن حضرت ذکر مفارقت خود را به تلامیذ خویش اشاره فرمودند. اصحاب آن حضرت استدعا و سؤال کردند که علامت رجعت چیست و چه وقت این رجعت ظهور خواهد کرد. آن حضرت فرمود: "بعد از تنگی ایام که همه مردم را احاطه می نماید شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور باز ماند و ستاره های سما ساقط شود و ارکان ارض تزلزل یابد. در این وقت ظاهر می گردد نشانهای پسر انسان در آسمان و در آن وقت جمیع قبیله ها که در ارض ساکنند نوحه می نمایند و می بینند که پسر انسان می آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است." آیه این است که می بینید و هی کما تری تدلّ علی الرجعة الخاصة للمسیح فقط بقرينة الحالیة والمقالیة لا علی الرجعة العامّة لسائر المظاهر.

مع هذا صاحب کتاب ایقان جمیع کلمات مستعمله را به طوری تفسیر و معنی کرده است که آن معانی از ذهن قائل هم خطور نکرده است. واحدی از مفسران انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان معانی و تأویلات را اراده فرموده اند. و گویا به عقیده صاحب ایقان کلاً مراد آن حضرت را نفهمیده اند و در ضلالت و گمراهی مانده اند. اما عوض اینکه ثبوت و شاهد ادعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی و یا زبانی که متکلم به آن بود بیاورد متمسک می شود به کلام یکی از اولیای

دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشان را نشنیده اند و بلکه اصل و فرع این دین را کذب و باطل می شمارند.

مثلاً صاحب ایقان می گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است به دلیل اینکه در دعای ندبه "أَيْنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةُ وَأَيْنَ الْأَقْمَارِ الزَّاهِرَةُ" فرموده اند. گیرم به این گونه استدلال فرقه شیعه را که به صاحب این کلام شریف قابل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد، آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد. ولا سیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه به ایشان تأثیر می کند. با وجود آنکه هر مؤسس و مقننی که به ادعای عام بیاید چون که خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت می داند باید خطابات و اثبات حقیقت خود هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کلّ من حیث الكلّ شامل آید، نه اینکه از ملل مسکونه ارض و از فرق متعدده یک فرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا به تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایها الناس یا ایها العرب و یا ایها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال برود « (انتهی کلام الشیخ).

جواب

چون این مبحث از اهمّ مباحث دینیّه است لذا تسهیلاً للفهم مطالبی چند بر سبیل مقدمه معروض می داریم و بعد فقره به فقره جواب ایرادات و شبهات جناب شیخ را می نگاریم.

مطلب اول

اینکه در جمیع کتب مقدسه تورات و انجیل و قرآن تصریحاتی هست و نصوصی موجود است که دالّ است بر اینکه هر نفسی بر فهم کلمات الهیه قادر نتواند شد و هر قلبی به ادراک معانی مودعه در آیات کتاب فائز نخواهد گشت و به عبارت اصرح معانی مقصوده اصلیه کتاب الهی چندان سهل المأخذ نیست که هر کسی بفهمد و به ادراک آن فائز آید.

مثلاً در اصحاح ششم کتاب اشعیای نبی می فرماید که خداوند فرمود: «إِذْهَبْ وَقُلْ لِهَذَا الشَّعْبِ اسْمَعُوا سَمْعاً وَلَا تَفْهَمُوا وَابْصُرُوا ابْصَاراً وَلَا تَعْرِفُوا. غَلَّظَ قَلْبَ هَذَا الشَّعْبِ وَثَقَلَ أُذُنُهُ وَاطْمَسَ عَيْنُهُ لِئَلَّا يَبْصُرَ بِعَيْنَيْهِ وَيَسْمَعَ بِأُذُنَيْهِ وَيَفْهَمَ بِقَلْبِهِ وَيَرْجِعَ فَيُشْفَى فَقُلْتُ إِلَى مَتَى أَتِيهَا السَّيِّدُ. فَقَالَ إِلَى أَنْ تَصِيرَ الْمَدُنُ خَرِبَةً بِلَا سَاكِنٍ وَالْبُيُوتُ بِلَا إِنْسَانٍ وَتُخْرَبَ الْأَرْضُ وَتُغْفَرَ وَيُبْعِدَ الرَّبُّ الْإِنْسَانَ وَيَكْثُرَ الْخَرَابُ فِي وَسْطِ الْأَرْضِ.» یعنی خداوند فرمود: برو و به این قوم بنی اسرائیل بگو که گوش می دهید اما نفهمید و ببینید به چشم خود اما ادراک ننمائید دل‌های این قوم را به غلظت و سختی گذار و گوش‌های ایشان را ثقیل و گران نما و ابصار ایشان را کور و مطموس فرما تا نبینند و نشنوند و نفهمند مبادا رجوع نمایند و شفا یابند. گفتم ای خداوند تا به کی و تا به چند. فرمود تا وقتی که شهرها غیر مسکون و خانه‌ها بدون انسان و اراضی مقدسه خراب و ویران ماند و خداوند آدمیان را دور نماید و در میان زمین اراضی متروکه بسیار گردد (انتهی).

و این آیات در وقتی نزول یافت که بنی اسرائیل در اراضی مقدسه به عزت ساکن بودند و مانند مسلمین در این ایام نعمت ملک و استقلال را برای خود ابدی و بلا زوال می دانستند و نصائح ناصحین و انذارات منذرین را تلخ و لغو و بلا اثر می شمردند حتی قضی الله علیهم و الحکمهم بالهالکین و جعلهم عبرة و ذکری للآخرین.

و كذلك در اصحاح دوازدهم کتاب دانیال نبی می فرماید: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا دَانِيَالُ فَاخْفِ الْكَلَامَ وَاخْتِمِ السِّفْرَ إِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ.» یعنی ای دانیال کلام الهی را مخفی دار و سفر مقدس را مختوم نما تا روز انجام و نهایت. و این نکته واضح است که از صدور این امر مبرم به دانیال نبی مقصود این نبود که الفاظ و صور آیات کتاب را مخفی دارد، بل مقصود این بود که معانی اصلیه و مقصود حقیقی الهی مخفی و مختوم گردد که تا یوم آخر احدی از آن قوم بر فهم معانی حقیقیه کتاب فائز نگردد.

چنانکه باز در همین اصحاح می فرماید: «فَقَالَ إِذْهَبْ يَا دَانِيَالُ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَّةً وَمَخْتُومَةً إِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ كَثِيرُونَ يَطْهَرُونَ وَيُبَيِّضُونَ وَيُمَحِّصُونَ أَمَّا الْأَشْرَارُ فَيَفْعَلُونَ شَرًّا وَلَا يَفْهَمُ أَخْذَ الْأَشْرَارِ لَكِنَّ الْفَاجِهُونَ يَفْهَمُونَ.» یعنی فرمود: ای دانیال راه خود پیش گیر زیرا که کلمات تا به آخر الزمان مخفی و مختوم است بسیاری از تمحیص و امتحان پاک

و مطهر خواهند گشت و شریران به جهت اعمال شریرانه احدی از ایشان به فهم کلمات فائز نخواهد شد و لکن دانشمندان فهم خواهند نمود (انتهی).

در سنه ۱۳۰۶ هجریه که نگارنده اوراق از مدینه کاشان عبور نمود بر حسب میل بعض مشایخ و افاضل بنی اسرائیل مجلس بحث و تحقیقی انعقاد یافت و محفل مذکور به وجوه جمعی از اکابر مسلمین و یهود مزین بود از جمله علمای قوم سه نفر که اشتهر علمای بنی اسرائیل بودند حضور داشتند و در طی بحث و مناظرت الفاظ شمس و قمر و مصالحت ذنب و غنم و احیاء اموات و سائر بشارات را بر ظاهر حمل می نمودند و در عدم صدق این بشارات بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام و ظهورات بعد اصرار بلیغ می کردند.

نگارنده روی به مردخای که شیخ قوم و اعلم آن شعب بود نمود و اظهار داشت که آیا این عبارات را که در یوم ظهور موعود شمس و قمر تاریک گردند و اموات زنده شوند و گرگ و بره در یک موضع چرا نمایند شما تنها حمل بر معانی ظاهره می نمائید یا جمیع بنی اسرائیل از عالم و عامی و آسیاوی و اروپایی چنین می فهمند. گفت جمیع بلا اختلاف بر معانی ظاهره حمل می نمایند و لذا تحقق آنرا در ظهور یسوع و محمد نفی و انکار می کنند. گفتم یا شیخ در صورتی که دو پیغمبر بزرگ از جانب خداوند یکی مأمور به ختم قلوب و سمع و ابصار شما گردد و دیگری مأمور به ختم و اخفاء معانی کتاب و کلمات شود چگونه عاقل را بر این فهم اعتماد ماند و به کدام دلیل این تفسیرات شما مقبول ارباب بصیرت و رشاد آید. وی در جواب فرو ماند و کیفیت این مناظرت که زیاده از سه ساعت با رعایت شرایط ادب و محبت امتداد یافت در مدینه مزبوره شهرت گرفت و نزد ارباب فضل و نباهت از اهالی کاشان موقع قبول و استحسان پذیرفت.

و در انجیل مقدس نیز از این قبیل تصریحات بسیار است که حضرت عیسی علیه السلام غالباً مطالب را در پرده رمز و ستر بیان می فرمود. چنانکه در اصحاح ۱۳ متی فرموده است: "هَذَا كُلُّهُ كَلَّمَ بِهِ يَسُوعُ الْمَسِيحُ بِأَمْثَالٍ وَبَنُونَ مَثَلٍ لَمْ يَكُنْ يُكَلِّمُهُمْ لِكَيْ يَتَمَّ مَا قِيلَ بِالنَّبِيِّ الْقَائِلِ سَأَفْتَحُ بِالْأَمْثَالِ فَمَنْ أَنْطَلِقُ بِمَكْتُومَاتٍ مُنْذُ تَأْسِيسِ الْعَالَمِ." یعنی عیسی همه این مطالب را در امثال می فرمود و بنون مثال میچ به ایشان تکلم نمی نمود تا کامل گردد

آنچه به وساطت پیغمبر گفته شده بود که می گفت لب خود را در مثالها خواهم گشود و به اسراری که از آغاز بنای عالم مخفی بوده است تکلم خواهم نمود (انتهی).
و این عبارت به صراحت غموض معانی و مقاصد اصلیۀ عبارات نبویّه را می فهماند و بر اینکه مقصود غیر ظواهر است شهادت می دهد. حتی بعض بیانات مبارکۀ حضرت عیسی علیه السلام را تلامیذ آن حضرت که نقبای امت و هدایۀ ملت بودند و در قرآن شریف از ایشان به مرسلین و انصار اللّٰه تعبیر شده امت نیز ادراک نمی نمودند و از آن حضرت مستدعی بیان و تفسیر می شدند.

و اصرح از کلّ، نصّ صریح شمعون الصفا، ملقب به پطرس رسول است که در مکتوب عام ثانی خود فرموده است: "وَعِنْدَنَا الْكَلِمَةُ النَّبَوِيَّةُ وَهِيَ اثْبَتُ الَّتِي تَفْعَلُونَ حَسَنًا إِنْ انْتَبَهْتُمْ إِلَيْهَا كَمَا إِلَى مِرَاجٍ مُنِيرٍ فِي مَوْضِعٍ مُظْلِمٍ إِلَى أَنْ يَنْفَجِرَ النَّهَارُ وَيَطْلُعَ كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِي قُلُوبِكُمْ. عَالِمِينَ هَذَا أَوَّلًا أَنَّ كُلَّ نُبُوَّةٍ الْكِتَابِ لَيْسَتْ مِنْ تَفْسِيرٍ خَاصٍّ. لِأَنَّهُ لَمْ تَأْتِ نُبُوَّةٌ قَطُّ بِمَشِيئَةِ إِنْسَانٍ بَلْ تَكَلَّمَ أَنَا سَ اللّٰهُ الْقَدِيسُونَ مَسُوقِينَ مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ." یعنی و نزد ما کلمۀ نبویّه در غایت ثبوت هست و شما نیکو می نمائید که به او اعتنا می کنید اگر به آن متنبّه گردید که چون چراغ در ظلمت می درخشد تا هنگامی که روشنی فجر بدمد و ستارۀ صبح در قلوب شما طالع گردد. و این را نخست بدانید که هر نبوّت و خبر کتابی را شرح مخصوصی نیست. زیرا که خبرهای پیشین هرگز به ارادۀ مردم نشد بلکه مردان خدا به قوّت روح القدس متحرک گشتند و سخن گفتند (انتهی).

و این عبارت که می فرماید بشارات کتابی را شرح مخصوصی نیست و اینکه هرگز اخبار سابقه و نبوّت های کتاب بر وفق میل و ارادۀ خلق ظاهر نشد صریح است بر اینکه هر نفسی بر فهم مقاصد انبیاء علیهم السلام قدرت نیابد و نبوّت های کتاب محمول بر ظواهری که جهال گمان می کنند نباشد. و در قرآن مجید اصرح از کلّ است که می فرماید: "...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ..."^۱ و نیز می فرماید: "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ..."^۲ یعنی بل تکذیب کردند و افترا دانستند قرآن مجید را به سبب آنکه معانی

^۱ سوره آل عمران
^۲ سوره یونس

مقصوده آن را ندانستند و بر مقاصد اصلیّه آن احاطه ننمودند و حال آنکه هنوز تأویل آن برای ایشان نیامده است. و این آیه مبارکه صریح است بر اینکه قرآن شریف را معانی و مقاصد اصلیّه حقیقیّه است غیر از ظواهر که هنوز بیان آن نازل نشده است و معانی اصلیّه آن ظاهر نگشته.

مطلب ثانی

اینکه تأویل راجع به جزء مخصوصی از کتب مقدّسه است زیرا که صحف سماویّه و کتب مقدّسه الهیه مشتمل بر سه قسم از مطالب است.

قسمی در احکام و شرائع و سنن و آداب و فرائض. و این قسم از کتاب خواه تورات و یا انجیل و یا قرآن بالاتفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و ابداً مأوّل نگردد و الاً منتهی به اختلال دیانت الهیه و تزلزل شریعت مقدّسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت منوط به اوست فاسد و مختل شود.

و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقائع ماضیه و قصص انبیاء و رسل در امم خالیه که من باب انذار و نصیح در کتاب الهی وارد شده است. و این قسم نیز غالباً محمول بر ظاهر است تا فائده نصیح و انذار از آن مستفاد گردد و موجب انتباه ارباب بصارت و استعداد شود.

قسم ثالث در ذکر حوادث آتیه از قبیل بشارت به ظهور بعد و ورود قیامت و حشر و نشر و موت و حیات و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سماء و تبدیل ارض و امثالها. و بالاتفاق آیات مأوله که محتاج به نزول تأویل است این قسم از آیات کتاب است. زیرا نظر به مراتب افتتان و تمحیص که به اتفاق جمیع ادیان از سنن حتمیه الهیه است حقّ جلّ جلاله به همین عبارات خبیث را از طیب جدا می فرماید و فهیم را از غبی و مهتدی را از غوی ممتاز می نماید.

چنانکه یهود را به بشارت وارده در تورات در ظهور حضرت عیسی علیه السّلام امتحان فرمود و خبیث را از طیب و موحد را از مشرک ممتاز نمود. و در حقّ قرآن مجید نیز

فرموده است: "...يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)۴۳" و قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا، حکمای عصر و رواقیین مصر و کذلک فلاسفۀ یونان و رومیة و سوریه بسعۀ علم و فلسفہ و تقدّم و تمدّن معروف بودند و همچنین علمای هند و فلاسفۀ برهمنیة. و هر یک از این طبقات به سبب اذعان به تناسخ ارواح در عقائد دینیة و انحلال و فنای صرف در معتقدات مادیة بشارت واره در کتاب از قبیل قیامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها را انکار می نمودند و تجویز وقوع این حوادث را از قبیل اوهام و اکاذیب احلام می شمردند و از دائرۀ امکان و تجویز عقل خارج می دانستند و این عقائد فاسدہ در میان عرب و ثنیة به سبب قرب جوار با مصر و یونان و تجارت با هند از طریق بحر احمر انتشار یافت و در اذهان سگان جزیرة العرب ثابت و راسخ گشت.

پس چون فجر هدایت از افق بطحاء طالع شد و حقائق واره در کتب مقدّسه از قبیل قیامت و حشر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و تزلزل ارض در قرآن شریف نیز نازل گشت، رؤسای عرب که مانند نوهوسان این زمان فریفته تمدّن و معارف یونان و رومان و هندوستان بودند بر این عقائد تمسخر و استهزا نمودند و وقوع آن را خارج از امکان و تحقق دانستند و تجویز آن را العیاذ باللّٰه از قبیل تهویل و تضلیل می شمردند. لذا آیه مبارکۀ "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ... (۲۹)۴۴" نزول یافت و اهل درایت و بصارت را بر این نکته که مقاصد حقیقیة بشارت الهیة غیر از ظواهر لفظیة است که جهال گمان نموده اند مطلع و آگاه فرمود.

مطلب ثالث

اینکه این آیات عظیمه که مکرراً ذکر شد از قبیل ظلمت شمس و قمر و انفطار سماء و تزلزل ارض و تجدید سماء و تبدیل ارض و سقوط کواکب و غیرها در کتب مقدّسه تورات و انجیل و قرآن به یک نهج و یک عبارت و یک وضع نازل شده است.

۴۳ سوره بقره
۴۴ سوره یونس

مثلاً چنانکه در قرآن مجید از این آیات عظیمه در سوره انفطار به عبارت "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ﴿٢﴾" تعبیر شده و در سوره تکویر "إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾" و در سوره انشقاق "إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ﴿١﴾ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَخُقَّتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾" و در سوره زلزله "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾" و در موضع دیگر "...إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾" و در مقام دیگر از تبدیل ارض و سما به عبارت "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٢٨﴾" و از ظهور غمام به عبارت "...يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾" و از نزول ربّ در ظلل غمام به عبارت "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ... ﴿٢١٠﴾" الی کثیر من امثالها ممّا هو معلوم عند اهل العلم.

کذلک در انجیل مقدّس در اصحاح ۲۴ انجیل متی چنانکه سابقاً مذکور شد اخبار از ظلمت شمس و قمر و تیرگی نجوم و انفطار سما و نزول ربّ در ظلل غمام وارد شده است و در رساله ثانیة پطرس رسول در اصحاح ثالث از انعدام سماوات و ظهور سما جدید و ارض جدید و انحلال عناصر و در اصحاح ۲۱ مکاشفات یوحنا نیز از طیّ سما و تبدیل ارض به سما و ارض جدید اخبار فرموده است.

و همچنین در کتب عهد قدیم یعنی تورات مقدّس و رسائل انبیای بنی اسرائیل در غایت مطابقت از این آیات عظیمه اخبار وارد شده است مثلاً در آیه ۱۷ از اصحاح ۶۵ سفر اشعیای نبی در اخبار از تجدید سما و ارض و خلق اورشلیم جدید و انقضای آلام بنی اسرائیل می فرماید: "لَأَتِي هَا أَنَا خَالِقُ سَمَوَاتٍ جَدِيدَةٍ وَأَرْضًا جَدِيدَةً فَلَا تُذَكِّرُ الْأُولَى وَلَا تَخْطُرُ عَلَى بَالٍ. بَلْ إفرحُوا وابتهجوا إِلَى الْأَبَدِ فِيمَا أَنَا خَالِقُ لَأَتِي هَا أَنَا ذَا خَالِقُ أُورُشَلِيمَ بِهَجَةٍ وَشَعْبَهَا فَرَحًا فَابْتَهِجْ بِأُورُشَلِيمَ وَأَفْرَحْ بِشَعْبِي وَلَا يُسْمَعُ فِيهَا بَعْدُ صَوْتُ بُكَاءٍ وَلَا صَوْتُ صُرَاخٍ."

^۱ سوره حج
^۲ سوره ابراهیم
^۳ سوره دخان
^۴ سوره بقره

و همچنین در آیه ۲۲ از اصحاح ۶۶ همین کتاب می فرماید: "لَأَنَّهُ كَمَا إِنَّ السَّمَوَاتِ الْجَدِيدَةَ وَالْأَرْضَ الْجَدِيدَةَ الَّتِي أَنَا صَانِعٌ تَثْبُتُ أَمَامِي يَقُولُ الرَّبُّ هَكَذَا يَثْبُتُ نَسْلُكُمْ وَاسْمُكُمْ" (انتهی).

و كذلك در سفر صفیای نبی فرموده است: "قَرِيبُ يَوْمِ الرَّبِّ الْعَظِيمِ قَرِيبٌ وَ سَرِيعٌ جِدًّا صَوْتُ يَوْمِ الرَّبِّ يَصْرُخُ جِئْنِيذَ الْجَبَّارِ مُرًّا. ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمُ سَخَطِ يَوْمِ ضِيقٍ وَ شِدَّةِ يَوْمِ خَرَابٍ وَ دَمَارِ يَوْمِ ظَلَامٍ وَ قَتَامِ يَوْمِ سَحَابٍ وَ ضَبَابٍ." یعنی نزدیک است یوم ربّ عظیم قریب و شتابنده است ندای یوم الربّ در آن هنگام پروردگار جبار به تلخی ندا خواهد فرمود آن روز روز سخط است روز تنگی و سختی است روز خراب و دمار است روز تاریکی و ظلام است روز ابر و مه و غبار است.

و كذلك در اصحاح ثانی از سفر یونیل وارد شده است: "قُدَّامُهُ تَرْتَعِدُ الْأَرْضُ وَ تَرْجُفُ السَّمَاءُ. أَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَظْلُمَانِ وَالنُّجُومُ تَحْجُزُ لَمَعَانَهَا." یعنی پیش روی پروردگار در یوم موعود زمین می لرزد و آسمان مضطرب می شود شمس و قمر تاریک می گردند و نجوم از اعطاء نور باز می مانند.

و نیز در همین اصحاح فرموده است: "تَتَحَوَّلُ الشَّمْسُ إِلَى ظُلْمَةٍ وَالْقَمَرُ إِلَى دَمٍ." و در اصحاح ثالث این سفر فرموده است: "أَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ تَظْلُمَانِ وَالنُّجُومُ تَحْجُزُ لَمَعَانَهَا." و در اصحاح ثانی این سفر فرموده است: "أَنْفُخُوا الصُّورَ فِي صِهْيُونَ صَوْتُوا فِي جَبَلِ قُدْسِي لِسِرْتَعِدِ جَمِيعِ سُكَّانِ الْأَرْضِ لِأَنَّ يَوْمَ الرَّبِّ قَادِمٌ قَرِيبٌ يَوْمٌ ظَلَامٍ وَ قَتَامِ يَوْمٌ غَيْمٍ وَ ضَبَابٍ." یعنی بدمید صور را در صهیون ندا کنید در جبل قدس من زیرا که یوم پروردگار آینده و نزدیک است روز تیرگی و تاریکی است روز ابر و مه و غبار است. و مقصود از جبل قدس در این آیه جبل مقدس کرمل است که حیفا و یافا و اورشلیم و مدینه منوره عکا در حول آن واقع است.

و در اصحاح ثانی از سفر حبی فرموده است: "لَأَنَّهُ هَكَذَا قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ هِيَ مَرَّةٌ بَعْدَ قَلِيلٍ فَأُزْلِزُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ الْبَحْرَ وَ الْيَابَسَةَ وَأُزْلِزُ كُلَّ الْأُمَمِ وَ يَأْتِي مَشْتَهَى كُلِّ الْأُمَمِ فَأَمْلَأُ هَذَا الْبَيْتَ مَجْدًا." یعنی زیرا که ربّ الجنود چنین می فرماید که هنوز وقت خیلی است که من آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل می فرمایم و جمیع امم را مضطرب می نمایم

و مرغوب و مطلوب تمامی امم خواهد آمد پس این خانه را پر از مجد و بزرگواری خواهیم نمود (انتهی).

و از این جمله که ذکر شد انسان بصیر که بر مندرجات کتب سماویّه خبیر باشد ادراک می نماید که مقصود از این آیات عظیمه که حقّ جلّ جلاله در جمیع کتب اخبار فرموده است اخبار از حقیقت واحد است که به تغییر لغات متغیر نمی گردد و به تبدیل ادیان متبدّل نمی شود و به طول زمان حقّ جلّ جلاله وفای به این وعود را فراموش نمی فرماید. خاصّه اگر نفسی به این نکته ملتفت شود که قرآن شریف بیان صحف اولی است و حاوی حقائق تورات و انجیل و کتب سایر انبیاء، کما قال تبارک و تعالی: "وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مِمَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳)؟" و قَالَ فِي سُورَةِ الشُّعَرَاءِ: "وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶)". و این معلوم است که اینکه فرموده است قرآن بیان صحف اولی است و یا مندرج در کتب انبیاء مقصود مناسک و احکام و عبادات اسلامیّه نیست. زیرا که این مناسک و احکام با این هیئات و خصوصیات و مشخصات ابدأ در شرائع سابقه نبوده و در کتب سلف ذکر نشده و کذلک مقصود حوادث تاریخیّه نیست، زیرا که اطلاع بر تواریخ سلف از آیات نبویّه و معارف و علوم لدنیّه و احاطه قوّه قدسیّه محسوب نتواند شد چه هر قدر شخص امّی باشد می تواند حوادث ماضیه را از غیر مسموع دارد و در کلام خود مندرج نماید. بل مقصود بیان ورود یوم الله و موقع و محلّ ظهور و کشف از آجال امم و انقراض ملل و رموز حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلک و غیرها است که از حوادث آتیه است و از آیات صدق دعوت نبویّه که نه تنها امّی عامی از معرفت آن محروم و عاجز است بل علمای اعلام و فلاسفّه عظام از بیان آن قبل الوقوع عاجزند و از فهم آن و درج آن در کتب خود قبل از بلوغ اجل و ورود موعود محروم و قاصر. چنانکه پس از این آیات مذکوره در سورة شعراء فرموده است: "أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷)؟" یعنی آیا برای کفار قریش این آیتی و نشانه نیست که علمای بنی اسرائیل می دانند که در قرآن شریف حقائق و معارفی نازل

شده است که در تورات مقدس نیز سابقاً نازل و وارد گشته چه علم به این حقائق مکتومه و معارف مکنونه خاصه برای امی غیر متعلمی ممکن نیست جز آنکه نازل از حضرت احدیت باشد و مشرق از شمس حقیقت. و خلاصه القول اگر نفسی بصیرت او منور باشد به انوار تنزیل می بیند که جمیع آنچه در قرآن شریف نازل شده است از اخبار از حقائق آتیه عیناً و بلا تفاوت در انجیل و در تورات نیز نازل شده و لکن لا یعلمه الا اولوالالباب و من عنده علم الكتاب.

مطلب رابع

آنکه در جمیع کتب سماویة تورات و انجیل و قرآن بل و احادیث اهل بیت طهارت صریحاً وارد شده است که معانی اصلیه این آیات در یوم الله و یوم الرب ظاهر می شود و به عبارت اصرح معانی مقصوده آن را قائم موعود ظاهر می فرماید و تأویل کتاب در آن یوم مشهود و مکشوف می گردد. و قبل از ظهور موعود معانی اصلیه مقصوده نزد انبیاء و انمه هدی مکنون و مکتوم و کتاب الهی به ختم و اخفای مظاهر امر الله مخزون و مختوم بوده و آنچه علمای ملل به افهام و اجتهادات خود نوشته اند اوهام مضله است و در حقیقت تحریف کلمات الهیه.

و در یوم ظهور نیز هر نفسی از رحیق مختوم بهره نخواهد یافت و بر فهم معارف حضرت قیوم قادر نخواهد شد بل اختیار و ابرار از آن بهره ور شوند و مکابرین و اشرار از آن کما فی السابق بی نصیب و محروم گردند. "لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ" (۷۹) ۱

مثلاً ملاحظه فرما در این آیه کریمه که در سوره قیامه فرموده است: "فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ" (۱۸) "ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ" (۱۹). و در این آیه مبارکه حق جل جلاله بیان قرآن مجید را بر خود مقرر داشته است و بر اهل فؤاد ظاهر است که بیان الهی جز به نزول وحی ممکن نباشد و این فقره جز در ظهور بعد متحقق نگردد.

۱ سوره واقعه

قال شيخ الاشراقيين صاحب الهياكل قدس الله روحه في آخر هذا الكتاب:

« ويجب على المستبصر ان يعتقد صحة النبوات وان امثالهم تشير الى الحقائق كما ورد في المصحف: "وَلَيْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ" (٤٢٣) و كما انذر بعض النبوات: "إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَفْتَحَ فَمِي بِالْأَمْثَالِ." فالتنزيل موكل الى الانبياء والتأويل والبيان موكل الى المظهر الاعظمي الانوري الاريحي الفارقليط كما انذر المسيح حيث قال: "إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى أَبِي وَأَيُّكُمْ لِيَبْعَثَ لَكُمْ الْفَارَقْلِيطَ الَّذِي يُنَبِّئُكُمْ بِالتَّأْوِيلِ." وقال: "إِنَّ الْفَارَقْلِيطَ الَّذِي يُرْسِلُهُ أَبِي بِاسْمِي يُعَلِّمُكُمْ كُلَّ شَيْءٍ.." وقد اشير اليه في المصحف: "ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ" (١٩٦) و "ثُمَّ لِلتَّارِخِيِّ وَلَا شَكَّ أَنَّ أَنْوَارَ الْمَلَكُوتِ نَازِلَةٌ لِإِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِينَ وَأَنَّ شِعَاعَ الْقُدُسِ يَنْبَسِطُ وَأَنَّ طَرِيقَ الْحَقِّ يَنْفَتَحُ كَمَا أَخْبَرَتِ الْحَفَظَةُ ذَاتَ الْبَرِيقِ لَيْلَةَ هَبَّتِ الْهَوَجَاءُ كَمَا قَالَ تَعَالَى: "وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ... (٥٧٦)» (انتهى).

واين بيان متين صريح است كه تفسير حقيقي كلمات نبويه كل در يوم ظهور موعود ظاهر خواهد شد و تنزيل تأويل در انقضاء دوره اسلام و قيام روح الله نازل خواهد گشت.

واين نکته مخفي نمائند كه نهال وجود اين عالم فاضل صاحب هياكل كه اكنون اورا به شيخ اشراق و سيد فلاسفه موصوف مي دارند و كتب اورا انفس كتب اسلاميه مي شمارند در ايام سلطنت صلاح الدين ايوبى از هيجان زوابع تعصب اصحاب فقاهايت در عين نضرت و طراوت فرو شكست و شعله نورانيه فضائل و معارفش از هبوب عواصف جهل ارباب رياست چنانكه خود به آن اشاره فرموده است در عين شباب فرو نشست، تا دريافته آيد كه همواره اعداء علم فقهاى جاهل بوده اند و دشمنان فضل رؤساي باطل. سنة الله فى خلقه و لن تجد لسنة تبديلاً.

واصرح از آيه مذكوره اين آيه كريمه است كه در سورة يونس فرموده است: "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ... (٣٩).." و اين آيه مبارك كه صريح است بر اينكه سبب تكذيب قرآن اين بود كه معانى مقصوده آن را ندانستند و به اوهام فاسده خود بر ظواهر غير ممكنه حمل نمودند و به انكار و تكذيب مبادرت كردند و حال آنكه هنوز تأويل آن نازل

^١ سورة عنكبوت

^٢ سورة قیامه

^٣ سورة اعراف

^٤ اشاره به سورة احزاب، آيه ٦٢ و سورة فتح، آيه ٢٣

نشده است و معانی اصلیه مقصوده معلوم نگشته. و این وعده صریح است بر اینکه بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیه واضح و ظاهر خواهد گشت.

و مجلسی در باب رجعت از مجلد غیبت بحار از زرارة بن اعین روایت می فرماید: "أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْأُمُورِ الْعِظَامِ مِنَ الرَّجْعَةِ وَأَشْبَاهِهَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الَّذِي تَسْأَلُونَ عَنْهُ لَمْ يَجِءْ، وَأَوَّاهُ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ".^۱ یعنی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال نمودم از این امور عظیمه رجعت و امثال آن پس آن حضرت فرمود: این را که شما می پرسید و فهم آن را می طلبید هنوز وقت آن نرسیده است و هر آینه خداوند فرموده است که تکذیب کردند قرآن را به سبب اینکه معنای آن را ندانستند و هنوز تأویل آن نازل نشده است.

و این حدیث صریح است بر اینکه تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقیه آن در ظهور قائم معلوم و مفهوم خواهد شد نه قبل از ظهور آن حضرت. اگر چه آیه مبارکه خود در غایت صراحت است و بدون احتیاج به حدیث ظاهر و صریح است در توقف فهم قرآن به ظهور قائم و رجعت. و اصرح از دو آیه سابقه این آیه کریمه است که در سورة اعراف فرموده است: "وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾".

و این آیه مبارکه در غایت صراحت است بر اینکه تأویل قرآن در یوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیه در آن یوم مشهود ظاهر و واضح خواهد گشت.

و در انجیل مقدس در آیه ۲۷ از اصحاب سادس انجیل یوحنا وارد است که حضرت عیسی علیه السلام به قوم فرمود: "إِعْمَلُوا لَا لِلطَّعَامِ الْبَائِدِ بَلْ لِلطَّعَامِ الْبَاقِي الْحَيَاةِ الْأَبَدِيَّةِ الَّتِي يُعْطِيكُمْ ابْنُ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ اللَّهَ الْأَبَ قَدْ خَتَمَهُ." یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیع مبرید بل برای طعام باقی که حیات ابدیه و زندگی جاوید است و آن را پسر انسان به شما خواهد داد زیرا که پدر آسمانی آن را مختوم فرموده است.

^۱ سورة يونس، آیه ۳۹

و این آیه صریح است بر اینکه معارف الهیه که موجب حیات ابدیه است به امر الله مختوم است تا وقتی که روح الله الحق از آسمان نازل شود و به ارباب استعداد و استحقاق از آن مائده سماویه مینول فرماید و سر آیه کریمه "يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خَتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾" ظاهر و باهر و هویدا گردد.

و نیز در آیه ۱۲ از اصحاب شانزدهم این انجیل وارد است که فرمود: "إِنَّ لِي أُمُورًا كَثِيرَةً أَيْضًا لَأَقُولَ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَحْتَمِلُوا الْآنَ وَأَمَّا مَتَى جَاءَ ذَاكَ رُوحُ الْحَقِّ فَهُوَ يُرْسِدُكُمْ إِلَى جَمِيعِ الْحَقِّ." یعنی بسیار چیزها دارم که بگویم و لکن شما امروز متحمل آن نمی توانید شد اما روزی که آن روح الحق بیاید او شما را به جمیع حقائق ارشاد فرماید. و اگر انسان را دلی نورانی و بصری روشن باشد از این عبارت حضرت عیسی علیه السلام تواند ادراک نمود که در صورتی که اصحاب آن حضرت که نقبای ارض و انوار ظاهره و نجوم زاهره عالم بودند قبل از بلوغ وقت و انقضای اجل مستی از ادراک حقائق بیانات الهیه قاصر باشند فریفتگان به مناصب و مفتونان به زخارف چگونه بر فهم مقاصد الهیه قادر گردند و بر ادراک حقائق مختومه توانا شوند هیئات هیئات ما للتراب و رب الارباب این الذباب من مطار العقاب.

و اما در کتب عهد عتیق اگر چه این نکته در غایت وضوح است لکن منصف بصیر را عبارات اصحاب دوازدهم کتاب دانیال نبی که سابقاً نقل شد کفایت می نماید. زیرا که در این موضع پس از اخبار از ورود یوم موعود و حوادث و علانم و آثار آن در آیه چهارم فرموده است: "أَمَّا أَنْتَ يَا دَانِيَالُ فَاخْضَعْ الْكَلَامَ وَ اخْتِمِ السَّفَرَ إِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ." و در آیه نهم فرموده است: "إِذْهَبْ يَا دَانِيَالُ لَأَنَّ الْكَلِمَاتِ مَخْفِيَّةً وَ مَخْتُومَةً إِلَى وَقْتِ النِّهَايَةِ." و این دو آیه صریح است بر اینکه معانی اسفار الهیه و حقائق بیانات نبویه تا ورود یوم موعود از جمیع انظار مخفی و مکتوم است و به ختم ربانی و صون یزدانی مصون و مختوم.

و در یوم ظهور موعود نیز چنانکه صریحاً در این سفر فرموده است ابرار و اخیار به فهم آن فائز خواهند شد و فجّار و اشرار کما فی السّابق از فهم و ادراک آن محروم خواهند گشت. زیرا که طعام فجّار از ضریع و زقوم است و شراب اخیار از رحیق مختوم.

و بالجمله چون بر مطالب مرقومه که به منزله ارکان و اصول و مقدمات است از برای فهم و ادراک مطالب و نتایج آتیّه اطلاع حاصل فرمودی معروض می دارم که چون افنده و قلوب ارباب استعداد به حسب تأثیر شرائع و ادیان الهیّه بلوغ یافت و قوّه عالم مقتضی ظهور اعظم شد و میعاد وفا به وعود الهیّه فرا رسید و جمال اقدس ابهی عزّ اسمہ الاعلی بر امر الله قیام فرمود و مقرّ اقدس به شرحی که در تواریخ ثبت است مدینه دار السّلام گشت و سپس اراده الهیّه مقتضی انتقال به صقلاب و از صقلاب به سوریه شد در طیّ این انتقالات و ضمن این حوادث و تغییرات روزای ملل غالباً به حضور مبارک مشرف شدند و از معضلات مسائل و غوامض عقائد دینیّه خود استفسار نمودند و هر یک از رشحات بحر اعظم سرشار و مستفیض گشتند. از جمله در مدت اقامه در دار السّلام یکی از اجلّه سادات فارس که علو و سمو و اصالت و نجابت و طهارت عانله شریفه اش کالشمس فی رائعه النهار بر اهالی ایران واضح و ثابت است برای زیارت مشاهد مشرفه عزیمت عراق فرمود و در بغداد به توسط سیّد فاضل عالم الحاج سیّد جواد الطباطبائی الکربلانی به حضور اقدس ابهی مشرف گشت. و پس از شرفیابی به حضور سوالاتی چند از علائم ظهور نمود و مستدعی جواب گشت. و اگر چه جواب مسائل او که عین شبهات ملل اخری است سابقاً در الواح عربیّه نزول یافته و معانی طلوع شمس از مغرب و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و سلطنت و غلبه موعود و غیرها من الوعود معلوم و مکشوف شده بود معذک نظر به رجای آن سیّد جلیل کتاب مستطاب ایقان نازل شد و به لسان فارسی فصیح غوامض این مسائل که التیام و اتفاق ملل به حلّ آن منوط و مربوط است واضح و مکشوف گشت.

ختم رحیق مختوم به ید قدرت حیّ قیوم گشوده شد و وجوه حوریات مستوره فی قصور الآیات به کشف حجبّات اشارات و استعارات باسّم و متهلّل گشت. اقوی مانع ارتباط و اتحاد ملل و قبائل زوال یافت و اهم و سائط ائتلاف و اتفاق امکان پذیرفت، زیرا که ثابت و مدّئل گشت از مطالب مذکوره سابقه که مانع یهود از تصدیق حضرت عیسی علیه السّلام نشد الاّ عدم معرفت همین آیات و کذلک مانع سائر ملل نگشت از تصدیق حضرت رسول الاّ عدم فهم همین علامات.

بل اگر عاقل بصیر به دقت ملاحظه نماید می بیند که اگر این کتاب مستطاب و سایر الواح مقدسه نازل نمی شد و معانی معقوله و مقاصد اصلیه این علامات و بشارات واضح و معلوم نمی گشت هرگز شبهات فلاسفه و طبیعیین بر شرائع و ادیان دفع نمی شد و انتقادات ایشان بر عدم امکان تحقق این وعود و علامات زوال نمی یافت. چه هرگز نزد فلاسفه و طبیعیین متصور و معقول نیست که این آفتاب ظاهری از مغرب طلوع نماید و یا این شمس و قمر به ظاهر بی نور گردد و کواکب غیر متناهیه العده که کوچک تر آن از ارض به چندین مرتبه اکبر است بر روی ارض پراکنده و منتشر گردد و با این حال عالم کون منتظم ماند و جنس بشر بقا یابد و عذاب و ثواب خلد تحقق پذیرد.

چنانکه همین شبهات را در کتب باطله خود درج نموده و به اقبح عبارات ایراد کرده و در اکثر عواصم اروپا و آسیا مطبوع و منتشر داشته اند. چنانکه العیاذ باللّه وعود الهیه را از قبیل خرافات دانسته اند و دیانت و اعتقاد به خدا و رسل را غرور و جهالت پنداشته اند و تمسک به احکام شرائع و ادیان را اقوی مانع تعمیم تمدن و حضارت انگاشته اند.

و اگر ملاحظه اختصار نبودی برخی از مناظراتی را که فیما بین نگارنده و اکابر طبیعیین و مادیین اتفاق افتاده در این مقاله مندرج می داشت تا سبب انکار این قوم از شرائع الهیه معلوم گردد و سبب انتباه مردمان آگاه، بر مقدار فضل حق جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه گردد. "...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ..." (۴۳)¹

رجوع به جواب شبهات شیخ

چون بر جمیع مطالب سابقه استحضار حاصل شد اکنون جواب شبهات جناب شیخ را معروض می‌داریم که چون جمال اقدس ابهی عزّ اسمہ الاعلیٰ در ایقان شریف علانم ورود قیامت و ظهور قائم و قیام روح‌اللہ را از قبیل انفطار سماء و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثاله بر این معانی معقوله تفسیر فرموده‌اند که مقصود از لفظ سماء در کلمات نبویّه سماء دیانت و سماء امر اللہ است و از شمس و قمر و نجوم در مقامی قائم به امر اللہ و اولیای او در ظهور دیانت جدید و در مقامی دیگر ارکان و احکام و علما و فقهای دیانت سابقه.

یعنی ظهور قائم وقتی باشد که سماء دین سابق منفطر گردد و ارکان آن مضطرب و متزعزع شود و شمس و قمر آن سماء که عبارت از ارکان و احکام سابقه است نور نبخشند و شرائع و آداب آن از اثر باز مانند و نجوم سماء آن دیانت به سبب اعراض از شمس حقیقت یعنی مظهر امر حضرت ربّ العزّت مظلّم و تاریک گردند و از سماء عزّت و مجدّت ساقط و هابط شوند و خلق عالم از جهت ضیق معارف دینیّه در غایت تنگی و سختی باشند و اهل ظنون و اوهام به سبب تجدّد شرائع و احکام به ولوله و اضطراب آیند و به سبب عدم فهم کلمات الهیّه و شدّت تمسّک به عقائد و همیّه از قائم موعود و جمال معبود معرض گردند.

چنانکه امت نصاری در ظهور حضرت خاتم الانبیاء به سبب عدم فهم آیات انجیل از آن حضرت معرض شدند و بشاراتی را که به صراحت منطبق بر ظهور موعود است از آن جمال معبود مصروف داشتند. و آن بشارات این است که در انجیل متی در اصحاح ۲۴ فرموده است: "وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضِيقٍ تِلْكَ الْآيَاتُ تُظْلِمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تُتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقُورَةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُّ جِئْتُمْ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَيُنْزِلُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَيَرَوْنَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَمَجْدٍ كَبِيرٍ وَيُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ" (انتهی).

و پس از تطبیق این عبارات بر ظهور مبارک حضرت خاتم الانبیاء و سایر ظهورات مقدسه مظاهر امر الله به سبب اتحاد امر و وحدت حقیقت مظاهر آن، فرموده اند که اطلاق این الفاظ بر معانی مقصوده در بیانات انمه هدی وارد شد. چنانکه در دعای ندبه فرموده اند: «أَيْنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةُ أَيْنَ الْأَكْمَارِ الْمُنِيرَةُ أَيْنَ النُّجُومِ الزَّاهِرَةُ».

و بالجمله چون شرح این مطالب در کتاب ایقان از قلم رحمن در کمال بسط و تفصیل مبرهنه و واضحاً در غایت رقت و لطافت نازل شده جناب شیخ الاسلام نظر به جمودت قریحت و عکوف بر ظواهر عبارت چنانکه عادت اصحاب فتوی و فقاہت است گمان کرده اند که این تفسیرات منافی آداب علمیّه است و مخالف قواعد لغویّه و لهذا به این گونه ایراد کرده اند که، «اولاً باید از قانون آن لسان تجاوز نکرد.

ثانیاً جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه ها اخذ و اراده معانی متناسبه را قرینه مقالیه و یا حالیه بوده باشد. بدون قرینه استعمال یک کلمه در غیر ما وضع له روا نیست.

ثالثاً در وقت اراده معانی دیگر باید شاهد آن معنی را از خود قول و لغت قائل آورد نه از قول و زبان دیگر.» (انتهی)

و جواب آن این است که بلی، استعمال لفظ در غیر موضوع له حقیقی در کلّ السنه و لغات موجود است و در بیانات جمیع انبیاء و مرسلین و فصحا و بلغا و خطبا و متکلمین وارد و مشهود. زیرا که باب مجاز و استعاره و تشبیه بایی است واسع از برای فصحای کلّ عالم و خطبا و بلغای جمیع امم. و در جمیع السنه سابقه و موجوده اطلاق لفظ سما به مناسبت رفعت بر هر شیء رفیع استعاره وارد شده و الفاظ شمس و قمر و نجوم بر شرائع و بر انبیاء و انمه و علما بل بر ملوک و خلفا اطلاق یافته است.

و اگر جناب شیخ بر این مسائل مطلع نباشند هم سبب آن انفطار سما، دیانت اسلامیّه است و سقوط و هبوط علما که نجوم این سما رفیعند از اوج معارف دینیّه و ظاهریّه. و به عبارت اصرح اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که تفسیر این کلمات بر این وجه مخصوص خارج از قانون لسان است، سبب بی اطلاعی ایشان است از کتب مقدسه سماویّه بل از قواعد علوم ظاهریّه. اما دلیل بی اطلاعی جناب شیخ از کتب مقدسه سماویّه این است که در این کتب

در مواضع کثیره لفظ سماء و شمس و قمر و نجوم بر ادیان و شرایع و مظاهر امر الله و اسمع و علما اطلاق شده و در کمال صراحت وارد گشته است.

مثلاً ملاحظه فرما در اصحاح ۲۸ از سفر تورات مثنی که خداوند تبارک و تعالی پس از تشریع شریعت مقدسه بنی اسرائیل را مخاطب داشته و ایشان را در صورت استقامت در دین الهی به نزول برکات کثیره امیدوار فرموده و در صورت مخالفت و تهاون به شریعت الله به نزول لعنات و نکبات هائله انذار نموده است و از جمله در آیه ۲۳ می فرماید: "وَتَكُونُ سَمَاءُكَ الَّتِي فَوْقَ رَأْسِكَ نَعَاسًا وَالْأَرْضُ الَّتِي تَحْتِكَ حَدِيدًا وَيَجْعَلُ الرَّبُّ مَطَرًا أَرْضَكَ غُبَارًا وَتُرَابًا يَنْزِلُ عَلَيْكَ مِنَ السَّمَاءِ حَتَّى تَهْلِكَ." یعنی آسمانی که فوق رأس تو است از مس خواهد شد و زمین تحت تو از حدید و خداوند بارانی را که از آسمان بر ارض نازل می فرماید غبار و تراب خواهد فرمود تا آنکه هلاک گردی و نابود شوی.

و نفسی که بر مقدار صعوبت دیانت حالیه یهود و صلابت قلوب و ردانت معارف ایشان مطلع باشد بر مراتب بلاغت این بیانات سماویّه و حسن استعارات نبویه آگاه گردد.

و نیز در اصحاح رابع از کتاب ملاکی نبی در بشارت ورود حضرت موعود چنین فرموده است: "فَهَا هُوَ ذَا يَأْتِي الْيَوْمُ الْمُتَقَدُّ كَالْتَّنُورِ وَ كُلُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ كُلُّ فَاعِلِي الشَّرِّ يَكُونُونَ قَشًا وَ يُحْرِقُهُمُ الْيَوْمُ الْآتِي قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ فَلَا يُبْقِي لَهُمْ أَصْلًا وَ لَا فَرْعًا. وَلَكُمْ أَيُّهَا الْمُتَّقُونَ إِسْمِي تَشْرِقُ شَمْسُ الْبَرِّ وَ الشَّفَاءُ فِي أَجْنِحَتَيْهَا فَتَخْرُجُونَ وَ تُنْشَأُونَ كَعُجُولِ الصَّبْرَةِ وَ تَدُوسُونَ الْأَشْرَارَ لِيَكُونُوا رَمَادًا تَحْتَ بَطُونِ أَقْدَامِكُمْ يَوْمَ أَفْعَلُ هَذَا قَالَ رَبُّ الْجُنُودِ اذْكُرُوا شَرِيعَةَ مُوسَى عَبْدِي الَّتِي أَمَرْتُ بِهَا فِي حُورَيْبٍ عَلَى كُلِّ اسْرَائِيلَ الْفَرَانِضِ وَ الْأَحْكَامِ. هَا أَنَا ذَا أَرْسِلُ إِلَيْكُمْ إِيْلِيَا النَّبِيَّ قَبْلَ مَجِيءِ يَوْمِ الرَّبِّ الْعَظِيمِ وَ الْمَخُوفِ فَيُرَدُّ قَلْبُ الْأَبْنَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ وَ قَلْبُ الْأَبْنَاءِ عَلَى آبَائِهِمْ لِئَلَّا آتِيَ وَ أَضْرِبَ الْأَرْضَ بَلْعَيْنٍ." و خلاصه ترجمه این آیات این است که می فرماید: اینک روزی که مانند تنور افروخته است خواهد آمد و تمامی متکبران و شریران کاه خواهند گردید و رب الجنود می فرماید روزی که می آید ایشان را خواهد سوزانید به نوعی که از برایشان نه ریشه و نه شاخه و خواهد گذاشت اما از برای شما که از اسم من می ترسید آفتاب نیکویی و شفا در اشعه و پرتوهایش طلوع خواهد نمود و شما بیرون آمده مانند عجل و پرواری نشو و نما خواهید نمود و شریران را پایمال خواهید کرد زیرا که

حضرت ربّ الجنود می فرماید که روزی که این را به جا می آورم ایشان در تحت اقدام شما خاکستر خواهند شد. تورات بنده من موسی را بیاد آورید که آن را با فرانس و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب مأمور داشتم. اینک به سوی شما پیش از ورود یوم عظیم مهیب خداوند ایلای پیغمبر را خواهم فرستاد، و او قلب پدران را به پسران و قلب پسران را به پدران مائل خواهد گردانید مبادا که آمده زمین را به لعنتی مضروب گردانم (انتهی).

حال در آیه دوم این اصحاب که فرموده است: "وَلَكُمْ أَهْلُهَا الْمُتَّقُونَ إِمَّا تَشْرِقُ شَمْسُ الْبَرِّ وَالشَّفَا فِي أَجْنَحَتِهَا." ملاحظه فرمائید که به صراحت لفظ شمس را استعاره بر مسیح موعود اطلاق فرموده است. و این اصحاب از جمله بشاراتی است که یهود و نصاری متفقند بر اینکه مبشر به ظهور مسیح موعود است. و به سبب همین اصحاب یهود منتظرند و معتقد که باید قبل از ظهور مسیح، ایلای نبی بشخصه از آسمان نازل شود و خلق را به ظهور موعود بشارت دهد.

و این همان اصحاب است که چون از حضرت عیسی علیه السلام سؤال نمودند که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلای یعنی الیاس از آسمان نازل نشد و آن حضرت جواب فرمود که بلی، نازل شد و او را شناختند و شهید کردند و او یحیی بن زکریا علیهما السلام بود. و یهود از این جواب و تفسیر آن گونه مندهش و متعجب شدند که جناب شیخ از تفسیر آیه "وَتَرَوْنَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ" به ظهور حضرت خاتم النبیین و از تفسیر آیه "ذُوقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ" (۴۹)^۱ به شخص کریم بن ابراهیم. و ایضاً در آیه ۲۱ الی ۲۳ از اصحاب چهارم سفر ارمیای نبی ملاحظه فرما که در اخبار از خرابی قدس شریف و آلام وارده بر بنی اسرائیل در واقعه بخت النصر فرموده است: "هُمُ حُكَمَاءُ فِي عَمَلِ الشَّرِّ وَ لِعَمَلِ الصَّالِحِ مَا يَفْهَمُونَ. نَظَرْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَ هِيَ خَرِبَةٌ وَ إِلَى السَّمَوَاتِ فَلَا نُورَ لَهَا. نَظَرْتُ إِلَى الْجِبَالِ فَإِذَا هِيَ تَرْتَجِفُ." یعنی بنی اسرائیل در عمل شر حکیم و دانشمندند و لکن عمل صالح را نمی فهمند نظر کردم به ارض و آن را خراب و به سموات و آن را بی نور یافتم نظر کردم به جبال و آن را مرتعش دیدم. و در آیه ۲۸ همین اصحاب فرموده است: "مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ تُنَوِّحُ الْأَرْضُ"

^۱ سورة دخان

وَتُظْلِمُ السَّمَاوَاتُ مِنْ فَوْقَ. "یعنی به این سبب زمین نوحه خواهد نمود و سموات اعلیٰ مظلّم و تاریک خواهد شد.

و در این آیات جز اینکه سموات را بر دیانت و شرایع موسویّه تعبیر نمایند چاره ندارند زیرا که سموات ظاهره در حادثه بخت النصر تاریک نشد ببل شریعت مقدّسه تاریک گشت و دیانت الهیّه به سبب ظلم و کفر و جهل و ثنیّه مظلّم و بی نور شد.

و کذلک در آیه نهم از اصحاب پانزدهم همین سفر فرموده است: "غَرَبَتْ شَمْسُهَا إِذْ بَعْدُ نَهَارُ خَزِيَّتٍ وَ خَجَلَتْ. أَمَّا بَقِيَّتُهُمْ فَلِلسَّيْفِ أَدْفَعُهَا أَمَامَ أَعْدَانِهِمْ يَقُولُ الرَّبُّ. " یعنی پروردگار می فرماید آفتاب او در حالی که روز است غروب می نماید خجل و شرمسار می گردد و بقیّه ایشان را در مقابل دشمنانشان به شمشیر خواهم سپرد.

و مقصود از این آیه اخبار از غروب شمس عزّت و سعادت یعنی شمس حقیقت است از میان بنی اسرائیل و طلوع آن در امت نصاری. و همچنین نظر فرمائید در اصحاب ثلاثین از سفر اشعیای نبی که در این اصحاب اولاً از حلول مصائب و آلام بر بنی اسرائیل خبر می دهد و پس از آن از ظهور موعود اخبار می فرماید.

از جمله در آیه ۲۶ این اصحاب می فرماید: "وَيَكُونُ نُورُ الْقَمَرِ كَنُورِ الشَّمْسِ وَ نُورُ الشَّمْسِ يَكُونُ سَبْعَةَ أَضْعَافٍ كَنُورِ سَبْعَةِ أَيَّامٍ فِي يَوْمٍ يَجْبُرُ الرَّبُّ كَسَرَ شَعْبِهِ وَ يَشْفِي رَضًا ضَرْبَهُ. " یعنی روزی که خداوند شکستگی قوم خود را خواهد بست و جراحت ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد و نور آفتاب هفت باره مضاعف مانند نور هفت روز خواهد گشت. و این آیه مبشّر است بر اینکه در یوم ظهور انوار مشرقه از شمس حقیقت به هفت مرتبه از ظهور قبل افزون تر خواهد گشت و اشعه ساطعه از قمر ولایت که فرع منشعب از اصل قدیم است مانند اشعه ساطعه از شمس حقیقت خواهد بود. و این آیات مذکوره در اسفار مقدّسه را هرگز هیچ عاقلی نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید چه که منتهی به جمع بین النقیضین می شود زیرا که ممکن نیست در یوم ظهور موعود هم شمس و قمر مظلّم و تاریک شود و هم نور قمر مانند نور شمس و نور شمس به هفت مرتبه مضاعف گردد. لذا نزد اشخاصی که قلوبشان مطبوع و مظلّم و مقلوب نیست در غایت وضوح ثابت است که در یوم ظهور موعود شمس و قمر دیانت سابقه مظلّم و تاریک و منسوخ خواهد

شد و شمس و قمر سماء دین جدید در غایت اشراق و سطوع طلوع خواهد نمود. چنانکه هر نفس نیک بختی که مرثیه بیچارگی و فقری و عدم قدرت بر مسافرت نخواند و به هجرت الی الله قیام نمود به مشاهده همین انوار باهره فائز گشت و از اشعه این نیر مشرق صدر و فؤادش منشرح و منور شد. "...ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ..." ۴۲۱.

در این مقام از احباء الله رجای می‌نمایم که در این نکته قدری تدقیق فرمایند و به نظر تحقیق بنگرند که نیر مشرق بازغ ساطع النوری را که خداوند تبارک و تعالی در کتاب اشعیا زیاده از دو هزار و پانصد سال قبل به عبارت "وَيَكُونُ نُورُ الْقَمَرِ كَنُورِ الشَّمْسِ" وجود مبارکش را ستوده و در قرآن کریم و فرقان عظیم به قوله جلّ و علا "وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا ۝ ۱۶ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَيَّهَا ۝ ۱۷" به وجود مسعودش قسم یاد فرموده و عظمت مقام محمود و رفعت لواء معبودش را به این عبارات عظیمه رهیبه بیان نموده است ناقضین عهدالله و ناکثین میثاق الله به مساعی باطله و دسائس دنیّه خود می‌خواهند خلق را از توجه به وجه منیرش ممنوع دارند و عباد را تضلیل کنند و مرکز میثاق را تحویل دهند و خود بر صفت طیور لیل در ظلمت ضلالت طائر آیند تا هر یک در تفسیر کتاب مفسری مطاع الرأی گردند و در دین حضرت ربّ الارباب مجتهدی نافذ الحکم شوند (زهی تصور باطل زهی خیال محال).

اگر معانی و مقاصد اصلیه در این آیات کریمه و بیانات عظیمه بر امثال جناب شیخ به سبب بُعد از مشرب انبیاء مشتبه ماند باری بر اهل بهاء و اصحاب سفینه حمرا که از مشرب عذب ایقان آشامیده و از رشحات بیان رحمان سرشار گشته‌اند مشتبه نشود و تخلیط و تمویه ناقضین و ناکثین پس از تفسیر و تبیین معانی شمس و قمر در ایقان شریف و سایر الواح مقدسه بر احدی مخفی و مستور نماند و نیر بازغ به کلام واهی فارغ زائل و آفل نگردد.

و هَبْنِي قُلْتُ أَنْ الصُّبْحَ لَيْلٌ أَيْعَمَّى الْعَالَمُونَ عَنِ الضِّيَاءِ

^۱ سورة حدید

^۲ سورة شمس

و لکن این نکته بر احبائه الله مخفی نماند که مقصود حق جلّ جلاله از ذکر شمس و قمر بیان مراتب تجلی حقیقت مقدّسه است در مراتب ظهور و بطون آن حقیقه الحقائق برای تأسیس شریعت و ابقاء دیانت الی امد معلوم و اجل مسمی. و الاّ نظر به وحدت حقیقیّه ذات اقدس چنانکه در ایقان شریف در بیان مقامات جمع و تفصیل مظاهر امر الله مفصلاً نازل شده است جز یک ذات واحد در مرایای عدیده متجلی نباشد و تعدّد مرایا موجب تعدّد آن حقیقت واحد نگردد و از فهم این نکته مقامات مظاهر امر واضح و معلوم شود.

باری عنان قلم از دست رفت و روی سخن از ردّ معترضین علی الله به تبکیت ناقضین میثاق الله منصرف شد. به اصل مسأله راجع شویم و موارد استعمال الفاظ شمس و قمر و نجوم را معروض داریم.

و در اصحاح ۳۲ از کتاب حزقیل نبی که در قرآن شریف از وی بذی الکفل تعبیر فرموده است درباره مصر و غلبه کلدانیان بر فراعنه فرموده است: ^۷ «وَعِنْدَ أَطْقَانِي إِيَّاكَ أَحْجَبُ السَّمَوَاتِ وَأَظْلَمُ نُجُومَهَا وَأَغْشَى الشَّمْسَ سَحَابٌ وَالْقَمَرَ لَا يُضِيءُ ضَوْؤُهُ وَأَظْلَمُ فَوْقَكَ كُلُّ أَنْوَارِ السَّمَاءِ الْمُنِيرَةِ وَأَجْعَلِ الظُّلُمَةَ عَلَى أَرْضِكَ يَقُولُ السَّيِّدُ الرَّبُّ.» یعنی و هنگامی که ترا منطفی می گردانم آسمان ها را محجوب خواهم ساخت و ستارگانش را تاریک کرده آفتاب را به غمام خواهم پوشانید و ماه نور خود را ساطع نخواهد ساخت. سیّد پروردگار می فرماید تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برایت تاریک گردانیده و بر زمینت ظلمت خواهم نهاد (انتهی). و کسی که بر تاریخ غلبه بابلیان بر مصر مطلع باشد می داند که هیچیک از این حوادث در آن ایام به ظاهر وقوع نیافت لذا پس از تفاسیر سابقه فهم مقصود بر اهل ادراک مشکل و دشوار نخواهد بود.

و در سفر میخای نبی که تمام آن مخبر از مصائب وارده بر بنی اسرائیل و ظلمت دین ایشان و ظهور موعود است در آیه ششم از اصحاح سیم می فرماید: «لِذَلِكَ تَكُونُ لَكُمْ لَيْلَةٌ بِلَا رُؤْيَا ظَلَامٌ لَكُمْ بِثَوْنِ عِرَافَةٍ. وَتَغِيبُ الشَّمْسُ عَنِ الْأَنْبِيَاءِ، وَيُظْلِمُ عَلَيْهِمُ النَّهَارُ فَيَخْزِي الرَّاؤُونَ وَيَخْجَلُ الْعَرَأْفُونَ وَيُغْطُونَ كُلُّهُمْ شَوَارِبُهُمْ لِأَنَّهُ لَيْسَ جَوَابُ مِنَ اللَّهِ.» یعنی به این سبب بر شما شب شده رؤیائی نخواهد بود و ظلمت شما را احاطه نموده تفأل نخواهید نمود. و آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده روز بر ایشان سیاه خواهد گردید و بینندگان رؤیا شرمنده و فال

گیران منفعل گردیده تمامی ایشان شاربهای خود را خواهند پوشانید به علت اینکه از جانب خدا جوابی نخواهد بود (انتهی).

و در سابق عرض شد که نبی در اصطلاح بنی اسرائیل و کتب مقدسه نفسی است که الهامات الهیه در رؤیا بر او نازل شود لذا در این وحی می فرماید که احکام دینیّه شریعت موسویّه چندان بی اثر و منسوخ خواهد شد که موجب تفاوت قلوب و نورانیت صدور نخواهد گشت لذا نبوت و الهام و تفأل و استعلام بالکل از بین ایشان زایل خواهد شد.

و در کتاب عاموص نبی در اصحاب هشتم فرموده است: "قَدْ أَقْسَمَ الرَّبُّ بِفَخْرٍ يَعْقُوبَ أَنِّي لَنْ أَنْسَى إِلَى الْأَبَدِ جَمِيعَ أَعْمَالِهِمْ. أَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ هَذَا تَرْتَعِدُ الْأَرْضُ وَيُنُوحُ كُلُّ سَاكِنٍ فِيهَا وَتَطْمُو كُلُّهَا وَتَفِيضُ وَتَنْضِبُ كَنْبِلِ مِصْرَ. وَيَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَقُولُ السَّيِّدُ الرَّبُّ إِنِّي أُغَيِّبُ الشَّمْسَ فِي الظُّهْرِ وَ أَقْتِمُ الْأَرْضَ فِي يَوْمٍ نُورٍ. وَأَحْوَلُ أَعْيَادَكُمْ نُوحًا وَ جَمِيعَ أَغَانِيكُمْ مَرَائِي وَأُصْعِدُ عَلَى كُلِّ الْأَجْقَاءِ مُسْحًا وَعَلَى كُلِّ رَأْسٍ قَرَعَةً وَأَجْعَلُهَا كَمَنَاحَةِ الْوَجِيدِ وَ آخِرُهَا يَوْمًا مُرًّا." یعنی خداوند به عزّت یعقوب قسم یاد نموده که تمام اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. آیا به این سبب زمین لرزان و تمامی ساکنانش نوحه خواهند نمود و مانند رود نیل پر شده و جریان یافته و فرو نخواهند رفت. و خداوند پروردگار می فرماید که در آن روز واقع می شود که آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود و عیدهای شما را به حزن و سرورهای شما را به نوحه و ماتم مبدل خواهم کرد و نطق شما را پلاس و سرهای شما را اقرع خواهم فرمود و برای شما مثل ماتم فرزند یگانه و آخرش روزی تلخ خواهد بود (انتهی).

و متأمل در این آیات در نهایت وضوح می فهمد که مقصود از غیبت شمس و تاریکی ارض در این کلمات غیبت شمس سعادت و ظلمت ارض معرفت است و هرگز شمس سعادت هیچ قومی غارب نشود الاّ به سبب تبدیل دیانت و زوال تأثیر شریعت و ظلمت قلوب که معبر است به ارض معرفت.

و در انجیل و سائر کتب عهد جدید بر حسب اصطلاح نصاری از این قبیل اطلاقات و استعارات فصیحّه لطیفه فوق حدّ گنجایش در این مختصر است. مثلاً در آیه پنجم از اصحاب ثانی رساله بولس رسول که بافسیان مرقوم داشته است ملاحظه فرما که چگونه موت و حیاة را

بر کفر و ایمان و فلکیات را بر امور دینیّه استعاره اطلاق فرموده است حیث قال: "وَنَحْنُ أَمْوَاتٌ بِالْخَطَايَا أَحْيَانَا مَعَ الْمَسِيحِ. بِالنِّعْمَةِ أَنْتُمْ مُخَلِّصُونَ وَأَقَامَنَا مَعَهُ وَاجْلَسَنَا مَعَهُ فِي السَّمَوِيَّاتِ فِي الْمَسِيحِ يَسُوعَ لِيُظْهِرَ فِي الدُّهُورِ الْآتِيَةِ غِنَى نِعْمَتِهِ الْفَائِقِ بِاللُّطْفِ عَلَيْنَا." یعنی و ما مرده بودیم در خطایا و ما را با مسیح زنده فرمود و شما محض توفیق نجات یافتید و بر خیزانید و نشانید در فلکیات ما را با عیسی مسیح تا در عوالم مستقبله نهایت فراوانی کرم خود را به سبب مهربانی بر ما در مسیح عیسی آشکار نماید.

و همچنین در اصحاح ۱۲ از مکاشفات یوحنا فرموده: "و ظَهَرَتْ آيَةُ عَظِيمَةٍ فِي السَّمَاءِ إِمْرَأَةً مُتَسَرِّبَةً بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ تَحْتَ رَجْلَيْهَا وَعَلَى رَأْسِهَا إِكْلِيلٌ مِنْ إِثْنَى عَشَرَ كَوْكَبًا." یعنی و آیتی عظیم در آسمان نمودار شد زنی پوشیده بود آفتاب را و قمر در تحت رجليں او بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره.

و تفسیر این سفر را این عبد در رساله شرح آیات مؤرخه مشروحاً نگاشته است و در این مقام نیز فهم آن بر ارباب نباهت دشوار نیست. و کذلک در اصحاح ۲۲ این سفر نیز فرموده است: "أَنَا يَسُوعُ أَرْسَلْتُ مَلَائِكِي لِأَشْهَدَ لَكُمْ بِهَذِهِ الْأُمُورِ عَنِ الْكَنَائِسِ. أَنَا الْأَصْلُ وَذُرِّيَّةُ دَاوُدَ كَوْكَبُ الصُّبْحِ الْمُنِيرِ." یعنی منم عیسی که فرستادم فرشته خود را تا برای شما شهادت دهم از این امور آینده از معابد. منم اصل و ذریه حضرت داود. منم ستاره درخشنده صبح روشن.

و بالجمله از آنچه ذکر شد ثابت و محقق گشت که در کتب مقدسه تورات و انجیل کثیراً الفاظ شمس و قمر و نجوم و سما و امثالها بر وفق آنچه در کتاب ایقان شریف تفسیر فرموده اند وارد شده است بلکه اطلاق این الفاظ بر این معانی شایع تر و متداول تر بوده است. و تعجب جناب شیخ از تفاسیر کتاب مبارک ایقان سببش فقط بی اطلاعی ایشان است از کتب مقدسه سماویه و بعد از بیانات قدسیّه نبویه.

و اما آنچه جناب شیخ در خصوص لزوم قرآنن نوشته اند این مسئله صحیحی است که استعمال الفاظ تشبیهی و استعاره محتاج به قرآنن حالیه و یا مقالیه است و لکن فهم این قرآنن و ادراک این شواهد موکول و محول به صاحبان احلام رزینه و صدور منشرحه و قلوب منوره و بصائر منیره است، چه اگر فهم آن در امکان هر نفسی بودی هرگز آیه مبارکه

«...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...»^۱ تمام نیامدی زیرا که مقصود از تأویل جز معانی اصلیه استفاده از الفاظ آیات نیست و این معلوم است که مراد معانی غیرظاهریه است و دقائق استعارات نبویه. مثلاً در تفسیر آیه مبارکه «...وَبَشِّرِ مُعْطَلَةَ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ»^۲ از حضرت امیر علیه السلام منقول است که فرمود: «أَنَا الْبَشْرُ الْمُعْطَلَةُ.» و در تفسیر آیه کریمه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّاماً آمِنِينَ»^۳ صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: «نَحْنُ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ.» و از این تفسیر به صراحت مستفاد گردد که مقصود از قرای مبارکه شمس حقیقتند در یوم بطون چنانکه مقصود از قرای ظاهره و سائط ایصال فیوضات الهیه اند به مؤمنین یعنی انمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین.

حال اگر تصریح حضرت امیر و حضرت صادق علیهما السلام نبودی هرگز اهل ظاهر از پسر مُعْطَلَه و از قرای ظاهیره معانی مذکوره را مستفاد نمی داشتند و مانند آخوندزاده رایت مکابرت می افراشتند. و از این قبیل است اکثر تفاسیر انمه اهل البیت کما هو معلوم عند اولی الالباب و من عنده علم الكتاب.

و اما دلیل بی اطلاعی جناب شیخ از قواعد علمیه نزد اهل علم ظاهرتر و روشن تر است زیرا که سائل که از اشراف و سادات مسلمین بوده و کتاب مستطاب ایتقان در جواب مسائل ایشان نازل شده است از سه مسئله سؤال نموده.

اول از علامات ظهور قائم از قبیل نفخ صور و قیام من فی القبور و طلوع شمس از مغرب و تکویر شمس و انفطار سما، و سقوط نجوم و تبدیل ارض و امثالها.

دویم از رجعت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام و سایر انمه هدی باشخاصهم و سلطنت و غلبه ایشان.

سیم از عدم جواز تغییر و تبدیل شریعت اسلام.

و این معلوم است که در صورتی که سائل مسلم باشد و از معانی نفخ صور و قیام اموات و تکویر شمس و سقوط نجوم و امثالها که در قرآن شریف و احادیث اسلامیّه وارد شده است

^۱ سوره آل عمران

^۲ سوره حج

^۳ سوره سنا

سؤال نماید البته بیانات ائمه اسلام که هر یک وارث رسول و مبین کتاب و افضل و اعلم امتند بر او حجت باشد و مثبت مقصود گردد.

لذا واضح و معلوم است که در این مقام استدلال به عبارت دعای ندبه که فرموده است: "أَيُّ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةِ"، نزد اولی الابصار استدلالی است در غایت متانت و اعتبار و نهایت مطابقت با قواعد مرعیّه عند العلماء الاخیار. سائل از نصاری و یهود و یسا بودیه و هندو نبود که کلام ائمه اسلام بر او حجت نشود و صاحب کلام نیز العیاذ باللّٰه از آخوندهای اسلام و سفله ایام نبوده که احتجاج به کلام او نزد ارباب استبصار از درجه اعتبار ساقط باشد.

و سبب اینکه در کتاب مبارک ایقان استشهاد به آیات انجیل مقدّس فرموده اند این است که سائل را متنبّه و آگاه فرمایند که تمسّک به همین علامات موجب ضلالت سابقین و تکذیب حضرت خاتم النبیین شد و عدم فهم و ادراک معانی حقیقیّه همین آیات سبب مجانبیت و منافرت سابقین از لاحقین گشت. و این نیز از قواعد متینّه مرعیّه بین العلماء است که اگر شبهه ای موجب ضلالت قومی گردد و تمسّک به آن منتهی به تکذیب صادقی شود عیناً متمسّک به آن شبهه را به حالات سابقین متنبّه فرمایند و به حکم کریمه "كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ... ﴿١١٨﴾" ^۱ او را از سلوک در این مسلک مهلک تخویف و تحذیر نمایند.

پس از آنچه نگاشته شد واضح و معلوم گشت که جناب شیخ دو اشتباه نموده اند، یکی آنکه گمان کرده اند که استدلال به عبارت دعای ندبه برای اثبات معانی آیات انجیل است برای نصاری. و حال آنکه برای اثبات معانی قرآن است برای اهل اسلام. دیگر آنکه ملتفت نشده اند که مقصود از اتیان عبارات انجیل اثبات این مسئله است که نصاری در عدم قبول امر حضرت خاتم الانبیاء، متمسّک به ظواهر همین علامات شده اند و رجعت حضرت عیسی را حمل بر رجعت شخصی آن حضرت نموده اند و اگر الفاظ سماء و شمس و قمر و نجوم در انجیل بر معانی ظاهره حمل شود و رجعت آن حضرت مقصود رجعت شخصی خصوصی باشد بالقطع

^۱ سورة بقره

العیاذ باللّٰه به تکذیب حضرت خاتم الانبیاء، منتهی گردد و موجب ابطال دین اسلام شود. و سنزید هذه المسئلة بیانا و توضیحا بعناية ربنا البهیّ الابهی و تأیید ملیکنا العلیّ الاعلیّ. بلی، چنانکه مقدمه در مطالب اربعه ثابت و مدلل داشتیم که قرآن شریف بینة صحف اولی است و جامع حقائق مکنونه در تورات و انجیل و کتب سائر انبیاء، و واضح و روشن گشت که مقصد الهی در جمیع صحف سماویّه از این الفاظ اخبار از حقیقت واحد است و بیان حوادث مخصوصه که در یوم اخیر معانی حقیقیّه آن واضح شود و تأویل آن نازل گردد.

لذا پس از آنکه کتاب مستطاب ایقان نازل شد و ختم رحیق مختوم به انامل حیّ قیوم انفکاک یافت و تفاسیر اصلیّه این آیات به عنایت مالک الارضین و السموات معلوم گشت بدین سبب دفع شبهات و کشف حجبات اهالی سایر ادیان نیز بر اهل ایمان سهل و آسان شد و توفیق فیما بین ملل و احزاب به عنایت حضرت ربّ الارباب سهولت یافت. و به عبارت اوضح اهل ایمان به سبب نزول ایقان و سایر الواح حضرت رحمان وارث علم تورات و انجیل و قرآن شدند و عباد این ظهور اعظم به عنایت مالک قدم بر کشف غوامض و فک اختام جمیع انبیاء از آدم تا خاتم قدرت یافتند.

چنانکه ملاحظه شد که این عبد با آنکه علماً و عملاً و فضلاً احقر عباد این ظهور اعظم است چگونه فیما بین کتب الهیّه تطبیق نمود و طریق جمع و توفیق نصوص صحف سماویّه را که عدم فهم آن در قرون کثیره سبب مخالفت و منافرت امم عظیمه بود مبین و معلوم داشت، و اگر خودستانی نوعی از رعونت نبودی شهادتی را که اکابر قس و فلاسفه اروپا و آمریکا در تصدیق علم و احاطه این عبد بر حقائق کتب مقدسه گفته و نوشته اند در این اوراق ایراد می نمودم تا ارباب بصیرت بر مقدار فضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل کتاب مستطاب ایقان اطلاع یابند و بر انهار معارفی که از این بحر اعظم جریان یافته است مطلع و آگاه گردند. و زود است که این مآثر جلیله وضوح یابد و آنچه را حجاب غلیظ ظلم مخفی داشته است هویدا گردد.

سُبْدِی لَکَ الْاَیَّامَ مَا کُنْتَ جَاهِلًا وَ یَأْتِیْکَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ

و هذه عين عباراته

« رابعاً آن تفسیر و تأویل لامحاله باقول یکی از مفسران باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسران مخالف افتد. مثلاً هرگاه یکی از انبیای سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزار سال شخصی ظهور کرده ادعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچیک از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلاً به خطا رفته اند و راتحه از معنی مراد استشمام نکرده اند البتّه این قسم ادعا خیلی بزرگ و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد » (انتهی).

خلاصه مقصود جناب شیخ این است که مثلاً هرگاه حضرت موسی علیه السلام بشاراتی فرمود باید پس از آنکه حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود بیاناتی را که می فرماید با یکی از تفاسیر یهود موافق باشد و الا ادعای حضرت عیسی مقبول نخواهد شد. و هکذا هرگاه حضرت عیسی علیه السلام بشاراتی فرمود باید پس از آنکه حضرت رسول علیه السلام ظهور فرمود بیانات آن حضرت با یکی از تفاسیر انجیل مطابق باشد و الا ادعای آن حضرت مقبول نخواهد شد. و هکذا در ظهور حضرت بهاء الله.

و این تأسیس جناب شیخ از چندین وجه غلط است بل مخرب جمیع ادیان است و موجب انحطاط و تقهقر الی الهمجیة و الخسران.

وجه اول آنکه این تأسیس جناب شیخ مخالف نصوص نفس کتب سماویّه است. زیرا که ملاحظه فرمودی که در کتب عهد عتیق حق جلّ جلاله تصریح فرموده است که اسفار الهیّه مخفی و مختوم است تا یوم آخر. حال اگر مراد خداوند را از یوم آخر یوم ظهور حضرت عیسی علیه السلام محسوب دارند بالضروره تفاسیر آن حضرت با تفاسیر یهود مخالف خواهد بود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور حضرت رسول علیه السلام شمارند بالبداهة بیانات آن حضرت با بیانات یهود و نصاری موافقت نخواهد نمود. و اگر یوم اخیر را یوم ظهور قائم و قیام روح الله شناسند البتّه بر وفق نص کتاب آن حضرت بر خلاف افهام یهود و نصاری و اسلام

کتب الهیّه را تفسیر خواهد فرمود و آیه مبارکه "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ... ﴿٥٣﴾" و آیه کریمه "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ... ﴿٣٩﴾" در غایت صراحت است که تأویل قرآن بر خلاف آراء و افهام مأولین و منسّرين ظاهر خواهد شد و معانی حقیقیّه آن در یوم مخصوص معلوم و مفهوم خواهد گشت.

و ادراک این نکته از کتب الهیّه ثابت می نماید که آنچه جناب شیخ گفته اند باید چنین شود و باید چنان بفرماید تحکمی است بارد و جافی و علیل و ادعائی واهی و بلا دلیل. گویا گمان کرده اند که ظهور مظاهر امر الله که هر یک به حکم آیه کریمه "...أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾" همواره بر خلاف آراء اهل هوی ظهور فرموده اند واجب است که موافق امیال باطله ایشان گردد و قائم موعود که مظهر آیه مبارکه "...وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٧﴾" است ناچار باید تابع آراء فاسده پیشینیان باشد.

چه اگر انسان بصیری در کلمات قوم تأمل و تدبّر نماید که هر یک قبل از ظهور احکامی چند برای قائم موعود نوشته اند و آن حضرت را بر او امر باطله خود مأمور و مجبور داشته اند متحیر خواهد شد و از غفلت و جرأت ایشان مندهش خواهد گشت، زیرا که هیچیک از این قوم کتابی تألیف ننموده است الا آنکه در مواضع عدیده نوشته است که قائم باید چنین کند و باید چنان گوید و باید چگونه رفتار نماید. گویا آن وجود اقدس را قائم به امر ملاها دانسته اند نه قائم به امر الله و یا آنکه آن حضرت را داعی الی الفقها شمرده اند نه داعی الی الله.

و اعجب از کلّ این است که چون مناظر جناب شیخ ایشان را به این نکته متنبّه نموده است که مظاهر امر الله که خود جاعل حنود و شارع شرائع و مقنن قوانینند به این حدود محدود و به این اوهام محکوم نمی شوند، جناب شیخ مطلب را نفهمیده کلام او را حمل بر تجویز خروج از قواعد لغویّه نموده اند و قیاساً علی عاداتهم در رساله مطبوعه خود به مقتضای شراست

^۱ سورة اعراف

^۲ سورة يونس

^۳ سورة بقره

^۴ سورة ابراهيم

طبیعت فقهیه آنچه توانسته اند در اظهار طغیان و نگارش هذر و هذیان فروگذار فرموده اند
وَلَا غُرُوفَانِ كُلِّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ.

وجه دویم آنکه اگر این تأسیس جناب شیخ الاسلام صحیح و متین باشد بالضروره و بالبدايه
منتهی به بطلان دین اسلام شود. زیرا که جمیعاً در قرآن مجید خوانده و دیده اند
که در این کتاب از قول حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: "...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ
بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ..."^۱ یعنی آن حضرت فرمود که من بشارت می دهم شما را به رسولی
که بعد از من می آید و اسم او احمد است.

و کذلک در موضع دیگر فرموده است: "...النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِلُّونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي
التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ..."^۲ و جمیع مفسرین انجیل بالاتفاق نوشته اند و گفته اند و الی یومنا
هذا می گویند که چنین ذکری در انجیل نیست. نه بشارت به ظهور پیغمبری در انجیل
مستطوره است و نه اسم احمدی مذکور. و چون شخص مجاهد محقق در اناجیل اربعه نظر نماید
زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمی یابد، یعنی در بیانات حضرت عیسی زیاده از دو گونه
اخبار از ظهورات آتیه یافت نمی شود.

قسم اوّل همین عبارات وارده در اصحاح ۲۴ انجیل متی است و مثل آن در سائر اناجیل
که فرموده است:

"وَمِنْ بَعْدِ ذَلِكَ أَيَّامُ تُظْلِمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ
السَّمَاءِ" (الی آخر العبارة).

و این بشارت را جمال اقدس ابهی جلّ ذکره در کتاب مبارک ایقان بر ظهور حضرت رسول
علیه السلام تفسیر و تطبیق فرموده اند و لکن جناب شیخ چنانکه بر مطالعه کنندگان واضح
و معلوم است این تفسیر را مقبول نداشته بلکه تعجب و استغراب هم نموده و بر ظهور و رجعت
شخصی حضرت عیسی علیه السلام محمول داشته اند. در این صورت این بشارات به اعتقاد
جناب شیخ اخبار از ظهور حضرت رسول نتواند بود.

^۱ سورة صف
^۲ سورة اعراف

قسم ثانی عبارتی است که از آمدن فارقلیط و یا روح الحق و یا مسلی و معزی علی اختلاف التراجم در انجیل وارد شده است. چنانکه در اصحاح شانزدهم انجیل یوحنا فرموده است: "إِنَّ لِي أُمُورًا كَثِيرَةً أَيْضًا وَلَكِنْ لَا تَسْتَطِيعُونَ أَنْ تَحْتَمِلُوا الْآنَ. وَأَمَّا مَتَى جَاءَ ذَاكَ رُوحُ الْحَقِّ فَهُوَ يُرْسِدُكُمْ إِلَى جَمِيعِ الْحَقِّ لِأَنَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ مِنْ نَفْسِهِ بَلْ كُلُّ مَا يَسْمَعُ يَتَكَلَّمُ بِهِ وَيُخْبِرُكُمْ بِأُمُورٍ آتِيَةٍ." یعنی بسیار چیزها دارم که به شما بگویم و لکن الان شما متحمل آن نتوانید شد. امّا چون او که روح حق است بیاید او شما را به جمیع آنچه حق است ارشاد خواهد نمود. زیرا که از پیش خود سخن نخواهد گفت بل از آنچه می شنود تکلم خواهد نمود و شما را از امور آینده اخبار خواهد فرمود.

و این عبارت انجیل را علمای اسلام برای اثبات آیه "...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ..."^۱ خواسته اند که بر اخبار از ظهور حضرت رسول حمل نمایند. و لکن مفسرین انجیل متفقاً این تفسیر را ردّ نموده اند و بر وفق آنچه در اوّل باب دوم کتاب اعمال رسل وارد است آیات مزبوره را بر نزول روح القدس بر حواریین مفسر داشته اند و این آیه را نیز جناب شیخ نمی توانند بر ظهور حضرت رسول حمل نمایند زیرا که مخالف رأی جمیع مفسرین انجیل است بل خلاف آراء جمیع معتقدین به آن کتاب جلیل. در این صورت بر وفق این اصلی که جناب شیخ زحمت کشیده مؤسّس داشته اند خبر ظهور حضرت رسول در انجیل وارد نشده و به دلیل اینکه چون موافق تفسیر مفسرین انجیل نیست در خاطر صاحب انجیل هم خطور نکرده است.

و چون بر این جمله اطلاع حاصل فرمودی در غایت وضوح توانی فهمید که این عبارت شیخ الاسلام که شرط کرده است که تفسیرات ظهور بعد باید لا محاله با تفسیر یکی از مفسرین قبل مطابق باشد و الاّ از درجه اعتبار ساقط گردد به چه درجه مخالف قواعد اسلام است بل مکذّب حضرت سیّد الانام.

در این مقام از علمای اعلام و افاضل اسلام خواهش می کنم و در غایت احترام رجا می نمایم که قدری در این عبارات شیخ الاسلام تأمل فرمایند و ببینند که آیا هیچ خصمی توانسته است

این گونه رکن اعظم دین اسلام را منهدم نماید و تکذیب آیات قرآنیّه را به گمان مخاصمت با طائفه بابیّه بر معاندین دیانت اسلامیّه سهل و آسان کند.

آیا جناب شیخ ننوشته اند: « رابعاً آن تفسیر و تأویل لا محاله با قول یکی از مفسّران باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسّران مخالف افتد » و آیا بعد مثال نزده اند که « مثلاً هرگاه یکی از انبیای سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زبان یهود بفرماید و بعد از هزاران سال شخصی ظهور کرده ادّعا کند که معنی این خبر را و الفاظ این عبارت را هیچ یک از علمای تفسیر و یا نصاری نفهمیده اند معنی این چنین و چنان است و مجموع مفسّران و مترجمان کلاً به خطا رفته اند البتّه این قسم ادّعا عند العقلا خیلی بزرگ است و بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد. »

آیا در این صورت افاضل علمای نصاری نخواهند گفت که یا حضرة الشيخ حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام اموری و اخباری در زبان عبری فرموده اند و تقریباً پس از دو هزار سال از زمان موسی و ششصد سال از زمان حضرت عیسی محمّد آمده است و می گوید خبر ظهور من در تورات و انجیل هست و هیچ یک از علمای شما نفهمیده اند و به حکم "... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا... ﴿١٧٩﴾" ^۱ از ادراک مقصود محروم گردیده اند آیا به این تأسیس شما این کلام از درجه اعتبار ساقط است یا نه.

و کذلک در مقابل آیه مبارکه "... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... ﴿٤٦﴾" ^۲، آیا نمی گویند که چگونه است این همه علمای یهود و مفسّرین تورات در مدّت دو هزار سال و علمای نصاری و مفسّرین انجیل در مدّت ششصد سال محرّف بودن کتب مقدّسه را نفهمیدند و بر صحت آن متّفق گشتند و لکن محمّد فهمید و بدون سندی موثوق به حکم محرّف بودن آن نمود. آیا به حکم تأسیس شیخ الاسلام کدامیک قابل اعتبار است و محلّ اعتماد ارباب استبصار. کذلک یخربون بیوتهم بایدیم و یسقطون حجّتهم بافواههم و لا یعرفون مالهم ممّا علیهم ذلک مبلّغهم من العلم فاعتبروا یا اولی الابصار.

^۱ سورة اعراف
^۲ سورة نساء

و ما اهل بها . به عنایت حضرت باسط الارض و رافع السماء ، ثابت خواہیم نمود کہ بعض کبار مفسرین انجیل الفاظ شمس و قمر و سماء و نجوم را بر غیر معانی ظاہریہ حمل نموده و بر تغییرات کلیہ کہ در امت یہودیہ حاصل شد و صدماتی کہ بر رؤسای ملکیہ و دینیہ ایشان وارد آمد تفسیر و تعبیر کرده اند . و لکن جناب شیخ ابدأ ثابت نمی توانند نمود کہ یکی از مفسرین انجیل عبارتی از عبارات مذکورہ را بر بشارت ظهور پیغمبری تفسیر نموده باشد . و این عین عبارت نقولا غبرنیل رئیس مکتبہ انجیلیہ است کہ در تفسیر آیات مذکورہ انجیل متی نوشته است . قال :

« و اما المفسرون ففریق منهم یذهب الی ان هذا الکلام مجازی و فریق آخر یذهب الی انه حقیقی وها انا مورد لك بعض اقوال کلّ فریق بالحرف الواحد حسب الطلب . قال القس آلبرت بارنس الانگلیزی فی تفسیره المجلّد الاولّ صفحة ۳۴۳ : " لا تؤخذ ظلمة الشمس والقمر الی آخره علی معناها الظاهری لانّ کتبه الكتاب المقدّس الملهمین كانوا یستعملونها غالباً للدلالة علی حدوث مصائب الیمة و حوادث عظیمة و كما انّ ظلمة الشمس والقمر و سقوط الکواکب تحتسب مصائب کبری هكذا صار یعبر عن الضیق و انقلاب الممالک و المدن و خلع الملوک و الامراء . بظلمة الشمس والقمر او ببعض اضطرابات عظیمة فی العناصر الطبیعیة كما ترى فی النبوة علی خراب مدينة بابل و صور نبوة اشعیا ، آية ۱۰ من اصحاح ۱۳ و آية ۲۳ من اصحاح ۲۴ . »

و قال الدكتور آدی فی کتابه الكنز الجلیل المجلّد الاولّ المطبوع سنة ۱۸۸۶ :

" رأى بعض المفسرین انّ کلام المسيح هنا مجاز اشار به الی امرین الاولّ النوازل الّتی تحل بالیهود بعد خراب مدينتهم (اورشليم) کطردهم من الارض المقدّسة و بیعهم عبيداً للامم . و الثانی سقوط الممالک الوثنیة و الانقلابات السیاسیة المشار الیها باظلام الشمس الی آخره . و الحق انه لا یتستطیع احد انّ یقطع بتعیین الامر الذی اشار الیه المسيح . و لکن اکثر المفسرین اعتقدوا انّ المسيح تکلم بهذا العده الی نهاية الاصحاح علی مجیئه العظیم للذینونة . "

و قال العلامة الأسقف یوحنا زیل فی کتابه کنز التفسیر فی انجیل لوقا ، البشير المطبوع فی القاهرة سنة ۱۸۹۱ صفحة ۵۵۸ : " انّ النبوة فی هذا الفصل لیست بنبوة مجازیة تدلّ علی

امور معنویّه. بل تدلّ دلالة واضحة على امور و حوادث حقیقیّه و لذلك يرجّح أنّها ستتمّ حرفياً قبیل ظهوره الآخر و فی حینه.

و قال العلّامه اسکندر الامیرکانی فی کتابه الذی ترجمه یوحنا من الانگلیزیّه الی العربیّه و سماء بدلیل الصّواب الی صدق الكتاب صفحه ۱۶۳ فی الفصل الحادی عشر: "ثالثاً تنبّی بان تكون عاقبة خراب هیکل القدس تفرّق اليهود بین جمیع القبائل و تمام انقراض دولة اليهود تشير الیه الاستعارات النبویّه بانّ الشمس تظلم و القمر لا یعطى ضوءه و تتساقط النجوم من السماء و رذل اليهود و دعوة الامم و قیام انبیاء و مسحاء کذبة و اتساع هذه الاحکام على شعب اليهود و دوامها مع شیء من اللوائح لرّجوعهم" (انتهی).

و از این جمله که ذکر شد اهل علم توانند مستفاد داشت که مفسّرین انجیل در فهم معانی مقصوده از این آیات چه مقدار اختلاف نموده اند و اگر به اقوال جمیع مفسّرین رجوع شود مقدار اعظم اختلافات علما در فهم این آیات معلوم گردد و این نکته خود بر خفای معانی حقیقیّه آن برهانی ظاهر و دلیلی باهر باشد و از این در غایت وضوح ثابت گردد که اینک جناب شیخ گمان کرده اند که مفسّرین انجیل کلّ الفاظ شمس و قمر و سماء و نجوم را بر معانی ظاهریّه حمل نموده اند و تفسیر کتاب مستطاب ایقان مخالف جمیع است، فقط از بی اطلاعی جناب شیخ است از تفاسیر انجیل. چه ملاحظه نمودید که از چهار نفر کبار مفسّرین انجیل یکی عبارات مذکوره را حمل بر معانی ظاهریّه نموده و باقی حمل نموده اند بر استعارات نبویّه و حوادث ملکّیّه و دینیّه.

و بی علمی جناب شیخ در معارف الهیّه و بی اطلاعی ایشان از کتب سماویّه جای هیچ گونه عجب و استغراب نیست زیرا کسانی که کتاب خود را فراموش نمایند و از معرفت قرآن شریف که مبنای دین ایشان است بی بهره باشند چگونه از ایشان توقع معرفت تورات و انجیل توان داشت و چگونه به کتب که بدان معتقد نیستند و محرف و غیر اصلی می پندارند مطلع و خبیر و یا متفحص و بصیر توان انگاشت.

بل جای تعجب و استغراب این نقطه است که نفوسی که در جمود قرائح و ضیق معارف ضرب المثل دور و نزدیک و روم و تازیکاند با فارسان مضمار تفسیر در مقام مناقشت برآیند و اشخاصی که از فهم ظواهر تنزیل قاصرند در دقائق تأویل باب مناظرت گشایند و اگر اهل

ایمان در جوابشان مساهلت ورزند راه معاندت گیرند و از طریق سفاهت در آیند و یاوه نگارند و سب و شتمیه که آیین جاهل عاجز است پیش آرند. رجوع فرما به رساله مطبوعه شیخ تا خصائل غریبه بینی و مخائل عجیبه نگری.

أَعْجَبَنِي الدَّهْرُ فِي تَصَرُّفِهِ وَكُلُّ أَطْوَارِ دَهْرِنَا عَجَبٌ

و بالجمله این تفاسیر که اسامی آن ذکر شد بل جمیع کتبی که در این کتاب به عبارات آن استشهاد شده سوای کتب شیعه در مدینه قاهره مصر موجود و منتشر است خصوصاً در کتب خانه عامه خدیویه و مدارس متعدده انجیلیه امریکانیه و انگلیزیه و مدارس یسوعیه فرسایه و طلیانیه.

وجه سیم اینکه اگر مخالفت تفاسیر ظهور بعد با تفاسیر مفسرین ظهور قبل دلیل بطلان ادعای مدعی باشد چنانکه شیخ گمان کرده اند ناچار اینگونه دلیل منتهی به ابطال جمیع ادیان و موجب رجوع و تقهقر به همجیت و توحش خواهد شد. زیرا که بر مطلعین به عقائد و مصطلحات ادیان واضح است که به تمامه عقائد و تفاسیر مسلمین مخالف عقائد و تفاسیر نصاری است چه در توحید و تثلیث و چه در جواز نسخ و تبدیل و چه در معانی حشر و ملکوت و غیرها. حتی در مقام حضرت عیسی علیه السلام که مسلمین آن حضرت را نبیی از انبیاء می شمردند و نصاری او را ابن الله بل اقنوم ثالث اله می دانند.

و این معلوم است که اختلاف در عقائد ناشی از اختلاف در تفاسیر کتب الهیه است و متسبب از تفاوت افهام در ادراک کلمات نبویه. و هکذا تفاسیر نصاری بتمامها مخالف است با تفاسیر علمای بنی اسرائیل زیرا که علمای نصاری حتی حواریین و کتاب انجیل جمیع بشارات وارده در تورات و سایر کتب عهد عتیق را بر ظهور حضرت عیسی علیه السلام حمل نموده اند و علمای یهود تمام بشارات مذکوره را از آن حضرت مصروف داشته و ابداً منطبق با ظهور عیسوی نمی دانند. و اگر نفسی در تفاسیر نصاری که بر کتب مقدسه عهد عتیق نوشته اند نظر نماید و کتاب تلمود یهود و کتاب امانات و اعتقادات سعید بن یوسف معروف به سعدیای فیتومی را که در محروسة لیدن طبع شده است بنگرد بر مقصود این عهد و مقدار بعد تفاسیر یهود از نصاری مطلع و آگاه گردد.

و این حال اختلاف تفاسیر مسلمین و نصاری و یهود است که بالا جمال مسئله متفق علیها نیست
 مثل حقیقت رسالت حضرت موسی علیه السلام دارند. فکیف حال عقائد و تفاسیر زردشتیه
 و بودیه و برهمیه که ابدأ و مطلقاً در هیچ نقطه از نقاط عقائد و هیچ مسئله از مسائل دینیّه
 با اهل کتاب متفق نیستند در این صورت واضح است که اگر نفسی موافقت تفاسیر را شرط
 صحت دیانت داند به ترک جمیع ادیان موجوده و رجوع به عالم همجیت و توحش ملتزم
 و ناچار گردد. زیرا که تفاسیر علمای ادیان ابدأ با یکدیگر موافقت ننماید و عاقل نیز هرگز
 ترجیح بلا مرجع را جایز نشمارد.

و اگر جناب شیخ از قواعد علمیّه استحضار داشتی ابدأ در تفاسیر مناقشه ننمودی و به جای
 اینکه در این مسائل که کاشف از بی علمی ایشان است مناقشه و تکلم نماید و زحمت تألیف
 و تصنیف بر خود نهد در اصل دلیل و برهان که مبطل و مثبتی جز آن نیست تکلم نمودی تا
 فائده اتم و ثمره اعظم باشد و حق از باطل و ثابت از زائل ممتاز گردد.

و بالجمله چون از وجوهی که مرقوم شد مقدار سخافت قول جناب شیخ معلوم گشت
 که در تفسیر کتب سماویه شرط نموده بودند که باید لا اقل با تفاسیر بعض مفسرین سلف
 مطابق باشد اکنون در این مطلب ایشان نظری نمائیم که کلام وارد در انجیل را که فرموده است:
 «وَمِنْ بَعْدِ ضَبْحٍ تِلْكَ الْآيَاتُ...» (الی آخره) جناب ایشان حمل بر رجعت خاصه
 حضرت مسیح علیه السلام نموده اند بلکه به عبارت «و هِيَ كَمَا تَرَى تَذُلُّ عَلَى الرَّجْعَةِ الْخَاصَّةِ
 لِلْمَسِيحِ» رویت و شهادت مقلدین خود را دلیل صحت اعتقاد خود گرفته اند و از تفسیری که
 جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان فرموده و بشارت ظهور حضرت رسول علیه السلام
 گرفته اند به غایت تعجب و استغراب نموده اند و بر عدم صحت تفسیر کتاب مستطاب ایقان
 به این دلیل استدلال کرده اند که احدی از مفسرین انجیل این معنی را از بیانات مذکوره
 مستفاد نداشته اند.

و هذا عين عبارة الشيخ

«واحدی از مفسران انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان
 معانی و تأویلات را اراده فرموده اند. و گویا به عقیده صاحب ایقان کلاً مراد آن حضرت را
 نفهمیده اند و در ضلالت و گمراهی مانده اند» (انتهی).

زهی دلیل و زهی فهم و ادراک اگر تفسیر مفسرین انجیل صحیح است و به اعتقاد جناب شیخ درست فهمیده اند پس چرا جناب شیخ در دین اسلام باقی مانده اند و چرا خود را شیخ الاسلام نامیده اند. زیرا بر هر نفسی که به قدر ذره ای شعور و ادراک داشته باشد روشن و واضح است که سبب اینکه امت نصاری امر حضرت رسول را نپذیرفتند و بدون شک و تردید العیاذ باللّٰه آن حضرت را کاذب و مفتری دانستند و الی یومنا هذا که زیاده از هزار و سیصد سال است در تکذیب آن حضرت واثق و متفقند، همین عبارات اصحاح ۲۴ انجیل متی است که حضرت عیسی علیه السلام اولاً در غایت تأکید امت خود را متنبّه فرموده است که زنهار کسی شما را به هیچ وجه نفریبد زیرا که مسیحان کاذب و پیغمبران دروغ گوی بسیار خواهند آمد و جمعی را خواهند فریفت لکن آنکه تا آخر کار صبر کند نجات خواهد یافت. و این مسئله را چندان مؤکّد فرموده است که مزیدی بر آن متصور نیست حتی اینکه در آیه ۲۵ همین اصحاح فرموده است: "هَا أَنَا قَدْ سَبَقْتُ وَأَخْبَرْتُكُمْ فَإِنْ قَالُوا لَكُمْ هَا هُوَ فِي الْبَرِّيَّةِ فَلَا تَخْرُجُوا هَا هُوَ فِي الْمَخَادِعِ فَلَا تُصَدِّقُوا." یعنی اینک من قبل از وقوع شما را خبر دادم پس هرگاه گویند اینک پیغمبری در صحراست بیرون مروید و یا در خلوت خانه نشسته است باور منمائید.

و خلاصه القول چون امت نصاری این بیانات مؤکّده را ملاحظه نمودند و آیات "وَمِنْ بَعْدِ ضِيقِ يَلِكِ الْآيَاتِ..." الی آخرها را نیز مانند جناب شیخ الاسلام بر رجعت خاصّه حضرت عیسی علیه السلام حمل کردند، لهذا در ظهور حضرت رسول اللّٰه علیه السلام بدون شک و تردید بر تکذیب آن حضرت یک دل و متفق شدند و بر صحت نظر خود واثق گشتند و العیاذ باللّٰه آن حضرت را یکی از انبیای کذبه ای که حضرت مسیح از ظهور آنها اخبار فرموده است دانستند. و الی یومنا هذا این معارضت و مناقضت بین النصاری و المسلمین باقی و دائم است و امواج فتن و مصائب که موجب غرق سفن ممالک کبیره و اهراق دماء کثیره گشت بین الامتین هائج و متلاطم. و علمای اسلام چون از فهم مقصود حقیقی عیسی علیه السلام عاجز شدند ناچار برای دفع ایراد نصاری به حیل تحریف کتب مقدّسه که اوهمن من حبال العنکبوت است متمسک گشتند و به این کلام واهی باطل که این انجیل و تورات موجود کتب اصلیّه الهیه نیست بل مخلوق و مخترع است متشبّث شدند.

ولی بر عاقل لبیب مخفی نیست که نه خود توانستند این ادعا را به دلیلی متقن ثابت کنند و نه شهادت ادله عقلیه و کتابیه و تاریخیه را بر صحت کتب مقدسه سماویه رد نمایند. و حال آنکه وقوع تحریف در کتب مقدسه به نهجی که علمای اسلام گمان کرده اند هم در این موضع ایشان را نفع نمی بخشد، زیرا که بشارات همین اصحاب که کنون محل بحث است مُصَدِّق است به قرآن مجید چه جمیع آنچه در این اصحاب وارد شد طبقاً بلا تفاوت در قرآن شریف نیز نازل گشته است و به صریح آیه "...وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ..." (۳۷) و آیه "...مُصَدِّقاً لِّمَا مَعَكُمْ..." (۴۷) بشارات مذکوره از آیات محتومه مصدقه به جمیع کتب سماویه است و از علامات حتمیه در اوان ظهور مظاهر الهیه. در این صورت کالشمس فی وسط السماء واضح است که مخرج از این مسأله معضله فهم معانی اصلیه این آیات است نه تمسک به حبل واهی شبهات و تشبیهات به ذیل تحریف کلمات.

بلی، اگر مقصود علمای اسلام از تحریف کلمات تحریف در ترجمه و غلط و خبط در تفسیر و سوء تعبیر در نقل به معنی باشد امری صحیح بل واقع است چنانکه مفهوم آیه مبارکه "...وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ..." (۷۵) بر آن دلالت می نماید. و اگر مقصودشان از تحریف محو آیات کتب الهیه است و ابطال و عود و بشارات صحف سماویه است این امری غیر معقول است و فرضی غیر ممکن الحصول، زیرا کتاب الهی حجت باقیه است و بینة ناطقه که هرامتی بدان محاسب آیند و به آن مجاز گردند و به اطاعت و مخالفت او عزت و ذلت یابند. و لذا در تحت صون الهی محفوظ و به لحاظ مراقبت یزدانی ملحوظ باشد تا آنکه دوره متجدد گردد و ام الكتاب ظاهر شود و حکم من الیه العآب صادر آید. و هذا من المسائل المبرهنة بالبراهین الواضحة و لكن لا يعرفه الا اولوا الابصار والذین اعطاهم الله البصيرة الكاشفة فی الكتب والآثار.

اکنون حال جناب شیخ الاسلام از دو قسم بیرون نیست یا آنکه فی الحقیقه مثل سایر همکیشان خود معتقد به صحت تورات و انجیل مقدس نیست و به ملاحظه مقام و منصب خود از بسط و تفصیل این مسئله صرف نظر نموده است در این صورت بهتر این است که این غشای

^۱ سورة یونس

^۲ سورة نساء

^۳ سورة بقره

رقیق ریا را از عقیده خود بردارد تا در این مسئله مذاکره نمائیم و صحت و اعتبار وحی های نازل در این دو کتاب مقدس را ثابت و مدلل داریم.

و اگر فی الحقیقه به همین انجیل حاضر معتقدند و آن را اصلی و غیر محرف میدانند در این صورت چاره ای ندارند که یا تفاسیر نازل در کتاب مستطاب ایقان را حق و صحیح دانند و مظاهر امر الله را کلّ مظاهر حقیقت واحد قدسیه شمارند. و چنانکه حضرت عیسی علیه السلام نیز تصریح فرموده است که "أَنَا أَلْفُ وَالْيَا الْبِدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ"، اول را عین آخر و لاحق را عین سابق شناسند، تا صحت رسالت حضرت رسول منتقض نشود و آیه مبارکه "...النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجْنُونُهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ... (۱۵۷)۱" تمام آید. و اگر این تفسیر را مقبول ندانند چنانکه به آن تصریح بل تعجب و استغراب هم نموده اند ناچارند که دین اسلام را باطل دانند و العیاذ بالله حضرت رسول الله را تکذیب نمایند زیرا که مفسرین انجیل بالاتفاق کلّ به حکم همین اصحاب آن حضرت را تکذیب نموده اند و به اعتقاد جناب شیخ الاسلام محال است که مفسرین انجیل تقریباً در مدت دو هزار سال کلاً به خطا رفته باشند و به اعتقاد جناب شیخ گویا جمیعاً به صواب رفته و مقصود کتاب را درست فهمیده اند. هذا غاية خدمتهم للدين و مبلغ علمهم بالكتاب.

أُمُورٌ تَضَحَّكُ السُّفَهَاةُ مِنْهَا وَ يَبْكِي مِنْ عَوَاقِبِهَا اللَّيِّيبُ

و چون دانسته شد که حق جلّ جلاله در تنزیل ایقان شریف ختم انبیای سلف را بگشود و باب فهم آیات مختومه کتب مقدسه را بر عباد خود مفتوح فرمود و به این سبب اهل ایمان را قدرت بخشید که به حکم کریمه "وَتَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَانِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا... (۲۸)۲" با اهل هر کتابی به کتاب ایشان احتجاج نمایند و در مقام مناظرت و احتجاج ارباب مکابرت و لجاج را به زانو در آورند لهذا احتیاجی باقی نمانده که در تفسیر آیات انجیل مقدس بسط مقال نمائیم و تطبیق آن را بر ظهور مبارک حضرت رسول و سایر مظاهر حق الهیه واضح و مکشوف داریم زیرا که این تفسیر و تطبیق در کتاب مقدس ایقان به افصح عبارت و اتقن برهان نازل شده و انوار معانی دقیقه از دراری منیره بیانات رشیده اش متلالی و مشرق گشته،

لذا بهتر این است که باقی عبارات عجیبه جناب شیخ را بنگاریم و مقدار اهانتی را که به ائمه هدی روا داشته است مکشوف داریم.

و هذا عین عباراته

« اما عوض اینکه ثبوت و شاهد ادعای خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی و یا زبانی که متکلم به آن بود بیاورد متمسک می شود به کلام یکی از اولیای دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشان را نشنیده اند و بلکه اصل و فرع این دین را کذب و باطل می دانند. مثلاً صاحب ایقان می گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است به دلیل اینکه در دعای ندبه "أَيْنَ الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ وَأَيْنَ الْأَقْمَارُ الزَّاهِرَةُ" فرموده اند » (انتهی).

چه از این عبارت جناب شیخ چنین مستفاد می شود که العیاذ باللّه صاحب این کلام شریف را مثل یکی از آخوندهای این زمان تصور نموده است که به این استخفاف و اهانت نام برده و کلامشان را قابل احتجاج و دلیلیت نمرده.

بلی، اگر مقام ائمه هدی علیهم السلام را می دانست و مقام احتجاج را می فهمید و حجت دیانت اسلامیّه را بر سایر ادیان قائم و بالغ می شمرد خود بر مقدار سخافت این کلام ملتفت می شد و بر همتی که در انهدام بنیان دین اسلام مبذول داشته است آگاه می گشت. و لکن نور بصیرت از ابصار اهل هوی مسلوب است و قوه استماع از آذان غیر واعیه مأخوذ.

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا وَلَكِنْ لَا حَيَاةَ لِمَنْ تُنَادِي

"إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ..."^۱ همانا مثل جناب شیخ که از اجابت داعی الی الله و القائم بامر الله نکول می فرماید تا ببیند که چگونه دعای ندبه به نصاری و سایر امم اولی تأثیر می نماید مثل علمای یهود است که چون نیز جمال عیسوی طالع شد و به لحن بدیع انجیل عامّه بنی اسرائیل را به دخول در ظلّ لواء ربّ جلیل دعوت فرمود و ایشان را به عهد مأخوذه به لسان موسی و اشعیا و سایر انبیاء متذکر داشت این علمای زیرک هوشیار از اجابت حضرتش نکول نمودند و از قبول دعوتش اعراض جستند تا ببینند کتاب اشعیا و یرمیا بر امم یونان و روم آن چگونه تأثیر می کند و لفظ مسیح که هرگز

^۱ سورة نمل

مسموع اهل اروپا نگشته بود بل کما افاده الشيخ اصل و فرع آن را باطل می دانستند چه قسم ایشان را ساکت و ملزم می نماید.

و لکن بر عاقل لبیب ظاهر است که تا این علمای اعلام در این اندیشه متفکر بودند و در غمرات این شبهات مستغرق اروپائیان وارث نور انجیل گشتند و در ظل آن لوا، جلیل داخل شدند و از پرتو آن نور بازغ عزت یافتند و عامه یهود که ابنا، ملکوت بودند خارج افتادند و ذلیل و مهان گشتند و در اقطار جهان پریشان و بی سامان شدند. و هكذا رجع الحكم فی المآب کما اخبر به الله فی الكتاب. و ما چون در سابق مذکور داشتیم و ثابت نمودیم که مقصود حق جلّ جلاله از استشهاد به کلام ائمه هدی علیهم السلام اثبات معانی حقیقیّه مقصوده از الفاظ شمس و قمر و کواکب و سماء است که در آیات قرآن شریف وارد شده و در علانم ورود قیامت و ظهور قائم مذکور گشته و استشهاد به کلام انجیل مقدس از برای این نکته است که اهل نباهت ادراک نمایند که ملل عتیقه نیز به ظواهر همین الفاظ در ردّ حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام متمسک شدند و به عدم ظهور علامات متشبه گشتند و هم ثابت نمودیم که به سبب کشف نقاب از حقائق مکنونه فی الكتاب ختم انبیای سلف گشوده شد و فهم کتب مقدسه بر اهل ایمان سهولت یافت و طریق اقامه حجت و برهان بر اهالی سایر ادیان آسان گشت.

لهذا در این مقام لازم نیست که تکرار کلام نمائیم و اتقان قانون کتاب مقدس ایقان را در کیفیت اقامه بینه و برهان مکشوف داریم و وهن و سخافت ایرادات جناب شیخ را که در غایت وضوح معلوم گشت واضح تر نمائیم. و لکن ارباب فضل را قدری به تأمل در این عبارت شیخ متوجه می داریم که نوشته اند:

« گیرم فرقه شیعه را که به صاحب این کلام شریف قائل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لاسیما اهالی نصاری را که اصلاً بر حقیقت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه به ایشان تأثیر خواهد نمود » (انتهی کلامه العجیب).

جناب شیخ در اول رساله ثانیه که طبع نموده و منتشر داشته اند نوشته اند که این مسائل را حسب الله در میان گذاشته اند و لهذا اولاً از اهل انصاف سؤال می نمایم که فی الحقیقه

نفسی که حسبهُ لَهِ در مسائلی که جمع و تألیف دو ملت به آن منوط است تکلم می نماید هرگز به این مقدار تعنت و تحامل در کلام خود مندرج می دارد، گویا جناب شیخ اهل سنت و جماعت را منکر فضل و جلالت و علو علم و معرفت انعمه هدی دانسته اند و این فرقه عظیمه مسلمین را که سواد اعظم امت اسلامیّه اند از اعدای اهل بیت طهارت شمرده اند، زیرا که فرقه شیعه را به لفظ معتقد نام برده اند و فحوی بلکه صریح عبارت ایشان این است که فرقه اهل تسنن غیر معتقدند. و حال آنکه امر به عکس متصور جناب شیخ است. جمیع اهل تسنن به علو مقام انعمه اهل البیت معتقدند و به وفور علم و معارف ایشان معترف و افاضل علمای اهل تسنن در فضائل اهل البیت کتب نفیسه تصنیف فرموده اند و وجوب احترام و حفظ مقام ایشان را مبرهن و مدلل داشته اند. و اختلاف در مسئله تأسیس خلافت مقتضی این نیست که اهل سنت منکر فضل اهل البیت شوند و یا در عداد غیر معتقدین به من فرض القرآن حبّهم محسوب گردند، و خصوصاً در موارد استعمال الفاظ عربیه مثل اطلاق لفظ شمس و قمر و نجوم بر مظاهر الهیه که نفسی از اهل سنت در وفور علم و فصاحت کلام و بلاغت بیان انعمه اهل البیت شک ننموده، و لاشک اگر از هر نفسی ولو از منکرین اسلام سؤال شود البتّه ایشان را از اعظم بیوت فصاحت عربیه شمارد و در صحت موارد استعمال الفاظ اعلم از اعاجم قفقازیّه شناسد.

و اما اینکه نوشته اند: «دعای ندبه چگونه بر نصاری تأثیر خواهد نمود» اعجب از کلّ بیانات سابقه ایشان است. گویا جناب شیخ گمان کرده اند که چنانچه شیخ الاسلام هستند شیخ النصاری و شیخ الیهود هم هستند و یا آنکه وکالتی از ملل سائره دارند. این عبارت با ادعای اینکه حسبهُ لَهِ این مسائل را در میان گذاشته اند به غایت مباین و منافی است بل دالّ بر غایت تحامل و تجافی.

لذا در غایت ادب خدمت ایشان معروض می داریم که یا سیدی الشیخ نه علم افاضل امت نصاری و یهود از شما کمتر است و نه قلمشان از قلم شما کندتر و نه لسانشان از لسان شما قاصرتر، شما اگر در دین خود شبهه دارید بفرمائید و شبهات سائر ملل را به خود ایشان واگذارید و وکالت از جانب سائر ملل نکنید و اندوه دیگری را نخورید تا آنکه لا محاله به تعصّب و تعنت منسوب نگردید و ادعای حسبهُ لَهِ را فعلاً مصدق شوید.

و چون ایرادات شیخ الاسلام در این مبحث فقره به فقره معلوم الحال گشت و قیمت آن بر اهل علم واضح آمد لذا از قراء این اوراق رجا می نمایم که قدری در این فقره آخر نیز تأمل فرمایند که نوشته است:

« با وجود آنکه هر مؤسس و مقننی که به ادعای عام بیاید چون که خود را مظهر اظهر وجود مطلق و ذات بحت می داند باید خطابات و اثبات حقیقت خود هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کلّ من حیث الكلّ شامل آید، نه اینکه از ملل متفرقه مسکونه و از فرق متعدده یک فرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا به تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایها الناس یا ایها العرب و یا ایها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و حتی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال برود » (انتهی).

گویا جناب شیخ بر خود متحتم داشته اند که هر چه بر قلم ایشان می گذرد بنویسند خواه معنی داشته باشد یا نداشته باشد، اصول ادیان را منهدم کند یا نکند، بر انبیای گذشته علیهم السلام وارد آید یا نیاید، با اینکه در قرآن شریف وارد است که "...لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ..." (۲۸۵) و در ایقان شریف مصرّح که کلّ مظاهر یک حقیقتند و کلّ حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند، معذک حضرت موسی علیه السلام جز بر بنی اسرائیل مبعوث نشد و حضرت عیسی علیه السلام که فرموده است: "أَنَا الْأَلِفُ وَالْيَاءُ الْبَدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ"، جز بنی اسرائیل را که اقلّ از جمیع فرق عالم بوده و هستند مخاطب نداشت.

و در انجیل مقدّس وارد است که حضرت عیسی علیه السلام رؤیت خدای غیر مرئی است و هم وارد است که در زیر آسمان جز اسم مبارکش نجات دهنده نیست با وجود چنین ادعای مظهریت کبری احدی به ایشان ایراد ننمود که چرا فقط بنی اسرائیل را مخاطب داشته و به عموم خلق خطاب و استدلال نفرمودی. و سبب جز این نبود که خلق این قدر شعور داشتند و می فهمیدند که مدّعی چنین مقامی محدود به حدود خلق نگردد و خود به مصالح وقت اعلم و به مقتضیات خطاب داناتر باشد. بناءً علی ما ذکر ایراد جناب شیخ اولاً بر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام وارد تر است زیرا کتابی از ایشان جز تسورات و انجیل موجود نیست و در این دو کتاب خطابی جز بر بنی اسرائیل مشهود نه.

و اما ایراد ایشان قطع نظر از اینکه بالاصل واهی و باطل و مبنی بر وهم و خیال فاسد است مع ذلک بر این ظهور اعظم به هیچ وجه وارد نیست. چه که مثل ایشان که ایقان شریف را دیده و سائر الواح مقدسه را ندیده اند مثل کسی است که از قرآن مجید یک آیه "يَا بَنِي إِسْرَئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ..."^۱ را ببینند و بدون اطلاع از باقی قرآن ایراد کند که چرا حضرت رسول علیه السلام تنها بنی اسرائیل را مخاطب داشته و چرا خطاب خود را عام و شامل کل اهل عالم نفرموده است.

زیرا که بر مطلعین بر کتب و الواح نازله از قلم اعلی حتی افاضل نصاری و اکابر اروپا مخفی و پوشیده نیست که قطع نظر از اینکه بر حسب استدعای علما و رؤسای ملل موجوده کتب متعدده و الواح متکثره به اسم فرد فرد از ملل مذکوره نازل گشته است. علاوه الواح عدیده خطاب به عموم اهل عالم موجود است و الواح مذکوره در اکثر عواصم و بلاد کبیره حتی عواصم اروپا منتشر و مطبوع.

و از همه گذشته کتاب مستطاب عهد که در سنین اخیر از قلم اعلی نازل شده و در این لوح مقدس جمیع موارد فلاح و نجات را بیان فرموده اند خطاب به عموم اهل عالم است و شامل كافة امم و هذا بعض عباراته الرشيقه و بیاناته الانيقه نوردها زينة للكتاب و دفعا لاهام اهل الارتیاب.

قَالَ جَلَّ شَأْنُهُ وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ:

"ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. به تقوی الله تمسک نمایند و به ذیل معروف تشبث کنید. براستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است اورا به گفتار زشت میلانید عفی الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضینه مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان

^۱ سورة بقره

هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افق اعلیٰ توجّه نمود اواز اهل بهاء در صحیفه حمرا مذکور خُذ قَدْحَ عِنَايَتِي بِاسْمِي ثُمَّ أَشْرَبْ مِنْهُ بِذِكْرِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ. ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است اورا سبب عداوت و اختلاف منمائید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلیٰ نازل شده، و لکن جهال ارض چون مرتبای نفس و هوسند از حکمت های بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و امانه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند درباره ایشان دعا کنید حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نَهَيْاً عَظِيماً فِي الْكِتَابِ هَذَا اَمْرُ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْظَمِ وَعَصَمَهُ مِنْ حُكْمِ الْمَحْوِ وَزَيَّنَهُ بِطَرَازِ الْاَنْبِيَاءِ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

و کذلک در این لوح کریم فرموده است:

”براستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه است. بگوای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید و علت اتفاق را علت اختلاف مسازید. امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ناظر باشند. و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفای نار ضغینه و بغضا که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می شوند آنه یقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل“ (انتهی).

و در لوح کبیری که در جواب سؤالات جناب مانکجی صاحب زردهشتی به اسم این عبد نازل شده است می فرمایند:

”قُلْ يَا مَلَأَ الْأَدْيَانَ بِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَبِأَيِّ بُرْهَانٍ أَعْرَضْتُمْ عَنِ الذِّكْرِ اسْتَوَى بِهِ هَيْكَلُ الْقَدَمِ عَلَى الْعَرْشِ الْأَعْظَمِ وَنَطَقَ مُنْزِلُ الْبَيَانِ تَاللهِ قَدْ ظَهَرَ مَا تَزَيَّنَ بِذِكْرِهِ الزُّبُرُ وَالْأَلْوَابُ.“

و قال ایضاً جلّ اسمه و عزّ ذکرة:

”يَا أَبَا الْفَضْلِ قُمْ بِاسْمِي وَقُلْ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ يَا مَلَأَ الْأَمْكَانَ تَعَالَوْا لِأَقْصَى لَكُمْ النَّبَأُ

الْأَعْظَمَ الَّذِي تَزَيَّنَ بِذِكْرِهِ الزُّبُرُ وَالْأَلْوَاخُ. تَعَالَوْا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لِأَرْيَاكُمْ الْأَفْقَ الْأَعْلَى وَأَسْمِعْكُمْ
بِدَاءَ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ“ (انتهی).

و آیه مبارکه اولی که می فرماید: ”قُلْ يَا مَلَائِئِ الْأَدْيَانِ بِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ...“
الی آخرها، تعلیم دلیل عقلی قطعی و برهان تام الهی است که حجت هر مکابری به آن قطع
می شود و بصیرت هر منصفی به آن منور و مفتوح می گردد. چه اگر هر نفسی از ملل موجوده
به نظر تحقیق نه تقلید در حجت دین خود نظر نماید و تفکر کند البته به معرفت اصل برهان
و عرفان مظهر امر رحمان فائز شود و اگر مکابر و مجادل باشد مفحم و ملزم گردد، زیرا که
مظاهر امر الله چنانکه من حیث الذات مظهر حقیقت واحد اند و کل حکم یک ذات و یک
روح و یک جسد دارند کذلک برهان ایشان نیز واحد است و طریق معرفت ایشان متحد. غایت
ما فی الباب هر چه ظهور متأخر است نظر به ناموس تقدّم و ارتقاء حجت او اظهر است
و برهان او اجلی.

و در قرآن مجید از این حادثه از حوادث يوم الله نیز اعلام و اخبار فرموده است بقوله تعالی:
”وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾. فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا
يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾.“^۱ یعنی روزی که خداوند تعالی خلق را ندا می فرماید و می گوید چگونه
اجابت کردید پیغمبران را و قبول نمودید امر ایشان را پس اخبار برایشان پوشیده می ماند
و استفسار نیز منقطع می شود.

یعنی نه از حقیقت کیفیت اجابت رسل مطلقند و نه از ادله ایشان آگاه و نه از اهل علم و اطلاع
مستخبر. این است که بر وفق آیه کریمه حق جلّ جلاله در الواح مقدسه و مواضع متعدده عموم
اهل عالم را مخاطب فرمود و به این کلمه جامعه ”بِأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ“ کافه امم را
مفحم و ملزم داشت. چه امری ظاهر است که عموم ملل از حقیقت برهان بی خبرند و غیر مطلع
و به آنچه تقلیداً از آباء و امّهات خود مسموع داشته اند متمسکند و مقتنع.

و خلاصه القول اگر این عبد بخواهد جمیع خطابات عامه الواح مقدسه را در این اوراق مرقوم
دارد باید اضعاف قرآن مجید را در این مقام مندرج نماید و لکن از برای کسانی که قلوبشان
از نور انصاف منور است کفایت می نماید. و جناب شیخ در صفحه ۳۶ رساله مطبوعه خود

^۱ سوره قصص

نوشته اند که کتاب بیان را ندیده اند در این صورت ابدأً حق چنین اعتراضی را نداشتند که بنویسند مدّعی مظهریت تامّه باید خطابات او عام باشد، چه کسی که تمام کتب سماویّه ملّتی را ندیده چنین اعتراضی کند و به تعمیم و تخصیص خطاب باب ایراد و انتقاد گشاید این خود اعتراف به عدم مبالغات و یاوه نگاری باشد.

و حال آن که عرض شد که نسبت کتاب مستطاب ایقان به سایر الواح نازله در این ظهور اعظم مثل نسبت یک آیه است در قرآن مجید به سوره ای و یا یک سوره به تمام قرآن. و چون دانسته شد که این ایراد جناب شیخ نیز مانند سایر ایرادات ایشان مبتنی بر وهم و عدم اطلاع بوده است اکنون در این عبارات ایشان نظر نمائیم که نوشته اند:

« به احادیثی چند استدلال برود که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است و اکثر اهل اسلام به آن معتقد نیستند. »

اولاً از این عبارت جناب شیخ مستفاد می شود که از کتاب مبارک ایقان هیچ نفهمیده اند زیرا که در این کتاب پس از حلّ غوامض کتب سماویّه که اقوی حائل ملل عتیقه است در تصدیق مظاهر الهیّه به ادله ای چند در اثبات قائمیت حضرت باب اعظم عزّ اسمّه استدلال فرموده اند و اوّل و اعظم از همه استدلال به آیات کتاب الهی است که دلیل باقی و برهان کافی و حجت بالغه الهیّه است فیما بین بریه و جمیع ادیان موجوده به آن متعلّق و منوط است و به ثبوت آن وابسته و مربوط و این حجت در جمیع ادیان رتبه اوّلیه دارد و احادیث رتبه ثانویه. و چنانکه سابقاً هم بدین نکته اشاره شد حقّ جلّ جلاله در این مقام کلام را مبسوط و مفصّل و علو و سمو این جبل متین و برهان مبین را واضح و مدّلل داشته اند. قطع نظر از سائر ادله از قبیل دلیل تقریر و ثبوت و نفوذ که ممیز است بین الحقّ والباطل و الثابت و الزائل.

و جناب شیخ از جمیع صرف نظر نموده و دلیل این ظهور اعظم را احادیثی چند تصوّر کرده اند که فهمیدن صحت و سقم آن بسیار مشکل است آنهم بر ایشان نه بر اهل علم، زیرا که سابقین از علما رضی الله عنهم از برای انتقاد احادیث و تمیز غث از ثمین و ضعیف از صحیح آن قواعدی بیان فرموده اند که در کتب این فن مقرر و مدوّن است و احسن طرق از برای فهم

احادیث صحیحہ از ضعیفہ تطبیق آن با کتاب اللہ است چنانکہ در مقالہ اولی مشروحاً مبین داشتیم.

چہ در صورتی کہ در کتاب مجید "...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ..." (۸۹) ^۱ و همچنین "...وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ..." (۱۴۵) ^۲ و کذلک "...مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ..." (۳۸) ^۳ نازل شدہ، اگر حدیثی با بشارات واردہ در کتاب مطابقت نماید البتہ در صحت و اعتبار آن شکّی باقی نمی ماند. و از طرق انتقاد اتفاق علمای حدیث است زیرا کہ اہل تسنّن و اہل تشیع کہ غبار اختلاف و افتراق را الی عنان السماء مرتفع داشتہ اند اگر در روایت حدیثی اتفاق نمایند نیز نزد اہل استبصار دلیل صحت و اعتبار گردد.

و از ہمہ گذشتہ علم رجال کافل حال و فاصل این قیل و قال است در این صورت بہ ذیل صعوبت و اشکال متمسک شدن اعتراف بہ بی علمی است و بس.

و نظر بہ دفع این شبہات و اہیہ این عہد در این مقالات چنانکہ بر اہل بصیرت مشہود است بہ احادیثی استدلال نمودہ کہ اولاً مؤید بہ آیات قرآن و ثانیاً از طرق اہل تسنّن و تشیع و ثالثاً بہ وثوق مصادر متّصف باشد شاید این ایرادات بارہ و توہمات مضحکہ ساقط گردد. و اخیراً این عہد کہ اقل عباد حضرت مالک ایجاد محسوب است و بہ قطرہ ای از بحر ایقان مرزوق نظر بہ ہمایون خطاب حضرت ربّ الارباب کہ مرقوم شد حاضر است کہ ہر کس از ہر ملت از ملل موجودہ بخواہد شفاہاً او کتباً در این امر اعظم نظر کند او را بہ ادلّہ واضحہ کہ دین خود او بہ آن ثابت و مقرّر است بر حقیّت امر مبارک مطلع و آگاہ نماید و اگر از اہل فلسفہ و قیاسات منطقیہ است بہ ادلّہ عقلیہ و اگر از اہل مجادلہ و مکابرہ است بہ ادلّہ الزامیہ ملزم و ساکت گرداند لیتبین الرشد من الغیّ و الحقّ من الباطل و الصحيح من العلیل و اللہ تعالیٰ علی ما نقول وکیل.

^۱ سورة نحل
^۲ سورة اعراف
^۳ سورة انعام

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

«دیگر در بیان معنی آیات شریفه "فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ..."^۱ و "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ"^۲ و "يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ..."^۳ صاحب کتاب می فرماید که مقصود از مشارق مظاهر انوار الهی و مراد از انفطار سما، نسخ و بطلان دین قبل حین ظهور بعد و کذا از تبدیل ارض تبدیل اراضی قلوب به ارض معرفت و حکمت است. برای اثبات مدّعی خود باید بیان فرماید که کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت می دهد به اینکه سما، به معنی دین و انفطار به معنی نسخ و بطلان به طریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است. والا بدون استشهاد اخذ معانی مذکوره مسلم نمی گردد و هم باعث تسکیت و اقتناع قارئین نمی شود. و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملت روا نیست بلکه کلام و خطابات هر مقنن به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد. و لذا قال عزّ من قال: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ..."^۴» (انتهی).

جواب

بر اهل علم مخفی نیست که باب استعاره و تشبیه از ابواب واسعة فصاحت کلام است که علمای عالم در جمیع لغات و السنه در آن مستوفی تکلم فرموده و فصحا و خطبای امم من كافة الاجناس بیانات خود را در خطب و رسائل به آن مزین داشته اند. و اگر چه این مسئله از مسائل واضحه است نزد اهل علم و موضع تبیین و تفصیل این قبیل مسائل کتب بیانیه است نه رسائل استدلالیه و لکن تا عوام آن حدود نیز به قدر مقدور بر این حقائق اطلاع یابند و ارباب نباهت بر مقدار بی علمی و بی اطلاعی مکابرین و مجادلین و معترضین علی الله ملتفت شوند، بر سبیل اختصار معروض می دارم که علمای علم بیان فرموده اند که اگر

^۱ سورة معارج

^۲ سورة انفطار

^۳ سورة ابراهيم

^۴ سورة بقره

کاتب و یا خطیب شینی را به شیء دیگر مماثل و مشابه داشت به سبب مناسبتی با اظهار ادوات تشبیه از قبیل لفظ مثل و کاف تشبیه در عربی و چون و مانند در فارسی آنرا "تشبیه" خوانند مثل زَيْدٌ كَالْأَسَدِ در عربی که زید را به مناسبت شجاعت به اسد تشبیه نموده اند با اظهار ادوات تشبیه که کاف باشد. و اگر کاتب و خطیب لفظی را بر معنایی اطلاق نماید به سبب مناسبتی بدون ادوات تشبیه آنرا "إِسْتِعَارَةٌ" گویند مثل اینکه گویند رَأَيْتُ أَسَدًا و مقصود رؤیت شخص شجاعی باشد که در حقیقت قاتل آن شخص را به اسد تشبیه نموده و اکتفا کرده است به ذکر مُشَبَّه به بدون ذکر اسم مُشَبَّه و ادوات تشبیه و اگر کاتب و یا خطیب قرینه تشبیه را در کلام مذکور دارد آنرا "إِسْتِعَارَةٌ تَصْرِیحِيَّةٌ" گویند مثل رَأَيْتُ أَسَدًا یَرْمِي که لفظ یرمی قرینه است که مقصود از اسد مرد شجاع است. و اگر قرینه را در کلام ذکر نکند آنرا "إِسْتِعَارَةٌ بِالْكِنَايَةِ" گویند.

قال صاحب محیط المحيط:

«الاستعارة مصدر استعار و عند البیانیین ادعاء معنى الحقيقة فى الشیء للمبالغة فى التشبیه مع طرح ذكر المشبه من البین كقولك رأيت اسداً وانت تعنى به الرجل الشجاع. ثم اذا ذكر المشبه به مع ذكر القرينة يسمى استعارة تصريحية و تحقیقیة نحو لقيت اسداً فى الحمام. و اذا قلنا المنية انشبت اظفارها بفلان فقد شبهنا المنية بالسبع استعارة بالكنایة و اثبات الاظفار لها استعارة تخيلية» (الى آخر كلامه).

و این قاعده مطرّد است در جمیع لغات عالم و مرعى و معتبر است نزد فصحا و بلغای کلّ امم و قرآن شریف محتوی است بر کثیری از استعارات لطیفه و تشبیهات دقیقه. مثلاً در آیه مبارکه "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (۲۵۵)، در این آیه مبارکه نور الهی را به مشکوة تشبیه فرمود با اظهار اداة تشبیه و لفظ شجرة مبارکه را از برای مظاهر امر الله که مشارق این نور باهرند استعاره آورده. و این قاعده مطرّد است بین انبیاء و اولیاء سلام الله علیهم که در هر ظهور

نفس مظهر امر الله را به اصل شجره و کبار اولیا را به اغصان و مؤمنین را به اوراق آن شجره مبارکه تعبیر و تشبیه فرموده اند.

چنانکه در حدیث علی بن مهزیار که مخبر بود از ظهور امر الله در حافات بحیره طبریّه و در مقاله اولی ذکر شد ملاحظه فرمودی که فرموده است: "فِي ظِلَالِ شَجَرَةٍ بَسَقَتْ أَفْنَانُ غُصُونِهَا فِي حَافَاتِ الْبَحِيرَةِ الطَّبَرِيَّةِ." و حضرت عیسی چنانکه در باب ۱۵ انجیل یوحنا مذکور است فرموده: "أَنَا الْكَرْمَةُ الْحَقِيقِيَّةُ وَأَبِي الْكَرْمُ." و هم در همین باب فرموده است: "أَنَا الْكَرْمَةُ وَأَنْتُمْ الْأَغْصَانُ." یعنی منم تاک انگور و پدرم باغبان و شما شاخهای آن تاکید.

و در کتاب اشعیای نبی در اصحاب یازدهم در اخبار از ظهور مسیح فرموده است: "يَخْرُجُ قَضِيبٌ مِنْ جَزَعِ يَسَإٍ وَيَنْبُتُ غُصْنٌ مِنْ أُصُولِهِ وَيَحُلُّ عَلَيْهِ رُوحُ الرَّبِّ رُوحُ الْحِكْمَةِ وَالْفَهْمِ رُوحُ الْمَشُورَةِ وَالْقُوَّةِ رُوحُ الْمَعْرِفَةِ وَمَخَافَةِ الرَّبِّ." یعنی و نهالی از تنه یسای (پدر حضرت داود) برآمده شاخه ای از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و قوت و روح علم و خشیت از خداوند است بر آن خواهد آرمید. و مقصود از لفظ جزع یسای در این مقام ارض داود است یعنی اراضی مقدسه که مغرس شجره طیبه است و منبت همایون غصن سدره مبارکه.

و در اصحاب ششم کتاب زکریای نبی می فرماید: "وَكَلَّمَهُ قَانِلًا هَكَذَا قَالَ رَبُّ الْجِنُودِ هُوَذَا الرَّجُلُ الْغُصْنُ اسْمُهُ وَمِنْ مَكَانِهِ يَنْبُتُ وَيَبْنِي هَيْكَلَ الرَّبِّ." یعنی و به او بگو که ربّ الجیوش چنین می فرماید که اینک شخصی که اسمش غصن است و از مکانش خواهد روئید و هیکل خداوند را بنا خواهد فرمود.

و در آیه اول اصحاب چهارم کتاب اشعیای نبی می فرماید: "فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَكُونُ غُصْنُ الرَّبِّ بَهَاءً وَمَجْدًا." و مقصود این است که حق جلّ جلاله از مرکز میثاق قویم اخبار نموده و لفظ غصن را استعاره بر فرع منشعب از اصل قدیم اطلاق فرموده یعنی در یوم موعود همایون غصن شجره طیبه بروید و برومند شاخ سدره منتهی قد برافرازد و انوار مجدت و عزت الهیه از وجه منیرش مشرق گردد و هیکل ربّ یعنی بیت دیانت الهیه را مشید و معمور فرماید تا نور توحید حقیقی از جمیع آفاق مشرق شود و ظلمت کفر و شرک و نقض و نکث یک سره زائل و باطل آید.

و چنانکه در کتب سماویّه کلمه طیّبه و شجره مبارکه استعاره بر مظاهر امر الله اطلاق شده
 کذلک در کتب مذکوره کلمه خبیثه و شجره ملعونه بر اعداء الله و معارضین و معترضین
 بر مظاهر امر الله استعاره اطلاق شده است، چنانکه در سورة بنی اسرائیل^۱ فرموده است:
 "...وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ
 فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا" ۴۶۰ و سبب نزول این آیه مبارکه این بود که حضرت خاتم
 الانبیاء در رؤیا مشاهده فرمود که اشخاصی مانند قروود بر منبر مبارک بالا می روند و چون
 آن وجود مبارک بیدار شد خاطرش از این رؤیا مشوش گشت چه کسانی که از تعبیر رؤیا
 و تأویل احلام باخبرند می دانند که رؤیت قروود در رؤیا منذر به خطر شدید است خاصه رؤیای
 انبیاء علیهم السلام که در حکم وحی سماوی است و در این حال که پریشانی خاطر آن حضرت را
 مشوش و مکدر داشت این آیه مبارکه نازل شد و از حق جلّ جلاله اعلام رفت که فتنه شدیده
 امت اسلامیّه را احاطه خواهد نمود و خلافت نبویه که اوّل وسایط تربیت و تصلیح حال
 امت است به اصل شجره خبیثه یعنی بنی امیه انتقال خواهد یافت و اوراق این شجره ملعونه
 که اتباع این فرقه خبیثه اند بر منابر اسلامیّه جالس خواهند شد و امت را به ضلالت و هلاکت
 مبتلا خواهند نمود. و به حکم تأویل همین آیه کریمه در احادیثی که از حضرت رسول
 علیه السلام مأثور است و در کتب اهل تسنن و اهل تشیع مذکور وارد شد که در یوم ظهور
 قائم موعود که یوم رجعت آل محمد است نیز ریاست ملکیه و دینیّه به سلسله سفیانیّه خواهد
 رسید و اصول و فروع این شجره خبیثه که رؤسا و تابعین اهل شرارت و مکابرت باشند در جمیع
 بلاد به معاندت و معارضت با اصحاب و اتباع آن حضرت قیام خواهند نمود.

و شیخ کمال الدّین دمیری که از افاضل اهل سنت و جماعت است در کتاب حیوة الحیوان پس از
 ذکر این حدیث و رؤیا روایت می فرماید: "فَمَا رُؤْيَا النَّبِيِّ بَعْدَ ذَلِكَ ضَاجِكًا مُسْتَبْشِرًا إِلَى أَنْ
 مَاتَ." یعنی پس از رؤیت این رؤیا و نزول این آیه آن حضرت خندان و مستبشر دیده نشد تا
 آنکه وفات یافت.

و عماد الدّین ابو الفدا نیز در ترجمه المعتضد بالله العبّاسی و شرح فرمانی که صادر فرمود
 در طیّ فرمان فرموده است که علمای تفسیر اجماع و اتفاق نموده اند که مقصود از شجره

^۱ (سورة اسراء)

ملعونہ بنی امیہ است. و از این فقرہ مستفاد می شود کہ تا آن زمان این فقرہ مابین علمای اسلام متفق علیہ بوده است. و از استعارات معروفہ لفظ ید اللہ است کہ کثیراً و شائعاً من حیث الاستعارہ بر قدرت الہیہ اطلاق شدہ و در آیہ بیعت تحت الشجرہ "...يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ... ﴿۱۰﴾" استعارۃً بر ید مبارک حضرت رسول اطلاق یافته و لفظ وجہ اللہ را در آیہ "...يُرِيثُونَ وَجَهَ اللَّهِ... ﴿۲۸﴾" بر وجہ مبارک حضرت رسول اطلاق فرمودہ و در آیہ مبارکہ "...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... ﴿۱۵۷﴾" لفظ اغلال را بر عقائد سخیفہ و عبادات شاقہ ملل عتیقہ اطلاق نمودہ.

و خلاصۃ القول مقصود این عبد از بیان این استعارات و تطویل کلام این است کہ مردم آن صفحات کہ بالکل از فہم قرآن دور افتادہ اند قدری بہ استعارات قرآنیہ و تشبیہات نبویہ مأنوس گردند شاید از اطلاق شمس بر مظاهر امر اللہ بہ مناسبت نورانیّت و از اطلاق سماء بر دین اللہ بہ مناسبت رفعت تعجب ننمایند. و موارد استعمال آن در کلمات عرب بسیار است و سؤال جناب شیخ از موارد استعمال این الفاظ نہ تنها دلیلی است ظاہر بر عدم اطلاع ایشان از تفسیر قرآن بل دلیل است بر عدم معرفت بہ علم عربیّت و قواعد فصاحت و بلاغت زیرا کہ اظہر مثالی کہ علمای علم بیان در مسئلۃ استعارہ و تشبیہ تمثیل فرمودہ اند تشبیہ انسان است بہ شمس بہ مناسبت حسن طلعت و یا رفعت شأن چنانکہ فاضل محقق تفتارانی در شرح تلخیص المفتاح بعد تقسیم التشبیہ بالحسی والعقلی والمختلف فرمودہ است: «والمختلف الذی بعضه حسی وبعضه عقلی كحسن الطلعة الذی هو حسی ونباهة الشأن الذی هو عقلی فی تشبیہ انسان بالشمس.»

و در آیہ مبارکہ "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ﴿۳۵﴾" ملاحظہ نما کہ پس از آنکہ در کتاب مجید از خداوند تبارک و تعالی بہ نور تعبیر نمودہ و در کمال صراحت فرمودہ است کہ خداوند نور آسمانها و زمین است چه جای شبہہ باقی می ماند کہ مشارق این نور ظاہر باہر انبیاء و مرسلین و مظاهر امر حضرت ربّ العالمین اند مگر آنکہ جاہل مکابری انکار نماید و بگوید

^۱ سورة فتح
^۲ سورة روم
^۳ سورة اعراف
^۴ سورة نور

که این آفتاب ظاهری مثلاً مشرق انوار الهی است و العیاذ باللّٰه حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء علیهم من الصلوات اکملها و ابهاها مشارق این نور ساطع و مطالع این شمس لامع نبوده و نیستند (قَاتَلَ اللّٰهُ الْجَهْلَ وَالْغَبَاوَةَ) آیا جایز است که فصحا و بلغا سلاطین و امرا را به شمس و قمر و نجوم و امثالها تشبیه کنند و لفظ سماء را بر قصور و ممالک استعاره استعمال نمایند چنانکه خطب و رسائل و دواوین ایشان پر است از این استعارات و تشبیهات و جایز نیست که انبیاء علیهم السّلام که افصح کلّ بشرند در بشارت به ظهور بعد از مظهر امر اللّٰه به شمس و از انمه به نجوم و از دیانت به سماء تعبیر نمایند و یا مظاهر نور لامع ساطع الهی را به لفظ مشارق وصف کنند.

اگر ملاحظه حسن ترتیب کلمات و لطائف محسنات نباشد و از استعارات لطیفه و تشبیهات بدیعه و نکات دقیقه و جمل رفیع و حسن ترصیع و لطف تسجیع صرف نظر آید به چه مناسبت باید قرآن شریف را افصح کتب خواند و به کدام دلیل باید این سفر مجید را ابلغ بیان دانست.

و حال آنکه در نزد اهل نظر قرینه حالیّه اقوی شاهی است که در مقام اخبار از حوادث آتیه و بشارت به ورود یوم اللّٰه مقصود از الفاظ شمس و قمر و مشارق و مغارب وجودات مقدسه مظاهر امرند که از این انوار مشرقه لازال ظلمت کفر و ضلالت از آفاق عالم زائل شده و صولت جهل و همجیت باطل گشته.

آیا در آیه مبارکه "وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّيَهَا (۲)" اگر لفظ شمس و قمر بر روح اللّٰه النازل من السّماء و فرعه المنشعب من الدوحة العلیا، تفسیر شود به فصاحت قرآن انسب باشد یا بر این شمس و قمر ظاهری که در امور دینیّه مذکور نبوده و نیستند. و آیا آیه مبارکه "رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷)" بر مشرق و مغرب دو نور ساطعی مانند حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما افضل التحیة و البها، مفسر آید به بلاغت قرآن اوفق آید یا بدو مشرق و مغرب خارجی که در این موقع هیچ معنی نداشته و ندارند. این بی خبران

که از حقیقت فصاحت و بلاغت جز اسم آن را ندانند اگر مطلع قصیده شمس الشعرا سرورش را ببینند که فرموده است:

«صدر اعظم آفتاب است و نظام الملک ماه آسمان این دو کوکب آستان پادشاه»
حسن استعاره آن را بیسندند و تمجید کنند و با آنکه امثال آنان از ملوک و صدور فراوانند به غایت تحسین نمایند و اگر شعر وزیر کاتب فقیه ابی القاسم بن الجعد رحمه الله را در کتاب قلاند العقیان ملاحظه نمایند که سروده است:

«أَبَا عَامِرٍ أَنْصَفَ أَخَاكَ فَإِنَّهُ وَإِيَّاكَ فِي مُحَضِّهِ الْهَوَى الْمَاءُ وَالْخَمْرُ
أَمْثَلُكَ يَبْفَى فِي سَمَائِي كَوَكْبًا وَفِي جَوْكِ الشَّمْسِ الْمُنِيرَةِ وَالْبَدْرُ
عَجَبْتُ لِمَنْ يَهْوَى مِنَ الصُّفْرِ ثُمَّةً وَقَدْ سَالَ فِي أَرْجَاءِ مَعْدِنِهِ التَّيْبَرُ»

از استعاره الفاظ شمس و بدر و تبر بر رسائل فصیح و خطب بلیغ و اشعار رائقه و منشورات فائده به شگفت آیند و او را به غایت مجدت و رفعت بستانند و لکن از اطلاق شمس و قمر بر مطالع امر الله و مشارق نور الله تعجب کنند و غریب شمارند و برهان طلبند و لجاج و احتجاج پیش آرند با اینکه این انوار لامعه و شمس مشرقه که جهان از رویشان روشن است و عالم از خویشان گلشن به این نعوت اقریند و به این محامد انساب.

و اگر بخواهی بفهمی که اطلاق لفظ سما بر دین و شمس و قمر و نجوم بر ائمه هدی و خلفا چه قدر شائع و مستحسن بوده است نزد فصحای عرب در قصیده مشهوره کمیت بن زید الاسدی ملاحظه فرما که مطلع آن اینست:

«أَلَا حُبَيْتَ عَنَّا يَا مَدِينَا وَهَلْ نَاسٌ تَقُولُ مُسْلِمِينَ»

و این قصیده را کمیت بن زید در ایام خلافت خلفای امویّه در فضائل قبیله نزاریّه که اجداد حضرت رسول علیه السلام و سائر قریش بوده اند نظم فرمود و نزاریّه را بر قحطان تفضیل نمود و این قصیده معروف است به فصاحت و بلاغت و در قوّت فصاحت و تأثیر آن همین بس است که به سبب نظم این قصیده چنانکه مسعودی در تاریخ مروج الذهب و معادن الجوهر مشروحاً ذکر نموده است میان نزاریّه و قحطانیّه معاندت واقع شد و حروب هائله به میان آمد و اخیراً منتهی به زوال خلافت جائره امویّه و تشکیل و تأسیس خلافت عباسیّه گشت. و در طیّ قصیده فرموده است:

«لَنَا قَمَرُ السَّمَاءِ وَكُلُّ نَجْمٍ تَشِيرُ إِلَيْهِ أَيْدِي الْمُهْتَدِينَ»
 «لَنَا جُعِلَ الْمَكَارِمُ خَالِصَاتٍ وَلِلنَّاسِ الْقَفَا وَلَنَا الْجَبِينَا»

در شعر اول می فرماید از ما قبیله نزار ظهور یافت ماه آسمان و همچنین هر ستاره ای که دست هدایت یافتگان به او اشارت نماید. و این معلوم است که مقصود او از لفظ قمر و سما و نجم، قمر و سما و نجم ظاهری نیست زیرا که نسبت این اشیاء به نزاریه و قحطانیه متساوی است و تخصیص به طائفه دون طائفه ندارند بل مقصود او از لفظ قمر وجود مبارک نبوی است و از سما دیانت اسلامیّه و از نجوم خلفای راشدین و ائمه طاهرین که ظهور ایشان را حق جلّ جلاله از قبیله نزار مقرر فرمود و این سلسله علیه را به این دراری منیره مکرم و معظم داشت و بر جمیع قبائل شرف مفاخرت عطا نمود. و کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی که این قصیده و حکایت در آن مندرج و مسطور است در مصر در مطبعه امیری طبع شده و در مدینه عشق آباد دو نسخه از این کتاب موجود است یکی طبع مصر و دیگر قدیمی به خطّ ید.

و مقصود از این ذکر این است که اگر جناب شیخ از مسافرت و هجرت معذرت می طلبند و مرفیّه بیچارگی می خوانند لامحاله تحصیل این کتب سهل است بطلبند و ملاحظه فرمایند که استعمال لفظ سما در دین چه مقدار نزد فصحای عرب شائع و متداول بوده است. و همام بن الغالب المعروف بالفرزدق در قصیده عینیّه شهیره فرموده است:

«أَخَذْنَا بِآفَاقِ السَّمَاءِ عَلَيْهِمْ لَنَا قَمَرَاهَا وَالنُّجُومُ الطَّوَالِعُ»

یعنی آفاق آسمان را بر بنی قحطان گرفتیم زیرا که آفتاب و ماه این آسمان و نجوم طالعه آن از ما است و ظاهر است که مقصود از سما در این شعر سما دیانت اسلامیّه است و مقصود از قمرین شمس و قمر است که استعاره اطلاق نموده است بر شمس نبوت و قمر ولایت و از نجوم کواکب امامت و دراری خلافت و این شعر را شهاب الدین احمد بن عبد ربّه الاندلسی در کتاب العقد الفرید در مجلد اول در باب نوادر نحو روایت فرموده است. و این قصیده از مشاهیر قصائد فرزدق است و شریف رضی علیه الرحمه در دیباجه نهج البلاغه به این شعر او از این قصیده استشهاد می فرماید:

«أُولَئِكَ آبَائِي فَجَنِّسِي بِمِثْلِهِمْ إِذَا جَمَعْتَنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِيعُ»

و این عبد به اقتضای مقام به شعر دیگر آن متمثل می شود و هو هذا:

«فَوَا أَسَفًا حَتَّى كَلَيْبُ يَسْبُنِي كَأَنَّ أَبَاهَا نَهَشَلُ أَوْ مُجَاشِعُ»

و فضل الله الكاتب العراقی در حادثه سعد الدولة یهودی که در وزارت ارغون خان مغول در سنه ۶۹۰ هجریه وقوع یافت و سابقاً ذکرى از آن مرقوم شد می فرماید:

«فَانْفَطَرَتْ سَمَائُهُمْ وَأَظْلَمَتْ أَرْجَانُهُمْ وَسَفِهَتْ أَحْلَامُهُمْ وَزَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ وَطُمِسَتْ نُجُومُهُمْ وَبَارَتْ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَنْبُتُ فِيهَا إِلَّا شَوْكُ الْمَكْرِ وَحَسَكُ الْخَبَثِ بِمَا زُرِعَ فِيهَا مِنْ بُغْضِ أَوْلِيَاءِ الدِّينِ وَعِدَاوَةِ النَّبِيِّينَ فَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَانُوا بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ» (الى آخر كلامه).

یعنی آسمان دین ایشان انفطار یافت و اطرافشان تاریک شد و عقولشان ضعیف و نجومشان مکدر و اراضی قلوبشان بانر گشت چندان که نمی روید از آن جز خار مکر و خشک خبث به سبب اینکه در اراضی قلوبشان بغض اولیای دین کشته شده و عداوت نبیین غرس یافته است فضربت عليهم الذلة والمسكنة و بانوا بغضب من الله (انتهی).

و خطبه امیر المؤمنین علیه السلام را که سابقاً با ترجمه ذکر شد ملاحظه نمودی که فرموده است: "وَلَوْ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَقَدْ دَنَى التَّمَحِيصُ لِلْجَزَاءِ وَكُشِفَ الْغَطَاءُ وَانْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَأُزِفَ الْوَعْدُ وَبَدَا لَكُمْ النُّجْمُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَأَشْرَقَ لَكُمْ قَمَرُكُمْ كَامِلًا كَلِيلَةً تَمَّ. فَإِذَا اسْتَبَانَ ذَلِكَ فَرَاغِعُوا التَّوْبَةَ وَخَالِفُوا الْحَوْبَةَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ أَنْ أَطْعَمْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَا جَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الصَّمَمِ وَاسْتَشْفَيْتُمْ مِنَ الْبُكْمِ وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي الرَّحْمَةِ وَفَارِقَ الْعِصْمَةَ " وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. " ^۱ و امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه مبارکه از حضرت موعود به نجم و قمر تعبیر فرموده و بلاد شرق و سماء دین را افق طلوع و مدار سیر این بدر منیر معین نموده است. و شیخ شرف الدین بوصیری صاحب قصیده برده مشهوره در مطلع قصیده هَمَزِيه لَفْظِ سَمَاءِ را استعاره بر نفس مقدس حضرت رسول علیه السلام اطلاق نموده است قال:

«كَيْفَ تَرَقَّى رُقِيكَ الْأَنْبِيَاءُ يَا سَمَاءُ مَا طَاوَلَتْهَا سَمَاءُ»

^۱ سورة شعراء، آیه ۲۲۷

یعنی چگونه پیغمبران به علو مقام تو بالغ شوند و به محل رفیع تو ترقی نمایند ای آسمانی که هیچ آسمانی بر تو غلبه نجوید و چیرگی نیابد.

و این قصیده نیز با شرح آن که موسوم است به فتوحات احمدیه در مصر و بلاد شام و سوریه بل کافه بلاد عربیه مطبوعاً شائع و منتشر است. و ابو الفضل بدیع الزمان الهمدانی صاحب مقامات و رسائل که صیت فصاحت و بلاغتش آفاق را مطبق دارد در یکی از رسائل خود که به حضرت عمید نوشته است می فرماید: «وَقَوْلُ الْأُسْتَاذِ نِعْمَةً لَّوْ صَادَقَتْ أَرْضاً وَصَيِّعَةً لَّوْ أَصَابَتْ مَوْضِعاً» و این رساله در صفحه ۱۵۱ کتاب رسائل او که در مصر طبع شده مندرج است و در این مقام در غایت صراحت لفظ ارض را بر قلوب اطلاق فرموده و بدین استعاره لطیفه محلّ نزول نعم لفظیه را اراضی افنده مقرر داشته.

و از این جمله که ذکر شد ثابت و محقق و مبرهن گشت که استعمال لفظ سماء در دین و انقطاع در ضعف و سستی آن و شمس و قمر و نجوم بر انبیاء و آنمه و علما و ارض بر قلوب شائع و متداول و از استعارات لطیفه شائعه الاستعمال بوده و الی یومنا هذا در السنه جمیع فصحا و کتاب در جمیع السنه و ممالک شائع و معمول است. و سبب استنکار جناب شیخ هبوط علم است در آن حدود و ضیق معارف در آن اصقاع.

و اگر عدم فرصت مانع نبودی بعضی از خطب و مقالات افاضل اروپا را در این اوراق مندرج می داشتیم تا اهل ادراک دریابند که عیناً این استعارات در سائر السنه دائر و معروف است و به لطافت و حسن مذکور و موصوف. و از آیات نازلّه در کتب انبیای بنی اسرائیل که در مبحث سابق به آن استشهاد شد نیز واضح و معلوم گشت که اطلاق لفظ سماء بر دین و ارض بر قلوب و تزلزل و اضطراب و ظلمت و انقلاب بر انهدام و انقطاع آن در السنه انبیای سلف علیهم السّلام نیز شائع و متداول بوده است.

و خلاصه القول چون مقدار علم جناب شیخ به کلمات انبیاء و قواعد مرعیّه بین الفصحا و البلغا به خوبی واضح و معلوم شد اکنون قدری در باقی تحقیقات ایشان نظری فرما و بر مقدار معارف قوم مطلق و مستحضر شو و در معنی کلام امیر المؤمنین علیه السّلام که دانماً می فرمود و می گریست: «لِيُنَبِّكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِياً» تدبّر نما.

و هذا عين كلام الشيخ في رسالته الأولى

« و حال آنکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملت روا نیست، بلکه کلام و خطاب هر مقلد به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد و لذا قال عز من قائل: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ... ﴿٢٣﴾"» (انتهی کلام الشيخ).

جواب

اولاً تکلم و مناقشه جناب شیخ در مسئله فصاحت و بلاغت کتاب مستطاب ایقان با اینکه حال ایشان در این هنر معلوم است و اقوالشان در رساله مطبوعه واضح و مشهود جای هزار گونه استغراب است و مقام نوحه و ندمه بر فقدان علوم و آداب.

يَا لِلْعَجَبِ يَا لَضِيَاعِ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا

این عبد نمی گوید که جناب شیخ از این معارف حظی و بهره ندارند بل رانحه از بلاغت بیان و فصاحت کلام فارسی و عربی را استشمام ننموده اند ولی از اهل علم و ادب و مطلقین از دقایق فصاحت کلام فرس و عرب رجا می نماید و ایشان را به حق صدق و عدل و انسانیت قسم می دهد که خالصاً لوجه الله در رساله مطبوعه جناب شیخ نظری نمایند و ملاحظه فرمایند که مصنف چنان رساله حق دارد که در فصاحت و بلاغت تکلم کند و قضاوت نماید یا حق ندارد.

چو این نکته در غایت وضوح است که نفسی که نداند جائز است به مناسبت رفعت لفظ سماء بر دین الهی استعاره اطلاق شود و یا فصیحی در کلام خود از انبیاء و ائمه و علما به شمس و قمر و نجوم تعبیر نماید با شیوع این تعبیرات و اطلاقات در جمیع السنه و لغات معلوم است که علم او به قواعد فصاحت و بلاغت تا چه رتبه است و کلام او در رشاقت و متانت تا چه درجه.

^۱ سورة بقره

بهرتر این بود که جناب شیخ باز هم در سائر مسائل علمیّه که در آن نیز مقدار هنر و بهرّه ایشان معلوم شد تکلّم نمایند و جولان در مضمار فصاحت و بلاغت را به فارسان این منازل و باسلان این مبارزت واگذارند.

ثانیاً چون جناب شیخ در این رساله و هم در رساله ثانیّه نتوانسته اند به عبارتی از عبارات کتاب مستطاب ایقان استشهاد نمایند که در آن عبارت اخلاقی به قواعد فصاحت شده باشد و یا امری مخالف قوانین لغت یافت شود ایرادشان قابل جواب نبود زیرا که ادّعای بلا دلیل و انتقاد بلا استشهاد نظر به قوانین مرعیّه بین العلما هرگز قابل توجّه و اعتنا نیست چه ایرادات و همیه غیر مؤیّده به شواهد را علمای اعلام کلام فارغ گویند و گفتار یاوه را شایسته مناقشه و توجّه نشمارند.

و لکن چون این مسئله فصاحت و بلاغت کتب الهیه بنفسها اهمیت دارد این عید مناسب دانست که در این مقام نیز کلام را مبسوط و مفصل دارد شاید غمام این اوهام که به سبب تباین افهام در قرون عدیده موجب مناقشات و مناظرات طویله فیما بین امت نصاری و اسلام گشته از افق امر الله انقشاع یابد و ایرادات واهیّه که به حکم کریمه "كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ" (۱۲) از منکرین قرآن به منکرین بیان و ایقان به وراثت انتقال یافته است زائل شود. و ما بیان این مسأله را نظر به اهمیت آن در ضمن مقاله مخصوصه به انجام می بریم و توفیق و تأیید از حقّ جلّ جلاله مسألت می نمائیم آنه خیر موفق و معین.

مقاله مخصوصه

فی فصاحه الآيات و بلاغتها و بیان وجود حجّتها

بر اولى الالباب و المستبصرين فى علم الكتاب پوشيده نيست که چون علمای اسلام ملاحظه نمودند که حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید بر حقیّت و اثبات صدق رسالت حضرت خاتم الانبياء، عليه السلام به نفس همین کتاب مبارک استدلال فرموده و آوردن سوره مثل آن را میزان تمیز صدق از کذب مقرر داشته است در بیان سبب حجّیت قرآن اختلاف فرمودند. چه معلوم است که تصنیف یک کتابی بدون ممیزی قاطع و فارقی ظاهر از سایر کتب هرگز حجّت و برهان نتواند بود و قطع نزاع و فصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود.

جمعی از علما به شرحی که در کتب کلامیه مفصلاً مذکور است نفس سبک و سوق آیات را بر نهجی که نازل شده است سبب اعجاز آن دانستند و آوردن کلامی را به این سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند. و بعضی از علما اشمال قرآن را بر اخبار از امور آتیّه که در حقیقت اخبار از غیب است سبب حجّیت و اعجاز آن شناختند. و برخی دیگر از علما اشمال قرآن را بر حکم عالیّه و خواصّ و فوائد نافعه که تأسیس آن فوق طاقت و قوّت بشریّه است سبب اعجاز و حجّیت آیات الهیّه تصوّر نمودند.

و چون هر یک از این وجوه مذکوره نزد محققین از علمای اسلام غیر کافی و ناتمام می نمود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علو مقام آیات قرآن مجید در مراتب فصاحت و بلاغت سبب اعجاز این کتاب شریف است زیرا که فرقی نیست در اینکه پیغمبری احیاء اموات را معجزه خود قرار دهد و به آن تحدی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت و بلاغت به رتبه ای باشد که احدی نتواند سوره ای چون او بیاورد و به آن تحدی فرماید و آن را حجّت خود قرار دهد، چه در هر دو صورت حجّت بر خلق تمام باشد زیرا که مناط اظهار عجز خلق است از اتیان به مثل و این در هر دو صورت حاصل است.

و بالجمله این وجه اخیر شهرتی کامل یافت و اغلب علمای اسلام و خصوصاً متأخرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآن را سبب اعجاز آن شمردند. و بر مطلقین بر حقایق

علوم معلوم است که این رأی در قرون وسطی احداث شد و در میان صحابه و تابعین بل و تبع تابعین ذکری از اینکه سبب حجّیت قرآن فصاحت و بلاغت او است شائع و منتشر نبود. چه در قرن ثالث و رابع و خامس علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت و باب مجادلات علمیّه مفتوح گشت و هم علمای آن قرون در صنوف ادب و صنعت انشاء و ترسیل رتبه علیا یافتند و در فنون فصاحت و بلاغت متقدّم و بالغ گشتند و در تألیف و تصنیف کتب نفیسه فصیحّه قادر و توانا شدند و اکثری در صفّ کتاب دار الخلافه و وزارت و امارت که آن زمان غالباً موکول و محوّل به ارباب علم و فضل بود مناصب عالیّه و مراکز مهمّه یافتند.

پس این علمای اعلام که غالباً در سعه عیش و ترفّه و لذائذ جسمانیّه و تنعم متغتمس بودند و به استماع اغانی و انعام و قصص هیام و غرام متعود و در علوم ادب به غایت دقیق و در دقائق اشعار و خطب بلا نهایت بصیر چون فصاحت قرآن مجید و بلاغت بیان ربّ حمید را فوق حدّ خود دیدند و در لطائف استعارات و دقائق سوق و سبک آیات مستغرق گشتند و از روح فواید که شأن منقطعین از عباد است غالباً بی بهره و بی نصیب بودند گمان کردند که سبب حجّیت و دلیلّیت قرآن مجید فصاحت و بلاغت آیات او است و موجب معجزه بودن آن عجز خلق از اتیان به مثل و مجارات او. پس بر این وجه اعتماد نمودند.

و خلاصه اجرای این برهان را بر صفت قیاس منطقی بر این وجه تقریر فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلا شکّ به قرآن مجید تحدّی فرمود و آوردن سوره ای چون او را بدون اذن الله محال و ممتنع دانست و مجارات و عدم مجارات آن را میزان وحید صادق و کاذب مقررّ داشت و رؤسای قریش و امرای عرب که به فصاحت و بلاغت معروف و به نخوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجّت و ابطال دعوت آن حضرت از تحمل هر گونه مشقّت و صعوبت نکول نمی نمودند از آوردن سوره ای مثل قرآن عاجز شدند، چه اگر عاجز نبودند آورده بودند و اگر آورده بودند به ما می رسید و چون نرسید نیاوردند و نتیجه این مقدمات این باشد که امت عربیّه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند و چون عجز عرب از مجارات قرآن ثابت شد عجز سایر ملل به طریق اولی ثابت شود و حجّیت قرآن بر تمام اهل جهان تمام آید.

این خلاصه استدلال قوم بود در اثبات حجّیت قرآن و لکن بر نفسی که فزادش به نور علم حقیقی منور باشد واضح و معلوم است که این استدلال به وجوهی چند ناقص و ناتمام است. وجه اوّل آنکه اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد هرگز حجّت بر خلق عالم بالغ نشود و توصیف این کتاب مجید به آیه کریمه "قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ... ﴿۱۴۹﴾" ^۱ تمام نیاید، زیرا که در این صورت فهم حجّیت کتاب راجع به فصحای امت شود و در قوّة علمای این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم به فصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند به تقلید و تبعیت نفوس قلیله علمای این فن راجع آید.

و حال اینکه این مسئله در غایت وضوح است که تبعیت و تقلید در مسائل اصولیه و خصوصاً در مسئله معرفت مظاهر الهیه جائز نباشد. و این هم در صورتی است که فصحا و بلغا متفق باشند و اختلاف ننمایند و حال آنکه اکثر فصحای عرب در زمان ظهور حضرت رسول علیه السّلام به معجزه بودن قرآن اذعان ننمودند و چنانکه جناب شیخ اکنون در فصاحت آیات مناقشه می نمایند ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه می نمودند و چنانکه در نفس این کتاب شریف مصرّح و منصوص است "...لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا... ﴿۳۱﴾" ^۲ می گفتند و خطب و اشعار خود را افصح از آیات و کلمات او می دانستند بل به حکم کریمه "...أَتَيْنَا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿۳۶﴾" ^۳ العیاذ باللّٰه حضرتش را شاعری و ضیع القدر و موهون می خواندند.

در این صورت بر این همه خلق عالم از عجم و عرب و ترک و چینی و رومی و افریقی که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را به هیچ وجه نمی شناسند اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد چگونه حجّت بالغ شود و معنی "قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ... ﴿۱۴۹﴾" ^۴ تمام آید. و مولینا کاشفی در کتاب مواهب علیّه که معروف است به تفسیر حسینی فرموده است که نضر بن الحارث که یکی از اکابر کفار قریش بود و اسم او در تواریخ و سیر در جمله معارضین و محاربین با رسول اللّٰه علیه السّلام معروف است و به تجارت به ایران مسافرت نموده بود

^۱ سورة انعام
^۲ سورة انفال
^۳ سورة صافات

بعضی از قصص قدیمه ایرانیان را به عربی ترجمه و تألیف نموده و به سبک قرآن بر قریش خواند و گفت اینک من مثل قرآن محمد گفته‌ام بلکه شیرین‌تر و بهتر آورده‌ام. و لهذا این آیه مبارکه در سورة انفال نازل شد که می‌فرماید: "وَإِذَا تُلِّیَ عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ ﴿۴۳﴾". یعنی چون آیات الهیه بر ایشان تلاوت شود گویند شنیدیم اگر خواهیم توانیم چون او بگوئیم و مانند این کلمات بیاوریم نیست این آیات الا افسانه پیشینیان و قصص گذشتگان.

و اکابر نصاری عرب الی یومنا هذا به معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه مدعن و معتقد نیستند و چنانکه برخی از مناقشات ایشان در این اوراق ذکر خواهد شد بر مواضع کثیره از این کتاب مجید ایراد و انتقاد می‌نمایند با آنکه کبار کتاب و مصنفین و فصحا و بلغای این قرن اکثر از امت نصاری ظهور یافتند از قبیل شیخ ناصیف یازجی صاحب کتاب مجمع البحرین و بطرس البستانی مؤلف کتاب محیط المحيط و یعقوب افندی صروف مصنف مجله علمیه المقتطف الشهیره و شیخ ابراهیم الیازجی کاتب مجله البیان والضیاء و خلیل افندی مطران مصنف کتاب التاریخ العام و جورجی زیدان مؤلف التاریخ الحدیث فی دول الفراعنة و ملوک مصر و مصنف مجله الهلال و غیرهم من کبار الکتاب والعلماء که مؤلفات ایشان در جمیع مدارس عالیّه دولت علیه عثمانیه مقبول و مذکور است و صیت معارفشان در اکثر اقطار منتشر و مشهور.

و اگر این عبد بخواهد اسامی مصنفین و کبار علمای نصاری عرب را که در این قرن ظهور یافته و عالم معارف را مدیون مصنفات خود نموده‌اند مبسوطاً ذکر نماید البته این کتاب به آن وفا نکند. و لکن بعید نیست که بی‌خبران آن حدود هنوز نشنیده باشند که در میان عرب از امت نصاری نفسی باقی است و یا مصنفی موجود است و یا احدی از ایشان در عداد فصحا و بلغا محسوب و معدود.

و خلاصه القول از این جمله واضح و معلوم گشت که اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد هرگز حجت بر جمیع امم موجوده در عالم بالغ نشود و یقین بر صحت ادعای نبوت صاحب کتاب از این طریق حاصل نیاید.

وجه ثانی اینکه اگر سبب اعجاز و حجّیت قرآن شریف فصاحت آن باشد تصدیق نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام موقوف به تحصیل این علم شود، زیرا که اذعان و اعتقاد به فصاحت قرآن قبل از معرفت اصل فصاحت از قبیل اذعان به شیء مجهول است و آن لغو صرف است. و حال آنکه احدی تصدیق انبیاء و مظاهر امر الله را موقوف به تحصیل علوم متداوله ندانسته است زیرا که منتهی به حرج و تعطیل امر الله شود و وجوب معرفت و تصدیق امر الهی قبل از تکمیل این فن از مکلف ساقط گردد.

مثلاً هرگاه جناب شیخ الاسلام یکی از نصاری تفلیس را به اسلام دعوت نماید او ناچار از جناب شیخ حجّتی در اثبات این مدّعا می طلبد. اگر جناب شیخ به معجزات اقتراحیه تمسک نمایند او انکار خواهد نمود و به آیات قرآن که صریح در ردّ این گونه معجزات است بر نفی آن استدلال خواهد کرد چنانکه کراراً این معنی مشاهده شده است. و اگر به کتاب تمسک جویند او البتّه در جواب خواهد گفت که کتاب چه حجّیتی دارد. مگر هر کس کتابی عربی تصنیف نمود پیغمبر می شود. در این صورت جناب شیخ خواهند فرمود به همان لهجه ای که در رساله خود هم نوشته اند که قرآن غایت الغایات فصیح است یعنی کسی نمی تواند مثل او بیاورد. او در جواب جناب شیخ اگر بگوید نیکو فرمودید لکن صبر نمائید تا من چندین سال درس عربی بخوانم و در معرفت فصاحت و بلاغت کلام عرب قادر و توانا گردم تا بر صحت و سقم و صدق و کذب این برهان و استدلال شما واقف شوم و علی العمیا تصدیق ننموده باشم، در این هنگام احتجاج جناب شیخ ساقط شود و او سخن به انصاف گفته باشد.

و حال آنکه کثیری از نصاری و خاصّه اهل اروپا عربی هم خواندند و در معرفت لغت عرب عالم شدند و در این لسان شریف کتب عدیده تصنیف کردند و معذک بر این مسئله که قرآن مجید من حیث الفصاحه معجزه است اذعان ننمودند. و سبب این است که محسنات حسیّه از قبیل حسن خطّ و حسن کلام و حسن صوت و حسن صنائع و امثالها حدّ محدودی ندارد که انسان حکم نماید که تا فلان حد در قوّه بشر است و فوق آن در قوّه خالق البشر. یعنی عالم به فن نمی تواند این حدّ را تحدید نماید تا چه رسد به جاهل به فن و لهذا فصحای عرب بر معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه متّفق نشدند و اکثری معجزه بودن آن را ادراک

نمودند و "...لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا... ﴿٣١﴾" گفتند. و لکن عوام غیر فصیح مثل ابوذر و سلمان فارسی و بلال حبشی حقیقت آن را ادراک کردند و به کلام الهی بودن آن اذعان نمودند و ایمان آوردند، زیرا که ادراک حقائق روحانیّه منوط به تقدیس فطرت است و روح فوّاد نه تابع صنعت و حسن انشاد. بلی، شک نیست که مظاهر امر اللّٰه در جمیع صفات از جمیع خلق افضل و اکملند نه تنها در فصاحت کلام و بلاغت بیان، بل در جمیع محامد اوصاف و محاسن اخلاق از علم و فضل وجود و عطا و جمال و بها و صبر و حلم و شجاعت و فصاحت و غیرها حقّ را شبیهی نبوده است و نخواهد بود. و لکن آیا هر نفسی را آن بصیرت کاشفه و ادراکات سامیه هست که علو این اوصاف را ادراک نماید و حقّ را از باطل به این اوصاف و اطوار تمیز دهد. حاشا و کلاً اگر آن مراتب فصاحت را که افاضل اسلام در قرآن می بینند علمای نصاری نیز می دیدند هرگز فصاحت قرآن و بلوغ آن به حدّ اعجاز محلّ اختلاف نشدی و این مسئله در مدّت هزار و سیصد سال مطرح قیل و قال و میدان نزال و جدال فیما بین فصحای دو امت عظیمه نگشتی.

چنانکه امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که این عابد و امثال او در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدّسه مشاهده می نمایند و آوردن یک آیه مثل آن را خارج از قوّه بشر می شمارند البتّه محرومان از بصائر نورانیّه و گرفتاران به اغراض نفسانیّه ادراک ننمایند و آوردن مثل آن را سهل و آسان شمرند و مانند سابقین به گفتن کلمه "...لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا... ﴿٣١﴾" و کلمه "...سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ... ﴿٩٣﴾" جسارت ورزند.

وجه ثالث اینکه ابدأً ذکر از اینک آیات کتاب از جهت فصاحت و بلاغت حجت است در قرآن شریف وارد نشده است بلکه اشاره هم به این مطلب فرموده است گویا به اعتقاد متأخرین العیاذ باللّٰه حقّ جلّ جلاله در کتاب مجید احتجاج را ناقص گذاشته و استدلال را تکمیل فرموده است.

و حال آنکه نزد بصیر واضح و مبین است که خداوند تبارک و تعالی چیزی را در این کتاب منیر فرو گذار فرموده و در احتجاج تفریط ننموده و حجج و بینات را من جمیع الوجوه واضح

و مبیّن داشته است پس چون ذکرى در کتاب در خصوص فصاحت و بلاغت آن نیست معلوم مى شود که اعجاز و حجّیت آن از این راه نیست والاّ ذکرى از آن شده بود. بل اگر نفسى در احادیث نبویه و کلمات صحابه و تابعین و تبع تابعین نظر نماید مى بیند که در این موارد نیز اشارتى وارد نشده است که قرآن من حیث الفصاحة معجزه است و از این نکته چنانچه سابقاً بدان اشارت شد توان فهمید که این قول زاده افکار متأخرین است و نتیجه اجتهاد بعیدان از مشرب عذب انبیاء و مرسلین.

و خلاصه القول از این وجوه ثلاثه که عرض شد ثابت و مدلل و مبرهن گشت که سبب حجّیت کتاب الله فصاحت و بلاغت آن نتواند بود والاّ حجّت بر عموم خلق بالغ نشود و ایمان جزء اعظم عالم به تقلید اعمى راجع آید.

و مجدداً معروض مى دارم که از این عبارات چنان مستفاد نداری که العیاذ بالله قرآن شریف و سایر کتب سماویه و الواح الهیه مشتمل بر فصاحت و بلاغت سامیه نیست حاشا و کلاً احدی آیه چون آیات الهیه نتواند آورد و لکن هر نفسى قادر بر فهم فصاحت کلام و بلاغت بیان نیست تا حجّت بر کلّ از این راه بالغ شود و سبیل معرفت دین الهی بر جمیع واضح آید. چه فصاحت و بلاغت از امور دقیقه و اوصاف خفیه غامضه است که غالب کتاب و ارباب تصنیف و تألیف از آن بی بهره اند تا چه رسد به عوام و عامّة انام خاصّه در قرون اخیر و اخیال قریبه که سقوط وضعه آثار و اشعارشان بالنسبه به آثار متقدّمین بر این مطلب دلیلى باهر و برهانی متین است و رکاکت و انحطاط مؤلفات و مصنفاتشان به قیاس به مؤلفات و مصنفات سابقین در این قضیه شاهده امین.

پس واضح و مبرهن است که کلام الهی را علامتى است که فهم آن بر کلّ سهل و آسان است و حجّیت آن بر عرب و عجم و عالم و عامی و شرقی و غربی متساوی و یکسان.

و اهل بها، که به تعلیمات قلم اعلی از ورطه اوهام و ظنون رسته اند نفوذ و غلبه امر الله را ممیّز فیما بین کلام حقّ و خلق دانند و این معنی را به مصطلحات خود به خلاقیت و قاهریت تعبیر نمایند، زیرا که ظاهر و واضح است که ارسال رسل و بعث مظاهر امر الله برای تشریع شرائع و هدایت خلق است و چون تأثیر تام در ایجاد شریعت جدید و هدایت خلق از کتاب شارع که نسبت آن را به حقّ دهد ظاهر شود و تعلیمات آن بر ضدّ اهورا و امیال جمیع ملل غالب

و نافذ گردد لاشک این نفوذ و غلبه به اراده الهیه و قوه قاهره غالبه غیبیه مرتبط و منسوب باشد و بعلة العلل منتهی گردد.

و اگر نفسی از این برهان متین عقلی چشم پوشد و به سائر وسائط و وسائل متوسل گردد در ظلمات اوهام غیر متناهیة فرو ماند و به اضطراب علت و ایجاب فاعل و یا تسلسل علل که امور غیر معقوله است ملتزم گردد و اقل مفسد آن چنانکه در مقاله اولی مبسوطاً ذکر شد این است که انکار این برهان منتهی به ابطال جمیع ادیان شود و موجب تکذیب جمیع پیغمبران گردد.

و سابقاً مرقوم شد که لازال حکمت الهیه اقتضا فرموده است که مظاهر امر خود را از امین و غیر متعلمین در مدارس مبعوث فرماید و به فقر و مسکنت و معاندت ارباب جبروت و قوت مبتلا نماید و به عبارت اوضح سماء امر را بدون عمادی از علوم ظاهره و یا ثروت و مکنث و یا شوکت و عزت و سلطنت و امثالها مرفوع دارد تا اهل ادراک حتی فلاسفه و متبعین علل و فواعل دریابند که این قوت و قدرت و نفوذ و غلبه فقط به کلام الهی منوط است و به قوه غیبیه غیر منسوبه الی الاسباب الظاهره مربوط. "...يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ" (۴۷).

و اگر اهل علم در آیات قرآن مجید تدبیر نمایند مشاهده خواهند نمود که در مواضع کثیره حق جلّ جلاله استدلال فرموده است بر حقیقت این کتاب به اینکه او سبب هدایت خلق است و ابداً ولو در یک موضع استدلال نفرموده است بر اینکه او افصح کتب است.

چنانکه در سوره قصص فرموده است: "فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ" (۴۸). قُلْ فَاتُوا بِكِتَابِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (۴۹). و تفسیر این آیه مبارکه در مقاله اولی در فصل استدلال به معجزات عرض شد، و مفسرین لفظ حق را در آیه مبارکه بعضی بر حضرت رسول و بعضی دیگر بر قرآن تفسیر فرموده اند. و اهل تحقیق نظر به بطون سبعة آیات شامل هر دو معنی که کتاب تکوینی و کتاب تدوینی الهی است دانسته اند. و خلاصه آن اینست که چون حق یعنی حضرت رسول و یا قرآن

از نزد ما بر ایشان آمد گفتند که چرا به او داده نشده است آنچه به موسی داده شد. یعنی کفار مکه می گفتند که اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند تعالی معجزاتی که به موسی عطا فرمود از قبیل قلب عصا به حیة و ید بیضا و شق بحر و امثالها به او عطا نفرمود. پس در جواب ایشان می فرماید آیا کافر نشدند به آنچه به موسی از قبل داده شد و گفتند محمد و موسی و قرآن و تورات دو ساحرند و یا دو باطلند معاون یکدیگر و ما بهر دو کافریم. و بعد می فرماید بگو کتابی بیاورید از نزد خداوند هدایت کننده تر از کتاب موسی و کتاب محمد تا من آن را متابعت کنم اگر راست می گویند.

ملاحظه فرما که فرموده است: "قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا ﴿٢٩﴾" و نفرمود قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَفْصَحُ مِنْهُمَا.

و هكذا در اوّل سورة بقره فرموده است: "الْم ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾" و نفرمود ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ أَنَّهُ أَفْصَحُ كُتُبِ الْعَالَمِينَ.

و همچنین در سورة عنکبوت فرموده است: "وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾" و نفرمود إِنَّ فِي ذَلِكَ فَصَاحَةٌ وَبَلَاغَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

و كذلك الی ما شاء الله که در جمیع مواضع سبب حجّیت و اعجاز قرآن مجید را نفوذ کلمة الله در هدایت خلق و نشر دین و اقامة شرع مبین و قهر و قطع دابر کافرین مقرر فرموده است. و این اثری است ظاهر و باهر که هر کسی از عرب و عجم و عالم و عامی از قرآن مجید تواند دریافت به خلاف فصاحت و بلاغت که آن را جز نفوس قلیله که علمای این فنّ اند در نیابند و از اثبات آن بر جزاء اعظم اهل عالم عاجز و قاصر باشند.

مثلاً ملاحظه فرما که اگر به هر نفسی از عالم و عامی احتجاج نمائی که به سبب دیانت اسلامیّه و شریعت بیضا که موجد و مثبت آن قرآن مجید است یک قطر کبیر عالم از حدود چین و شرق اقصى الی آخر افریقیه و غرب اقصى از شرک و عبادت تماثیل و اوّشان نجات یافتند و به توحید حق جلّ جلاله و ایمان به حضرت موسی و حضرت عیسی و سایر انبیاء

علیهم السلام فائز گشتند و این عین هدایتی است که جز برای آن شرائع تشریع نشود و جز به ظهور این اثر نبی به نبوت و رسول به رسالت موصوف نگردد ابتداً آن نفس این اثر باهر را از دیانت اسلام انکار نتواند نمود. و لکن اگر به او احتجاج نمائی که قرآن مجید در فصاحت به حدی است که احدی اتیان به مثل آن نتواند نمود ناچار است که یا مثل علمای مشرق در این آیات طوطی وار و نفهمیده علی العمیا تصدیق نماید و یا مانند علمای نصاری علی العمیا رد و تکذیب کند و یا آنکه متعلّل به تعلّم این فنّ شود تا صدق و کذب این ادّعا را ادراک نماید.

بلی، بعض مکابراین و منکرین دین اسلام مدّعی شده اند که این دین مبین به سیف امرای عرب قائم شد نه به تأثیر قرآن. و این انتقاد به غایت واهی است زیرا که قبل از هجرت که امر جهاد صدور نیافته بود جمعی کثیر به شرف ایمان مشرف گشتند و به حجّیت قرآن مدّعی شدند. و انگهی همان سیوف نیز از اثر قرآن ایجاد شد چو اگر قرآن نازل نشده بود همان سیوفی که در نصرت رسول و اثبات توحید کشیده شد در نصرت کفّار و تأیید شرک کشیده می شد و لکن لا یعلم ذلک الاّ الوالالباب.

و بالجمله چون غالب علمای اسلام از معرفت سبب حقیقی حجّیت قرآن عاجز شدند و به حیل فصاحت و بلاغت متمسک گشتند و این قول در میان متأخرین اشتهار یافت لهذا علمای نصاری عموماً و پروتستانیّه خصوصاً در کتب و مصنّفات خود غایت اهتمام را در ابطال این استدلال مبذول داشتند و هر یک از کبار مصنّفین ایشان وجوهی چند در مقام رد و انتقاد ایراد نمودند.

و این عید ایرادات یکی از ایشان را در این اوراق مذکور می دارد تا اهل انصاف دریابند که لازال معترضین بر مظاهر امر الله به یک لهجه تکلم نموده اند و پیوسته اعداء الله در یک طریق مشی کرده اند. "...تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ" (۱۱۸:۴).

و اجمال آن این است که یکی از علمای پروتستانیّه که معروف به جرجیس صال انگلیزی است و در سنه ۱۷۳۶ وفات نموده پس از آنکه مدّتی از عمر خود را در معرفت لغت عرب و دین اسلام و علم فقه مصروف داشته کتابی موسوم به مقالة فی الاسلام در تاریخ حالات

حضرت رسول علیه السلام تصنیف نموده است و بر این کتاب هاشم شامی که او نیز یکی از علمای نصاری است تزییلی در ردّ دین اسلام افزوده و غایت وقاحت را در این کتاب اظهار نموده است و جمعیت دینیّه امریکانیه در قاهره معزیّه در نشر این کتاب اقدام نمودند و در سنه ۱۸۹۱ در مصر آن را مطبوع و منتشر داشتند.

پس چون بر این جمله اطلاع یافتی قدری به مزخرفات او گوش ده و نغمه معترضین بر ایقان را من دون بیّنه و برهان از لسان معترضین بر قرآن با شاهد و برهان بشنو.

قال صاحب التذییل فی الصحیفة الثانیة والسبعین

« ثُمَّ إِنَّ لِلْفَصَاحَةِ فِي الْعَرَبِيَّةِ قَوَاعِدَ وَأَصُولًا وَضَعُوهَا هُمْ أَنْفُسُهُمْ وَعَدَّوْا فِي جَمَلَتِهَا سَلَامَةَ الْكَلَامِ مِنْ ضَعْفِ التَّأْلِيفِ وَمِنَ الْغَرَابَةِ وَالتَّنَافُرِ وَمُخَالَفَةِ الْقِيَاسِ وَسَتَرَى أَنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذَلِكَ مَا يَخَالِفُ قَوَاعِدَهُمْ وَنَحْنُ لَا نَذْكُرُ لَكَ مِنْهُ إِلَّا مَا كَانَتْ الْمُخَالَفَةُ فِيهِ بَيِّنَةً لَا تَحْتَمِلُ التَّأَوُّلَ. عَلَى عِلْمِ مَنْ أَنَّ الْمَفْسِّرِينَ قَدْ تَمَحَّلُوا لِكُلِّ مَنْ غَلَطَ تَأَوُّلاً وَعَزَبَ عَنْهُمْ أَنْ مَجْرَدَ احتياجه إلى ذلك هو حجة عليه. ولو سلمنا لهم بما حاولوه من الحذف والتقدير لستر غلطه تارة وكشف معناه أخرى لم يبقَ ثمَّ من داع لوضع ما وضعوه من القواعد ولا صبح كلِّ لحن وتأوله بل عدّه من انواع البديع ممكناً على طريقتهم (كما فعلوا في تأوّل غلطته اذ قال قَابَ قَوْسَيْنِ وَالْوَجْهَ قَابَى قَوْسٍ لِأَنَّ الْقَوْسَ لَهُ قَابَانِ فَعَدَّوْا هَذِهِ الْغَلْطَةَ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَدِيعِ وَهُوَ الْقَلْبُ الَّذِي يَتَعَبَبُ الْقَلْبُ). واذ قد تقررَ هذا فلنشرع في تعقب خطائه. قال في سورة البقرة آية ۱۷۷: "لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُلْكَؤُا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ..." و كان الوجه ان يقول والصابرون لانه عطف على قوله والموفون لكن المفسرين قالوا: انه نصب الصابرين على المدح. ولا ادرى لماذا استحق الصابرون هذا المدح ولم يستحقه الموفون بعهدهم مع انهم مقدمون في النسق على اولئك ومع ان السورة نفسها متقدمة النزول على سورة براءة التي سن فيها نبيذ العهد وعلى سورة التحريم التي احل فيها الحنث بالايمان. ثم ان في هذه الآية خطأ آخر في التركيب

لأنه قال: "لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ..." الى آخرها "وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ..." الى آخرها. وكان الوجه ان يقول وَلَكِنَّ الْبِرَّ أَنْ تُوْمِنُوا وَتُؤْتُوا وَتُقِيمُوا... الى الآخر، لان البر هو الايمان لا المؤمن ولذلك لجأ المفسرون الى التقدير فقالوا: "ولكن البر الذى ينبغي ان يهتم به بر" من آمن بالله " الى الآخر. فلعل الكاتب اسقط ست كلمات وذهب بذلك ما فى القرآن من وضوح الدلالة فقدرها المفسرون والآ فالتركيب فاسد.

وقال فى سورة النساء آية ١٦٢: "لَكِنَّ الرَّاٰسِخُوْنَ فِى الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ..." وكان الوجه ان يقول وَالْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ كما قال بعده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ هذا ما تقتضيه القاعدة الا ان المفسرين زعموا: "انه نصب" المقيمين الصلوة "على المدح ايضا". فلم استحق هؤلاء المدح ولم يستحقه المؤمنون بالله واليوم الآخر مع انهم احق به واولى. إذ كل مؤمن بالله واليوم الآخر مقيم للصلوة ولكن ليس كل مقيم للصلوة مؤمناً بالله واليوم الآخر اذ يحتمل ان تكون صلوته رياءً او خوفاً او طمعاً او لعلّة اخرى. وهى ايضا من الطاعات الظاهرة ولهذا يحرص المراءون اشد الحرص على قضاء هذا الفرض اما الايمان بالله واليوم الآخر فامر باطن لا يقدر الناس ان يعلموه او يطلعوا عليه. وقصارى ما يقدرون عليه هو انهم اذا رأوا واحداً منهم يخون وينهب ويقتل الاسرى حتى يشحن فى الارض ساع لهم ان يرتابوا فى صحة ايمانه بالله واليوم الآخر.

وقال فى سورة المائدة آية ٦٩: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" وكان الوجه ان يقول وَالصَّابِئِينَ كما قاله فى سورة البقرة آية ٥٩ وسورة الحج آية ١٧.

وقال فى سورة الاعراف آية ١٦٠: "وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَى عَشْرَةَ أَسْبَاطًا..." فاثنتى العدد وجمع المعدود والوجه التذكير فى الأوّل والافراد فى الثانى كما هو ظاهر.

وقال فى سورة المنافقين آية ١٠: "وَأَنْفَقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ" بجزم أكن والوجه وأكون بالنصب.

وقال في سورة آل عمران آية ٥٩: "إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" والوجه فكان، لكن هذا يخل بالروى فاشترى الاخلال بالمعنى ليستقيم له الروى والآ فقد ساقه اليه ما الفه لسانه حتى كرره في ستة مواضع من كتابه وذلك قوله: "كُنْ فَيَكُونُ"، لكن المعنى في تلك المواضع يقتضى الجزء الثانى من الجملة بصيغة المضارع وفي هذا الموضع يقتضيه بصيغة الماضى. ومما اخطأ فيه مراعاة للروى قوله: "سَلَامٌ عَلَى الْيَاسِينِ" والوجه الياس. وقوله: "و طُورِ سِينِينَ" والوجه سينا. وما كان من المحتمل لولا الروى ان يقول عن حملة العرش انهم ثَمَانِيَةٌ لا اكثر ولا اقل وما كان لولاه وجه لقوله مراراً جَنَّاتٍ وَزُجَّانٍ.

ومن خطئه في الضمان قوله في سورة الحج آية ١٩: "هَذَانِ خَصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ..." والوجه اخْتَصَمَا فِي رَبِّهِمَا. وقوله في سورة الانبياء آية ٣: "...وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا..." والوجه وَأَسْرَ النَّجْوَى. وقوله في سورة الحجرات آية ٩: "وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا..." والوجه اقْتَتَلَا أَوْ بَيْنَهُمْ.

ومن اتيانه بجمع الكثرة حيث يتعين جمع القلة وبالعكس قوله في سورة البقرة آية ٢٢٨: "وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ..." والوجه أَقْرِ أَوْ اقْرَأ. وقوله فيها آية ٨٠: "...لَنْ تَسْنَأَ النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً..." والوجه مَعْدُودَاتٍ، لأنهم ارادوا قلة الايام. وقوله فيها آية ١٨٣ و ١٨٤: "...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ..." والوجه ههنا مَعْدُودَةٌ، لأنه اراد ايام الصيام وهى ثلاثون يوماً.

اما الكلام المبني فهو في القرآن كثير جداً لكننا نقتصر من امثله على القليل. قال في سورة الحج آية ٢٥: "إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ..." فهذه الآية تعاب من وجهين احدهما انه عطف فيها المضارع على الماضى فقال إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُلُّونَ وكان الاقعد في هذا الموطن ان يقول وَصَلُّوا. والثانى انه لم يأت بخبر ان فلم يتم الكلام بل بقى سامعه منتظراً شيئاً. ثم اردف هذه الآية بقوله: "...وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ." فهذا أيضاً كلام ناقص لأنه جاء فيه بفعل متعد وهو يرد ولم يأت بمفعوله ثم قال: "...نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ." وكان المقام يقضى ان يقول العذاب الأليم او عذاباً أليماً بحذف من البعضية. اللهم الا ان يكون اراد

التبعية فيصح حينئذ من الكلام مبناه لكن يفسد مغزاه اذ تذهب النكتة المرادة به وهى الوعيد الشديد لمن يريد فيه بالحاد بظلم فيقطع فى أنه لا يصيبه الا بعض العذاب الذى يستحقه.

وقال فى سورة القصص آية ٤٦: "وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ..." فهذا الكلام ناقص لا يفيد معنى ولذا قال المفسرون: "ان بين قوله "وَلَكِنْ" وقوله "رَحْمَةً" فعلاً محذوفاً تقديره عَلِمْنَاكَ". فما الذى اضطره الى حذف هذا الفعل وليس فيما بقى من الكلام دليل عليه الا ان يقال هذا من البيان الذى يعجز عنه البشر ويزيد معجزة القرآن وضوحاً.

وقال فى سورة البقرة آية ١٧: "مَثَلَهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ..." قال المفسرون: "ان الذى "، بمعنى الذين". واستشهدوا لذلك لا بشاهد من كلام العرب بل بكلام القرآن نفسه اذ قال: "...وَحُضِّمُ كَالَّذِي خَاضُوا..."^١، اى كالذين خاضوا وهذا احتجاج ضعيف فضلاً عن أنه لو اراد بالذى فى هذا الموضع معنى الذين لقال الذى استَوْقَدُوا كما قال الذى خاضوا ولكنه قال استَوْقَدَ بالافراد فبقى الكلام بعد ذلك ناقصاً لا يفيد وذلك لسقوط جواب لما الا ان المفسرين لا يعجزهم شىء من التأويل قالوا: "ان الجواب محذوف للايجاز وامن اللبس". فأتى ايجاز اشدّ اخلاً بالبلاغة من هذا الايجاز ام كيف يؤمن اللبس والسامع لا يدري ما هو المحذوف لعدم الدلالة عليه فيما بقى من الكلام. وقد قرر ائمة البيان منهم ان مالا يفهم الا بذكره لا يجوز حذفه ولا سيما اذا كان هذا المحذوف مما يوقع فى الكلام لبساً ويزيله عن معناه ويحيله الى غير المراد منه فان جاز تأويل المفسرين لم يبق رطانة ولا سفسفة الا ويمكن عدها من الفصاحة.

وقال فى سورة يوسف آية ١٥: "فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ". قال المفسرون: "ان جواب "لَمَّا" فى هذه الفقرة محذوف وتقديره فَعَلُوا بِهِ مَا فَعَلُوا". وعندى ان الواو العاطفة فى قوله: "وَأَوْحَيْنَا" زائدة فان حذفت استقام المعنى.

^١ سورة توبه (برانت)

اما الكلام الزائد زيادة تخل بالبلاغة او تحيل المعنى الى غير مراد قائله فهو كثير جداً في القرآن لكننا نقتصر على القليل من امثله. فمن ذلك قوله في سورة القيامة آية ٢٨-٢٩: "لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ." قال المفسرون: "ان حرف النفي في الجملتين زائد." فهو اذا لغو في كتاب حقه ان يكون منزهاً عن اللغو ولكن يلزم من زيادته ههنا انه اقسم ولم يأت بجواب القسم فصارت الآية تعاب بالزيادة في اولها وبالنقص في آخرها.

ومن ذلك قوله في سورة الحديد آية ٢٨ و ٢٩: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ... لَسْنَا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ..." فـ "لا" في قوله: "لَسْنَا" (والاصل لأن لا) زائدة. لأن المفسرين يزعمون: "انه اراد ان يقول لِيَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ." الا ان هذه الزيادة عكست معنى الكلام واحالته الى ضد مراد قائله. ثم ان في هذه الآية نكتة يعجز عن ادراك معناها من لم يكن من الراسخين في العلم وهي امره الذين آمنوا ان يتقوا الله ويؤمنوا برسوله فأنهم ان كانوا حقيقة قد آمنوا كما دعاهم فقد اتقوا الله وآمنوا برسوله والا فما هم بمؤمنين» (الى آخر كلماته السخيفة).

اين جمله برخى از اعتراضات منكرين قرآن است و در اين اوراق ذكر شد تا اهل نباهت و بصارت دريابند كه ايرادات و اعتراضات جناب شيخ بر ايقان شريف عيناً مثل ايرادات سائر ملل است بر قرآن مجيد.

الا اینکه اين هاشم شامى در اعتراض بر قرآن به مواضعى چند كه به اعتقاد او منافى و مخالف لسان عرب و مخلّ به فصاحت و بلاغت است استشهاد نموده است و لكن جناب شيخ ابدأ نه در رساله اولى و نه در رساله ثانیه مطبوعه نتوانسته است به عبارتى از عبارات كتاب مستطاب ايقان استشهاد نمايد كه در آن امرى مفاير لغت و يا مخلّ به فصاحت و بلاغت باشد. گويا چندان خلق آن حدود را غافل و عامى تصور نموده كه كلام فارغ را مقبول دانند و ادعاى بلا دليل را قابل اعتنا شمارند.

و حال آنكه اراده الهيه تعلق يافته است بر اينكه به سبب طلوع آفتاب حقيقى ظلمت شبهات بالكلّ از عالم زایل شود و هر بصرى بر رؤيت حقايق امور قادر و توانا گردد. و لهذا تا ارباب

ادراک بر مقدار ادب و علم و فضل جناب شیخ به خوبی استحضار یابند عبارات رساله ثانیه مطبوعه ایشان را نیز در این مسئله فصاحت و بلاغت کلمات الهیه در این اوراق درج می نمائیم و از تطویل کلام که الجاء به آن مبتلا گشته ایم از مطالعه کنندگان این صحیفه معذرت می طلبیم.

و اجمال آن این است که چون جناب شیخ نوشته بودند که تجاوز از قانون لسان جایز نیست مناظر بهائی ایشان جواب گفته بود که این ایرادات را سایر ملل نیز بر مظاهر امر الله به گمان خود وارد آورده اند و حال آنکه حق منیع را که جمیع قواعد و قوانین به کلمه او ایجاد شده به این گونه گفتگوها محدود نتوان داشت جناب شیخ از این جواب مختصر متین پریشان گشته و در جواب مناظر خود در صفحه ۵۲ نوشته اند:

و هذا عين عبارة الشيخ في رسالته المطبوعة

« دیگر در مقابل قول بنده تجاوز از قانون لسان در هر دین و هر ملت جایز نیست و بلکه کلام و خطاب هر مظهر به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد، و لذا قال عز من قائل: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ... (۲۳) "، چنین مقابله می نماید:

"این نوع حجت و ایراد بر حق که شما گرفته و می نمائید مردم بازاری بر عاملین خود روا ندارند و آنها را محدود نسازند شما می خواهید حق منیعی را که قواعد و قانون ها به کلمه او ایجاد شده به این گفتگوها محدود سازید و ایراد بگیرید" (انتهی).

می دانم بسیاری از ارباب علم و کمال به بنده خواهند گفت که کسی که به این مرتبه غالی باشد جواب او خاموشی است و سکوت اولی و بهتر لکن با اینکه فرمایش ایشان حق و برجا است می خواهم باز چند کلمه در این باره عرض بکنم که تا جهالت و ضلالت مناظر به همه کس عیان و بیان گردد. می گوید که جمیع قواعد و قوانین به کلمه او ایجاد شده یعنی آن کسی که ادعای مظهریت می کند می تواند از قانون لسان تجاوز کند چون که موجد و واضع هر قانون و قاعده او است. مثلاً در لغت عرب قانون لسان فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب

و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است. اما به گمان مناظر اگر مظهري از مظاهر به خلاف این قانون تقریر و یا تحریر نماید نه اینکه تقصیر و عیبی بر او وارد آید حتی گفته خود او را باید قانون شناخت هر چند به قول سیبویه و یا اخفش غلط فاحش بل افحش هم باشد منشأ این گمان باطل و زعم فاسد از این است که مناظر مغرور تا به حال موجد قانون را نشناخته است گمان می کند که موجد قانون فلان نحوی و فلان عالم معان و بیان است بناءً علیه به خلاف رأی و قول آنها حرف زدن و بر عکس قوانین مقررۀ ایشان رفتن هیچ خطا نیست. خیر بسیار سهو و غلط فهمیده است موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است. و حضرات نحوین و صرفیون و معانیون متتبع و مستقر و جامع همان قوانینند که لسان خود ایجاد کرده است. مختصر لسان تابع قانون نیست بلکه قانون تابع لسان و مأخوذ از آن است.

پس اگر مظهري در میان قومی که هزاران سال متکلم به زبانی است و قانونش طبعاً و سلیقهً بر ایشان معلوم است ظهور نماید و به خلاف قوانین آن لسان حرف بزند و بگوید که این طور حرف زدن شما غلط است باید چنین و چنان حرف زدن و حتی ادعا کند مثلاً معنی قَالَ و سَمِعَ گفت و شنید نیست بلکه خواند و نوشت است، آن قوم نه اینکه مظهریت او را قبول بلکه مبتلای سفاقت و جنت خواهند دانست.

بنا بر این بود بنده گفتم که در هر دین و در میان هر ملت تجاوز از قانون لسان جایز نه و بنا بر این است خداوند حکیم و علیم در قرآن شریف "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ..."^۱ و در مقام تعجیز "...فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ..."^۲ فرموده اند. فافهم هذه النکته الّتی قد کنتم عنها غافلين و اگر رتم بجهلها جاهلین « (انتهی کلام شیخ الاسلام).

جواب

اگر چه مطالبی که سابقاً در تبیین و تحقیق سبب حجّیت و اعجاز کتب سماویّه علی الاطلاق نوشته شد ما را از تکرار کلام در جواب شبهات و تشکیکات بارده شیخ الاسلام مستغنی

^۱ سورة ابراهيم
^۲ سورة بقره

داشت، و هم از ذکر ایرادات مکذبین قرآن و تطبیق آن عیناً با انتقادات معترضین بر کتاب مستطاب ایقان به حکم کلام معجز نظام عیسی علیه السلام "تَعْرِفُ الْأَشْجَارُ مِنْ أَثْمَارِهَا" اهل نباهت و ایمان را بر مغرس و منبت شوک اعراض و اعتراض آگاه نمود معذک مزیداً للتبیین و توضیحاً لمبلغ معارف المکذبین معروض می دارم که اولاً اینکه جناب شیخ به سبب اطلاق لفظ "حق" و یا کلمه "حق منیع" بر مظهر امر الله جناب مناظر خود را به غلو نسبت داده و به لفظ غالی توصیف نموده اند و به این سبب گویا خود را معاف از جواب و مناظرت دانسته اند اعظم دلیلی است بر جهل ایشان به آیات قرآن و علم لغت و اجلی برهانی است بر غلو ایشان در مراتب معارضت و مکابرت.

اما جهل ایشان به لغت زیرا که جناب شیخ گمان کرده اند که لفظ "حق" هر جا استعمال شده است مقصود حق مقابل خلق است که اسمی از اسماء الله باشد و از این جهت اطلاق آن بر بشر اگر چه آن بشر از مظاهر امر الله باشد غلو است. و این غلط صرف است زیرا لفظ "حق" بر معانی عدیده استعمال شده چنانچه کثیراً بر معنای مقابل باطل اطلاق نموده اند مثلاً اگر گویند حضرت عیسی حق بود صحیح است در مقابل بطلان یهود و هکذا اگر اطلاق حق بر حضرت رسول نمایند درست است نظر به بطلان وثنیّه و مجوس و همچنین است اگر امروز بنویسند صاحب امر حق است صحیح است نظر به بطلان منکرین و مکابراین.

قال صاحب القاموس الحق من اسماء الله تعالى او من صفاته والقرآن وضد الباطل والامر المقضى والعدل والاسلام والمال والملك والموجود الثابت والصدق والموت والحزم والحق (انتهی).

وقال صاحب محيط المحيط الحق مصدر ومن اسماء الله تعالى او من صفاته والحق ايضاً ضد الباطل والامر المقضى والعدل والمال والملك والموجود الثابت والصدق والموت والحزم جمعه حقوق (الى آخر كلامه).

و از این جمله معلوم شد که چنانچه لفظ حق بر معنای مقابل خلق اطلاق شده کذلک بر مظاهر امر الله و کتب مقدسه و قول صدق و سایر معانی مذکوره نیز کثیراً استعمال شده بل شایع الاستعمال است و هیچ غلوئی نیست.

واما جهل ایشان به قرآن زیرا که در این کتاب شریف به صراحت لفظ حق بر حضرت رسول

عليه السلام اطلاق شده است چنانکه در سورة قصص فرموده است: "وَلَوْلَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ اَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ" ﴿٤٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوْا لَوْلَا اُوْتِيَ مِثْلُ مَا اُوْتِيَ مُوسٰى اَوْ لَمْ يَكْفُرُوْا بِمَا اُوْتِيَ مُوسٰى مِنْ قَبْلُ قَالُوْا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوْا اِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَّهٰٓؤُنَّ ﴿٤٨﴾".

و تفسیر این آیه مبارکه سابقاً مفصلاً ذکر شد و خلاصه آن این است که می فرماید اگر مصیبتی و بلائی به کفار مکه می رسید می گفتند خداوند! چرا پیغمبری به ما نفرستادی تا آیات ترا متابعت کنیم و از اهل ایمان باشیم و لکن چون حق (یعنی حضرت رسول علیه السلام) از جانب ما به ایشان آمد، گفتند چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به او داده نشد بعد جواب می فرماید که آیا کفار قریش کافر نشدند به معجزاتی که از قبل به موسی داده شد و گفتند دو ساحرند معاون یکدیگر و گفتند ما به هر دو کافریم.

اکنون سزاوار است که ارباب انصاف در این آیه کریمه ملاحظه فرمایند و مقدار غلوّ جناب شیخ را در مکابره معلوم دارند بل مبلغ علم و اطلاع و ارتباط ایشان را به قرآن شریف دریابند و بر احاطه علمیّه حضرت خیر البریه علیه من التحیات اطمینان و ابهاها که فرمود "وَلَا يَبْقٰى عَنْهُمْ مِنَ الْقُرْآنِ اِلَّا خَطُّهُ وَزَبْرُهُ" آگاه گردند. نمی دانم چرا این غلوّ را العیاذ باللّٰه به قرآن شریف نسبت نمی دهند که در بشارت ظهور موعود فرموده است: "هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا اَنْ يَّاتِيَهُمُ اللّٰهُ فِيْ ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ" ﴿٢١٠﴾^۱ و حال آنکه بر خداوند تبارک و تعالی به غایت سهل و آسان بود که به پاس خاطر شیخ الاسلام اِلَّا اَنْ يَّاتِيَهُمُ رُوْحُ اللّٰهِ فِيْ ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ بفرماید تا بایینه دست آویز غلوّ نکنند و بر روح اللّٰه النازل من السماء اسم حق منیع اطلاق ننمایند و یا لا اقل حتّٰی يَّاتِيَهُمُ اَبْنُ الْاِنْسَانِ فِيْ ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ بفرماید تا با انجیل مطابق آید و حجت جناب شیخ در ردّ امت بهائیّه اتم و اکمل باشد.

و نمی دانم چرا این غلوّ را به انجیل نسبت نمی دهند که در آخر اصحاب ۲۳ سفر متّی از قول حضرت عیسی وارد است: "اِنِّیْ اَقُوْلُ لَكُمْ اِنَّكُمْ لَا تَرَوْنِنِیْ مِنْ الْاَنِّ حَتّٰی تَقُوْلُوْا مُبَارَکُ الْاَتِّیِّ بِاسْمِ الرَّبِّ". و چرا این غلوّ را به تورات و سایر کتب عهد قدیم نسبت نمی دهند که در آن کتب مقدّسه ذکری از ظهور موعود اعظم و اصلاح عالم وارد و نازل نشده است جز به اسم

ظهور الله و ظهور الرب و يوم الله و يوم الرب چنانکه در اصحاح ۲۵ سفر اشعیاى نبی فرموده است: "و يُقَالُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ هَا هُوَ هَذَا إِلَهُنَا انْتِظَرْنَاهُ فَخَلَّصَنَا هَا هُوَ الرَّبُّ انْتِظَرْنَاهُ فَلَنَبْتَهِجَ وَ نَفْرَحَ بِخَلَّاصِهِ." یعنی در آن روز گفته می شود که اینک خدای ما که از او منتظر بودیم و ما را نجات داده است اینست بلکه خداوندی که از او منتظر بودیم اینست از نجات او مسرور و شادمانیم.

و چرا این غلورا که به این حد بر ایشان ناگوار است بر حضرت امیر علیه السلام انتقاد نمی نمایند که در خطبه طتنجیه پس از ذکر علامات و امارات ظهور فرموده است: "فَتَوَقَّعُوا ظُهُورَ مُكَلَّمِ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ فَيُظْهِرُ هَذَا ظَاهِرُ مَكْشُوفٍ وَ مُعَايِنُ مَوْصُوفٍ." و سبب این انتقادات و ایرادات نیست الا بعد از کلمات انبیاء و مرسلین و عدم معرفت به علو مقام مظهر امر حضرت رب العالمین که مظاهر امر الله را نفوسی مانند خود تصور می نمایند و به نظر استخفاف و اهانت در اهل ایمان و اصحاب هدایت می نگرند کما اخبر الله تعالى عن قوم نوح بقوله تعالى: "فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَمِ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾" ^۱

و اگر چه کلام به طول می انجامد و لکن از مطالبین معذرت می خواهیم و رجا می نمایم که در این خطبه بلیغه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قدری به دقت نظر نمایند که در نهج البلاغه وارد است شاید قدری بر مقام ظهور واقف شوند و بر حالات اهل ایمان و صعوبت مشقتهای ایشان در هدایت خلق آگاه گردند.

قال عليه السلام: "يَا قَوْمَ هَذَا إِبْنُ وَرُودٍ كُلِّ مَوْعُودٍ وَذُو مِثْنٍ طَلَعَهُ مَا لَا تَعْرِفُونَ. أَلَا وَ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنْهَا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُبِيرٍ وَ يَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيُجِلَّ رِبْقًا وَ يُعْتِقَ رِقًا وَ يَصْدَعَ شَعْبًا وَ يَشْعَبَ صَدْعًا فِي سِتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَانِفُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ ثُمَّ لَيْشَحْذَنَ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ تُجَلَّى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَ يَغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ" (الى آخر كلامه عليه السلام).

می فرماید: ای قوم این ایام زمانی است که قریب است در آن ورود هر موعود و نزدیک است طلوع امری که آن را نمی دانید ولی آگاه باشید که هر که از ما آن را دریابد با سراجی روشن سیر خواهد نمود و بر مثال صالحان و نیکوکاران قیام خواهد کرد تا آنکه گرمی را بگشاید و بسته ای را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متفرق کند و پراکندگی حق و هدایت را مجتمع نماید در حالی که از خلق مستور و مخفی باشد آن گونه که پی زنده اثرش را در نیابد اگر چه نظر تفحص و تدقیق را مکرر سازد. پس در آن امر قومی که ابصارشان به نور تنزیل روشن و منور شده است آن گونه که حداد پیکان را حدت بخشد در نصرت امر الله حدت و تندی گیرند و جام حکمت و دانش را در هر شام پس از صبحی نوشند (انتهی).

ملاحظه فرمائید نفس مقدسی که به اتفاق جمیع مسلمین باب مدینه علم بوده در وصف امر قائم موعود می فرماید که هر که از ما آن را دریابد با سراجی منیر سیر خواهد نمود و بر مثال صالحین قیام خواهد کرد. یعنی نفس مبارک را خارج فرموده و در عداد مستنیرین از انوار این امر اعظم شمرده، معذک فقهای عصر که مقدار معارفشان بر هر بصیری معروف است و اعمال و اخلاقتان بر هر ذی ادراکی واضح و معلوم می خواهند این چنین موعودی بر وفق آمال متعارضة متخالفة ایشان ظاهر شود و مطیع آراء متضاده هر یک گردد و به قوانین مختلة فاسده ایشان تکلم نماید بنس ما یظنون و ساء ما یحکمون.

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون لسان عرب فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است و جایز ندانسته اند که مظاهر امر الله بر خلاف قوانینی که سیبویه و اخفش مدون داشته اند تکلم نمایند.

اولاً جناب شیخ بایستی بنویسند و معلوم دارند که در چه موضع از ایقان فاعل غیر مرفوع و مفعول غیر منصوب و مضاف الیه غیر مجرور وارد شده است و چون ننوشته اند اهل ادراک بدان اعتنا نخواهند نمود و انتقاد بلا شاهد را از قبیل رؤیت أعمش و بصارت أخفش مفلوط و مشوش خواهند دانست.

ثانیاً نظر به همین قواعد که جناب شیخ به معرفت آن لفظاً لا حقیقه افتخار نموده اند هاشم شامی در تذیل مقاله فی الاسلام که عبارات آن ذکر شد بر قرآن شریف ایراد نموده است. آیا بر آیه ۱۷۷ سورة البقرة "لَیْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوكُمْ وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ..." (الی آخر

الآیه) ایراد ننموده است که لفظ "وَالصَّابِرِينَ" که منصوب وارد شده است مخالف قواعد نحویه است بلکه به موجب اینکه عطف به کلمه وَالْمُؤْمِنُونَ است باید مرفوع باشد.

و آیا بر همین آیه ایراد نکرده است که لفظ "...وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ..."^۱ صحیح نیست و بر وفق قواعد عربیّت بایستی وَلَكِنَّ الْبِرَّ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ (الی آخر الآیه) گفته باشد زیرا که بر عبارت از نیکوکاری و صلاح است و صلاح و نیکوکاری ایمان را گویند نه مؤمن را.

و آیا بر آیه ۱۶۲ سورة نساء "لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ..." ایراد نکرده است در لفظ "وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ" که بایستی مرفوع وارد شده باشد و الْمُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بگویند زیرا که عطف به کلمه الرَّاسِخُونَ است و به سبب اینکه مبتداً است واجب الرفع است به اتفاق نحویین.

و آیا بر آیه ۶۹ سورة مائده که فرموده است: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى..." ایراد نکرده است که اسم آن واجب النصب است و لهذا لفظ "وَالصَّابِقُونَ" که عطف است به لفظ الَّذِينَ رفع آن خلاف قواعد نحویه است بلکه بایستی وَالصَّابِقِينَ به نصب وارد شده باشد.

و آیا بر آیه ۱۰ سورة منافقین که فرموده است: "وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ..." (الی آخر الآیه) ایراد نکرده است که لفظ أَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ که به جزم أَكُن وارد شده است مخالف قواعد نحویه است بلکه بایستی أَكُونَ به نصب گفته باشد زیرا که معطوف علیه آن کلمه فَأَصْدَقَ منصوب است به حرف ناصبه و معطوف به این سبب واجب النصب است و جزم آن به اتفاق النحویین غلط است.

و بر آیه ۵۹ سورة آل عمران که فرموده است: "إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"، آیا ایراد نکرده است که به جای لفظ "فَيَكُونُ" بایستی فَكَانَ گفته باشد.

و در این موقع بر صفت جناب شیخ از باب کنایات رکیکه و تعریضات خارجه عن آداب الانسانیّه داخل شده و گفته است که در این آیه او را رعایت سجع و روی بر اخلال به معنی مجبور داشته و یا تعوّد لسان در تکرار این لفظ "كُنْ فَيَكُونُ" در شش موضع از قرآن موجب این نسیان گشته که لفظ مضارع را به جای ماضی اطلاق نموده است و هم در آیه "سَلَامٌ عَلٰی"

^۱ سورة بقره

إِلْيَاسِينَ^۱ ۱۳۰) او را رعایت روی بر این داشته که به جای إلیاس إلیاسین گوید و در موضع طور سینا طور سینین خواند. و محتمل نیست که اگر مراعات سجع و روی نبودی در جمله عرش لفظ ثمانیه را نه بیش و نه کم گوید و نه لفظ جنتان و زوجان را در سورة رحمن مکرر آرد (الی آخر ایرادته السخيفة).

حال نمی دانم کسانی که قواعد نحوی هزاران سال قبل را به این درجه واجب الرعایه می دانند جواب ایرادات مع الشواهد این مورد منتقدرا چه می گویند و از این مخالفت های صریحه چه عذر می خواهند. و اگر این نکته مانع نبودی که نگارنده دوست نمی دارد که قلم خود را به نقل ایرادات منکرین و مکذبین ملوث دارد هر آینه جمیع مناقشات این منکر معاندرا در این اوراق اصلاً و ترجمه مندرج می داشت تا اهل ادراک دریابند که همواره منکرین و مکذبین در رد انبیاء و مرسلین به یک حبل متمسک و به یک لحن مترنم بوده اند و لهذا از این مقدار هم که از ایرادات ارباب انکار برای انتباه اخیار و ابرار بر سبیل الجاء ذکر شد معذرت می خواهم و استغفار می نمایم.

و اعجب این است که چون رؤسای پروتستانیّه این کتاب مقالة فی الاسلام را طبع نمودند و منتشر داشتند بعضی از علمای این حدود از قبیل فاضل جلیل الشیخ محمد بدر الدین الغزّی و الشیخ اسمعیل الطرابلسی و الشیخ ابی النصر الشامی و غیرهم من اهل العلم و الفضل از این عبه خواهش نمودند که نظر بسعه اطلاعی که حقّ جلّ جلاله به او عنایت فرموده است در حقایق کتب مقدّسه و ادیان عتیقه شایسته است که به پاس حقوق مقدّسه نبویه که انوارش از وجوه ناضرة امت بهائیّه مشرق و متلألئ است جوابی کافی و وافی بر این کتاب مرقوم داری و شبهات او را من حیث العلم و مفتریاتش را من حیث التاریخ واضح و مکشوف نمایی تا برضعفای ملت امر مشتبه نشود و این گونه شبهات در اذهان راسخ نگرده.

گفتم عفواً ایها الساده زیرا که در این طریق مواعی است که رفع آن در غایت صعوبت است چو سنوات کثیره و قرون عدیده اسماع اهل اسلام به استماع زخارف کلام متعود شده و قلوب به قشور مطالب تربیت و تغذیت یافته، اگر پرده از وجوه حقائق قرآنیّه گشوده شود تا ایرادات ارباب شبهات مندفع گردد نخست همین نفوس مسلمه بالاسم به عداوت کمر بندند

^۱ سورة صافات

و به مخالفت قیام نمایند و راضی می شوند که شبهات اهل کتاب از قرآن دفع نشود و ابداً باقی ماند بل بالکل ملت بیضا پایمال اهل ضلال گردد و راضی نخواهند شد که از اثر قلم اعلیٰ حوریات معانی از قصور آیات متهلل الوجه پرده بر اندازند و غلمان مستوره تحت استار الاستعارات بآسم الخد و خلیع العذار گردند تا عقده ایرادات منحل شود و غیوم کثیفه انتقادات زائل و منقش گردد. مثلاً اگر اهل ایمان در تفسیر آیه مبارکه "...وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ" (۱۷۴) بگویند مقصود از عرش قلب مقدس صاحب امر است و تعبیر از ثمانیه اشاره است به اینکه در یوم دین انوار فائضه از عرش رب العالمین نسبت به سائر انبیاء و مرسلین بالمضاعف ظاهر گردد و به عبارت اوضح قوای شارع اعظم ضعف قوای رسول اکرم باشد، زیرا که انبیاء و مرسلین قوای اربعه تنزیل وحی و تبلیغ ندا و رزق عباد و قهر و امانت اهل عناد را که لازمال اعراض ظهور به آن مؤید و منصور بوده اند به حمله عرش و ملانکه اربعه تعبیر فرموده اند و استعاره لفظ ثمانیه را مشعر به ظهور موعود به ضعف قوای سایر انبیاء و مرسلین مقرر داشته اند.

و هکذا اگر در تفسیر آیه کریمه "وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ" (۶۲) الی قوله تعالیٰ "مُدْهَامَّتَانِ" (۶۴) بگویند مقصود از جَنَّتَانِ مُدْهَامَّتَانِ که خداوند تبارک و تعالیٰ وعده فرموده است که قبل از ظهور قائم موعود ظاهر شوند وجود مقدس نورین نیرین حضرت شیخ احسانی و حضرت سید رشتی علیهما سلام الله بود که در وقتی که در بوستان ملت بیضا و ریاض شریعت غرق جز شوک اختلافات بارده تسنن و تشیع و مصطلحات تافیه فقاقت و تصوف مشهود نبود حق جلّ جلاله به اظهار این دو وجود مبارک باب دو جنت از معارف حقیقیه بر وجه عباد بگشود و اهل استعداد را به فواکه لطیفه حقایق قرآنیّه محظوظ و مرزوق فرمود. و این دو وجود محمود خلق را به قرب ظهور موعود بشارت دادند و به سبب ازاله کثیری از اوهام عباد را به ظهور "جَنَّتَانِ ذَوَاتَا أَفْنَانِ" تقریب فرمودند.

و بالجمله چون این گونه تفاسیر از اهل ایمان ظاهر شود تا شبهات امثال هاشم شامی از قرآن شریف مندفع گردد و مقصود از لفظ ثمانیه و جنتان که نه رعایت سجع و روی و یا عادت

^۱ سورة حاقه

^۲ سورة رحمن

^۳ اشاره به سورة رحمن، آیه ۴۶ و ۴۸

لسان و غفلت جنان بوده ظاهر و باهر آید، اول امثال جناب شیخ فریاد و اشریعتا نمایند و به کلمه و احربا ندا کنند و به صراحت بنویسند که بی دین و بی غیرت و بی ناموس است آنکه بایه را از اسلام خارج نداند و ایشان را مواجهه تکفیر ننماید. چرا، زیرا که این طایفه ابدان مقدسه مظاهر امر الله را عرش الهی نامیده اند و جنت وجود اولیاء الله را بر جنات پیر از سیب و خرما و انگور ترجیح داده اند و معارف دینیّه را بر لذائذ جسدیه مزیت نهاده اند و اعتنای به امر تدین را بر اعتنای به امر تمدن مقدم داشته اند. آیا کفری فوق این تصور توان نمود حاشا حاشا. البته باید قانم آل محمد تابع اخفش باشد و الناظر الی امر الله از دیده اعمش نگرد و روح الله النازل من السماء در مسائل دینیّه از فرمان فقها تجاوز نکند تا ضروری های اسلام که مرجع فقهای ذوی الاحترام است خلل نپذیرد.

باری از اصل مسئله دور افتادیم اکنون ملاحظه فرما که جناب شیخ نوشته اند که « منشأ غلط مناظر مغرور این است که تا بحال موجد قانون را نشناخته است و چنان گمان نموده که موجد قانون فلان نحوی و یا فلان لغوی است خیر بسیار سهو و غلط فهمیده موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است » (الی آخر تحقیقاته العجیبه).

اولاً این معنی را نفهمیدم که موجد قانون لسان خود آن لسان است یعنی چه. زیرا در کتب علمیه این اختلاف بین العلما به نظر رسیده است که آیا واضع الفاظ خداوند تبارک و تعالی است یا خلق. حال اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی می دانند البته موجد قانون استعمال الفاظ هم او جلّ جلاله خواهد بود و چنانکه خداوند قادر است که به توسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البته هم قادر است که به توسط این وجودات قدسیّه قوانین خشنه سابقه را محو فرماید و قانونی اسّس و ارقّ از برای لسان ایجاد نماید.

و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر می دانند پس موجد قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیما بین این واضعین الفاظ و سایر علمای لغت در جواز تبدیل قواعد تصور نتوان نمود. و اگر چنانچه از ظاهر کلام ایشان مستفاد می شود واضع الفاظ را نه خدا و نه خلق می دانند و موجد قانون لسان را نفس لسان می شمارند این معنایی است که عقول

سلیمه و ادمغة صحیحة غیر فاسده ادراک نتواند نمود. آیا ممکن است که شیء موجود نفس خود باشد و اثر بلا مؤثر موجود و متحقق گردد.

ثانیاً اینکه نوشته اند: «موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است»، ظاهر مقصودشان این است که قوانین مستعمله در السنة موجوده در این زمان هزاران سال قبل بوده است و جایز التغییر نیست. و این وهم صرف و غلط محض است، زیرا که جمیع السنة موجوده قوانین و قواعد آن تغییر نموده است و خواهد نمود. چو اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آن را متجدد و متغیر مشاهده کنند، به حدی که لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نگردد و بالنسبه به لغت حالیه خشن و غیر سلیم باشد.

مثلاً در زمان ظهور زردشت که بر حسب اقرب تواریخ به صحت تقریباً سه هزار سال گذشته است لغت ایرانیان که بدان تکلم می نمودند لغت آریانیّه و یا آریا بود و اکثر محققین را گمان این است که همان لغت زندا است که زردشتیان لغت مقدس می شمارند. و چون تقریباً هزار سال بگذشت لغت آریانیّه متغیر گشت و در ایام دولت کبیره ساسانیّه یعنی اکاسره عظمی لسان عمومی اهالی ایران لسان پهلوی شد. و پس از چندی که دیانت اسلامیّه ظهور یافت و خلفای عرب بر عجم غلبه یافتند کتاب و منشیان ایران قواعد عربیت را در لغت پهلوی داخل نمودند و لسان فارسی حالی که به وجهی با لغت زند و پهلوی مشابهت ندارد حاصل شد و جمیع قواعد و قوانین آن دو لسان زایل و متغیر گشت.

و خلاصة القول به اتفاق محققین در مدت سه هزار سال سه زبان مختلف القواعد در مملکت فارس دایر و جاری شده و این تجدّد بالقطع از تغییر قواعد و قوانین ناشی گشته. و هم چنین است لغت حالیه هنود بالنسبه به لغت سانسکریت و لغت یونانیّه حالیه بالنسبه به لغت یونانیّه قدیمه و لغت ترکی عثمانی بالنسبه به لغت ترکیه قدیمه. و سبب انعقاد مجالس (اکادیمیّه) لغویّه در اکثر عواصم اروپا خاصّه پاریس و لندنرا بر اهل علم مستور نیست که چون در قرون اخیره انوار معارف و علوم در ممالک اروپا انتشار یافت افاضل آن بلاد السنة معموله خود را مختل و قواعد انشاء و ترسیل و تصنیف و تألیف را فاسد المبانی و معتل

یافتند. لذا انجمنی از اکابر ارباب علم و فضل منعقد نمودند و قواعد این مجالس را من حیث الاعضاء و الاوقات و الشروط و الآداب بر اساس متین ثابت و راسخ داشتند و در تنقیح و تحسین لسان اهتمامی بلیغ نمودند و قواعد خشنه قدیمه را به قواعد لطیفه جدیده تبدیل کردند و بسیاری از حروف و حرکات و اعراب و امثالها را که سابقاً واجب الاستعمال می دانستند ساقط و زائل نمودند و قواعد بیانیه را در منشآت و خطب جاری و معمول داشتند تا آنکه السنه اروپیه طلاوتی تازه گرفت و خشونت و قواعد سقیمه قدیمه یکباره باطل و زائل شد و فصاحت و بلاغت کتاب و خطباً رتبه سامیه و درجه علیا یافت. چندان که توان گفت که قواعد حالیه لسان فرنا و یا انگلترا و المانیا بهیچ وجه مناسبتی و شباهتی با قواعد و قوانین پانصد سال پیش ندارد تا چه رسد به هزار سال و هزاران سال ممّا لَا یَسْتَرْسِلُ الْکَلَامَ فِیْهِ جَزَافاً إِلَّا الْمَغْفُلُونَ وَالْجُهَالُ.

و در لغت عربیه ملاحظه فرما که با آنکه لسان مقدّس دینی اسلامی است چگونه تصریف قرون و ادوار آن را به تغییر قوانین و اطوار مبتلا و گرفتار کرده، زیرا که مجمل تاریخ تطوّرات این لسان بر این گونه است که چون به اراده قاهره حیّ قدیر جلت عظمته شوکت قبائل عاد و ثمود و طسم و جدیس که به اعراب بانده موصوفند منظوی شد و دور ثانی امت عربیه که به بنی یعرب بن قحطان موسوم و به عرب عاربه معروفند نیز انقضا یافت و ریاست امت عربیه به بنی عدنان از ولد اسمعیل که به عرب مستعربه مسمی و مذکورند تعلق گرفت. و از ولد عدنان مذکور قبائل کثیره و شعب عدیده از قبیل انمار و ایاد و ربیع و مضر و از مضر کنانه و قریش و غیرهم ممّا هو معروف عند المورّخین ظاهر شدند و در اقطار شبه جزیره العرب ساکن و متوطن گشتند.

چون در طیّ این ادوار و فترات که بالطبع موجب تغییر و تبدیل لسان است لغت عربیه را سلاست و طلاوتی نبود قانون قبائل مذکوره قبل از ظهور اسلام بر این گونه انعقاد یافت که ادبا و شعرا و فصحاّ ایشان هر ساله در مواسم مخصوصه در اسواق عمومیه از قبیل سوق عکاظ و غیره اجتماع می نمودند و به انشاد اشعار و انشاء خطب قیام می کردند و در مسائل لغویه و دقائق قواعد شعریه مناظره و تکلم می نمودند تا آنکه نوعاً خشونت و اختلافات سابقه زوال یافت و فصاحت و بلاغت در امم جاهلیت رتبه علیا گرفت.

و چون دیانت اسلامیّه ظاهر شد و فتوحات خلفا سمت فسحت و وسعت یافت و امم کبیره از قبیل فرس و خزر و ترک و هنود و غیرهم در حوزه اسلام داخل شدند و در مناصب ملکّیه و دینیّه و علمیّه مراکز مهمّه یافتند و بالطبع این اختلاط موجب اختلال مبانی لغت می شد علما و ارباب فضل از خوف سرعت تغییر و اضمحلال لسان به تدوین لغت عربیّه و تأسیس قواعد علوم ادبیّه قیام نمودند و مصنفاتی چند در این معارف تألیف کردند که به قدر امکان این لغت فصیحی را از سرعت تبدیل و تغییر مصون دارند. معذّلك هنوز هزار سال از هجرت نبویّه نگذشته بود که لغت عربیّه تغییر کّلی یافت و لسان عربی جدید که به لغت دارجّه معروف است و من حیث القواعد بالکل مخالف و مباین با لغت قدیمه است شایع و متداول گشت.

چندان که در این قرن امم عربیّه خواه از عوام و جهّال و یا علما و ارباب کمال جمیعاً جز به لغت دارجّه تکلم نمی نمایند و لغت قدیمه را جز در بعض مصنفات معمول نمی دارند. بل در بعض از اقسام شعر مانند زَجَل و دُوبِیت و مَوَایِل التزام لغت دارجّه را لازم می دانند و نظم این قسم از شعر را به لغت قدیمه منافی سلاست و رقت می شمارند.

و خلاصه القول با اینکه زیاده از هزار و سیصد و پانزده سال بیش نیست که از هجرت نبویّه گذشته است حال لغت عربیّه قدیمه در میان مسلمین مانند حال لغت عبریّه در میان یهود و لغت سانسکریت در میان هنود شده است که به سبب اینکه لغت دینیّه است محفوظ است و ابداً در محاوره و تکلم بین العرب دائر و مستعمل نیست و از این مستفاد توان داشت که اگر دو هزار و یا سه هزار سال بگذرد حال لغت عرب به کجا انجامد و تغییراتی که از لوازم امور عادیّه است تا چه رتبه ظهور یابد.

و این جمله بر نفوسی معلوم است که زحمت مسافرت را متحمل گشته و بر تغییرات طارئه بر لغت عربیّه بل بر جمیع امور عادیّه مطلع شده باشند نه بر نفسی که در زاویه خمول نشسته و به عوائد هزار و دو هزار سال پیش دل بسته. و اگر به یکی از ایشان گوئی که به حکم کریمه "أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... (۹۶)"^۱ روزی چند از زاویه خمول بیرون آی و در عوائد و آثار و تغییرات و اطوار قبل و بعد نظری فرما تا قدری

^۱ سورة روم

بر حقانق راهنما اطلاع یابی و بر مجاری امور بصیر گردی اظهار عجز نماید و نوحه بیچارگی برخواند و کآنه العیاذ باللّٰه خدای قدیر را در سفر عاجز از اصلاح امور خود داند.

و اگر نفوسی که اسماً لا فعلاً به قرآن شریف متمسکند و لفظاً لا حقیقه به اسلام مفتخر به آیه مبارکه "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ..."^۱ فی الحقیقه ناظر بودند این نکته را می فهمیدند که مأمور من عند اللّٰه به حکم همین آیه کریمه لسان او به لسان معمول بین الناس اقرب باشد و کلام او به لغت دارجه اشبه با حفظ مراتب لطافت و رفعتی که از صفات بیانات مظاهر امر اللّٰه است و اشتغال بر فصاحت و بلاغتی که از مزایای عبارات مطالع حکم اللّٰه تا عموم از فضل حضرتش بهره گیرند و از بیانات لطیفه اش منجذب شوند و از کلمات روان بخشش حیات یابند نه آنکه بالسنة عتیقه تکلم نماید و به قواعد قدیمه سخن گوید که فهمش به ترجمه محتاج باشد و هر شطرش محلّ اختلاف شود و ادراکش کما ینبغی موقوف به حشر اموات دو هزار سال پیش گردد.

و بالجمله مقصود از ذکر این مطالب اظهار این نکته بود که آنچه را ارباب وهم گمان کرده اند که قوانین ابدیه است و جایز التّغییر نیست گمان صرف و غلط محض است و در صورتی که علمای ملت و ادبای امت قادر و مأذونند که قواعد قدیمه را تغییر دهند و قوانین انشاء و ترسیل را بر نهجی ملانسم و موافق رقت و سلاست بنا نهند، چرا این قدرت را از انبیاء و مرسلین ممنوع می دارند و چرا این اختیار را از مظاهر امر اللّٰه مسلوب می شمردند.

بل اگر نفوسی به نظر تحقیق نظر نماید می بینند که با آنکه انبیاء و مرسلین مظاهر قدرت و اقتدار حقّ جلّ جلاله اند و مطالع ابداع و اختیار او عزّ شأنه معذّک این نفوس و اهمه غیر فاهمه چندان دائره اختیار و اقتدار ایشان را تنگ و ضیق داشته اند که آنچه را در حیث قدرت و اقتدار خود می دانند در حیث قوت و اختیار ایشان نمی شمردند و به عبارت اوضح دائره اختیار خود را اوسع از دائره اختیار مظاهر امر اللّٰه می دانند و کآنه قدرت و قوت بشریه را فوق قدرت و قوت الهیه می شمردند.

مثلاً اگر مجمعی از متشرّعین اروپا بر ابطال بیع رقیق حکم نمایند جمیعاً آنرا ممدوح می دانند و در غایت اعجاب و استحسان از عجایب ترقیات بشریه و تقدّمات مدنیّه

^۱ سورة ابراهیم

می‌شمارند. و هكذا اگر فی المثل فوائد مرابحه را فقها به اسم هبه و یا مصالحه که عین توریه و ربا است و مخالف صریح کلام خدا تحلیل نمایند جمیع آن را مستحسن شمرند و از دقائق مدارک فقهیه شناسند.

و کذلک اگر شرب خمر حرام را علمای ماوراء النهر به اسم مثلث شرعی جایز دانند و آیه تحریم خمر را منسوخ کنند و شرب مسکرات را شایع و متداول گردانند تماماً آن را به حسن تلقی مقبول دارند. و همچنین اگر مجالس اکادیمیّه جمیع قواعد لغویّه را مبدّل گردانند و قواعد جدیده در انشاء و ترسیل معمول دارند کل آن را موافق ذوق بشری و نهایت کمال انسانی شمارند و لکن اگر نفسی از مظاهر امر الله حکمی از احکام را تغییر دهد و یا در قرآن لفظ صابنون به جای صابنین وارد شود و یا در بیان عبارتی بر خلاف اذواق سقیمه قوم ملحوظ ایشان گرده جمیعاً لسان انتقاد گشایند و فریاد و احربا برآرند و به عبارت آخری این نفوس مقدّسه را در این امور مأذون و مختار نشناسند.

مثلاً در همین لفظ "آخوند زاده" که لقب شرف جناب شیخ الاسلام است ملاحظه فرما که کلمتین آغازی ترکی و خداوند فارسی در مدّت شش قرن سه دور طی کرده است تا آخوند شده است. زیرا که کتاب و منشیان فارسی را تا قرن ششم و هفتم اسلامی عادت چنین بود که اکابر را تفخیماً خداوند می‌نوشتند و خطاب می‌کردند و این عادت الی یومنا هذا در میان مسلمین هند باقی و جاری است.

و در قرن هشتم و نهم ارباب قلم لفظ خداوند را مخفّف نمودند و به خواند تبدیل کردند و پس از چندی خواند را خوند گفتند و بزرگان را کتباً و لفظاً به این لفظ خواندند و چون پس از استیلای اتراک مغول به ایران لفظ آغا نیز در لغت فارسی داخل شده بود آغازی بغین را برای تمییز از خواجه سراپان به قاف تبدیل نمودند و با لفظ خوند ترکیب کرده در این قرون اخیره مخفّف این دو لفظ را به عبارت "آخوند" بر علما و فقها اطلاق کردند.

در این صورت آیا انسان بینا را نمی‌رسد که از همین آخوندها مستفسر شود که به کدام دلیل بر ارباب قلم و کتابت جایز است که الفاظ را به این حد ممسوخ دارند و در لغت به این مقدار تصرّف کنند و لکن مظاهر امر الله حکماً باید تابع هر بی بصری اخفش باشند و در سوق

عبارت مقلد هر اعماسی اعمش گردند. "أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ ﴿٢٩﴾"، سَاءَ مَا تَحْكُمُونَ وَبَاطِلٌ مَا تَنْظُنُونَ.

بلی، لاشک خشک مغزی چند از قدیم و حدیث یهودی صفت غایت سعی را در حفظ عوائد قدیمه مجری می دارند و به تغییر عوائد و آداب و شرائع و احکام راضی نمی شوند. و لکن حاشا که قدرت قاهره و قوت باهره مبدع عالم و منشی امم جلت قدرته و جلت عظمته که در هر قرن عالم را به طراز جدید معلّم دارد و جهان را به آیین بدیع مزین فرماید به این هوس های فرسوده اعتنا کند و به نعاق ناعقین و تشکیکات مرتابین از تجدید عالم که در جمیع کتب مقدّسه به آن وعده فرموده است صرف نظر نماید. فَسَوْفَ تَرَىٰ عَوَانِدَ الْمُسْتَكْبِرِينَ زَانِلَةً وَقَوَاعِدَهُمْ سَاقِطَةً وَأَصْوَاتُهُمْ خَافِتَةٌ وَأَبْصَارُهُمْ شَاخِصَةٌ وَأَعْنَاقُهُمْ وَأَقْصَصَةٌ وَتَرَىٰ الْأَرْضَ بِإِذْنِ اللَّهِ بَارِزَةً بَآثَارِهَا الْجَدِيدَةِ زَاهِرَةً بِالْعَوَانِدِ الْقَوِيَّةِ زَاهِيَةً نَامِيَةً بِالطَّرَاقِ الْمُسْتَقِيمَةِ. "لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾... وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾".^{۲۴}

و خلاصه القول مقصود از تطویل در این مسئله اظهار این نکته دقیقه بود که ارباب شعور سبب حجّیت و اعجاز کلام الهی را دریابند و به اصل دلیل و برهان ناظر باشند و به عوائد و قواعدی که لازال در شرفه تغییر و تبدیل بوده است و خواهد بود از مقنن قوانین و شارع شرائع محجوب نگردند.

و این نکته را همواره مواجه نظر ملحوظ دارند که منکر و مکذّب مادام که در نقطه انکار و تکذیب واقف است محال است به نظری جز نظر ایراد و انتقاد در کلمات صاحب امر نظر کند و به لسانی جز لسان بذانت و خشونت تکلم نماید. چنانکه ایرادات یهود از انجیل مقدّس قطع نشد و انتقادات نصاری از قرآن مجید زائل نگشت و به حکم "كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾" این ایرادات از لسان مکذّبین این امر اعظم نیز قطع نخواهد شد و هلاکت

^۱ سورة طور
^۲ سورة طه
^۳ سورة حجر

متقدمین سبب انتباه متأخرین نخواهد گشت. آیا مکذبین قرآن به خاتم پیغمبران نسبت جنون ندادند و درباره آن عقل کل "...أَنِنَا لَتَأْرِكُوا آلِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ" ^۱ نگفتند.

در این صورت عجب نیست اگر مکذبین بیان و ایقان نیز امروز به همین نغمه مترنم گردند و به همین لهجه متکلم شوند، زیرا که جمیع از یک قتاد رسته اند و به یک اصل پیوسته فذرهم یخوضوا و یلعبوا و یمرحوا و یرتعوا حتی یقضی الله امراً کان مفعولاً.

و بالجمله چون این مسئله مهمه من جمیع الوجوه واضح و روشن شد و فساد ایراد حضرت شیخ به ادله واضحیه ثابت و مبرهن گشت اکنون از مطالعه کنندگان این اوراق رجای می نمایم که قدری در این نکته تأمل فرمایند که در صورتی که شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت عربیه متوقف و مقیم است و با کبار علما و فصحا و بلغا و مشاهیر کتاب و مصنفین معاشر و جلیس و احدی از ایشان بر فصاحت و بلاغت بیانات مبارکه اش ایرادی ننموده و جز به حمد و ثنای حضرتش لسان نگشوده است چه مقدار رکیک است که اعجمان سایر بلاد که به معالک عربیه مسافرت ننموده و با فصحای قوم معاشرت نکرده و از مراتب فصاحت و بلاغت بهره نبرده اند بر بیانات مبارکه اش انتقاد کنند و بدون شاهد بر الواح مقدسه اش ایراد نمایند.

بل عدم مبالغات مکذبین یوم الله به درجه ای است که اگر سهوی از ناسخ بینند آن را به صاحب امر نسبت دهند. بل و اعجب از همه این است که به اوهام کودکان مکتب بر کلمات من خضعت لفصاحتیه رقاب العجم و العرب انتقاد کنند و به بصر اطفال در آیات حضرت ذی الجلال نظر نمایند. چه در خاطر است که در مدینه سمرقند یکی از مدرسین مدرسه الغ بیک گورکان که وی نیز در منصب تدریس نظیر قاضی القضاة تفلیس است وقتی این آیه مبارکه را در صدر یکی از الواح مقدسه ملاحظه نمود، قوله تعالی: "سُبْحَانَ الَّذِي نَزَّلَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ"، پس از قرائت در غایت مفاخرت اظهار داشت که این آیه غلط است. گفتم چرا. گفت به جهت اینکه کلمه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی مشاهده نمایند و یا حادثه غریبی مسموع دارند والا گفتن این کلمه بلا سبب جایز نباشد و ذکر آن بی موقع از قانون فصاحت خارج شود. و در حین گفتن کلمه سبحان الله صوت خود را خشن و ضخیم می فرمود

^۱ سورة صافات

و دست‌های خود را تا محاذی سمع شریف مرتفع می‌داشت تا طریق ادای لفظ تسبیح معلوم شود و بر فصاحت و بلاغت آن بیفزاید. و این عبد در جواب او سکوت نمود و وا گذاشتن او را در عالمی که داشت اولی و انسب دانست، چه بر اهل دانش مخفی نیست که اصعب اشیا، تفهیم اصحاب جهل مرکب است و اتعب امور معارضة متخلقان به اخلاق کودکان مکتب.

و اگر پاس وجوب اطاعت من له الامر نبود که این معارف مبذوله قطره‌ای از بحر مکرمات او است و این انوار فانضه پرتوی از آفتاب عنایت او هرگز این عبد در این مقامات قلم بر دفتر نمی‌نهاد و با نفوسی که ابعاد ناسند از مراتب فصاحت و بلاغت باب مناظرت نمی‌گشاد. و لکن عنایت واسعه و رحمت شامله اش مقتضی شده است که ستائر کثیفه شبهات و تشکیکات امم ماضیه من جمیع الجهات زائل شود و وجوه ناضره حقائق در کافه مسائل بلا حجاب مبسم و متهلل گردد.

بلی، غافلان آن حدود وقتی به رکاکت اقوال خود واقف می‌شوند که به اقطار عربیه مسافرت کنند و هنگامی به جهل خود به لغت عرب مطلع می‌گردند که ساعتی با فصحای قوم مکالمه و معاشرت نمایند. اگر چه همین مقدار از عبارات عربیه که در رساله خود مندرج داشته‌اند از برای ارباب علم و فضل بر مقدار علم ایشان به عربیت شاهی امین است و همین قدر از آیات شریفه که در دو رساله مغلوط و مصحف به آن استشهاد نموده‌اند بر مبلغ ارتباط ایشان به قرآن شریف برهانی متین.

و من در این اوراق برخی از بیانات فصحای وقت و علمای زمان و شعرای عصر را مذکور می‌دارم که در مدح این ذات اقدس سروده و به سپاس و ستایش وجود مقدس لب گشوده‌اند تا ارباب ادراک دریابند که جهال آن حدود بر چه مقامی ایراد می‌نمایند و خود را نزد ارباب علم تا چه درجه مفتضح می‌دارند.

آیا در غایت غرابت نیست که قروم و صناید فصاحت و بلاغت و انس و اعلام علوم ادبیه و لغت در این محضر اقدس خاضع باشند و وجود مقدس را به جمیع اوصاف کمال حامد و واصف و لکن جاهلان به عربیت بر کلمات بلیغه اش ایراد نمایند و بی اطلاعان از فصاحت و بلاغت بر بیانات رشیده اش انتقاد کنند (و ذلک من عجائب ذا الزمان).

از جمله الشيخ مهدي الازهرى از مقالات فاضل مولوى در عدد نهم از اعداد مجلة الهداية به تاريخ غرة ذى قعدة سنة ١٣١٤ هجرية درج نموده است:

« طالما كان سمعى يتشوق و فؤادى يتشوق رؤية رجل جواك للأقطار سواح فى الامصار ارتاح لمسامرته و اسرّ بمسائيرته كيما يصفولى الدهر فى ارض مصر حتى ساعدتنا العناية بملاقة رجل الفضل و افضل الرجال و كمال العلم و علم الكمال بحر تتلاطم بالحكمة امواجه و يفيض من تاريخ العصور عذبه لا اجاجه فرايت اسمه طابق مسماه. فسالته عمّن ابتسم به ثغر العلم و شرح صدر الادب باب العدل و الفتوح و النصر لكلّ ذى روح مولانا عباس اطال الله بقاء هل شاهد شمانله و حلاه. فقال هو اشهر من ذلك و لكن بلغنى معارفه و علاه. فقلت لم اره غير مرة بها سبرت نجده و غوره اغتتنى رؤيته عن رؤية سكان نصف الربع المسكون من هذه البسيطة بحر لا ساحل له يتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحكم و السياسة من نواحيه استفدت منه بالجلسة الواحدة مالم استفده من غيره بسنين حتى دعانى وجدانى ان اقول بمسمع من حضرته حفظه الله ابيات تعرب من بعض انموذج اوصافه.

و ها هي مقدّمة بين يدي قراء مجلتنا الكرام

من الصبا نشق المشتاق انفاسا	انساه طيب شذاها الرند و الاسا
فظل يسأل عنها و هو فى فرح	فؤاده اذ انارت منه نيراسا
فاخير القلب عنها انها علقت	بطيب عكه حتى جلت الباسا
فسار ممتطياً متن البحار لها	فى سفن شوق و يا لله ما قاسا
على هدى حين ارساها بساحلها	لها اقتنى من حبال الرأى امراسا
فامها سايرا منها اكابرها	قوم لجسم المعالى اصبحوا رأسا
فكم قضى ليل افراح بساحتهم	و كم ترشف من اذواقهم كأسا
و كم جلا خطب عسر فى مرايعهم	و استبدل الهم بالتوفيق اعراسا
و بينهم شام ثغر الفخر مبتسما	مطاطاً الرأس ينحو الشهم عباسا
مولى حسيب نسيب ثابت حذر	لم يبتدأ بسديد الرأى جلاما
كم مشكل حله و قاد فطنته	و بالهداية اصناف الورى ساسا

و کم جلا عنه بالارشاد وسواسا	کم روح القلب و کاف براحتہ
معا الضلال و امسى یرشد الناسا	مذاثبت الحق بالبرهان مشہدہ
اذ لم یخاطر بہ فحشا و ادناسا	علیہ ثوب وقار لا یفارقہ
قطب الجلال بہ قد العلا ماسا	فرع البہاء مصدر العرفان موردہ
فظل یرشف من ارائہ کأسا	اطال منہ بباب العدل موقفہ
بل قلت حقاً بما فیکم فلا آسا	مولای خذ مدحاً ماشا بہ غرض
فکل قلب لها قد بات قرطاسا	اجریت عین نظامی فی مدائحکم
و فی منیع ذراکم تدفع الباسا»	لا زلتما ذخرنا فی کل نانبة

ملاحظہ فرما کہ جناب فاضل مولوی کہ از مشاہیر فصحای عصر است می گوید در یک مجلس کہ بہ حضور مبارک مشرف شدم چندان از مراتب علوم و حکم و معارف آن بحر مواج متلاطم مستفید گشتم کہ بہ سالها از حضور سایر علما و ارباب فضل بہرہ ور نشدم. چندان کہ بہ این یک جلسہ از رویت علمای نیمی از ربع مسکون فارغ و مستغنی گشتم و بہ حکم وجدان این قصیدہ را در محضر اقدسش معروض داشتم. و ہی کما تری تدل علی مقدار فضل ناسج بردہا و ناظم عقدہا.

و قال الفاضل البلیغ کاتب السریرہ

«بمدح ذاتک اضحت تزدهی الکلم	ولا یفی حق ما تستوجب القلم
انت الذی فی نہاک العلم مدخر	و بحر فضلک فیہ الموج یلتطم
لما تسربت برد العزّ مزدهیاً	اضحی بریعی شمل المجد یلتئم
سموت یا بن بہاء اللہ منزلة	عقلا و نقلا وفقت الناس کلہم
انت البہاء و ابنہ یا حسن تسمیة	منہا غدت ظلمات الجہل تنہزم
یا طیب الاصل محمود الخصال و من	اجداده المجد و الاعظام و الکرم
ان الذین لفضل منک قد جحدوا	فی اذن کل فقیہ منہم صمم
ہم یجہلون مقاماً انت حائزہ	انت ابن صاحب هذا الوقت لو علموا
لما رأیتک یا عباس متشحاً	ثوب الکمال و بالاجلال تتسم

و باب فضلك مفتوح لقاصده
و عندك الدين و الدنيا قد اجتمعا
ايقنت انك خير الخلق قاطبة
و قلت ما بشر هذا و لا رجل
مولى اعاد فخار الاولين و قد
قد كان للعرب حق الفخر في قدم
اعظم به بطلا اكرم به رجلا
فاقت معارفه عمت عوارفه
شمسه سطعت اقماره طلعت
يزينه كرم لاذت به امم
اننى قرأت التقى في وجهه سوراً
من رام قرناً له هيهات يدركه
يا كوكباً تخجل الاقمار طلعت
قد شرف الله قوماً انت سيدهم
اهديكها كلمات فيك صادقة
قصيدة بنت ليل قد حوت درراً
زفت اليك تروم المهر عن ثقة
مولاي لا ابتغى الا رضاك جزاً
اننى فتى مدح اهل الفضل شيمته
اقول ذا و بعجزى جنت معترفاً
لا زلت فى ذروة العلياء مرتقياً
و دمت ترفل فى ثوب الهنا عجباً

وجود كفيك منه تخجل الديم
و فى جوارك يرعى العهد و الذمم
و خير من اصبحت تسعى له قدم
لكنه ملك تاهت به الامم
اقام للمجد صرحاً ليس ينهدم
و اليوم باهت به اعرابنا العجم
افعاله غرر اقواله حكم
لاحت لطائفه تزهو و تبتسم
آياته لمعت فانجابت الظلم
فى كفه نعم فى سيفه نقم
آيات حق بصحف المجد ترتسم
ما كل ما طار فى جو العلا رخم
و يا سحاباً عطا يا كفه نعم
يا من به امتازت الاقدار و القيم
و لست انشدها من شحمه ورم
فرانداً بسلوك الفخر تنتظم
مهر التفات و عطف ايها العلم
و عروة الرق عندى ليس تنفصم
و ليس يدركنى فى مدحهم هرم
ارجوك عفواً أيا من طبعه الحلم
بالعزم و الحزم فى الارضين تحتكم
ما رنحت فى روايى روضك النسم»

و فاضل بلیغ امین فارس مدرّس مدرّسه انجیلیّه در بلاد سوریه این قصیده را در تهنیت عید صیام به حضور اقدس مولی الانام معروض و به بها، الثناء، موسوم داشت.

بها، الثناء

«افدی مهأ رأینا من معانیها	بدرأ و شمساً سمت تاء النھی فیها
لمیاء من آل قحطان لقد خلبت	لی محاسنها بالروح افدیها
هیفاء تزری بغصن البان قامتها	تکاد ریح الصبا کالغصن تثنیها
حسناً لو ناجت النساک لاحترموا	طیب الکری و نسوا تسبیح باریها
واصبحوا هیما فی حسنہا ابدا	یتلون آیات حسن من مثانیها
نجلاء فائرة الاجفان ان نظرت	تصمی قلوب الوری طراً و تفریها
اللّه اکبر قد جاءت کبینه	للكافرین علی اوصاف مبدیها
فانها آیه فی الحسن ابدعها الـ	مولی فکبر و قل سبحان معطیها»

الی ان قال

«قد زرتها و القنا غاب تحیط بها	و اللیل داج و اسد الغاب تحمیها
فحین زحزحت سجد الخیمة انکشف	شمس تنیر الدجی ما الشمس تحکیها
فعانقت اسداً منی و ملت علی	غزاة ملأت أبصار رائیها
ثم اثنتیت عقیف العرض ما جنحت	نفسی الی منکر باللوم یرمیها
و خلّت اشهد ان الحسن اجمعه	فیها و ما البدر الا من جواریها
لکنما صیت عبّاس سما فعدا	ادنی مفاخره تسمو معالیها
فره تعالی الی الجوزاء فاعترفت	له العلی بعلو فی اعالیها
شهم ابوه بها، اللّه فیہ بها	مناقب نور شمس لا یضاهیها
ذو رفعة من بنی الاعجام ما رفعت	منازل المجد الا و هو بانیها
حبر الفضائل بحر الفضل لو عقلت	بحارنا لحبته الدر ایدیها
تاج الکرام فرید العصر ما حظیت	بمثله الخلق دانیها و قاصیها

قد شاد في صدره للفضل ابيه
 له منارات علم في الحصى سطعت
 العالم العامل المبدى لنا درراً
 اقواله حكم افعاله نعم
 اقلامه ما ثلت اسيافه فكلا
 في شخصه الدين والدنيا قد اجتماعا
 لعكة اليوم حق التيه من طرب
 لو لا الذي تهرب الأفلاك سطوته
 فاسعد بعيد حباك الله بهجته
 وارتع بجنات سعد في اجارعها
 وجدد المجد ما الأعياد عاندة
 فالعيد لولاك لم تحسن محاضره
 خذها عروس قريض لم تلاق كفى
 ما زلت امنعها عمن يصاهرني
 فاسلم ودم في الوري كالشمس ما تليت

شم الجبال الرواسي لا تاويها
 تمحوا الجهالة من اذهان اهليها
 في النظم والنثر قد جلت كمنشيتها
 ارائة نجم ضانت لرائيتها
 هما يبيد صعوبات ويفنيها
 اوصاف الطافه راقته كحاويها
 لانه قد ثوى اسمى مثاويها
 لقلت ذا ابن اله جل تشبيها
 واقبل معايدة بالشعر اهديها
 تجرى نهور صفت دامت مجاريها
 واقطف ثمار الهنا راقته مجانيها
 والناس لو لاك لم تشرف اراضيها
 الا علاك عليك الفكر جاليها
 فاهداً بعذراء فكرى جاء يهديها
 آيات حق بهيج الحسن تاليها»

و در سنة ۱۳۰۹ هجریه که به تقدیر حیّ قدیر صریر قلم اعلى ساکت شد و نسیم جنه علیا
 راكد و منزل کتب و شارع شرائع به افق اعلى و مقرّ اقدس اسمی صعود فرمود یکی از صلحا
 و افاضل مسلمین المعروف بالحاج محمد ابو الحلق این قطعه غرّاراً در این مصیبت عظمی
 انشاد نمود و به حضور اقدس حضرت مولی الوری اضاء الله بضياء غرته آفاق الأرض و السماء
 ایفاد داشت. و در نزد مسلمین بلاد شام معروف است که او از غایت زهد و ورع احدی از اهل
 جاه را مدح ننموده و خوفاً یا طمعاً نفسی را نستوده است.

و هی هذه

«یا من تسامی بالمعارف والنهی
 لا یخف علیاک التی سمت الملا
 واستأسر العقلاء بحکمة عقله
 فهما تقرّ کائنات بفضلہ

ان الوری جزعت علی فقد البها
قطب تبرزخ فاستوی فوق السما
ولذا بکیت دماً علی العلم الذی
واتیت فی نظم الرثاء، معزياً
صبراً علی هذا المصاب وان یکن
فالصبر اجدر بالخطوب مکانة
ولربّ یوم فیه قد عظم البلاء
فلیکثرون من التأسی دائماً

جزعاً تزعزعت القلوب لهوله
لا هوته کیمایعاده لأصله
ما عاد یاتینا الزمان بمثله
ومذکراً أنى اقول لأهله
شم الرواسی لا تقوم بحمله
حتی والیق بالفقید ونسله
ورمی قلوب بنی الکرام بنبله
بمصاب من خلق الوجود لاجله»

وهم در آن آیات که انامل قضا دفتر لقارا فرو پیچید و امّ الکتاب آیت ایاب به مقرر غیبت
و اغتراب تلاوت فرمود امین زیدان از فصحای امت نصاری این قصیده غراً را در این مصیبت
عظمی و رزیه کبری منظوم نمود و به حضور اقدس اعلی معروض داشت.

و هی هذه

«یا امام الهدی و نور البها،
لیت شعری من لی بلفظ نبی
سید کان بعثه للبرایا
بث روح الرشاد بالخلق طراً
و مذ استکمل الرسالة فیهم
ظهرت معجزاته تتلألاً
فاهتدی کلّ عاقل بسناها
هكذا الشمس لا یفوت ضیاءها
عرفت فضله الملوک و خرت
و اعتری الارض هزة یوم اودی
و بکی الفضل فقد اعظم رکن
و عیون السخاء سحت علیه

ای لفظ ینیک حق العزاء
فیه رثی علامة الانبیاء
خیر غوث من واسع الآلاء
هادیاً للحقیقة الغراء
صعدت روحه لأعلى السماء
بینات کالبدر فی الظلماء
واحاط الضلال بالجهلاء
غیر و غد ذی مقلّة عمیاء
نحوه سجداً یلون ریاء
فهوت حزناً أنجم الجوزاء
من ذویه الکرام و الفضلاء
ادمعاً مثل فیضه بالسخاء

من يرى بعده لرفد اليتامى
وإذا ما الشمس المنيرة غابت
هان والله بعده كلّ خطب
يا عيون القريض سحي عليه
غاب من كان للنبوة اهلا
فاكتسى العلم بعده بحداد
ما تأخرت عن رثاء لعذر

وغيثا الفقير والضعفا
من لنا بعده بنشر الضياء
وتخيرنا الموت فوق البقاء
بدل الحبر ادمعاً كالدماء
غاب من كان كعبة الفصحاء
وارتدى بالسواد خير ردا
غير داعي الاسى وفرط البكاء»

الى ان قال

«انت منهم و فوقهم يا ملاذی
ولهذا فلا يليق بمثلی
انت أدري منا و اوسع علما
ما مثولى أمام عرشك الا
فاذا ما سلمت للدهر ذخراً

بعلوم و حكمة و ذكاء
ان يعزيك فى مقام الرثاء
فى حياة مصيرها للفناء
لاداء الفروض بعض الاداء
سلم الدهر من خطوب البلاء»

وهم در ایام افول شمس هدی و سکون حقیف سدره منتهی این درر منشوره را ادیب مجید
جاد عید که از نخبه شبان ملت فخمه مسیحیه است پس از آنکه در محضر مبارک
در حینی که قاضی عکا و مرحوم علی افندی مفتی ازهری و جمعی از اعیان بلد حاضر
و مشرف بودند در مجلس قرائت کرد و نسخه آن را تقدیم حضور اقدس اعلى نمود.

من النثر الفاخر

« تَنَازَلَ يَا مَوْلَايَ يَا فَخْرَ النَّدَى وَ أَمِيرَ الْمَكْرَمَاتِ وَ تَقَبَّلَ مِنْ مَفْتُونِ آدَابِكُمْ عِبَارَاتٍ يَبْعُدُ
نُطْقُهَا عَنْ رَقِيقِ مَعَانِيكُمْ كَبُعْدِ الْأَرْضِ عَنْ نُورِ السَّمَاءِ حَاوَلَ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى ذِكْرِ صِفَةٍ مِنْ
صِفَاتِ مَوْلَاكُمْ الْجَلِيلِ وَ سَيِّدِكُمُ النَّبِيلِ وَ بَدْرِكُمُ السَّاطِعِ وَ كَوْكِبِكُمُ اللَّامِعِ. حَاوَلَ أَنْ يَصِفَ
خَطْباً ذَهَلَتْ لَدَيْهِ بَصَائِرُ أَوْلَى الْحِكْمَةِ وَ حَارَتْ عُقُولُ أَصْحَابِ الْعِلْمِ وَ الْفَهْمِ.
خَطْبُ الْمِ يَكْسِلُ قَطَرِ نَعِيمِهِ كَادَتْ لَهُ شُمُ الْجِبَالِ تَزُولُ

حَاوَلَ أَنْ يَصِفَ مُصِيبَةً كَسِفَتْ لَهَا شَمْسُ الضُّحَى وَأَقْلَبَ بَدْرُ الْمَكْرُمَاتِ وَكَبَا زَنَادُ الْمَجْدِ
وَانْفَضَّتْ عُرَى الْعُلْيَاءِ وَشَوَّهَ وَجْهَ الْحَزْمِ وَالْعَزْمِ. وَغَاضَتْ يَنَابِيعُ الْمَعَارِفِ وَتَنَكَّرَتْ سُبُلُهَا
وَأَقْفَرَتْ رُبُوعُ الْمَسَرَّةِ وَدَرَسَتْ مَعَاهِدُهَا. حَاوَلَ أَنْ يَصِفَ خَطْبَ فَقِيدٍ تَقَوَّضَتْ لِمَنْعَاهُ الْأَضَالِغُ
وَارْتَجَّتْ لَوَقْعِهِ الْقُلُوبُ وَاسْتَكْتَبَ الْمَسَامِيعُ. فَشَاهَدْنَا الْكَرَامَةَ تَنْدِبُ حَظُّهَا وَالسِّيَادَةَ تَبْكِي
حَامِي زِمَارِهَا وَالْعُلَى يُؤْنِسُ ابْنَ بَجْدَتِهِ وَالْجُودُ يَرْضَى رَاعِي حُرْمَتِهِ.

حَتَّى خَلْنَا مِنَ الْأَسَى كُلَّ طِفْلٍ نَانِحًا قَبْلَ أَنْ يُنِمَّ الرُّضَاعَا

وَقَامَ مَفْتُونُوا بَهَائِهِ يَبْكُونَهُ عَدَدَ إِنْغَامِهِ وَعَدْلِهِ وَهَبَّتْ قُلُوبُ أَبْنَانِهِمْ تَنْتَجِبُ عَلَيْهِ بِمَقْدَارِ
مَا زَرَعَ فِيهَا مِنْ حُبِّهِ وَفَضْلِهِ. كَيْفَ لَا وَهُوَ الرَّاجِلُ الَّذِي تَوَلَّتْ الْمَكْرُمَاتُ بِرَجِيلِهِ وَالْوَاعِظُ
الْمُرْشِدُ الَّذِي هَدَاهُمْ بِوَاسِعِ عِلْمِهِ وَجَزِيلِ فَضْلِهِ. فَأَيُّ آثَارِهِ لَا يَنْدُبُونَ بَعْدَهُ وَهُمْ لَا يَطْلُبُونَ
مَحَمَّدَةً وَعَدْلًا إِلَّا وَجَدُوهُمَا عِنْدَهُ. آثَارَ عِلْمِهِ الَّتِي خَزَنَهَا فِي صُدُورِهِمْ أَمْ وَاسِعَ فَضْلِهِ الَّذِي
شَمِلَ بِهِ كَبِيرَهُمْ وَصَغِيرَهُمْ أَمْ أَثِيلَ مَجْدِهِ وَجَزِيلَ حِكْمَتِهِ أَمْ عَظِيمَ نُبْلِهِ وَشَرِيفَ كَرَامَتِهِ.
وَلَسْنَا بَعْدَ رِيَاسَتِهِ عَنَّا وَعُلُومَقَامِهِ وَرِفْعَةِ شَأْنِهِ لِنَسْتَطِيعَ الْإِتْيَانِ بِحُزْنٍ مِنَ الْوَاجِبِ فِي
تَعْدَادِ صِفَاتِهِ وَحَسَنَاتِهِ وَلَوْ جَمَعْنَا فِي رِثَائِهِ جَمِيعَ مَا قِيلَ فِي الدُّنْيَا مِنْ رِثَاءِ الْمُلُوكِ
وَالْأَمْرَاءِ وَأَفَاضِلِ النَّاسِ. فَلَا مَحَاسِنُ فَضْلِهِ تُدْرِكُ وَلَا مَآثِرُ عَدْلِهِ تُعَدُّ وَلَا فُيُوضُ مَرَاجِيهِ
تُوصَفُ وَلَا غِزَارَةُ مَكَارِمِهِ تُحْصَرُ وَلَا كَرَمُ أَعْرَاقِهِ كَكَرَمِ أَعْرَاقِ النَّاسِ. فَإِنَّ كُلَّ هَذِهِ الصِّفَاتِ
الَّتِي كَانَ فِيهَا آيَةُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ لَمْ تَكْفِ بِوَصْفِ بَعْثَتِهِ الشَّرِيفَةِ فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُنْفَرِدُ بِصِفَاتِهِ
وَالْجَبَرُ الْمُتَنَاهِي بِحَسَنَاتِهِ وَمَبْرَأَتِهِ. بَلْ هُوَ فَوْقَ مَا يَصِفُ الْوَاصِفُونَ وَيَنْعَتُ النَّاعِتُونَ. الرَّاجِلُ
الَّذِي لَمْ يَتْرَكْ لِلنَّاسِ زَادًا غَيْرَ أَكْبَادٍ مُلْتَهَبَةٍ وَدَمْعٍ مَصْصُوبٍ. فَكَيْفَ يَسُوعُ وَصَفُ مَنْ جَلَّتْ
صِفَاتُهُ عَنِ التَّغْيِيرِ بَلْ كَيْفَ يَلِيقُ أَنْ يُخْزَنَ الدَّمْعُ بَعْدَ فَقْدِ هَذَا السَّيِّدِ الْخَطِيرِ. وَلَقَدْ

جَمَدَ الْمَاءَ رُعْبَةً وَارْتِيَاعَا وَجَرَى الصَّخْرُائَةَ وَالتِّيَاعَا

وَضِيَاءَ الْهَنَاءِ اسْتَحَالَ ظَلَامَاً وَإِلَى الْمَحْوِ مُطْلَقاً قَدْ تَدَاعَا

مُذْ هَوَى مِنْ أَعَالِي الْفَضْلِ طُودَ رَاسِخَ جَاوَزَ السَّمَكَ ارْتِفَاعَا

وَإِنَّا لَنَجِلُّ هَذَا الْبَدْرَ عَنْ أَنْ يَغُورَ فِي الْقُبُورِ وَهَذَا النُّجْمَ أَنْ يَبِيتَ تَحْتَ الشَّرَى. إِنَّمَا هُوَ نَجْمٌ
بِهَاءٌ لَمْ يَكُنْ لِيَنْتَقِلَ إِلَّا فِي بُرُوجِ سَعْدِهِ وَيَقْتَرِنَ بِمَنَازِلِ عِزِّهِ وَمَجْدِهِ.

حَاشَا عُلَاهُ مِنَ الْمَمَاتِ وَإِنَّمَا هِيَ نَقْلَةٌ فِيهَا الْمُنَى وَالسُّؤْلُ

وَلَقَدْ نَادَاهُ مَنْ أَحَبَّهُ فَأَجَابَ بَعْدَ أَنْ تَرَكَ آثَارًا تَذَكُّرٌ مُتَمِّمًا بِعِثَّتِهِ الشَّرِيفَةِ وَبَعْدَ أَنْ أَوْجَدَ فِي هَذَا الْوُجُودِ مَعَادِنَ لُطْفٍ وَجُودٍ كَفَى بِوُجُودِهِمْ عِزًّا وَشَرَفًا. فَسَيَادَتُكُمْ مَوْلَايَ وَأَشْبَاهُ الْكِرَامِ أَصْحَابُ الْمَآثِرِ الْحَمِيدَةِ تُجَدِّدُونَ بِنُورِ حِكْمَتِكُمْ وَعِلْمِكُمْ مَا سَنَّهُ نَجْمُ بَهَائِكُمْ الْمُنتَقِلُ فِي بُرُوجٍ مَجِيدِهِ. وَإِنْ أَحْزَنَكُمْ وَأَحْزَنَ الْجَمِيعَ بِنَقْلَتِهِ فَقَدْ سَرَّ مَلَائِكَ دَارِ النُّعِيمِ حَيْثُ مَقَرَّ السَّعِيدُ. فَتَقَبَّلْ أَيُّهَا السَّيِّدُ السَّنْدُ مِنْ عَاجِزٍ عَنِ إِدْرَاكِ سِرِّ مُعْجَزَاتِكَ وَمُقْصِرٍ عَنِ أَدَاءِ حَقِّ الْوَاجِبِ نَحْوِ كَرَامَةِ عُنْصُرِكَ أَنْتَ يَا مَنْ زَرَعْتَ فِي قُلُوبِنَا بُزُورَ الْمَحَبَّةِ وَاسْتَمَلْتَنَا بِكُلِّيَّتِنَا إِلَى عِشْقِ صِفَاتِكَ مَرَاسِيمِ التَّعْزِيَةِ الَّتِي نَجْهَلُ وَاللَّهُ كَيْفَ يَلِيْقُ الْإِتْيَانُ بِهَا فَبَاهِرُ عِلْمِكَ وَوَاسِعُ جَلَمِكَ يُدْرِكُنَا سِرُّ قُصُورِنَا وَتَقْصِيرِنَا. أَدَامَ اللَّهُ بَقَائَكُمْ وَحَضَرَاتِ إِخْوَتِكُمُ الْكِرَامِ بِالْعِزِّ وَالْإِسْعَادِ (الفقير جاد عید سنة ۱۸۹۲).

و در سنه ۱۳۱۳ هجری که نگارنده مقيم بلاد سوریه بود يعقوب بن بطرس اللبنانی من بنی غانم که قسيس فاضل لغوی امت نصاری است و مقيم مدینه منوره عکا این ابیات را در وصف روضه مقدسه تنظيم و به حضور مبارک تقدیم نمود و نسخه از آن به خط خود به این عبد تذکره عطا فرمود.

«مَا بَيَّنَّ لُبَّانَ وَكَرَمَلْ بَهْجَةً	فِيهَا مَقَامُ بَهَاءِ ذِي الْأَلَاءِ
السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ مِصْبَاحِ الْهُدَى	وَبَهَاءِ شَمْسِ حَقِيقَةِ الْأَسْمَاءِ
فِيهَا ابْتِهَاجُ قُلُوبِ أَتْبَاعٍ لَهُ	وَجَلَاءُ أَبْصَارِ وَنَيْلُ رَجَاءِ
بِوُجُودِهِ طَابَتْ مِيَاهُ وَرُودِهَا	وَزَكَاهُا عَكَا وَالْأَرْجَاءِ»

و در این اشعار اشارت است به اثر باهری از آثار وجود اقدس ابهی که در مدینه عکا ظهور یافت زیرا که این بلد به ردانت آب و هوا موصوف بود و مرارت و ملوحیت میاه آبار و نشانت و مویونیت هوای آن دیار نزد عموم معروف چندانکه محبس عاصیان دولت علیه گشت و منقای محکومین به موت در حکومت سنیّه. و اهالی غالباً گرفتار امراض مزمنه بودند و زرد روی و نحیف البدن از اهویه فاسده.

و چون آن بلد مقدس محل اقامت وجود اقدس گشت آبهای شور شیرین شد و هوای مکرر طراوت و صفا یافت تا بدین پایه که قسيس نصرانی که ریاستش در امم نصرانیّه کمتر از ریاست جناب شیخ در امت اسلامیّه نیست به محض داعی انصاف این موهبت را در اشعار

خود درج نمود و مانند سایر متعصبين به كتمان اين كرامت و انكار اين محمدي راضی نگشت.

و في العام الماضي لما انتشر نعي الملك المرحوم ناصر الدين شاه طيب الله مثواه وبلغ خبر هذه الحادثة الهائلة الى القاهرة المعزیه حاضرة الممالك المصريه. فقابلت يوماً من تلك الأيام حضرة الفاضل خليل افندي مطران مكاتب جريدة الاهرام و صاحب التصانيف المشهورة والرسائل المأثورة و تجاذبنا اطراف الحديث و تغلغل بنا الكلام في تاريخ حياة هذا الملك الهمام حتى انتهى الى حوادث ظهور البايّة و كيفية نفى بهاء الله من مدينة دار السلام الى مدينة عكا. من تغور الشام. فلما اطلع بخفايا هذه الحوادث و دخائل هذه الكوارث بدت على وجه آثار الاندهاش و ظهرت على جبينه امارات الإنذهال. فبقى برهة من الزمان ناكس الرأس مستغرقاً في بحار الفكر ثم رفع رأسه و قال يا ابا الفضل ما انا من السذاجة و الغباوة بدرجة اعتقد أنّ انساناً يصعد الى السماء او يهبط منها و لكنى ارى فضل الرجال في محامد الصفات و عظام الاعمال و انا تربيت في الممالك الاروبيّة و رضعت لبان المعارف في مدارسها الكلية و رأيت فيها من اعظم الفلاسفة و كبار الرجال من يضرب به الامثال و تشدّ اليه الرحال. و قبل ان يساعدني الدهر بالمثل بين يدي هذا السيد العظيم و الوفود على جنبه الكريم كنت معتقداً بأن افضل رجال العالم علماء و فضلاً و كرامة هم فلاسفة اوروبا و نخبة رجال هذه القطعة المنورة الذين بهم تحرّرت الأمم و انقشعت غيوم الجهالة و الاستعباد عن افق العالم. و لكن بعد ما استسعدت بلقاء بهاء الله رأيت فيه من العلم و الفضل و الوقار و المهابة و جمال الصورة و فصاحة اللسان و حبّ الخير لنوع الانسان على اختلاف اديانهم و مذاهبهم ما لا يفي اللسان حق وصفه فلا فلاسفة اوروبا و علماء امريكا بل و لا احد من السابقين الاولين و أولى العزم من الانبياء و المرسلين بلغ هذا المبلغ من جميل الصفات و كريم الأخلاق و جليل الخلال و طيب الاعراق. و لقد دار بيننا من الحديث ما لو فصحنا عن بعضه لتنصدع منه قلوب المكابرين و تنشق مرائر المتعصبين و تندك به جبال اوهام المتوهمين. و قد ادرج في تلك الأيام طرف منها في اعداد الاهرام و ثارت به عواصف الاحقاد الكامنة في صدور اللئام.

و خلاصه القول از این جمله که در این اوراق ثبت شد از اقوال کبار علما و فصحا و اصحاب تصنیف و تألیف از افاضل مسلمین و نصاری بل بعض از فلاسفه و حکما که هر یک به حضور مبارک مشرف گشته و امواج بحر معارف آن وجود اقدس را به بصر خود مشاهده نموده اند ارباب انصاف توانند ادراک نمود که اقوال بعض بی خبران که نه از فصاحت بهره ای یافته و نه از عربیت قسمتی برده و نه به حضور مبارک مشرف گشته اند چه مقدار از حقیقت دور است و از میزان عدل و نصفت مهجور.

والی یومنا هذا این نکته در ظهورات قبل مشاهده نشده است که نفسی بر فضل مدعی مقام شاریعت دین جدیدی که به آن معترف نیست شهادت داده باشد و یا به غیر اهانت و استخفاف اسم ناسخ دینی را که به آن معتقد است مذکور دارد.

مثلاً ملاحظه فرما که در مدت هزار و هشتصد سال تقریباً که از ظهور دیانت مسیحیه گذشته است نفسی از علما، یهود اسم مبارک حضرت عیسی علیه السلام را به نوع تفخیم و تعظیم در کتب و مصنفات خود مذکور نداشته و در مدت هزار و سیصد سال که از ظهور دیانت اسلامیّه انقضا یافته است احدی از امت نصاری اسم مبارک حضرت خاتم الانبیا را کتباً و یا لفظاً به اجلال و احترام هرگز یاد نکرده. و این از خصائص این ظهور اعظم است که اجانب بر جلالت قدرش شهادت داده و بر سعه بحار فضلش اعتراف نموده اند.

و اگر این عبد جمیع کلمات صنادید علم و حکمت و قروم ارباب فضل و بلاغت را که در حمد و ستایش این نیر سعادت سروده و یا در کتب و مصنفات خود درج نموده اند بخواهد در این اوراق ثبت نماید هر آینه از مقصود بازماند و این مقالات مختصره به تألیف کتب کبیره و مجلدات عظیمه منتهی گردد. و این نکته در غایت وضوح است که اعتراف این نفوس فاضله به علو مقام صاحب امر نه از دواعی خوف و رهبت بوده و یا موجبات طمع و رغبت زیرا که این وسائل در این مقام مفقود است و خطرات عظیمه لازال از برای متقربین به حضرتش موجود.

بل سبب این است که افاضل این حدود معنی فصاحت را فهمیده و مقصود از بلاغت را دانسته اند و از علم و معرفت و حریت ضمیر و نصفت تا به این درجه محروم نگشته اند

که نفهمیده ایراد کنند و بدون شاهد انتقاد نمایند و به صرف تعصب فضائل باهره را منکر شوند و در نزد ارباب انصاف خود را به اعتساف موصوف گردانند.

و اگر این عید را قصد مناقشات لفظیه بودی نه بیان مطالب علمیّه و تنقیح مناط ادلّه عقلیه و نقلیه هر آینه بعضی از غلطات و هفوات انشائیّه جناب شیخ را در این مقاله مندرج می داشت تا ارباب ادراک مبلغ علم ایشان را دریابند و بر مقدار فصاحت و بلاغت ایشان در صنعت انشاء و ترسیل مطلع گردند. و لکن مقصد این عید از انشاء این کتاب کشف غوامض مسائل علمیّه است نه بیان مطالب لغویّه. معذک بعضی از عبارات عربیه ایشان ذکر می شود تا سبب انتباه مردمان آگاه گردد. چه اغلاط فارسیّه ایشان فوق حدّ استشهاد است و اهون از مقام ایراد و انتقاد.

بل اگر عباراتی را که از ایقان شریف اقتباس نموده است از رسالتین ایشان برداری جز عبارات رکیکه چیزی نمی ماند و غیر از جمل فاسده مطلبی به نظر نمی رسد. چنانکه همین قدر از عباراتشان که مین دون تغییر و تبدیل مطابقاً للاصل نقل شد برای فهم مراتب قوّه ایشان در انشاء و ترسیل برهانی ناطق است و برای اظهار مقدار علمشان به فصاحت و بلاغت شاهی صادق.

مثلاً جناب شیخ در این مبحث پس از آنکه بزعم خود در قوانین الفاظ تحقیقات دقیقه نگاشته اند برای اظهار اقتدار بر عربیت کلام را به این عبارت مختوم داشته اند: « فَافْهَمْ هَذِهِ النُّكْتَةُ الَّتِي قَدْ كُنْتُمْ عَنْهَا غَافِلِينَ وَأَعْرَضْتُمْ بِجَهْلِهَا جَاهِلِينَ. » و این عبارت قطع نظر از رکاکت نظم و قبح اسلوب غلط ظاهر است زیرا که لفظ "اعرضتم" هرگز در لغت عرب وارد نشده است و ثلاثی غرّ به باب افعال از ابواب مزید فیه تعدی نیافته، لذا بایستی "وَعَرَّضْتُمْ لِجَهْلِكُمْ بِهَا الْجَاهِلِينَ" گوید، تا اگر کلام رکیک النظم و قبیح الاسلوب است لا محاله غلط نباشد.

و در خطبه کتاب جناب شیخ الاسلام ملاحظه فرما که نوشته اند: « بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ لِهِدَايَةِ الْعِبَادِ وَارْشَادِهَا إِلَى طَرِيقِ الْحَقِّ وَالرَّشَادِ وَأَظْهَرَ صِدْقَهُمْ بِالْمُعْجَزَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَيِّنَاتِ الْبَاهِرَةِ فَبَلَّغُوا أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَوَعْدَهُ وَوَعِيدَهُ الْخَلْقَ سُبْحًا بَعَثَ نَبِيَّنَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ. »

هرگز دیده نشده است که در کلام عرب بعد از کلمه "سَیِّمًا و لَاسَیِّمًا" بدون ضرورت فعلی از افعال را آورده باشند بل واجب است که این کلمه مصدر بر اسمی از اسما باشد و آن اسم به حرکات ثلثه علی حسب ماهو مقرر عند اهل اللغة متحرک گردد.

و کذلک در همین خطبه نوشته اند: «و کَمَّلَ اِیْمَانُنَا بِتَصْدِیقِهِ فِی جَمِیعِ مَا اُخْبِرَ عَنْهُ مِنْ اُمُورِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ تَوْقِینِ مَا نَصَّ بِهِ مِنْ اِمَامَةِ الْاَنْبِیَاءِ الطَّاهِرَةِ.»

لفظ "توقین" در لغت عرب هرگز دیده نشده است و از ماده یقین ابدأً باب تفعیل بنا نیافته است. و این مقدار کفایت است در بیان مبلغ علم جناب شیخ به عربیت و لازم نیست که بر این عبارت ایشان که هم در خطبه کتاب در تمجید حضرت ربّ الارباب نوشته اند، «مُسْتَجْمِعُ لِجَمِیعِ الصِّفَاتِ الْکَمَالِیَّةِ الْجَمَالِیَّةِ وَ مُنَزَّهٌ عَنِ الْاَوْصَافِ النَّقِیصَةِ وَ الْجَلَالِیَّةِ»، ایرادی نمایم که از این عبارت مستفاد می شود که جناب شیخ توصیف حقّ جلّ جلاله را به اوصاف جلال جایز نمی دانند و کأنه اسم "جلیل" و یا کلمه مبارکه "ذی الجلال و الاکرام" را از اسما و اوصاف الهیه نمی شمارند و این معلوم است که معنی لفظ جلیل جز ذات موصوف به جلال چیز دیگر نیست. چه می ترسم که مبادا جناب شیخ در انتیکه خانهای تمدّن وجه وجهی یافته باشند که توان به آن حقّ جلّ جلاله را به صفات کمال موصوف و از صفات جلال منزّه داشت. و لکن حقّ این است که باید جناب شیخ الاسلام را از این انتقادات معاف داشت چه نفسی که در دو رساله در مقام استشهاد به آیه مبارکه "...فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ... (۲۳)"^۱ آیات قرآنیّه را مصحف دارد و حقّ جلّ جلاله را از صفاتی که قرآن به آن ناطق است منزّه شمارد عیب نیست اگر لغت عرب را ممسوخاً استعمال نماید و با این حد از رکاکت قول و قلت علم بر مَنْ خَضَعَتْ لَهُ اَعْنَاقُ الْفُصَحَاءِ انتقاد فرماید.

و اگر اهل بهاء به دوام الارض و السماء حقّ جلّ جلاله را شکر و ثنا گویند هرگز از عهده شکر این موهبت بر نتوانند آمد که معترضین بر ربّ العالمین و مکذبین به یوم الدین شبهات واهی و ایرادات بارده و عبارات رکیکه خود را در اوراق و دفاتر ثبت نموده بیادگار گذاشتند تا چون به تقدیر حیّ قدیر غمام کثیف جهل و غباوت از آفاق عالم زائل شود و قلوب و ابصار در جمیع اقطار و امصار از اشعه انوار معارف روشن و منور گردد اذنب و اعقاب اهل ارتیاب

^۱ سورة بقره

نگویند که شاید معترضین بر حضرت ربّ الارباب در این شدّت اعراض و اعتراض به حبلی متین متمسک بوده اند و به رکنی وثیق متشبّث و کلّ به یقین مبین ببینند که معترضین بر حقّ چه گفته اند و چه نوشته اند و اهل ایمان گرفتار به معارضه چگونه اشخاص بوده اند زیرا که اصعب اشیا، و اتعب امور مناظره با مردم قلیل العلم است و معارضه با اشخاص عدیم الشعور. و لقد احسن و اجاد من قال،

وَمِنَ الْبَلِيَّةِ عَذْلٌ مَّنْ لَا يَرَعُوْى
مِنْ جَهْلِهِ وَخُطَابٌ مَّنْ لَا يَفْهَمُ

و بالجمله کلام در این مبحث نیک به طول انجامید و امید است که ارباب ادراک معذور دارند چه این مسئله فصاحت و بلاغت کتب سماویّه و کلمات الهیّه نه تنها فیما بین علمای اسلام و امت بهانیّه محلّ بحث و مناقشت گشته بل این مسئله چنانکه از تذییل کتاب مقاله فی الاسلام مستفاد داشتی مدتهای مدیده است که مطرح مباحثات امت نصاری و اسلام بوده و میدان جدال و نزال کبار رجال امتین شده.

ولذا این عید جمیع وجوه این مسئله را مفصلاً و مبسوطاً مرقوم داشت تا اهل بصیرت بر سبب اصلی حجّیت کلام الهی مطلع شوند و بر مبنای ایرادات و انتقادات ارباب شبهات اعم از اینکه مورد و منتقد جرجیس صال انگلیسی باشد و یا آخوند زاده تفلیسی، بصیر و آگاه گردند.

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

« و همچنین در تفسیر قول "تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْاِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ" الی آخر مصنّف، مذکور می فرماید که "قبل از ظهور هر نبیّ نجمی در سماء ظاهر ظهور می کند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن کهنه آن زمان خبر دادند به ظهور نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض پیدا شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت کذا فی زمن الکلیم و المسیح و الخاتم تا رسید به این امر بدیع منیع در این وقت اکثر منجمان خبر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده اند و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدّس الله تربتهما بشارت آن جناب را دادند." این مختصر عبارت ایقان است که ذکر شد.

اکنون سؤال می رود که با کدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبیّ ظهور نجمی در سماء لازم است و این لزومیت برای چیست. مگر ستاره ای اگر در سماء ظاهر نشود،

ملانکه سَموات حین ظهور مظهر به او ایمان نیاورند. مگر ایشان هم مکلفند که به دین او ایمان آرند. مگر برای علم ایشان جز از ظهور کوکب طریق دیگر نیست. با این همه این خبر اگر راست باشد محض در حقّ دو سه نفر پیغمبر وارد است نه اینکه در حقّ جمیع آنهم استناداً علی اخبار الکاهنین والمنجمین الذین یخبرون عن الحوادث بالظنّ والحس فقط فَإِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً.

بس عجب است از صاحب کتاب ایقان که خودش آنان را که تابع ظنّ شده اند در کتاب خود مراراً طعن و ملامت می کند اما خودش به اخبار کاهنان و منجمان استدلال و اعتبار می نمایند و این با اسم کتاب که ایقان است هرگز درست نمی آید. و علاوه در حقّ خلیل الله می فرماید که: "شخصی در ارض پیدا شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت." عجباً، در میان اهالی بابل و ملت صابئین که کلاً عبده اوثان بودند که بود آن شخص مبشر نام و نشان او را ولو مستند به قول یکی از مورّخین باشد بیان فرمایند.

و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند نام و نشان و طایفه و مکان را بیان و عیان فرمایند. و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم رحمهما الله را در حقّ امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند. هذه دلائل لاتشفی المریض ولا ترفع الشبهات عن القلوب سیما عن القلب الذی لم تعتدّ باستماع تلك الاقوال الواهية العارية عن الثبوت والبرهان « (انتهی).

جواب

بر اولی الالباب پوشیده نیست که در اوان طلوع شمس حقیقیّه و مواقیت تجدید و ابداع شرائع مقدسه سماویّه از قبیل ظهور حضرت ابراهیم و کلیم و حضرت عیسی و خاتم الانبیاء علیهم آلاف التحیّه والبهاء سنت الله رافه بعباده و رحمه علی خلقه بر این جریان یافته است که به ظهور علائم و آیات ارضیه و سماویّه و دینیّه خلق را به قرب ظهور موعود متنبّه فرماید و اصحاب قلوب صافیه را برای اجابت داعی الی الله و ایمان به مظهر امر الله مستعدّ و مترصد نماید، تا چون غمام غلیظ غیبت منقشع شود و جمال منیر موعود طالع و ندای حضرت معبود مرتفع نفوس طیبّه به حضرتش ایمان آرند و وجودات زکیّه به جنابش

مقبل شوند و امم عظیمه را از هلاک و دمار کلی رستگاری و نجات بخشند. "سُنَّةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" ۴۶۲. و چون اراده الهیه تعلق یافته بود که به قیام روح الله و ورود يوم الله چنانکه سابقاً مشروحاً عرض شد عالم دیانت رتبه تجدد یابد و اختلافات امم زائل شود و اصلاحات عظیمه ای که در جمیع کتب منصوص است به این ظهور مبارک تحقق پذیرد لهذا جمیع علامات و امارات قبل از ظهور این موعود عظیم و دلائل و آیات پیش از ورود این يوم کریم که مبشر به قرب میعاد ظهور موعود و وفای به عهد و وعود حضرت معبود است در جمیع کتب مقدسه سماویه و احادیث صحیحه نبویه وارد و منصوص گشته و در میان جمیع ملل و قبائل باقی و موجود مانده است.

و لکن علانم و امارات ظهور پیغمبران گذشته را از قبیل حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام که غالباً از ادیان و کتب ایشان چیزی باقی نمانده است نتوان یافت مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث و اخبار ادیان موجوده علی سبیل الاجمال یا از بیانات مظاهر امر الله علی سبیل التمثیل و الانذار.

و به این سبب که عرض شد بسا می شود که مظهر امر الله موعظه و تذکره للامم ذکر کیفیت رسالت یکی از رسل را می فرماید و آن خبر در سایر تواریخ یافت نمی شود و مأخذی جز اخبار نفس او ندارد. مثلاً اگر خبر ظهور ناقة صالح و معارضه قوم ثمود را که در قرآن وارد شده است یکی از نصاری از جناب شیخ الاسلام بپرسد که این حکایت در کدام تاریخ از تواریخ یهود و یونان و روم و فرس وارد شده و یا حکایات ذی القرنین و حوادث معروفه آن را کدام مورخ در کتاب خود اخبار داده است البته جناب شیخ از جواب عاجز آیند زیرا که این قصص مذکوره و کثیری از امثال آن از قبیل قصه موسی و خضر و نمله و سلیمان و زنده شدن حمار عزیز و غیرها ابدأ در تاریخی از تواریخ مؤلفه قبل از ظهور حضرت رسول علیه السلام وارد نشده است و نفسی از کبار مورخین مانند یوسیفوس و هیروdot و دیودوروس و استرابون و زنفون که تواریخ ملل شرقیه و غربیه را مفصلاً مرقوم داشته اند اشارتی در کتب خود به این قصص ننموده است.

و من ذلك ما جاء في سورة البقرة من قوله: "فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ..." ٢٤٩٦. فقد عزا هنا الى شاول وقومه ما جاء في التوراة عن جدعون وقومه (سفر القضاة ٧: ٥-٧). ومن ذلك أنه تعرض لتاريخ اسكندر فدعاه ذا القرنين وقال عنه أنه بلغ قوماً لا يفقهون قولاً وأنه بنى سداً من زبر الحديد وغير ذلك مما لا حقيقة له اصلاً اذ تاريخ الاسكندر معروف وقد كتبه الثقات قبل القرآن بكثير وليس فيه ذكر لهؤلاء القوم الذين لا يكادون يفقهون قولاً ولا للسداً» الى ان قال اخيراً: «ويترتب على ما مرّ من التناقض والغلط والجهل ان القرآن كلام البشر لا كلام الله وأنه تصنيف رجال مختلفي المقاصد والمذاهب من عرب ومجوس ونساطرة ويهود وان بعضهم كان امياً لا معرفة له في شيء. فلذلك كان فيه الغث والسمين وكثر تلونه حتى لم يبق له لون» (انتهى).

و چون ارباب بصارت در ایرادات تاریخی جناب شیخ بر ایقان شریف و بر ایرادات این منتقد معاند بر قرآن مجید به دقت نظر نمایند ملتفت می شوند که خار اعتراضات بر مظاهر امر الله پیوسته از اراضی جرزه قلوب میته بر یک شکل روید و نعیب استهزاء بر کلمات انبیاء همواره بر یک نهج مسموع گردد **أَشْبَهُ مِنَ الصَّعْلِ بِالصَّعْلِ أَوْ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ**.

بلی، فرقی که فیما بین ایرادات این دو مورد منتقد مشاهده می شود این است که قصص و حکایات ذی القرنین و بناء سد و طالوت و نهر و وزارت هامان و غیرها که در قرآن شریف وارد شده است فی الحقیقه در هیچ تاریخی نتوان یافت. و لکن آنچه از حوادث تاریخیه در ایقان شریف نازل گشته تماماً موافق است با کتب موجوده و تواریخ معتبره. نهایت ما فی الباب این است که جناب شیخ از معارف تاریخیه مثل سایر معارف بی بهره بوده اند که به این شبهات متمسک گشته اند و مثل هاشم شامی گمان کرده اند که تصدیق و تکذیب مظاهر امر الله موقوف است به موافقت و مخالفت کتب تاریخیه و یا انطباق و عدم انطباق کتب ایشان با افکار طبیعیّه.

و بالجمله چون در تفسیر آیه "حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ إِبْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ" که حضرت عیسی علیه اطیب التحیة و البهاء در علانم ظهور بعد فرموده اند در کتاب مستطاب ایقان نازل شده بود آنچه که مختصر آن این است که مقصود از سماء، سماء ظاهری و معنوی است که قبل

از ظهور هر یک از مظاهر امر الله همچنان که در سماء ظاهر نجمی طلوع می نمود تا خلق سموات را به طلوع آن نیر سعادت بشارت دهد، در ارض نیز شخصی ظاهر می شد تا اهل ارض را به ظهور آن وجود مسعود اخبار دهد.

مثلاً چون در زمان نمرود کهنه آن زمان از طلوع نجمی که مبشر به ولادت حضرت خلیل الرحمن بود او را اخبار دادند کذلک نفسی بود که خلق را به قرب ظهور آن حضرت بشارت می داد و چون در زمان فرعون کهنه مصر او را از طلوع نجمی که دال بر میلاد حضرت موسی علیه السلام بود اخبار دادند کذلک در ارض شخصی بود که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود.

و چنانکه در زمان میلاد شریف حضرت عیسی علیه السلام مجوسی چند از مشرق به اراضی مقدسه آمدند و مردم را به طلوع نجم آن حضرت در آسمان بشارت دادند کذلک در ارض حضرت یحیی علیه السلام قیام فرمود و خلق را به قرب ظهور مسیح مستبشر داشت.

و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء علیه من التحیات اطیبها و ابهاها چون بعضی از طلوع نجمی در آسمان که مبشر به ظهور پیغمبری بزرگ بود اخبار دادند کذلک در ارض چهار نفس بودند که واحداً بعد واحد به ظهور آن حضرت اخبار می فرمودند و سلمان فارسی خبر ظهور آن حضرت را از این نفوس مسموع داشت و به سعادت ایمان و شرفیابی به حضور اقدسش مشرف گشت.

تا آنکه امر به این ظهور اقدس اعظم منتهی شد و منجمین از ظهور نجم در آسمان اخبار دادند و نورین نیرین الشیخ الاکبر احمد الاحساوی و السید الامجد کاظم الرشتی علیهما افضل التحیات و اطیب البرکات خلق را به قرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودند و اهل ارض را به انقضای اجل محدود امیدوار نمودند.

و خلاصه القول چون این تفسیر به نظر جناب شیخ رسیده باب ایراد را به گمان خود وسیع یافته و چنان تصور نموده اند که ذکر این حوادث در احادیث نبویه و یا کتب معتبره تاریخیه وارد نشده است و چنان گمان کرده اند که اگر کتب تاریخیه مثبت قول مظاهر الهیه نباشد صحت ادعای ایشان منتقض خواهد شد و اگر اهل سموات نیز مانند اهل ارض مأمور به ایمان باشند فی المثل طبقات سماء منفطر خواهد گشت. و لهذا علی سبیل السؤال ایراد کرده اند که

«اولاً به کدام برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبی ظهور نجمی در سماء لازم است و این لزومیت برای چیست.» و جناب مناظر شیخ الاسلام در جواب ایشان نوشته اند که ذکر لزومیت در کتاب مستطاب ایقان نیست. یعنی این نسبت لزومیت از مخترعات جناب شیخ الاسلام است که به ایقان شریف بسته اند و با اینکه در صفحه ۳۲ رساله مطبوعه خود کاذب و مفتری را لعن کرده اینجا خود در ورطه افتراء ظاهر مبتلا گشته اند. و سبب اینکه هرگز مظاهر امر الله و مؤمنین به ایشان امری را بر سبیل لزوم به حق جلّ جلاله نسبت نمی دهند و به عبارت اوضح بر سبیل تحکم مثل آخوندها «باید چنین شود و باید صاحب امر چنان کند» نمی گویند و خداوند تبارک و تعالی را ملزوم به متابعت اراده و مشیت نفسی نمی شمارند این است که به حکم آیه کریمه «...يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»^۱ و «...يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ»^۲ او را فاعل مایشاء و حاکم علی مایرید می دانند و به حکم آیه مبارکه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۳ او را قادر بر محو و اثبات هر شیء می شمارند و هرگز نمی گویند که چرا خداوند این علامت را از سایر علامات اختیار کرد و چرا این آیت را از میانه آیات انتخاب فرمود. لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ عَمَّا يَفْعَلُونَ^۴ و اگر نفسی در این عبارات جناب شیخ که علی سبیل الاستهزا در این موقع نوشته اند و خود را در عداد مذکورین در آیه کریمه «...مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۵ داخل کرده اند به دقت تأمل نماید می بیند که در حقیقت این ایراد و انتقاد ایشان اولاً و اصلاً راجع به حضرت عیسی علیه السلام است. چه آن حضرت وعده فرموده اند که قبل از ظهور حضرت موعود علامت او اولاً در آسمان ظاهر می شود و خلق را به قرب ظهور متذکر می دارد و ثانیاً راجع به ائمه و علمای اسلام است چه ایشان ظهور نجم را در آسمان از امارات کلیه ظهور پیغمبران شمرده و در احادیث و یا کتب خود ثبت فرموده اند.

^۱ سورة ابراهيم

^۲ سورة مائدة

^۳ سورة رعد

^۴ اشاره به سورة انبياء. آیه ۲۳

^۵ سورة يس

نظر کن در کتاب المواهب اللدنیة تألیف علامه قسطلانی که از مشاهیر کتب معتبره اسلامیة است که چند حدیث در باب طلوع نجم از یهود و منجمین زمان حضرت رسول علیه السلام روایت نموده است: "قَالَ وَ مِنْ عَجَانِبِ وِلَادَتِهِ مَا أَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ إِنِّي غُلَامٌ ابْنُ سَبْعٍ سِنِينَ أَوْ ثَمَانٍ أَعْقِلُ مَا رَأَيْتُ وَ سَمِعْتُ إِذَا يَهُودِيٌّ يَصْرُخُ ذَاتَ غَدَاةٍ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ فَاجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَ أَنَا أَسْتَمِعُ قَالُوا يَا وَيْلَكَ مَا بَالُكَ قَالَ طَلَعَ نَجْمٌ أَحْمَدٌ." یعنی بیهقی و ابونعیم از حسان بن ثابت که از مشاهیر اصحاب و مداح و محبوب حضرت ختمی مآب بود روایت نموده اند که گفت: من کودکی هفت یا هشت ساله بودم و می فهمیدم آنچه را می دیدم که ناگاه صبحی یک نفر از یهود فریاد می نمود که یا معشر الیهود پس چون نزد او جمع شدند و من می شنیدم که به او گفتند یا ویلک ترا چه می شود او جواب گفت که نجم احمد طلوع نمود.

"و قال ایضاً كَانَ مَوْلَدُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عِنْدَ طُلُوعِ الْغَفَرِ وَ هُوَ ثَلَاثَةُ أَنْجُمٍ صَغَارٍ يَنْزِلُهَا الْقَمَرُ وَ هُوَ مَوْلِدُ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ." یعنی میلاد آن حضرت نزد طلوع غفر بود و آن سه کوکب صغار است که قمر بر آن نازل می شود و آن علامت میلاد پیغمبران است.

و مولانا جلال الدین البلخی صاحب مثنوی که شهرتش او را مستغنی از توصیف ابن عبید دارد و جناب شیخ نیز به اشعار او کثیراً استشهاد نموده اند در باب نجم چنین فرموده است:

«هر پیمبر که در آید در رحم نجم او در چرخ گردد منتجم»

و این معلوم است که مستند این علمای اعلام در این مقام احادیثی است که از حضرت رسول و ائمه علیهم السلام وارد شده است و ایشان تصدیق منجمین را در ظهور این نجم اعتبار فرموده اند چنانکه کتاب انجیل و حواریین حضرت عیسی علیه السلام که در قرآن شریف از ایشان به رسل و انصار الله تعبیر فرموده نیز تصدیق همین منجمین را معتبر دانسته و تا امارتی باشد بر صدق ادعای آن حضرت در انجیل مقدس مندرج داشته اند.

و از این جمله که ذکر شد ارباب انصاف توانند دانست که ذکر لزومیت ظهور نجمی در میلاد هر یک از مظاهر امر الله در کتب و احادیث اهل اسلام است نه در کتاب مقدس ایقان. نهایت این است که در این کتاب مستطاب عبارت انجیل شریف تفسیر شده و اماراتی را که حضرت عیسی علیه السلام از علانم ظهور مقرر داشته اند بیان فرموده.

و ثانیاً در خصوص اینکه در ایقان شریف نازل شده است که قبل از ظهور حضرت خلیل الرحمن شخصی در ارض پیدا شد که خلق را بشارت می داد به ظهور آن حضرت، جناب شیخ نوشته اند: «عجبا در میانه اهالی بابل و ملت صابنین که کلاً عبده اوثان بودند که بود آن شخص مبشر نام و نشان او را ولو مستند به قول یکی از مورخین باشد بیان فرمایند.»

اولاً از این عبارت شیخ چنین مستفاد می شود که گویا خدائی که قادر بود از میان وثنیین و صابنین عرب رسول مکرمی مانند حضرت رسول علیه السلام مبعوث فرماید تا باب هدایت بر خلق مسدود نگردد و رشته توحید منقطع نشود العیاذ باللّه قادر نبود که در میان وثنیین بابل مبشری مبعوث فرماید تا خلق را به ظهور حضرت خلیل الرحمن بشارت دهد. والا اگر خداوند تبارک و تعالی را قادر می دانند و او را همواره هادی عباد می شمارند چه جای این ارتیابست و چه محلّ این همه تعجب و استغراب. ثانیاً سبب اشتباه جناب شیخ همان توهمات سابقه است که بطلان آن را مکشوف و مبرهن داشتیم و آن اینست که گمان کرده اند که دیانت صابنین اصلاً وضع الهی نبوده است و از اوّل انبیاء و رسل آن را تشریع ننموده اند و مبنای آن اصلاً بر وثنیت و بت پرستی تأسیس یافته و رشته توحید در آن مفقود بوده است و ما در سابق بطلان این اعتقاد را واضح و مکشوف داشتیم و ثابت نمودیم که جمیع ادیان موجوده اصلاً به وضع و تشریع انبیاء علیهم السلام تأسیس یافته و عبادت اوثان از بدعتها و ضلالت هائی است که همواره به سبب سوء تصرف علما و حکما و یا به سبب اغراض سیاسیه ملوک و امرا در ادیان الهیه داخل شده و در هر یک از این ادیان با وجود استیلا و اشتغال عبادات باطله رشته توحید و خدا پرستی تا ظهور رسولی جدید و دینی جدید قطع نشده.

و چون مطلقاً معارف و علوم در میانه فقهای قفقاز به درجه ای انحطاط یافته است که از حوادث و وقائع زمان خود بی خبرند تا چه رسد به تواریخ قدیمه و حوادث ماضیه در این مقام قول بعض از کبار مورخین را در بیان عقائد صابنه مذکور می داریم شاید جمعی از اهل استعداد بر حقائق علمیّه آگاه گردند و بر مقدار اوهام باطله فقهای عصر مطلع شوند.

قال المورخ الشهير عماد الدین ابو الفداء الحموی فی ذکر امة السریان و الصابنین:

«امة السریان هی اقدم الأمم و کلام آدم و بنیه بالسریان و ملتهم هی ملة الصابنین

و یذکرون أنهم أخذوا دينهم عن شيث وادريس و لهم كتاب يعزونه الى شيث و يسمونه صحف شيث يذکر فيه محاسن الاخلاق مثل الصدق و الشجاعة و التعصّب للغريب و ما اشبه ذلك و يأمر به و يذکر الرذائل و يأمر باجتنابها. و للصائنين عبادات منها سبع صلوات منهنّ خمس توافق صلوات المسلمين و السادسة صلوة الضحی و السابعة صلوة يكون وقتها في تمام الساعة السادسة من الليل. و صلواتهم كصلوة المسلمين من النية و ان لا يخلطها المصلی بشیء من غيرها و لهم الصلوة على الميت بلا ركوع و لا سجود. و يصومون ثلثين يوماً و ان نقص الشهر الهلالی صاموا تسعاً و عشرين يوماً و كانوا يراعون في صومهم الفطر و الهلال بحيث يكون الفطر و قد دخلت الشمس في الحمل و يصومون من ربع الليل الأخير الى غروب قرص الشمس. و لهم اعياد عند نزول الكواكب الخمسة المتحيرة بيوت اشرافها و الخمسة المتحيرة الزحل و المشتري و المريخ و الزهرة و عطارد. و يعظمون بيت مكّه. و لهم بظاهر حران مكان يحجونه. و يعظمون اهرام مصر و يزعمون ان احدها قبر شيث بن آدم و الآخر قبر ادريس و هو حنوخ و الآخر قبر صابی بن ادريس الذي ينتسبون اليه. و يعظمون يوم دخول الشمس برج الحمل فيتهادون فيه و يلبسون افخر ملابسهم و هو عندهم من اعظم الاعياد لدخول الشمس برج شرفها. قال ابن حزم، و الدين الذي انتحلّه الصابنون اقدم الاديان على وجه الدهر و الغالب على الدنيا الى ان احدثوا فيه الحوادث فبعث الله تعالى اليهم ابراهيم خليله عليه السلام بالدين الذي نحن عليه الآن» (انتهی).

و از اين جمله توانی دریافت که آنچه سابقاً عرض شد که شارع جميع اديان انبياء عليهم السلام بوده اند در غایت صحت و اتقان است. و اگر خوف تطویل نبودی اقوال سایر علمای این فن را نیز مذکور می داشتم تا بر ارباب درایت روشن شود که دین صابنین اعظم دین الهی بوده در ارض و اکثر عبادات را از قبیل صلوة و صوم و حج بیت الله و غسل جنابت و وضو که اکنون در اسلام معمول است اصلاً از مشروعات آن دین است که حقّ جلّ جلاله در اسلام باقی گذاشته و امضا فرموده است.

و از این جمله به خوبی بطلان اوهام امثال جناب شیخ را توانی دریافت که گمان کرده اند که وضع این دین بر وثنیت شده و رشته توحید در آن مقطوع بوده. و گرفتم که جناب شیخ کتب معتبره را ندیده و از معارف تاریخیّه بی بهره اند آیا قرآن شریف را نیز خوانده اند که حقّ تبارک

و تعالی دین صابنین را در عداد ادیان حقّه شمرده و به صالحین از ایشان وعده و بشارت نجات داده است.

قال الله تبارک و تعالی فی سورة المائدة: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (۱۶۹). خلاصه ترجمه آیه شریفه این است که می فرماید از مؤمنین یعنی اهل اسلام و یهود و صابنین و نصاری کسانی که به خداوند و به روز قیامت معتقد بودند و به صلاح و نیکی عامل، بر ایشان خوفی نیست و هرگز محزون نشوند.

و آیا کلام متین امیر المؤمنین علیه السلام را ندیده اند که در نهج البلاغه مذکور است که فرموده است: "لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ." یعنی زمین خالی نخواهد ماند از قائمین به حجج الهیه اعم از اینکه قائم به حجت الله ظاهر و مشهور باشد و یا خائف و مستور تا اینکه حجج الهیه باطل نشود و بیّنات او زایل نگردد.

و آیا این کلام آن حضرت را که هم در نهج البلاغه مذکور است ندیده اند که فرموده: "إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تُسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتُبْصَرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتُنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ. وَ مَا بَرَّحَ لِلَّهِ عِزَّتْ آلَانِهِ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورٍ يَقْظَةُ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْسِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يَخُوفُونَ مَقَامَهُ." یعنی هر آینه خداوند تبارک و تعالی ذکر خود را جلاء قلوب مقرر داشته است که انسان به سبب او پس از کری شنوا و پس از ضعف بصر بینا می شود و بعد از سرکشی و معاندت رام و منقاد می گردد. و لا زال خداوند عزّت آلانه را در اوقات متتابعه و ایام فترات عبادی بوده که با ایشان در افکارشان نجوی و در فوادشان تکلم می فرموده. پس ایشان مصباح منیر بیداری را در اسماع و ابصار و افئده می افروختند و خلق را به ایام الله متذکر می نمودند و از صعوبت مقام یوم ظهور تخویف و تحذیر می فرمودند.

بلی، جناب شیخ الاسلام این بیانات صریحه و کلمات بلیغه را ندیده‌اند و اگر دیده‌اند نفهمیده‌اند. والّا تعجب و استغراب نمی نمودند که کی بود آن مبشر در میان بت پرستان که خلق را به ظهور حضرت خلیل الرحمن بشارت می داد.

و اکنون مقصود کاتب، بیان این نکته نیست که بی علمی جناب شیخ و امثال ایشان را واضح و مکشوف دارد چه این از جمله واضحات است و عین رساله ایشان شهادت می دهد بر مقدار علم و فضل مصنف آن. بل چنانکه سابقاً نیز اشاره شد مقصود این است که ارباب فراست و نباهت دریابند که این تمثیل به دیانت و ثنیه از مخترعات طائفه پروتستانیّه است که می خواهند به آن دلیلیّت نفوذ و بقای دین اسلام را زایل نمایند و دلیل تقریر را که اعظم برهانی است بر حقیقت حضرت رسول باطل کنند تا اهل ایمان و ارباب مدارک عالیه بر مکامن شبهات مطلع گردند و بر خطرات قلوب میته که محلّ انبعاث روائع منتنه تشکیکات است آگاه شوند. و به یقین مبین بدانند که لازال ظهور مظاهر امر الله بر یک نهج بوده و هیچگاه روائع طیّبه و نفحات معطره حجج الله و اولیانه از ارض قطع نشده هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال.

و بالجمله چون مبنای استغراب و تعجب جناب شیخ از ظهور مبشری در میان صابنین معلوم شد که ناشی از عدم اطلاع ایشان بوده است از کیفیت ظهور انبیاء و تجدّد شرائع، اکنون در اصل سؤال ایشان نظری فرما که حاصل آن این بود که نام و نشان او را ولو مستند به قول یکی از مورّخین باشد بیان فرمایند.

« و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند.» لهذا جناب مناظر ایشان در جواب نوشته‌اند که « در کتاب روضة الصفا و در کتاب نفحات الازهار و در کتاب کامل ابن الاثیر ذکر ظهور نجم و اخبار منجمین به نمرود از میلاد حضرت خلیل الرحمن مذکور است (یعنی کتب تواریخ فارسیّه و ترکیّه و عربیّه بر این حادثه محتوی است). »

و هکذا ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت موسی علیه السلام در مثنوی مولانا جلال الدین الرومی مفصلاً مذکور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت عیسی علیه السلام در نفس انجیل

مقدّس مسطور و ذکر طلوع نجم در میلاد حضرت خاتم الانبیاء و اخبار مؤیدان به طلوع آن در اکثر تواریخ اسلامیّه مرقوم است.

و در جواب سؤال ثانی شیخ که «کی بود آن منجمی که در ظهور بدیع اخبار از طلوع نجم جدید نمود» نوشته اند: «تیمور خوارزمی از سلاله تیمور مشهور که از ساکنین مدینه اصفهان و از مشاهیر منجمین آن زمان بود اخبار داد که به حکم قرآن نجوم فلک از سنه ۱۲۳۰ الی سنه ۱۲۵۰ هجریه امری در عالم حادث می شود که موجب انقلابات کلیه می گردد. و میرزا آقا خان منجم اصفهانی ساکن نصرآباد که منجم باشی مرحوم معتمدالدوله منوچهر خان و مستخرج تفاوت سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که به ظهور او قوانین دیانت متجدّد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیّه تحقق یافته است. و این مطلب را غالباً در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور می داشت و تا به این درجه در صحت نظر خود تأکید می نمود که هر نفسی که تا سنه ۱۲۶۰ هجریه زنده ماند غرائب حوادث جدیده را مشاهده نماید. حتی بعضی از اکابر سؤال می نمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد. او جواب می گفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول علیهم السّلام ایجاد دین تازه نماید. و دیگری از منجمین آن زمان گفته است که از برای هر یک از کواکب سبعة سیاره معروفه نزد شرقیین دوره ای است که مخصوص به آن کوکب است و ابتدای آن از کوکب زحل است و به قمر منتهی می شود (والی یومنا هذا دوره اخیره را کتاب و ارباب قلم دور قمر می نامند) و پس از انقضای دور قمر دوره جدیده ظاهر می شود که تواریخ شهریه و سنویه آن بر ۱۹ متعین می گردد و انقضای دوره قمریه و بلوغ تجدّد دوره فلکیّه به ظهور کوکب و علامات جدیده سماویه تعیین می یابد و این علامات تحقق یافت و دوره متجدّد گشت.»

و خلاصه القول پس از آنکه جناب مناظر شیخ الاسلام با آنکه از اهل حرفت و تجارتند نه از ارباب قلم و صحافت جواب جناب شیخ را به این گونه اتقان و رشاقّت مرقوم و بی علمی جناب ایشان را به حقائق دینیّه و تاریخیّه واضح و معلوم داشته اند، ضمناً نیز از جناب شیخ سؤال نموده اند که «چگونه است که جناب ایشان این ایراد را بر انجیل مقدّس وارد نیآورده اند

که به صراحت در اول اصحاب ثانی انجیل متی وارد شده است که «لَمَّا وَلَدَ يَسُوعُ فِي بَيْتِ لَحْمِ الْيَهُودِيَّةِ فِي أَيَّامِ هِيرُودَسِ الْمَلِكِ إِذَا مَجُوسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ قَدْ جَاءُوا إِلَى أُورُشَلِيمَ قَائِلِينَ أَيْنَ هُوَ الْمَوْلُودُ مَلِكُ الْيَهُودِ فَأَتَيْنَا رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَأَتَيْنَا لِنَسْجُدَ لَهُ»، و چرا ابتدا نوشته اند که این فقره در کدام تاریخ وارد شده و اسم آن مجوس منجم چه بوده است و اگر آنچه را مظاهر امر الله در کتب خود اخبار می فرمایند محض اینکه در تواریخ سایرین یافت نشود باید قبول نکرد و دلیل ردّ مظاهر امر الله گرفت چرا این ایراد را اولاً بر قرآن شریف وارد نیاورده اند زیرا که ذکر صالح و هود ابتدا در کتب نصاری و یهود بل در کتب یونان و روم و هند وارد نشده است چنانکه الی یومنا هذا علمای آن ملل همین را بر قرآن انتقاد می نمایند و مانند جناب شیخ آن را وسیله تکذیب مظهر امر الله مقرر می دارند.»

و بالجمله چون این جواب متین و انتقاد سدید به نظر جناب شیخ رسیده و خود را از جواب حضرت مناظر عاجز و قاصر یافته لهذا در رساله ثانیه جریاً علی عاده روی سخن را به تشنیع و شتم مصروف داشته به گمان اینکه به یاوه گوئی ضعف شبهات ایشان مستور می ماند و یا به سب و شتم کلمه الله از نفوذ ممنوع می گردد و یا شبهه باطله به توجیهات عدیده و تقریرات متنوّعه حله حجّیت می پوشد و استعداد دلیلیّت می یابد. غافل که عقلاً فرموده اند که اگر یک نامربوط را هزار توجیه نمائی هزار و یک نامربوط خواهد شد و شاهد زشت را اگر به حلل گرانمایه بیارائی همان هیئت منحوس و خلقت غیر مانوس خواهد بود.

و حاصل آنچه در رساله ثانیه نوشته اند بعد حذف الزوائد این است که «اولاً چرا در ایقان به اقوال منجمین و کهنه اعتماد فرموده و به آن استدلال نموده اند و ثانیاً مگر عالم منحصر است به ایران، چرا علمای سایر بلاد از ظهور نجم اخبار نداده اند» و چون انسان عاقل به این شبهه جناب شیخ نظر نماید آن را از چندین وجه از درجه اعتبار ساقط می بیند.

وجه اول آنکه جناب شیخ فرق فیما بین امارات ظهور و براهین صاحب ظهور را نفهمیده اند و بیان علامات و امارات را عین ادله و بیّنات تصوّر کرده اند. مثلاً در تورات مقدّس به ظهور مسیح بشارت داده و انبیای بنی اسرائیل علامات و علامات را چند از برای ظهور آن حضرت بیان فرموده اند و این معلوم است که این علامات غیر از ادله و براهینی است که حقّ جلّ جلاله به نفس مسیح عنایت فرموده و حقیقت آن حضرت را به آن ادله و براهین ثابت و مدلل داشته.

فاجاب وقال لهم اذا كان المساء قلتم صحو لان السماء مخرجة
وفي الصباح اليوم شتاء لان السماء مغمورة بغيوسة يامراؤون
تعرفون ان تميزوا وجه السماء واما علامات الازمنة فلا
تستطيعون . جيل شرير فاسق ياتس آية ولا تغطي له
آية الا آية يونان النبي . ثم تركهم ومضى . يعني فريسان
وصادوقيان که دو فرقه از علمای بنی اسرائیل بودند نزد
حضرت عیسی علیه السلام آمدند و بر سبیل امتحان از
آنحضرت خواهش کردند که معجزة آسمانی برای ایشان
ظاهر فرماید . جواب فرمود که چون شام شود گوئید
هوا خوش خواهد بود زیرا که آسمان سرخ است و در صبح
گوئید که امروز هوا ناخوش خواهد بود زیرا که آسمان
شدیداً الحمرة و تیره و گرفته است ای فرزندان روی فلک را
تمیز میتوانید داد . و علامات این عصر را نمیتوانید تمیز داد
طبقه شریر فاسق خواهش معجزة مینماید و سواي معجزة
یونس بنی هیچ معجزة بوی داده نخواهد شد پس آنها را
بگذاشت و بگذشت . حال قدری در این بیانات تفکر نمائید
و بینید که اگر این تشکیکات و فروض و همیه جناب شیخ قابل
اعتنا باشد و عند الله این اعتذارات بارده مقبول افتد بچند درجه

دیگر خواهد آمد و در کمال وقاحت خواهد گفت که غلط کرده است آنکه از طلوع نجم و ظهور مجدد دین اخبار داده است.

و یا آنکه جناب شیخ پس از آنکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: «جِئْتُمْ تَطْهَرُونَ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ»، و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه طتنجیه فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ بَعْدَ حِينَ طَرْفَةَ تَعْلَمُونَ بِهَا بَعْضَ الْبَيَانِ وَتَنْكَشِفُ لَكُمْ صَنَائِعُ الْبُرْهَانِ عِنْدَ طُلُوعِ بَهْرَامَ وَكَيَوَانَ عَلَى دَقَائِقِ الْإِقْتِرَابِ»، توقع دارند که حق جلّ جلاله قضا خود را تغییر دهد و امارات سماویه را محض پاس خاطر شیخ الاسلام از جمله علامات ساقط کند تا احتیاج به تصدیق منجمین نیفتد و میرزا آقا خان اصفهانی محض اینکه قول حقّی گفته است محلّ ردّ و شتم اصحاب لعن و شتم نگردد و طرفه که در عبارت خطبه حضرت امیر علیه السلام وارد شده است نام کوکبی است از کواکب.

قال صاحب القاموس: «الطَّرْفُ الْعَيْنُ لَا يُجْمَعُ لِأَنَّهُ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ أَوْ إِسْمٌ جَامِعٌ لِلْبَصَرِ لَا يُثَنَّى وَلَا يُجْمَعُ وَقِيلَ أَطْرَافٌ وَكُوكَبَانِ يَقْدُمَانِ الْجَبْهَةَ سُمِّيَا بِذَلِكَ لِأَنَّهُمَا عَيْنَا الْأَسَدِ يَنْزِلُهُمَا الْقَمَرُ.» و قال البستاني في محيط المحيط: «الطَّرْفَةُ الْمَرْءُ وَنَجْمٌ» (انتهی). و از این جمله توانی فهمید که حضرت امیر ظهور نجم را از علامات محققه مقرر داشته و جناب شیخ به سبب بی علمی رایت مجادلت افراشته.

و حال آنکه در بعض مواضع حقّ جلّ جلاله از شدت مکابره و مجادله و اعراض و اعتراض امثال جناب شیخ به اقوال اجانب استدلال فرموده است. مثلاً ملاحظه فرما در سورة یونس که خداوند تبارک و تعالی به حضرت خاتم الانبیا، می فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (۹۴). یعنی اگر ترا شکّی است در آنچه بر تو نازل کرده ایم پس از کسانی که قبل از تو کتاب می خوانند سؤال نما تا بدانی که آنچه بر تو فرود آمده است حقّ است پس مباش البته از شک کنندگان.

حال ملاحظه فرما که اگر شخص مکابر و مجادل باشد می گوید که آیا حضرت رسول به قول حقّ جلّ جلاله اعتماد نمی نمود که بایستی از یهود و نصاری سؤال نماید تا بر حقیقت قرآن و شوق یابد و شکّش زایل گردد. در این صورت معلوم است، که خواه در قرآن مجید

بفرماید: "...فَاسْتَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُ وَنَ الْكِتَابَ..."^۱، و یا در ایقان شریف بفرماید: "منجمان از طلوع نجم اخبار نموده اند"، فقط دفع اقوال مجادلین است نه اعتماد به قول یهود و یا منجمین.

و خلاصه القول مقصود این است که اهل شعور بفهمند که لازال حجت مظاهر امر الله چنانچه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد آیات الهیه و بینات قطعیة سماویة است و مابقی از قبیل دفع شبهات متمسکین به شبهات است و رفع اوهام منتظرین تکمیل علامات تا فرق فیما بین آیات و بینات و دفع شبهات و ظهور علامات را دریابند و در حفره وهمی که حضرت شیخ در آن واقع شده و دفع شبهه را دلیل صاحب امر گرفته اند واقع نگردند.

وجه ثانی اینکه جناب شیخ نظر به تعریفات بعض لغویین و مورخین که دائرة معارفشان اضیق از قلوبشان بوده است گمان کرده اند که کاهن یعنی شخصی که از غیب خبر دهد و غالباً اعتماد آن بر حدس و تخمین باشد و حال آنکه این نیز ناشی از بی علمی جناب شیخ و امثال ایشان است به مأخذ و معنای حقیقی کاهن. زیرا که لفظ کاهن که معرب کوهن عبری است مساوق است با لفظ امام در عربی و منصب کهنوت منصب ریاست دینیّه است که حضرت موسی علیه السّلام به حکم خداوند تبارک و تعالی به حضرت هارون و اولاد آن حضرت عنایت فرمود چنانکه حضرت رسول علیه السّلام منصب امامت و وصایت را به حضرت امیر و اولاد آن حضرت راجع داشت.

نظر فرما در اصحاح ۲۸ سفر خروج از اسفار تورات مقدّس که فرموده است: "وَقَرَّبَ إِلَيْكَ هَارُونُ أَخَاكَ وَبَنِيهِ مَعَهُ مِنْ بَيْنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِيَكُونُوا لِي هَارُونُ وَنَادَابَ وَأَبِيهُو وَالْعَازَارُ وَإِثَامَارُ بَنِي هَارُونُ. وَأَصْنَعُ ثِيَاباً مُقَدَّسَةً لِهَارُونُ أَخِيكَ لِلْمَجْدِ وَالْبَهَاءِ وَتَكَلِّمَ جَمِيعَ حُكَمَاءِ الْقُلُوبِ الَّذِينَ مَلَأْتُهُمْ رُوحَ حِكْمَةٍ أَنْ يَصْنَعُوا ثِيَابَ هَارُونُ لِتَقْدِيسِهِ لِيَكُونُوا لِي." یعنی خداوند تبارک و تعالی به موسی فرمود که برادرت هارون و پسرانش را به همراهش از میان بنی اسرائیل به خود مقرب دار. یعنی هارون و پسران هارون ناداب و ابیهو و العازار و اثیامار را تا آنکه از برای من کاهن باشند. و از برای برادرت هارون جهت عزّت و زینت

لباسهای مقدس بساز. و همگی دانشمندان که ایشان را به روح حکمت پر کرده‌ام بگو که لباس‌های هارون را بسازند که مقدس گشته کاهن من باشد.

از این عبارات می‌توان معنای حدیث صحیح "أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي" را کما ینبغی مستفاد داشت. و منصب کهنات و ریاست دینی بنی اسرائیل نسل بعد نسل در ذریه حضرت هارون متسلسل و متوارث بود تا زمان صموئیل نبی که کاهن و معاصر حضرت داود بود و رسوم سلطنت در میان بنی اسرائیل به امر او تقریر یافت و به تنصیص او اولاً شاول و ثانیاً داود به سلطنت بنی اسرائیل نائل گشت.

کما نزل فی القرآن الشریف فی سورة البقرة: "أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ اابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... (۲۴۶)" الى آخر الآيات النازلة فی کیفیة تأسيس الملك فی بنی اسرائیل.

و جمیع این انبیاء که کتب ایشان اکنون در عهد قدیم محفوظ است از همین کهنه و از سلالة حضرت هارون بودند تا آنکه نوبت کهنات در زمان حضرت عیسی علیه السلام به زکریای نبی والد حضرت یحیی رسید. و در ذکر او در انجیل لوقا چنین وارد شده است: "و كَانَ فِي أَيَّامِ هِيرُودَسَ مَلِكِ الْيَهُودِيَّةِ كَاهِنٌ اسْمُهُ زَكَرِيَّا مِنْ فِرْقَةِ أَبِيَا وَ امْرَأَتُهُ مِنْ بَنَاتِ هَرُونَ وَ اسْمُهَا أَلِيصَابَاتَ. وَ كَانَا كِلَاهُمَا بَارَيْنِ أَمَامَ اللَّهِ سَالِكَيْنِ فِي جَمِيعِ وَصَايَا الرَّبِّ وَ أَحْكَامِهِ بِلَا لَوْمَ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمَا وَلَدٌ إِذْ كَانَتْ أَلِيصَابَاتُ عَاقِرًا وَ كَانَ كِلَاهُمَا مُتَقَدِّمَيْنِ فِي أَيَّامِهِمَا فَبَيَّنَمَا هُوَ يَكُونُ فِي نُوبَةِ فِرْقَتِهِ أَمَامَ اللَّهِ حَسَبَ عَادَةِ الْكَهَنُوتِ أَصَابَتْهُ الْقُرْعَةُ أَنْ يَدْخُلَ إِلَى هَيْكَلِ الرَّبِّ." یعنی در اوان هیرودس سلطان یهودیه زکریا نام کاهنی بود که از دسته ابیا بود و زنی داشت از دختران هارون که او را نام الیصابات بود و ایشان هر دو در نزد خداوند صواب کار می‌بودند و در تمامی فرائض و سنن خداوند بی دغدغه رفتار می‌نمودند. و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات یائسه بود و هر دو در عمر سبقت بسته بودند. و چنین بوقوع پیوست که در اوانی که نوبت دسته خود در نزد خداوند به ادای لوازم کهنات می‌پرداخت بر حسب آیین کهنات نوبت او شد که در هیکل خداوند در آید.

و در بیان معنای لفظ "مسیح" صاحب محیط المحيط مرقوم داشته است که «المسيح أيضاً لقبُ الرَّبِّ يَسُوعَ وَ هُوَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ مَشِيحُ وَ بِالسُّرْيَانِيَّةِ مَشِيحًا وَ بِالْيُونَانِيَّةِ خَرِيْسْتُسَ وَ مَعْنَاهُنَّ

مَمْسُوحٌ سُمِّيَ بِهِ لِأَنَّهُ مُسِيحٌ مِنَ اللَّهِ كَاهِنًا وَنَبِيًّا وَمَلِكًا.» یعنی و مسیح نیز لقب پروردگار عیسی علیه السلام است و مسیح را به عبرانی مشیح و به سریانی مشیحا و به یونانی کریستس گویند و معنای جمیع مسح کرده شده است. و آن حضرت به این لقب نامیده شد به جهت اینکه از جانب خداوند به کهنات و نبوت و سلطنت ممسوح گشت (انتهی).

والی یومنا هذا منصب امامت و ریاست دینیّه را که منصب حبر اعظم رومانی و سایر کبار اساقفه است در میان نصاری به کهنوت تعبیر می نمایند و خود را در این منصب وارث حضرت عیسی علیه السلام می شمارند. و از تاریخ هیرودوط یونانی به خوبی مستفاد می شود که لفظ کاهن لقب عمومی انمه و رؤسای روحانیّه آن زمان است و حفظ تاریخ نیز غالباً از وظائف و شئون ایشان بوده است.

و خلاصه القول بر نفسی که دارای فلسفه لغویّه و مطلق بر کیفیت انشقاقات لسانیّه است مخفی نیست که لفظ "کاهن" در اصل لغت سامیّه که لغات عبرانیّه و سریانیّه و عربیّه و کلدانیّه از آن اشتقاق یافته است مساوق لفظ "امام" بوده و چنانکه لفظ امام در دوره اسلام اولاً بر انبیاء علیهم السلام و ثانیاً بر خلفا و به تدریج بر رؤسای مذاهب و انمه فقه اطلاق شد و اندک اندک سمت تنزل گرفت تا آنکه بر رؤسای علمای هر فن مانند امام فخر رازی و امام الحرمین جوینی و امام غزالی اطلاق یافت و اخیراً در این ایام اخیر بر انمه جماعات و جماعات اطلاق می کنند و هر نفسی را که در جامعی مقتدای جماعتی است امام جمعه و یا امام جماعت می نامند کذلک لفظ کاهن را اولاً بر انبیاء و ثانیاً بر رؤسای روحانیّه اطلاق می کردند و اکابر متألّهین و رجال الهیین را و متبحرین از اهل علم و فضل را به این لقب مخصوص می داشتند تا آنکه اخیراً هر آخوندی که رئیس دینی قریه ای و یا خادم کنیسه و معبدی بود به این لقب ملقب و به این اسم مشتهر گشت.

و چون غالباً در ساقه ادیان و اواخر هر ملّتی که شمس حقیقت طالع و شرائع متجدّد می شود این رؤسا که زمام خلق به ید ایشان است از امر الله معرض و بر مظهر امر الله معترض می شوند و سبب اعراض و اعتراض سائر خلق می گردند و غالباً نیز مردمانی عامی فریبند که از علم و معرفت حقیقیّه بی بهره اند و به حیل دنیّه و تقرّب به رؤسای ملکینه به مناصب دینیّه نائل گشته اند لهذا اسم کاهن و کهنات در ظهور اسلام از مراتب عزّت و مجدّت ساقط

و در درکات هوان و ذلت هابط شد و در لسان انصاف دین مبین به رذالت مذکور و در کتب و مصنفات اسلامیّه به اوصاف دنیّه مرقوم و مسطور گشت. و اگر مغرورین به این مناصب دینیّه بدانند که سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تُغَيِّرُهَا أَوْهَامُ الْمُبْطِلِينَ وَأَحْلَامُ الْمُتَابِعِينَ همین اسماء عالیّه حالیّه را به ذلّت راجع و هیاکل مجعوله و اصنام منحوتّه اسلامیّه را عطفاً علی السابق به فنا و هلاکت لاحق و مرتجع خواهد داشت هر آینه از ذکر سابقین ساکت می شدند و قدری به مآل کثیر الاختلال خویش متذکر و ملتفت می گشتند و "أَنَّى لَهُمُ الذُّكْرَى... ﴿١٣﴾" ^۱

و بالجمله از آنچه عرض شد معلوم و واضح گشت که اینکه جناب شیخ گمان کرده اند که کاهن یعنی نفسی که به حدس و تخمین از امور آتیّه خبر دهد و اعتماد به قول او نشاید عطفاً علی سائر شبهاته ناشی از بی علمی و عدم اطلاع از معنی کاهن و مقام کهنه است. زیرا که در میان همین قوم چنانکه حضرت امیر علیه السّلام تصریح فرموده لازال اشخاصی بوده اند که در عین ظلمت و ثنّیت خلق را به نور و حدانیّت هدایت می فرموده و به ظهور مظاهر امر الله بشارت و تسلی می داده اند. خاصّه نفس مقدّسی که به ظهور حضرت خلیل الرحمن و امثال آن حضرت بشارت دهد و قلب منورّش به این گونه اخبار سماویّه روشن و منورّ باشد.

وجه ثالث اینکه آنچه جناب شیخ نوشته اند «چرا باید این نجم را اهل ایران ببینند مگر عالم منحصر به ایران است» عیناً این شبهه شیخ بر انجیل مقدّس و برانصاف اسلام وارد است زیرا در زمان ظهور، یعنی میلاد حضرت عیسی علیه السّلام حکما و فلاسفه یونان و مصر و ممالک واسعه اروپا که آن وقت به اسم رومیّه معروف بودند در معارف فلکیّه و علم هیئت غایت اشتها را داشتند چندانکه فلاسفه حالیّه اروپا به فضل ایشان معترفند و از رشحات معارف ایشان مغترف. به قول جناب شیخ چرا بایستی آنها نجم حضرت عیسی را در آسمان نه ببینند و مجوس ایران به این نکته ملتفت گردند مگر عالم آن وقت منحصر به ایران بود و یا بصیرت ایرانیان زیاده از فلاسفه یونان در فلک تصرف می نمود.

و کذلک در میلاد حضرت رسول علیه السّلام چرا بایستی رواقیین مصر و مشائیین یونان و فلاسفه رومان طلوع نجم خاتم پیغمبران را نبینند و لکن یک نفر یهودی که در غایت اسف نه اسمش در میان یهود مذکور است و نه در کتب خود مسلمین مسطور نجم آن حضرت را

ببینند و از طلوع آن اخبار دهد مگر عالم منحصر به مدینه بود و یا شعاع بصر یهود زیاده از حکمای مصر و روم در اطباق فلک نفوذ می نمود.

و لکن حق اینست که باید حضرت شیخ الاسلام را معاف داشت و قدری نظر تأمل و تدبیر را در معانی مندرجه در این آیه کریمه گماشت قال الله تبارک و تعالی: "سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا..."^۱ یعنی بزودی روی کسانی را که در ارض به غیر از حق تکبر می ورزند از آیات خود مصروف خواهیم داشت چندان که اگر هر آیتی از آیات الهیه را ببینند ایمان نیاورند و اگر راه رشد و فلاح را بنگرند در آن سالک نشوند و اگر سبیل گمراهی و طریق بی دینی را ببینند آن را سبیل و مسلک خود مقرر دارند.

اکنون از اهل بصیرت خواهش می نمایم که قدری در معنای این آیه مبارکه تأمل فرمایند زیرا که آیه قرآن است و وعده محتومه حضرت دیان و حق جلّ جلاله در این آیه شریفه تصریح فرموده است که متکبرین ارض از جمیع آیات الهیه اعراض خواهند نمود و طریق گمراهی و ضلالت را بر سبیل رشد و هدایت ترجیح خواهند داد. در این صورت نمی دانم نفوسی که از کتاب الهی اعراض می نمایند به دلیل اینکه بر خلاف اذواق سقیمه ایشان نازل شده و از نصوص رسول خدا و بشارات انمه هدی روی می گردانند به حجت اینکه مخالف اهواء و آراء ایشان وارد گشته و امارات فلکیه را باطل می شمارند به سبب اینکه منجمان از آن خبر داده اند و ندای داعی الی الله را لازم الاستماع نمی دانند به جهت اینکه فلاسفه اروپا به آن نگروریده اند و در خانه ای می نشینند تا قائم آل محمد شرفیاب خدمت ایشان گردد و الواح مقدسه را نمی طلبند برای اینکه مناظر ایشان ملزوم است که برای ایشان بفرستد و سعی در تحصیل تمدن را مقدم بر سعی در تکمیل تدین می شمارند تا یک گاو ایشان مقابل ده گاو شیر دهد و تکمیل آلات حرب را الزم از تهذیب اخلاق و نفس می شمارند تا قتل نفوس با تفنگ و توب اسهل از تیر و شمشیر گردد آیا این گونه نفوس همان متکبرانی هستند که حق جلّ جلاله از ظهور ایشان خبر داده است یا آنکه باید منتظر بود که در نفوس فقها زیاده از این

تبختر و تکبر ظاهر گردد و اعراض از آیات و اتباع شهوات فوق این مشهود و متحقق شود. اعتبروا یا اولی الأبصار.

و چون این مسئله واضح و معلوم گشت که مناقشه و تشکیک جناب شیخ در خصوص طلوع نجم در میلاد انبیاء و مظاهر امر الله در حقیقت ردّ و تکذیب انبیاء و اولیاء و انمه قبل است، اکنون در این مسئله نظر نمائیم که جناب شیخ سؤال کرده بودند از بشارات نورین نیرین الشیخ الأجل احمد الاحسانی و السید الامجد کاظم الرشتی قدس الله تربتهما به این عبارت: «و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم رحمهما الله را در حق امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند.» و جناب مناظر ایشان دو جواب در این مسئله نوشته اند:

«جواب اول آنکه حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سید قدس الله تربتهما از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده فرموده اند: "لَا بُدَّ لِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ مَقَرٍّ وَ" لِكُلِّ نَبَأٍ مِنْ مُسْتَقَرٍّ^۱ وَلَا يَجُوزُ الْإِفْصَاحُ بِالتَّعْيِينِ " وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ"^۲ و این اشاره بما قبل آیه است که می فرماید: "إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷)".^۳ و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از "ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ" حضرت اعلی روح ما سواه فداه و از کلمه "بَعْدَ حِينٍ" ظهور این امر اعظم بوده که در سنه ۱۲۶۹ هجریه وقوع یافته.

جواب ثانی آنکه مکرراً حضرت سید در مجالس ذکر فراق می فرمودند و از قرب زمان وفات و انقضای ایام حیات خود را اخبار می نمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن اظهار حزن می کردند و آن حضرت در جواب ایشان فرموده اند که آیا نمی خواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود و به اصرح بیان به دوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن نشوید بگردید و معدن علم الهی را بجوئید چه که او موجود است و البته ظاهر خواهد شد. و لهذا نفوس موقنه مستقیمه قدسیه پس از وفات حضرت سید قدس الله تربته الشریفه ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا به مقصود فائز شدند و کوی سبقت را ربودند و آیات الهیه را به چشم خود دیدند و تصدیق نمودند «(الی آخر کلامه).

^۱ اشاره به سوره انعام، آیه ۶۷

^۲ سوره ص، آیه ۸۸

^۳ سوره ص

و از این عبارات جناب مناظر به خوبی مستفاد می شود که مردی بسیط القلب و صافی الضمیر بوده و جناب شیخ را نیز صافی الضمیر و سالم النیة تصور نموده که فی الحقیقه مقصودشان تحقیقات علمیّه است و مجاهده دینیّه و هم گمان کرده است که جناب شیخ در احادیث اهل بیت طهارت متتبعند و در تفسیر غوامض آیات قرآن شریف متضلع که به محض کلام، حضرت شیخ بدون ذکر شواهد و قرائن به مقصود پی برند و یا به روایت لسانی که حضرت سید چنین و چنان فرموده اند اعتماد نمایند. غافل که جناب شیخ الاسلام اهل مجادله است نه مجامله و مقصودشان نوشتن هجر و هذیان است نه اتیان دلیل و برهان.

و لهذا اجمال کلام حضرت شیخ احسانی قدس الله تربته را مغتنم شمرده و پس از آنکه آیه مبارکه "وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ" (۸۸) را به خلاف ما اراده الله تفسیر کرده باز جریاً علی عادته السابقة به زشت گوئی و یاوه درانی پرداخته و چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه اتیان به مثل هذیانات اهل مرا و جدال، لهذا این مبحث را به ذکر بیانی از بیانات مبارکه حضرت سید افاض الله علی تربته و ابل الرحمة مختتم می داریم تا مردمانی که غرض بصیرت ایشان را زایل نکرده است به مقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیت بشارات نورین نیرین بر این ظهور اعظم واقف گردند.

قال السید الاجل الامجد علیه افضل الثناء و اطیب التحية و البهاء فی کتاب شرح القصيدة فی طیّ شرح قول الناظم:

«بَضْجِیْعَ حَضْرَتِکَ الْجَوَادِ مُحَمَّدٍ وَ حَفِیدَهَا وَهُوَ الْإِمَامُ الْأَفْضَلُ»

«إِنَّ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِسْمَانِ إِسْمٌ فِي الْأَرْضِ وَهُوَ مُحَمَّدٌ وَإِسْمٌ فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ الْإِسْمُ هُوَ الظُّهُورُ. يَعْنِي لَهُ ظُهُورَانِ ظُهُورٌ فِي الْعَوَالِمِ الظَّاهِرِيَّةِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِظَوَاهِرِ الْأَبْدَانِ مِنْ أَحْكَامِهَا وَ أَعْمَالِهَا وَ صِفَاتِهَا وَ كَيْنُونَاتِهَا وَ مَظْهَرُ هَذَا الظُّهُورِ وَ مَوْقِعُ هَذَا النُّورِ الْمُسَمَّى بِمُحَمَّدٍ. وَ لَهُ ظُهُورٌ فِي الْعَوَالِمِ الْبَاطِنِيَّةِ وَ الْأَسْرَارِ الْغَيْبِيَّةِ وَ مَظْهَرُ ذَلِكَ الْإِسْمِ هُوَ الْمُسَمَّى بِأَحْمَدَ. وَلَمَّا كَانَ الْخَلْقُ فِي الْقَوْسِ الصُّعُودِيِّ وَ كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ هَذَا الْقَوْسِ كَانَ غَلِيظًا وَ كَثِيفًا وَ كُلَّمَا بَعُدَ وَ قَرُبَ إِلَى الْمَبْدِ كَانَ رَقِيقًا لَطِيفًا وَ مِنْ عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّم فِي رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَظْهَرُ مَنْ يَرْوِجُ الْأَحْكَامَ الْمُنَاسِبَةَ لِذَلِكَ الْمَقَامِ وَلَمَّا كَانَ مَبْدَأَ الْقَوْسِ كَانَتْ التَّرْبِيَةُ لظُهُورِ الْأَحْكَامِ بِالظُّوَاهِرِ وَالْمَرْوِجِ فِي كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ كَانَ يَرْوِجُ الشَّرِيعَةُ عَلَى مُقْتَضَى ظَوَاهِرِ الرُّعْيَةِ وَلَمَّا كَانَ الْبَدَنُ الظَّاهِرِيُّ لَهُ مَقَامَانِ مَقَامٌ يَتَعَلَّقُ بِالِاخْتِلَافِ وَغُرُوضِ الْأَحْوَالِ وَتَغْيِيرِ الْمَوْضُوعَاتِ وَمَقَامٌ لَا يَقْتَضِي ذَلِكَ وَلَمَّا كَانَ كُلُّ مَقَامٍ إِنَّمَا يَكْمُلُ فِي سِتَّةِ أَطْوَارٍ كَمَا بَيَّنَّاهَا سَابِقًا كَانَتْ الْأَحْكَامُ الظَّاهِرِيَّةُ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ إِنَّمَا يَتِمُّ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مِائَةً وَفِي كُلِّ مِائَةٍ مِنْ يَرْوِجُ الْأَحْكَامَ وَيُعَيِّنُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيُظْهِرُ مَا كَانَ مَخْفِيًّا وَيُفْصِلُ مَا كَانَ مُجْمَلًا فِي الْعَانَةِ السَّابِقَةِ وَيُبَيِّنُ مَا كَانَ مُبْهَمًا فِيهَا وَبِالْجُمْلَةِ فَذَلِكَ الْعَالِمُ الْكَامِلُ وَالْفَاضِلُ الْفَاضِلُ يَرَوِي غُصْنُ الشَّرِيعَةِ وَتَخْضَرُ عُرْدُهَا إِلَى أَنْ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَتَمَّ تَمَامُ الْعَانَةِ الثَّانِيَةِ عَشَرَ وَإِذَا ظَهَرَ بَعْضُ الْكَامِلِينَ وَأَظْهَرَ بَعْضَ الْبَوَاطِنِ لِلْبَالِغِينَ الْوَاصِلِينَ مِمَّا كَانَ مَخْفِيًّا وَتِلْكَ الْمَطَالِبُ كَانَتْ مَطْوِيَّةً كَمَا فَعَلَهُ الشَّيْخُ الْأَكْبَرُ وَجَعَلَ حَقَائِقَ الْمَطَالِبِ وَخَزَنَهَا تَحْتَ الْأَلْفَافِ وَالْعِبَارَاتِ وَأَوْدَعَ تِلْكَ الدُّرَرَ الْمَكْنُونَةَ فِي أَصْدَافِ الْإِشَارَاتِ حَتَّى يَكُونَ عَوْنًا لِمَنْ يَرْوِجُهَا وَذَخِيرَةً لِمَنْ يُبْرِزُهَا وَيَتَقَوَّى بِهَا. فَلَمَّا تَمَّتِ الْعَانَةُ الثَّانِيَةُ عَشَرَ وَتَمَّتِ الدُّورَةُ الْأُولَى الْمُتَعَلِّقَةُ بِالظُّوَاهِرِ لِشَمْسِ النُّبُوَّةِ وَالِاثْنَتَا عَشْرَةَ دَوْرَةَ لِقَمَرِ الْوِلَايَةِ مِنْ حَيْثُ التَّبَعِيَّةُ فَتَمَّتِ الدُّورَةُ وَتَمَّتْ مُقْتَضِيَاتُهَا وَالْكَرَّةُ الثَّانِيَةُ وَالدُّورَةُ الْأُخْرَى لِبَيَانِ أَحْكَامِ ظُهُورِ الْبَوَاطِنِ وَالْأَسْرَارِ الْمَخْفِيَّاتِ وَالْمَخْپِيَّاتِ تَحْتَ الْحُجُبِ وَالِاسْتَارِ. وَعِبَارَةٌ أُخْرَى الدُّورَةُ الْأُولَى لِشَمْسِ النُّبُوَّةِ كَانَتْ لِتَرْبِيَةِ الْأَبْدَانِ وَالْأَرْوَاحِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا مِثَالُهُ الْجَنِينُ فِي بَطْنِ الْأُمِّ وَالْكَرَّةُ الثَّانِيَةُ لِتَرْبِيَةِ الْأَرْوَاحِ الْقَادِسَةِ وَالنُّفُوسِ الْمُجَرَّدَةِ الْغَيْرِ الْمُرْتَبِطَةِ بِالْأَجْسَامِ مِثَالُهُ تَرْبِيَةُ الْأَرْوَاحِ بِالتَّكْلِيفِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا. فَلَمَّا تَمَّتِ الدُّورَةُ الْأُولَى لِشَمْسِ النُّبُوَّةِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِتَرْبِيَةِ الظُّوَاهِرِ الَّتِي هِيَ مُقْتَضَى ظُهُورِ اسْمِ مُحَمَّدٍ أَتَتْ الدُّورَةُ الثَّانِيَةُ لِشَمْسِ النُّبُوَّةِ لِتَرْبِيَةِ الْبَوَاطِنِ وَالظُّوَاهِرِ فِي هَذِهِ الدُّورَةِ تَابِعَةٌ كَمَا أَنَّ الدُّورَةَ الْأُولَى لِتَرْبِيَةِ الظُّوَاهِرِ وَالْبَوَاطِنُ كَانَتْ تَابِعَةً. فَكَانَتْ هَذِهِ الدُّورَةُ الثَّانِيَةُ فِيهَا اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ فَكَانَ الْمَرْوِجُ وَالرَّئِيسُ فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمُسَمَّى بِأَحْمَدَ. وَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَعْذَابِ أَرْضٍ وَأَحْسَنِ هَوَاءٍ» (إلى آخر كلامه قدس الله تربيته).

و خلاصه ترجمه این نغمه ملکوتی که به رغم انف جاحد مکابر مانند نفعه جنت و نسیم رحمت قلوب اهل استعداد را روان بخش و فرح انگیز است این است که هر آینه از برای حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم دو اسم است. اسمی در ارض و آن محمد است و اسمی در سماء و آن احمد است و مقصود از اسم ظهور است یعنی از برای حضرت رسول دو ظهور است.

و ظهور اول در عوالم ظاهریه که متعلق به ظواهر بدن است از احکام و افعال و صفات و کینونات آن و مظهر این ظهور و موقع این نور مسمی به محمد است.

ظهور ثانی آن حضرت در عوالم باطنیه است و اسرار غیبیه و مظهر این ظهور مسمی به احمد است. و چون خلق در قوس صعودی واقعند و هر چه نزدیک به این قوس باشد غلیظ تر و کثیف تر است و هر چه دورتر شود و به مبدأ نزدیک آید رقیق و لطیف گردد. و از عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هر صد سال ظاهر می شد نفسی که مروج احکام مناسبه به این مقام باشد زیرا که مبدأ قوس برای تربیت به احکام ظاهریه بود و لهذا آن مروج احکام را مناسب ظواهر رعیت ترویج می نمود. و چون بدن ظاهری دو مقام دارد، مقامی که به عروض احوال و تغییر موضوعات مختلف گردد و مقامی که مقتضی تغییر و اختلاف نباشد. و چون هر مقامی چنانکه در سابق بیان نمودیم در شش اطوار تکمیل می یابد لذا احکام ظاهریه که مقتضای ظهور اسم محمد بود در دوازده میانه تکمیل یافت. و در هر میانه مروجی که احکام را ترویج دهد و حلال و حرام را بیان فرماید و مخفیات را ظاهر کند و مجملات میانه سابقه را تفصیل دهد و مبهمات آن قرن را بیان نماید ظاهر شد.

و بالجمله این عالم عامل و فاضل فاصل غصن شریعت را سیراب می نمود و آن را نصرت و طراوت می بخشید تا آنکه اجل کتاب سر آمد و قرن دوازدهم تمام گردید. در این حال بعض از کاملین ظهور نمودند و پاره ای از بواطن مخفیّه و مطالب مطویه را از برای بالغین و اصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر (یعنی حضرت شیخ احسانی قدس الله تربته) به این نکته عامل شد و حقائق مطالب را تحت الفاظ و عبارات مخزون داشت و دُرّ مکنونه را در اصداف اشارات و دیعه گذاشت تا برای مروجین آن معاونتی باشد و برای ظاهر کنندگان آن ذخیره و قوتی گردد.

پس چون صد سال دوازدهمی سر آمد و دوره اولی که متعلق به ظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالتبع از برای قمر ولایت به انجام رسید لهذا دوره اولی تمام شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت. و کرة ثانیه و دوره آخری از برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز

حقائق مخبیه تحت حجب و استار (مقصود حضرت سید قدس الله روحه ظهور بطون آیات قرآن و سائر صحف سماویة است که ترقی عقول بشر و تقدّم نوع انسان و بروز و ظهور نتایج آن در عالم ظاهر تابع کشف این معانی و ظهور این مفاهیم بود و آن به حکم آیه کریمه "هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ... (۵۳)"^۱ و آیه مبارکه "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ... (۳۹)"^۲، چنانکه سابقاً مفصلاً و مشروحاً ذکر شد، موقوف بود به ظهور قائم آل محمد و قیام روح الله جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما).

و به عبارت اخری دوره اولای شمس نبوت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلّقه به آن بود و مثّل آن مثل جنین است در بطن امّ. و کرة ثانیه از برای تربیت ارواح مقدّسه است و نفوس مجردة غیر مرتبطة به اجسام و مثّل آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ به تکلیف در این دنیا.

پس چون دوره اولای شمس نبوت که متعلّق به ظواهر بود به اقتضای اسم محمد سر آمد دوره ثانیه شمس نبوت که متعلّق است به تربیت بواطن فرا رسید و ظواهر در این دوره تابع بواطن است چنانکه در دوره اولی بواطن تابع ظواهر بود. و در این دوره اسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود. چنانکه اسم مروّج این مائة آخری نیز احمد بود. و ناچار است که صاحب دوره ثانیه از خوشترین ارضی من حیث العذوبه ظهور فرماید و از بهترین هوانی من حیث اللطافه طلوع نماید (الی آخر کلامه، اعلى الله مقامه فى حظائر القدس و کرم و جهة بلقائه فى محافل الأنس).

اکنون از ارباب انصاف و عدل رجا می نمایم که قدری در این بیانات عالیّه که بنفسها بر علو مقام قائل آن شهادت می دهد به دقت تأمل و تدبّر فرمایند که چگونه حضرت سید به انقضای اجل شریعت نبویه و انتهای دوره اسلامیه بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریّه اخبار فرموده و قرن سیزدهم از قرون هجریّه را میعاد ظهور حضرت موعود و تغییر

شریعت ظاهریه مقرر داشته. و این جمله چنانکه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد منطبق است تمام انطباق با بشارات قرآن و احادیث صحیحه حضرت رسول و انعمه اهل البیت علیهم السلام. و لکن عاقل را خنده می آید، و نعم ما قیل "وَشَرُّ الْبَلِيَّةِ مَا يُضْحِكُ"، براینکه جناب شیخ چون از بیانات حضرت مناظر خود ملتفت شده اند که بشارات حضرت شیخ اکبر و سید اجل انار الله برهانها قابل ردّ و انکار نیست به حبل دیگر تمسک نموده و نغمه دیگر بر نغمات اعتراض افزوده اند و آن اینست که در رساله ثانیه خود نوشته اند که «رتبه شریفه مبشری مختص به انبیای عظام و اولیای کرام است.» یعنی نورین نیرین به رتبه انبیاء بالغ نشده و به درجه اولیاء نائل نگشته اند و لذا قابل رتبه مبشریت نیستند. باید مبشر نبی یا ولی باشد و باید تصدیق بلوغ به این رتبه را نیز جناب شیخ الاسلام بفرماید و الا از درجه اعتبار ساقط گردد. غافل که اگر تصدیق انبیاء و اولیاء به قبول فقها و آخوندها منوط و موکول بودی هرگز نبوت هیچ نبی و جلالت قدر هیچ ولی در عالم ثابت نگشتی چه هرگز نیری در وسط السماء نبوت و رسالت مشرق نشد که نخست غمام کثیف معارضة فقها حائل انوار او نگردد و هیچ بدی از افق منیر عهد و ولایت طالع نگشت که اول دخان حسد و عناد اهل لجاج حاجب ضیاء او نشود كما نزل فی السفر الکریم: "فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾" ۱۴.

و فی الحقیقه از مثل جناب شیخ نباید متوقع بود که به فضل نورین نیرین قدس الله تربتهما اعتراف نمایند چه کسی که ظهور مظاهر امر الله را منکر شود ظهور مبشرین ایشان را به طریق اسهل منکر تواند شد و این خود امری واضح است که قوم یهود نه تنها منکر امر حضرت مسیح شدند بل امر حضرت یحیی علیه السلام را که مبشر به ظهور آن حضرت بود نیز انکار نمودند. وَلَکِنْ مَا أَضْرُوا إِلَّا بِنُفُسِهِمْ وَمَا انْقَضَتْ صَوَاعِقُ التَّثْرِيبِ مِنْ غَمَامٍ التَّكْذِيبِ إِلَّا عَلَى رُؤُوسِهِمْ فَلَا فُضَائِلَ يَحْيَى أَخْفَيْتَ بِانْكَارِهِمْ وَلَا آثَارُ عِيسَى اندرست بتکذیبهم. فَلَنُودَ عَنْ هَذَا الْمَبْحَثِ بِتَلَاوَةِ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ لِيَزِيدَ الْمُؤْمِنِينَ سُرُوراً وَ حُبُوراً " وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً... ﴿١١٢﴾" ۱۵.

و نیز جناب شیخ در رسالهٔ اولی نوشته است

« گمان نرود که در کتاب ایقان استدلال واهی و استشهاد غیر کافی محض این بود که ذکر شد خیر عجب تر از این هم یافت می شود مثل اینکه دربارهٔ کریم خان و کتاب او ارشاد العوام نام می فرماید و هذا عین عبارتته فی الایقان:

”این بنده (خود را اشاره می کند) چون ذکر او را (یعنی کریم خان را) بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم (این عبارت اخیر را یاد دارید که آنفاً به ما لازم خواهد شد) و لکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری کتب عربیه او به دست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می شود اگر چه از این اسم رانحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن“ (انتهی).

می بینید که محض از اسم کتاب چه قدر معناها فهمیده اند. از نام کتاب غیر که ارشاد العوام است استشمام رانحه کبر و غرور می فرمایند با وجود اینکه در هر زمان و مکان و در میان هر ملت اغلب ناس عوام بوده برای ارشاد ایشان کتاب ها تصنیف کرده اند اما از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظن به عالم یقین سوق خواهد کرد هیچ رانحه غرور و نخوت به مشام شریف نمی رسد و هیچ از گفته خود که آنفاً بیاد داشتن توصیه نمودم یعنی از این عبارت که ”هر چند اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم“ هرگز آواز بلند استکبار را نمی شنود اما محض از نام کتاب ارشاد العوام جمیع مراتب صاحب کتاب را دانسته قطعاً حکم می کند به اینکه او به راه هوای نفس خود سالک و در بیابان نادانی و نابینائی آواره و سرگردانست. آفرین به این گونه استدلال و استخراج، خود ارباب معارف و انصاف ملاحظه فرمایند که کدام اسم و عبارت دال بر استکبار است. آیا آن کس متکبر و مغرور است که اسم کتاب خود را ارشاد العوام نامیده

و یا این کس که نام کتاب خود را با نام ایقان تسمیه فرموده اند و اصلاً اقبال به کلمات دیگران نداشته و ندارند» (انتهی کلامه عافاه الله).

جواب

بر ارباب قلوب صافیه و بصائر کاشفه پوشیده نیست که من اول ما ابدع الله الخلق هیچ نفسی به معارضة انبیاء و مرسلین و تکذیب مظاهر امر حضرت رب العالمین قیام ننمود الا به سبب اینکه از معرفت اصل دلیل و برهانی که به آن حق از باطل و صادق از کاذب ممتاز می گردد جاهل ماند و از مقام عزت و سلطنت الهیه و قدرت و غلبه روحانیه آن نفوس قدسیه که در تحت استار صورت بشریه و ستائر مظلومیّت ظاهریّه مخزون و مکنون بود غافل گشت. و چون مثل مترّبان در ظهور قبل چنانکه حضرت سید اجل قدس الله تربته به آن تمثیل فرموده مثل کودکان قبل از فطام است و چنانکه حضرت عیسی علیه السلام تصریح نموده مثل اجنه محبوسه در ارحام. لهذا این بستگان ارحام جاهلیّت و یا خفتگان مهد طفولیت آن سلاطین وجود و مطالع قدرت و سلطنت حضرت معبود را مانند خود شخصی محدود تصوّر نمودند و لسان ایراد و انتقاد بر آن وسائط خلق و ایجاد گشودند. گاهی آن مظاهر کمال عقل و رزانت را به جنون و یا به عبارت پردازی و مجنون منسوب داشته "...أَتَيْنَا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٢٦﴾" ^۱ گفتند. و وقتی به مناصب و یا معارف و یا ثروت و مکنت خود مغرور گشته به کلمه "...أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ... ﴿١٣﴾" ^۲ متکلم و به نغمه "...وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ... ﴿٢٧﴾" ^۳ مترنم گشتند. هنگامی آن شمس منیره سموات ادیان را به مخالفت ضروریات دینیّه و هدم اساس شرائع الهیه متهم داشته ترانه "...إِنِّى أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِى الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾" ^۴ سرودند و زمانی براهین بیّنه ایشان را انکار نموده به کلمه "...مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ... ﴿٥٣﴾" ^۵ فریاد نمودند چنانکه جمیع

^۱ سورة صافات

^۲ سورة بقره

^۳ سورة هود

^۴ سورة غافر (مؤمن)

^۵ سورة هود

این ایرادات مذکوره را به حکم حدیث صحیح "لَتَسْلُكُنَّ سَنَنَ مِنْ قَبْلِكُمْ شَبِيراً فَشَبِيراً وَذُرَاعاً فَذُرَاعاً" جناب شیخ نیز بر این ظهور اعظم وارد آورده و در رساله مطبوعه خود جمیع سنن اعتراضات ماضیه را احیا فرموده اند. و خلاصه القول یکی شاعرشان خواند و دیگری ساحر نفسی ایشان را به تعلّم و دراست متهم داشت و شخصی به طلب ملک و حبّ ریاست این گفت چرا چنین کرده و آن گفت چرا چنان گفته.

و بالجمله چنانکه متون صحف و بطون کتب از آن معلو و مشحون است ایرادی نماند که وارد نیاورند و انتقادی نبود که اظهار ندارند. و این کثرت ایراد و انتقاد و شدت لجاج و عناد سببی نداشت جز اینکه این نفوس واهیة ساهیة و انفس سافله لاهیة از مراتب قدرت و قوت و احاطه و سلطنت روح قدسی که در آن ابدان قدسیه متجلی است غافل بودند و از اشعه نور الهی که از آن بلورات صافیة متألّی و مضی است زاهل گشتند و از معرفت اصل دلیل که باید بدان ناظر بود نه بما یوافق او یخالف اهو انهم الباطله جاهل ماندند و به نظارة کودکی در منظر اکبر نگریستند و مدارک من ینظر فی القلوب را مانند مدارک ضعیفه خود گمان نمودند و مقنن قوانین و شارع شرائع را مثل خود محکوم و محدود تصور کردند.

و چون این مقدمه معلوم شد سبب تعجب و استغراب جناب شیخ الاسلام واضح و معلوم گردد که چگونه جمال اقدس ابهی عزّ اسمہ الاعلی از یک لفظ "ارشاد العوام" جمیع مراتب صاحب آن را معلوم داشته اند و به چه سبب رانحة تکبر و غرور از این کلمه استشمام فرموده اند. بلی، در حق مظاهر امر الله "عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ" وارد شده و درباره اعداء الله "...وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ..." (۷۷) نازل گشته. آنان به کلمه مبارکه "عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى" (۵۵) معروفند و اینان به وصف "...إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (۴۴) موصوف. و لذا عجب نیست اگر ناظر به عین الله و مؤید به شدید القوی در یک کلمه مراتبی را معلوم دارد که اصحاب قلوب مقلوبه و ابصار محجوبه و بصائر مطموسه و افکار منحوسه از ادراک آن عاجز و قاصر آیند.

مثلاً ملاحظه فرما که حق جلّ جلاله درباره منافقین به حضرت خاتم النبیین فرموده است: «...وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...»^۱ ۴۳۰۶ یعنی از لهجه منافقین البته ایشان را خواهی شناخت و از اقوالشان مکنونات قلوبشان را مستفاد خواهی داشت. حال اگر فی المثل منافقی در محضر حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیة والبهاء به کلمه اَشْهَدُ اَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ناطق شود و آن حضرت از همین کلمه او جمیع مراتب نفاق و خداع او را مستفاد فرماید البته منکرین حضرتش تعجب و استغراب نمایند و لسان توییح و ملامت گشایند که چگونه از یک کلمه که آنهم به ظاهر تصدیق نبوت و رسالت آن حضرت است نفاق باطنی او را کشف فرموده و جمیع مکنونات قلبیّه او را مکشوف و مستفاد داشته است. و لکن مؤمنین به آن حضرت که به اصل دلیل ناظرند هرگز در صحت حکم آن حضرت شک ننمایند بل عین این قوت بصارت و صحت رؤیت را از اشعه ایمان و ایقان در خود مشاهده کنند. چنانکه در این ظهور نیز کراراً اهل نفاق بر اصحاب وفاق وارد شدند و در غایت خدعه و فریب اظهار ایمان و ایقان و یا مجاهده و اجتهاد نمودند و عباد الهی به حکم حدیث «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» در اوّل وهله بر نفاق ایشان آگاه گشتند و از نفس کلماتشان مکنونات قلوبشان را مستفاد داشتند. و لکن این بصارت و نورانیت از مواهب عامّه نیست که هر نفسی در خود گمان نماید و وهم فاسد خود را به مدارک عالیه قیاس کند. چه از امثال مشهوره است که چون غراب خواهد مشی کبک آموزد مشی خود را نیز فراموش کند و در ورطه اغلاط فاضحه فرو ماند و خود را نزد طیور حدائق علم و دانش مفتضح و رسوا نماید.

و بالجمله چون جناب شیخ الاسلام خواسته است که از کلمه «ایقان» و عدم اقبال مظهر امر الله به مطالعه کتاب غیر، رائحه تکبر استشمام نماید نه تنها در ورطه تشبیه و تمثیل غیر منطبق و قیاس مع الفارق واقع شده بل جهل خود را به لغت و موارد استعمال الفاظ نیز واضح و مبهرن داشته است چه لفظ ایقان به معنای یقین هرگز وارد نشده و چنانکه شیخ گمان کرده است در معنایی که سائق خلق از عالم ظن به عالم یقین باشد استعمال نیافته.

قال البستانی: «أَيَقِنَ الْأَمْرَ وَبِهِ إِيقَانًا وَتَيَقَّنَهُ تَيَقُّنًا وَإِسْتَيَقَّنَهُ وَبِهِ إِسْتَيَقَانًا عَلِمَهُ وَتَحَقَّقَهُ.»
 وقال صاحب القاموس: «أَيَقَّنَهُ وَبِهِ وَتَيَقَّنَهُ وَإِسْتَيَقَّنَهُ وَبِهِ عَلِمَهُ وَتَحَقَّقَهُ.» واز این تنصیص
 علمای لغت واضح می شود که جناب شیخ از ادراک ظواهر الفاظ عاجز و قاصر بوده
 و به این سبب قیاسی باطل نموده است. غایت ما فی الباب این است که لفظ ایقان دال است
 بر اینکه مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم ظن و شک و تخمین.

و کذلک مظهر امر الله که آفاق عالم از نفحات طیبۀ اخلاق کریمه اش معطر است و وداعت
 و رأفتش در کافۀ انحا و اطراف مذکور و مشتهر اگر اقبال به مطالعه کتب نفرماید نه از جهت
 کبریا و غرور باشد بل تا سبب ارتیاب ارباب شک و ریب نگردد و امطار هاطله معارف
 و علومش به تکسب و تعلّم منسوب نشود و این مطلب را در کتاب سلوک هفت وادی
 که در جواب یکی از اکابر مشایخ نازل شده است در مقام چهارم تصریح فرموده اند قوله
 جلّ شأنه: "دوست ندارم اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن
 دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی" (انتهی).

و از این عبارت در کمال صراحت مستفاد گردد که مقصود مظاهر امر الله حفظ قلوب عباد
 از تطرّق شبهه باشد چنانکه در حقّ حضرت خاتم النبیین "...وَلَا تَخْطُئْ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ
 الْمُبْطِلُونَ" (۴۸) نازل شد.

باشد که لسان ایراد ارباب عناد قطع شود و نزول قرآن شریف به تعلّم و تکسب منسوب نگردد
 و لکن یا لِلْأَسَفِ که با اینهمه لسان خصم لجوج قطع نشد و باب مکابرت مسدود نماند. چه
 الی یومنا هذا امثال جناب شیخ که شأن خود را در ردّ مظاهر امر الله دانسته اند از یهود
 و مجوس و غیرهم در کتب خود که در ردّ اسلام نوشته اند حضرتش را به تعلّم منسوب می دارند
 و نزول قرآن شریف را چنانکه از ایرادات هاشم شامی و جرجیس صال انگلیسی مستفاد داشتی
 به تعاون و اکتساب نسبت می دهند. و لکن سابقاً عرض نموده ام که جناب شیخ را باید
 در این اغلاط معاف داشت چه کسی که از ماده یقین به خلاف تصریحات لغوین لفظ توقین
 بنا نماید و در خطبۀ کتاب مطبوع خود «وَتَوْقِينَ مَا نَصَّ بِهِ مِنْ إِمَامَةِ الْأَنْبِيَةِ» گوید، عجب

نباشد اگر در فهم معنی لفظ ایقان نیز خطا کند و بر این خطای فاحش بنای قیاس باطل نهد.
 لَتَعْرِفَ الْأَشْجَارُ مِنْ أَثْمَارِهَا وَالتُّنُوسُ مِنْ أَثَارِهَا.

بلای، ما اهل بهاء بعنایه من اضاء ببهاء وجهه آفاق الارض و السماء معتقدیم که این کتاب
 مبین و سفر کریم مبدل ظن به یقین است و سائق خلق از جحیم به نعیم لکن نه از بابت اینکه
 لفظ ایقان بر این معنی دلالت دارد و مانند لفظ ارشاد العوام دلالت بر مرشدیت خود و عوام
 بودن خلق نماید بل به سبب اینکه مطالب نازله در این کتاب مستطاب رافع حجب غلیظه
 ظنیه است و مفید ادله و براهین واضحه یقینیه. و چه جای انکار این اثر باهر است که نفوس
 لاتحصی را از عالم ظن و تقلید به عالم یقین و تحقیق وارد فرمود و از حسیض شک و تردید
 به اوج رفیع ایقان و اطمینان صاعد نمود چندانکه در حین هبوب عواصف افتتان و هیجان
 زوابع امتحان که ثابت از زایل و محق از مبطل ممتاز گردد ترک جان شیرین گفتند و در خون
 خود خفتند و مانند اسیران جاه و منصب به کتمان مسلک و مشرب راضی نشدند و بر صفت
 عبید ثروت و شهوت عند مَنْ يُعَانِدُونَهُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ يَخْضَعُونَ لَهُمْ فِي الظَّاهِرِ به نفاق ساجد
 و راکع نگشتند.

و لقد اجاد واحسن من قال،

لَيْسَ لِلذُّلِّ حِيلَةٌ فِي نَفْسٍ يَسْتَوِي الْمَوْتُ عِنْدَهَا وَالْبَقَاءُ

و از آثار باهره همین کتاب مقدس و سائر الواح مقدسه است که اهل ایمان بر حل رموز جمیع
 صحف سماویه قدرت یافتند و بر فهم بطون آیات الهیه مقتدر گشتند و به سبب این موهبت
 بر جمع و تألیف قلوب ملل بعیده و امم متناقضه قادر و توانا شدند و عداوت های راسخه
 قدیمه را به محبت و وداد و موافقت و اتحاد مبدل داشتند. تا بشارت "يَسْكُنُ الذَّنْبُ مَعَ
 الْخُرُوفِ وَيَرِيضُ النَّمِرُ مَعَ الْجَدْيِ" متحقق شود و نبأ "يَلْعَبُ الرَضِيعُ عَلَى سِرْبِ الصِّلِ وَيُمْدُ
 الْقَطِيمُ يَدَهُ عَلَى حُجْرِ الْأَفْعَوَانِ" وقوع یابد.

و از آثار باهره این کتاب مقدس و سائر الواح مقدسه است که هزاران امی عامی جهان اصم
 ابکم که نه از حقیقت دین خود مخبر بودند و نه از حقایق سایر کتب و ادیان مطلع از انوار
 ساطعه آیات الهیه جهلشان به علم و جنبشان به قوت و شکشان به یقین مبدل شد چندانکه
 مانند طیور مغرّه در محافل اهل استبداد به حمد و ثنای مالک يوم المعاد مترنم گشتند

و به حجج قویّه و ادلّه واضحه به اثبات حقیّت امر حضرت ربّ العباد ناطق شدند تا حقیقت ایمان یقینی غیر تقلیدی متجلی شود و بشارت "يُمَسِّي الرَّجُلُ جَاهِلًا جَبَانًا بُخِيلًا فَيُصْبِحُ عَالِمًا شَجَاعًا كَرِيمًا" در کمال وضوح واقع و متحقق گردد.

و اگر مکابرين و مکذبین از جمیع آثار باهره الواح مقدّسه اغماض نمایند چگونه این اثر ظاهر را توانند انکار نمود که آلاف مؤلفه از غلاة و یهود و زردشتیّه و هندو که نه به حضرت عیسی علیه اطیب التّحیّة والبهاء و نه به حضرت خاتم الانبیاء علیه ازکی التسلیم والثناء مؤمن بودند و نه به ائمه هدی و کتب نازله از سماء مذعن از اثر همین کتاب مستطاب به این انوار مقدّسه مؤمن شدند و به جلالت قدر و عظمت شأنشان مذعن گشتند بل رغماً لِلَّذِينَ يَرَوْنَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا^۱ به قوّت اسم اعظم در صدد هدایت و ارشاد سایر امم برآمدند و بشارت کریمه "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" ^۲ را ثابت و محقق داشتند.

و نه اینکه این گونه اثر از کلمات علمای اسلام اکنون که حکم "أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ" ^۳ در حقشان جاری و ساری است معدوم و مفقود است بل در سابق ایام نیز که حکم حیات و ایمان درباره ایشان صادق و منطبق بود اینگونه تأثیر ظاهر و نفوذ باهر از کلام ایشان مشهود نشد و التّأْرِیخُ أَحْسَنُ شَاهِدٍ بَيْنَ الْفَرِیقَيْنِ وَالْأَثَرُ أَكْبَرُ فَارِقُ بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ.

بلی، اگر از دیگران که تنها از دین و ایمان و علم و فضل به اسم قانع شده اند سؤال شود که کتب شما کدام نفس را ولو یکی باشد از ضلالت به هدایت و از انکار به اقرار تحویل نموده تا اسم ارشاد بر آن صادق آید و فقط اسم بلا مسمی نباشد از جواب عاجز آیند و مناظره علمیّه را به محاربه دینیّه تبدیل نمایند و به سبّ و لعن و تکفیر پردازند و موقد نار تعصب بین العوام گردند و محرک عرق عداوت بین الاقارب و الاقوام شوند.

چنانکه جناب شیخ در این مبحث نیز پس از آنکه از جواب حضرت مناظر خود عاجز شده جریاً علی عاده به حبل تکفیر آویخته و در پناه هجر و هذیان گریخته و ایشان را کافر و ملحد

^۱ اشاره به سورة نحل، آیه ۸۳

^۲ سورة قصص

^۳ سورة نحل

نامیده است. به دلیل اینکه حضرت مناظر در رساله خود ابدان مظاهر امر الله را عرش الهی دانسته و مقام ایشان را مقدس از امکان و من فی الامکان شمرده و کتاب مستطاب ایقان را اعلی و اتقن از کل کتب شناخته است.

گویا جناب شیخ حدیث صحیح "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ" را ندیده و بیان متین "لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ" را نشنیده است. و در صورتی که قلوب مؤمنین به سبب استوای روح الله بر این قلوب مقدسه عرش الهی خوانده شود چگونه اطلاق لفظ عرش اعظم بر قلب اقدس حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیاء و جمال اقدس ابهی جایز نباشد.

و گویا جناب شیخ با اینکه اسماً فریفته و شیفته معارف متمدنین است هنوز در باب فلکیات به اوهام متقدمین متمسک است و در ترتیب افلاک سبعة و کرسی و عرش به خرافات سابقین متشبث و گمان کرده است که فلک الافلاک موهوم که به فلک تاسع و فلک اطلس موسوم است عرش اعظم الهی است و حق جلّ جلاله بر آن جالس و مستوی.

والا اگر نفسی بر بطلان هیئت قدیمه عالم باشد چگونه عرشیّت ابدان مظاهر امر الله را منکر شود. و اگر جناب شیخ فی الواقع بر بطلان هیئت قدیمه واقف است و بر صحت هیئت جدید عارف بفرماید مقصود از عرش که در جمیع کتب سماویّه وارد است چیست تا ما نیز بر صحت نظر ایشان تصدیق کنیم و هیاکل مقدسه را اعراش الهیه نخوانیم. و جناب شیخ این قدر ملتفت نیست که هر چه از نعوت عالیّه و اوصاف سامیه درباره مظاهر امر الله ذکر شده نظر به انتساب ایشان است به ذات الله تبارک و تعالی نه نظر به شخصیات و خصوصیات ایشان.

مثلاً در حادثه بیعت تحت الشجره در قرآن مجید می فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ... (۱۰۶)۴". یعنی کسانی که با تو (در تحت الشجره) بیعت نمودند هر آینه با خدا بیعت کردند دست خداوند بالای دست ایشان است.

آیا این اتحاد که از آیه مبارکه مفهوم می شود هیچ دلالت دارد بر اینکه آن حضرت خود را واجب الوجود دانسته است به جهت اینکه بیعت خود را عین بیعت با خدا و دست خود را عین دست او جلّ و علا شمرده.

و گمان نفرمائی آنها القاری الکریم که جناب شیخ اول نفسی است که اهل ایمان را تکفیر نموده و مطالع توحید و ایقان را ضال و مرتد شمرده حاشا و کلاً این شیوة دیرینه مکذبین است و سجدیه قدیمه منکرین. نظر کن در آیه ۶۳ از اصحاح ۲۷ انجیل متی تا ببینی که یهود با دنانت وجود نیز حضرت عیسی علیه السلام را مضل خواندند و آن مطلع نور هدایت را به ضلالت منسوب داشتند و اگر فی المثل العیاذ باللّٰه مسلمین انجیل مقدّس را کتاب اللّٰه ندانند در این آیات کریمه که در سورة ویل للمطففین نازل شده نظر نمایند قال اللّٰه تبارک و تعالی: "إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾". خلاصه تفسیر آیات کریمه این است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید هر آینه مجرمین یعنی کفار بر اهل ایمان به استهزا می خندند و چون به ایشان می گذرند به چشم و ابرو اشارت می کنند و چون به منازل و اهالی خود رجوع می نمایند به این استهزا و تمسخر خوشوقت و خرسند می باشند و چون اهل ایمان را می بینند ایشان را ضالّ و گمراه می خوانند و حال اینکه این مجرمین حافظ و نگهبان اهل ایمان مقرر نشده اند. یعنی ما اهل ایمان را به این مجرمین نسپرده ایم و نگهبان ایشان مقرر نداشته ایم که به این مقدار مراقبت می نمایند که مبادا از گمراهی ایشان مسنول گردند.

اکنون ملاحظه فرما که تکفیر مؤمنین از شعائر قدیمه مجرمین بوده و به وراثت به لاحقین رسیده لیظهر فی الحدیث ما اندرس من الشّعار الرئیث. و لکن ما عباد این ظهور اعظم اضاء اللّٰه بانواره ارجاء العالم به این تکفیرها استهزا می نمائیم و به حکم حدیث صحیح "إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ" آن را فخر خود و از امارات حقیقت امر اعظم می شماریم زیرا که تصدیق و یا تکذیبی که نه از قلم الهی نازل شود و نه از لسان الهی صادر گردد و نه در کتاب اللّٰه مرقوم و مسطور باشد قابل اعتنا نباشد و به حکم مثل کُلَّمَا جَاءَتْ بِهِ الرِّيحُ يَذْهَبُ أَدْرَاجَ الرِّيحِ با نفس مکفّر و قائل زائل و مضحک گردیده بل خسارت آن به نفوس

و اعقاب ایشان واصل و مؤثر آید. و اگر ارباب درایت قدری در تکفیرات واقعۀ فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع تفکر نمایند و بر نتایج آن آگاه گردند بر صدق این قول اعتراف نمایند و بر عظمت خسران ایشان شهادت دهند.

و من در این اوراق یکی از این حوادث مشنومه را مذکور می‌دارم تا ارباب بصارت قدری بر این نکات ملتفت شوند و بر عواقب خادعین و مکفرین آگاه گردند. لَعَلَّ اللّٰهَ يَهْدِيهِمْ اِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ.

چون در اوائل قرن دهم از قرون هجریه نجم دولت صفویه از بلاد شرقیه طالع شد و اوّل مؤسس این دولت شاه اسمعیل صفوی نخست بر بلاد شیروان و سپس بر آذربایجان و عراق و اکثر بلاد ایران استیلا یافت، در آن سنوات دولت ازبکیّه نیز از دول قویّه محسوب بود و محمد خان شیبانی اوزبک خود را فاتح آفاق می‌شمرد و در ممالک شرقیه خویش را مالک بالاستحقاق تصوّر می‌نمود لذا در تملک و استیلای بر خراسان غبار معاندت مابین دو سلطان قوی شوکت انگیزه شده و عواصف حرب و ضرب در حدود مدینه مرو هیجان یافت و نتیجه حرب شدید به قتل محمد خان و استیلای شاه اسمعیل بر خراسان منتهی گردید.

چون بلاد خراسان مفتوح صفویه گشت بازار سبّ و رفض رواج یافت و سوق طعن و لعن نفاق گرفت در این حال شمس الدّین محمد قهستانی که از افاضل علما معدود و از ائمه قوم محسوب بود و در مدینه هرات سکونت می‌نمود چون تاب استماع سبّ خلفای راشدین را نداشت در گوشه ای متواری و در زاویه ای مخفی شد تا آنکه پادشاه صفوی به عراق رجعت نمود و ثانیاً عبید اللّٰه اوزبک امیر بخارا به قصد انتقام خون محمد خان و تملک ممالک خراسان به هرات تاخت و آن مدینه را مسخر ساخت. شمس الدّین مذکور از زاویه اختفا بر آمد و به عواطف و عنایات امیر بخارا اختصاص یافت و به صراحت شیعه اثنی عشریه را تکفیر نمود و محاربه ایشان را از اهم فرائض دینیّه شمرد.

چون اخبار خراسان و استیلای ثانویه اوزبکان در عراق مسموع اسمعیل شد ثانیاً به فتح بلاد شرقیه و اخضاع قبائل اوزبکیّه عزیمت نمود و عنان فتوحات را به جانب بلخ و هرات معطوف داشت. چون این خبر مسموع امرای اوزبکیّه شد و در خود قدرت مقاومت ندیدند به جانب بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر گریختند.

و شمس‌الدین مذکور نیز چون اقامه خود را در هرات من بعد از جمله ممتنعات دانست در موکب عبیدالله خان عزیمت بلاد توران نمود و در مدینه بخارا رحل اقامت بگشود، علمای ماوراءالنهر وجودش را مغتنم شمردند و به فضل و تقدّمش اعتراف کردند و از انهار معارفش مغترف گشتند و به تلمّذش افتخار جستند تا آنکه او را در بلاد واسعه و ممالک شاسعه تاتارستان بُعد صیت و نفوذ قول و شهرت اسم و علو مقام حاصل شد. در این حال ضغینه مذهبیّه ثانیاً محرک عرق عصیّت او گشت و حبّ انتقام او را از عواقب اسلام غافل ساخت و قلم ظلم بر گرفت و در تصانیف خود کفر ایرانیان را به اشنع عبارت ثبت نمود. و چنانکه ذکر کردیم محاربه شیعه را افضل اقسام جهاد شمرد و بلاد ایران را دارالحرب خواند و امرا و ملوک تاتاریّه را که به نهب و غارت متعوّد و به سبب انتقام خون محمد خان صدور چنین فتوانی را منتظر و مترصد بودند بر حرب شیعه تحریص و ترغیب کرد. علمای شیعه نیز از علمای سنّی کم نیامدند و اهل سنّت و جماعت را به گمراهی و ضلالت منسوب داشتند بل قدم فراتر نهادند و به تکفیر اکابر مهاجرین و ردّ سابقین اوّلین و وجوب لعن و تبرّای از خلفای راشدین فتوی نوشتند تا اینکه نار حرب و ضرب بین الاُمّتین افروخته شد و بازار نهب و سلب بین التّرك و الفرس رواج یافت چندانکه اسرای ایران را در اسواق بخارا و سمرقند مانند اغنام در معرض بیع و شری فروختند و اسرای ترک و تاتار را در بلاد ایران مانند اسیران دارالحرب تقسیم نمودند.

بلاد واسعه عامره شرقیه خراب و ویران گشت و مدن عظیمه از قبیل جرجان و نسا و درون و ابیورد و مرو و شهرستان و غیرها که سالها اعظم عواصم و مرکز علوم و معارف بود قاعاً صفصفا شد. قری و قصبات جمیله عامره به اطلال موحشه بانصره تبدیل یافت و مراکز علم و مدنیّت به معارک جهل و همجیّت مبدّل شد. و چون غالباً قبائل ترکمانیّه سکنه اصلیّه دشت خاوران و بلاد خوارزمیّه که در مذهب تسنّن متصلّب و راسخند واسطه عقد این نهب و سلب و سیف مسلول این حرب و ضرب بودند و امرای خراسان که به تشیّع معروفند و به بسالت و شجاعت موصوف غارات ایشان را پاداش به مثل می نمودند.

بل برای خودنمانی در نزد رجال دولت ایران بر مراتب قلع و قمع و ردع و منع آنان می افزودند لذا عاقبت کار ترکمانیّه به امور عجیبه مزعجه و حالات غریبه مدهشه منتهی شد. زیرا که

غالباً قبائل ترکمان از زرع و حرث اراضی خود به سبب هجوم امرای خراسان محروم بودند و در غایت ضنک و تنگی معاش می نمودند شبی خواب راحت نداشتند و روزی در ظلّ امنیّت نیاسودند و ناچار به جهت مصاریف و تحصیل وجه معاش خود را در مهالک می افکندند و به نحو خفا و لصوصیّت از حدود ایران تجاوز می نمودند که شاید اسیری به کمند آرند و از ثمن او وجه معاشی تحصیل کنند و اگر از بدبختی گرفتار خراسانیان می شدند به انواع بلایا و عذاب مبتلا می گشتند برخی را زنده شقّه می کردند و بعضی را در حال حیات پوست می کنند و گروهی را دست و پا می بریدند و جمعی را به دهان مدافع می نهادند و سرهای ایشان را پر از گاه به حضور شاهنشاه به طهران می فرستادند.

تا اینکه اندک اندک قبائل ترکمانیّه از شدّت فقر و احتیاج از شیعه به سنی پرداختند و به اسر و نهب هم مذهبیان و هم کیشان خود اقبال جستند و حدود بلخ و افغانستان را منهوب و مسلوب داشتند و اخیراً نهب و سلب به نفس بخارا سرایت نمود و نکایت فتوای شمس الدّین قهستانی و علمای بخارا به نفس ایشان راجع شد. چندانکه میرزا شمس بخاری در تاریخ خود که در سنه ۱۲۷۶ هجریّه تصنیف نموده و در بطرس برغ انطباع یافته نوشته است که در ایّام سلطنت و امارت امیر حیدر ترکمانان اورکنج پیوسته دو هزار و سه هزار سوار به حدود بخارا تاخت می آوردند و اهالی آن حدود را با زن و فرزند اسیر نموده به اورکنج می بردند به نوعی که در مدّت سه سال قریب پنجاه هزار اسیر از اهالی بخارا در اورکنج مجتمع شد. و این اسرای بخاری را که مورّخ مذکور نوشته است ترکمانان در بلاد واسعة تاتار به اسامی شیعه و ارامنه می فروختند و هر چه این مسکینان فریاد می کردند که ما مسلمانیم مشتریان قسیّ القلب عمداً باور نمی نمودند.

حکیم بای زرگر سمرقندی در سنه ۱۳۰۸ هجریّه که نگارنده مقیم آن بلد بود حکایت می نمود که یکی از این نخاسان ترکمان و تجّار اسیر فروش سالها با ما دوست و آشنا بود و هر وقت به جهت بیع اسیر به سمرقند می آمد در خانه ما منزل می نمود و ما در ترخیص و تکریم او غایت سعی را مبذول و در ترفیه حالش کمال جهد را معمول می داشتیم و او پیوسته مرا به توجّه به بلاد ترکمانیّه و تفرّج در ممالک خوارزمیّه ترغیب می نمود و همواره می گفت چه بودی اگر وقتی ما را به قلم خود مفتخر فرمانی تا کماینبغی از عهده خدمتت برآنیم

و زحمات چندین ساله ترا پاداش کنیم و لکن بعد مسافت مانع از اجابت این ضیافت می شد تا آنکه وقتی به ضرورت به جانب آموی و چهارجوی مسافرت نمودم و یار دیرینه را در آن مدینه ملاقات کردم چون تاجر اسیر فروش مرا دید با وجه بشوش اظهار تکریم و ترحیب نمود و بالحاح به قبیله خود دعوت کرد ناچار اجابت نمودم و در مصاحبت او به منازل ترکمانیه که عبارت از آلاچیتی چند است در خلال صحاری واسعه و قاعات رملیه شاسعه توجه کردم.

چون وارد شدیم و روزی دو بیاسودیم مرا به بهانه ضیافت به قبیله دیگر دعوت نمود و من به حسن ظنی که به او داشتم قبول نمودم و اظهار سرور کردم. غافل که آنجا دام آفت نهاده اند نه خوان ضیافت و گلیم ذلت گسترده اند نه بساط کرامت. بهر حال چون پس از طی مسافت بعیده و تحمل مشاق شدید به قبیله معهوده وارد شدیم و روزی چند اقامت کردیم خود به بهانه ضرورتی رجعت نمود بدین شرط که پس از اصلاح مهام خود به سرعت باز گردد و مرا به مدینه چهارجوی معاودت دهد. و حین وداع از غایت خداع از من همی معذرت خواست و به حيله و مکر به ظاهر در پاس خاطر من توصیتهای و سفارشها کرد. چون یک دو روزی از غیبت او بگذشت وضع را دیگرگونه یافتم و سلوک و روش میزبانان را متغیر مشاهده نمودم. معلوم شد که آن بی هنر مرا فروخته و گریخته است. ناله و فریاد برآورد و گریه و زاری کردم که واللّٰه خدا داند و هر کسی از اهل سمرقند مرا شناسد که من آزادم نه بنده و مسلمانم نه شیعه هر چه بیشتر نالیدم ایشان در مراقبت و حراست من زیاده کوشیدند. عاقبت گفتند یاوه مگوی و خود را بیهوده هلاک مکن آن مرد نزد ما امین است و گفته است که تو بنده زاده اوستی و ترا به چهل تومان به ما به بیع شرعی فروخته و رفت اکنون باید این مبلغ را بدهی و آزاد گردی یا در بند بندگی بمانی تا بمیری.

و بالجمله قریب چهار سال در ربقة عبودیت و رقیّت بماندم و این مدت را به خدمات فوق الطاقة آن قبایل وحشیّه در غایت خواری و مذلت بسر بردم تا آنکه یکی از علمای کابل که با ما سابقه معرفتی داشت به آن حنود گذر کرد و بر حال من اطلاع یافت و بر پریشانی احوال من رحمت آورد و مرا از ایشان بخريد و از قید رقیّت آزاد کرد.

و خلاصة القول این هرج و مرج و قتل و ضرب و سلب و نهب تقریباً مدت چهارصد سال در بلاد مشرق سایر و دایر بود و طول اناة و کثرت صبر الهی موجب انتباه شیعه و سنی نشد.

تا آنکه آفتاب سطوت دولت بهیة روسیه از آفاق ممالک شرقیه مشرق شد و عقاب اعلام قیصریه در فضای ممالک واسعه تاتاریه خافق گشت. و اخیراً عقد استقلال قبائل ترکمانیه در حوالی کوک تپه به بسالت و شجاعت اسکوبل اف سردار باسل روسی انحلال یافت و عهد شراست و نخوت این قبائل وحشیّه به صرامت عساکر دولت بهیة روسیه منقطع و منصرم شد. اکنون از فضل عدالت آن دولت ریاح فتن در آن ممالک فسیحه راکد شده و میاه امنیّت در کافّة آن اقطار واسعه جاری گشته. دشت خونخوار خوارزم که گویی هر گیاهش از خون مظلومی رسته است اکنون مأمن هر مظلوم است و صحرای خاوران که وقتی در زیر هر خارش اسیری بسته بود الحال پناه هر ملهوف است. شراست طبع علمای ماوراء النهر به رقت تبدیل یافته و نخوت و عجب ایشان به رأفت و ملایمت مبدّل شده. نفوسی که منکرین خلفا را نتوانستند دید عند من ینکر النائب والمنوب عنه ساجد و راکعند و کسانی که اسمی جز اسم خود نتوانستند شنید عند من لایعرف الفرع والاصل خاضع و متواضع.

و مرا از خاطر نمی رود که وقتی یکی از علمای سمرقند را دیدم که در حین مرور موکب والی چنان برای تعظیم خم شد که نزدیک بود جبهه اش به زانو ملاصق شود و دستار کبیرش نثار نعل سمند امیر روسی گردد. حال در خلوت بر هر قطره ای از قطرات مداد شمس الدّین قهستانی نفرین کنند و روانش را که اکنون مسئول از دماء مسفوکة و اعراض مهتوکه و بلاد مخروبه و اسلاب منهوبه است به خواری مذکور دارند.

این خلاصه آثار ردّ و تکفیری است که از قلم فقها صادر گردد و نتیجه اش جز ذلّت و هوان اعقاب و اولاد و نفوس خود ایشان چیزی نباشد. و اگر ظالمین آنچه را حقّ جلّ جلاله از برای ایشان مقتدر فرموده است می دانستند به جای تکفیر و تفسیق دیگران بر سوء عواقب خود نوحه می نمودند و در موقع اندوه خوردن بر آنچه مسئول نیستند بر اعمال و خیمه خود که از آن مسئولند اندوه می خوردند. "فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ... ﴿٢٩﴾"، "فَذَرِهِمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٨٣﴾".^۲

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

« باری خیال می کنید که عجب تر از این نخواهید دید خیر زیاده غریب تر از اینگونه استدلالها خواهید شنید و آن اینست که عیناً ذکر می شود، در حق کریم خان مصنف ارشاد العوام باز می گوید:

” در کتابی که ترک نشده از آن امری ذکر شده این است که می فرماید: ”إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾.“^۱ و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر: ”ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾.“^۲ ملتفت شوید که چه واضح و صریح و صفا و در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده“ (انتهی کلامه).

اکنون تماشا بکنید که جهنمی بودن مصنف کتاب ارشاد العوام را چگونه استدلال می رود و چه دلیلهای محکم و متین بر عصیان و طغیان او می آورد. و گویا این آیات شریفه هزار و دویست سال قبل در حق او نازل شده و بیان حال خسران مآل او را کرده است. واقعاً واضح تر از این دلیل و قوی تر از این حجج چه دلیل و حجت خواهد بود که اسمش کریم و هم در کتاب خویش خود را عبد اثیم ذکر نموده است و کلمه کریم و اثیم هم در قرآن مذکور است « (انتهی).

جواب

ارباب درایت دانند که اگر فهم بطون کلمات قرآنی و ادراک دقائق تأویلات کتب سماویّه و دریافت قرائن استعارات نبویّه چندان سهل و آسان بودی که هر نفسی به سهولت ادراک نماید و هر سمعی به شنیدن آن متلذذ شود کلمه مبارکه ”...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ... ﴿٧﴾“^۳ معنی نداشت و آیه کریمه ”...وَتَعْيِيهَا أَذُنٌ وَأَعْيَةُ ﴿١٢﴾“^۴ لازم نبود. و هم بر اولی البصائر پوشیده نیست که آنمه هدی و وراثت معارف حضرت خاتم الانبیاء علیه و علیهم ازکی الثناء

^۱ سورة دخان

^۲ سورة آل عمران

^۳ سورة حاقه

و ابهی البهء، دقائق تأویل را از خصائص خود دانسته و غالباً از اخصّ خواص و اصحاب خود نیز ستر فرموده و کشف و اظهار آن را به زمان ظهور موعود محوّل داشته اند.

و هم دانستی که حضرت سید اجل قدّس اللّٰه تربته فریفتگان ظواهر را به طفل رضیع و حضرت روح اعلی اللّٰه کلمته متوقّفین در دین سابق را به جنین وضع تشبیه و تمثیل فرموده اند. در این صورت چه جای استغراب است که امثال جناب شیخ از فهم تأویل قرآن قاصر آیند و یا از استماع آن متعجّب و مندهش گردند. و هر آینه حقّ جلّ جلاله در ادیان سابقه و امم عتیقه امثال این حوادث را ظاهر فرمود و در کتب سماویّه مرقوم و مسطور داشت تا امروز سبب قطع احتجاج ارباب لجاج گردد و ظلمت شبّهت به انوار سراج و هاج زائل آید.

مثلاً در اصحاح ۱۷ انجیل متی نظر فرما که چون تلامیذ حضرت روح از آن حضرت سؤال نمودند که کتبه و علمای یهود را عقیده این است که باید قبل از ظهور مسیح ایلای نبی یعنی الیاس ظاهر شود و مقصودشان این بود که اگر تو آن مسیح موعودی پس چرا ایلای از آسمان نازل نشد. و این اقتراح نظر به این بود که خداوند تبارک و تعالی در تورات مقدّس در اصحاح چهارم سفر ملاکی به صراحت وعده فرموده بود که قبل از ظهور موعود ایلای نبی را نازل فرماید تا قلوب را به بشارت قرب ظهور مستبشر نماید و لهذا چون تلامیذ حضرت عیسی علیه السّلام خلق را به ظهور مسیح موعود دعوت می نمودند علمای یهود ایشان را جواب می دادند که حاشا زیرا که اکبر علامات ظهور مسیح ظاهر نشده و ایلای نبی که به آسمان صعود نمود نزول نفرموده چگونه مسیح ظاهر شود و وعود الهیّه ناقص ماند.

این بود که چون این مقال و جدال تکرار یافت لذا از حضرت عیسی علیه السّلام سؤال نمودند که علمای بنی اسرائیل چنین می گویند و ما را در نزول ایلای نبی مجاب و ملزم می نمایند آن حضرت در جواب فرمود بلی، ایلای خواهد آمد و همه امور را اصلاح خواهد فرمود و به شما می گویم که در این زمان نیز آمد و لکن او را نشناختند و هر چه خواستند بر او وارد آوردند. و مقصود آن حضرت یحیی بن زکریّا علیهما السّلام بود که قبل از قیام حضرت عیسی قیام فرمود و خلق را به قرب و ورود یوم موعود بشارت داد و لکن خلق جاهل که از معانی سما و ارض و شمس و قمر و هبوط و نزول به کلی غافل و زاهلند آن وجود مبارک را نشناختند و از قبول دعوتش گریختند و دمّ مطهرش را به خواهش فاحشه ای ریختند.

اکنون ملاحظه فرما که چگونه علمای یهود از این تفسیر مثل جناب شیخ از تفسیر آیه کریمه "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ" (۴۹) متعجب و مندهش نگردند و لسان به استهزا و تمسخر نگشایند. چنانکه الی یومنا هذا به این عقیده واهییه باقی و منتظرند و به آسمان متوجه و ناظر که کی ایلیا از آسمان نازل شود و مردم را به ظهور مسیح بشارت دهد و من بعد مسیح موعود بروفق آمال یهود ظهور فرماید و اهل عالم را بر قبول شریعت موسویه که مؤید است به ضروریات دینیّه مجبور نماید.

و کذلک در اصحاب یازدهم همین انجیل متی پس از توصیف حضرت یحیی به اینکه او اعظم است از جمیع مرسلین و انبیاء می فرماید: "وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَقْبَلُوا فَهَذَا هُوَ ابْنُ الْمَرْمِیَةِ أَنْ يَأْتِي. مَنْ لَهُ أُذُنَانِ لِلسَّمْعِ فَلْيَسْمَعْ." یعنی اگر قبول نمائید این یحیی همان ایلیا است که آمدن وی ضروری بود پس هر کس گوش های شنوا دارد بشنود.

حال در این آیه مبارکه به دقت نظر فرما که حضرت عیسی علیه السلام می فرماید هر کس گوش شنوا دارد بشنود. بلی، اگر گوش یهود قابل استماع این تفسیر بود هرگز زیاده از هزار و هشتصد سال غافل و جاهل نمی ماندند. این است که اکابر اولیاء امر به تبدیل گوش نموده اند شاید پس از تبدیل گوش به هوش آیند و قابل استماع ندای سروش گردند و الا تا گوش اعراض به فروش نرسد و اسماع موقره به اذن واعیه تبدیل نیابد باب ایراد بر کتب الهیه مسدود نگردد، زیرا که هرگز ذوق اهل حق با ذوق ارباب بطلان منطبق نیاید.

و در فصل معرفت معجزات در تفسیر آیه مبارکه "الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قِبَلِ الْبَيِّنَاتِ وَبِالْزُؤْمِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (۱۸۳) عرض شد که بعینه یهود از استماع این آیه کریمه آنگونه تعجب و استغراب نمودند که جناب شیخ از مطالعة تفسیر آیه "إِنَّ شَجَرَةَ الزُّؤْمِ (۴۳) طَعَامُ الْآثِمِينَ" (۴۴) و آیه "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ" (۴۹)، زیرا که چون ندای حضرت خاتم الانبیاء ارتفاع یافت یهود به حضور مبارکش مشرف شدند و معروض داشتند که عادت الهیه با ما چنین معهود بوده که به پیغمبری ایمان نیاوریم مگر آنکه قربانی کند

و آتشی فرود آید و آن را بسوزاند. و این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه الیاس نبی با انبیای وثنی بود. چنانکه در فصل ۱۸ از کتاب ملوک اول از کتب عهد قدیم مذکور است که الیاس علیه السلام در حضور احاب ملک با پیغمبران بعل که از اوئان مدینه سامره بود بر این معاهده کردند که هریک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت نمایند تا آتشی از غیب فرود آید و قربانی آنکه صادق است بسوزاند. و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی الیاس نبی مقبول و قربانی انبیای بعل رد شد و کذبشان به ظهور این معجزه ثابت گشت.

و بالجمله چون یهود این معجزه را از حضرت رسول طلبیدند در جواب ایشان فرمود هر آینه پیغمبران پیش از من با بیّنات و با همین معجزه آمدند چرا ایشان را کشتید اگر راست می گوئید که به ظهور این معجزه ایمان می آورید.

حال قدری در این جواب تفکر فرما که حضرت خاتم الانبیاء چگونه یهود زمان خود را قتله ایلیا و یا سایر انبیاء شمرده و به کدام مناسبت ایشان را به این فعل نسبت داده، نه ایشان در زمان ایلای نبی بودند و نه نبوت او را منکرند و نه ایلای نبی به اعتقاد مسلمین و نصاری و یهود شهید شد که لامحاله نسبت قتل صادق آید و نه یهود از قبایل سامریه بودند که من حیث القومیّه این نسبت مناسبت یابد.

هزار و پانصد سال پیش سامریان الیاس نبی را رد کنند و پیغمبران خدا را به شهادت رسانند و بعد از هزار و پانصد سال یهود مدینه به این گناه متهم و مؤاخذ آیند. آیا این اعجاب است یا آنکه حقّ جلّ جلاله در کتاب مستطاب ایقان نازل فرماید که مقصود از لفظ ائیم و کریم شخصی مخصوص باشد و اسم الذّ اعدای قائم آل محمد به براءت و استهلالی به این لطافت و حلاوت در کتاب الله مذکور آید.

بلی، اگر از مکابراین سؤال نمائی که به چه دلیل باید از حضرت عیسی علیه السلام قبول نمود که مقصود از نزول ایلیا ظهور حضرت یحیی است و به کدام برهان توان از حضرت رسول مقبول داشت که یهود زمان آن حضرت منکرین الیاس اند و قتله انبیاء و به چه حجت باید از جمال اقدس ابهی مقبول نداشت که مقصود از آیه کریمه "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ" (۴۹) ۱

ذکر اسم اوّل معرض از جمال حضرت معبود است و اشعار بنام الذّ اعدای قائم موعود جوابی ندارند و اقامه برهانی نتوانند جز آنکه از طفولیت آن اسامی کریمه را از والدین خود به عزّت مسموع داشته و آذانشان به آن متعود گشته و بقای مناصبشان به تعزیز آن اسامی مربوط است و حفظ مقامشان به تجلیل آن منوط و لکن به اسامی مقدّسه این ظهور اعظم هنوز اسماعشان متعود نشده و مناصبشان به تعزیز آن مربوط نگشته است.

بل حاشا ثم حاشا این الارتباط والمناسبة کما شهد به القلم الاعلی در آن یافتن نان متصور است و در این بذل جان مقدر. از عاقلی مثل شیخ الاسلام بعید است که خود را در مهلکه اندازد و از منافع تمدّن به فوائد تدبّین پردازد و وقت خود را در فهم کلمات انبیاء ضایع کند و فوائد جلیله خود را مانع شود و به سبب تصدیق به ظهور حضرت موعود خود را مردود انام نماید و رسوای نزد خاص و عام سازد. هیئات هیئات این خفت و طیش و ان شنت قل الجنون والجنون فنون خاصّ ما اهل ایمان است که از عیش خوش گذشته و دین را بر دنیا مقدّم داشته ایم و تقویم عماد دیانت و تعمیم شریعت انسانیت را از بلوغ به مناصب و وصول به رواتب و تکثیر موادّ مکاسب لازم تر شمرده ایم.

فَهَانَتْ عَلَيْنَا فِي الْمَعَالِي نُفُوسُنَا وَمَنْ خَطَبَ الْحَسَنَاءَ لَمْ يَغْلِهِ الْمَهْرُ

و مرا عجب آمد از این عبارت شیخ که نوشته است: «گویا این آیات شریفه هزار و دویست سال قبل در حقّ او نازل شده و بیان حال خسران مآل او را کرده است.» عجباً، اگر ذکر حوادث هزار و دویست سال بعد در قرآن شریف باشد گویا به اعتقاد جناب شیخ منافی شأن قرآن است و مخالف احاطه علمیّه خاتم پیغمبران و الاّ چه جای ذکر هزار و دویست سال است و تعجب از بیان حال خسران مآل اهل ضلال. گرفتم علی فرض المحال این ظهور اعظم ظهور قائم موعود نباشد آیا نه هر وقت قائم موعود ظاهر شود ذکر حال اعدای او از قرآن مستفاد گردد. فنختم هذا المبحث بذكر ما قاله امير المؤمنين في وصفهم كما ورد في نهج البلاغة حيث قال عليه من التحيات اطيبها ومن الصلوات اتمها: "أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ ضَلَالًا وَيَمُوتُونَ جَهْلًا لَا يَسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ بَيْعًا وَلَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ." یعنی شکایت می کنم از گروهی که زندگانی می کنند در حال جهالت و می میرند در عین گمراهی و ضلالت. متاعی نزدشان کسادتر نیست

از کتاب اگر به حق و راستی تلاوت شود و متاعی نزدشان رواج تر و گران بهاتر نیست از کتاب اگر از مواضع خود تحریف یابد و به غیر حق مفسر گردد.

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته است

« وقتی که از ایقان این طور استدلال های کودک فریب را تا به این مقام ها مطالعه کردم دیگر اقبال یاری نکرد که به آخر رسم. فقط اکنون بحث و مذاکره خود را تمام می کنم به عبارتی که خود صاحب ایقان ذکر و اعتراف کرده است و آن چنانکه آنفاً ذکر شد این است: ” در کتابی که ترک نشده از آن امری. “ این عبارت چنانکه می بینید صراحتاً دلالت دارد و بلکه به آواز بلند ندا می کند به اینکه هیچ امری از قرآن شریف ترک نشده است یعنی آنچه متعلق به اعتقادات صحیح و اخلاق و اعمال مرضیه ناس است و هم از آنچه احتراز و اجتناب لازم است بالکلیه در آن مذکور است چنانکه خود مصنف ایقان هم تصدیق می فرمایند. پس از جناب مؤلف سؤال می رود در صورتی که این قسم قانون الهی داریم چه حاجت دارد به کسی که قانون تازه بیاورد و آن قانون از چگونه اوامر و احکام عبارت خواهد بود که ما آن را نداریم « (انتهی).

جواب

بر ارباب الباب مخفی نیست که آنچه در مباحث سابقه به براهین واضحه و ادله جلیه مبرهن و مدلل داشتیم که ظهور قائم موعود ظهور کلی شاریت است و تجلی خاص ربوبیت که به ظهور مبارکش سموات ادیان عتیقه مطوی و پیچیده شود و سماء رفیع دین بدیع مرفوع و مبسوط گردد. نه چنانکه اطفال عهد و جهال وقت و فریفتگان اوهام و مغرورین به اضغاث احلام گمان کرده اند که ظهور مبارکش ظهور نیابت است و قیام حضرتش قیام وصایت ما را مستغنی داشت از اینکه در این مقام در ابطال اوهام شیخ الاسلام ثانیاً متحمل زحمتی شویم و سخافت رأی و وهن ظنون او را واضح و مکشوف داریم.

لکن چون جناب شیخ به گمان خود در عدم لزوم تجدید شرائع دلیل محکمی یافته و غایت پهلوانی و بسالت را در این مبارزت به کار برده و به عبارت کتاب مستطاب ایقان در کاملیت قرآن متمسک گشته و از خوف اینکه مبدا مستمعین فراموش کنند سابقاً هم به یاد داشتن

آن وصیت فرموده اند. لهذا تکمیلًا للحجّه و تتمیمًا للبیّنه و دحضًا لشبهاته و ایضاحًا لهفواته خدمت اولی البصائر معروض می دارم که از این عبارت شیخ در کمال وضوح مطالبی چند که در مقام خود در غایت غرابت است مستفاد توان داشت.

اول اینکه نه تنها جناب شیخ از سائر کتب سماویّه بی خبر است و از میقات تجدید شرائع الهیّه غیر مستحضر بل قرآن شریف را نیز که به اسم او مفتخر است نخوانده و آیات این کتاب مجید را نیز که از قبل آن معاشی یافته است نفهمیده.

نظر فرما در سوره مبارکه اعراف که در تجلیل تورات و کمال شریعت موسویّه من جمیع الجهات می فرماید: "قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بَكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾". و کذلک در سوره مبارکه انعام فرموده است: "ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾". ملاحظه فرما که در این آیات کریمه به اعلی النداء بنداء بلغت الی عنان السماء و لکن ما بلغت الی الأذن الصماء و السمع الموقر بخرافات اهل الشقاء ندا می فرماید که در تورات مقدّس آنچه لازمه هدایت و سعادت است ذکر شده و جمیع وسائل نجاح و فلاح نازل گشته تفصیل هر چیز در آن مذکور است و شریعت الهیّه کاملاً در آن مسطور.

پس اگر به سبب اعتراف کتاب مستطاب ایقان به اینکه قرآن شامل جمیع لوازم نجاح و فلاح است محتاج به شریعت جدیدّه بهائیّه نباشیم کذلک به سبب اعتراف قرآن که تورات جامع جمیع وسائل هدایت و سعادت است باید نیز تابع شریعت اسلامیّه نگردیم زیرا که اتباعاً للقانون العقلی المعروف ترجیح بلا مرجح قبیح است و ارسالاً للمثل المشهور اجتماع شتا و صیف در سطح واحد غیر صحیح لهذا بنا بر این اصلی که جناب شیخ با کمال رشادت تأسیس فرموده اند باید تابعین ایشان ترک شریعت اسلامیّه گویند و متفقراً سبیل نجاتی از دیانت یهودیّه جویند.

چنانکه الی یومنا هذا عیناً همین ایرادی را که جناب شیخ الاسلام بر اهل بها، گرفته علمای یهود بر اهل اسلام می گیرند و می گویند که به اعتراف قرآن در کتاب تورات امری واکذار

نشده است که به قرآن احتیاج باشد و حضرت موسی در تبلیغ امر الله قصوری نفرموده است که محمد آن را تکمیل نماید. عیب اینجا است که مکابرین از بس گوششان سنگین است جز صوت خود را نمی شنوند و از بس مدارک و افهامشان ضعیف حسن و قبح کلام را تمیز نمی دهند.

ثانی آنکه جناب شیخ ملتفت نشده اند که اختلاف احکام در کتب و ادیان نظر به تغییر مقتضیات و قتیّه است در دهور و اعصار نه اینکه العیاذ بالله حقّ جلّ جلاله در کتاب تکوین و تدوین افراط و تفریط فرموده باشد و فی المثل سابقاً کتابی را ناقص و شریعتی را غیر کافیّه تنزیل و تشریع فرماید و بعد در ظهوری دیگر کافل و کامل نازل نماید چه به حکم عدالت الهیه و تصریح آیه مبارکه "ما فرطنا فی الکتاب من شیء" (۳۸) هیچگاه حقّ جلّ جلاله در کتاب خلقت تفریط نفرموده و قومی را به شریعت ناقصه و قوم دیگر را به شریعت کامله مخصوص نداشته و غیر از کتاب کامل و شرع کافل تنزیل و تشریع ننموده است. زیرا نزد ارباب بصارت مثل خلقت عالم مثل خلقت نفس واحده است. چنانکه شرائع و آداب طبیعیه بالنسبه به سنّ طفولیت و شباب و سنّ وقوف و انحطاط نظر به مقتضیات ظروف مختلف می شود کذلک شرائع ادبیه بالنسبه به تقدّمات عالم و اختلاف احوال امم متغیّر و متجدّد می گردد.

فی المثل اگر مؤدّب اطفال در مدارس ابتدائیه کودکان را ساعتی به ألعاب ریاضیه مشغول دارد و مدرّس مدارس کلیّه طلاب را از حرکات صبیانیه ممنوع فرماید و به آدابی فوق عالم طفولیت امر نماید نتوان گفت که استاد اوّل در حقوق تلامیذ تقصیر نموده و یا شریعت تدریس ناقص بوده است، زیرا که این اختلافات نظر به اختلاف مقتضیات است نه راجع به کمال و نقص شرائع و مسنونات و این بالنسبه به شرائع و آداب بشریه است که شارع جائز الخطا است و متعدّد فکیف در شرائع دینیّه که شارع معصوم است و واحد.

پس اگر حضرت موسی علیه السّلم امر به حفظ سبت فرماید و حضرت عیسی آن را منخرق کند و یا حضرت رسول اذن جهاد دهد و جمال اقدس ابهی از مقاتله و محاربه منع نماید نه العیاذ بالله از نقص اوّل است و کمال ثانی و یا از قساوت قلب سابق است و رأفت تالی بل

در جمیع احیان نظر به تغییر مقتضیات وقتیّه است و لوازم حفظ هیئت اجتماعیّه. و بناءً علی هذه المقدّمه معتقد ما اهل بها، این است که جمیع شرائع الهیّه کامل تشریع شده و جمیع کتب سماویّه جامع نازل گشته و تغییر شرائع نظر به تغییر مقتضیات بوده. "كُلُّ أَمْنٍ بِاللّهِ وَمَلَأْنِیْكَتِهِ وَكُتِبَہٗ وَرُسُلُہٗ لَا تُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِہٖ... (۲۸۵)۱"

ثالث اینکه جناب شیخ نوشته اند آن کدام قوانین است که ما نداریم. از این عبارت نه تنها مستفاد می شود که جناب ایشان از آیات قرآن مجید غافلند و از انذارات حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی بی خبر و ذاهل که به حکم حدیث متفق علیہ "سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسْمُونَ بِالْإِيمَانِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى. فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ أَشَرُّ الْفُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتْ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ" و هكذا کثیری از این قبیل اخبار، نه در میان ایشان دینی باقی است و نه قانونی، به اسم تنها خوشنودند که می گویند ما مسلمانیم و به کلام فارغی مسرور که ما از امت خاتم پیغمبرانیم، بل از این عبارت به خوبی معلوم و مستفاد می شود که در امور حاضره نیز بصیر نیستند و سوء حال و اختلال احوال و قرب زوال و اضمحلال امت بیچاره را نیز نمی فهمند.

باید از جناب شیخ سؤال نمود که چه دارید و از رسوم و آداب حسنه در میان شما چه باقی مانده است. آیا ارکان اولیّه دین شما قویم است و یا مجالس قضا و حفظ حقوق فیما بین شما مستقیم. آیا باب هدایت خلق کما شرع النبی بر شما مفتوح است و یا سعادت علو کلمه و نفوذ قول به شما ممنوح. نه قواعد تعمیم معارف در میان شما مشهود است و نه قانون تسویه حقوق در مذهب شما معهود. نه امور زواج فیما بین شما محترم است و نه قوانین متبادله بین الزوجات و الازواج منتظم. نه مقام امرا و ملوک نزد شما محترم و محفوظ است و نه فقیر و صعلوک از ریاست شما مستفید و محفوظ. نه اجنبی از خوف تولی و تبرای امت مرحومه فارغ البال و مطمئن الخاطر است و نه داخلی از اطماع رؤسای معلومه محفوظ الحقوق و مرعی الجانب.

^۱ سورة بقره

و خلاصه القول چنانکه سابقاً عرض شد از ملت بیضا و شریعت غراً جز آثار مدرسه و اعلام منکوسه و اسلاب منهوبه و قوانین معیوبه و خرافات کثیره و آمال بعیده چیزی باقی نمانده است. اگر از ما باور ندارید باری به کتاب خدا و احادیث انمه هدی رجوع فرمائید تا برای العین ببینید که آنچه این عبد معروض داشته و می دارد باجلی العبارة مسطور است و جمیع حالات امت مرحومه و شقای عاقبت ملت پیچاره بابلغ بیان مذکور و پسر از ذکر مصائب علاج آن را جز به ظهور قائم موعود مقرر نفرموده اند و برای فرار از شدائد مترقبه پناهی جز شریعت مقدسه اش بیان ننموده اند.

بلی، اگر حق جلّ جلاله وقتی که می خواست شریعت جدیده تشریع فرماید با امثال بنده و جناب شیخ مشورت می فرمود نیکو بود. البته به تغییر شریعت قدیمه خود راضی نمی شدیم و دین سابق خود را که اسماً به آن مفتخریم نه فعلاً از دست نمی دادیم و بهر حیل و وسیله بود او را از تشریع دین جدید و نسخ دین قدیم ممنوع می داشتیم. و لکن افسوس که او جلّت عظمت و جلّت قدرته در این مواقع با ماها مشورت نمی فرماید و به امیال فارغه ما نمی نگرد و به احلام کاذبه ما که به اسم ضروریات دینیّه مرتّب داشته ایم اعتنا نمی نماید و وعید و تهدید ما مظاهر امر او را از تشریع شرع جدید باز نمی دارد.

مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ

و هر آینه از آیات قرآن و احادیث رسول و اخبار اهل بیت طهارت مستفاد داشتی که اراده قاهره الهیه بر خلاف آمال و همیه و احلام صبیانیّه کوتاه نظران بر این تعلق یافته بود که وجود مبارک قائم آل محمد را با کتاب جدید و شرع جدید و قضاوت سماویّه و آیات الهیه ظاهر فرماید و عقائد قدیمه عتیقه و عواید فرسوده پوسیده را به ظهور کریمش زایل و باطل نماید قُضِيَ الْأَمْرُ وَ جَفَّ الْقَلَمُ.

گوش اگر گوش وی و ناله اگر ناله ما است آنچه البته بجانی نرسد فریاد است
بلی، جناب شیخ به حکم مثل مشهور، تا ریشه در آب است امید ثمری هست، در رساله ثانیه خود نبوتی کرده اند و از امور آتیه اخبار فرموده و به مریدان خود بشارت داده اند که امر بابیه منقرض خواهد شد و این نار مشتعله منطفی خواهد گشت. و لکن این امل بعید را به این حبل طویل مربوط داشته اند که مریدان ایشان مدارس باز کنند و در تعمیم معارف

کوشند تا چشم و گوش خلق باز گردد و هوششان زیاد شود و فریفته بایته نشوند و از راه بیرون نروند.

و ما را در این موقع جوابی نیست جز اینکه خدمت ایشان معروض داریم که آفرین بر این عقل دور اندیش و نظر باریک بین. "...قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ" ۴۱۰۲ و لکن جناب شیخ باید قدری ملتفت شوند که اگر تعمیم معارف منهدم کند باری بناهای عتیقه واهی را منهدم تواند نمود نه بناهای جدید متینه را. مثلاً اگر سیل علم جغرافی جریان یابد مدینه جابلقا و جابر صا خراب گردد. و اگر آفتاب معارف هیئت و فلکیات اشراق نماید ظلمت امکان صعود و نزول از فلک ظاهری زایل شود. و اگر علوم طبیعی تکمیل یابد عود و رجعت خاصه که مبنای عقاید عامه است بطلانش ظاهر آید. و اگر علوم ادبیه منتشر گردد اعتماد بر قواعد هزار سال و دو هزار سال پیش اندراس یابد. و اگر نفحات معارف دینیّه معقوله فانسح شود نتانت عقائد غیر معقوله تعبدیه زوال گیرد. سپاس دارای عالم و معبود امم را که بنای امر اعظم بر رمال او هام نهاده نشده است که از جریان سیل معارف خائف باشیم و مشی اهل بهاء در ظلمت عقائد و همیه تعبدیه نبوده است تا از اشراق شمس هوش و درایت تزلزل یابیم. عجب در این است که افاضل اروپا امت وحیده ای را از امم شرقیه که در تعمیم معارف ساعیند فقط امت بایته را می شمارند و جناب شیخ زوال بایته را در تعمیم معارف به مریدان خود وعده می دهند. سُبْحَانَ مَنْ قَسَمَ الْعُقُولَ وَالْأَحْلَامَ وَفَرَّقَ بَيْنَ الْمَدَارِكِ وَالْأَفْهَامِ.

و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته اند

« واقعاً از حیّز انصاف دور است که در این دور مدنیّت و انتشار معارف دینی و دنیوی و ترقیات فنون که بوسیله اینها چه قدر کشفیات و اختراعات ظهور کرده به ثروت و سامان و رفاهت و معرفت نوع بنی انسان و قوّت ملت و توسیع دائره کسب و تجارت خدمت کرده است اذهان و افکار خودمان را به این قسم خیالات و شبهات مشغول بکنیم و بدین سبب از تحصیل فنون و علوم می که قطعات زمین را فصل و جدا و دریاها را به دریاها آمیخت و از کوه های بلند راهها گشود و آهن و فولاد را مانند روغن گداخت و مخابرات و نقلیات را که سابق بر این در ظرف

چند ماه و چند هفته با هزار زحمت و مشقت ممکن می‌شد در عرض یومی و ساعتی و دقیقه‌ای آسانتر و سریع‌تر گردانید محروم بمانیم و از این جهت منکوب و منهوب ملل متمدنه سائره باشیم. دشمن دین و ملت است آن کسی که از تفهیم و تعلیم محتاج الیه ناس اعراض و اغماض نموده از ما لایعنی بحث نماید و باعث تفرقه و تجزئه ملت گردد... والسلام علی من اتبع الهدی (عبدالسلام).»

جواب

اگر این اوقات مثل قرون ماضیه وسائل استطلاع احوال و استعلام اخبار صعوبتی داشت و اسباب تنزل و هبوط ملل اسلامیّه خفانی و مجهولیتی هر کس این مقاله اخیره جناب شیخ را می‌دید و نوحه و ندبه ایشان را بر فقدان مالکیت و مدنیّت می‌شنید گمان می‌نمود که البتّه طائفه بابیه ممالک قفقازیّه را تسلیم دولت بهیّۀ روسیه نموده‌اند و شیخ بیچاره و امت بینواری ظلماً و عدواناً منکوب و منهوب ملل متمدنه داشته‌اند. و یا آنکه اختلافات هزار و دویست ساله مذاهب اسلامیّه و اشتعال نار حروب داخلیّه و خارجیّه از نتایج ظهور بابیه است و دماء مسفوکۀ بین المسلمین و النصاری او بین اهل التسنن و التشیع بر ذمه امت بهائیّه.

از سابق گذشتیم گویا اکنون طائفه بابیه مسلمین را از تمدن و تقدّم منع می‌کنند و جناب شیخ را از تأسیس مدارس و انشاء مجالس و تصنیف کتب و تألیف صحف و تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق رجال باز می‌دارند.

ایکاش یکی از قبل این عبد در غایت احترام خدمت جناب شیخ عبدالسلام معروض می‌داشت که یا سیدی الشیخ اگر اسلاف شما در کسب معارف و علوم و تکمیل صنائع و فنون تهاونی کرده‌اند گناه بابیه چیست و اگر اجداد شما به سبب ظلم بر خلق اعقاب خود را از نعمت استقلال محروم داشته‌اند تقصیر بهائیّه چه. سنه‌الله بر این جاری شده است که هر ملتی که به لذاذ دنیّه مشغول گردند و روی از فضائل علمیّه و دینیّه مصروف دارند و حقوق عباد را پایمال ظلم و استبداد نمایند و اختلاف عقائد را وسیله القاء دسائس و مفاسد سازند حقّ جلّ جلاله نعمت استقلال را از ایشان مأخوذ و لباس کرامت را از ایشان

مسلوب دارد و حکومت ارض را به ملوک عادل و ریاست ملک را به امرای فاضل عطا فرماید.
 "...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ... ٤١١" ١

یا سیدی الشیخ این شکایت شما از کیست. و این نوحه تلخ و آه سرد از چه. کی شما تأسیس مدرسه ای فرموده اید که بایسته مانع شوند و چه وقت شما ایجاد صنعتی نموده اید که این طایفه ضائع نمایند. راه مدنیت باز است و طریق تقدّم مفتوح. از این متمدّنین که شما در فضائل ایشان شاهنامه می خوانید کاش همین یک هنر را می آموختید که حریت عقائد را بر کلّ ملل بالمساوات ممنوح می دارند و ادیان را کلیّه محترم می شمارند. و وقت عزیز را که ممکن است در تکثیر علم و تعمیر بلاد مصروف داشت در تفتین بین الخلق و تکفیر عباد صرف نمی نمایند. اگر همین یک نکته را فهمیده بودید لا اقل از شما نیز اثری از آثار باهره ظاهر شده بود تا خصم در حق شما مجال طعن نیابد و مَثَلُ الْقَرَعَاءِ الَّتِي تَفْتَخِرُ بِشَعْرِ جَارَتِهَا بر شما منطبق نیاید.

گویا شیخ بیچاره گمان کرده است که به شکایت از بایسته می تواند عرض خود را از لوث قصور در علم و مدنیت مطهر دارد و یا به سب و لعن که کار جاهل عاجز است خلق را از طلب دین و اهتمام به دیانت ممنوع سازد. والا در موقع مناظره دینیّه چه جای مغالطه به تقدّمات مدنیّه است و اکتشافات علمیّه و صنایعیه.

بلی، لاشکّ تمدّن و حضارت امری ممنوح است که بدون آن هیأت جامعه محفوظ نماند و نوع انسان در لوازم معیشت تقدّم نیابد. و لکن جهّال وقت مناقب و مآثر دیانت را فراموش نموده اند، زیرا که تاریخ نخوانند و از دین جز اسمی ندانند و از قرآن غیر از خطی شناسند. حالات ملل ماضیه و عادات امم غایره در متون صحف مسطور است و آنچه را حقّ جلّ جلاله از اعمال فضیحه و عادات قبیحه آنان به ظهور ادیان محو فرموده است امری غیر مستور.

اگر موهبت دیانت نبودی هنوز امم قوقاس و سکان سواحل بحر اسود با کآله القمامیل موسوم بودند. و اگر شرائع الهیه ظاهر نشدی هنوز اهالی سوریه احفاد متمدّنین فینیقیّه اولاد خود را به آتش در حال حیات قربانی اوثان می نمودند. اگر موهبت ظهور رسل نبودی هنوز مصریان عابد عجل ابیس بودند و ساجد تمساح خسیس. و اگر فروغ دیانت نتافتی الی یومنا هذا امت

عربیّه بنات خود را زنده مدفون می ساختند و غنیفات یونان عرض مصون را در جزیره قبرس در سبیل اله جمال مهتوک می داشتند و اهالی هند احیا را با اموات معاً می سوختند و اروپائیان از کهنه اوثان و ایرانیان از عبده نیران طریق فلاح و نجات می آموختند.

و این جمله که ذکر شد جزوه ای است از نیران همجیت که به نزول امطار دیانت اطفای یافته و از فضل ظهور مظاهر امر حضرت احدیت اصلاح شده. و آنچه عالم بدان محتاج است از تکمیل نقائص و اصلاح مفاسد و ازاله قبائح و محو فضائح اکثر است از آنچه اصلاح شده و حق جلّ جلاله آن را به ظهور و قیام روح الله النازل من السماء موكول و موقوف داشته تا بشارت نبویه "يَزْعُ اللَّهُ بِهِ مَا لَا يَزْعُ بِالْقُرْآنِ" کاملاً متحقق گردد و انوار مدنیت و حضارت حقیقیّه در ظلّ کلمه الهیه به حکم "وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا... (۶۹)"^۱ جمیع آفاق را روشن و منور نماید.

و حال آنکه نزد اهل بصیرت دیانت و مدنیت حقیقت واحد است که به اختلاف اسم مختلف نگردد و سعادت و نجات ابدی جز به فهم این نکته معقول نباشد و متحقق نشود، زیرا دین عبارت از قانونی است کافل حفظ و ترقی هیئت جامعه انسانیّت و خلافت و سلطنت قوه منفذه این قانون است در میان امت. و حفظ و رعایت این دو رتبه کافل حصول حضارت ممدوحه است و وصول به مدنیت محموده.

و از فهم این نکته به خوبی مستفاد گردد که اگر جناب شیخ را شعوری لائق و ادراکی فائق بودی هر آینه می فهمیدی که اساس حضارت و تمدن ممدوحه شرائع الهیه است و سعادت و شقای امم منوط به اتباع و عدم اتباع کتب سماویّه. جمیع شرائع من غیر استثناء بر دو رکن عدل و احسان مبنی است که اساس تمدین عالم است و کافه ادیان من غیر تفاوت بر مجازات و مکافات مبتنی است که مأخذ سعادت و شقای امم است.

خاصّه شریعت مقدسه بهانیّه که تعمیم علوم و معارف را از فروض حتمیه مقرر داشته و اشتغال به اقتراف و مکاسب را از واجبات دینیّه، تا اهل بها، مثل اهل اسلام از صد نود و هشت بی علم و خطّ نمانند، باب بی کاری و بطالت را وسعت ندهند و هر نفسی به شغلی نافع

^۱ سورة زمر

و حرفتی لائق مشغول گردد و وعدهٔ «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»^۱ تحقق پذیرد. عالم را وطن واحد و ناس را اوراق شجرهٔ واحد مقرر فرمود تا نظر مجانبیت و بیگانگی زائل شود و عداوت‌های مکنونه در صدور احزاب به محبت و وداد مبدل گردد. اطاعت ملوک و امرا و احترام ارباب فضل و علما را واجب داشت تا مقام اکابر از تعرض اصغر مصون ماند و ابواب فساد بعد الاصلاح مسدود گردد.

معاملات و عبادات را مفرق داشت تا تطبیق قوانین قضا با مقتضیات وقت سهولت یابد و حفظ هیئت اجتماعی بر وفق قوانین تشریعی ممکن شود. باب تأویل کتاب را مسدود فرمود و اعتماد بر احادیث و اخبار لسانیّه را منع نمود تا ابواب ادلهٔ ظنیّه و اعتماد بر آراء، اجتهادیّه مسدود شود و شریعت الهیه ملعب هر آخوند و ملا نگردد.

جنگ و حرب را ممنوع داشت تا جناب شیخ الاسلام از هجوم بایّه محفوظ مانند و برای تکمیل فنون علمیّه و تحصیل مآرب مدنیّه مطمئن خاطر و فارغ البال باشند. حمل سلاح را بدون اذن دولت حرام فرمود تا مبدا جناب شیخ از رؤیت بایبی مسلح قلبش مضطرب شود و فکرش مشوش گردد و از خرق جبال و توصیل بحار و تسهیل وسائط نقل و اخبار باز ماند.

و خلاصه القول جمیع احکام این ظهور اعظم مبنی بر اساس مدنیّت است و ملائم با حفظ جامعهٔ انسانیّت. ندانستم کدام حکم این امر مانع از تحصیل و تکمیل مدنیّت است که جناب شیخ به این تلخی شکایت می کنند و به سبب سقوط امت در هاویّه ذلت بایّه را دشمن دین و ملت می شمارند.

بلی، آنچه الی الحال مسموع گشته و در خلال جراند سیاره به نظر رسیده است این است که جمع کثیری از فلاسفه اروپا و متطرفین آن قطعهٔ بیضا دیانت اسلامیّه را منافی تمدن اروپیه می دانند و سبب سقوط و هبوط ملل شرقیه را در هاویّه ذلت و شقا تمسک به شریعت غراً و ملت بیضا می شمارند.

و از حکایات مشهوره که صوتش کالرعد القاصف در جمیع آفاق پیچید این است که مستر گلاستون رئیس وزارت انگلستان در مجلس وزرای دولت و قروم ملت قرآن شریف را به دست گرفت و به ایشان خطاب نمود که «تا این کتاب در عالم باقی است محال است که تمدن

^۱ سورهٔ عبس (اعمی)

در عالم شیوع گیرد و ممالک شرقیه از شرور همجیت و توخّش نجات یابد.» و این فقره که دین اسلام منافی تمدّن است چندان اهمّیت یافت که اخیراً در اذهان کثیری از اکابر مسلمین که به سرعت فریفته اعراض دنیویّه می شوند نیز رسوخ کَلّی گرفت. تا اینکه اخیراً جمعی از کبار کتاب ملّت و فصحاى قوم از قبیل عبداللّه الندیم الادریسی و غیره قیام به مقاومت نمودند و در منع رسوخ این اعتقاد در اذهان ساده دلان و اثبات محاسن احکام اسلامیّه و موافقت آن با قوانین مدنیّه مقالات رنّانه و رسائل شهیره نوشتند و چاره نشد و یوماً فیوم این عقیده در اذهان بی خبران از حقیقت ادیان ثابت تر و راسخ تر گشت.

تا این سنه که جمعی از کبار کتاب وقت و افاضل عهد از قبیل عبداللّه بن القانند عمرو من اهل الجزائر و محمّد افندی مسعود صاحب جریده منفیس من اهل مصر و الشیخ علی یوسف صاحب جریده مشهوره المؤید و محمود افندی اسعد المستشار الشرعی فی نظارة المالیه در آستانه علیه با بعضی از افاضل اروپا متّفق شدند از قبیل مسیو جوبار و مسیو مرسیه من مدینه القسطنطینیّه فی الجزائر و مسیو بودان فی الآستانه و القسّ الفاضل لوازون یاسنت در پاریس و مسیو فاندربرج استاد الشریعه فی مدرسه دلفت به هولنده و به ریاست اوجین کلافل مجله علمیّه الاتحاد الاسلامی را تشکیل نمودند و به لغت عربی و فرنساوی مکتوب و مطبوع و منتشر داشتند. و این جریده علمیّه را ماهی دو مرتبه صادر می نمودند و به جمیع مدارس کلیّه ارسال می داشتند که شاید این شبهه را که دین اسلام منافی تمدّن است از اذهان خارج کنند و قلوب رمیده از اسلام و مسلمین را به محبت تألیف نمایند و لکن افسوس که اعداد این جریده به هفت و هشت بالغ نشده بود که سر در نقاب خفا فرو برد و شمع نو افروخته این انجمن غیر متناسبه الاعضاء از هیوب عواصف تباین اهواء به سرعت منطفی و خاموش گشت. لا رادّ لقضانه و لا مانع لحکمه. آری،

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور کوشش بی فایده است و سمه بر ابروی کور
و برخی دیگر از متطرفین و طبیعیین خاصّه از تبعیّه دروین و معتقدین به نشوء و ارتقاء
که عددشان در غایت کثرت است در این عقیده غلوّ نموده مطلق شرائع و ادیان و هر گونه سلطه
و ریاستی را منافی مدنیّت و حریت می دانند و هیئت هر حکومتی را اعمّ از اینکه دینیّه باشد
و یا ملکیه الذّ اعدای انسانیت می شمارند.

و بالجمله چون بر این مقدمات استحضار یافتی اگر قدری در مناظراتی که در این مسئله تمدن فیما بین جناب شیخ و حضرت مناظر ایشان وقوع یافته است تأمل فرمائی عجائبی در غایت غرابت مشاهده نمائی و بعد مراتب ادب و شعور دو مناظر را که آن یک تاجری از تجار اهل بها است و این یک شیخ الاسلام و قاضی القضاة ملت بیضا، کالبعد بین الارض و السماء، ملاحظه فرمائی.

و اجمال آن این است که چون مناظر مذکور مشاهده نموده که ایرادات جناب شیخ در مسئله تمدن به هیچ وجه بر طایفه بابیه وارد نیست و انحطاط ملل اسلامیّه مطلقاً به اهل بها راجع نه در غایت دقت در سراپای این مسئله نظر نموده که آیا بابیه در مدت ششصد سال علوم و معارف را مابین مسلمین انحطاط داده اند. آیا بابیه ملت اسلام را به هفتاد و دو فرقه منقسم کرده اند. آیا بابیه نار حروب اهلّیه را فیما بین ملل شرقیه افروخته اند. آیا بابیه ممالک فسیحه اندلس و هند و تاتارستان و قفقازیّه را به ملل متمدنه تسلیم کرده اند. آیا بابیه قواعد ظلم و استبداد را به دول جائره شرقیه تعلیم داده اند. حاشا و کلاً هیچیک از این امور راجع به بابیه نیست.

ثانیاً جناب مناظر در امور حالیه ناظر و متفکر گشته که آیا حروب بابیه مسلمین را از فتح مدارس و تأسیس مجالس منع می کند. آیا هجوم بابیه حواس جناب شیخ را مشغول می دارد. آیا تعلیمی از تعالیم این دین منافی تقدّمات علمیّه است و یا حکمی از احکام این امر مخالف قواعد و قوانین مدنیّه. حاشا و کلاً این هم نیست، زیرا طائفه ای که تعلیم اطفال ذکوراً و اناثاً از فرائض دینیّه ایشان است و جدال و نزاع از محرمات حتمیه این چنین طائفه مأمور الجانبد و مطمئن العواقب.

باز ملاحظه کرده است که آیا جناب شیخ به این شدت بی شعور است که این مطالب را نمی فهمد و به این درجه قلیل الادراک که این مسائل را نمی داند که تأخر مسلمین راجع به بابیه نیست و مانع از توسعه معارف، شریعت بهانیّه نه. حاشا و الف حاشا کوه کان مهد از تجویز این چنین افتراها هار بند و مجانبین عهد از عدم ادراک این امور بدیهیه مجانب تا چه رسد به جناب شیخ عبدالسلام که به اعتقاد جمعی عالمی عامل است و فاضلی کامل و به اعتقاد این عبد مبارزی باسل است و مناظری قوی الدلائل که معلوم نبودن نام مبشر حضرت خلیل را از ادله

بطلان این امر جلیل می‌شمارد و اخبار کهنه مصر را بر امر محققى مثل ظهور حضرت موسی از ادله ظنیّه جمال اقدس ابهى محسوب می‌دارد. قائم موعود را به تغلیس احضار می‌فرماید و وجوب هجرت و اجتهاد را انکار می‌نماید. دلیلیت شهادت را منکر می‌شود و مقتولین در محبت یزید و سایر اشقیاء را در صف شهیدان صفین و کربلا می‌نشاند. در تفریق بین ندا، الحق و ندا، الباطل اظهار عجز می‌کند و به این عجز افتخار می‌نماید و نام آن را دلیل و برهان می‌نهد. و اخیراً به نغمه منکرین سابقین تغنی می‌کند و آیات الهیه را اساطیر اولین می‌خواند.

باری از مقصد دور نیفتیم هر چه جناب مناظر خواسته‌اند که محملی صحیح از برای کلام شیخ الاسلام بیابند که به چه جهت در مسئله تأخر مسلمین در امر مدنیت از بابیه شکایت نموده‌است و تفحص و تفتیش از ظهور قائم موعود را که اهم فرائض دینیّه است "ما لا یعنى" نامیده، راهی نیافته و وجه درستی ندیده‌اند الا اینکه جناب شیخ نیز مانند فتنه اشتراکیّه و شیعه دروینیّه مطلق دیانت را منافی مدنیت می‌دانند و تمسک به شرائع را مانع از وصول به مقاصد و مآرب نفسانیّه می‌شمارند و لکن حفظ مرکز و منصب و خوف از اکابر دین و دولت ایشان را مانع شده‌است که به این عقیده تجاهر نمایند و پرده از وجه مقصود بردارند.

و لهذا روی تفریع را به زجر اهل بها، که معاون و ناصری جز حقّ جلّ و علا ندارند مصروف داشته و عقیده خود را در ضمن معارضه و ردّ بابیه که مقبول طباع عامّه و جهّال است اظهار نموده‌اند و مقصود اصلی ایشان این است که کسی حرفی از دین و آیین نگوید و سخنی از انبیاء و مرسلین نراند و جمیعاً حواس خود را مصروف تمدّن دارند و همت را در طلب حریت گمارند تا گاوهای ایشان مثل گاوهای اروپا شیر دهند و بنات الهوی در کوچه و بازار مهتوک الحجاب و مسلوب النقاب گردش کنند.

و خلاصه القول چون جناب مناظر این مطلب را از عبارت جناب شیخ مستفاد داشته در غایت ادب و لطافت در جواب ایشان مطالبی نوشته‌اند که اجمال آن این است که حیفاست جناب شیخ الاسلام به اقوال دهریه و منکرین شرائع متشبّث گردند و به عقائد بی‌دینان و معاندین

انبیاء متمسک شوند و حال آنکه تمدنی که اساسش بر تدین مبتنی نباشد بالمآل به اختلال راجع است و عاقبت به انهدام آیل.

چنانکه افاضل اروپا که اکنون رافع اعلام مدنیت اند بدین نکته ملتفت شده اند که اگر اصانت و دیانت نباشد حضارت و مدنیت استقرار نیابد و نتیجه ای از آن حاصل نگردد. و چون قوانین اصلیه دیانت را ملل و قبایل به آنچه اکنون در دست دارند تغییر داده و از صراط مستقیم منحرف داشته اند اگر صاحب و مالک و موجود او که بر عرش "...يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ"^۱ و "...يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ"^۲ جالس است اراده نماید که حقیقت آن را ظاهر فرماید که را یارا و قدرتست که لِمَ و بِمَ گوید و به چون و چرا لب گشاید.

و بالجمله حضرت مناظر مذکور در این مقامات بیاناتی فرموده است که اگر مشام معارض از روائح منتنه غرض مزکوم نبودی هر آینه از رقت و لطافت آن نفحات قلبی مطهر و فوادی منور و روحی معطر استشمام نمودی.

و نگارنده در این مقام تذکاراً لحضرت و تزییناً لهذه الاوراق به ذکر عبارتی از ایشان مبادرت می نماید و عیناً جواب جناب شیخ را نیز مذکور می دارد تا اهل ادب فرق آداب مناظرین را دریابند و مکنونات قلب هر یک را از کلام و عبارات ایشان مستفاد دارند.

و هذه عبارات المناظر البهائی بعینها

« و اینکه نوشته اند: " آن قانون عبارت از چگونه اوامر و احکام خواهد بود که ما آن را نداریم "، این قانون همان اوامر و احکام الهی است که در هر عهد و عصر در کتب سماویّه نازل شده و عباد خود را به واسطه تمسک به آن به رضوان خلوص و تقی و جنان قرب و لقا رسانیده و متمرّدین و مبغضین از این فضل محرومند و در جحیم اعراض و ایراد مقهور. از حق می طلبیم که آن جناب هم به اجرای این قانون الهی که مراد جمیع انبیاء و مرسلین است موفق

^۱ سورة آل عمران، آیه ۴۰ و سورة حج، آیه ۱۸
^۲ سورة مائده

شوند و از نسیم رحمت و عنایت رحمانی که از رضوان قدس الطاف در هبوب است محروم
نمانند. چه نیکو گفته اند در این مقام.

و عند هبوب الناشرات علی الحمی تمیل غصون البان لا الشجر الصلد
بذکرش هر چه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است

ای جناب! اهل عالم هنوز از عالم خود و آنچه در او هستند بی خبرند چگونه می توانند
در اراده و احکام الهیه ایرادی وارد آورند. مثل اینها مثل فردی از افراد رعایای سلطان مقتدر
محیطی است که در شهری از شهرها ساکن و به خود مشغول و از امور حکومتی و مملکت داری
غافل باشد و بشنود که حاکم جدیدی از نزد آن سلطان حقیقی آمده و امر جدید بدیعی آورده
و خلق را به اراده او دعوت می نماید و او امر او را اجرا می فرماید. در این وقت او بگوید اراده
سلطان عبث است او امر سلطان همان است که ما در دست داریم دیگر چه حاجت است به حاکم
جدید و امر تازه از حیث انصاف دور است حال که وقت گرمی بازار است و رواج داد و ستد تجار
کسی به این حرفها گوش دهد که حاکم جدیدی آمده و امر بدیعی آورده.

حال ملاحظه نمائید که آن حاکم و نفوسی که مطلع بر امور و اجرا آتند بل عقلا و بزرگان
به این شخص چه گویند و چگونه رفتار نمایند. آیا او را در زمره انسان حساس مدرک محسوب
می دارند و یا گویی به هذیان او می دهند. لا والله بلکه ترجحاً می گویند ای بیچاره او امر
و احکام سلطان حقیقی را جمیع اعظام و اکابر که هر یک هزاران اعوان و خدم مثل تو دارند اگر
بخواهند رد نمایند خود را باطل و مقهور مشاهده کنند. چنانکه در ازمنه قدیمه دیدی که شداد
و نمرود و فراعنه و یهود و رومانیه و صقلاب و قریش و احزاب با آن همه سطوت و غرور
در معارضه حق جلّ جلاله عاجز و مقهور شدند، بل زایل و معدوم گشتند تا چه رسد به تو که
غیر مذکوری و در صحیفه معدومین مسطور.

ای بیچاره همین او امر و قوانین است که سبب ترقی حال قبایل و ترقی صنائع و معارف
و فضائل گشته و موجب حفظ و حراست و راحت و امنیت شده. اگر نظر عنایت او دقیقه ای
مرتفع شود جمیع این معارف و صنائع و تجارت و زراعت مختل و متزعزع گردد. ملک ملک
او است و حکم حکم او و اراده اراده او له الامر و الحکم و الیه ترجع الامور» (انتهی کلامه).

از این عبارات حضرت مناظر به خوبی مستفاد می شود که حضارت و مدنیت را از امور مرغوبه محسوب داشته و لکن استقرار قوانم و استقامت دعانم آن را به تمسک به شرائع الهیه منوط دانسته و بقا و دوام مدنیت و حضارت را بخشیه الله مربوط گرفته و چنانکه سابقاً از عقائد اهل بها، معلوم شد که مظاهر امر الله را مظاهر حقیقت واحده و کل را در حکم یک ذات و یک روح و یک نفس می دانند کذلک در این مقام جناب مناظر شرائع الهیه را در حکم شریعت واحده دانسته و اختلافات احکام را نظر به تجدّد ظهور و مقتضیات وقت شمرده است.

و اگر در این آیه شریفه که در سوره شوری نازل شده است تأمل فرمائی بر مقصود جناب مناظر ملتفت گردی قال الله تبارک و تعالی: "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ" (۱۳). یعنی حق جلّ جلاله برای شما تشریع فرمود از دین آنچه را به نوح وصیت فرموده بود و آنچه به توحی فرمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت نمودیم این است که دین را به پا دارید و در آن تفرقه و اختلاف ننمائید (الی آخر الآیه).

حال ملاحظه فرما که خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه با کمال اختلافی که به حسب ظاهر در احکام ادیان یهودیه و نصرانیه و اسلامیّه موجود است کل را دین واحد خوانده بل دین اسلام را عین دین حضرت نوح شمرده و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول الله را به اقامه حقیقت واحده که آن عبارت از اجرای امر و اراده الهیه است امر فرموده.

و از این جمله حسن تمثیل جناب مناظر را توانی فهمید که حق جلّ جلاله را سلطان مقتدر مطلق التصرف و دین را عبارت از اراده و امر آن سلطان و مظاهر امر الله را عبارت از ولایه امر و منفذین اراده او دانسته است که نه به تعدّد مظاهر حقیقت واحده مقدسه متعدّد می شود و نه به اختلاف احکام دین الهی مختلف می گردد و نه غیر او جلّ و عزّ احدی قادر بر تجدید ظهور و تشریع شرائع می باشد و لا مَعْنَى لِلتَّوْحِيدِ إِلَّا الْإِعْتِرَافُ بِهَذَا الْأَمْرِ السَّيِّدِ وَالْبَاقِي شَرِكُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَوْهَامُ الْمُرِيبِينَ.

و بالجمله چون بر مطالب مناظر جناب شیخ مطلع شدی اکنون در جواب جناب شیخ که در رساله ثانیه نوشته اند قدری تأمل فرما تا فرق مدارک طرفین را مشاهده فرمائی و مقدار آداب و اخلاق و فصاحت و بلاغت هر یک را ادراک نمائی، و جواب جناب شیخ در خصوص مطلب اول که چون قوانین الهیه که در دست داشته اند تغییر داده اند لهذا مقنن آن اراده فرموده است که حقیقت آن را ظاهر فرماید اینست که ذیلاً مرقوم می شود.

و هذه عبارات الشيخ في جواب حضرة المناظر

«اللّٰه اكبر كبيراً كبيراً حاشا احدی به این مرتبه اهل عناد در میان قوم ثمود و عاد و شداد هم یافت شود. ای بیچاره در این عبارات شما کسی نمی تواند که حرفی جز از ادعا و مکابره بیابد. ادعا ثم ادعا باز ادعا. می گویند که ما قانون الهی را تغییر داده ایم و از صراط مستقیم منحرف کرده ایم. سؤال می رود که به چه دلیل و ثبوت این ادعای کذب را می نمائی. کدام قانون الهی است که ما تغییر داده ایم. این زعم فاسد شما است. و بر فرض تغییر دادن البتّه هیچکس شکی نخواهد کرد در اینکه درجه عصیان ما ادون و اهون از درجه شرک و کفر ختانیان و ژاپونیان است که به اصنام منحوتّه مصنوعه پرستش می کنند. در این صورت بر ذمتّ همّت مدعی شما الزم و فرض حتمی است که گلیم خود را به آن سامان بکشد که شاید آن قدر نفوس ضاله را هدایت نماید نه اینکه ما اسلامیان را که حقانق دینیّه و قواعد شرعیّه ایشان حالا در میان اروپائیان هم ممدوح و مستعمل است صید کردن را سعی نماید.

و علاوه آن مالک و صاحب و حاکم کدام است که بر عرش "...يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ" جالس است. اگر مرادت مولای خودتان است سهو و غلط کرده ای جز از خداوند یکتا کسی بر آن اوصاف مذکوره در عالم موجود نیست. و اگر خود خدا را اراده کرده ای صحیح گفته ای هیچکس را قدرت سؤال و ایراد در اراده او ندارد. "لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ" ۴۲۳. ۲ و لکن آن اراده خداوندی به واسطه ای که در عالم شهود ظاهر شده است. اگر واسطه مولایت را میدانی اینهم غلط و ادعای بزرگ است بدون دلیل و برهان مسلم نمی گردد.

سوره آل عمران، آیه ۴۰ و سوره حج، آیه ۱۸
سوره انبیاء

چنانکه سابقاً عرض کرده و حالا تکرار می‌کنم که مادمی که مظهریت مولای خود را با بیّنات باهره اثبات نکرده‌ای جمیع اقاویل و ادعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است. و علاوه درباره این عبارت بنده زهی بی‌انصافی است که به این قسم خیالات و شبهات مشغول باشیم الخ. می‌گوید: «اگر مقصود شما از خیالات و شبهات اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه صمدانیه است این اعتراض را بر جمیع انبیاء و کتب نازل بر ایشان نموده اید نه تنها به این امر بدیع منیع» (انتهی).

خیر آقای مناظر مراد بنده اوامر الهیه و مطالب کتب مقدسه نبوده و نخواهد بود. این گونه جسارت از حقیر دور است که اوامر حقیقی الهی را و مطالب کتب یزدانی را خیالی بنامیم بلکه مقصودم امر خود تراشیده و مطالب ساخته شماها است که بدون دلیل و برهان به میدان آورده و عوام الناس را مشتبه کرده به ضلالت انداخته اید و اینگونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ نموده اید که هر وقت به شما کسی ایرادی می‌کند جواب می‌دهید که این قسم اعتراض‌ها را در حق سابقین و سالفین از انبیاء هم کرده‌اند اما شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برادر کاذب شما هم می‌تواند بدهد در آن صورت به چه دلیل به او غلبه خواهید کرد.

چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم مبدا بعد از این، این عذر نا مقبول را به زبان بیاورید اگر چه به غیر از این دلیلی و بهانه هم ندارید به شما اطمینان تمام می‌دهم که هیچکس باور نخواهد کرد.

زشتیت پیدا شد و رسوانیت سرنگون افتادی از بالانیت»

و اخیراً جناب شیخ در جواب مناظر خود این مسئله را به این کلام ختم فرموده است

«اگر گفته شما راست است یعنی این قانون عبارت از همان قوانین و احکام سماوی قبل است به حمد الله و المنة همان قانون الهی موجود است چنانچه خود شما هم اقرار کردید. تحصیل حاصل و ایجاد موجود و اظهار ما ظاهر محال و ممتنع است. و آنکه از حق سؤال می‌کنی

که مرا توفیق بدهد به اجرای این قانون امید ندارم که این دعای شما به اجابت برسد زیرا که خداوند عالم در قرآن شریف "...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ" ۴۲۷^۱ فرموده است «(انتهی)».

جواب

اگر چه جواب ایرادات جناب شیخ به عبارات واضح و براهین جلیه مفصلاً مبسوطاً عرض شد و احتیاج به تکرار نیست و مقصود نگارنده از ذکر عبارات جناب شیخ و مناظر ایشان کما اشرنا الیه سابقاً این بود که اهل بصارت در مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرین که این یک تاجری از تجار امت بهائیه و آن یک فاضلی از علمای ملت اسلامیّه بل شیخ الاسلام و قاضی القضاة ممالک قفقازیّه است نظر نمایند و فرق بین الحقّ و الباطل را از آثار هر یک کالفرق بین الشمس و الظل مشاهده فرمایند. و لکن به حکم "هُوَ الْمُسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوُّ" ثانیاً علی سبیل الاختصار جواب ایرادات ایشان را عرض می نمایم و مقالة ثانیه را به این مقام به اختتام می رسانیم.

اما اینکه جناب شیخ منکر شده اند که قوانین اسلام را تغییر داده اند این مسئله معلومی است که اگر هر امتی از امم عتیقه ملتفت می شدند که احکام اصلیه دین خود را که عزّت و مجدّت و نفوذ قول و علو کلمه ایشان به آن منوط است تغییر داده و از طریق حق منحرف شده اند البتّه جاهل نمی ماندند و از انبیاء معروض نمی شدند و لکن جناب شیخ اگر عرض ما را مسموع و قول ما را مقبول نمی دانند لامحاله به آیات قرآن و انذارات خاتم پیغمبران که لفظاً و تقلیداً به آن معترفند نظر فرمایند شاید به این مسئله ملتفت شوند و خود و امت بیچاره را که در شرفه زوال و اضمحلال و ذلت و هوان و سوء مآلند نجات بخشند. و این عبد سابقاً از آیات کریمه و احادیث صحیحه مقبوله عند اهل السنّه و الشیعه آنقدر معروض داشت که اگر مستمع اهل انصاف باشد او را کفایت می نماید.

یا سیدی الشیخ! آیه مبارکه "...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ..." ۴۱۱^۲ کلام بابیه نیست و آیه کریمه "وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا

يُؤْمِنُونَ ﴿٢٩﴾^۱ از مقاله بهانیته نه. حدیث صحیح "يَحُلُّ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يُسَمَعْ بَلَاءٌ أَشَدَّ مِنْهُ" قوی تر انذار حضرت خاتم النبیین است و خبر موشوق السند "سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ" اعظم تخویفات سید المرسلین.

سابقاً عرض شده و اکنون هم معروض می دارم که جمیع حالات امت اسلام و مراتب تأخر و انحطاط و جهالت و ذلت و هوانی که عارض ایشان است در آیات قرآن و احادیث صحیح به صراحت وارد شده و اصلاح آن را که جناب شیخ از راه تمدن تصور فرموده اند در نفس قرآن و احادیث به ظهور قائم موعود و ایمان به آن حضرت منوط و موکول داشته. و لکن به این شدت معارضه و لجاجی که رؤسا و اکابر امت به آن قیام نموده اند محال است که قوم را مثل یهود و مجوس گرفتار ذلت و هوان ابدی نمایند و مصداق آیه کریمه "...وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٢٨﴾"^۲ نگردانند.

و این هم که نوشته اند: «و بر فرض تغییر دادن البته هیچکس شکی نخواهد کرد در اینکه درجه عصیان ما ادون و اهون از درجه شرک و کفر ختانیان و ژاپونیان است» ناشی از بی علمی و عدم اطلاع از حقائق قرآن و حدیث است.

و اکنون این عبد معروض نمی دارد که چه ملتی عند الله اعدل و اتقی است و کدام اضل و اطغی، زیرا که معرفت این حقائق موکول به علم الله تبارک و تعالی است نه به اهواء و آمال اهل هوس و هوی. و لکن اگر نفسی به انذارات الهیه و بشارات نبویه رجوع نماید می بیند که خدا و رسول هرگز امت چین و ژاپن را به خطاب "جِئْتُمْ تَنْزِلُ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ" مخاطب نفرموده و به کلمه "فَقَهَانَهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ" موصوف نداشته اند.

عجبا از امتی که فاتحه کتاب اعمالشان به قتل سید اهل عالم حسین بن علی مفتوح گردد و خاتمه دفتر اطوارشان به شهادت قائم آل محمد مختوم آید (يَا أُمَّةٌ عَجَبْتِ مِنْ فَعْلَيْهَا الْأُمَمُ)، و لعمر الله بر ما اهل بهاء بسی دشوار است و به غایت ناگوار که ببینیم اغصان دوحه

اسلامیه به سبب بعد از مشرب عذب حیات خشکیده و از بوستان امر الله مقلوع و مقطوع گشته و به جای آن نهالهای امم بعیده و ملل عتیقه کشته شده و نضرت و طراوت یافته. و لکن چه باید کرد که قضاء الله بر این جاری شده که نزدیکان به سبب کبر و غرور از حضرت احدیت دور گردند و بعیدان به جهت تواضع و خضوع به مقر عزت نزدیک آیند. لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ لِفَضْلِهِ. أَنْظِرْ فِيمَا رَوَاهُ الْمَجْلِسِيُّ فِي غَيْبَةِ الْبَحَارِ فِي بَابِ سَيْرِ الْقَائِمِ وَ خَصَائِصِهِ: "عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ يَدْخُلُ فِي سُنَّتِهِ عَبْدَةُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ." یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام می فرمود که چون قائم آل محمد خروج فرماید هر آینه از این امر بیرون رود آنکه خود را از اهل آن می پندارد و در شریعت او عبده شمس داخل شوند و پرستندگان ماه به قبول امرش افتخار جویند.

در این صورت جناب شیخ هیچ شک نفرمایند که قضاء مبرم الهی امت چین و ژاپن را از شرک و تنیّت نجات خواهد بخشید و اشخاصی را که از غایت جهل هیچ نخوانده خود را عالم و فاضل می پندارند از موهبت و فضل خود ممنوع و محروم خواهد فرمود.

و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند: «مادامی که مظهریت مولای خودت را با بیّنات باهره اثبات نکرده ای جمیع اقایل و ادعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است» شاهی است ناطق که از بیّنه و برهان هیچ نفهمیده اند و در ادراک معانی آیات و بیّنات به تقلید آباء و امّهات اکتفا نموده اند. آیا جناب شیخ در اثبات دین خود در مقابل نصاری و یهود چه برهانی در دست دارند که اهل بها، در مقابل جناب شیخ از اتیان مثل آن عاجزند.

و اگر چه ما در مقاله اولی در بیان ادله و براهین حجت را تمام نمودیم و براهین این ظهور اعظم را که اکمل و اتم از حجج و براهین ظهورات قبل است واضح و مکشوف داشتیم معذک اکمالاً للحجّه و تکمیلاً للبیّنه در این مقام نیز از جناب شیخ سؤال می نمائیم که مقصود شما از بیّنه و برهان چیست. اگر آیات کتاب و وحی سماوی را حجت می دانید ما نیز در حجّیت آن سخن نداریم و کتاب الله را اعظم ادله و اکمل بیّنات و حجت بالغه و معجزه کافیّه می شناسیم.

و لکن در صورتی که از ابن العرب و متربی در قریش سی جزو از قرآن را می توان قبول نمود که کلمات الله است، چگونه از ابن العجمی که درس نخوانده و در مدرسه داخل نشده و از بیت علم و فقاہت ولادت نیافته و به اعتراف اعدای حضرتش امی صرف بوده اضعاف قرآن را قبول ننمائیم و خود را بلا وجه در معرض اعراض و انکار ظاهر سازیم.

اگر حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله اطیب التحیة و الثناء در مقام تعجیز "فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ... (۲۳)"^۱ فرمود، نقطه اولی عز اسمہ الاعلی در مقام اعجاز "فَاتُوا بِآیَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ" فرموده و جمیع اهل عالم را به تحدی به یک آیه عاجز و مقهور داشته. و سبب همان است که در مقالة اولی معروض داشتیم که العیاذ بالله قدرت از حق جل و علا سلب نشده و او را سنه و نوم اخذ ننموده و وعود خود را فراموش نفرموده که کاذبی تواند به اسم او کلامی ملفق دارد و شرعی مختلق سازد و آن کلام در عالم منتشر گردد و آن شریعت در خلق نفوذ یابد. تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا^۲.

و مرا عجب آمد از اینکه جناب شیخ گاهی در طی رساله خود به آیه کریمه "لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ... (۴۲)"^۳ استشهاد نموده اند و این قدر ملتفت نشده اند که این آیه مبارکه اعظم شاهد حقیقت این امر اعظم است. چه اگر العیاذ بالله کما توهم الشیخ این امر مبارک حق نباشد کذب قرآن ثابت گردد، زیرا که حق جل جلاله در این آیه کریمه می فرماید که باطل از پیش روی قرآن بر نیاید و از بعد نیز ظاهر نشود. چنانکه فی الحقیقه از وفات حضرت خاتم الانبیاء الی طلوع شمس جمال نقطه اولی با کمال عناد و لجاج معاندین اسلام احدی از حکما و علما و اکابر اهل تألیف و انشاء قدرت نیافت که ولو صفحه ای باشد به اسم اینکه این کلام الله است انشاء کند و در عالم باقی گذارد.

با اینکه جمعی که اسامی ایشان در کتب تاریخیه مذکور است مدعی مقام شارعیّت شدند و خود را به نبوت و رسالت و الوهیت و امثالها موسوم داشتند ولی در کمال سرعت معلوم شدند و به اندک لطمه ای مفقود گشتند. نه امتی از ایشان ظاهر گشت و نه کتابی از ایشان باقی ماند و کلمه مبارکه "لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ... (۴۲)"^۳ واضح و مدلل شد.

^۱ سورة بقره

^۲ اشاره به سورة اسراء (بنی اسرائیل)، آیه ۴۳

^۳ سورة فصلت (حم سجده)

حال اگر فرض شود که این امر مبارک حق نباشد آیا معاندین و منکرین اسلام را نمی‌رسد که در مقابل مسلمین بگویند که العیاذ باللّٰه اینک باطل از عقب قرآن برآمد و از خلف او ظهور یافت و در جمیع اقطار ارض منتشر شد و کذب قرآن واضح و مدلل گشت. کَذٰلِكَ يُخْرِتُونَ لِنُيُوتَهُمْ بِاٰیٰتِهِمْ^۱ و لَا يَشْعُرُونَ كَذٰلِكَ يَهْدِيْهُمْ اَرْكَانُ دِيْنِهِمْ وَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ. پس چاره نیست جز اینکه کتاب مقدس بیان و کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه را کتاب الهی و تنزیل سماوی دانیم و اعتراف نمائیم که نفسی جز حق جلّ جلاله قادر بر تنزیل آیات نیست و احدی جز مظاهر امر اللّٰه قادر بر تشریع شرائع نه تا کلمه مبارکه "لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ..."^۲ صادق آید و حجت بر جمیع خلق بالغ شود.

و اگر مقصود جناب شیخ از بیّنات معجزات و آیات اقتراحیه است که فی المثل کسی به مظهر امر اللّٰه بگوید اگر تواز جانب خدائی این سنگ را ناطق دار و یا این مرده را احیا فرما و یا چشمه جاری کن و یا به آسمان صاعد شو و یا آنکه مثل جناب شیخ در تغلیس بنشینند و صاحب امر را به خدمت خود احضار فرماید تا هر چه دلخواه اوست اظهار نماید و به شیخ عزیز زحمت مسافرت ندهد، دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است بل و انجیل مقدس نیز مزیل این اوهام.

و بالجمله به آیات واضحه غیر مأوله ما ثابت نمودیم که هرگز حضرت خاتم الانبیاء، در مقابل اقتراحات اعدا اظهار معجزه نفرمود بل وعده اظهار هم ننمود و لکن در این ظهور اعظم اجانب بر معجزات کریمه اش اعتراف کردند و به ظهور خوارق عادات از وجود مبارکش شهادت دادند. چنانکه شهادت های برخی از ایشان از اکابر ارباب فضل و علم که هنوز در حال حیات اند در طیّ مقالات ماضیه ذکر شد. و این از خصائص این ظهور اعظم اعلی است که در ادیان سابقه دیده نشده و از اوصاف مخصوصه جمال اقدس ابهی است که در مظاهر امر اللّٰه از قبل مشهود نگشته.

و اگر مقصود جناب شیخ از بیّنات بشارات سابقه و اخبارات کتب مقدسه است مثل اینکه اخبار ظهور مسیح در تورات و اخبار ظهور حضرت رسول در انجیل و اخبار ظهور قائم موعود

^۱ اشاره به سوره حشر، آیه ۲
^۲ سوره فصلت (هم سجده)

در قرآن و حدیث وارد شده باشد، در این مسئله هم سابقاً ثابت و مبرهن نمودیم که هرگز خبر هیچ ظهوری به این صراحت در کتب سابقین وارد نشده و عهد هیچ یک از مظاهر امر الله به این متانت از امم قبل مأخوذ نگشته.

و هم سابقاً ذکر شد که چون اصلاح عالم و اتفاق امم فی علم الله منوط به ورود یوم الله الاعظم بود لذا حق جلّ جلاله عهد آن را در جمیع کتب مقدسه من حیث الزمان و المكان و العلائم و الآثار به لسان انبیاء و مرسلین در غایت صراحت مأخوذ داشته و زمان و مکان و ادله و برهان صاحب امر را مؤرخاً و معیناً و موضعاً تعیین فرموده به نحوی که اگر نفسی من غیر غرض در کتب مذکوره نظر نماید پس از ذکر حدود و احکام جز بشارات ورود یوم الله و یوم الملکوت ذکر نمی‌بیند و در حدائق صحف و اوراق غیر از تغنیات طیور قدس در فراق مالک یوم التلاق نشیدی نشنود.

و اگر مقصود جناب شیخ از بینات، نفوذ کلمه و سرعت انتشار دین است هرگز در هیچ ظهوری این نفوذ قول و علو کلمه و سرعت انتشار ذکر دیده نشده است که با وجود منع شدید اصحاب بطش و سطوت و مقاومت فوق العاده ارباب جاه و شوکت در نصف قرن ذکرش آفاق را مطابق دارد و در جمیع ملل نفوذ یابد و فی المثل سرعت نفوذش جناب شیخ را به تصنیف رساله ردیه مجبور سازد و این قدر ملتفت نشود که این همه شکوه و شکایات و تصنیف رسائل و انشاء مقالات نزد عقلا دلیل سرعت انتشار و نفوذ است نه برهان انعدام و شذوذ.

بلی، بعض از جهال که از تاریخ بی اطلاع اند و از کیفیت نشر ادیان بی خبر گمان می کنند که فی المثل چون حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود فوراً جمیع اهل عالم یکباره امر مبارکش را قبول نمودند و یا چون حضرت خاتم الانبیاء قائم شد یک دفعه تمام امم به اعتناق امرش افتخار جستند. اگر می دانستند که امر مبارک حضرت مسیح در مدت صد سال اول چندان اهمیت نیافت که مورخین ذکرش را در تواریخ مذکور دارند و امر حضرت رسول چندان نافذ نبود که در مدت یک قرن ده نفس از اهل بلاد قفقاز به قبول دینش افتخار جویند به این نکته ملتفت می شدند و معنی نفوذ قول و سرعت انتشار دین الله را می فهمیدند.

آری کلمه الله در ظهور مبارک عیسوی در آن اقطار نافذ شد ولی پس از سیصد سال آنهم به معاضدت قیصره رومانیّه و ذکر حضرت رسول به آن ممالک بلوغ یافت لکن پس از صد سال

آنهم به لسان سیوف خلفای امویّه. باری نمی دانم جناب شیخ در دین خود چه بینه در دست دارند که در نزد اهل بها، مفقود است و متمسک ایشان چه که نزد ما غیر موجود.

این جهان پر آفتاب و نور ماه	تو بهشته سر فرو برده به چاه
که اگر حق است کو آن روشنی	سر ز چه بردار و بنگر ای دنی
جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت	تا تو در چاهی نخواهد بر تو تافت

در سنه ۱۳۰۹ هجریّه که حضرت نبیل اکبر فاضل قاننی قدس الله تربته به عشق آباد ورود فرمود نگارنده این اوراق نیز مقیم آن بلد بود. چون مرحوم ملا محمد قاضی سابق عشق آباد در ایام شباب و تحصیل صیت فضائل حضرت نبیل را مسموع داشته بود زیاده از حد اظهار اشتیاق به ملاقات آن حضرت می نمود تا اینکه شبی از لیالی رمضان المبارک سنه مذکوره در بیت جناب یحیی بیگ که از اعیان ملت فخمه اسلامیّه اند و از مستخدمین دولت بهیه روسیه اتفاق ملاقات افتاد. محفلی حافل بود و مجلسی مشحون از عالم و جاهل صدر محفل به وجوه مسلمین و نصاری آراسته و عامه در ذیل مجلس بر صفت مساجد و جوامع نشسته.

جناب آقا سید ابراهیم قراباغی که حال قاضی عشق آبادند و ایشان نیز تازه از مشهد مقدس وارد شده بودند در حالتی که آثار حقد و انقباض از وجناش لائح بود و امارات اضطراب و التهاب از حرکات و سکناتش واضح بلا سابقه ذکرری از اختلافات دینیّه افتتاح باب مناظرت فرمود و عیناً به این عبارت حضرت نبیل و این عبدا را مخاطب داشته سوال نمود که این امر تازه که شما آورده اید دلیل و برهان آن چیست. من استدلال به آیات قرآن و احادیث را قبول ندارم و از شما دلیلی عقلی بر اثبات صحت این امر می طلبم. حضرت فاضل از استماع این کلام متحیر شد و این عبدا را نیز حیرت فرو گرفت که عجباً در حینی که جناب سید خود را از افاضل ملت اسلامیّه می داند و از سلاله عترت نبویه می شمارد چون است که قرآن شریف را که فصل الخطاب اختلافات دینیّه است و حجت بالغه الهیه در این مقام واقعی نمی نهد و به استدلال به آن راضی نمی شود.

و بالجمله چون ملاحظه نمودم که مقصود جناب سید مجادله و افحام است نه افهام و استفهام و مجادل را دلیل الزامی باید و جهلش را مقابله به مثل ظاهر می نماید، روی به ایشان کردم

و در جواب معروض داشتیم که یا سیدی ادله مظاهر امر الله مشابه است و براهین حقیقت ادیان مماثل. اینک کبیتان معظم جناب الکسندر تومانسکی روسی در این محفل حاضرند و حقیقت دین اسلام را منکر، جناب شما نخست حقیقت دین اسلام را به دلیل عقلی چنانکه از ما می طلبید برای ایشان ثابت فرمائید تا ما به آن مطلع گردیم و عیناً همان برهان را بل اتم واجلی بر اثبات حقیقت این ظهور اقدس اعلی اقامه نماییم.

جناب سید از استماع این مقال مبهور شد و چون قدرت بر استدلال نداشت اظهار ضحرت و ملالت نمود و صاحب بیت به حسن خونی که بدان موصوفند نار خشونت و رعونت او را به زلال رقت و ملاطفت و بشاشت و ملایمت منطفی می فرمود تا مجلس انقضا یافت و هر کس به سویی شتافت.

و مقصود از ذکر این حکایت این است که ارباب نباهت ملتفت شوند که اگر مکابرین معنی بینه و برهان را می دانستند و قدری در براهین حقیقت دینی که به آن تقلیداً معتقدند تفکر می نمودند بر اتمیت برهان این ظهور اعظم معترف می شدند و از ما، معین بیان و ایقان مغترف می گشتند. و لَطَالَ مَا أَفْحَمَتْ هَذِهِ الْآيَةُ الْمُبَارَكَةُ النَّازِلَةُ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى جُنُودَ الضَّالِّينَ الْمُكَذِّبِينَ "فَبَأَيِّ حُجَّةٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلُ. هَاتُوا بِهَا يَا مَلَأَ الْكَافِرِينَ."

و چون بر مسئله ادله و براهین وقوف حاصل شد اکنون قدری در این عبارت جناب آخوند زاده تأمل فرما که نوشته اند:

« و این گونه جواب بلا صواب را برای خودتان دلیل و بلکه قاعده کلیه اتخاذ کرده اید که هر وقت کسی به شما ایرادی می کند جواب می دهید که این قسم اعتراض ها را در حق سابقین و سالفین از انبیاء هم کرده اند اما شما غافل هستید از اینکه اینطور جواب را برادر کاذب شما هم می تواند بدهد در این صورت به چه دلیل به او غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقاً و تفصیلاً ذکر کرده ایم » (الی آخر کلامه).

از این عبارت جناب شیخ به صراحت مستفاد می شود که نتوانسته اند انکار نمایند که شبهات ایشان عیناً همان شبهاتی است که برادران ایشان سابقاً در رد انبیاء و مرسلین گفته اند و لکن تکلم به کلمات کفار سابقین و احیاء سنن مکذبین اولین را به این دلیل جایز و مستحسن شمرده اند که سابقاً فرض و توهم نموده بودند. و آن اینست که فرض نموده بودند

دو نفس ظاهر کردند یکی حق و دیگری باطل، یکی در مکّه و دیگری در هند. و پس از این فرض ثانیاً فرض نموده بودند که آن باطل نیز عیناً به کلمات آن یکی که حق است تکلم نماید و به ادله او متمسک شود و پس از این دو فرض موهوم اظهار تحیر نموده بودند و نوحه بیچارگی سروده بودند که ما مسکینان ما بیچارگان ما فقیران به درگاه کدام بشتابیم با کدام استطاعت سفر کنیم چگونه میان حق و باطل تمیز دهیم (الی آخر فروضه المضحکه الّتی ذکرناها فیما مضی من هذه المقالة).

و ما نیز سابقاً جواب آن را معروض داشتیم که یا شیخنا الجلیل، باطل به حق مشابه نتواند شد و مدعی کاذب به ادله و براهین مدعی صادق متمسک نتواند گشت و الا دلیلیّت آن دلیل ساقط خواهد شد و حقیّت شخص اوّل که ثابت الحقیّه فرض نموده بودید باطل خواهد گشت. کتاب الله در میانه ما و شما حاکم است و میزان الله بین الحق و الباطل ممیز و فاصل چه جای فرض موهومات است و تمسک به شبهات.

حق جلّ جلاله در کتابی که وصف او فیهِ تَبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ^۱ است جمیع علامات و امارات و آثار و اطوار حق و باطل را نازل فرموده و حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السّلام مجملات آن را مبین و معضلات آن را مفسّر داشته اند و به عبارت اوضح جمیع دقائق و حقائق یوم ظهور را من حیث الزمان و المكان و الدلیل و البرهان مبین نموده اند تا امروز شما سرگردان نمانید و نوحه بیچارگی نخوانید و به شبهات کفار قبل متمسک نشوید و عوائد و سنن هالکین پیش را احیا نکنید.

و بالجمله چون جواب جناب شیخ سابقاً گفته شد و بطلان این فرض موهوم کمابینبفی واضح و معلوم گشت جواب ایشان در این مقام واضح تر و معلوم تر خواهد بود، زیرا که به محض توهّمی و فرضی که شاید باطلی عیناً به همین ادله متمسک شود به هیچ قانونی جایز نیست که انسان کلمات کفار قبل را اعاده کند و سنن مکذبین سلف را احیا نماید و در سبیل هالکین سالک شود.

و من نمی دانم جناب شیخ چه قدر اهالی آن حدود را احق و جاهل تصوّر نموده است که بدون مبالغات به نوشتن این گونه کلمات جرأت نموده و غرس این اوهام را در عقول و افهام آسان

^۱ اشاره به سوره نحل، آیه ۸۹

شمرده. و حال اینکه این عید در اوقات عبور از ممالک قفقازیّه اکثر اهالی آن حدود را به انوار فراست و نباهت منور مشاهده نمود و به فضائل حسن ادراک و کیاست موصوف و معروف دید. و گمان نمی رود که در این قرن مبارک، قرن نورانیّت و انسانیّت، قرن علم و فضل و معرفت، قرن اشراق شمس حقیقت، قرن زوال ظلمت تقلید و تبعیّت این اضالیل در اذهان رسوخ یابد که باید متقهراً به حالت امم هالکه رجوع نمود و به شبهات ملل عتیقه متمسک شد.

و خلاصه القول ما به حکم کلمه مبارکه حضرت روح "تَعْرِفُ الْأَشْجَارُ مِنْ أَثْمَارِهَا" و به نصّ آیه کریمه قرآن "...كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ..." ﴿١١٨﴾^۱ هر شجره را از ثمر آن می شناسیم و قلوب حیّه و میّه را به کلماتی که منبعث از آن قلوب است تمیز می دهیم.

جمال اقدس ابهی عزّ اسمّه الاقدس الاعلیّ به براهین و حجج انبیای قبل ظاهر و معرض از جمالش به شبهات سابقین ناطق. چه جای شبهه می ماند که او برابر مرسلین سابقین است و این برادر مکذّبین اولین. آن موعود "يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ" ﴿٩٦﴾^۲ است و این مقصود از "كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ" ﴿١٢٢﴾^۳ آری خار از هر جا بر آید خار است و گل از هر سو برآید گل و اِنْ تَعَدَّدْتَ الْأَسْمَاءُ وَ تَغَيَّرَتِ السُّبُلُ.

و انسان را خنده می آید از مطالعه این عبارت جناب آخوند زاده که چون حضرت مناظر در حقّ ایشان دعا فرموده و از حقّ جلّ جلاله توفیق ایشان را بر اجرای این قانونی که مقصود جمیع انبیاء و مرسلین است مسنلت نموده، جناب آخوند زاده را اضطراب فرو گرفته و دهشت احاطه کرده چندان که از کثرت علم و شدّت اطلاع به علم لغت فرق قبول عمل و استجاب دعا را نفهمیده و گمان کرده است که معنی آیه کریمه "...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ" ﴿٢٧﴾^۴ این است که حقّ جلّ جلاله دعای غیر متقی را مستجاب نمی فرماید.

^۱ سورة بقره
^۲ سورة مطلقین
^۳ سورة حجر
^۴ سورة مائده

و این عین عبارت جناب شیخ است که در جواب دعای حضرت مناظر نوشته است:

«و آنکه از حق سؤال می کنی که مرا توفیق بدهد به اجرای این قانون امید ندارم که این دعای شما به اجابت برسد زیرا که خداوند عالم در قرآن شریف "...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۲۷﴾" ^۱ فرموده است.»

و این عبارت بر مقدار علم آخوند زاده دلالت می کند چه اگر فرق قبول عمل و اجابت دعا را می دانست می فهمید که بسا هست که حق جلّ جلاله نه دعای اتقیا را بل دعای انبیاء را نیز مستجاب نمی فرماید و لکن اعمال اتقیا و انبیاء را هرگز ردّ نمی نماید چنانچه دعای حضرت ابراهیم "وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۸۶﴾" ^۲ مستجاب نشد و حضرت خاتم الانبیاء به خطاب "...إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ... ﴿۸۰﴾" ^۳ مخاطب آمد.

و لکن اعمال این وجودات مقدسه بل مؤمنین به ایشان البتّه در محضر اقدس مقبول است و به سعادت رضا موصول. و جناب آخوند زاده ملتفت نیستند که اگر جناب مناظر درباره ایشان دعا نموده نظر به این است که از حق جلّ جلاله مأمورند که در حق اعدای خود دعا کنند و خیر ایشان را مسئلت نمایند و کلمه لعنی و عبارت سوئی بر لسان نرانند تا عاقبت امت بهائیه مانند فرق و شیع اسلامیه که لعن غذای یومیّه ایشان شده و عداوت و بغض و دشمنی ملل از ارکان دینی ایشان گشته است به منافرت از اهل عالم منتهی نشود و به معاندت و مجانبت از امم نینجامد و به عون الله تعالی نفحات محبت و وداد از جمیع آفاق فائز شود و به تعلیمات قلم اعلی نفثات حقد و عناد از کافّة اطراف زائل آید تا عالم جنت ابهی گردد و جهان روضه غنا شود و ما ذلک علی الله بعزیز و هنا نختم المقالة الثانية و نسلل الله تبارک و تعالی فی خاتمة القول ان یؤیدنا و حضرة الشیخ علی ما یحبّ و یرضی و یقدر لنا و لهم خیر الآخرة و الاولی.

^۱ سورة مائدة

^۲ سورة شعراء

^۳ سورة توبه (برانت)

خاتمه

بر متصفّحین این اوراق پوشیده نماند که در آغاز ترتیب این کتاب چنین مقرر شد که خاتمه را به ذکر مطالب غیرمرتبطه جناب شیخ به اصل دلیل و برهان مخصوص داریم و به عبارت اوضح آنچه را دلیل نیست و ایشان دلیل پنداشته و یا مرتبط به احتجاج نیست و ایشان مرتبط انگاشته اند واضح و مکشوف سازیم و لکن چون اکثر این گونه مطالب به حکم ارتباط کلام در مقالات سابقه مذکور شد و جواب شبهات ایشان به عبارات واضح ظاهر المعنی مبسوطاً مرقوم گشت، اکنون این مقال را به ذکر جواب بعض مطالب جناب شیخ مخصوص می داریم که در طیّ مقالات سابقه ذکر نشده و از قلم ساقط گشته و ابداء ملاحظاتی در آن نرفته تا کلام از هر جهت تمام آید و کتاب بر وجه مرام به اختتام رسد.

و چون هر یک از این مطالب جناب شیخ به مکانی است از غرابت که تاکنون در مصنفات احدی هر قدر قلیل العلم باشد دیده نشده و الی حال از هیچ کاتبی و لوبهر درجه مکابر باشد ملحوظ و مشهود نگشته عنوان هر مطلبی را به لفظ "و من الغرائب" مخصوص می داریم تا فصول ممتاز آید و نفس عنوان موجب جلب نظر و دقت ناظر و متصفح گردد و من الله التوفیق.

فاتحه این غرائب

که دلالت واضحه بر مقدار فهم و ادراک جناب شیخ دارد و به صوت بلند انسان را بر مراتب علم و فضل ایشان آگاه می نماید اینست که با وجود اینکه کتاب مستطاب ایقان را خوانده و به اعتقاد خود فهمیده معذک شک نموده اند که معتقد اهل بها در حق حضرت باب اعظم نقطه اولی عز اسمہ الاعلی چیست و لهذا در رساله اولی استفسار نموده اند که آیا طائفة بایه مقام ایشان را مقام نبوت و رسالت می دانند و یا مقام امامت و نیابت و یا مقام قائمیت و مهدویت. با وجود اینکه در این کتاب مستطاب به افصح خطاب تصریح فرموده اند به اینکه آن حضرت قائم موعودند که حق جلّ جلاله در قرآن مجید به ظهور مبارکش اعلام و اخبار

فرموده و حضرت خاتم الانبیا به ورود مسعودش بشارت داده، و اینکه ظهور قائم موعود ظهور مقام ربوبیت و شاریت است نه ظهور مقام وصایت و تابعیت.

و اگر شخص هر قدر بلید و قلیل الادراک باشد و همه عبارات این کتاب مستطاب را نفهمد لامحاله از احادیثی که در این کتاب مقدس وارد شده و به آن استدلال فرموده اند بایست این قدر بفهمد که این طایفه آن حضرت را قائم موعود می دانند و ظهور مبارکش را ظهور مهدی مذکور در اخبار و نصوص می شمارند. آیا ممکن است که نفسی استدلال به حدیث "إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ لَعَنَهُ أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ" را در کتاب ایقان شریف ببینند و نفهمد بایسته چه اعتقادی در حق آن حضرت دارند. و آیا متصور است که شخصی حدیث "إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعُ عَلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ" را در این سفر مجید بخواند و باز هم نداند که اهل بهاء مقام آن حضرت را چه مقامی می شمارند.

و اگر جناب شیخ بگویند که این احادیث را ندیده اند زیرا که "اقبالشان یاری به خواندن آن ننمود" اعتذاری باطل است و تعلیلی مخجل، زیرا که ردّ دلیلی نادیده کار عامی جاهل است و حکم به بطلان حجتی ناخوانده شأن هازل خامل. همانا ارباب دانش بیاد دارند آنچه را جناب شیخ درباره احادیث وارد از طریق اهل بیت طهارت نوشته بود و از این معلوم می شود که احادیث وارد در کتاب مستطاب ایقان را دیده اند که حکم به صعوبت فهم صحت و سقم آن نموده اند. و الا نخوانده و نفهمیده چنین حکمی کردن غایت تلاعب با دین مبین است و نهایت تهاون با وعود حضرت ربّ العالمین.

و اعجب این است که چون جناب مناظر ایشان جواب این مسئله را به وضوح وا گذاشته و عنان سخن را به جواب شبهات ایشان معطوف داشته جناب شیخ گمان کرده اند که عدم تعرض مناظر در تعیین مقام حضرت باب نشان عجز از جواب است لهذا مجال مجادلت را فسیح و مرسع شناعت و وقاحت را وسیع شناخته، ثانیاً دو سه صفحه در مقام تشنیع و تقریع پرداخته اند. و بعض عبارات جناب شیخ این است که تذکاراً لحضرت در این مقام ثبت می شود تا ارباب فضل مقدار فصاحت و بلاغت ایشان را ببینند و منکرین فصاحت کتاب مستطاب ایقان را بشناسند.

و این عین عبارات شیخ است

« چرا در بیان ادّعای مدّعیان تعلّل کرده خودتان را به چپ و راست می اندازید و از جاده مستقیم گریز می دهید و عوض اینکه در ردّ ایرادات ما دلیلی و برهانی بیارید گاهی نصیحت و گاهی ملامت کردن را جسارت می کنید. یقین بدانید تشبّث به این حشایش ارضی هرگز آن جناب را از غرق و هلاکت نجات نخواهد داد فقط حبل المتین باید و برهان قوی بکار آید. "...هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" (۱۱۱)»^۱

مطمئن باشید از اینکه با این جواب گزیرانه یقه خودشان را هرگز از چنگ خصم قوی خلاص نخواهند کرد اکنون باز مقصود خود را با کمال وضوح تکرار و اعاده می کنم و حکماً جواب مبین را مطالبه می نمایم» (انتهی).

باری این عبد چون بر مقدار مدرک عالی جناب شیخ ملتفت شد و حکماً جواب طلبیدن ایشان را ملاحظه نمود امتثالاً لحکمه العالی در فاتحه مقاله اولی به عبارات ظاهر المعنی قبل از شروع به ذکر ادّله و براهین اعتقادات این طایفه را در حق نقطه اولی و جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما مرقوم و معروض داشت و مقام این دو ظهور مقدّس را بروفق مصطلحات اهل تشیع و اهل تسنّن بل و بروفق معتقدات یهود و نصاری مبین و معلوم نمود تا گریبان مناظر ضعیف از چنگ شیخ قوی مستخلص گردد شاید این قوت را جناب شیخ در تعمیم تمدّن به کار برد و بحر خزر را به بحر محیط متصل فرماید و کره ارض را به کره قمر تقریب نماید و ملت بیچاره را که بابت به ذلّ رقیّت مبتلا کرده اند از عبودیت ملل متمدنه نجات بخشد.

و من الغرائب

اینکه چون مناظر مرقوم جناب شیخ را به این عبارت متذکّر داشته اند که از مطالعه رساله جناب شیخ مستفاد شد که مقصود ایشان استفاده و استفهام نیست بل مقصودشان اظهار علم و فضل است و اینکه خود را در عداد معارضین این امر اعظم محسوب دارند و حال آنکه باید جناب شیخ ملتفت باشند و بدانند که اکنون زیاده از پنجاه سال است که از ظهور این امر

^۱ سورة بقره

گذشته و رسائل ردیهٔ عدیده در معارضه و رد آن نوشته شده چندان که رسالهٔ جناب شیخ در عرض آن ناپیداست و بعضی از آن موجود و حاضر، اگر میل دارند بفرمایند تا فرستاده شود و مقصود جناب مناظر از این عبارت این بوده که جناب شیخ ملتفت شوند که هرگز رسائل ردیه موجب توقیف و منع نفوذ کلمه الهیه نبوده است چنانکه در عرض این پنجاه سال رسائل کثیره نوشتند و این امر از نفوذ ممنوع نشد.

و بالجمله در جواب این عبارات مناظر جناب شیخ مطالبی نوشته اند. و از جمله نوشته اند که «آثار قلمیه بنده در راه دیانت و ملت دیر گاهی است موجود و منتشر است.» و مقصودشان این است که فضل ایشان ظاهر است احتیاج به اظهار فضل به نوشتن رساله رد بایسته ندارند. و نگارنده این اوراق در این مقام سخنی ندارد لکن اینقدر معروض می دارد که آثار قلمی که یک نفر وثنی را موحد و یا یک نفس یهودی و زردشتی را مؤمن ننماید جز تضييع مداد و قلم چیزی نباشد. آثار قرآن و ایقان را دیدیم که نفوس کثیره را از شرک به توحید و از کفر به ایمان هدایت فرمود ولی این اثر را از آثار اقلام دیگران ندیدیم و نشنیدیم. "قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ" ۴۹۹. و هم در جواب این عبارات مناظر خود در صفحه یازدهم رساله مطبوعه نوشته اند:

و هذا عين عباراته

«اما مظهر الهیه بودن مدعیان شما را تصدیق نمی کنیم و به تصدیق کردن برهانی و دلیلی و آیاتی و بیناتی چه ظاهری و چه باطنی ندارم. محض اصطلاحی چند تازه و خشکه می شنوم که در هیچ دین و مذهب گفته و شنیده نشده است. امر اعظم، امر الهی، قلم عز جمال قدمیه، هیاکل قدسیه و غیره چه معنی دارد از این تفنن و لغاضلی چه ثمر زاید. قلم عز جمال قدمیه یعنی چه.

اگر این عبارت به یکی از زبان های اجنبی ترجمه گردد در آن وقت می بینید که چه قدر بی معنی و بی حقیقت و بی روح است. چرا این قلم عز جمال قدمیه با آثار ظاهریه خود ما را ساکت و قانع نمی فرمایند و از راه راست گریز می دهند و یا به قوت روحانیت باطنی پرتوی

از انوار هدایت به قلوب تاریک ما نمی افکند که به صراط مستقیم بایی و یا بهانی
سالک باشیم.

این قدر تطویل مقال لا طائل و تکرار پند و نصیحت نا قابل هیچ عاقل خبیر را فائده
نمی بخشد و مانند قلندران و نقالان با نقل عجوزگان مشغول شدن و بعبارت گویند و نقل کنند
کوران زمان را فریب دادن و خاطر ایشان را به این قسم حکایت خوش و ما را تحقیر نمودن فقط
به مناظر مزور میزیبد نه مناظر حقیقت طلب را « (الی آخر کلامه عافاه الله).

جواب

یا ایها الناظر فی هذا الكتاب اعلم هداک الله وایانا الی محجة العلم و طریق الصواب
که جناب شیخ در این مقام دو ایراد بر مناظر خود وارد آورده اند که هر یک در محلّ خود
در غایت غرابت است و بعید از منهج ارباب علم و درایت.

ایراد اول اینکه این الفاظی که جناب مناظر در رساله خود نوشته اند از قبیل امر اعظم
و امر الهی و قلم عزّ جمال قدمیه و هیاکل قدسیّه و غیرها الفاظی است که جناب شیخ در سایر
ادیان و مذاهب ندیده اند، و اکنون این عید نمی گوید که به حکم قاعده، عَدَمُ الْوُجُودِ لَا يَدُلُّ
عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ، ندیدن جناب شیخ دلیل نبودن نیست، بل معروض می دارد که معنی دین
جدید و ظهور بدیع این است که جمیع اشیا به سبب او حله بدیعه پوشد و آداب و عوائد
و مصطلحات و عقائد جمیعاً صورت جدیده گیرد. چنانکه در کتب مقدسه تورات و انجیل ابتداً
در اسما، یوم قیامت جز یوم الله و یوم الربّ و یوم الملکوت اسمی دیگر مذکور نبوده و قبل
از ظهور حضرت رسول الفاظ صاخه و قارعه و حاقه و کذلک غاشیه و ساهره و کذلک لفظ
خاتم النبیین و حور العین و أَنَهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و أَنَهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ^۱ و کثیر
من امثالها ابتداً مسموع یهود و نصاری نگشته و الی یومنا هذا به این الفاظ به همان گونه نظر
می کنند که جناب شیخ به امر الهی و امر اعظم و هیاکل مقدسه.

^۱ اشاره به سوره محمد، آیه ۱۵

و من نمی دانم امری را که در قرآن به لفظ "أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ... ﴿۱۰۰﴾" تعظیم فرموده است اگر مؤمن بهائی آن را امر اعظم بنویسد چه گناهی کرده است. و قلمی را که حق جلّ جلاله در سوره مبارکه "ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱۰۰﴾" به آن قسم یاد فرموده اگر کاتب قلم اعلیٰ، یا قلم قدم و یا قلم عزّ جمال قدم بنگارد چه معصیتی مرتکب شده و اگر ابدان مظاهر امر الله را که شعره ای از آن از صد هزار مثل ماها اعز و اعلیٰ است نفسی اعراش الهیه و یا هیاکل قدسیه بگوید چه خلافی کرده.

و بالجمله چون جناب شیخ نتوانسته اند که من حیث القانون ایرادی بر این الفاظ وارد آورند و به عبارت اوضح به قوانین لغویه غلط بودن عبارات مناظر خود را ثابت کنند به این حیل واهی متمسک گشته اند که، «اگر این الفاظ را به یکی از لغات اجنبیه فی المثل مثل روسی و یا فرسای و یا انگلیسی و امثالها ترجمه نمایند آن وقت بی معنی و بی روح بودن آن ظاهر می شود» و این انتقاد را جناب شیخ از کتاب یکی از دُعَات تمدّن که در تقبیح انشآت مسلمین نوشته است انتحال نموده و کَالْبَيْغَاءِ الَّتِي تَحْكِي الصَّوْتَ وَلَا تَعْرِفُ الْمَعْنَى از خود به این سوی نقل و تحویل فرموده اند.

غافل که امروز یومی نیست که حقائق در ستر تدلیس و تمویّه مستور ماند و آنچه را خود به آن فریفته و مفتونند نزد ارباب عقول سلیمه نیز مطبوع و مقبول آید. زیرا فصاحت از اوصاف لفظیه کلام و عبارت از حسن ترتیب الفاظی است که راجع به لغت کاتب و خطیب باشد نه از اوصاف معنویه کلام است که بی معنی بودن آن از ترجمه به لغت غیر واضح آید. چه فصاحت کلام را بیانیین به خلو کلام از ضعف تألیف و تنافر کلمات با فصاحت مفردات آن تعریف نموده اند و فصاحت لفظ مفرد را عبارت از سلامت آن از تنافر حروف و مخالفت قیاس لغوی دانسته اند.

و از این جمله به خوبی مستفاد می شود که صحت و سقم الفاظ و فصاحت و رکاکت کلام راجع به نفس آن لغت است دخلی به ترجمه به لغت غیر ندارد و از ترجمه معلوم نمی شود. و اگر فی المثل مترجمی نتواند عبارتی را از لغتی به لغتی دیگر به نحو فصیح ترجمه نماید و یا آنکه

عبارتی ممکن نباشد که به لغت دیگر به نحو مطبوع ترجمه شود این ملامت راجع به مُترجم است نه به صاحب عبارت اولی و این نقص از لغت مُترجم الیهاست نه از لغت مُترجم منها. زیرا صنعت "حسن الترجمة" از صنائع صعبة بدیعیه است که هر کاتبی به آن قدرت نیابد و هر فصیحی در ترجمه هر عبارتی به حسن الترجمة متمکن نگردد. چه بسا واقع شده که ترتیب الفاظ در موضعی به غایت فصیح و شیرین و مطبوع شده و ترجمه آن در لغت دیگر به نهایت غیر فصیح و بی مزه و نامطبوع. و اگر نفسی به ترجمه های تورات و انجیل و قرآن و غیرها نظر نماید هر آینه بر صحت این قول ملتفت شود و بر عدم ارتباط صحت و سقم و سلاست و رکاکت کلام به ترجمه به سایر لغات شهادت دهد.

و چون سابقاً عرض شد که محال است نفسی که غرض او مجادله و مکابره و ستر حقائق است به ادله حلیه اکتفا نماید و به خطای خود معترف گردد لهذا تا این مسئله بر ارباب استعداد کماینبغی واضح و مکشوف شود در غایت خضوع از جناب شیخ رجا می نمایم که آیه کریمه "الْحَاقَّةُ ﴿١﴾ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿٣﴾" را به لسان فارسی ترجمه نمایند. و هكذا آیه شریفه "يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ ﴿١﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾ نُصْفُهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾" و همچنین آیات مبارکات "وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتَّبِعُنَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾" و كذلك این آیات کریمات را "وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ﴿٢﴾ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٣﴾ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾" ^۴

و این عبد مثل جناب شیخ نمی نویسد که حکماً جواب می طلبم بل در نهایت ادب رجا دارد و در غایت خضوع استدعا می نماید که جناب شیخ چون حسباً لله این مناظرات را به میان آورده اند زحمت کشیده این آیات مذکوره را به لسان فارسی ترجمه فرمایند تا مردم آن حدود مراتب بی معنی بودن و بی روح بودن ترجمه کلام طرفین را ملتفت شوند و بر صحت و سقم

۱- سورة حاقه
۲- سورة مرمّل
۳- سورة نازعات
۴- سورة عاديات

این ایرادی که جناب شیخ از دیگری آموخته و به ما فروخته اند آگاه گردند شاید خود جناب شیخ نیز در ضمن ملتفت شوند که اصل این ایراد که بی معنی بودن کلام از ترجمه آن مستفاد می شود به جهت مقاومت قرآن شریف ایجاد شده است و بی بصران آن را به بشاشت و سرور مقبول می دارند و طوطی صفت من غیر شعور نقل می کنند.

و حال آنکه ما ثابت و مدلل داشتیم که عدم امکان ترجمه عبارتی از لسانی به لسان دیگر یا از قصور مُترجم است در صناعت حسن الترجمه و یا از قصور بعض لغات است در مزایای لفظیه. و ابدأ لازم نیست و شرط فصاحت و بلاغت کلام نبوده است که ممکن باشد فصاحت و بلاغت آن به لسانی دیگر به ترجمه انتقال یابد و روحانیت زبانی از زبان دیگر مستفاد گردد. چنانکه همین آیات شریفه که ترجمه آن را از جناب شیخ رجا نموده ایم در لسان عربی در غایت حسن نظم و سلاست و رقت و فصاحت و بلاغت است و ترجمه آن بهر لسانی که باشد در نهایت قبح ترکیب است و رکاکت. و این جمله ارباب نباهت را کفایت است و اهل بنان و بیان را قانون صحیح کتابت و خطابت.

ایراد ثانی جناب شیخ این است که چرا این ظهور یا به آثار ظاهریه و یا به قوت باطنیه ایشان را هدایت نمی نماید و به راه بسابی و یا بهائی مستقیم نمی دارد. و این عبد که بلاد واسعه را سیاحت کرده و با علما و افاضل ملل و ادیان معاشرت نموده و کتب دینیّه و مناظرات علمیّه هر مذهبی را به نظر دقت و امعان منظور و ملحوظ داشته هرگز ندیده است نفسی که خود را از اهل علم می داند و لو هر قدر قلیل العلم و فاقد الشعور باشد استدلال به نفی نماید و عدم اذعان خود را دلیل بطلان مدّعی مقام شاریعت شمارد.

چه این بدان می ماند که نفسی بگوید اگر حضرت موسی هادی بود چرا اهل مصر را جمیعاً هدایت ننمود و یا حضرت عیسی چرا علمای یهود را به سبیل حق مستقیم نفرمود و یا حضرت رسول با آثار ظاهریه و یا قوت باطنیه روحانیه چرا این همه نفوس را الی یومنا هذا در ضلالت و اغذاشت و به سبیل حق مسلمانی مستقیم نداشت. بل عیناً بدین می ماند که کسی بگوید اگر خداوند هادی است چرا با قوت و قدرت ذاتیه هر کافری را هدایت نمی فرماید و اگر وهاب و مغنی است چرا به رأفت و رحمت الهیه هر فقیری را غنی نمی نماید. آیا چه مزیتی در شیخ تغلیس موجود است و در کشیش پاریس مفقود که باید حکماً آن را جمال اقدس ابهی

به قوت باطنیه به طریقه بهائیّه هدایت فرماید و لکن این را ضرر نیست اگر حضرت خاتم الانبیاء با قوت باطنیه و ظاهریّه در مدّت هزار و سیصد سال در ضلالت وا گذارد.

و مرا عجب می آید از اینکه حضرت شیخ الاسلام با این قوت قریحه و شدت عارضه و سلامت ذوق و حسن احتجاج که انحطاط امم اسلامیّه را در امور علمیّه و صناعیّه از معاصی بایته می داند و عدم اذعان خود را برهان بطلان امر داعی الی الله می شمارد، چرا مبحث ادله و براهین خود را بیش از این وسعت نداده و فی المثل به روشنی روز و تاریکی شب و سیاهی اهل زنج و سفیدی مردم افرنج و سکون احجار و جریان انهار و برودت ماء و حرارت نار و کثیر من امثالها بر صحت قول خود و تکذیب امر الله استدلال فرموده، زیرا که مجال ایرادات غیر مربوطه وسیع است و میدان انتقادات بارده غیر وارده فسیح.

بلی، آیه مبارکه "إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ..."^{۴۵۶} سبب تخصیص بعضی را به هدایت معلوم می دارد و حدیث "إِذْ خَرَجَ الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ" خروج برخی را از این امر اعظم واضح می نماید. و لکن عیب اینجا است که اگر نفسی سبب این توقف و تردّد را خدمت جناب شیخ معروض دارد و خالصاً لوجه الله ایشان را به تلاوت قرآن شریف و دقت و امعان در ایقان مجید تشویق نماید و ایشان را به شواهد و امثال چنانکه دأب دیرینه اصحاب مقال و قدمای رجال بوده متنبّه گرداند می رنجند که چرا بابیه ناصح واقع شده اند و چرا به شواهد و امثال تکلم نموده اند و چرا در مقابل شدت انکار منکرین یا مفتریات مفترین قسم یاد کرده اند و این قدر ملتفت نیستند که بهائی بیچاره که برادر خود را در شرفه هلاک می بیند و او را مانند امم قدیمه و ملل عتیقه از احاطه سیل بلای عاجل بالکل غافل و ذاهل می نگرد جز اینکه او را نصیحت کند چه کند و غیر از اینکه نصح خالص خود را به قسم مؤکّد دارد چه چاره نماید (و النصح أغلى ما يُباع و يُوهب).

و اگر بصیری در کتب مقدسه تورات و انجیل و قرآن نظر نماید می بیند که در کتب مذکوره جمیعاً مواعظ و نصائح و قصص و حکایات و حلف و یمین وارد شده و لکن به قدری که در قرآن شریف قسم و یمین و تکرار قصص ماضین و نصح و انذار متکبرین وارد شده در هیچ کتاب از کتب متقدمین و متأخرین موجود و مشهود نیست لهذا اگر حضرت مناظر در طی کلام خود

گاهی قسم یاد کرده و یا نصیحتی نموده و یا به شواهد و امثال تکلم فرموده باید جناب شیخ عفو فرمایند زیرا به قرآن شریف اقتدا کرده و در این طریق سلف مشی نموده.

إِنْ كَانَ رَفُضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَيْشَهِدَ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي

وَمِنْ الْغُرَائِبِ

که هم دلالت واضحه بر مقدار مدارک جناب شیخ دارد این است که با آنکه به زعم خود کتاب مقدس ایقان را خوانده و فهمیده اند گمان کرده اند که این امر اعظم مذهبی است از مذاهب اسلامیّه از قبیل زیدیه و یا اسماعیلیّه و کیسانیّه و امثالها و از این به خوبی مستفاد می شود که ایشان نه تنها کتاب مستطاب ایقان را نفهمیده اند بل فرق فیما بین ادیان و مذاهب را هم ندانسته اند چه اگر می دانستند که سه چیز که عبارت است از تعدّد شارع و تعدّد کتب سماویّه و اختلاف صور و ارکان اعمال دینیّه، ادیان را از یکدیگر مفروز و ممتاز می دارد، می فهمیدند که این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیّه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیّه.

اگر نزول تصدیق رسالت حضرت خاتم الانبیاء در ایقان این امر را مذهبی از مذاهب اسلامیّه مقرر دارد پس باید به سبب نزول تصدیق حضرت عیسی در قرآن هم اسلام مذهبی از مذاهب نصرانیّه باشد و به سبب نزول تصدیق حضرت موسی در انجیل دیانت نصرانیّه مذهبی از مذاهب دین یهود شمرده شود و هكذا رشته نکوص و تقهقر تا به دوره اولی منتهی آید و خطای این وهم و پستی این نظر محتاج به زیاده بسط و تطویل نباشد.

بلی، چنانکه در تفسیر آیه کریمه "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ..." (۱۳) بیان نمودیم اگر نفس موحدی جمیع انبیاء و مرسلین را مظاهر حقیقت واحد شمارد و ادیان را کلّ علی حدّ سوا ابواب جنتّ واحد تقدّم و سعادت شناسد او می تواند بفهمد که این امر اعظم حقیقت مقدّسه دیانت اسلامیّه است که به ظهور مبارک قائم موعود خالی از شوائب بدع و اهواء مذهبیّه تجلّی نموده و بشارت "يُظْهِرُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابَ جَدِيدٍ وَقَضَاءَ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ" با بشارت "يُقِيمُ الدِّينَ وَيَنْفُخُ الرُّوحَ فِي الْإِسْلَامِ" و بشارت "يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ"

بَعْدَ ذَلِكَ وَيُجِيبُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ“ به تمامها متحقق گشته. و لکن جناب شیخ از این مشرب که منهل عذب توحید حقیقی است بسیار دورند و چنانکه هر دو رساله ایشان شهادت می دهد از فهم این مسئله غامضه بسی مهجور. و اگر خوف تطویل نبودی عبارات صفحه ۳۴ و ۳۵ رساله مطبوعه ایشان را مرقوم می داشتم تا مطالعه کنندگان این اوراق بر مراتب حسن نظر و ذوق ایشان آگاه گردند و بر مراسم اطلاع و انصاف ایشان شهادت دهند که چگونه این امر اعظم را مذهبی از مذاهب اسلامیّه تصور نموده و مسجون را که وجود مبارکش دائماً محاط به امواج آتشین بلایای لاتحصى است به جلوس در مدینه منوره عکا و خوش گذرانی و کامرانی ملامت فرموده.

هم یحسدونی علی موتی فوا اسفی حتی علی الموت لا اخلو من الحسد

و از مواضعی که مقتضی دقت نظر است

مسئله موازین اربعه است که فیما بین شیخ و مناظرشان محل اختلاف گشته و در معرفت صحت و سقم آن اعاصیر مجادلت و امواج مخاصمت متصادم و متلاطم شده و جناب شیخ کما هو معهود منه و من امثاله از غمام کلام رعود و بروق تقریع و تشنیع و زجر و توبیخ را به شدت نازل و هاطل داشته و بِأَوْهَامِ بَرَقُهَا خَلَبٌ وَ غَمَامُهَا جَهَامٌ خود را غالب و منصور انگاشته.

و اگر چه تقریر این مناظرت بایستی در ضمن دلیل تقریر در مقاله اولی مرقوم آید و لکن چون در آن موضع نظر به تسلسل مقال و ارتباط کلام موقع ذکر نیافت در این مقام به ذکر آن می پردازیم و از قرأ، گرام معذرت می طلبیم.

و اجمال ما دار بین المناظرین این است که چون جناب شیخ در رساله اولی نوشته بودند که «اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که به مرور ایام و تجدد خلق و ازمان به ظهور آید حقیقت دیانت عبده اوثان لازم آید و الحال ان البطلان هذا الدین اظهر من الشمس و ابین من الأمس.» و جناب مناظر در جواب مرقوم داشته بودند که مذاهب و ثنیه وضع الهی نیست بل وضع علما و حکمای یونان و روم و امثال ایشان است که به اغراض

سیاسیه و یا فوائد علمیّه وضع نموده و نشر داده‌اند و آن‌را هم در ظلّ کلمه توحید و معرفت الهیه که کتب انبیای حقّ است موضوع و منتشر داشته‌اند.

و مقصود حضرت مناظر این است که ادیان کلّ به وضع الهی و اعتماد به وحی سماوی تشریع شده به این معنی که ادیان موجوده کلّ بر این نهج تأسیس یافته‌است که شخصی از افراد امت به اذن الله تعالی قیام نموده و به توسط کتابی که نسبت آن‌را به خداوند تبارک و تعالی داده و وحی سماوی دانسته‌است شریعتی و دیانتی تشریع فرموده و آن شریعت به قوت غالبه سماویه نافذ شده و الی امد معلوم موجب انتظام حال آن امت گشته به خلاف عبادت اوّشان و تعظیم تماثیل که از امور مخترعه مذهبیه است که یا صور و تماثیل انبیاء و رؤسای ادیان است که تذکاراً لهم در معابد گذاشته و عبادت می‌نمایند چنانکه در دیانات بودیه و برهمیه و غیرهما موجود و مشهود است و یا صور و تماثیل اجرام فلکیّه است که به توهم استفاضه و کسب فوائد در معابد می‌نهاد و عبادت می‌نموده‌اند چنانکه از دین صابئین در کتب مذکور و مسطور، و متانت و اتقان قول حضرت مناظر را کسی تواند فهمید که بر کیفیت تشریع ادیان اصلیه آگاه باشد و موجبات انشقاق مذاهب مختلفه و اسباب دخول بدع و عبادات باطله را در دین الهی کما ینبغی بداند.

و ما سابقاً کیفیت انشقاق مذاهب مختلفه را از ادیان الهیه مفصلاً مرقوم داشتیم و سبب دخول عبادات باطله را در عبادات اصلیه واضح نمودیم تا هر کسی فرق فیما بین دین و مذهب را بفهمد و ادیان را که به وضع الهی و اعتماد به وحی سماوی تأسیس یافته‌است از مذاهب که سبب حدوث آن اغراض سیاسیه و یا اختلاف آراء، اجتهادیّه بوده‌است تمیز دهد و ظهور دیانت جدیده الهیه را به مذاهب مختلفه که به وجهی به یکدیگر مماثل و مشابه نیست اشتباه نکند.

و بالجمله حضرت مناظر پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را به اصل دلیل دین که موجب زوال شکّ و حصول یقین است متنبّه و متوجّه دارند چنین مرقوم داشته‌اند که موازینی که جمیع اهل عالم در معارف و علوم و ادراک حقائق و فنون به آن متمسک‌اند چهار میزان است.

و کذلک این حکم جاری است در ادله نقلیه زیرا که ادراک منقول نیز موکول به همان موازین عقلیه است و چون مدرک اول مشوب باشد البته به طریق اولی مدرک تالی که به آن منوط است مختل گردد.

و اما میزان رابع که میزان الهام باشد و آن را عرفا واردات قلبیه می نامند میزان مجهولی است که هرگز اعتماد را نشاید و موجب قطع و یقین نشود چه به اقرار عرفا و ساوس شیطانیه نیز از خواطر قلبیه است و به اعتقاد صاحب این مخطورات از الهامات روحیه. این است که مشایخ طرق و اقطاب صوفیه نیز در مشاهدات خود متفق نشدند و به عینها به اختلافاتی که متمسکین به ادله عقلیه و نقلیه گرفتار شدند ایشان نیز مبتلا و گرفتار گشتند.

و چون اختلال موازین اربعه ثابت و مدلل شد سبب حدوث مذاهب مختلفه از قبیل عبادت اوئان و وضع تماثیل در معابد و علت بطلان آن معلوم گردد و عدم انطباق آن بر ادیان الهیه واضح و مکشوف شود. زیرا مؤسّسین این مذاهب که حکمای یونان و روم و هند و چین بوده اند به سبب تمسک به همین موازین باطله و مدارک ناقصه که ذکر شد عبادات مبتدعه را اختراع نمودند و به گمان انتفاع از تماثیل وضع اوئان را در معابد جایز دانستند نه به سبب اعتماد بر وحی سماوی که میزان اهل الله است و تمسک به وضع الهی که متمسک و معتمد علیه عباد الله، زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه عقلا و ارباب دانش از عباد الله بصارت قلبیه و احساسات وجدانیّه است که به عقل کلی الهی معبر است و این میزان حقیقی الهی است و مستفاد از وحی سماوی که مؤسس آن انبیای عظام بوده اند و کتب ایشان کتب سماویّه است که خلق عالم را از تیه جهالت و هوی نجات می دهد و به رضوان علم و هدی هدایت می نماید و آن کتب صحف و تورات و زبور و انجیل و قرآن و بیان و ایقان و سایر آیات منزله از قلم رحمان است و لهذا آنچه در این کتب الهیه نازل شده از اصول دیانت و طرق معرفت هیچوقت تغییر ننموده و نخواهد نمود و از عالم محو نشده و نخواهد شد.

و خلاصه القول این مطلب حضرت مناظر بود که خلاصه و مختصر آن ذکر شد.

اکنون ملاحظه فرمایند که جناب شیخ الاسلام معظم پس از آنکه کلام ایشان را ناقصاً و مقتضیاً در رساله خود ایراد فرموده چه نوشته اند.

و این عین عبارات رساله جناب شیخ است که در صفحه ۲۵

مرقوم داشته اند

« یقیناً ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کسی که به مقابله این مرد که درست دقت بفرماید و تطبیق به معارضه ما نماید متفکر خواهد ماند در اینکه آیا این خرافات و خیالات از او در حالت نوم صادر شده است و یا در حالت بیداری، زیرا که بحث و ایراد ما چیست و جواب او کدام.

بنده می گویم که اگر مراد از غلبه محض غلبه باطنی باشد بت پرستان این زمان که لامحاله در ختا و ژاپون هستند می توانند بگویند که دین ما هزاران هزار سال است قوام و دوام دارد و نفوس ما هم از نفوس نصاری و یهود و اسلام فرداً فرداً به غایت بسیار است این نیست مگر به قوت همان غلبه باطنی و معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقانیت کلمات او یوماً فیوماً مؤثر افتاده تا به این درجه رسیده در این صورت حقیقت مذهب وثنی لازم آید و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است. او در جواب آنهم به اعجاب می گوید: "سبحان الله این مطلب ملاحظه نشده است که مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهی و ملت و حیی نیست، مؤسس آنها حکمای قدیم و مؤسس اینها انبیای عظیم بوده اند." انصاف بدهید هیچ این جواب را ربطی و نسبتی ولو جزئی باشد به سؤال و بحث ما دارد یا نه. من مگر ولو اشاره بوده باشد در جانی گفته ام که مذاهب اصنامی به اسلوب ادیان الهی است که شما می گویند نیستند. من مگر گفته ام که مؤسس دین بت پرستان از انبیای عظام است شما می گوی که خیر مؤسس آن حکمای قدیم است.

موضوع نزاع در خصوص غلبه تام است. ما می گوئیم که مراد از غلبه غلبه تامه است که ظاهراً و باطناً می بایست پیدا و موجود باشد شما می گویند خیر محض غلبه معنوی مراد است که به مرور ایام و تجدد ازمان به حصول آید. بنده می گویم اگر چنین است این نوع غلبه را صاحبان مذاهب باطله هم می توانند ادعا بکنند خصوصاً عبده اوشان که دوام دین و کثرت متدینین از همه موقنین ادیان الهی افزون است. شما جواب می دهید خیر مؤسس دین

ایشان حکما و مؤسس دین ما انبیاء است این جواب بی معنی و بی ربط را نه اینکه تنها قارئان و سامعان باهوش حتی مردمان روستائی و صحرائی هم با قهقهه خواهند خندید. و اینکه موازین ادراکات را به چهار قسم منقسم می کنی و همه را مختل و مشوش می شماری یعنی میزان حسن و عقل و نقل و الهام را کلاً معیوب و مدخول انگاشته اند این زعم و وهم شما را حیف است که به نظر ارباب بصیرت حواله بکنم بل به نظر کودکان ممیز باهوش حواله می نمایم و ایشان بلا شبهه ساده و گشاده از جناب مناظر مزور سؤال خواهند کرد که حالا که شما میزان عقل و نقل و ادراک حواس و الهامات خداوندی را الیوم معیوب و مختل دانستید پس جناب شما به واسطه کدام دلیل که دخل به عقل و نقل نباشد به مقام مناظره آمده اید و اگر میزان حسن مختل و نامعتبر است شما به واسطه چه چیز دانستید که شعله جواله نقطه است دائره نیست و یا آنچه کالماء می نماید آب نیست سراب است و آنچه شما را به گفتن این است و نیست وادار می نماید چیست. و اگر میزان نقل مختل است چرا از قرآن و انجیل به زعم خود شاهد می آورید. ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد گفته اهل الله مگر داخل نقل و الهام نیست.

عجباً این سؤالات را اگر یک طفل ممیز با شعور به جناب مناظر مزور بدهد چه جواب خواهد گفت. بیچاره از اضطراب و تزلزل قلبی خودشان هیچ نمی داند چه طور دست و پا بزند که خود را از دام خجلت و مغلوبیت خلاص بکند « (الی آخر کلامه عافاه الله).

جواب

اکنون این عید لازم نمی داند که جواب جناب شیخ را در خصوص دیانات بودیه و برهمنیه و صابنیه مرقوم دارد و بطلان و هم ایشان را که گمان کرده اند اصلاً این ادیان بر وضع عبادت اوثان تشکیل یافته است واضح و معلوم نماید، زیرا که سابقاً در دو مقام این مسئله را کماینبغی مبرهن و مکشوف داشتیم و اقوال مورخین را در مبدأ دیانت صابنین نقل نمودیم و آیه مبارکه "لِكُلِّ أُمَمٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا..." (۶۷) را از سوره حج برای ارباب بصارت تلاوت نمودیم که این آیه مبارکه اگر گوش هانی که مصداق "...وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا..." (۲۵) است

^۱ سوره انعام و سوره اسراء (بنی اسرائیل). آیه ۴۶

بشنود به صراحت بر صحت مبدأ جمیع ادیان موجوده فریاد می نماید و سخافت کلام جناب شیخ الاسلام را که نوشته اند: «و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن تر است» واضح و مدلل می دارد. چه این آیه مبارکه به صراحت می فرماید که جمیع امم بلا استثناء شرائع و مناسکی را که اکنون به آن ناسک و عاملند حقّ جلّ جلاله وضع و تشریع فرموده و تاریخ شهادت می دهد که عبادات باطله لازال به توسط امثال جناب شیخ در دیانت الهیه داخل شده. ای کاش برید نسیم را در محضر شیخ فهیم راه بودی تا از جانب این عبد معروض داشتی که یا ایها الشیخ الجلیل این ادیان که شما آنها را به اسم بت پرستان می خوانید اسامی آنها دین بت پرستان نیست و هیچ نفسی برنخاسته است که دین بت پرستی احداث نماید و آن دین باقی ماند. اسامی این ادیان دیانت صابنه و دیانت بودیه و دیانت برهمیه است.

همچنانکه حضرت رسول علیه السلام قیام فرمود و شریعت اسلام را به ادعای وحی سماوی تشریع نمود کذلک شارعین ادیان مذکوره قیام نمودند و شرائع صابنیه و بودیه و برهمیه را به وحی سماوی تشریع کردند و بعد به طول زمان فقهای جهله آن ملل صور و رسوم این شارعین را محض احترام و تذکر در معابد نهادند و عبادت این صور را که بت و وثن همان است در میان ملت شائع داشتند و بت مصحف بود است و بُسود اوّل شارع الهی است که در میان امت صینیّه قیام نمود و شریعتی معلوم تشریع فرمود.

نمی دانم اکنون به این عبارت واضحه می توانید مقصود کلام جناب مناظر بهائی را ادراک فرمائید که نوشته است: «مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهیه نیست»، یا باز هم ادراک نمی توانید کرد و به جای کلام معقول کودکان و ضعفاء العقول را به حمایت خواهید خواند و در مقام دلیل و برهان هجر و هذیان خواهید نوشت.

اینکه شما و یا مورّخین برهمیه و بودیه و صابنین را بت پرست می نامید بعینه چنان است که نصاری را خواج پرست می خوانید. اگر احترام و عبادت صلیب موجب بطلان دیانت مقدسه مسیحیه تواند شد احترام و عبادت رسوم و تماثیل نیز موجب بطلان دیانت اصلیه بودیه و برهمیه و صابنیه تواند گشت.

جناب شیخ می گویند که مقصود از غلبه ای که در ظهور قائم وعده داده شده است غلبه تامه ظاهریه و باطنیه است که می بایست در ظهور آن حضرت پیدا بشود نه غلبه باطنیه روحانیه

که به تدریج حاصل شود چنانکه بایه گمان کرده اند. چرا؟ به دلیل اینکه اگر مقصود غلبه دینی تدریجی باشد بت پرستان چین و ژاپون می توانند بگویند این غلبه باطنی تدریجی در دین ما هم پیدا شد.

اکنون این عبد از اهل دانش سؤال می نماید که اگر مقصود از غلبه غلبه ظاهریه و تدریجیه هر دو باشد آیا بت پرستان چین و ژاپون نمی توانند بگویند که این غلبه نیز در دین ما پیدا شد. آیا زردشتیان نمی گویند که دین ما به غلبه تامه ظاهریه و باطنیه بر عالم غلبه یافت در این صورت جناب شیخ این ملل را چه جواب خواهند گفت و امتیاز دین خود را بر سایر ادیان به چه برهان مبرهن خواهند داشت.

و ما در مبحث سابق واضح نمودیم که ابدأ هیچ برهانی ندارند جز آنکه همان کلام فارغ را تکرار نمایند که «والحال ان بطلان هذا الذین اظهر من الشمس واین من الأمس» و اینقدر بحمد الله شعور و ادراک مفقود است که نمی توانند بفهمند که همین قسم که جناب شیخ بطلان سایر ادیان را از آفتاب روشن تر می دانند اهالی آن ادیان دین جناب شیخ را واضح البطلان می شمردند. «...كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا...» (۴۳۸)۱۳

باری چون این مسئله در سابق مستوفی و مدلل واضح و معلوم شد در این مقام به تکرار کلام نمی پردازیم بگذار جناب شیخ کودکان و روستائیان را به تصدیق و معاونت خود بطلبند و به قهقهه بخندند لَقَدْ صَعَّ فِيهِمُ الْمَثَلُ السَّانِرُ، وَشَرُّ الْبَلِيَّةِ مَا يُضْجِكُ، وَانْطَبَقَ عَلَيْهِمُ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى "فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا... (۴۸۲)۱۴

اکنون سخن در موازین اربعه است که فیما بین المناظرین محلّ مشاجرت گشته و اعاصیر حدت فقاقت هیجان یافته. جناب شیخ تعجب نموده اند که آیا حضرت مناظر در خواب بوده که به نگارش این عبارات جرأت نموده، کلامی صحیح و مطلبی متین است. اگر حضرت مناظر بیدار بود ادراک می نمود که مسئله غامضه را که عقول اعظم فلاسفه در هر عصر از فهم آن عاجز آمده در جواب مَنْ لَا شَأْنَ لَهُ فِي الْعِلْمِ ننویسد و بصیرت فوادی را که به حکم "أَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ" خاصه اصحاب انبیاء و مرسلین است عَمَّنْ هُوَ بَعِيدٌ عَنْهُمْ بِمَرَاَجِلٍ نطلبند.

دیری است که بالغین عالم فرموده اند:

«چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودک کی باید گشاد»

باری اگر چه از جمله محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند به چشم اهل آن عالم نظر نماید و لهذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق، مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ، فرموده اند و بعبارت اوضح تبیین این حال را برای غیر اهل آن محال دانسته اند. و لکن معذک کله اگر انسان بصیر در کیفیت ایمان طبقه اولی از مؤمنین تدبّر نماید می تواند بر مقصود حضرت مناظر آگاه گردد چه هرگز پطرس رسول و سایر رسل از حضرت عیسی علیه السلام و حضرت امیر و زید بن رواحه و ابوبکر و عمر و سایر صحابه از حضرت خاتم الانبیاء علیه اطیب التحیه و الثناء در اول ایمان و اذعان آیتی و معجزه ای که دلیل حسی است نطلبیدند و به عبارات تورات و انجیل که از ادله لفظیه است ایمان نیاوردند و به براهین فلسفیه و قوانین حکمیه و قیاسات منطقیه بر صحت دعوت نبویه استدلال ننمودند و به واردات قلبیه و خلصات صوفیه و مشقات ریاضات تمسک نجستند بل فقط به نور فؤاد و بصارت قلبیه چنانکه حضرت مناظر تصریح نموده است مظهر امر الله را شناختند و به صدق قولش اعتراف نمودند و به این قوت که اعظم قوای عالم است بر قبایل و امم غلبه یافتند. و اگر چه تا اطمینان قلب حاصل نشود در جمیع فنون دلیلیت دلیل ساقط گردد معذک از سوق کلام بل صریح عبارت حضرت مناظر مستفاد می شود که ایشان در معرفت مظاهر امر الله میزانیّت این موازین اربعه را انکار نموده اند.

اکنون به انصاف در این موازین اربعه نظر کنیم و میزانیّت هر یک را در معرفت مظاهر امر الله بسنجیم.

میزان اول حواس ظاهره است و این معلوم است که چون خطای حسّ ظاهری در بعض موارد مسلم شد حجّیت آن نزد اهل علم ساقط گردد چه میزان مسلم آن است که هرگز خطا نکند و لکن چون جناب شیخ به مراسم مغالطه و مجادله موصوفند لهذا از ایشان سؤال می شود که نه شما اعتقاد دارید که انبیاء علیهم السلام معجزات ظاهره و خوارق عادات باهره اظهار فرمودند و نه شما در آن مبحث که دلیلیت شهادت و حجّیت قتل فی سبیل الله را انکار نمودید و مقتولین طمع و دناست را در صف اصحاب بلایا و شهادت نشاندید اعتراف کرده اید

که معارضین انبیا، و ائمه هم غایت اعتقاد و اعتماد را به عقاید خود داشتند و به سبب ثبوت و رسوخ عقاید باطله رایت جانفشانی و فداکاری می افراشتند.

در این صورت که کفار به اعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند و این حسن و این رؤیت موجب اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینانی به احساسات ظاهریّه و ادراکات حسیّه باقی می ماند آیا چشم کافر و مؤمن هر دو وجه منور حضرت خیر البشر را نمی دید و گوش معرض و مقبل هر دو نغمه آیات الهیه را نمی شنید.

و لکن یالّله از این میزان مخالف و ترازوی غیر منصف که کفه ای از آن در آسمان بود و کفه دیگر در زمین، چه این همه نور یزدانی می دید و آن یکسره ظلمت نفسانی، این رحمت و نعمت و هدایت مشاهده می نمود و آن تفرقه و زلت و ضلالت این نغمه طیور علّیین می شنید و آن طنطنه اساطیر اولّین فنعم ما قیل،

گر بدیدی حسن حیوان شاهرآ پس بدیدی گاو و خر اللّٰه را

و اما میزان ثانی که معبر است به ادله عقلیه و قیاسات منطقیّه اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حسن خصوصاً در معرفت مظاهر امر اللّٰه چه در صورتی که اختلال این میزان در معارف فلکیّه و طبیعیّه ظاهر شد و بطلان اکثر معتقدات فلاسفه سلف مکشوف و واضح گشت چه اعتباری در آن باقی می ماند. و اگر نفسی در عقاید فلاسفه یونان و مصر نظر نماید می تواند بر مقصود حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیه واقف آید.

چه این فلاسفه عظام که بعد صیت و سمو مقامشان به شرق و غرب بالغ شده و ادله عقلیه و قیاسات منطقیّه از ایشان به وراثت به حکمای اسلام و نصاری انتقال یافته است یک نفس از آنها در ظهور حضرت عیسی و ظهور حضرت خاتم الانبیا، به توسط این ادله و قیاسات نتوانست خود را از عقائد سخیفه و ثنیّه نجات بخشد و به ایمان به حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیا، فائز آید. بل این حکما و فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه السّلام بودند و کتب عدیده در ردّ آن حضرت و مقاومت امر اللّٰه تصنیف نمودند.

چندانکه بولس رسول در فقره هشتم از اصحاب دویم نامه کولسیان اهل ایمان را وصیت فرموده که کسی شما را به فلسفه نفریبد و به علوم حکمیّه که فیما بین ناس متداول است به دام خود نکشد.

و از این جمله که عرض شد معلوم و واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و سبب هدایت نفسی نشده و لقد احسن من قال،

اندر این بحث از خرد ره بین بدی فخر رازی راز دان دین بدی

و اما میزان ثالث که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطاییه اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش در معرفت حقائق اصرح. چه این ادله زیاده از هزار و هشتصد سال است که یهود را از معرفت حضرت عیسی و حضرت رسول محروم داشته بل بالضرورة و العیان همین میزان مختل البنیان است که موجب خسران عموم اهالی ادیان گشته. چه اگر از یهود فی المثل مستفسر شوی که چرا امر حضرت عیسی علیه السلام را تصدیق نکردید روشن و واضح جواب می دهند که به سبب اینکه ظهور آن حضرت مخالف نصوص تورات وقوع یافت. و اگر از مجوس پرسی که چرا ظهورات مقدسه موسی و عیسی و خاتم الانبیاء را گردن ننهادید ساده و گشاده می گویند که این ظهورات منافی صحف ابراهیم متحقق شد و اگر از نصاری جویا شوی که به چه سبب به این وثوق و اطمینان امر خاتم پیغمبران را تکذیب نمودید فوراً بلا تردّد اظهار می دارند که ظهور محمد منافی انجیل است و مخالف نصوص صریحه این کتاب جلیل.

اکنون سوق اسلام است و دور میزان داری علمای اعلام. اگر عقلای امت مرحومه از تجربت های امم مرقومه منتبه نگردند و در معرفت ادیان به حیل این میزان ظاهر الخسران آویزند معلوم است که ربحشان چه باشد و انجامشان به کجا منتهی گردد.

و بالجمله چون موجبات ضلالت امم اولی معلوم شد که تمسک به همین ادله نقلیه بوده معنی حدیث شریف را توانی فهمید که سابقاً از مجلد غیبت بحار از فضیل بن یسار روایت نمودیم: "إِنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ قَانِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَقُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ. قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحَجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخُشْبَ الْمَنْحُوتَةَ. وَإِنْ قَانِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيَحْتِجُّ عَلَيْهِ بِهِ. ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقَرُّ." یعنی فضیل بن یسار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت نمود که از آن حضرت شنیدم که می فرمود چون قائم ما قیام فرماید او را از جهال خلق

پیش آید مصائب و شدائدی سخت تر و دشوارتر از آنچه رسول خدا را از جهال جاهلیت پیش آمد. گفتم چرا؟ فرمود به سبب اینکه زمانی که رسول خدا ظهور فرمود وقتی بود که مردم سنگ ها و چوب های تراشیده شده را می پرستیدند و چون قائم ما ظهور فرماید وقتی باشد که هر یک قرآن را بر ضد او تأویل کنند و به کتاب الله بر رد او احتجاج نمایند. یعنی معارضین و معاندین حضرت رسول مردمان امی عامی بودند و لکن معاندین و معارضین قائم موعود فقها و علما خواهند بود.

و این نکته در غایت وضوح و ظهور است که معارضه مردمان امی جاهل آسان تر است از معارضه مردمان عالم فاضل که گاهی آیات قرآن را محرفاً بر ضد امرش تفسیر کنند و وقتی به ضروریات دینیّه حضرتش را تکفیر نمایند و زمانی تصدیق نکردن فلاسفه و حکما را دلیل بطلان امرش دانند و هنگامی خرق جبال و وصل بحار را از اطاعت او امرش اهم و الزم شمرند و از همه بهتر و خوش تر آنکه حضرتش را در عین بلا و مسجونى به جلوس در بیت و خوش گذرانی ملوم و متهم دارند و بیاناتش را به جهت اینکه مخالف تفاسیر نصاری است مردود و غیر مقبول شمارند. و از این هم شیرین تر و بامزه تر آنکه او را به شرفیابی به حضور خود مأمور دارند و خود را از مسافرت و طلب حق معاف و معذور شناسند و اگر اطاعت ننمود قلم بردارند و به رد و تکفیر احبابش فتوی نگارند.

و هم حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود و لکن قسم به خدا که عدل حضرت قائم در خانه ایشان در آید آن گونه که سرما و گرما در بیوت داخل شود. یعنی از نفوذ و غلبه امر مبارکش مانع نتوانند شد ولو بهر حيله ای در آویزند و در پناه هر شبهه ای گریزند و یا به مقاومت برخیزند و به ظلم خون مظلومان را ریزند عاقبت امر مبارکش غالب آید و عدل الهی هر نفسی را بر وفق اعمالش پاداش بخشد.

و بالجمله از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبهرهن شد که میزان ادله نقلیه میزان مختلفی است که عالمی را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در سوق معارف مایه زیان و دام خسران اهل جهان گشته. و لقد احسن من قال،

چون به وصل او رسیدی ای فضول جهل باشد جستن قول رسول

و اما میزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیه و واردات قلبیه فی الحقیقه چنانکه حضرت مناظر مرقوم داشته اند میزان مجهولی است که گمان ندارم عقلای هیچ امتی چه در معارف عمومیه و چه در معرفت انبیاء و معارف دینیّه به آن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حق جلّ جلاله تأسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محوّل فرماید. و احکام عبادات و معاملات را که ترقی اسم و انتظام عالم به آن مربوط است به اوهام و افکار صوفیه موکول نماید.

و یالله از میزانی که اساس آن از ریاضات شاقّه غیر مأثوره و عبادات باطله غیر مشروعه باشد و حاصل آن بطالت و کسالت و انزوا و خمود و خمول امت گردد و عدم اعتبار این میزان امر ظاهری است که محتاج به تکلف استدلال نیست و شایسته تطویل مقال نه. خاصه در صورتی که این کبار مشایخ و اقطاب طرق نیز متفق نباشند و هر یک افکار خود را الهامات حقیقیّه و افکار سایر مشایخ را وساوس شیطانیّه شمارند در این صورت چه اعتباری برای این میزان باقی خواهد ماند و ممیز این دو که این یک شیطانی است و آن یک رحمانی چه خواهد بود.

و خلاصه القول چون مراتب تأثیر و اعتبار موازین اربعه معلوم شد اکنون در این کلام حضرت شیخ الاسلام نظر فرما که بر سبیل استنکار و استغراب نوشته اند: «ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد.» و کذلک مرقوم داشته اند: «شما به کدام دلیل به مقام مناظره آمده اید.» و حال آنکه حضرت مناظر شیخ به کمال صراحت نوشته اند که میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر امر مثل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و نقطه اولی و جمال اقدس ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در افئدة مصدّقین و مؤمنین به ایشان گشته. نه اختلالی در این موازین الهیه موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان مشهود. آنچه با این میزان الهی سنجیده شود و منطبق آید راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح و مردود.

یا اولی البصائر النیره و القلوب المدرکه حقّ جلّ جلاله در قرآن مجید در سوره حدید می فرماید: "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... ۲۵۵." ملاحظه فرمائید که خداوند جلّ و علا در غایت صراحت فرموده است که ما

با پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبب استقامت امت گردد و جناب شیخ در کمال وقاحت می نویسد: «ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد.» آیا جناب شیخ الاسلام در یومی از آیات تفکر نموده که این میزانی که خداوند با انبیا، نازل فرموده است چه میزانی بوده. حاشا و کلاً. چه اگر بدین معنی ملتفت شده بود هرگز به نوشتن این عبارت جسارت نمی نمود.

و این نکته بر ارباب بصارت واضح است که میزانی که حق جلّ جلاله با انبیا، نازل فرمود میزان حواس ظاهره نبود چه این حواس با انسان آفریده شده است نه با انبیا، نازل گشته و کذلک ظاهر است که این میزان قیاسات منطقیّه و قوانین عقلیه نبوده، چه هرگز هیچ رسولی کتاب منطق تصنیف نفرمود و به امت خود ترتیب قضایا و اخذ نتایج به نحوی که نزد فلاسفه مقرر است تعلیم ننمود.

و همچنین در غایت وضوح است که مقصود بشارات سابقین و اخبار اولین نیست، زیرا که آن بشارات با نبی سابق وارد شده نه با نبی لاحق و کذلک واضح و ظاهر است که این میزان خلصات صوفیه و واردات قلبیه مشایخ نیست چه ذکر بی اشاره ای به این خرافات در کتب انبیا، دیده نشده و حرفی و کلمه ای بر مظاهر امر الله در اعتبار این افکار نازل نگشته. کدام نبی ظاهر شد که به امت خود آداب مراقبه آموزد و معرفت خود را به ریاضات شاقه محوّل فرماید. در این صورت کالشمس فی وسط السماء ظاهر است که مقصود از میزانی که با انبیا، علیهم السلام نازل شد همان روح قدسی است که به عقل کلی الهی معبر است و به امر الله النازل من السماء مفسّر.

و لعمر الله اگر مرا قلمی در صلابت چون حدید بودی و اصابعی مانند پولاد قوی و شدید و لسانی افصح از فصیحای عالم و بیانی ابلغ از بلغای امم باز هم نتوانستم نگاشت و کماینبغی معلوم داشت که معترضین علی الله چه مایه از مشرب عذب الهی دورند و از فهم ظواهر آیات قرآن مهجور که این آیات صریحه را در قرآن می بینند و این ایرادات رکیکه را می نویسند فاعتبروا یا اولی الابصار.

جناب شیخ نوشته اند اگر میزان نقل مختل است چرا شما به انجیل و قرآن استدلال می نمائید. بلی یا حضرت الشیخ به جهت اینکه با میزان الله که ظهور قائم موعود باشد منطبق است. این مسئله واضحی است که اگر یهودی در ردّ حضرت عیسی به عبارات تورات استدلال نماید

خطا کرده است و بالعکس اگر نصرانی در اثبات حقیقت امر آن حضرت به عبارات تورات مستدل گردد به راه صواب رفته، زیرا که میزان الله ظهور حضرت مسیح است که مثبت قول نصرانی است نه یهودی و کذلک اگر نصاری در ردّ حضرت رسول به عبارات انجیل استدلال نمایند خاطی اند و بالعکس اگر مسلم به عبارات انجیل مستدل گردد مصیب، زیرا که میزان صحیح ظهور حضرت خاتم الانبیاء است و آن مثبت قول مسلم است نه نصرانی.

و همچنین است امر قائم موعود که مؤمن به آن حضرت می تواند به عبارات تورات و انجیل و قرآن استدلال نماید و معرض از آن حضرت نمی تواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجح استدلال مؤمن است نه منکر. و این میزان الهی هرگز از عالم قطع نشده است و نخواهد شد و متمسک به آن هرگز خسران نیافته است و نخواهد یافت. هو العروة الوثقى والحبلى المملود فى جميع القرون والازمان وهو الميزان الذى اخبر الله تعالى عنه بقوله: "وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ" (۷۷).^{۱۳}

یا حضرت الشیخ! گرفتیم از فهم این مسائل دورید آیا قرآن شریف را هم نخوانده اید که به ندای جهانگیر می فرماید: "...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" (۲۸).^{۱۴} آیا ایمان و علم و عرفان جز از یقین و اطمینان قلب است؟ آیا هیچ فرموده است أَلَا بِالْأَدْلَةِ الْحِسِّيَّةِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؟ آیا هیچ وارد شده است أَلَا بِالْقِيَاسَاتِ الْمَنْطِقِيَّةِ تَتَيَقَّنُ النُّفُوسُ؟ آیا در هیچ سوره نازل گشته است أَلَا بِالْبَشَارَاتِ اللَّفْظِيَّةِ تَسْتَنِيرُ الصُّوَرُ؟ آیا در هیچ آیه منصوص بوده است أَلَا بِالْهَامَاتِ الصُّوفِيَّةِ تَسْتَقِيمُ الْأُمُورُ؟ و مفسرین قرآن بعضی لفظ ذکر الله را در آیه مبارکه به نفس قرآن تفسیر فرموده اند و بعضی عبارت از اذکار و صلوات و دعا و تضرع بین یدى الله دانسته اند و انمه هدى سلام الله عليهم به قائم موعود تفسیر فرموده اند و در هر صورت موازین اربعه از موضوع آیه مبارکه خارج است و صحت قول حضرت مناظر ثابت و واضح.

و بالجمله شما خواه کودکان را به معاونت خوانید و یا روستائیان را در محفل ضحک و قهقهه
نشانید ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجت ندانیم و جز تمک به این جبل
ممدود و عروۀ وثقی چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم.

پیش آن خورشید کو بس روشن است در حقیقت هر دلیلی رهزن است
و لیس یصح فی الاذهان شیء، اذا احتاج النهار الى دلیل

و من الغرائب

که هم دلالت واضحه دارد بر اینکه جناب شیخ از کتاب مستطاب ایقان هیچ نفهمیده اند حتی
مطالب ظاهره آن را ادراک ننموده اند این است که چون در رسالۀ اولی چنانکه مشروحاً ذکر شد
یکی از ایرادات ایشان این بود که چرا صاحب ایقان طایفۀ شیعه را مخصوصاً در این کتاب
مخاطب داشته اند و فی المثل به جای یا ایها الناس که باید خطاب عام باشد یا ایها الفرس
فرموده اند. و جناب مناظر ایشان در جواب فرموده بود که چون سائل یکی از اعزّه سادات
و اشراف ایران بوده لهذا کتاب مستطاب ایقان خطاب به ایشان نازل شده.

و جناب شیخ در ردّ حضرت مناظر در صفحه ۴۵ رسالۀ ثانیه مطبوعه خود عباراتی مرقوم
داشته اند که هم من حیث اللفظ از غرائب عبارات است و هم من حیث المطلب از عجائب
انتقادات. و چون ذکر آن نیز سابقاً از قلم ساقط شده بود در این موضع عیناً عبارات ایشان را
مرقوم می داریم تا مراتب علم و فضل ظاهری ایشان معلوم گردد و هم مبلّغ اطلاعشان
بر کتاب مستطاب ایقان واضح آید.

و این عین عبارات جناب شیخ است در صفحه چهل و پنجم

« باری بیانیم بر سر اعتذار مناظر بر قارئین محترم البتّه معلوم گردید که مشهود له این
استشهاد فقره ای بود که صاحب ایقان آن را از انجیل شریف نصاری نقل کرده بود و اخبار
حضرت مسیح را به معانی دلخواه خود تفسیر و تأویل نموده شاهد آن را از دعای ندبه
آورده بود.

حال از جناب مناظر سؤال می‌رود کدام سید عزیز و محترم و چگونه شیعه و مخلص ائمه هدی است در عین مشهود له تردیدی بل محرف بودنش را اعتقادی نبوده باشد و آن را گویا مسلم و مقبول دانسته شواهد آن را از مولای مناظر خواهش نماید. و حال اینکه قرآن شریف به تحریف آن به صوت عالی ندا کرده است قبول آن ردّ این را لازم می‌دارد و در صورت ردّ نه اینکه شیعه بلکه مسلم نمی‌گردد. و علاوه چنانکه خود مناظر اعتراف نموده جواب سائل را باید از همان قول و کتاب داد که آن را اعتقاد و تصدیق نماید نه اینکه از کتابی که محرف می‌شمارد.

افسوس بر نظر مناظر که یک چشمش برای دیدن نفع خود بینا و چشم دیگر از دیدن حقیقت کور و بی‌نور است. واقعاً اگر سائل چنین شخص محترم و محبّ آل طاهرین می‌بود چرا صاحب ایقان احترام و اعتقاد آن را منظور نفرمود و عوض اینکه شاهد و مشهود له را از قرآن شریف و احادیث منیف نبوی و ائمه طاهرین آورد مشهود له را از مسلمیات سائل پنداشته شاهد را از قول دیگری می‌آورد. فرضاً اگر سائل به مولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد» (انتهی کلامه).

جواب

اگر نفسی از صفحه ۶۸ الی صفحه ۷۴ کتاب مستطاب ایقان را که مطبوع و منتشر است مطالعه نماید بر مقدار ادراک و بصیرت و فهم و درایت جناب شیخ کماینی مطلع و آگاه گردد، زیرا که تفسیر آیه مبارکه «...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...»^۱ و معنای حقیقی تحریف و بطلان اوهام جهال اسلام که گمان کرده‌اند علمای یهود و نصاری عبارات کتب مقدسه تورات و انجیل را تغییر داده و به جای کلمات اصلیه سماویه عبارات دیگر نوشته‌اند به کمال وضوح در صفحات مرقومه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده و به صراحت فرموده‌اند که تحریف غیر محواست و مقصود از تحریف این است که علمای یهود آیات تورات را به میل و هوای نفس خود تفسیر می‌نمودند و از معانی اصلیه صحیحه مصروف و محرف می‌داشتند.

^۱ سورة نساء.

چنانکه در این کتاب این عبد نیز دو عبارت از بیانات مبارکه امیر المؤمنین علیه السلام را نقل نمود که آن حضرت به صراحت اخبار فرموده اند که جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود یعنی آیات مبارکه این کتاب مجید را به هواهای نفسانیّه خود تفسیر خواهند کرد چنانکه معانی حقیقیّه مقصوده بر خلق مجهول ماند و اگر نفسی (چنانکه امروز می بینی) آیات کتاب را غیر محرف تفسیر کند مردود خلق شود و کسی او را جای و مأوی ندهد.

و خلاصه القول مسئله تحریف کتب مقدسه و بطلان اوهام فقهای اسلام در کتاب مقدس ایقان مفصلاً مبسوطاً نازل شده و صحت کتب سماویّه مبرهن و مدلل گشته است و از این جمله واضح و مدلل می شود که قبول کتب مقدسه مقتضی ردّ قرآن شریف نیست بل ردّ کتب مقدسه موجب جهل به معانی حقیقیّه قرآن است و برهان ضعف ایمان و ایقان.

و لکن جناب شیخ با اینکه ایقان شریف را خوانده اند گمان کرده اند که این مسئله سؤال نشده و بیانش در کتابی که هیچ چیز در او ترک نشده است متروک مانده لهذا وکالت از جانب سیّد محترمی که ایقان در جوابش نازل شده فرض سؤالی نموده اند و بعد از فرض سؤال متحیر مانده اند که صاحب ایقان چه جواب خواهند فرمود و واثق شده اند که البته جوابی نخواهد بود. و همین یکی بر آنچه جناب شیخ از ایقان فهمیده اند دلالت می کند و مقدار نور بصر و نورانیت بصیرت ایشان را معلوم می دارد.

و گمان نمی رود که اگر کتاب مقدس ایقان بر یکی از عوام تلاوت شود این مسئله تحریف کتب مقدسه که آیا مذکور است یا مذکور نیست بر او مجهول ماند. و این در غایت وضوح است که اگر جناب شیخ ایقان را فهمیده بودند در اصل دلیل و برهان عدم تغییر کتب مقدسه گفتگو می نمودند. به این معنی که آیا این ادله و براهینی که جمال اقدس ابهی بر عدم تغییر عبارات کتب سماویّه به آن استدلال فرموده اند صحیح است یا نیست دلیلیّت دارد یا ندارد نه اینکه گمان کنند که ذکر این مسئله متروک مانده و بعد فرض سؤالی نمایند و به توهم اینکه البته جوابی ندارد خود را مسرور فرمایند. "لَبَّيْكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاقِيًا."

و لکن جای عجب نیست چه نفسی که این قدر از معرفت لغت بی بهره باشد که در این چند سطر به جای لفظ "مُسْتَشْهَدُ مِنْهُ" در عبارت «مشهود له» نویسد، باید او را معاف داشت اگر عبارات کتاب آسمانی را بخواند و معانی آن را نفهمد، زیرا بر مطلقین بر علوم ادبیه مخفی نیست که اگر نفسی به عبارتی از عبارات انجیل استشهاد نماید آن عبارت را شاهد گویند و کتاب انجیل را "مُسْتَشْهَدُ مِنْهُ" نه «مشهود له» چنانکه جناب شیخ نوشته اند و مقدار علم و حسن انشای خود را معلوم داشته اند.

بلی، اگر این لفظ در یک موضع از عبارات حضرت شیخ واقع شده بود می توانستیم بر این حمل نماییم که غلط ناسخ است نه مصنف و لکن چه باید کرد که در پنج موضع وارد شده و باب حمل و تأویل من جمیع الجهات مسدود مانده. و لعمر الله این عبد دوست نمی دارد که در صفحات کتب علمیه چیزی نگارد که در آن اهانت نفسی باشد و لکن چه باید کرد که جناب شیخ خود این باب را مفتوح داشته اند و به حکم "الْبَادِیُ أَظْلَمُ" خود در رساله اولی و ثانیه رایت این مکافحت را افراشته اند.

و اگر انسان در این مواضع سکوت کند و دقائق اغراض فاسده مغرضین را مکشوف ندارد اهل دانش خورده گیرند و حمل بر جهل کاتب نمایند. و لذا نخست این عبد معذرت می طلبد و بعد المعذرة خدمت اولی الألباب معروض می دارد که جناب شیخ درباره مناظر خود مرقوم داشته است که یک چشم او باز است به جهت اینکه برای نفع خود به عبارات انجیل استدلال نموده و چشم دیگر کور به جهت اینکه محرف بودن آن را ندیده. و این عبد معروض می دارد که حضرت مناظر به صریح آیه مبارکه "لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ..." (۲۴) که جمع مضاف و به تصریح جمیع علمای عربیت مفید عموم است کتب سماویه را بلا استثنا مصون از تغییر و تبدیل دانسته و تحریف را چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به آن شهادت داده اند عبارت از تفسیر کلمات الله به هواهای نفسانیه شناخته است تا به قانونی که فیما بین اهل علم مقرر است تصدیق به جمیع آیات کتاب نموده باشد و به قبول آیه ای ورد آیه دیگر موسوم نگردد. و لکن جناب شیخ که آیه "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ..." (۴۶) را دیده و نفهمیده

و از رویت و فهم " ... لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ... ﴿۳۴﴾ " ^۱ محروم مانده‌اند آیا خود اقرب به تمثیل مذکور نخواهند بود و خود را مصداق آیه مبارکه " ... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ... ﴿۸۵﴾ " ^۲ نخواهند نمود بل کسی که در ایقان شریف استدلال به آیات انجیل را ببیند و از رویت ادله صحت این کتاب مقدس که بلا فاصله ذکر شده است محروم ماند آیا او به شخص یک چشم شبه نباشد و مثل مشهور الأعورُ يرى العالمَ بعينه بر او منطبق نیاید.

جناب شیخ نوشته‌اند که « فرضاً اگر سائل به مولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را (یعنی انجیل را) قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد. » عَافَاكَ اللَّهُ يَا حَضْرَةَ الشَّيْخِ. جواب می‌فرمایند به همان دلیل که در قرآن شریف نیز به آن استشهاد شده است. آیا آیه مبارکه " الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجْلُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ... ﴿۱۵۷﴾ " ^۳ را نخوانده‌اید. آیا آیه کریمه " ... وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ... ﴿۶۱﴾ " ^۴ را ندیده‌اید و با این حدّ از بصیرت مناظر خود را یک چشم شمرده‌اید. اگر جایز است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم که به آیات انجیل استدلال فرماید بر قائم آل محمد چرا روا نباشد و اگر به اعتقاد شما کتاب محرف استشهاد را نشاید این ایراد بر قرآن چرا وارد نیاید. آیا به پاس خاطر شیخ حکم مظاهر امر الله در این موارد مختلف است و یا شتا و صیف به اعتقاد ایشان در سطح واحد مجتمع.

و اعجب از همه این است که جناب شیخ با اینکه کتاب انجیل را به اعتقاد فاسد خود محرف دانسته و استدلال به آن را باطل شمرده است در مواضع عدیده رساله مطبوعه آن را به لفظ " شریف " و لفظ " مقدس " وصف نموده است. آیا انسان بصیر از این عبارت راحه تملق و تزویر استشمام نمی‌نماید و از جناب شیخ که بلاحق مناظر خود را منافق و مزور خوانده است سؤال نمی‌کند که یا حضرت‌الشیخ اگر به اعتقاد شما انجیل محرف و غیر مقبول است چرا آن را شریف دانسته‌اید و مقدس شمرده‌اید. آیا گمان کرده‌اید که این مراتب بر افاضل نصاری مجهول می‌ماند و این تملق و ریا، ظاهری جراحات هزار ساله را اصلاح می‌نماید. هیئات

^۱ سورة انعام

^۲ سورة بقره

^۳ سورة اعراف

^۴ سورة صف

هیئات (وَلَنْ يُصْلِحَ الْعَطَارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ)، اگر اهل بها، کتاب انجیل را شریف و مقدس گویند خالی از شوائب نفاق و تملق و ریا، است، زیرا کتب سماویّه را مطلقاً مصون از تغییر و تبدیل می دانند و کلام الهی را بلا استثنا محفوظ از محو و تصرف می شمارند. و لکن آن کسی که کتابی را مصحف و باطل داند و استدلال به آن را جایز نشمارد مع ذلک آن را شریف و مقدس نگارد این عین خدعه و ریا، باشد و قائل آن در نزد ارباب بصیرت به منافق و مرائی موسوم گردد. فَلْيَتَذَكَّرْ هَذَا الْخِطَابَ الْجَلِيلَ حَيْثُ قَالَ فِي الْإِنْجِيلِ: "يَا مُرَائِي أَخْرِجِ الْخَشْبَةَ مِنْ عَيْنِكَ أَوْلاً لِيُبْصِرَ جَيِّداً وَتُخْرَجَ الْقَذَى مِنْ عَيْنِ أَجِيك."۱

و بالجمله اهل بها، کتاب الهی را دلیل باقی و حجت بالغه می دانند که تا ظهور دیگر باید خلق به احکام آن عامل گردند و به نصوص آن محاسب شوند و از بنایع آن مستفیض آیند تا حجت الهیه از خلق قطع نشود و حبل متین الهی مقطوع و منقسم نگردد و نفسی را بین یدی الله عذری نماند.

ولهذا حقّ جلّ جلاله کتاب را در کنف حفظ خود محفوظ داشته و در پناه صون و حراست خود مصون و محروس فرموده تا اگر مبطلی قصد تغییر آن را نماید و یا معاندی به مقاومت آن برخیزد حقّ جلّ جلاله که قدرت و قوت و قاهریت او مُسَلِّمٌ کُلِّ ادیان است به قدرت غالبه کید او را ظاهر فرماید و اثر او را محو و زائل کند و لا معنی للحقّ الاّ الباقی الثابت و لا معنی للباطل الاّ الزاهق الزائل و این است مقصود از آیه مبارکه "لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ... (۳۴)۲" و مفهوم از کلمه تامّه "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹۶)۳".

و اگر نفسی بخواهد مقدار رحمت و رأفت و انصاف و دیانت جناب شیخ را خوب بفهمد در این یکی نظر نماید که جناب شیخ بدون اینکه بشناسند آن سید محترم کی است که سؤال نموده و کتاب مقدس ایقان در جواب سؤالات او نازل شده و قبل از آنکه بفهمند که آیا او پس از نزول ایقان تصدیق نمود یا ننمود و اقبال جست یا به اعراض اوّل باقی ماند معذک قلم بر گرفته و نه تنها بر نفی سیادت او بل بر کفر او فتوی نوشته اند و از حوزه اسلام

خارج داشته اند تا معنی صیانت بیت رسالت واضح شود و سبب اینکه در مدت هزار و سیصد سال این عانله شریفه در موقع قتل و نهب و سبّ اشرار بوده اند واضح آید.

چه امری ظاهر است که در این مدت مدیده هیچ وقت دماء طاهره اهل البیت مسفوک نشد الا بعد از آنکه فقهای عظام ایشان را از حوزه اسلام خارج شمردند و نسبت ایشان را از بیت نبوت مقطوع و دفع ایشان را لازم دانستند حتی اینکه یکی از السنه طاهره از اهل بیت طهارت امت را به این شعر مخاطب داشت:

«يَا أُمَّةَ السُّوءِ لَا سَقِيًّا لِرَبِّعِكُمْ يَا أُمَّةَ عَجَبَتٍ مِنْ فَعْلِهَا الْأَمَمِ»

و دیگری چنین فرمود:

«يَا بَاغَةَ الْخَمْرِ كُفُّوا لَا أَبَا لَكُمْ عَنْ مَعْشَرٍ بَيَعَهُمْ يَوْمَ الْلِقَاءِ دَمٌ»

محمد تقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه ۱۲۹۶ هجریه حادثه شهادت نورین نیرین الحسن و الحسین قدس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ۲۳ شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت به قریه جلفا که مسکن نصاری است رفتم و عموم اهالی را از این حادثه کبری غمگین و محزون یافتم در این اثنا فتائی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه بود. گفتم به سبب اینکه از طایفه باییه بودند. گفتم دانم بایی بودند فائده قتل ایشان چه بود؟ نه از ذریه پیغمبر شما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتها داشتند؟ گفتم قتل ایشان را علمای ما موجب حصول ثواب می دانند و مایه تقرب حضرت رب الارباب می شمارند. چون این عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من نظری نمود و گفت ویل لكم ایتها الامه العجیبه اگر قتل ذریه نبویه از حسنات شما است پس سینات شما چه باشد. این بگفتم و روی برتافت و در غایت سرعت به جانب منزل خود شتافت.

و جناب شیخ از این قبیل عبارات که دال بر حسن ذوق ایشان است بسیار دارند. نظر فرما در صفحه ۶۳ رساله مطبوعه ایشان تا ملاحظه فرمائی که به چه تشبیهات بارده که عدم انطباق آن لا محاله بر هر ذی حسی واضح است این ظهور اعظم را به ظهور مانی نقاش تشبیه نموده و وجود اقدسی را که در سجن اعظم منفی و محبوس است جلوس مبارکش را در عکا

به انزوای مانی در مغارهای جبال تمثیل فرموده و از ذکر کیفیت قتل مانی بعد از هزار و ششصد سال تقریباً چه لذتها برده.

و لکن افسوس که سایر مکذبین در این فضل بر جناب شیخ سبقت جسته اند و انزوای حضرت رسول را در غار حرا به انزوای مانی در مغارها تشبیه نموده و تمسک به فصاحت را مثل تمسک مانی به حسن رسم که هر دو از صنائع بشریه است از یک قبیل شمرده اند تا معنی آیه مبارکه "تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ... (۱۱۸)"^۱ که درباره معترضین بر مظاهر امر الله نازل شده است واضح و معلوم آید و صحت حدیث نبوی که مخاطباً للامة الاسلامیة فرمود: "لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلِكُمْ شِیراً فَشِیراً وَ ذُرَاعاً فَذُرَاعاً" واضح و روشن و هویدا گردد.

و خلاصة القول اکنون در این مقام کتاب را به انجام می بریم و خامه و نامه را درود می گوئیم زیرا جواب جمیع شبهات جناب شیخ الاسلام بحمد الله تبارک و تعالی در غایت وضوح و اتقان انجام یافت و تألیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف بنیت بدون رجوع به مسوده و باطله ای غالباً چنانکه عادت اهل تصنیف و تألیف است در مدت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت و عبارات رساله اولای جناب شیخ را که اصل و مبنای جمیع شبهات بل کرامات ایشان است بتمامها من دون تغییر حرف او اسقاط کلمه در این کتاب متسلسلاً مرقوم داشت.

و از رساله ثانیه ایشان آنچه مبین غوامض و مفصل مجملات رساله اولی و یا شبهه تازه ای و ایراد جدیدی بود نیز عیناً نقل نمود و هر یک را حلاً و الزاماً جوابی وافی کافی مرقوم داشت. و با وجود غموض مسائل و دقت دلایل جانب سهولت و سلاست عبارت را و نگذاشت و از نگارش عبارات مغلقه و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود آن گونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید، تا آنکه به عون الله تعالی و حسن تأیید شبهه ای از شبهات مندرجه در هر دو رساله حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و به این عبارت و اوضح برهان حل آن را معروض ندارد، الا در مواردی که نفحات معطره ورد طری در مشام ایشان تأثیر سم قاتل نموده خلافاً لما هو معهود من اهل العلم گاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و گاهی شعر طاووس و شغال سروده اند.

^۱ سورة بقره

و این عبد بر حسب اوامر نازل از قلم اعلی از معارضه به مثل اجتناب نمود و جواب آن را به دعای خیر مبدل داشت، زیرا که حق جلّ جلاله در فطرت عباد خود خوی زشت باقی نگذاشته و السنه و قلوبشان را از سب و لعن و عداوت و بغض خلق منزّه و مطهر داشته.

و فی الحقیقه اگر ارباب بصیرت به دقت نگرند می بینند که معرضین از این ظهور اعظم را چاره ای نمانده است جز آنکه یا قلم ظلم بر گیرند و دفتر مفتریات سابقین را از سر گیرند، اگر کذب و افترا موجب فلاح و نجاح کاذب گردد. و یا به دامن سب و لعن آویزند و در پناه طعن و قدح گریزند، اگر سباب و شتیمه اهل لعنت را سود بخشد. و لکن هیئات که شبهه دلیل گردد و رایت کذب راجع شود و جنود لعن و تکفیر ناجع آید (درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود).

فلنختم الکلام و نودّع المحابر و الاقلام فقد طال بنا المقال و کثر الاحتجاج و الاستدلال و دعّتنا الغيرة على الحق الى منازلة الرجال و ابطال سفاسف الاقوال. و نسأل الله تعالى فی خاتمة القول ان یثبت اقدامنا فی دینه و یشرح صدورنا فی امره و یسدّد آرائنا فی خدمته و یوحّد کلماتنا فی نصرته و ینور قلوبنا بالتوجه الى وجهه الباقی بعد فناء الاشياء و غصنه النابت من الدوحة المبارکة العلیا، مشرق عزّه و مجده و مطلع میثاقه و عهده. لازالت السنة الاخیار هاتفةً بذكره و طیور القدس مغردةً بشنائه و حمده و یجعل کتابنا هذا جنةً تتنزّه فیها و تتفرّج فی ارجانها ارباب البصائر و الابصار و روضة تهتّر منها قلوب الاخیار و الابرار انه هو اللطیف الخبیر و بحسن الاجابة حقیق جدیر.

وقد فرغ من تأليفه وتنميقه مؤلفه الفقير الى الله العلى الكبير
ابو الفضل محمد بن محمد رضا الجرفادقانى فى مدينة
القاهرة المعزّية حاضرة البلاد المصرّية فى
ليلة عيد الفطر المبارك غرة شوال
المكرم سنة ١٣١٥ من
الهجرة النبوية على
صاحبها ازكى الصلاة
و اتم التحية
آمين

کتاب فرید فراند

کمتر کسی است که نام آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی را نشنیده و کتاب فراند که شهر کتب مؤلفه اوست ندیده باشد چه این شخص که به شهادت مخالف و مؤلف از نحاریر فضلا و مشاهیر علماء بوده برای تحقیق در شریعت بابیه و بهائیه مساعی جمیله مبذول داشته و در کتب تاریخیه ملل موجوده و اسفار سماویه و کتب حدیثیه و تفاسیر مختلفه ای که علماء ادیان بر کتب مقدسه خود نوشته اند مطالعات عمیقه و تحقیقات انیقه نموده و بعد از فوز به ایمان در اکثر بلدان با علماء اسلام و اکابر یهود و کبار فضلالی مسیحیه مناظرات کثیره علمیّه و احتجاجات دینیّه فرموده که به سبب احاطه بر معانی حقیقیّه آیات الهیه و اطلاعات واسعه بر کتب علمیّه در همه این مناظرات به الزام و افحام مخالفان توفیق یافته است و این جمله ارباب مخاصمت و مکافحت را مسلم گشت که وی رجلی است فاضل و باسل و در میدان مناظرت مبارزی است قوی الدلائل. و کسی را تاب مقابلت و یارای مجادلت با وی نیست. و لذا ارباب فقاقت برای اسکات وی یک دل شده در همه مدن و قری مراقب گماشتند که هر جا وارد شود و بساط تبلیغ بگسترد با ایجاد مزاحمت مانع مردم از مواجهت با وی شوند و در آزار و اذیت وی ولات و حکام را با خود یک جهت سازند چندانکه در چند موقع در مخاطر عظیمه گرفتار گشت و به حبس و طرد دچار آمده ولی او در همه این مراحل خطیره، دقیقه ای از ترویج شریعت الهیه تساهل نجست و هرکس در محفلی سخنی از در ایراد گفت و یا در دفتری کلمه ای بر سبیل اعتراض و انتقاد نوشت او مقالتی در کمال فصاحت در بطلان و رکاکت ایرادش نگاشت و کتابی به دلائل قاطعه و براهین ساطعه در رد آن اعتراض و انتقاد بیانداشت.

و چنانکه گفته شد شهر و اعرف کتبی که در حل شبهات ارباب عناد و ابطال ایرادات اهل غرض و فساد نگاشته کتاب فراند است و در این کتاب که در جواب ایرادات و اعتراضات شیخ عبدالسلام قاضی تغلیس معروف به شیخ الاسلام به رشته تحریر کشیده به ابطال بسیاری از عقاید باطله و عواید فاسده که لازال سبب تقاعد مردم از اقبال به مظاهر الهیه و علت احتجاب و مانع معرفت نفوس از معرفت مطالع قدسیّه بوده پرداخته و اوراق را

به دلایل کثیره از آیات قرآنیّه و احادیث صحیحہ نبویّه و اخبار وارده از معادن علوم الهیّه و کلمات دیگر کتب سماویّه در اثبات حقیقت شریعت بهائیّه مملو ساخته است و در نقل روایات مراقبت کامله مرعی داشته که عند الشیعه و السنّی مسلّم و انطباقش با آیات شریفه قرآنیّه بر ارباب بصائر منیره محقّق و متحتّم باشد و اضافه بر استحکام و رزانت ادله و براهین در تحریر عبارات و ترتیب و تنظیم جملات چنان رعایت قواعد ادبیّه و فنون و صنایع بدیعیّه فرموده که کلام در غایت عذوبت و طلاقت و رشاقّت بیان گردیده است.

این کتاب چون طبع و انتشار یافت بغایت نزد ارباب بصارت مقبول و مستحسن آمد طالبان حقیقت را وسیله بلوغ به رتبه معرفت گردید و ارباب استعداد را موجب هدایت به شریعت ربّ العباد گشت اما وقتی موضوع کتاب مطرح مجامع گشت بعضی از مخالفین در ردّ آن کتاب اوراقی ترتیب دادند که از آن میان به موجبی که ذیلاً اشاره شده محمد خان پسر حاج محمد کریم خان کرمانی و حاج ملاّ علی اصغر اردکانی یزدی بودند. محمد خان در کتابی که نوشته رعایت آداب کتابت را واجب ندیده است. حاج ملاّ علی اصغر اردکانی یزدی ملقب به مجد العلماء، که کتابش به نام هدیه المهدویّه فی ردّ الطائفه البایّیه در سال ۱۳۲۰ هجری قمری به همت پسرش در اصفهان طبع شد با بی اعتنائی علماء، روبرو گردید و به همین علت به مرحله تجلید نرسید و نسخ آن را به صورت اوراق منشوره به هرکس مجاناً دادند که بعضی خود جلد کرده صورت کتاب بدان دادند به طوری که ارباب تحقیق گفته اند جناب ابو الفضائل همه کتب و رسائلی که بر ردّ فراند نوشته شده بوده جمع آوری فرموده و در اواخر حیات کتابی حجیم به نام ردّ الردود در کشف بطلان مندرجات همه رسائل مذکوره نگاشته بوده که عمرش برای طبع و نشر آن کفایت نکرده و فعلاً معلوم نیست کتاب مذکور در کجاست.

از حسن اتفاق در این موقع که کتاب فراند نایاب و نشر مجددش مورد تقاضای اخبار و احباب بود برای چندمین بار از همان طبع اول در قاهره تجدید انتشار می یافت یکی از نفوس عزیز مهاجر هنگام سیر در بلاد خارجه به کتاب فراندی دست یافت که مصنف فقید قدس سرّه بر بعضی از صفحات آن تأییداً او توضیحاً لما ذکر فیها به خط خود حواشی مرقوم فرمود اند و سواد عکسی شش صفحه آن را (صفحات ۴۶، ۲۹۰، ۳۸۸، ۴۳۶، ۴۸۸ و ۶۰۲)^۱

^۱ در این کتاب مطابق است با صفحات ۱۸۹، ۵۹، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۷۱، ۳۶۳، ۳۰۰

ارسال داشت و این حواشی که با خط زیبای حضرت ابی الفضائل طاب الله ثراه کتابت شده ضمیمه این کتاب گردید یقین است که این اضافت مزید بر نفاست کتاب گردد و چون وقتی این صفحات به دست ما رسید که کتاب آماده انتشار بود ضیق وقت مجال تحقیق بیشتر به ما نداد تا معلوم داریم که کتاب فرائدی که به دست مهاجر عزیز رسیده (و ما در عنوان این مقال آن را کتاب فرید فراند نامیدیم) حواشیش به همان صفحات مذکوره انحصار داشته یا مصنف بر هامش اوراق دیگر آن کتاب هم مطالبی نوشته بوده نهایت ایشان محض نمونه به ارسال همان شش صفحه اکتفا فرموده اند در هر حال با وجود الحاق آن صفحات به این کتاب لازم دیده شد که حواشی مذکور را که شاید قرائت آن در اوراق فتوکپی برای بعضی خالی از صعوبت نباشد بنویسد و هر جا لازم شد با کمال اختصار توضیحی بر آن بیفزاید.

در هامش صفحه ۴۶ که ضمن ذکر احادیث داله بر حدیث سن قائم موعود و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی، حدیثی از بحار الانوار مجلسی در باب ما روی عن الباقر (ع) از ام هانی ثقفیه روایت شده و امام در آن بقوله (هذا مولودٌ فی آخر الزمان...) تصریح به تولد قائم در آخر الزمان فرموده چون محمد خان شیخی و حاج ملا علی اصغر اردکانی یزدی این را به تولد حجة بن الحسن العسکری (ع) تعبیر کرده اند چنین مرقوم فرموده اند: «هو الله، و جاء فی الصافی ما هذا نصّه: "و فی الکافی عن الباقر علیه السلام انه سئل عنها (فقال) امام یخمس سنة ستین و مأتین ثم ینظر کالشهاب یتوقد فی اللیلة الظلماء و ان ادرکت زمانه قرّت عینک." ثم قال صاحب الصافی: "و فی الاکمال ما یقرب منه" (انتهی). ابو الفضل گوید که کلمه اخیره حدیث شریف "ان ادرکت زمانه قرّت عینک" دلیل است که مقصود یوم ظهور است نه دویست و شصت سنة غیبت. زیرا از غیبت قائم چشم روشن نخواهد شد بل از ظهور آن حضرت چشم امیدواران روشن و عالم ظلمانی از نشر علم و عدل رشک گلزار و گلشن خواهد گشت و السلام علی اهل السلام. و مقصود ابو الفضل از تحریر این عبارت در هامش این است که بطلان کلام محمد خان پسر کریمخان و حاجی ملا علی اصغر یزدی را نماید چه این دو عالم جاهل حدیث "طوبی لک ان ادرکته" را به ولادت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام تعبیر نموده اند والسلام علی اهل البهاء الثابتین علی الحجة البیضاء» (ابو الفضل).

و در صفحه ۲۹۰ که موضوع مربوط به بیان مقام شاریعت و اصالت و رفعت و جلالت قائم موعود است و احادیثی در اثبات این مسئله از کتب معتبره شیعه نقل گردیده در حاشیه آن روایاتی از طریق اهل سنت به شرح ذیل مرقوم فرموده اند: «و من طریق اهل السنة والجماعة: "و روى الحلواني فى القطر الشهدى عن الهداية عن حذيفة رضى الله عنه ان المهدي يبائع بين الركن والمقام ويخرج متوجهاً الى الشام وجبريل على مقدمته وميكائيل على ساقتة يفرح به اهل السماء واهل الارض والطير والوحش والحيتان فى البحر (ثم قال) ونحوه فى القول المختصر و روى الترمذى عنه صلى الله عليه وآله وسلم لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يليهم رجل من اهل بيتى تكون الملائكة بين يديه (الحديث) وورد ان الله تعالى يمهده بثلاثة آلاف من الملائكة كما فى رسالة الصبان (انتهى). فانظر ايها الفطن ان الناس يعتبرون من ينزل عليه الملائكة كاحدى الخلفاء والسلام على من اتبع الهدى." به طورى كه ملاحظه مى فرمايند بعد از نقل رواياتى از طريق اهل سنت و جماعت كه حديثى در متن مشابه آن ها از بحار الانوار مجلسى ذكر فرموده و در آن امام فرموده است كه "يكون جبرائيل امامه و ميكائيل عن يمينه و اسرافيل عن يساره." مى گويد: "بنگر آي ناظر هوشيار، مردم كسى را كه ملائكه برايش نازل مى شوند مانند يكي از خلفاء محسوب مى دارند."»

و در صفحه ۳۸۸ كه مفصلاً در اين باره بحث شده كه در كلمات الهيّه استعارات لطيفه و تشبيهات ظريفه اى است كه فهم معانى حقيقيّه آن مخصوص راسخين در علم و صاحبان ادمغه صحيحه است، از جمله استناد فرموده اند به بيان حضرت امير عليه السلام كه در تفسير آيه مباركه "...وَبَنِي مُعَظَّلَةٍ وَقَصْرِ مَثِيرٍ (۴۵)" فرمود: "منم بنر معطله"، حاشيه اى به اين شرح مرقوم فرموده اند: «هو الله، وقد عبّر الشيخ الامجد سلام الله عليه فى رساله...^۱ صفحه ۵۹ و سطر ۳۹ عن امير المؤمنين عليه السلام بالبنر المعطله» (ابو الفضل).

و در هامش صفحه ۴۶۶ كتاب كه در بيان حجيت آيات الهيّه است و مصنف ارجمند حجيت كلمات ربانيّه را در نفوذ و خلاقيت و قاهريت و تأثير عظيم آن در هدايت نفوس بيان داشته تأييداً لما ذكر فى المتن مرقوم فرموده اند: «و فى سورة الزخرف: "وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ

^۱ سورة حج
لا يقرأ است

قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرَفُّوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾» در این آیه حق جلّ جلاله قرآن را اهدی یعنی هدایت کننده تر از آثار و رسوم عند کفار شمرده است.»

و در صفحه ۴۳۶ که دنباله همان بحث صفحه ۳۸۸ است که مذکور آمد و استشهاد به آیه شریفه "...وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ... ﴿٦٠﴾" (الی آخر الآیه المبارکه) شده، که در آن شجره ملعونه به سلسله امویه اطلاق گردیده و حدیثی از کتاب حیوة الحیوان کمال الدین دمیری از فضلی اهل سنت نقل شده به این عبارت "فما روى النبی بعد ذلك ضاحكاً مستبشراً الى ان مات" چون مصنف بزرگوار در نقل روایات مراقبت داشته که مورد اتفاق اهل تشیع و تسنن باشد در هامش فرموده اند از طریق اهل تشیع هم همین مطلب ذکر شده و نوشته اند: «از طریق شیعه، در تفسیر آیه مبارکه همین عبارت "فما روى النبی بعد ذلك ضاحكاً مستبشراً الى ان مات" در کتاب مجمع البیان نیز وارد شده است.»

و در حاشیه صفحه ۶۰۲ که به مناسبت ذکری از مدن عظیمه از قبیل جرجان و نسا و درون و ابیورد... شده، در باره شهر درون نوشته اند: «درون - هدایت رحمة الله علیه در کتاب فرهنگ ناصری نوشته است که: "درون با اوّل مفتوح ضد برون، و نام شهری است از مُلک خراسان ما بین مرو و نسا واقع شده" (انتهی). ابو الفضل گوید در بعضی شهرور سنة ۱۳۱۰ هجریه در مصاحبت بعضی افسران روسیه مرا به این بلد اتفاق عبور افتاد و در قریه بهارذن روزی چند اقامت نمودیم اهالی آن جا که ترکمان و غالباً راحل و غیر ساکن اند درون را به ضمّ دال ادا می نمودند چنانکه ایرانیان نیز درون مقابل برون را به ضمّ ادا می کنند باری خواه به ضمّ یا فتح اکنون آن مملکت خراب...»^۲.

لجنة ملی مطالعات و انتشارات ایران

^۱ سورة بنی اسرائیل (اسراء).
^۲ چند کلمه لا یقرأ است

فهرست أعلام و مواضع

- ۱- کلمات مترادفی مثل شمس و آفتاب، ماه و قمر و یا عیسی و مسیح، در صورتی که زیر هر دو اسم وارد شده اند، با مختصر هنک (همچنین نگاه کن) به کلمه دیگر نیز اشاره گردیده. و در صورتی که مثل امت و ملت، فقط زیر کلمه امت وارد شده، با مختصر نک (نگاه کن) به آن کلمه اشاره گردیده.
- ۲- برای مراجعه به اسماء و یا جمله های مرکب از چند کلمه مثل امر الله، مخالفت با امر الله و امر الهی باید به کلمه آخر که در اینجا الله و إله میباشد مراجعه شود. البته در خیلی از موارد، زیر کلمه اول نیز به آن اشاره شده (مثل بنی هاشم. نک . هاشم و احکام الهی. نک . إله).
- ۳- کلمات عربی با ال تعریف همان طور که معمول است، در ترتیب اندکس داخل نشده و مثلاً کلمه الکواکب زیر حرف کاف وارد شده.

آبایه
فِرْدَ قَلْبَ الْآبَاءِ عَلَى الْآبَاءِ وَ قَلْبَ الْآبَاءِ عَلَى
آبائِهِم، ۲۳۷
آبایه و امتهات، ۲۶۵
آبهای شور شیرین شد، ۳۲۱
آتشی از غیب، ۳۷۰
آخر الزمان، ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۸۱، ۱۷۵، ۵۹، ۳۹
۳۲۴، ۲۲۱
آخرت، ۲۲۴
عذاب آخرت، ۴۶
آخریت، ۲۰۴
آخشیجی، ۲۱۱
آخوند، ۲۴۵، ۲۵۹، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۸۱
هنک . آغای
عبارت (آخوند) بر علما و فقها اطلاق کردند،
۳۰۹
آخوند زاده، ۲۴۴، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰
آداب طبیعیه، ۳۷۴
آداب عالیّه، ۴۲
آداب متجدّد گردد، ۴۴
آداب، ادب، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۹۰، ۲۲۴،
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۸۸، ۴۰۵
۴۲۴
شرائع ادبیه، ۷۲، ۱۶۲، ۳۷۴
علوم ادبیه، ۱۵۲، ۲۸۱، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۷۷
۴۲۹
آدم، ۲۱۰، ۳۳۴
آدم تا خاتم، ۲۴۶
آدم و حوا، ۷۲، ۷۳
آدی (الدكتور)، ۲۵۲
آذربایجان، ۵۰، ۱۴۴، ۲۱۵، ۳۶۲
لَا بُدَّ لَنَا مِنْ آذَرَبَايجَان، ۴۱
آرائقه یعنی مبتدعه (مذهب)، ۱۲۸
آریا (لغت)، ۳۰۵
آز (در قرآن پدر ابراهیم)، ۳۲۹
آسان، ۵۴، ۷۸، ۸۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۷،
۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۶۳،
۲۷۲، ۲۷۵، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۶۹
هنک . سماء
ابره‌ای آسان، ۱۸۴
به آسان صعود نمودن، ۴۵
پدر آسمانی، ۲۳۱

زوال آسمان و زمین، ۲۰۵
عقل آسمانی، ۷۲
کتاب آسمانی، ۷۳، ۹۹، ۱۵۶، ۴۲۹
ماه آسان، ۲۷۵
معجزه آسمانی، ۲۱۶
ندای آسمانی، ۶۶
وحی آسمانی، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۷۰، ۸۲، ۱۲۳،
۱۵۶، ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳،
۲۷۱، ۳۹۲، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷
آسمان مضطرب می شود، ۲۲۷
آسیا، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳
عواصم اروپا و آسیا، ۲۳۴
آسیاوی، ۲۲۲
آغای بغین را برای تمییز از خواجه سرایان به قاف
تبدیل نمودند، ۳۰۹
آغای ترکی و خداوند فارسی در مدت شش قرن سه
دور طی کرده است تا آخوند شده، ۳۰۹
آفتاب، ۲۷۵، هنک . شمس
نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد، ۲۳۹
آفتاب بر آن پیغمبران غروب کرده، ۲۴۱
آفتاب حقیقت طالع شد، ۴۱
آفتاب را به غمام خواهم پرشانید، ۲۴۱
آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و
زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود، ۲۴۲
آفتاب ظاهری، ۲۳۴، ۲۷۳
آفتاب ظاهری از مغرب طلوع نماید، ۲۳۴
آفتاب نیکوئی و شفا، ۲۳۷
آفتاب و ماه تاریک گردد، ۶۶
آفریقا، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱،
۱۳۸، ۱۵۴، ۲۰۴، ۲۱۷
آخر افریقیه، ۲۸۸
آفریقی، ۲۸۲
آقا خان منجم اصفهانی (میرزا)، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱
آل عمران (سوره)، نک . قرآن
آلبرت بارنس الانگلیزی (القس)، ۲۵۲
آمریکا
علماء آمریکا، ۳۲۲
فلاسفه آمریکا، ۲۴۶
آمری، ۳۶۵
آیات، ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۷۱
آیات مأوله، ۲۲۴
اعجاز و حجیت آنها، ۲۸۰
بطون آیات، ۳۹
بطون سبعة آیات، ۲۸۷

جز حق جلّ جلاله قادر بر تنزیل آیات نیست.
۳۹۴

چگونگی احتجاج به آیات، ۴۴

دقائق سوق و سبک آیات، ۲۸۱

فصاحت آیات، ۲۸۲

قصور الآیات، ۲۳۳

معانی مودعه در آیات، ۲۲۰

آیات ارضیه و سماویه و دینیّه، ۳۲۷

آیات اقتراحیه، ۳۹۴

یعنی معجزاتی که قوم از نبی خود بطلبند، ۴۵

آیات سابقین را نسبت به آیات جدیده مانند نسبت

قطره به بحر مشاهده نماید، ۴۹

آیات ظاهره، ۳۴۰

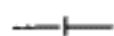
آیات عظیمه، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸

آیات قهریه، ۸۰

آیات واضحه غیر مأوله، ۳۹۴

آیتی سماوی و خارق عادی حتی مسنلت کنند، ۹۲

آیه ششم از اصحاب سیم سفر میخای نبی، ۲۴۱



انتمه، امام، ۱۱۵، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۸،

۱۹۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۳۲، ۳۴۲،

۳۴۵، ۳۶۲، ۴۲۰

انتمه اثنی عشر، ۱۴۹

انتمه اسلام، نک. اسلام

انتمه اهل البیت، نک. اهل بیت

انتمه حنفیه، ۱۹۵

انتمه طاهرین، ۵۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۴۴،

۲۷۵، ۴۲۷

انتمه هدی، ۵۴، ۶۰، ۶۶، ۸۶، ۹۷، ۱۰۲،

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،

۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۹،

۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۱،

۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲،

۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۹،

۲۶۱، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۵،

۳۹۸، ۴۲۵، ۴۲۷

احادیث آنها، ۴۰، ۳۷۶

استشهاد به کلام آنها، ۲۶۰

به نجوم تعبیر نمایند، ۲۷۴

رجعت آنها، ۳۷

صدق و عود آنها، ۱۰۴

مقام آنها، ۲۵۹

وسائط ایصال فیوضات الهیه اند، ۲۴۴

وعده غلبه تام در حق آنها، ۱۱۴

وعده مظلومیت به آنها، ۱۰۱

امام جماعت، ۳۴۴

امام جمعه، ۳۴۴

امام غائب

شیعه به حدیث یک زن و یک خادم مجهول

الحال در چنین مبحث مهمی اکتفا نموده

اند، ۱۱۸

امامت، ۱۸۵، ۲۷۵، ۳۴۲، ۳۴۴

رتبه نبوت و امامت، ۹۸

ظهور امامت، ۱۸۳

مقام امامت، ۱۹

مقام امامت و نیابت، ۴۰۱

بر اکابر کفار و علمائی که موجب ضلالت

خلقند نیز اطلاق فرموده، ۹۹

بر انبیای اولی العزم اطلاق فرموده، ۹۹

بر انشی اطلاق شده، ۹۹

بر پیغمبران علیهم السلام اطلاق شده، ۱۰۰

بر کتب آسمانی اطلاق شده، ۹۹

به نجوم تعبیر نمایند، ۲۷۳

در دوره اسلام اولاً بر انبیاء علیهم السلام و ثانیاً

بر خلفا و به تدریج بر رؤسای مذاهب و انتمه

فقه اطلاق شد، ۳۴۴

دوازده امام، ۱۹، ۲۰

معانی آن در کتب لغت، ۹۹

اب، ۲۳۱

ابا نک. ابر ...

اباضیه (فرقه)، ۱۵۰

ایان بن تغلب (راوی)، ۱۰۷

ابر

روز ابر و مه و غبار است، ۲۲۷

ایرار، ۲۲۹، ۲۳۲، ۳۰۲

ابراهیم (حضرت)، ۹۹، ۲۱۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵،

۳۸۷، ۴۰۰، ۴۲۱

جنت ابراهیم، ۳۷

خلیل الرحمن، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷،

۳۴۵

ظهور حضرت خلیل، ۳۳۷

نام مبشر حضرت خلیل، ۳۸۳

ابراهیم الیازجی (شیخ)، ۲۸۳

ابراهیم پاشا خدیو مصر، ۱۵۱

- ابراهیم پسر عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، ۱۴۶
- ابراهیم قراباغی (سید)، ۳۹۶
- ابره‌ای آسان، نک. آسان
- ابصار، ۲۲۱، ۲۲۵
- ابصار اهل هوی، ۲۵۹
- ابن الانسان، ۱۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۹۸
- ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۱
- ابن الحجر الهبشی (شیخ)، ۱۹۴
- ابن العجمی، ۲۹۳
- ابن العربی (شیخ)، ۶۱
- ابن حزم، ۳۳۵
- ابن خلدون، ۱۱۹، ۱۹۰
- ابن سعد، ۱۵۱
- ابناء
- فِرْدَوْ قَلْبِ الْاَبَاءِ عَلٰی الْاَبْنَاءِ وَ قَلْبِ الْاَبْنَاءِ عَلٰی اَبَائِهِمْ، ۲۳۷
- ابو البشر (آدم)، ۵۲
- ابو الحسن (امام، حضرت)، ۱۰۵
- ابو الفضل، ۹۴، ۲۶۴، ۳۲۲
- محمد بن محمد رضا الجرفادقانی، ۳۶
- ابو الفضل بدیع الزمان الهمدانی، ۲۷۷
- ابو القاسم بن الجذ، ۲۷۴
- ابو المعالی جوینی (امام الحرمین)، ۹۹
- ابو النصر الشامی (شیخ)، ۳۰۲
- ابو بصیر (راوی)، ۵۶، ۵۸، ۱۱۱، ۱۹۱، ۱۹۳
- ابو بکر (خلیفه)، ۴۱۹
- عبد الله بن ابی قحافه، ۱۳۷
- ابو بکر بن سعد زنگی، ۱۵۳
- ابو جعفر (امام، حضرت)، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۸
- ابو حمزه ثمالی (راوی)، ۱۸۹
- ابو حنیفه نعمان بن ثابت، ۱۵۰
- ابو ذر، ۲۸۵
- ابو طالب بن عبد المطلب، ۱۳۶
- ابو عبد الله (حضرت صادق)، نک. جعفر بن محمد الصادق
- ابو عبد الله شیعی، ۱۴۸
- ابو لبید مخزومی، ۵۱
- ابو مسلم مروزی، ۱۴۵
- ابو منصور ماتریدی، ۱۵۰
- ابو نعیم، ۳۳۳
- ابو هاشم بن محمد بن حنیفه (امام)، ۱۴۴، ۱۴۵
- ابی نک. ابو ...
- اییا، ۳۴۳
- ایورد (مدینه)، ۳۶۳
- ایهرو، ۳۴۲
- اپولیناریس اصغر اسقف لاذقیه، ۱۳۰
- الاتحاد الاسلامی (مجله)، ۳۸۲
- اثر
- از اثر پی به مؤثر برد، ۴۵
- اثنی عشریه، نک. تشیع
- اثیامار، ۳۴۲
- انیم، ۳۶۷
- طعام الانیم، ۳۶۷
- عبد انیم، ۳۶۷
- مقصود از لفظ انیم، ۳۷۰
- اجتهاد، ۷۰، ۲۲۹، ۲۸۶، ۳۵۶، ۳۸۴
- اختلاف آراء اجتهادیه، ۴۱۲
- اعتماد بر آراء اجتهادیه، ۳۸۱
- اجل
- بلوغ اجل، ۲۲۸
- لِكُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ...، ۵۳
- اجل محدود، ۳۳۱
- اجل مستقی، ۲۳۲، ۲۴۱
- اجماع، ۱۸۲
- اجنبی، ۳۷۵
- زبان های اجنبی، ۴۰۴
- لغات اجنبیه، ۴۰۶
- احاب ملک، ۸۵، ۳۷۰
- احادیث
- حدیث متواتر، ۹۸، ۱۱۶، ۱۱۷
- آثرا به دو شرط مشروط فرموده اند، ۱۱۶
- معنی آن، ۱۱۵
- حدیث نبوی، ۴۳۳
- خبر آحاد، ۱۱۶
- خبری را که مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله (و یا انتم و صحابه) باشد حدیث گویند، ۱۱۶
- در کیفیت احتجاج به احادیث و بشارات، ۵۰
- علمای حدیث، ۲۶۷
- کتاب حدیثیه اهل تسنن و اهل تشیع، ۵۰
- کثرت اختلافات احادیث و تناقض روایات، ۵۰
- معاویه جمیع را به اجرت به وضع احادیث مأمور نمود، ۱۴۳
- احادیث اسلامیته، نک. اسلام
- احادیث رتبه ثانویه دارد، ۲۶۶

احادیث صحیحه، ۵۰، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۶۷، ۳۵۲، ۳۹۰، ۳۹۱
 احادیث صحیحه اهل بیت، ۲۱۳
 احادیث صحیحه مقبوله عند اهل السنّه و الشیعه، ۳۹۰
 احادیث متفق علیه بین اهل تشیع و اهل تسنن، ۱۱۱
 احادیث معتبره مقبوله قدسیّه، ۱۰۳
 احادیث و اخبار ادیان موجوده، ۳۲۸
 احادیث وارده در تعیین محلّ ظهور، ۱۰۸
 اجاب، ۳۶
 اجباش، ۱۳۶
 احد (واقعه)، ۱۳۷، ۱۴۱
 احسا، ۱۵۱
 احشورش، ۳۲۹
 احکام، ۴۳، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۵۰
 اختلاف احکام در کتب و ادیان، ۳۷۴
 اختلاف احکام دین الهی، ۳۸۷
 تجدد شرائع و احکام، ۲۳۵
 تغییر حکمی از احکام دین خود را جائز نمی دانند، ۲۰۵
 الفرائض و الاحکام، ۲۳۷
 مروج احکام مناسبه، ۳۵۰
 احکام الهی، نک. اله
 احکام دین، نک. ادیان
 احکام سلطان حقیقی، ۳۸۶
 احکام ظاهریه، ۳۵۰
 احکام مقبوله، ۱۷۵
 احمد
 اسم سماوی آن حضرت احمد خواهد بود، ۳۵۱
 اسمی در سما و آن احمد است، ۳۵۰
 نجم احمد طلوع نمود، ۳۳۳
 و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ، ۲۴۹، ۲۵۰، ۴۳۰
 احمد احسانی (شیخ)، ۵۰، ۲۰۹، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۷
 احمد بن فهد الحلّی، ۱۵۳
 احمد بن المستعلی بالله، ۱۴۹
 احمد کرمانی، ۱۶۷
 اخبار
 هرگز اخبار سابقه و نبوت های کتاب بر وفق میل و اراده خلق ظاهر نشد، ۲۲۳

اخبار اولین، ۴۲۴
 اخفش، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۹
 بصارت اخفش، ۳۰۰
 اخبار، ۲۲۹، ۲۳۲، ۳۰۲
 ادراکات
 موازین ادراکات، ۴۱۶
 ادراکات حسیّه، ۴۲۰
 ادراکات سامیه، ۲۸۵
 ادرنه (مدینه)، ۹۵
 ادریس، ۳۳۵
 ادعای بلا دلیل، ۲۷۹
 ادله، دلیل، ۴۴، ۹۶، ۱۶۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۰، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۹۸
 ۴۰۷، ۴۳۰، هتک، براهین، برهان
 ادله و براهین، ۴۳، ۹۶، ۲۰۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۸، ۳۹۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۹
 ۴۲۸
 اعظم ادله، ۴۴، ۲۰۴، ۲۰۷، ۳۹۲
 اعظم ادله کلام ربّانی است و وحی آسمانی، ۴۴
 اگر ارتباطی فیما بین مدّعا و دلیل نباشد ابدآ آن دلیل مثبت مطلوب نشود، ۷۶
 دلیل تقریر، نک. تقریر
 دلیل حلّی، ۱۶۳
 ادله انبیات، ۲۰۴
 ادله الزامیه، ۱۶۳، ۲۶۷
 ادله ثانویه، ۷۶
 ادله حسیّه، ۹۹
 ادله حقیقت، ۱۶۸
 ادله حقیقت انبیاء الله، ۴۳
 ادله ظنیه، ۱۱۶، ۳۴۰، ۳۸۱، ۳۸۴
 ادله ظهور، ۴۳
 ادله عقلیه، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۹۶، ۴۱۳
 براهین عقلیه، ۴۲۰
 دلیل عقلی بر عدم ارتباط و ملازمه ادعای نبوت با قدرت بر معجزات و امور خارقه عادت، ۷۸
 ادله عقلیه و قیاسات منطقیّه، ۴۱۳، ۴۲۰
 ادله عقلیه و کتابیه و تاریخیّه، ۲۵۷
 ادله عقلیه و نقلیه، ۳۲۴، ۴۱۴
 ادله قطعیه، ۱۱۶
 ادله لفظیه، ۴۱۹
 ادله مظاهر امر الله مشابه است، ۳۹۷
 ادله نقلیه، ۲۰۰، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۲

- ادله واضحه، ۲۶۷، ۳۱۱
 ادوم، ۱۲۴
 ادیان، دیانت، دین، ۳۹، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹،
 ۲۷۳، ۳۲۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۱۲
 آداب دیانت، ۴۲
 آسمان دین، ۲۷۶
 احکام ادیان، ۳۸۷
 احکام اصلیه دین، ۳۹۰
 اختلافات دینیّه و مذهبیّه را سبب مجانب
 و منافرت نسازند، ۴۲
 ادیان چین و هند، ۱۵۵
 ادیان حقّه، ۳۳۶
 ادیان سابقه، ۳۶۸
 ادیان سبعة، ۷۳
 ادیان عشیقه، ۳۰۲
 ادیان موجوده، ۳۳۴
 ازاله ضغائن دینیّه و مذهبیّه، ۴۲
 اصول ادیان، ۷۱
 اقدم الادیان، ۳۳۵
 این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیّه
 است نه مذهبی از مذاهب اسلامیّه، ۴۱۰
 به تهمت اختراع دین نازه مطرود و مردود خلق
 گردند، ۱۹۳
 تبدیل دیانت، ۲۲۸، ۲۴۲
 دین بت پرستان، ۱۲۰
 سماء دین، ۳۹، ۲۳۵، ۲۷۶
 سماء دین جدید، ۲۴۰
 سماء دین سابق منقطر گردد، ۲۳۵
 شارع جمیع ادیان انبیاء علیهم السلام بوده اند،
 ۳۳۵
 شمس و قمر دیانت، ۲۳۹
 شمس و قمر دیانت سابقه مظلّم و تاریک و
 منسوخ خواهد شد، ۲۳۹
 صحت دیانت، ۲۵۵
 ظهور دیانت، ۴۱۲
 عظام رصیمة دین، ۳۹
 فرائض دینیّه، ۳۸۳
 اهم آنها، ۳۸۴
 فرق فیما بین ادیان و مذاهب، ۴۱۰
 قوانین دیانت، ۳۳۸
 کتب دینیّه، ۷۴، ۹۱، ۴۰۸
 لغت دینیّه، ۳۰۷
 معنی دین و مذهب و کیفیت انتشار مذاهب،
 ۱۲۳
- نشر ادیان، ۳۹۵
 هفت دین بزرگ، ۷۱
 اذکار جهریّه، ۱۵۴
 اراراط
 جبال اراراط، ۱۸۶
 اراضی مقدّسه، ۴۰، ۴۱، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۱۰۱،
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۸۶، ۲۲۱، ۲۷۰، ۳۳۱
 ارامنه، ۱۳۶، ۳۶۴
 ارتودکس (مذهب)، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶
 اردن
 نهر اردن، ۶۴
 ارشاد العوام (کتاب)، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸،
 ۳۶۷
 ارض، ۲۳۸، ۳۶۸
 تبدیل ارض، ۲۲۴، ۲۴۴
 تبدیل ارض به سماء، ۲۲۶
 تجدید ارض، ۲۰۸
 تخرب الأرض و تقفر، ۲۲۱
 ترتعد الأرض، ۲۴۲
 تنزل ارض، ۲۲۵
 تنوح الأرض، ۲۳۸
 جهال ارض، ۲۶۴، ۳۴۰
 سکون ارض، ۴۱۳
 علم رسم الارض، ۱۸۶
 لفظ ارض را بر قلوب اطلاق فرموده، ۲۷۷
 ملوک ارض، ۴۱
 نقبای ارض، ۲۳۲
 و یکثر الخراب فی وسط الأرض، ۲۲۱
 يقول السید الرب انی اُغیبُ الشمس فی الظّهر و
 اُقیمُ الأرض فی یوم نور، ۲۴۲
 یوم تبدّل الأرض غیر الارض، ۲۶۸
 ارض جدید، ۲۲۶
 ارض معرفت، ۲۴۲، ۲۶۸
 ارغون خان مغول، ۲۱۸، ۲۷۶
 ارم، ۱۲۴
 ارمنیّه (بلاد)، ۱۳۱
 کنیسه ارمنیّه، ۱۲۸
 ارمیا (نبی)، ۲۳۸
 ارمنیا (امت، طائفه، ملت)، ۱۲۸
 ارواح، نک. روح
 اروپا، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۷۹، ۳۸۴
 افاضل اروپا، ۱۶۲، ۲۷۷، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۵
 اکابر اروپا، ۲۶۳

یذ الله فوق أیدیهم استعارة بر ید مبارک	السنة اروپیه، ۲۰۶
حضرت رسول اطلاق یافته، ۲۷۲	اجل اروپا، ۱۷۹، ۲۶۰، ۲۸۴
استعاره بالکنایه، ۲۶۹	عراصم اروپا، ۲۶۳، ۳۰۵
استعاره تخیلیه، ۲۶۹	عراصم اروپا و آسیا، ۲۳۴
استعاره تصریحیه، ۲۶۹	فلاسفه اروپا، ۷۲، ۷۸، ۲۴۶، ۲۴۲، ۳۴۵
استعاره تصریحیه و تحقیقیه، ۲۶۹	۴۱۳، ۳۸۱، ۳۴۶
استعلام، ۲۴۲	فلاسفه حالیه اروپا، ۳۴۵
استفانوس، ۱۲۶	مشرعین اروپا، ۳۰۸
اسد، ۲۶۹	متمدنین اروپا، ۵۹
اسرائیل، ۲۳۷، ۲۳۸	ملوک اروپا، ۱۳۴
بنی اسرائیل، ۸۴، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۳	الممالک الاروپیه، ۳۲۲
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۶	اروپانیان، اروپا، ۲۲۲، ۳۸۰، ۳۸۸
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱	وارث نور انجیل گشتند، ۲۶۰
۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۲۹، ۳۳۱	اریوس (قتیس)، ۱۲۹
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۸، هنک، یهود	اریوسیین، ۱۲۸، ۱۳۰
انبیای بنی اسرائیل، ۴۰، ۲۰۱، ۳۳۹، ۳۴۰	ازبکیه (دولت)، ۳۶۲
آیات نازلہ در کتب آنها، ۲۷۷	ازدی (راوی)، ۵۸
رسائل آنها، ۱۱۱، ۲۲۶	ازهر، ۱۴۹
کتب آنها، ۱۲۵، ۲۰۵	اساطیر اولین، ۲۸۳، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۲، ۴۲۰
انقضای آلام آنها، ۲۲۶	اسپانیا، ۱۴۴
تشریع شریعت مقدسه بنی اسرائیل، ۲۳۷	استرابون، ۳۲۸
رسوم سلطنت در میان بنی اسرائیل، ۳۴۳	استعارات لطیفه، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۷
بنی اسرائیل (سوره)، نک، قرآن	استعارات و تشبیهات، ۲۷۳
اسرافیل، ۱۹۰	استعارات، استعاره، ۶۶، ۲۳۶، ۲۶۹، ۲۷۲
اسکندر، ۳۳۰	۲۸۱، ۲۷۴
اسکندر الامیرکانی (العلامه)، ۲۵۳	باب استعاره و تشبیه، ۲۶۸
اسکندر ثالث (حبر اعظم)، ۱۳۵	سیف الله المسلول در بیانات انبیاء و ائمه هدی
اسکندریه (مدینه)، ۱۲۸	استعاره فی غایة الفصاحة بر کتاب الهی بل
اسقف اسکندریه، ۱۲۹	و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده،
کنیسه اسکندریه، ۱۲۸	۱۹۱
اسکویل اف سردار باسل روسی، ۳۶۶	کلمه خبیثه و شجره ملعونه بر اعداء الله و
اسلام، ۵۵، ۶۲، ۶۸، ۷۴، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۵	معارضین و معترضین بر مظاهر امر الله
۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲	استعاره اطلاق شده، ۲۷۱
۱۶۶، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۳۰۴، ۳۵۷، ۴۱۵	کلمه طیبه و شجره مبارکه استعاره بر مظاهر
۴۲۱، ۴۳۲	امر الله اطلاق شده، ۲۷۱
ائمه اسلام، ۲۰۲، ۲۴۵، ۳۴۵	لفظ اغلال را بر عقائد سخیفه و عبادات شاقه
اجل اسلام، ۱۶۰، ۳۵۱	ملل عتیقه اطلاق نموده، ۲۷۲
ظهور مهدی موعود انقضای اجل دیانت	لفظ سماء را استعاره بر نفس مقدس حضرت
اسلامیه است، ۱۹۵	رسول علیه السلام اطلاق نموده، ۲۷۶
احادیث اسلامیه، ۲۴۴	لفظ وجه الله را در آیه یُریدُونَ وَجَهَ الله بر وجه
احکام اسلام	مبارک حضرت رسول اطلاق فرموده، ۲۷۲
محاسن آنها، ۳۸۲	موت و حیا را بر کفر و ایمان و فلکیات را بر
ارکان اسلام، ۱۶۴، ۱۷۳	امور دینیّه استعاره اطلاق فرموده، ۲۴۳
از آن نمائد جز اسمش، ۱۰۳	

- اعلاء کلمه اسلام، ۱۳۸
اغصان دوحه اسلامیه، ۳۹۲
افاضل اسلام، ۲۵۰، ۲۸۵، ۳۹۶
امت اسلام، امم... ملت... ملل...، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۶، ۴۱۳
انحطاط ملل اسلامیه، ۳۸۳
به هفتاد و دو فرقه منقسم کرده اند، ۳۸۳
حالات امت اسلام، ۳۹۱
انفطار سماء دیانت اسلامیه، ۲۳۶
اوهام فقهای اسلام، ۴۲۸
اهل اسلام، مسلمین، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۸۵، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۶
احادیث آنها، ۳۳۳
اشراف و سادات مسلمین، ۲۴۴
اصطلاح آنها، ۴۳
اکابر مسلمین و بهرود، ۲۲۲
تاخر مسلمین، ۳۸۳، ۳۸۴
مسلمین اندلس، ۱۳۶
جهال اسلام، ۴۲۷
حقیقت اسلام، ۱۷۱
حکمای اسلام، ۴۲۰
ختم اسلام، ۱۹۶
خلافت اسلام، ۱۳۷، ۱۴۴
دشمن اسلام، ۱۷۸
دوره اسلام، ۵۲، ۱۵۶، ۲۳۰
انتهای آن بعد از تکمیل قرن دوازدهم، ۳۵۱
دیانت اسلام، دین... شریعت...، ۶۰، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۷
این فرقه که دین اسلام منافق تمدن است، ۳۸۲
- تغییر و تبدیل شریعت اسلام، ۲۴۴
حجت دیانت اسلامیه را بر سایر ادیان، ۲۵۹
دیانت اسلامیه را منافق تمدن اروپیه می دانند، ۳۸۱
شریعت اسلامیه هرگز منسوخ نگردد، ۱۹
میعاد بقاء دین اسلام، ۵۵
نفوذ و بقای دین اسلام، ۳۳۷
رؤسای اسلام، ۱۳۷، ۱۶۴
سماء دیانت اسلامیه، ۲۷۵
شریعت بیضا، ۲۸۸
شریعت نبویه، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۴، ۲۱۲
عساکر اسلام، ۱۳۸
علمای اسلام، ۷۱، ۷۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۵۹، ۴۱۳
علمای پروتستانی که هر روز کتابی در رد اسلام تصنیف می نمایند، ۷۱
فرق و شیع اسلامیه، ۴۰۰
قوانین اسلام، ۳۹۰
کتب اسلامیه، ۲۳۰
مذاهب اسلامیه، ۳۷۸
مذاهب مختلفه اسلام، ۱۵۵
معاندین اسلام، ۲۵۱، ۳۲۹، ۳۹۳، ۳۹۴
ملت بیضا، ۵۵، ۷۳، ۱۴۰، ۱۵۲، ۲۰۸، ۳۰۳، ۳۷۶، ۳۸۳
مناقشات و مناظرات طویلہ فیما بین امت نصاری و اسلام، ۲۷۹
اسلامبول. نک. قسطنطنیه
اسم اعظم، ۳۷
اسماعیلیه (مذهب)، ۷۰، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۴۱۰
اسمعیل (پسر ابراهیم)، ۲۱۰، ۳۰۶
اسمعیل (شاه صفوی)، ۳۶۲
اسمعیل الطرابلسی (شیخ)، ۳۰۲
اسمعیل بن جعفر (امام)، ۱۴۸
اسود عنسی، ۲۱۸
اسینین، ۱۲۵
اشاعره (فرقه)، ۱۵۰
اشراکيه، ۳۸۴
اشرار، ۲۲۹، ۲۳۲، ۴۳۲
اشراقیه، ۴۱۳
اشعیا (نبی)، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۷۰، ۲۹۹

- رؤیای اشعیا، ۲۰۱
 صور نبوة اشعیا، ۲۵۲
 کتاب اشعیا، ۲۴۰
 کتاب اشعیا و یرمیا، ۲۵۹
 لسان موسی و اشعیا و سائر انبیاء، ۲۵۹
 اشور (آل)
 ملوک اشور، ۱۲۵
 اصالت، ۱۵۷، ۱۸۳، ۲۱۲
 مقام اصالت، ۱۹
 اصحاب الحجر، ۳۵
 اصحاب حضرت رسول. نک. صحابه
 اصحاب سفینه حمرا، ۲۴۰
 اصفهان (مدینه)، ۱۰۴، ۳۳۸
 اهل اصفهان، ۱۰۰
 مجالس علما و اکابر اصفهان، ۳۳۸
 اصنام. نک. اوثان
 اصول الکافی. نک. کافی
 طباق سبعة، ۷۱
 اطفال، ۴۲
 تربیت اطفال، ۴۲
 تعلیم اطفال، ۳۷۸، ۳۸۳
 اطلس، ۳۶۰
 اعجاز، معجزات، معجزه، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۶۱، ۲۱۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۹
 فصحای عرب بر معجزه بودن قرآن من حیث
 الفصاحه متفق نشدند، ۲۸۴
 قطع بحر و قلب عصا به حیة و ید بیضا و ستون
 دخان و اهلک فرعون و غیرها، ۸۷
 معجزات اقتراحیه، ۲۸۴
 معجزات دلالت مستقلة بر اثبات صدق ادعای
 نبوت ندارد، ۸۹
 معجزات ظاهره، ۴۱۹
 معجزات محسوسه، ۴۲۰
 معجزات مروتیه، ۷۵
 معجزات موسی. نک. موسی
 معجزات و خوارق عادات از قبیل ادلة ثانویه
 و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق
 مدعی ندارد، ۷۶
 اعراف (سوره). نک. قرآن
 اعلام منکوسه، ۳۷۶
 اعمش، ۳۰۴
 رؤیت اعمش، ۳۰۰
 اغریرتم (این لفظ هرگز در لغت عرب وارد نشده)،
 ۳۲۴
 اغصان (اولیا)، ۲۷۰
 اغلال، ۲۷۲
 افاضل اسلام. نک. اسلام
 افتتان
 مراتب افتتان، ۲۲۴
 افتیخوس، ۱۳۱
 افرائیم (آل)، ۱۲۴، ۱۲۵
 ملوک افرائیم، ۱۲۴
 افسانه پیشینیان و قصص گذشتگان، ۲۸۳
 افغانستان، ۳۶۴
 افق اعلی، ۳۱۷
 افلاک، ۴۱۳
 اقانیم ثلاثه، ۱۲۸، ۱۲۹
 اقباط، ۱۳۶
 اقتراحات، ۷۸، ۸۲، ۸۸
 اقدس (کتاب مستطاب)، ۴۱
 اکتوم ثالث اله، ۲۵۴
 اکاسره عظمی، ۳۰۵
 السنه، لسان، ۲۳۶، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۵
 هنک. لغت
 اخبار لسانیه، ۳۸۱
 قانون لسان، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۹۵
 ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۵
 لسان از برای ذکر خیر است.....، ۲۶۳
 لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نگردد، ۳۰۵
 لسان شریف، ۲۸۴
 لسان فرنسا و یا انگلتر و المانیا، ۳۰۶
 السنه عتیقه، ۳۰۸
 الف سنه. نک. هزار سال
 الفاظ مختومه کتاب، ۸۶
 الکسندر تومانسکی روسی (جناب کبیتان)، ۳۹۷
 الله. هنک. اله
 ابن الله، ۲۵۴
 ام الله، ۱۳۰
 امر الله، ۱۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۷۰، ۹۴، ۱۰۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴
 اتی امر الله فلا تستعجلوه، ۴۰
 افق آن، ۲۷۹
 تبلیغ آن، ۳۷۴

روح الله (حضرت)، ۴۹، ۳۹، ۵۰، ۶۹، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۸۰	تکذیب آن، ۴۰۹ سما، امر الله، ۲۳۵، ۳۹ صاحب امر، ۲۱۲، ۱۸۳، ۹۱، ۸۲، ۵۸، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۴۲، ۳۹۵ انتقاد در کلمات او، ۳۱۰ باید چنین شود و چنان کند، ۳۳۲ به خدمت خود احضار نمایند، ۳۹۴ تصدیق او، ۱۹ مطالع امر الله، ۲۷۴ مظاهر امر الله، ۸۴، ۹۰، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۳
است، ۱۹۹ قیام او، ۲۳۰ نزول روح الله، ۴۳ سیف الله المسلول، ۱۹۱ ظهور الله، ۳۹، ۲۹۹ عین الله، ۳۵۵ کتاب الله، ۵۹، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۷۰، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۶۷، ۲۸۶، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۲۲ حجّت آن، ۲۰۷ کلمه الله، ۱۲۰، ۲۰۸، ۳۹۵ لقب حضرت مسیح، ۱۰۱، ۱۸۲ مقصود حضرت محمد، ۱۹۷، ۱۹۹ نفوذ آن، ۳۸، ۶۹، ۱۷۰، ۱۹۱، ۲۸۸، ۳۳۹ ملکوت الله، ۴۰ من یُظهره الله، ۴۱ نبی الله، ۱۹۷ وجه الله، ۱۹۹، ۲۷۲ وجه الله را مفسّرین بر وجه مبارک حضرت خاتم الانبیاء تفسیر نموده اند، ۱۹۹ ید الله، ۲۷۲، ۳۶۰ یوم الله، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۵۶، ۱۸۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۹۵، ۴۰۵ بشارات و علامات یوم الله، ۴۰ بشارات ورود یوم الله و یوم ملکوت، ۳۹۵ الواح مقدّسه، ۴۱، ۴۸، ۸۶، ۱۸۱، ۱۸۴ اله، هنک، الله آیات الهیه، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۸۰، ۸۶، ۱۲۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۷۶، ۳۸۴، ۴۲۰ بر فهم بطون آیات الهیه مقتدر گشتند، ۳۵۸ معارضه با آن، ۳۶ احکام الهیه، ۱۵۱، ۳۸۶ اراده الهیه تعلّق به ایمان نفسی گیرد، ۸۲ اسفار الهیه، ۲۳۲، ۲۴۷ الواح الهیه، ۲۸۶	ابدان آنهارا عرش الهی دانسته، ۳۶۰ احدی تصدیق انبیاء و مظاهر امر الله را موقوف به تحصیل علوم متداوله ندانسته است، ۲۸۴ با او مناظره نمایند، ۹۵ چون خود انسانی تصوّر می نمایند، ۱۶۷ دائرة اختیار خود را اوسع از دائرة اختیار مظاهر امر الله می دانند، ۳۰۸ ردّ آنها، ۳۷ مظهر حقیقت واحد اند، ۲۶۵ مظاهر امرش حکم یک ذات و یک روح و یک جسد گرفته اند، ۱۹۸ نصرت آن، ۳۰۰ نفوذ و غلبه امر الله را ممیّز فیما بین کلام حقّ و خلق دانند، ۲۸۶ نفوذ و غلبه امر الله، ۴۴ انصار الله، ۲۲۳، ۳۳۳ اولیا، الله، ۵۷، ۵۸، ۷۴، ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۶، ۳۴۷، ۳۵۲ جنت وجود اولیا، الله، ۳۰۴ حجّه الله، ۴۹، ۱۶۳ خلیفه الله، ۲۱۵ دین الله، ۱۷۰

- الهام الهی، ۲۴۲، ۲۰۱
 امر الهی، ۳۸، ۶۲، ۹۱، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۶۸، ۱۶۷
 انذارات الهیه، ۳۹۱
 بشارات الهیه، ۲۲۵
 حجت الهیه، ۴۹
 حکمت الهیه، ۲۸۷
 دیانت الهیه، ۱۳۶، ۱۴۷، ۲۳۹، ۲۷۰، ۴۱۷
 اختلاف احکام آن، ۳۸۷
 اختلال آن، ۲۲۴
 ذات غیب الهی مقدس است از جمیع ما یتعلق
 بالجسم از قبیل خروج و دخول و صعود و نزول
 و تشبیه و حلول و علو و دنو و قرب و بعد
 و امثالها، ۱۸۵
 سلطنت الهیه، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۵۴
 سنن الهیه در ظهورات کلیه، ۸۳
 شرائع الهیه، ۹۷، ۱۱۳، ۳۵۴، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۷
 انکار این قوم از شرائع الهیه، ۲۳۴
 ظهور کلی الهی، ۱۸۵
 عرش الهی، ۳۰۴، ۳۶۰، ۴۰۶
 کتاب الهی، ۹۸، ۱۱۵، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۴، ۳۴۶، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۱۴، ۴۳۱
 حجت باقیه است، ۲۵۷
 فصاحت و بلاغت آن، ۲۷۹
 محور آیات کتب الهیه، ۲۵۷
 کلام الهی، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۸۳، ۱۱۴، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۶، ۳۸۰، ۴۳۱
 اعجاز کلام الهی، ۳۱۰
 ثبات آن، ۶۹
 فصاحت و بلاغت کتب مساویه و کلمات
 الهیه، ۳۲۶
 فصاحت و بلاغت کلمات الهیه، ۲۹۵
 فهم کلمات الهیه، ۲۲۰
 نفوذ آن، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۶۵، ۲۱۱، ۲۱۷، ۴۰۴
 مذهب الهی، ۲۶۴
 مظاهر الهی، ۸۶، ۲۶۱، ۳۳۱
 تصدیق آنها، ۲۶۶
 ظهور آنها، ۴۳، ۲۰۱، ۲۵۷
 معرفت آنها، ۲۸۲
 مواهب الهیه، ۲۱۴، ۲۱۸
 ندای الهی، ۴۱، ۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵
 ندای الهی از صخره بیت المقدس بلند می شود، ۶۵
 وعود الهیه، ۴۰، ۵۶، ۹۲، ۱۱۵، ۱۶۳، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۲۸، ۳۶۸، ۳۹۳، ۴۰۲
 الهام، ۵۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶
 الیاس (نبی)، ۳۹، ۸۵، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۶۸، ۳۷۰
 حادثه محاکمه الیاس نبی، ۳۷۰
 قربانی الیاس نبی، ۳۷۰
 الیصابات، ۳۴۳
 ام الكتاب، نک. کتاب
 ام هانی ثقفیه، ۵۹
 امام، نک. ائمه
 امام شهرستانی، ۱۵۷
 امامت، نک. ائمه
 امامیه (مذهب)، ۱۲۳
 امانات و اعتقادات (کتاب)، ۲۵۴
 امت اسلام، امم... ملت... ملل... نک. اسلام
 امت، امم، ۳۶، ۳۲۸، ۴۰۰، ۴۱۷
 آجال امم، ۲۲۸
 امم جاهلیت، ۳۰۶
 امم هالکه، ۳۹۹
 حالات امت مرحومه، ۳۷۶
 فصحاى امت، ۲۸۲
 مشتبهى کُلّ الامم، ۲۲۷
 موجبات ضلالت امم اولی، ۴۲۱
 امتحان
 ذکر سه امتحان و افتتان در حدیث، ۱۰۷
 امتحان و تحویص خلق، ۱۶۷
 امر اعظم، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۱۵۷، ۱۷۴
 امرا، ۳۷۵
 امم، نک. امت
 امتهات، ۲۶۵
 اصوات
 احياء اصوات، ۲۲۲، ۲۸۰
 امواج بلایا، ۵۰
 امویه، نک. امیه
 امی، ۱۰۲، ۲۲۸، ۲۲۹
 امی جاهل، ۴۲۲
 امی صرف، ۳۹۳
 امی عاصی، ۲۲۸، ۳۵۸، ۴۲۲
 امیر المؤمنین، نک. علی (حضرت، خلیفه)

امین زیدان، ۳۱۸
امین فارس (فاضل بلیغ)، ۳۱۶
امیه

امویه، ۱۷۳، ۱۴۴، ۱۴۲
خلفای امویه، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۷۴، ۳۹۶

امویه (خلافت)، ۵۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۷۴

بنی امیه، ۶۰، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۷۱، ۱۴۵، ۱۴۴

مقصود از شجره ملعونه بنی امیه است، ۲۷۲

امیین، ۲۸۷

انبیاء (سوره)، نک. قرآن

انبیاء، نبی، ۴۳، ۶۶، ۷۰، ۷۶، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴

آیات صدق دعوت نبویه، ۲۲۸

آیات نبویه، ۲۲۸

احادیث صحیحه نبویه، ۶۱، ۳۲۸

احادیث منیف نبوی، ۴۲۷

احادیث نبویه، ۳۹، ۱۸۹، ۲۸۶، ۳۳۱

استعارات نبویه، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۳، ۳۶۷

انبیاء و مرسلین، ۱۷۰

رد آنها، ۳۸

این لفظ بر پیشنده رؤیا در میان قوم داتر

و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت

ثانویه یافت، ۲۰۱

بسیاری از انبیاء علیهم السلام در غایت ذلت

مقتول گشتند، ۶۸

بشارات نبویه، ۳۸۰، ۳۹۱

بیانات قدسیه نبویه، ۲۴۳

تشبیهات نبویه، ۲۷۲

تکذیب انبیاء و مرسلین، ۴۳

حقوق مقدسه نبویه، ۳۰۲

ختم انبیای سلف، ۲۵۸، ۲۶۰

خلافت نبویه، ۱۳۷، ۱۴۲، ۲۷۱

ذریه نبویه، ۴۳۲

رد انبیاء، ۳۸، ۲۰۵، ۳۰۲، ۳۹۷

رؤیای انبیاء علیهم السلام، ۲۷۱

صحت دعوت نبویه، ۴۱۹

عبارات نبویه، ۲۲۳

عترت نبویه، ۳۹۶

عداوت نبیین، ۲۷۶

فهم مقاصد انبیاء علیهم السلام، ۲۲۳

قصص انبیاء و رسل، ۲۲۴

قیام انبیاء و مسحاء کذبه، ۲۵۳

کلمات انبیاء، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۷۱

کلمات نبویه، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۵۴

لا نبی بعدی، ۱۹، ۱۷۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۳۴۳

لسان انبیاء، ۳۹، ۳۹۵

نبوت، ۴۱، ۸۴، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۵۴

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۵

۲۰۲، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۴۴

۳۵۲، ۳۷۰، ۳۹۳

رتبه نبوت و امامت، ۹۸

شمس نبوت، ۲۷۵، ۳۵۰، ۳۵۱

صحت ادعای نبوت، ۲۸۳

مقام نبوت، ۱۹، ۷۰، ۹۷، ۱۶۷، ۴۰۱

چونکه بلا واسطه بشر مظهر پرشوانوار

ازلیه است فوق از مرتبه امامت است، ۹۷

مقام نبوت و رسالت، ۴۰۱

نبوت های کتاب، ۲۲۳

النبی الامی، ۲۴۹، ۲۵۸، ۴۳۰

نبی در اصطلاح بنی اسرائیل، ۲۴۲

وعود جمیع انبیاء و مرسلین، ۴۱

هجرت نبویه، ۳۰۷

انبیای بنی اسرائیل، نک. اسرائیل

انبیای سلف، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۷۷

انبیای عظام، ۴۱۴، ۴۱۵

انبیای کذبه، ۲۵۶

انتقاد بلا استشهاد، ۲۷۹

انجیل، ۳۵، ۳۹، ۴۶، ۵۶، ۶۴، ۱۱۲، ۱۱۴

۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۴

۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷

۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۲

۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶

۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۲۹

۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۹۴، ۴۰۵

۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۴

۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱

آیات انجیل، ۲۴۵، ۲۵۸، ۴۳۰

انطاسیوس، ۱۲۳	آیه ۲۷ از اصحاح سادس، ۲۳۱
انطاکیه، ۱۲۸	آیه ۶۳ از اصحاح ۲۷، ۳۶۱
انعام (سوره)، نک. قرآن	آیه پنجم از اصحاح ثانی رساله بولس رسول، ۲۴۲
انفال (سوره)، نک. قرآن	آیه ۱۲ از اصحاح بیست و دوم، ۱۹۸
انقطار، ۲۷۶، ۲۷۷	آیه ۱۳ از فصل یازدهم، ۲۰۶
انقطار (سوره)، نک. قرآن	آیه ۱۷ از اصحاح اول مکاشفات یوحنا، ۱۹۸
انقطار به معنی نسخ، ۲۶۸	آیه ۳۵ از اصحاح ۲۴، ۲۰۱
انقطار سما، نک. سما	اصحاح ثانی از سفر حجی، ۲۲۷
انگلیس، ۱۵۴	اصحاح ۱۲ از مکاشفات یوحنا، ۲۴۳
انگلیسی، ۱۶۲، ۴۰۶	اصحاح ۱۳، ۲۲۲
انگور، ۲۷۰	اصحاح ۱۷، ۳۶۸
انمار (قبیله)، ۳۰۶	اصحاح ۲۱ مکاشفات یوحنا، ۲۲۶
اوبلیریکوم، ۱۲۹	اصحاح ۲۳، ۲۹۸
اوتان، وثن، ۷۲، ۸۵، ۱۲۴، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰	اصحاح ۲۴، ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۶
۴۱۴، ۴۱۷	اصحاح شانزدهم، ۲۵۰
اختلافات وثنی، ۱۹۶	اصحاح عاشر، ۱۶۴
اصنام	اصحاح یازدهم، ۳۶۹
مذهب اصنامی، ۴۱۵	اناجیل اربعه، ۲۴۹
اصنام منحوته، ۳۴۵، ۳۸۸	اهل انجیل، ۲۲۰، ۲۵۹
اسم وثنی، ۷۲، ۱۲۷	باب ۱۵، ۲۷۰
انبیای وثنی، ۸۴، ۳۷۰	باب دوم کتاب اعمال رسل، ۲۵۰
بطلان وثنی، ۲۹۷	تفاسیر انجیل، ۲۴۷، ۲۵۳
تائیل، ۷۲، ۷۳، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳	عبارات انجیل، ۲۴۵، ۴۱۳، ۴۲۵، ۴۲۹
۱۳۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۸۸	فصل شانزدهم، ۲۱۶
۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷	فصل هفدهم، ۲۰۶
چهل وثنی، ۲۳۹	فقره هشتم از اصحاح دوم نامه کولسیان، ۴۲۰
دین وثنی، ۷۱، ۷۲، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱	کتاب عهد جدید، ۲۱۷
۱۳۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۹، ۳۳۵، ۳۳۷	کتاب مقدسه تورات و انجیل، ۲۴۳
۴۱۱، ۴۱۵	کتاب مقدسه تورات و انجیل و قرآن، ۲۲۰، ۲۲۵
شرک وثنی، ۳۹۲	کلام انجیل مقدس، ۲۶۰
ظلم وثنی، ۱۲۷، ۳۴۵	مذهب انجیلی در قرن هفدهم و هیجدهم غلبه
عبادت اوتان، ۳۵، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۹	و رسوخی بالغ یافت، ۱۳۶
۱۶۲، ۱۶۳، ۲۸۸، ۳۳۴، ۴۱۲، ۴۱۴	مفسرین انجیل، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
۴۱۶	۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸
عبده اوتان، ۱۱۹، ۱۶۱، ۳۲۷، ۳۳۴، ۴۱۱	انجیل لوقا، ۲۵۲، ۳۴۳
۴۱۵	انجیل متی، ۲۵۲
عرب وثنی، ۲۲۵	اندلس، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۲، ۳۸۳
عقائد وثنی، ۴۲۰	انذار، ۲۲۱، ۳۷۵، ۳۹۰
قبائل وثنی، ۱۳۲	انسان، ۳۷۹
کتاب وثنی، ۲۱۷	البیوت بلا انسان، ۲۲۱
معنی وثنی، ۱۶۰	پسر انسان، ۲۱۹، ۲۳۱
ممالک وثنی، ۲۵۲	مقام انسان، ۲۶۳
وثنی، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۹، ۳۳۴	و یبعد الرب الانسان، ۲۲۱
اوجین کلانل، ۳۸۲	

اورشلیم (مدینه)، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۲۷، ۲۵۲، ۳۳۹
 خلق اورشلیم جدید، ۲۲۶
 اورکنج، ۳۶۴
 اورپجانس، ۱۳۱
 اوزبکیه (قبائل)، ۳۶۲
 اوستا و زند (کتاب)، ۷۳
 اولیا، ۱۰۸، ۱۶۸، ۱۹۳، ۳۶۹
 اولیاء اللہ، نک. اللہ
 اولیت، ۲۰۴
 اوہام باطلہ، ۴۶
 اوہام و اباطیل، ۸۴
 اوہام و خرافات، ۴۴
 الاہرام (جریدہ)، ۳۲۲
 اہل اسلام، نک. اسلام
 اہل ایمان، نک. ایمان
 اہل بصیرت، نک. بصیرت
 اہل بہاء، ۳۲۵، نک. بہاء
 اہل بیت، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۶۱، ۴۰۲، ۴۳۲
 اشعۃ اہل بیت، ۲۴۴، ۲۶۱، ۳۵۲
 احادیث آنها، ۱۱۱، ۲۰۹، ۲۲۹، ۳۴۸، ۴۰۲
 احادیث صحیحہ اہل البیت، ۲۱۳
 اخبار آنها، ۲۱۰، ۳۷۶
 اعدای آنها، ۱۴۳، ۲۶۱
 دماء طاهرہ آنها، ۴۳۲
 دوستان آل بیت، ۱۴۴
 محبتیں آنها، ۱۴۷
 اہل تحریف، ۲۰۳
 اہل تسنن، نک. تسنن
 اہل تشیع، نک. تشیع
 اہل ریاضت، نک. ریاضات، ریاضت
 اہل سنت، نک. تسنن، سنت، سنی
 اہل طہران، نک. طہران
 اہل کتاب، نک. کتاب
 اہل کوفہ، نک. کوفہ
 اہل منبر، نک. منبر
 اہل نظر، ۲۷۳
 اہل ہوی، ۲۱۵
 ایاد (قبیلہ)، ۳۰۶
 ایران، ۶۵، ۷۳، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴
 اسرای ایران، ۳۶۳
 افاضل ایران و ترکستان، ۱۷۹

امیرزادگان ایران، ۵۶
 اہل ایران، ۲۳۳، ۳۰۵، ۳۴۵
 دولت، ۹۱، ۹۱
 رجال دولت ایران، ۳۶۳
 مجوس ایران، ۳۴۵
 ملوک ایران، ۱۲۵
 ایرانیان، ۳۶۳، ۳۸۰
 لغت ایرانیان، ۳۰۵
 ایرینی، ۱۳۳
 ایسلین (مدینہ)، ۱۳۵
 ایتالیا، ۱۳۳
 ایقان، ۳۵۷
 لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از
 عالم یقین نازل شدہ نہ از عوالم ظن و شک و
 تخمین، ۳۵۷
 ایقان (کتاب)، ۳۶، ۴۹، ۶۸، ۸۵، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱
 احادیث وارده در کتاب مستطاب ایقان، ۴۰۲
 صاحب ایقان، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۷۲، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸
 منکرین بیان و ایقان، ۲۷۹
 ایقون، ایقونات، ۷۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
 ایکونودولی یعنی عابدین صور، ۱۳۳
 ایکونوماکی و یا ایکونوکلستی یعنی ساحقین
 صور، ۱۳۳
 ایلیا (نبی)، ۳۹، ۸۵، ۸۶، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰
 حادثہ محاکمہ ایلیای نبی یعنی الیاس یا انبیای
 وثنی، ۸۴
 مقصود از نزول ایلیا ظہور حضرت یحیی است،
 ۳۷۰
 ایمان
 اشعۃ ایمان و ایقان، ۳۵۶

بایته (امر)، ۳۲۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
 رساله رذ بایته، ۴۰۴
 بایته (طائفه، امت)، ۴۹، ۹۴، ۱۷۲، ۲۵۱، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۳۲
 یاران، ۲۳۷
 باسل (مدینه)، ۱۳۵
 باسیلیوس مکنونی، ۱۳۳
 باغبان (خداوند)، ۲۷۰
 باقر (امام، حضرت)، ۲۱۵، ۵۹
 بت پرستان، ۱۶۰
 یحار الانوار (کتاب)، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۰۹
 بحر
 شق بحر، ۲۸۸
 بحر احمر، ۲۲۵
 بحر اسود، ۱۳۲
 سکان سواحل آن، ۳۷۹
 بحرین، ۱۵۱
 بخارا، ۳۶۳، ۳۶۴
 اهالی بخارا، ۳۶۴
 یخت النصر، ۲۳۸، ۲۳۹
 بدشیت، ۲۰۴
 بدر (واقع)، ۱۳۶، ۱۴۱
 بدر منیر، ۲۷۶
 بدع و عوائد، ۷۱
 بدیع (جناب، حضرت)، ۹۵
 برآة (سوره)، نک، قرآن
 برصوماس، ۱۳۱
 بره
 گرگ و بره در یک موضع چرا نمایند، ۲۲۲
 برهان، ۹۴، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۱۰، هنک، ادله
 چهار برهان، ۴۳
 جبل متین و برهان مبین، ۲۶۶
 طریق اقامه حجت و برهان، ۲۶۰
 برهان عظیم، ۶۷
 برهما (حضرت)، ۷۲
 برحمیه (امت، ملت)، ۴۱۷، ۲۰۶
 علمای هند و فلاسفه برحمیه، ۲۲۵
 برحمیه (دین، شریعت)، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۵۸، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷

اهل ایمان، ۱۹، ۳۷، ۵۵، ۶۸، ۷۰، ۸۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۱، ۴۲۰
 ضعف ایمان، ۴۲۸
 کیفیت ایمان، ۴۱۹
 ایمان یقینی، ۳۵۹
 ایوب (حضرت)، ۱۰۴

ب

بشر
 أنا البشرُ المعطلة، ۲۴۴
 باب (حضرت)، ۱۹، ۴۸، ۴۹، ۷۱، ۷۴، ۸۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۴۰۲
 احادیثی که به صراحت دال است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم بلاد شرقیه است، ۶۰
 اعلی (حضرت)، ۳۴۷
 بشارت به ورود يوم الله و ظهور من يظهره الله داد، ۴۱
 جوان شیرازی، ۵۷
 چندین برابر قرآن در تفاسیر آیات کریمه و... از آثار مبارکش باقی ماند، ۴۹
 در اثبات قائمیت حضرت باب اعظم عز اسمه، ۲۶۶
 در بسیاری از احادیث به لفظ صبی و یا لفظ غلام و یا لفظ شاب تعبیر شده است، ۵۸
 ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی، ۵۶
 ظهور او، ۴۳
 مقام باب، ۱۹، ۹۷
 نقطه اولی، ۵۲، ۵۶، ۶۵، ۹۲، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۲۳
 باب الباب، ۱۹۲
 بابا، نک، پاپا
 بابل (مدینه)، ۱۲۵، ۲۵۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۰
 ملوک بابل، ۱۲۵
 بابلیان
 غلبه بابلیان بر مصر، ۲۴۱
 بابی، ۱۷۵، ۳۸۱، ۴۰۵، ۴۰۸

بنی عدی، ۱۴۶	بریطانیه، ۱۳۱
بنی هاشم، نک. هاشم	بزنی (راوی)، ۱۰۶، ۱۰۵
بنیامین (سبط)، ۱۲۴	بستانی (علاصه)، ۳۵۷، ۳۴۱، ۹۹
بودا (حضرت)، ۷۲	بطرس البستانی، ۲۸۳
بودان (مسیو)، ۳۸۲	صاحب محیط المحيط، ۳۴۳، ۲۹۷، ۲۶۹
بودیه (امت، طائفه، ملت)، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۹۷، ۱۵۵	بشارت، ۴۰، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷
۴۱۷، ۲۴۵، ۲۰۵، ۱۶۱	۳۹۵، ۳۴۸، ۳۴۷، ۲۶۷
بودیه (دین، شریعت)، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۵۸، ۱۵۹	بشارت اولیا و مقرّین، ۴۱
۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۲	بشارت سابقین، ۴۲۴
بوصیر، ۱۴۵	بشارت عظیمه، ۳۹
بولس رسول، ۱۲۷، ۲۴۲، ۴۲۰	بشارت به ظهور بعد، ۲۲۴
بولونیا، ۱۳۴	بشارت های انبیاء و ائمه، ۴۱
بهاء	بشر، ۲۳۴
اهل بهاء، ۱۹، ۳۹، ۴۲، ۶۹، ۷۶، ۹۷، ۹۸	آداب بشریه، ۳۷۴
۱۰۱، ۱۱۴، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹	قوت بشریه، ۲۸۰
۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۴۰	بشوتن، ۲۰۶
۲۵۲، ۲۶۴، ۲۸۶، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۵	بشیر النبال (راوی)، ۱۰۴
۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲	بصر، ۴۱۳
۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۱	بصره (مدینه)، ۱۳۸
عقائد اهل بهاء، ۴۳، ۱۸۱، ۳۸۷	بصیرت
مدّعی اهل بهاء، ۴۳	اهل بصیرت، ۸۹، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۸
اهل بهاء اصول ادیان موجوده را جمیعاً شرائع	۲۱۳، ۲۶۷، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۸۰
الهیّه می دانند، ۹۷	بطحاه، ۱۳۶، ۲۰۱، ۲۲۵
اهل بهاء در حق نقطه اولی و جمال ابهی عزّ	بطرس، نک. بطرس
اسهما معتقد مقام مهدویّت و قائمیت	بطریک یوحنا، ۱۳۲
و شارعیّتند، ۱۰۱	بعل (مدینه)، ۱۲۴، ۳۷۰
اهل بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیاء	انبیای بعل، ۸۵
نیستند، ۸۹	قریانی آنها، ۳۷۰
نجم بهاء، ۳۲۰	بغداد (مدینه)، ۴۸، ۹۲، ۱۵۲، ۲۳۳
بهاء الشاء (شعر)، ۳۱۶	بقره (سوره)، نک. قرآن
بهاء الله (حضرت)، ۴۸، ۴۹، ۹۰، ۹۵، ۱۸۰	بکوش، ۱۲۸
۱۸۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۲	بلاد شرق، ۶۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۵، ۲۷۶
آثار وجود اقدس ابهی که در مدینه عکا ظهور	بلاغت، ۳۱۱
یافت، ۳۲۱	بلال حبشی، ۲۸۵
احادیثی که به صراحت دلّ است بر اینکه مطلع	بلغ، ۳۶۲، ۳۶۴
این دو نیر اعظم بلاد شرقیه است، ۶۰	بلد مقدّس، ۳۲۱
جمال اقدس ابهی، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۶۵، ۹۸	بلغا، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۱
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۸۳، ۲۰۷	بلغاریا، ۱۲۸
۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۵	بن یسار (فضیل)، ۴۲۱
۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۴، ۳۹۴	بنی اسرائیل، ۴۸، ۶۸، ۷۵، ۱۵۶، ۲۱۳، نک.
۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۲۸	اسرائیل، هنک. یهود
ظهور ایشان، ۴۳	بنی امیه، نک. امیه
شمس جمال ابهی، ۱۰۷	بنی تیم، ۱۴۶
شمس جمال حقّ جلّ جلاله، ۹۱	بنی عباس، نک. عباس

ظهور ثانی موعود در قرآن و احادیث است.
۱۸۱

ظهور حضرت بهاء الله... ۲۴۷

قلم ابیهی... ۲۶۳

قلم اعلی... ۲۶۴، ۲۶۳، ۱۰۷، ۹۵، ۴۲، ۳۶، ۲۸۶

۴۳۴، ۴۰۶، ۴۰۰، ۳۱۷، ۳۰۳، ۲۸۶

آثار قلم اعلی... ۵۰

قلم قدم و یا قلم عز جمال قدم... ۴۰۶

لوح امیراطور ممالک روسیه... ۴۸

معادل جمیع کتب سماویة کافه ملل از آثار

مبارکش منون و مشهود است... ۵۰

بهانی... ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۵

بهانیة (امت، طائفه، ملت)، ۹۱، ۲۹۸، ۳۰۲،

۴۰۰، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۷۸، ۳۲۶

بهانیة (دین، شریعت)، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۰۹

بهرام... ۳۴۱

بهره (امت، طائفه، ملت)، ۱۴۹

بیان (کتاب)، ۴۱، ۲۶۶، ۳۱۱، ۳۹۴، ۴۱۴

کاتب بیان... ۳۳۷

منکرین بیان و ایقان... ۲۷۹

و نطق منزل البیان... ۲۶۴

البیان و الضیاء (مجله)، ۲۸۳

بیرس (ملک)، ۱۳۴

بیت المقدس... ۱۸۶، ۱۷۹، ۶۵، ۶۳، ۴۰

بیت الله الحرام... ۶۵

بیزنطیوم (اسلامبول)، نک. قسطنطنیة

بیزنطیة... ۱۲۸

بیعت تحت الشجرة... ۳۶۰، ۲۷۲

بیعت خود را عین بیعت با خدا شمرده... ۳۶۱

بیلایس... ۱۲۶

بین النهرین... ۱۴۴، ۱۳۱

بینات... ۳۷۰

بیهقی... ۳۳۳

پ

پاپا (حیر اعظم)، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۳۴۴

پاریس (مدینه)، ۳۰۵، ۳۸۲

پدر آسمانی. نک. آسمان

پدران

او قلب پدران را به پسران و قلب پسران را به

پدران مانل خواهد گردانید... ۲۳۸

پروتستانت (طائفه، مذهب)، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۲۳،

۱۳۵، ۱۳۶

روسای پروتستانیة... ۳۰۲

علمای پروتستانیة... ۲۸۹

مخترعات طائفه پروتستانیة... ۳۳۷

پروردگار... ۱۰۴، ۸۸، ۸۱، ۶۷، ۵۵، ۵۳، ۴۶،

۱۱۰، ۱۲۷، ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۱،

۲۴۲، ۳۴۴

پسر انسان. نک. انسان

پسران. نک. پدران

پطرس ارمیطة... ۱۳۴

پطرس البستانی. نک. بستانی (علامه)

پطرس برغ... ۳۶۴

پطرس رسول... ۱۸۳، ۱۲۷، ۴۱۹

رسالة ثانیة پطرس رسول... ۲۲۶

شمعون... ۲۱۰

شمعون الصفاء ملقب به پطرس رسول... ۲۲۳

پهلوی (لغت)... ۳۰۵

پیغمبر بزرگ... ۲۲۲

پیغمبران... ۱۱۵، ۲۴۱، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۸۷، ۳۲۷،

۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۷۰، ۴۲۴

پیغمبران دروغ گوی... ۲۵۶

ت

تابعیت

تبعیت... ۲۸۲

رتبة تابعیت... ۱۹

مقام وصایت و تابعیت... ۴۰۲

تابعین... ۲۸۶، ۲۸۱، ۲۷۱

تبع تابعین... ۲۸۶، ۲۸۱

تاتار

اسرای ترک و تاتار... ۳۶۳

امرا و ملوک تاتاریة... ۳۶۳

بلاد و ممالک واسعة تاتار... ۳۶۴، ۳۶۶

تاتارستان... ۳۸۳، ۳۶۳

تاجری از تجار امت بهانیة... ۳۹۰

تارخ (در تورات پدر ابراهیم)... ۳۲۹

التاریخ الحدیث فی دول الفراعنة و ملوک مصر

(کتاب)... ۲۸۳

التاریخ العام (کتاب)... ۲۸۳

تاریخ کنیسه (کتاب)... ۱۲۹

تاریخ وصاف (کتاب)... ۱۵۳

تأویل... ۲۳۰، ۲۲۴، ۲۱۹، ۲۰۳، ۱۶۶، ۳۵،

۲۳۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۱،

۳۶۸، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۹

آیات مأوله... ۲۲۴

اینکه تأویل راجع به جزء مخصوصی از کتب

مقدس است، ۲۲۴

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحَيِّطُوا بِهِ لَعَلَّهٗ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ

تأویل، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱

تأویل کتاب، نک. کتاب

وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللّٰهُ، ۲۲۳

تأویل احلام، ۲۷۱

تأویل قرآن، نک. قرآن

تبریز (مدینه)، ۴۱

تبعیت، نک. تابعیت

تجار اسیر فروش، ۳۶۴

تجلی خاص، ۹۷

تجلی عام، ۹۷

تحدی، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۹۳

تحریف، ۱۸۶

جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود،

۴۲۸

گمان کرده اند علمای یهود و نصاری عبارات

کتب مقدسه تورات و انجیل را تغییر داده

اند، ۴۲۷

معنای حقیقی تحریف، ۴۲۷

مقصود از تحریف، ۴۲۷

تحریف غیر محو است، ۴۲۷

تحریف کتب مقدسه، ۲۵۶

تحریف کلمات، ۲۲۹، ۲۵۷

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، ۲۵۱، ۴۲۷، ۴۲۹

تحريم (سوره)، نک. قرآن

تحکیم، ۱۴۲

تدین، ۳۴۶

تذیل مقاله فی الاسلام (کتاب)، ۳۲۹

تراب

غُبَارًا وَ تُرَابًا، ۲۳۷

ترجمه

صنعت حسن الترجمة، ۴۰۷

ترجمه های تورات و انجیل و قرآن، ۴۰۷

ترجمه کلام طرفین (شیخ و مناظر او)، ۴۰۷

ترک، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۸۲، ۳۰۷، ۳۶۳

اسرای ترک، ۳۶۳

ترک و دیلم، ۱۰۴، ۱۹۰، ۱۹۱

ترکستان، ۱۱۴

ترکمان، ترکمانیه (قبائل)، ۳۶۳، ۳۶۴

استقلال قبائل ترکمانیه، ۳۶۶

نخاسان ترکمان، ۳۶۴

ترکی (لغت)، ۳۰۵

ترکی عثمانی (لغت)، ۳۰۵

ترنت (مدینه)، ۱۳۵

ترتید، ۱۵۲، ۱۵۳

تسنن، سنت، سنی، ۷۳، ۱۴۷، ۳۰۳، ۳۶۳

۳۶۵، ۳۶۴

انتم اهل سنت و جماعت، ۵۳

احادیث اهل السنه و الشيعه، ۱۸۱

اهل تسنن

مورخین اهل تسنن، ۱۴۹

اهل تسنن و تشیع، ۹۲، ۳۷۸

اهل تسنن، ... سنت، ... و جماعت، ۴۳

۵۱، ۷۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۲

۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵

۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۷

۲۲۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۶۲

۴۰۳، ۳۶۳

طرق اهل تسنن و تشیع، ۲۶۷

علمای سنی، ۳۶۳

تشبیه، ۲۳۶، ۲۶۹

تقسیم التشبيه بالحسنى و العقلی و المختلف،

۲۷۲

قرینه تشبیه، ۲۶۹

تشبیهات بارده، ۴۳۲

تشبیهات بدیعه، ۲۷۳

تشبیهات دقیقه، ۲۶۹

تشیع، شیعه، شیعی، ۷۰، ۷۳، ۱۱۶، ۱۴۲

۱۴۷، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۰۳، ۳۶۳

۳۶۴، ۳۶۵، ۴۲۶

اثنی عشریه، ۱۹، ۲۰، ۵۷، ۱۴۹، ۱۵۵، ۳۶۲

افاضل آنها، ۱۱۳

احادیث اهل السنه و الشيعه، ۱۸۱

احادیث اهل تشیع، ۱۸۹

اهل تسنن و تشیع، ۳۷۸

اهل تشیع، ۴۳، ۵۱، ۵۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۴

۱۷۵، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۶۲

۴۰۳

طرق اهل تسنن و تشیع، ۲۶۷

عقائد شیعه، ۱۱۲

علمای شیعه، ۵۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۳۶۳

کتب شیعه، ۲۵۴

کتب معتبره شیعه، ۲۱۵

مصطلحات عوام شیعه، ۹۸

نصوف، صوفیه، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶

۳۰۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۴

- الهامات صوفیه، ۴۲۳
 اوهام و افکار صوفیه، ۴۲۳
 نفال، ۲۴۱، ۲۴۲
 نفتارانی (فاضل محقق)، ۲۷۲
 تفسیر، ۲۲۳
 تفاسیر زردشتیه و بودیه و برهمنیه، ۲۵۵
 تفاسیر علمای ادیان ابتدا با یکدیگر موافقت
 ننماید، ۲۵۵
 علمای تفسیر، ۲۷۱، ۲۵۱، ۲۴۷، ۲۱۹، ۱۸۶
 تفسیر حسینی، نک. مواهب علیّه
 تفسیر صافی (کتاب)، ۵۱
 تفسیرات، ۲۳۶، ۲۲۲
 تفسیرات ظهور بعد، ۲۵۰
 تفلّیس (مدینه)، ۳۶، ۷۷، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۴۰،
 ۳۹۴، ۳۸۴
 تفاوت سنوّه، ۳۳۸
 تقریر
 دلیل تقریر، ۴۴، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۹۷،
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۶۲، ۲۶۶، ۳۳۷، ۴۱۱
 چگونگی استدلال به دلیل تقریر، ۶۶
 دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در
 تفریق بین الحق و الباطل به آن تستک بسته
 اند، ۶۶
 تقلید، ۲۰۱، ۲۶۵، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۹۹
 تقلید آباء و ائمهات، ۳۹۲
 تقلید اعمی، ۲۸۶
 تقی الدین بن ابی المنصور، ۵۳
 تکفیر مؤمنین، ۳۶۱
 تلخیص المفتاح (شرح، کتاب)، ۲۷۲
 تلمود، ۱۲۵
 کتاب تلمود یهود، ۲۵۴
 تنائیل، نک. اوغان، وثن
 تمدن، حضارت، مدنیت، ۴۲، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۵۷،
 ۱۶۱، ۲۲۵، ۲۳۴، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۶۳،
 ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،
 ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۳، ۴۰۶
 اگر امانت و دیانت نباشد حضارت و مدنیت
 استقرار نیابد، ۳۸۵
 انوار مدنیت و حضارت حقیقه، ۳۸۰
 این شبهه را که دین اسلام منافی تمدن است،
 ۳۸۲
 تمدن امم، ۴۱
 تمدن حقیقه، ۳۹
 دوام مدنیت و حضارت، ۳۸۷
- دیانت و مدنیت حقیقت واحد است، ۳۸۰
 تنور، ۲۳۷
 الیوم المتقد کالتنور، ۲۳۷
 تواریخ یهود و یونان و روم و فرس، ۳۲۸
 توحید، ۳۳۵
 توحید و تثلیث، ۲۵۴
 تورات، ۳۵، ۳۹، ۴۶، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۱۱،
 ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۵، ۱۷۸، ۲۰۰،
 ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۸،
 ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۸۸،
 ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۷۳، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۳،
 ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵
 آیات تورات، ۴۲۷
 آیه ۱۰ من اصحاب ۱۳ و آیه ۲۳ من اصحاب
 ۲۵۲، ۲۴
 آیه ۱۷ از اصحاب ۶۵ سفر اشعای نبی، ۲۲۶
 آیه ۲۱ الی ۲۳ از اصحاب چهارم سفر ارمیای
 نبی، ۲۳۸
 احکام تورات، ۱۷۹
 اصحاب ۲۵ سفر اشعای نبی، ۲۹۹
 اصحاب ۲۸ از سفر تورات مثنی، ۲۳۷
 اصحاب ۲۸ سفر خروج از اسفار تورات مقدس،
 ۳۴۲
 اصحاب ۳۲ از کتاب حزقیل نبی، ۲۴۱
 اصحاب ثانی از سفر یونیل، ۲۲۷
 اصحاب ثلثین از سفر اشعای نبی، ۲۳۹
 اصحاب چهارم کتاب اشعای نبی، ۲۷۰
 اصحاب چهارم کتاب ملاکی، ۲۰۶، ۲۳۷،
 ۳۶۸
 اصحاب ششم کتاب اشعای نبی، ۲۲۱
 اصحاب ششم کتاب زکریای نبی، ۲۷۰
 اصحاب یازدهم در اخبار از ظهور مسیح، ۲۷۰
 باب ۱۹ و ۲۰ سفر خروج، ۸۴
 بشارات وارده در تورات، ۲۲۴، ۲۵۴
 فصل ۱۸ از کتاب ملوک، ۸۴، ۳۷۰
 فقره دهم از اصحاب چهل و نهم از سفر تکوین،
 ۱۱۲
 کتب عهد عتیق، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۵۴
 کتب مقدسه تورات و انجیل، ۲۴۳
 کتب مقدسه تورات و انجیل و قرآن، ۲۲۰، ۲۲۵
 کتب مقدسه عهد عتیق، ۱۲۴
 مفسرین تورات، ۲۵۱
 توران، ۳۶۳
 توریه و ربا، ۳۰۹

توقین (این لفظ در لغت عرب هرگز دیده نشده).

۳۲۵

تیمور خوارزمی، ۳۳۸

تیودای سوری، ۲۱۷، ۱۶۷

ث

تقلین، ۱۴۳، ۱۷۰

تراکیا (مالک)، ۱۲۸

ثقات، ۳۳۰

ثمانیه

لفظ ثمانیه، ۳۰۳

و یحملُ عرش رَبِّکَ فوقَهُمْ یومَئِذٍ ثمانیة، ۳۰۳

ثمود (قوم)، ۳۵، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۱۸۸

۳۰۶، ۳۲۸، ۳۸۸

ثواب

عذاب و ثواب، ۲۳۴

ثیرابوتیون، ۱۲۵

ثیودوسیوس ثانی قیصر رومانی، ۱۳۰

ثیودوسیوس کبیر، ۱۳۰

ج

جابر بن عبد الله انصاری، ۱۷۶

جابر جعفی (راوی)، ۱۰۶

جایلقا، ۵۷، ۵۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۴۹

جایلقا و جابرصا، ۳۷۷

شبهه بودن آن به شهر بنی موسی در اعتقاد

یهود، ۱۱۲

جاد عبد (ادیب مجید)، ۳۱۹

جبال

نظرتُ إلى الجبال فإذا هی ترتجفُ، ۲۳۸

جبرئیل، ۶۵، ۱۹۰

به صورت مرغ سفید ظاهر میشود، ۶۶

جبل بیت الله، ۶۵

جبل قدس، ۲۲۷

جدعون و قومه، ۳۳۰

جدیس (قوم)، ۳۰۶

جرجان (مدینه)، ۳۶۳

جرجیس صال انگلیسی، ۲۸۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۵۷

جرمانس، ۱۳۳

جرمنی، ۱۶۲

جزائر ارخبیل، ۱۳۳

جزیره العرب، ۱۴۴، ۱۸۶، ۲۲۵، ۳۰۶

جعفر بن ابی طالب (حضرت)، ۱۳۷

ذو الجناحین، ۱۳۷

جعفر بن محمد الصادق (امام)، ۱۴۸

ابو عبد الله (حضرت صادق)، ۵۶، ۵۸، ۶۵

۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

۲۳۱، ۳۹۲، ۴۲۱، ۴۲۲

صادق (امام، حضرت)، ۵۲، ۵۶، ۱۰۵، ۱۰۷

۱۱۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۹، ۲۴۴

جعفری، ۱۵۱

جغرافی کبیر (کتاب)، ۷۲

جغرافیا، ۱۸۶، ۳۷۷

جکین نات (مدینه)، ۱۶۰

جلال الدین (مولوی)، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۳۳، ۳۳۷

جلال الدین اسبوطی (مولانا)، ۱۸۶

جلالیته، ۱۵۲

جلفا (قریه)، ۴۳۲

جمال اقدس ابهی. نک. بها. الله (حضرت)

جمعیت دینیة امریکانیه در قاهره، ۲۹۰

جنات پر از سیب و خرما و انگور، ۳۰۴

جنات الخلود (کتاب)، ۱۵۷

جنتان، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۳

جنگ و جدال، ۲۹

جنگ و حرب را ممنوع داشت، ۳۸۱

جنون، ۳۱۱

جنین، ۳۵۱

جواد الطباطبائی الکریم (حاج سید)، ۲۳۳

جوان شیرازی. نک. باب (حضرت)

جویار (مسیح)، ۳۸۲

جورجی زیدان، ۲۸۳

جوستینانس، ۱۳۱

جوینی (امام الحرمین)، ۱۵۰، ۳۴۴

جهاد

اذن جهاد، ۳۷۴

جیحون، ۱۴۳

چ

چشبه (طریقه)، ۱۵۲

چهار جوی (مدینه)، ۳۶۵

چهار حرف. نک. حرف

چهار میزان. نک. میزان

چهار نفس. نک. نفس

چین، ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۸۸، ۴۱۸

امت چین و ژاپن، ۳۹۱، ۳۹۲

اهل چین، ۱۵۸

چینی، ۲۸۲

ح

- حروف مقطعه، ۵۱، ۵۲
 هشت حرف، ۱۹۴
 حرمین شریفین، ۱۵۱
 حروب اعلیه، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۳۸۳
 حروب صلیبیته، ۱۳۴، ۱۳۵
 حریت، ۳۸۲
 حزقیال (نبی)، ۲۰۱، ۲۴۱
 ذو الکفل (حزقیال)، ۲۴۱
 رؤیای حزقیال، ۲۰۱
 حسان بن ثابت، ۳۳۳
 حسن (ملا)، ۹۲
 حسن العدوی الحمزوی (شیخ)، ۱۷۷، ۱۹۵
 حسن بن زید علوی، ۱۴۸
 حسن بن علی (امام، حضرت)، ۶۳، ۱۰۶، ۱۴۳، ۲۱۰، ۱۶۹
 حسن بن علی العسکری (امام، حضرت)، ۵۵، ۱۱۷
 حسن عمر (ملا)، ۹۲
 حسین (امام، حضرت)، ۵۱، ۵۲، ۱۴۹، ۲۱۰، ۳۹۱
 سید الشهداء، ۵۲، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
 ظهور حسینی، ۴۰، ۴۳، ۱۸۱، ۲۰۷
 حشر، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۴
 حشر اعظم، ۴۰
 حضارت، ۳۸۷، نک. تمدن
 حضرت اعلی، نک. باب (حضرت) حق
 اسم حق، ۲۹۸
 قول حق جلّ جلاله، ۳۴۱
 کلمه حق منیع، ۲۹۷
 لفظ حق، ۲۸۷، ۲۹۷
 به صراحت لفظ حق بر حضرت رسول علیه السلام اطلاق شده، ۲۹۷
 ندا، الحق، ۳۸۴
 حقوق، ۳۷۵
 حقوق الهیه (حقوق الله)، ۴۲
 حکم ابن ابی نعیم، ۵۷
 حکمای مصر و روم، ۳۴۶
 حکمای یونان و روم و هند و چین، ۴۱۴
 حکمای یونان و رومان، ۱۷۹
 حکیم بای زرگر سمرقندی، ۳۶۴
 حمزه سید الشهداء، ۱۳۷
 حنبلی (مذهب)، ۱۵۱
 حنفی (مذهب)، ۱۵۱
- حارث همدانی (راوی)، ۶۱
 حاقه، ۴۰۵
 حاقه (سوره)، نک. قرآن
 حاکم (علامه)، ۱۹۴
 حبر اعظم، نک. پاپا
 حبشه (بلاد)، ۱۲۸، ۱۳۱
 حبل متین و برهان مبین، ۲۶۶
 حج (سوره)، نک. قرآن
 حج بیت الله، ۳۳۵
 حجیات، ۳۷
 کشف حجیات، ۲۴۶
 کشف حجیات اشارات و استعارات، ۲۳۳
 حجة الوداع، ۱۷۶
 حجت، ۴۴، ۴۵، ۹۴، ۱۱۰، ۱۶۳، ۲۴۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۲۶
 آنرا بر اهل عالم شرقاً و غرباً تمام بالغ داشت، ۷۱
 اعظم حجت، ۴۴
 بای حجة آمنتم بالله من قبل، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۹۷
 حجت بالغه، ۴۴، ۴۵، ۷۶، ۲۶۶، ۳۹۲، ۴۳۱
 حجت هر مکابری، ۲۶۵
 حجیت، ۱۱۶، ۲۰۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۳۹، ۳۹۲، ۴۱۹
 قائم به حجت الله، ۳۳۶
 قل لله الحجة البالغة، ۲۸۲
 حجت بن الحسن (امام، حضرت)، ۵۷، ۱۱۳، ۱۴۹
 رجعت او، ۲۴۴
 حجر (سوره)، نک. قرآن
 حجر و شجر را به تکلم آورند، ۴۵
 حدید، ۲۳۷
 حدید (سوره)، نک. قرآن
 حدیث، نک. احادیث
 حران، ۳۳۵
 حرب، ۳۸۱
 آلات حرب، ۳۴۶
 حرب جمل، ۱۴۱
 حرف
 چهار حرف، ۱۹۴

خَنُوخ، ۳۳۵
 حواریون، ۳۳۳، ۲۵۰
 حواس ظاهره، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۴
 حوریات مستوره، ۲۳۳
 حوریب، ۲۳۷
 حویزه، ۱۵۳
 حیدر ترکمانان اورکنج (امیر)، ۳۶۴
 حیفا (مدینه)، ۲۲۷
 حیوة الحیوان (کتاب)، ۲۷۱
 حیة، ۲۸۸

خ

خاتم الانبیا، نک . محمد خاتم الانبیا .
 خارجی (مذهب)، ۷۳
 خاوران، ۳۶۳، ۳۶۶
 ختا (چین)، ۱۲۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۴۱۵
 اهل ختا، ۱۵۹، ۱۶۰
 ختانیان، ۳۸۸، ۳۹۱
 ختمیت، ۲۰۳، ۲۰۴
 خدا

کتاب خدا، ۱۰۲، ۳۷۶
 کلام خدا، ۱۰۸، ۳۰۹
 هیکل خداوند، ۲۷۰، ۳۴۳
 خداوند، خاوند، خوند، ۳۰۹
 خراسان، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۱۵، ۳۶۲
 امرای خراسان، ۳۶۳، ۳۶۴
 خرافات
 تکمیل علم رَسَم الارض یعنی جغرافیا موجب
 ثبوت بطلان این خرافات گشت، ۱۱۳
 خرافات کثیره، ۳۷۶
 خربندگان اسطبل، ۱۵۳
 خزر (امم)، ۳۰۷
 خزر (بحر)، ۴۰۳
 خزر (بلاد)، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۴
 خطاب حضرت ربّ الارباب، ۲۶۷
 خطابات، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۸
 خطب علویه، نک . علی (حضرت، خلیفه)
 خطبة طتنجیه، ۱۹۹، ۲۹۹، ۳۴۱
 خفّاش یزدی، ۱۶۷
 خلافت، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۱۲، ۲۷۵
 خلافت های ثلاثه امریه و عباسیه و علویه، ۱۴۷
 خلافتیت، ۲۸۶
 خلفا، ۲۳۶، ۲۷۴، ۳۰۷

دابة الارض، ۵۳
 داخلی، ۳۷۵
 دار السلام (مدینه)، ۴۸، ۹۱، ۲۳۳، ۳۲۲
 داسیا (مالک)، ۱۲۸
 دانیا (مملکت)، ۱۳۴
 دانیال (نبی)، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۳۲
 رؤیای دانیال، ۲۰۱
 داود (حضرت)، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۳۴۳
 اَنَا الْاَصْلُ وَ ذَرِیَّةُ دَاوُدَ کَوْکَبُ الصُّبْحِ الْمُنِیرِ،
 ۲۴۳
 ارض داود، ۲۷۰
 ذریة حضرت داود، ۲۴۳
 دبستان مذاهب (کتاب)، ۱۵۷، ۱۶۱
 دَجّال، ۵۳، ۶۳
 دخان، ۲۲۶
 درعیه، ۱۵۱
 درون (مدینه)، ۳۶۳
 دروین، ۳۸۲
 دروینیه، ۳۸۴
 دعای ندبه، نک . ندبه
 دلیل، نک . ادله
 دلیل الصواب الی صدق الکتاب (کتاب)، ۲۵۳
 دم، ۲۲۷
 دمشق، ۱۴۳، ۱۴۵

رموز حشر و نشر و قیامت و رجعت و ظلمت
 شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید
 ارض و فلک و غیرها، ۲۲۸
 علامت رجعت، ۲۱۹
 رجعت خاصه، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۷۷
 رجعت شخصی، ۲۴۵، ۲۴۹
 رجعاً، ۱۲۴
 رحمن
 امر رحمان
 مظهر آن، ۲۶۵
 رَحِیق مختوم، ۳۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶
 رسائل استدلالیه، ۳۶، ۲۶۸
 رسائل ردیه، ۴۰۴
 رسالت

ادعای رسالت، ۷۴
 مقام نبوت و رسالت، ۴۰۱
 رساله ردیه، ۳۹۵
 رسول (حضرت)، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
 ۶۰، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
 ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵،
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳،
 ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳،
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴،
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۴۷،
 ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷،
 ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸،
 ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۷، ۳۹۵،
 ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، هنک .
 محمد خاتم الانبیاء

اخبار از ظهور حضرت رسول، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۹۴
 اَفْکَلْما جَاءَکُمْ رَسُوْلٌ بِمَا لَا تَهْوٰی اَنْفُسُکُمْ، ۲۴۸
 انزوای حضرت رسول، ۴۳۳
 تصدیق رسول مبعوث را موقوف به آیتی
 آسمانی نمایند، ۹۱
 حق یعنی حضرت رسول، ۸۷
 در اثبات حقیقت خود به معجزات استدلال
 نقرموده اند، ۸۹
 در اثبات حقیقت رسول خود جز به قرآن مجید
 احتجاج نقرموده، ۴۶
 صحت رسالت حضرت رسول، ۲۵۸

دو بیت (از اقسام شعر)، ۳۰۷
 دوره اسلام، نک . اسلام
 دولت
 اطاعت دولت، ۴۲
 دومینیکیین، ۱۳۵
 دوناتیین، ۱۲۸
 دیانت، نک . ادیان
 دیانت اسلام، دین...، شریعت...، نک . اسلام
 دیودوروس، ۳۲۸
 دیوسکوروس، ۱۳۱

— ذ —

ذنب
 مصالحت ذنب و غم، ۲۲۲
 ذا نک . ذو ...
 ذبیحه، ۸۵
 ذو الشهادتین، ۱۴۱
 ذو القرنین، ۳۲۸، ۳۳۰
 ذو الکفل، نک . حزقیال (نبی)
 ذو النورین، نک . عثمان (خلیفه)
 ذو الجناحین، نک . جعفر بن ابی طالب (حضرت)
 ذی نک . ذو ...

— ر —

رایات السود، ۲۱۴
 ربّ، ۲۱، ۳۵
 جاء ربّک، ۱۹، ۱۸۴، ۱۸۵
 ربوبیت، ۱۵۷، ۱۸۳، ۲۱۲
 تجلی خاص ربوبیت، ۳۷۲
 مقام ربوبیت، ۱۹، ۴۰۲
 ظهور الربّ، ۲۹۹
 وَ یُعِیْذُ الرَّبُّ الْاِنْسَانَ، ۲۲۱
 وَ اَشْرَقَتْ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا، ۳۹
 هیکل ربّ، ۲۷۰
 یأتی ربّک، ۱۹، ۱۸۴، ۱۸۵
 یوم الربّ، ۱۹، ۳۹، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۲۷، ۲۲۹،
 ۲۳۷، ۲۹۹، ۴۰۵
 ربّ الجنود، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۰
 ربا، ۳۰۹
 ربانین (مذهب)، ۱۲۳، ۱۲۵
 ربیعہ (قبیلہ)، ۳۰۶
 رجعت، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۷۱

ظهور حضرت رسول، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶،

۴۰۵، ۲۸۲، ۲۵۸

یوم آن، ۲۴۷

معارضین و معاندین حضرت رسول، ۴۲۲

میلاد حضرت رسول علیه السلام، ۳۴۵

نصوص رسول خدا، ۳۴۶

رضا (امام، حضرت)، ۱۰۶

رضی (سید، علامه)، ۱۸۷

رعد (سوره)، نک. قرآن

رقیق

ابطال بیع رقیق، ۳۰۸

رکن و مقام، ۵۷

روافض، ۱۴۷

روح

تناسخ ارواح، ۲۲۵

روح الامین، ۴۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۸

روح الحق، ۲۳۲، ۲۵۰

روح القدس، ۴۰، ۲۲۳، ۲۵۰

کیفیت انبثاق آن بین ملت، ۱۳۳

روح الله، نک. الله

روح حکمت و فطانت، ۲۷۰

روح علم و خشیت، ۲۷۰

روح مشورت و قوت، ۲۷۰

روسی، ۴۰۶

روسیه، ۱۳۴، ۱۶۱، ۳۷۸، ۳۹۶

امپراطور اعظم روسیه، ۷۷

لوح حضرت بهاء الله به ایشان، ۴۸

دولت بهیة روسیه، ۳۶۶

روضه مقدسه، ۳۲۱

روضه الصفا (کتاب)، ۳۳۷

روضه خوانی، ۱۵۴

روم (کشور)، ۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱

جبابرة روم، ۷۰

قیاصرة روم، ۶۸، ۱۳۲

روم (مدینه)، ۶۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵

اسقف رومیته، ۱۳۱

کنیسه رومیته، ۱۳۵

رومانیان، ۶۸، ۶۹، ۱۶۸، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۵۹

۳۳۹، ۲۸۲

امرای رومانی، ۱۲۶

حکومت رومانیان، ۱۲۶

فلاسفه رومان، ۳۴۵

رومانیته (ملت)، ۱۲۷، ۳۸۶، ۴۱۱

قیاصرة رومانیته، ۳۹۵

روملی، ۱۲۸

رومیته (مدینه)، ۱۲۷

رومیته (ممالک)، ۲۲۵، ۳۴۵

روایای صادق، ۲۰۱

رویت و مشاهدت، ۲۰۲

ریاضات، ریاضت

آراء اهل ریاضت، ۴۲۳

ریاضات شاقه، ۴۲۳، ۴۲۴

ریشه، ۲۳۷

—ز—

زاب، ۱۴۵

زاهد آهر پوش، ۱۵۳

زیر الاولین، ۲۲۸

زیور، ۴۱۴

زبیر، ۱۴۱

زجاجة، ۲۶۹

زجل (از اقسام شعر)، ۳۰۷

زحل، ۳۳۵، ۳۳۸

زرارة بن اعین، ۲۳۱

زردشت (حضرت)، ۷۳

زمان ظهور زردشت، ۳۰۵

زردشتی (دین، شریعت)، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۱۴۸

۱۵۸، ۲۰۰، ۲۰۵

زردشتی (نفس)، ۴۰۴

زردشتیان، ۹۰، ۱۷۹، ۳۰۵، ۴۱۸

زردشتیته (امت، طائفه، ملت)، ۷۴، ۱۶۱، ۲۰۵

۲۰۸، ۳۵۹

زقوم، ۲۳۲، ۳۶۷، ۳۶۹

زکریا (نبی)، ۲۰۱، ۳۴۳

زمر (سوره)، نک. قرآن

زمین، ۵۴، ۸۳، ۲۰۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲

۲۷۲، هنک. ارض

آفتاب را در وقت ظهر غایب و آفل خواهم کرد و

زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود،

۲۴۲

زوال آسمان و زمین، ۲۰۵

زند (کتاب)، ۲۰۰

زند (لغت)، ۳۰۵

زنفون، ۳۲۸

زواج

آداب زواج، ۴۲

زهرة، ۳۳۵

زید ابن علی بن الحسین (امام)، ۱۴۵، ۱۴۸

- زيد بن حارثة، ١٣٧
 زيد بن رواح، ٤١٩
 زیدیه (مذهب)، ١٢٣، ١٤٥، ١٤٨، ١٦٥، ١٦٧، ٤١٠
 انتم زیدیه، ١٤٦
 زين العابدين خان فخر الدوله، ٩٢
 زينة التواريخ (كتاب)، ١٥٧
 —ر—
 ژاپن
 امت چين و ژاپن، ٣٩١، ٣٩٢
 ژاپون، ٤١٥، ٤١٨
 ژاپونيان، ٣٨٨، ٣٩١
 —س—
 ساحر، ٢٩٨، ٣٥٥
 سادات، ٤٢٦
 دو سيد جليل، ٤٣٢
 سادات فارس، ٢٣٣
 ساسانيه (دولت كبيره)، ٣٠٥
 ساعت (وقت ظهور)، ٣٩، ٤٠
 زلزله الساعه، ٢٢٦
 ساعت صغرى يعنى قيام مهدى، ١٧٧
 سافور
 صوت السافور العظيم، ٢٣٥
 سام (پسر نوح)، ٢١٠
 سامره (شومرون)، ١٢٤، ٣٧٠
 سامرى، ٣٢٩
 سامريه (قوم)، ١٢٥، ٣٧٠
 سانسكريت (لغت)، ٣٠٥، ٣٠٧
 ساهره، ٤٠٥
 سبأ (سوره)، نك . قرآن
 سبت و طلاق
 آداب آنها، ١١٢
 ستاره، ٢٧٥، ٣٢٦، ٣٤٠
 دوازده ستاره، ٢٤٣
 ستاره درخشنده صبح روشن، ٢٤٣
 ستاره صبح، ٢٢٣
 سجاح، ٧٥، ١٦٧، ٢١٨
 سجنه (سوره)، نك . قرآن
 سجع، ٣٠٢
 سجن اعظم، ٤٣٢
 سحاب
 يوم ظلام و قتام يوم سحاب و سحاب، ٢٢٧
 سر الله الاكرم، نك . عبد البهاء عباس (حضرت)
 سرداب سامره، ١١٨
 سردار اعظم، ٢٦٤
 سردنيا، ١٤٨
 سريان، ١٣٦، ٣٣٤
 سعد الدوله يهودى، ٢١٨، ٢٧٦
 سعيد بن يوسف معروف به سعدى فتمسى، ٢٥٤
 سفر مقدس، ٢٢١
 سفسفه، ٢٩٣
 سفيان
 سلسله سفيانيه، ٢٧١
 سفينه حمرا، ٢٤٠
 سقاج، نك . عبد الله سقاج
 سلاح
 حمل آن، ٤٢
 حمل سلاح را بدون اذن دولت حرام فرمود، ٣٨١
 سلطان (لوح، كتاب)، ٩٥
 لوح حضرت شاهنشاه، ٤٨
 سلطان حقيقى، ٩٧، ٣٨٦
 سلطان محمود سبكتكين، ١٥٣
 سلطنت، ٣٤٤
 سلمان فارسى، ١٧٦، ٢١٤، ٢٨٥، ٣٣١
 سليمان (حضرت)، ١٢٤، ٣٢٨
 سليمان خان، ١٢١
 سليمان طرابلسى، ١٥٧
 سماء، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٣٢٦، ٣٣٠، ٣٦٨
 هنك . آسمان
 آيات سماويه، ٤٨
 آيت سماويه
 طلب آن، ٩٣
 احكام سماوى قبل، ٣٨٩
 اخبار سماويه، ٣٤٥
 اذا السماء انفطرت، ٢٦٨
 اذا السماء انشقت، ٢٢٦
 اطلاق لفظ سماء، ٢٣٦
 امطار سماويه، ٤٤
 انعدام سموات، ٢٢٦
 انفطار سماء، ٢٠٥، ٢٠٨، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦
 انفطار سماء، ٢٣٥، ٢٤٤، ٢٦٨
 انفطار سماء ديانت اسلاميه، ٢٣٦
 تبديل ارض به سماء، ٢٢٦
 تظلم السموات من فوق، ٢٣٩

سحاب السماء، ۲۳۸
 صف سماویہ، ۲۵۷، ۲۴۶، ۲۲۴، ۹۹، ۴۴، ۳۵۸، ۳۵۱
 وعود و بشارات آن، ۲۵۷
 طیّ سما، ۲۲۶
 قضاوت سماویہ، ۳۷۶
 قوّت غالبہ سماویہ، ۴۱۲
 کتب سماویہ، ۱۶۷، ۱۶۱، ۵۰، ۴۶، ۴۳، ۳۹، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۲۶، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۵، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱
 کلمات اصلّیہ سماویہ، ۴۲۷
 الکواکِبُ تتساقطُ مِنَ السَّمَاءِ، ۲۳۵
 لفظ سما، ۲۷۵
 مانده سماویہ، ۴۱، ۵۴، ۲۳۲
 سما، امر را بدون عمادی از علوم ظاهره و...
 امثالها مرفوع دارد، ۲۸۷
 سمرقند (مدینه)، ۵۰، ۳۱۱، ۳۶۳، ۳۶۴
 اهل سمرقند، ۳۶۵
 سنۃ الستین، ۵۳
 سنّت، نک. تسنن، سنّت، سنی
 سند، ۱۹۰، ۱۹۱
 سنن، ۲۲۴، ۴۳۳
 احياء سنن مکذّبین، ۳۹۷
 سنن اعتراضات ماضیه، ۳۵۵
 سنن مکذّبین سلف، ۳۹۸
 سنن هالکین پیش، ۳۹۸
 سنی، نک. تسنن، سنّت، سنی
 سوریه، ۶۰، ۶۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱
 ۱۴۳، ۱۸۶، ۲۳۳، ۳۱۶، ۳۲۱
 اهالی سوریه، ۳۷۹
 بلاد شام و سوریه، ۲۷۷
 سوسمار تکلم کردن، ۴۵
 سوسنہ سلیمان طرابلسی (کتاب)، ۱۵۷
 سورفستانہ، ۴۱۳
 سوق عکاظ، ۳۰۶
 سیاست

به عدم دخول و مداخله در امور سیاسیه امر
 نمود، ۴۲
 سیبویه، ۲۹۶، ۳۰۰
 سید، نک. سادات
 سید الشهداء، نک. حسین (امام، حضرت)

سیبلیا، ۱۴۸
 سیبلیتین، ۱۲۸
 سیف، ۱۹۲

مقصود سیف کلام الہی و حجۃ الہیہ و وحی
 سماوی است، ۱۹۱
 سیف اللہ، نک. اللہ
 سیما و لا سیما، ۳۲۵
 سینا،
 یرتہ سینا، ۸۴
 طور سینا، ... سینین، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۲
 سینہ زنی، ۱۵۴

ش

شریعت نبویہ، نک. اسلام
 شاتول (طالوت)، ۱۲۳، ۳۳۰، ۳۴۳
 شاخه، ۲۳۷، ۲۷۰
 شاذلیہ (طریقہ)، ۱۵۲
 شارع، ۴۱۰
 شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص
 مجاهد تواند تمیز داد، ۷۵
 شارعیت، ۱۸۳، ۲۱۲
 رتبۃ شارعیت، ۱۹
 مقام ربوبیت و شارعیت، ۴۰۲
 مقام شارعیت، ۶۶، ۱۰۱، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۸۳
 ۱۸۵، ۳۲۳، ۳۹۳، ۴۰۸
 شاعر، ۳۵۵
 شافعی (مذهب)، ۱۵۱
 شام (بلاد)، ۶۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳
 ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰
 امرای شام، ۱۴۱
 بلاد شام و سوریه، ۲۷۷
 مسلمین بلاد شام، ۳۱۷
 ملوک شام، ۱۳۴
 شاول، نک. شاتول (طالوت)
 شاهد آن معنی، ۲۳۶
 شاهرخ گورکان، ۱۴۹
 شاهنشاه (حضرت)، ۹۵، ۳۶۴
 شبہات، ۲۰، ۳۷، ۳۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۸۹، ۳۹۷
 ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۳
 دفع شبہات، ۲۴۶
 ستائر کثیفۃ شبہات، ۳۱۲

- شبهات سابقین، ۳۹۹
شبهات کفار قبل، ۳۹۸
شبهات واهیه، ۳۲۵
شجره، ۳۶۰
شجره خبیثه، ۲۱۷
شجره طیبه، ۲۱۷
شجره مبارکه، ۲۶۹
اوراق آن، ۲۷۰
شجره ملعونه، ۲۷۱
شجره واحد، ۳۸۱
شداد، ۳۸۶
شرائع، شریعت، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۸۹، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۸۷
احدی جز مظاهر امر الله قادر بر تشریع شرائع
نه، ۳۹۴
تأسیس شریعت، ۲۴۱
تجدد شرائع، ۳۳۷
تجدد شرائع و احکام، ۲۳۵
تزلزل شریعت مقدسه، ۲۲۴
تشریع شرائع، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۱۰۸، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۸۶
تشریع شرائع را از نتایج عقول بشریه می
شمارند، ۱۶۷
تغییر شرائع نظریه تغییر مقتضیات بوده، ۳۷۵
شارع شرائع، ۲۴۸، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۵۵
شرائع سابقه، ۲۲۸
شرائع ماضیه، ۴۲
شرائع و آداب بشریه، ۳۷۴
شرائع و آداب طبیعیه، ۳۷۴
شرائع و ادیان، ۳۸۲
شریعت ابدیه، ۲۰۱
شریعت باطله کاذبه، ۶۷
شریعت جدید، ۷۰، ۱۲۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۸۶، ۳۷۶
شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند
شناخت، ۷۵
شریعت مجعوله، ۶۸، ۷۵
شریعت ناقصه، ۳۷۴
لزوم تجدید شرائع، ۳۷۲
منکرین شرائع، ۳۸۴
میقات تجدید شرائع، ۳۷۳
شرح آیات مؤرخه (رساله، کتاب)، ۵۶، ۲۴۳
- شرح الزیارة (کتاب)، ۵۰
شرحبیل بن ذی الکلاع، ۱۴۲
شرع جدید، ۶۰، ۷۰، ۱۸۴، ۳۷۶
شرف الدین بوسیری (شیخ)، ۲۷۶
شرق اقصی، ۷۲، ۲۸۸
شرک، ۲۸۸، ۲۸۹
شریعت، نک. شرائع
شعر، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۷، ۴۳۲
قواعد شعریه، ۳۰۶
شعر طاوس و شغال، ۴۳۳
شعراء (سوره)، نک. قرآن
شعرانی (امام)، ۱۹۶
شفعاء، ۲۳۱
شمس، ۷۲، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۶۸، هنک. آفتاب
الفاظ شمس و قمر، ۲۲۲
ایام افول شمس هدی، ۳۱۹
این الشمس الطالعة این الأتصار المنيرة، ۲۴۵
تشرق شمس البر و الشفاء، ۲۳۷
نظلم الشمس و القمر، ۲۳۵، ۲۴۹
تغیب الشمس عن الأنبياء، ۲۴۱
شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور باز ماند
و ستاره‌های سما ساقط شود و ارکان ارض
تزلزل یابد، ۲۱۹
شمس حقیقت، ۹۴، ۲۲۹، ۲۳۹، ۳۴۴
اشراق آن، ۳۹۹
اعراض از آن، ۲۳۵
طلوع آن، ۳۴۰
غیبت آن، ۶۵
مظاهر آن، ۹۷
شمس سعادت، ۲۴۲
شمس عزت، ۲۳۹
شمس و قمر به ظاهر بی نور گردد، ۲۳۴
شمس و قمر تاریک گردند، ۲۲۲
شمس و قمر ظاهری، ۲۷۳
طلوع شمس از مغرب، ۵۳، ۲۴۴
ظلمت شمس، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵
ظلمت شمس و قمر، ۲۵۲
عبده شمس، ۳۹۲
غریت شمسا إذ بعد نهار خربت و خجلت، ۲۳۹
مقصود حق جل جلاله از ذکر شمس و قمر، ۲۴۱

نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید،
۲۳۹

و يَكُونُ نَوْرُ الْقَمَرِ كَنَوْرِ الشَّمْسِ، ۲۳۹
يَقُولُ السَّيِّدُ الرَّبُّ إِنِّي أُغَيِّبُ الشَّمْسَ فِي الظَّهْرِ وَ
أَقْتِمُ الْأَرْضَ فِي يَوْمِ نَوْرٍ، ۲۴۲

شمس الذین محمد قهستانی، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶
شمس الشعرا سروش، ۲۷۴
شمس بخاری (میرزا)، ۳۶۴
شمشیر، ۲۳۹
شمعون. نک. پطرس رسول
شوری (سوره). نک. قرآن
شوشتر، ۱۵۳

شومرون (سامره)، ۸۵، ۱۲۴

شهاب الذین احمد بن عبد ربه الاندلسی، ۲۷۵
شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل
الرحمن مانند زرع بذر طیب، ۱۶۵
شهادت برهان حقیقت و صدق است، ۱۶۴
شهادت شهدا، ۱۶۳

شهر بنی موسی. نک. موسی
شهرستان، ۳۶۳

شیت (پسر آدم)، ۲۱۰، ۳۳۵
صحف شیت، ۳۳۵

شیخ اشراق و سید فلاسفه. نک. الهیاکل (کتاب)
شیخ تغلیس. نک. شیخ، شیخ الاسلام
شیخ، شیخ الاسلام (جناب، حضرت)، ۳۶، ۳۷،

۳۸، ۴۹، ۷۵، ۷۶، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰،
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹،
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸،
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱،
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۶،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱،
۲۶۲، ۲۸۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵،
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲،
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۳،
۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۴،
۴۳۳

شبهات جناب شیخ، ۱۹، ۱۸۰، ۲۲۰، ۲۳۵
شیخ تغلیس، ۴۰۸

عبد السلام (شیخ)، ۳۶، ۳۷۸، ۳۸۳
مبلغ علم ایشان، ۳۲۴
مبلغ علم جناب شیخ به عریّت، ۳۲۵

مبلغ علم و اطلاع و ارتباط ایشان به قرآن
شریف، ۲۹۸

شیخین (ابو بکر و عمر)، ۱۴۳، ۱۵۰
محبّین شیخین، ۱۴۶، ۱۴۷
شیر مانند گاو گاه خورد، ۶۶
شیراز (مدینه)، ۴۱
شیروان، ۳۶۲

شیعه. نک. تشیع

شیعی. نک. تشیع

شیلو (حضرت مسیح). نک. مسیح (حضرت)

—ص—

صابنه (امّت، طائفه، ملت)، ۷۲، ۲۹۱، ۳۰۱،
۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۶، ۴۱۷

مبدأ دیانت صابنین، ۴۱۶

صابنه (دین، شریعت)، ۱۵۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶،
۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷

صابی بن ادریس، ۳۳۵

صاحب امر. نک. الله: امر الله

صاحب حقیقی، ۳۴۷

صاحه، ۴۰۵

صادق (امام، حضرت). نک. جعفر بن محمد
الصادق

صادق و کاذب، ۲۸۱

صادوقیان، ۱۲۵، ۲۱۶

صالح (حضرت)، ۳۲۸، ۳۳۹

صباحیه (مذهب)، ۷۰، ۱۴۹

صحابه، ۶۲، ۶۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۸۱، ۲۸۶، ۴۱۹،
صحافت

آداب صحافت، ۱۱۵

صحف اولی، ۴۶، ۲۲۸، ۲۴۶

صحف سماویه. نک. سما

صحیح مسلم (کتاب)، ۱۹۴، ۲۱۴

صرفیون، ۲۹۶

صعصعه بن صوحان (راوی)، ۶۳

صفینا (نبی)، ۲۲۷

صفویه، ۱۴۸، ۱۵۴، ۳۶۲

پادشاه صفوی، ۳۶۲

صفین، ۱۴۱

شهیدان صفین، ۳۸۴

غزوه صفین، ۱۲۱

صقلاب، ۲۳۳، ۲۸۶

صکصون، ۱۳۱

صلاح الذین ایوبی، ۱۳۴، ۱۴۹، ۲۳۰

صلوة، ۳۳۵
 صلیب، ۴۱۷
 صموئیل (نبی)، ۳۴۳، ۱۲۳
 صواعق (کتاب)، ۱۹۶، ۱۹۴
 صرفیه، نک. تصرف
 صوم، ۳۳۵
 صهرین (عثمان و علی)، ۱۵۰
 صهیون، ۲۲۷
 صین
 امت صینیّه، ۴۱۷
 صینیّه (دین، شریعت)، ۷۰

ض

ضباب، ۲۲۷
 یوم ظلام و قتال یوم سحاب و ضباب، ۲۲۷
 ضریح، ۲۳۲

ط

طالوت، نک. شانول
 طبرانی (راوی)، ۱۹۵، ۱۹۴
 طبرستان، ۱۴۸
 طبریّه (دریاچه، بحیره)، ۶۳، ۶۴، ۲۷۰
 طبریّه (مدینه)، ۶۴
 طبیعیین، ۲۳۴، ۳۸۲
 طرفه (نجم)، ۳۴۱
 طسم (قوم)، ۳۰۶
 طلحه، ۱۴۱
 طلقا، ۱۳۷، ۱۴۰
 طلیحه اسدی، ۶۹، ۷۵، ۱۶۷
 طوطی صفت، ۴۰۸
 طه (سوره)، نک. قرآن
 طهران، ۲۰، ۹۳، ۳۶۴
 اهل طهران، ۹۴
 علمای طهران، ۹۵
 طیاربوس، ۶۴
 طیطوس (قیصر رومانی)، ۷۳، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶
 طیور حدائق علم، ۳۵۶
 طیور لیل، ۲۴۰

ظ

ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب، ۲۰۵
 ظن و تقلید، ۳۵۸
 ظهور

مقام ظهور، ۲۹۹

ظهور اعظم، ۳۷، ۴۳، ۴۹، ۶۳، ۶۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۰۴، ۱۶۲، ۱۷۳، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۲۳، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۳۲، ۴۳۴
 دلیل آن، ۲۶۶
 ظهور اول، ۳۹، ۴۳، ۱۸۱
 ظهور ثانی، ۳۹، ۴۳، ۶۰، ۶۵، ۶۹، ۱۸۱
 ظهور حسینی، نک. حسین (امام، حضرت)
 ظهورات آتیّه، ۲۴۹
 ظهورات بعد، ۲۲۲

ع

عاد (قوم)، ۳۵، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۱۸۸، ۳۰۶
 عازار، ۳۴۲
 عاشورا، ۱۲۱، ۱۵۹
 عاضد لدین الله، ۱۴۹
 عالم کون، ۲۳۴
 عالم همجیت و ترخش، ۲۵۵
 عاموص (نبی)، ۲۴۲
 عامی، ۲۸۶، ۴۳۳
 عایشه ام المؤمنین، ۱۴۱
 عباس (عمری پیغمبر)، ۵۱
 بنی العباس، ۱۴۵، ۱۴۶
 خلفای عباسیّه، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲
 عباسیّه (خلافت)، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۷۴
 قائم ولد عباس، ۵۲
 عبد البهاء عباس (حضرت)، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶
 سر الله الاکرم، ۳۵
 غصن الله الاعظم، ۳۵
 غصن سدره مبارکه، ۶۵، ۲۷۰
 فرع منشعب از اصل قدیم، ۲۳۹، ۲۷۰
 مرکز عهد و میثاق، ۴۳
 مرکز میثاق، ۲۴۰، ۲۷۰
 مولی الوری (حضرت)، ۳۱۷
 نیر میثاق، ۱۰۷
 عبد الحسین مجتهد طهرانی (شیخ)، ۹۱، ۹۲
 عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك
 الملقب بالداخل، ۱۴۶
 عبد السلام (شیخ)، نک. شیخ
 عبد العزیز (پادشاه عربستان)، ۱۵۱
 عبد الکریم طهرانی (حاجی)، ۲۰
 عبد اللطیف شوشتری (مورخ)، ۱۵۰

- عبد الله بن القانده عمرو، ۳۸۲
عبد الله سقاح (قائم آل عباس)، ۵۲
بر عرش خلافت هاشمیة جالس شد، ۱۴۵
عبد الله التندیم الادریسی، ۳۸۲
عبد الله بن ابی قحافه، نک. ابو بکر (خلیفه)
عبد الله بن رواحه، ۱۳۷
عبد الله بن زبیر، ۱۴۴
عبد الله بن علی (عمری سقاح)، ۱۴۵
عبد الملک بن مروان، ۱۴۴
عبد الوهاب شعرانی، ۵۳، ۶۱
عبری (لغت)، ۱۱۲، ۲۰۱، ۲۵۱، ۳۰۷
عبید، ۲۵۲
عبید الله اوزبک امیر بخارا، ۳۶۲
عبید الله بن عمر، ۱۴۲
عبید الله بن محمد بن عبد الله بن میمون بن محمد
بن اسمعیل بن جعفر الصادق، ۱۴۸
عبید الله خان، ۳۶۳
عثمان (خلیفه)، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۱
ذو النورین، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
عثمانی (دولت)، ۴۱، ۲۸۳
عجل الذهب، ۳۲۹
عجم، ۶۲، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۵
اکاسره عجم، ۱۵۸
عدل و احسان، ۳۸۰
عدنان، ۳۰۶
عذاب و ثواب، ۲۳۴
عراق (بلاد)، ۵۶، ۹۱، ۹۲، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵
۱۵۱، ۱۶۷، ۲۳۳، ۳۶۲
رؤسا و اکابر عراق، ۹۱
نساگ عراق، ۱۴۲
عرب، ۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۸۲
۲۸۶، ۲۸۸، ۳۳۰، ۳۳۴
اکابر نصاری عرب، ۲۸۳
امت عربیه، ۳۰۶، ۳۸۰
امرای عرب، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۸۱
جهال عرب، ۱۰۲
خلفای عرب، ۳۰۵
رؤسای عرب، ۲۲۵
سیف امرای عرب، ۲۸۹
فصحای عرب، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲
قیانل عرب، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۱
کفار عرب، ۱۳۷
کلام العرب، ۲۹۳
کلام فرس و عرب، ۲۷۸
- عرب بانده، ۳۰۶
عرب عاریه، ۳۰۶
عرب مستعربه، ۳۰۶
عریستان، ۱۱۴
عربی (لغت)، ۶۲، ۹۹، ۱۳۲، ۲۶۹، ۲۷۸
۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۰۸
تدوین لغت عربیه، ۳۰۷
علم عربیت، ۲۷۲
قانون لسان عرب، ۳۰۰
قواعد عربیت، ۳۰۱
قوانین لغت عربیت، ۱۹۵
لغت دارجه، ۲۰
لغت عربیه قدیمه، ۲۰
عرش، ۲۹۲، ۳۶۰
ابدان مقدسه مظاهر امر الله را عرش الهی
دانسته، ۳۰۴، ۳۶۰
در تشریب افلاک سبعة و کرسی و عرش به
خرافات سابقین متشبث، ۳۶۰
مقصود از عرش قلب مقدس صاحب امر است،
۳۰۳
عروة الوثقی، ۴۲۵
عزرای کاهن عبری، ۷۲
عزیز
زنده شدن حمار عزیز، ۳۲۸
عشتاروت، ۱۲۴
عشق آباد، ۲۷۵، ۳۹۶
عطارد، ۳۳۵
عقاند
حریت عقاند، ۳۷۹
عقاند نسفی، ۱۵۰
العقد الفرید (کتاب)، ۲۷۵
عکّا (مدینه)، ۴۱، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۱۱
۴۳۲
قاضی عکّا، ۳۱۹
علاء الدین خلجی، ۲۱۸
علامات، ۳۳۲
عدم ظهور علامات، ۲۶۰
علامات و امارات، ۲۰۵
علاؤ (سید)، ۱۶۷
علم
مجادلات علمیه، ۲۸۱
علم رسم الارض، نک. ارض
علما و اکابر نجف و کربلا و کاظمین، ۹۱

غصن الله الاعظم. نک. عبد البهاء عباس
(حضرت)

غلات (مذهب)، ۷۳

غلبه باطنیه روحانیه، ۴۱۷

غلبه تام، ۱۹۲

غلبه تامه ظاهریه و باطنیه، ۴۱۷

غلو، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹

غمام، ۳۵۲

آفتاب را به غمام خواهم پوشانید، ۲۴۱

ظهور غمام، ۲۲۶

غمام این اوهام، ۲۷۹

غمام غلیظ غیبی، ۳۲۷

غمام کثیف جهل و غباوت، ۳۲۵

غنم

مصالحت ذنب و غنم، ۲۲۲

غیب

اخبار از غیب، ۲۸۰

ادعای علم غیب و قدرت، ۷۸

اسرار غیبیه، ۳۵۰

قوة غیبیه، ۲۸۷

واردات غیبیه، ۴۱۳

غیبه البحار (کتاب)، ۲۳۱، ۳۹۲، ۴۲۱

غیبت

آیات غیبت، ۵۵

— ف —

فتنه مظلومه، ۹۳

فارس، ۴۱، ۵۲، ۵۵، ۱۳۸، ۲۱۴، ۳۰۵

فارسی (لغت)، ۲۰، ۹۵، ۲۳۳، ۲۶۹، ۲۷۸

۳۰۵، ۳۰۹، ۴۰۷

فارقلیط، ۲۵۰

المظهر الاعظمی الانوری الاریحی الفارقلیط کما

انذر المسیح، ۲۳۰

ان الفارقلیط الذی یُرسلهُ اَبی بَاسِی یُعَلِّمُکُمْ کُلَّ

شیء، ۲۳۰

فاطمه (حضرت)، ۱۰۳

لوح فاطمه، ۱۰۳

فاطمیه

خلفای فاطمیه، ۱۵۲

فاطمیه (خلافت)، ۱۴۹

فاندر نسای، ۷۱، ۳۲۹

فاندربرج (مسبو)، ۳۸۲

فتشیه (دیانت)، ۷۲، ۷۴، ۱۵۸

فتوحات احمدیه (شرح، کتاب)، ۲۷۷

فخار، ۲۳۲

فجر، ۲۲۳

فجر هدایت، ۲۲۵

فخر الدین رازی (امام)، ۹۹، ۳۴۴

فرانند (کتاب)، ۱۹

فرائض، ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۶۲، ۳۸۳

الفرائض و الأحکام، ۲۳۷

فراعنه، ۳۸۶

غلبه کلدانیان بر فراعنه، ۲۴۱

فراعنه مصر، ۱۲۳

فرزدق، نک. همام بن الغالب

فرس (ملت)، ۱۵۸، ۳۰۷، ۳۶۳

اکابر ماضیه فرس، ۲۰۶

جبابره فرس، ۷۰

کلام فرس و عرب، ۲۷۸

فرشته، ۲۴۳

فرع منشعب از اصل قدیم، نک. عبد البهاء عباس
(حضرت)

فرعون، ۹۱، ۱۸۸، ۳۲۹

فرغانه، ۱۴۴

فرنساوی، ۱۶۲، ۴۰۶

فرومنتیوس، ۱۲۸

فریسیان، ۱۲۵، ۲۱۶

فصاحت، ۳۱۱، ۴۰۶

فصاحت و بلاغت، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰

۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۰۸

قواعد آن، ۲۷۲، ۲۷۸

گمان کردند که سبب حجیت و دلیلیت قرآن

مجید فصاحت و بلاغت آیات او است، ۲۸۱

نصحا، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳

۳۱۱، ۳۲۳

فصل الخطاب (کتاب کبیر)، ۵۰

فضل الله الکاتب العراقی، ۲۷۶

فضیل بن یسار (راوی)، ۱۰۲

فطرت، ۲۸۵

فقاقت، ۳۰۳

نقه

علم نقه، ۲۸۹

نقها و علما، ۴۲۲

همواره اعداء علم فقهای جاهل بوده اند، ۲۳۰

نقهاء ذلک الزمان، ۱۷۵

نقهاء ذلک الزمان أشر الفقهاء، ۳۷۵

فقهائ آن زمان شریع تر فقهائی هستند که در زیر

آسمان نمودار گشته اند، ۱۰۳

فلاسفه، ۶۷، ۱۵۸، ۲۸۷، ۳۲۳، ۴۱۳، ۴۱۸،

۴۲۴

شباهت فلاسفه، ۲۳۴

عقاید فلاسفه یونان و مصر، ۴۲۰

فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی علیه

السلام بودند، ۴۲۰

فلاسفه ثورث سنه ۱۷۹۳ در پاریس، ۲۱۸

فلاسفه سلف، ۴۲۰

فلاسفه عظام، ۲۲۸

فلاسفه یونان و رومیّه و سوریّه، ۲۲۵

فلاسفه یونان و رومان و مصر و کلدان، ۱۵۲

فلسطین، ۱۳۴

فلسفه، ۲۲۵، ۲۶۷، ۴۲۰

فلک، ۳۴۵

اطباق فلک، ۳۴۶

امارات فلکیّه، ۳۴۶

در ترتیب افلاک سبعة و کرسی و عرش به

خرافات سابقین متشبّث، ۳۶۰

علم فلک، ۱۸۶

معارف فلکیّه، ۳۴۵

نجوم فلک، ۳۳۸

فلکیّات، ۲۴۳، ۳۶۰، ۳۷۷

فنز، ۲۸۹

فوتیوس، ۱۳۳

فؤاد، ۴۱۹

اهل فؤاد، ۲۲۹

روح فؤاد، ۲۰۲، ۲۸۱، ۲۸۵

فیان، ۱۳۵

فیروز دیلمی، ۱۳۸

فیروز شاهنشاه ایران، ۱۳۱

فیض (علامه)، ۵۱

فیلو (تاریخ)، ۱۲۵

فیلیپیکوس باردانس ملک یونانی، ۱۳۲

فینیقیّه، ۳۷۹

فینیقیّین

ملوک فینیقیّین، ۱۲۴

فتومی. نک. سعید بن یوسف

ق

ق (سوره)، نک. قرآن

قائم، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۹۸، ۱۰۱،

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۹،

۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۹،

۲۱۰، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۰۳،

۳۰۴، ۳۴۶، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۰۲،

۴۱۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۰

احادیث کثیره به صراحت بر مظلومیت قائم

موعود و قتل اصحاب و سفک دماء طاهره

و احراق اجساد طیبّه ایشان وارد شده، ۱۰۲

اخبار ظهور قائم موعود، ۳۹۴

اسم الذّ اعدای قائم آل محمّد، ۳۷۰

اصحاب قائم، ۱۶۸

امر او به سهولت و آسانی غالب نمی شود، ۱۰۵

امر قائم، ۱۰۶

امر قائم موعود، ۴۲۵

این اوهام که قائم با غلبه ملکیت و سلطنت

ظاهره خروج خواهد فرمود از اوهام قدیمه

است، ۱۹۲

به او وعده غلبه تام و تسلّط عام داده شده،

۱۰۱

چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنج

کمتر باشد، ۵۸

حوادث ایام ظهور قائم، ۱۰۹

در اثبات قائمیت حضرت باب اعظم عزّ اسمه،

۲۶۶

در سنّ جوانی خروج می فرماید، ۵۶

سبب اعراض اهل اسلام از قائم موعود، ۱۱۱

شهادت قائم آل محمّد، ۳۹۱

ظهور او بر وفق آمال کاذبه و عقائد باطله خلق

نخواهد بود، ۱۰۶

ظهور قائم، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۱۰۲،

۱۰۵، ۱۱۲، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۳،

۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۰،

۲۷۱، ۳۰۳، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۴،

۳۹۱، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۲۴

صیحه ظهور قائم، ۴۱

ظهور قائم موعود ظهور کلیّ شارعیّت است،

۳۷۲

قرب ظهور قائم موعود، ۳۳۱

کتاب خدا را در ردّ او تأویل می کنند، ۱۰۲

گاهی آیات قرآن را محرفاً بر ضدّ امرش تفسیر

کنند، ۴۲۲

گویا آن وجود اقدس را قائم به امر ملاّها

دانسته اند نه قائم به امر الله، ۲۴۸

مانند حضرت رسول دعوتی تازه از سر گیرد

و امری جدید ادّعا فرماید، ۱۱۱

مقام قائم موعود، ۱۹
 قائم ولد عباس، نک. عباس (عموی پیغمبر)
 قانمیت
 مقام قانمیت و مهدویت، ۴۰۱
 قادریه (طریقه)، ۱۵۲
 قارعه، ۴۰۵
 قاموس (کتاب)، ۳۵۷، ۳۴۱
 صاحب القاموس، ۲۹۷
 قاهره، ۱۴۹، ۳۲۲
 مدینه قاهره مصر، ۲۵۴
 قاهریت، ۲۸۶
 قبائل، ۲۷۵
 اتحاد ملل و قبائل، ۲۳۳
 ینوح کُل قبائل الارض، ۲۳۵
 قبرس، ۳۸۰
 قبور
 قیام من فی القبور، ۲۴۴
 قحطان (قبیله)، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۶
 قدس شریف (مدینه)، ۷۳، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۸۶
 اخبار از خرابی قدس شریف، ۲۳۸
 قرآن، ۱۹، ۳۵، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱،
 ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۹،
 ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰،
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷،
 ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸،
 ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹،
 ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹،
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷،
 ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۵،
 ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹،
 ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۱،
 ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶،
 ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۳،
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰
 آل عمران (سوره)، ۸۴، ۲۹۲، ۳۰۱
 آنرا حجّت بالغه و معجزه باقیه خوانده اند، ۴۵
 آیات قرآنی، ۳۹، ۴۵، ۵۰، ۶۹، ۸۶، ۹۰،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۴

۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۲، ۲۶۰، ۲۶۷،
 ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۲۵، ۳۴۸، ۳۷۵،
 ۳۷۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۱۳، ۴۲۲
 تکذیب آنها، ۲۵۱
 ظواهر آنها، ۴۲۴
 ظهور بطون آیات قرآن، ۳۵۱
 علو مقام آنها، ۲۸۰
 احکام قرآن، ۱۶۶
 از آن نماد جز نوشته اش، ۱۰۳
 استعارات قرآنی، ۲۷۲
 اشتمال قرآن را بر حکم عالیه و خواص و فوائد
 نافع، ۲۸۰
 اعتراض بر قرآن، ۲۹۴
 اعجاز قرآن، ۲۸۲، ۲۸۳، هنک. معجزه القرآن
 سبب اعجاز و حجیت قرآن شریف، ۲۸۴
 اعراف (سوره)، ۱۰۸، ۱۶۳، ۲۰۲، ۲۳۱،
 ۲۹۱، ۳۷۳
 امت عربیه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند،
 ۲۸۱
 انبیا (سوره)، ۲۹۲
 انعام (سوره)، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۳۷۳
 انفال (سوره)، ۲۸۳
 انفطار (سوره)، ۲۲۶
 براءه (سوره)، ۲۹۰
 بشارات قرآن، ۳۵۲
 بقره (سوره)، ۴۷، ۵۱، ۸۴، ۱۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰،
 ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۴۳
 بلاغت قرآن، ۲۷۳
 بنی اسرائیل (سوره)، ۴۷، ۸۰، ۸۸، ۲۷۱
 بیان صحف اولی است، ۲۲۸
 تأثیر قرآن، ۲۸۹
 تاویل قرآن، ۲۳۱، ۲۴۸، ۳۶۸
 تحلی به قرآن مجید فرمود، ۲۸۱
 تحریم (سوره)، ۲۹۰
 تفسیر قرآن، ۲۷۲
 تکذیب قرآن، ۲۳۰، ۲۳۱
 جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود،
 ۴۲۸
 حاقه (سوره)، ۴۷
 حج (سوره)، ۵۵، ۱۵۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۱۶
 حجر (سوره)، ۱۱۰
 حجیت قرآن، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۹
 حدید (سوره)، ۲۹۴، ۴۲۳
 حقائق قرآنی، ۳۰۲

خلاصه استدلال قوم در اثبات حجیت قرآن،

۲۸۲

دلایل قرآنی، ۹۲

ذکری در کتاب در خصوص فصاحت و بلاغت

آن نیست، ۲۸۶

رعد (سوره)، ۸۷

زمر (سوره)، ۷۳

سبا (سوره)، ۵۵

سبک قرآن، ۲۸۳

سجده (سوره)، ۵۴

شعرا (سوره)، ۲۲۸

شوری (سوره)، ۶۷، ۳۸۷

طه (سوره)، ۶۶

عنکبوت (سوره)، ۴۶، ۲۸۸

فرقان عظیم، ۲۴۰

فصاحت قرآن، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵

فواکه لطیفه حقایق قرآنی، ۳۰۳

ق (سوره)، ۶۵، ۱۸۴

قصص (سوره)، ۸۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۷

قیامه (سوره)، ۲۲۹، ۲۹۴

کاملت قرآن، ۳۷۲

کتاب مقدس تورات و انجیل و قرآن، ۲۲۰، ۲۲۵

کلام القرآن، ۲۹۳

مانده (سوره)، ۷۲، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۳۶

مصحف، ۹۹، ۲۳۰

مصنّف القرآن، ۳۲۹

مطففین (سوره)، ۳۶۱

معانی قرآن، ۲۴۵

معجزات اقتراحیه را ردّ فرموده، ۸۹

معجزه القرآن، ۲۹۳

به معجزه بودن آن اذعان نمودند، ۲۸۲

نصحاى عرب پر معجزه بودن قرآن من حیث

الفصاحه متفق نشدند، ۲۸۴

معجزه بودن قرآن من حیث الفصاحه، ۲۸۳

مفسرین قرآن، ۴۲۵

مکذّبین قرآن، ۲۹۷، ۳۱۱

منافقون (سوره)، ۲۹۱، ۳۰۱

منکرین قرآن، ۲۷۹، ۲۹۴

مؤمن (سوره)، ۲۰۲

نبأ (سوره)، ۱۸۴

نحل (سوره)، ۱۵۸

نساء (سوره)، ۲۹۱، ۳۰۱

یک ثلث قرآن لا اقل در ذکر ورود این یوم عظیم

است، ۱۸۴

یوسف (سوره)، ۲۹۳

یونس (سوره)، ۴۷، ۷۳، ۱۰۹، ۲۳۰، ۳۴۱

قرآن محمد، ۲۸۳

قرائن

لزوم قرائن، ۲۴۳

قرائین (مذهب)، ۱۲۳، ۱۲۵

قرای

مقصود از قرای مبارکه، ۲۴۴

قریان (میرزا)، ۱۲۱

قرطاجنه (مدینه)، ۱۲۸

قرن دوازدهم، ۳۵۰

قرود، ۲۷۱

قرون کثیره، ۲۴۶

قرون وسطی، ۲۸۱

قری

نحنُ القرى الطاهرة، ۲۴۴

قریش (قبیله)، ۴۹، ۵۲، ۸۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۰۶

۳۹۳، ۳۸۶

رؤسای قریش، ۲۸۱

کفار قریش، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۲۸، ۲۹۸

قرینه مقالیه و یا حالیه، ۲۱۸، ۲۳۶

قسس، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۴۶

قسطلانی (علامه)، ۳۳۳

قسطنطین فرزند لیون رابع، ۱۳۳

قسطنطین فرعوناطوس، ۱۳۲

قسطنطین کبیر، ۶۸، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

۱۳۲

قسطنطینیّه (مدینه)، ۱۳۰، ۱۳۳

اسقف آن، ۱۳۱

اسلامبول، ۱۲۷

یزنطیوم (اسلامبول)، ۱۲۷

قسطنطینیّه فی الجزائر، ۳۸۲

قصر لاتیران، ۱۳۴، ۱۳۵

قصص (سوره)، نک. قرآن

قصیده برده مشهوره، ۲۷۶

قصیده همزیه، ۲۷۶

قطیف، ۱۵۱

قفقاز (بلاد)، ۳۶، ۵۶، ۱۶۱، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۰

۳۹۹، ۳۹۵

اعاجم قفقازیّه، ۲۶۱

فقهای قفقاز، ۳۳۴

قلاند العقیان (کتاب)، ۲۷۴

قلم ابهی، نک. بهاء الله (حضرت)

قلم اعلی، نک. بهاء الله (حضرت)

قلم قدم و یا قلم عزّ جمال قدم. نک. بها. الله

(حضرت)

قلوب، ۲۶۴

قمر، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۰۵، ۷۲،

۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۶۸. هنک

ماه

الفاظ شمس و قمر، ۲۲۲

اَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ اَيْنَ الْاَقْتَارُ الْمُنِيرَةُ، ۲۴۵

نظلم الشمس و القمر، ۲۳۵، ۲۴۹

دور قمر، ۳۳۸

شمس و قمر به ظاهر بی نور گردد، ۲۳۴

شمس و قمر تاریک گردند، ۲۲۲

شمس و قمر ظاهری، ۲۷۳

شمس و قمر و نجوم در مقامی قائم به امر الله

و اولیای او در ظهور دیانت جدید و در

مقامی دیگر ارکان و احکام و علما و فقهای

دیانت سابقه، ۲۳۵

ظلمت شمس و قمر، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۵۲

معجزه شق قمر، ۸۵

مقصود از قمرین، ۲۷۵

مقصود حق جلّ جلاله از ذکر شمس و قمر، ۲۴۱

نمی تواند بر شمس و قمر ظاهری حمل نماید،

۲۳۹

وَ يَكُونُ نَوْرُ الْقَمَرِ كَنَوْرِ الشَّمْسِ، ۲۳۹

قمر ولایت، ۲۳۹، ۲۷۵، ۳۵۰

قنادی (شغل)، ۳۶

قنستانس (مدینه)، ۱۳۵

قواعد علمیه، ۲۴۴

قواعد بیانیه، ۳۰۶

قواعد خشنه قدیمه، ۳۰۶

قواعد علوم ظاهریه، ۲۳۶

قواعد قدیمه، ۳۰۸

قواعد لطیفه جدیده، ۳۰۶

قواعد مرعیه، ۲۷۷

قواعد مرعیه عند العلماء الاخیار، ۲۴۵

قواعد نحویه، ۳۰۲

قوانین مدنیّه، ۳۸۲

قوانین معیویه، ۳۷۶

قوس، ۲۹۰

قوس صعودی، ۳۵۰

قوقاس

جبال قوقاس، ۱۳۲

قوقاس (امم)، ۳۷۹

قهبستان، ۱۴۹

قیاس منطقی، ۲۸۱

قیامت، ۳۹، ۵۳، ۵۵، ۷۹، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۷۸،

۲۰۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۵، ۳۳۶، ۴۰۵

ورود قیامت، ۲۶۰

قیامه (سوره). نک. قرآن

قیروان، ۱۴۳

قیصر

عقاب اعلام قیصریه، ۳۶۶

قیوم (حضرت)، ۲۲۹

—ک—

کابل (بلاد)، ۱۹۰، ۱۹۱

کاتولیک (مذهب)، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱،

۱۳۶، ۱۳۴

کاشان (مدینه)، ۲۲۲

اهالی کاشان، ۲۲۲

کاشفی (مولانا)، ۲۸۲

کاظم رشتی (سید)، ۱۹۲، ۱۹۹، ۳۰۳، ۳۲۶،

۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۷

بشارات حضرت شیخ اکبر و سید اجل، ۳۵۲

کاظمین (مدینه)، ۹۱، ۹۳

کافی (کتاب)، ۵۷، ۱۰۳، ۱۹۳

کامران میرزا (شاهزاده)، ۹۳

کامل ابن الانیر، ۱۳۹، ۳۳۷

کاهن، کهنه، ۱۳۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۹،

۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۸۰

آنها اولاً بر انبیاء و ثانیاً بر رؤسای روحانیّه

اطلاق می کردند، ۳۴۴

اخبار کهنه مصر، ۳۸۴

کهان، ۳۴۳، ۳۴۴

کهنوت، ۳۴۴

کهنوت منصب ریاست دینیّه است، ۳۴۲

لفظ کاهن که معرب کوهن عبری است مساوق

است با لفظ امام در عربی، ۳۴۲

لقب عمومی ائمه و رؤسای روحانیّه آن زمان

است، ۳۴۴

کیک، ۳۵۶

کتاب

آیات کتاب، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۸۲، ۲۱۱، ۲۲۱،

۲۲۴، ۲۶۶، ۲۸۵، ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۲۹

آنها اعظم حجج و براهین مقرر داشته، ۴۷

آنها حجّت بالغه مقرر داشت، ۷۶

- اجل كتاب، ۳۵۰
 ام الكتاب، ۳۱۸، ۲۵۷
 اهل كتاب، ۲۵۵، ۸۱
 شبهات آنها، ۳۰۳
 تأویل كتاب، ۲۸۱، ۲۲۹
 كتاب تنوینی، ۲۸۷
 كتاب تكوینی، ۲۸۷
 كتاب جدید، ۳۷۶
 كتاب دار الخلافه، ۲۸۱
 كتاب رحمت و موعظه است، ۴۶
 كتب خانه عامه خدیویه، ۲۵۴
 كتب سلف، ۲۲۸
 كتب سماویه، نک . سما
 كتب عهد عتیق و عهد جدید، ۲۰۱
 كتب عهد قدیم، ۲۹۸
 كتب مقدسه، ۲۳۶، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۰۱، ۶۷، ۶۵، ۲۴۶، ۲۴۳، ۳۰۲، ۲۹۷، ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۱، ۳۱۰، ۴۲۸، ۴۰۹، ۴۰۵، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۲۸، ۳۱۰
 آیات مخترمه كتب مقدسه، ۲۵۸
 کرامیه (فرقه)، ۱۵۰
 کریملا (مدینه)، ۱۷۱، ۱۵۱، ۹۱
 شهیدان کریملا، ۳۸۴
 کرمان، ۱۴۹
 کرمة، ۲۷۰
 کرمل
 جبل مقدس کرمل، ۲۲۷، ۶۵
 کریکوریوس بن آنکس، ۱۲۸
 کریم خان، ۳۶۷، ۳۵۳، ۲۳۸
 الکشف عن مناهج الادله فی عقائد الملة (كتاب)، ۷۹
 کعبه، ۲۱۰، ۱۷۶
 کفار، ۲۸۹، ۴۶
 کلام
 فصاحت کلام، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۶۸، ۲۶۱، ۴۰۶
 فصاحت کلام فارسی و عربی، ۲۷۸
 كتب کلامیه، ۲۸۰
 کلام فارغ، ۴۱۸، ۲۹۴، ۲۷۹
 کلدان (بلاد)، ۱۳۱
 غلبه کلدانیان بر فراعنه، ۲۴۱
 کلدانیه (مذهب)، ۱۳۶
 کلمات
 تعریف کلمات، ۲۵۷، ۲۲۹
 کلمه خبیثه، ۲۷۱، ۲۱۸، ۲۱۶، ۷۰، ۶۹
 کلمه طیبه، ۲۷۱، ۲۱۸، ۲۱۷، ۷۰، ۶۹
 کلمه علیا، ۲۶۳
 کلیم (حضرت)، نک . موسی (حضرت)
 کلینی (شیخ)، ۱۰۳
 کمال الدین دمیری (شیخ)، ۲۷۱
 کمیت بن زید، ۲۷۴
 کنانه (قبیله)، ۳۰۶
 کنز التفسیر (كتاب)، ۲۵۲
 کنز الجلیل (كتاب)، ۲۵۲
 کنفوسیوس، ۱۶۲، ۷۲
 کنیسه ماری بطرس، ۱۳۲
 کنیسه ایاصوفیا، ۱۳۲
 کنیسه شرقیه، ۱۲۸
 کنیسه غربیه، ۱۲۸
 کواکب، کواکب، ۳۲۷، ۲۷۵، ۲۶۰، ۲۰۵، ۷۲، ۳۴۱، ۳۳۳
 أنا الأصل و ذریة داود کواکب الصبح المنیر، ۲۴۳
 سقوط کواکب، ۲۵۲، ۲۲۵، ۲۲۴
 علی رأسها إکلیل من إثنی عشر کواکب، ۲۴۳
 کواکب الخمسة، ۳۳۵
 الکواکب تتساقط من السماء، ۲۴۹، ۲۳۵
 کواکب سبعه، ۳۳۸
 کواکب غیر متناهیة العدد که کوچک تر آن از
 ارض به چندین مرتبه اکبر است بر روی ارض
 پراکنده و منتشر گردد، ۲۳۴
 کواکب الصبح، ۲۲۳
 کودک با افعی بازی کند، ۶۶
 کور، ۴۲۹
 کور و مطعموس، ۲۲۱
 کورش (ملک عظیم ایران)، ۷۲
 کوفه (مدینه)، ۱۵۳، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۸، ۱۱۰، ۱۹۲
 اهل کوفه، ۶۱
 مسجد کوفه، ۱۹۲
 کوک تپه، ۳۶۶
 کوکب، نک . کواکب
 کولسیان، ۴۲۰
 کوه جزیریم، ۱۲۵
 کهنات، نک . کاهن
 کهنوت، نک . کاهن
 کهنه، نک . کاهن
 کیخسرو، ۲۰۶
 کیسانیه (مذهب)، ۴۱۰، ۱۶۷، ۱۶۵

—گ—

گرجستان، ۱۲۸

گرگ با بره سکونت ورزد، ۶۶

گرگ و بره در یک موضع چرا نمایند، ۲۲۲

گلدستون رئیس وزارت انگلستان، ۳۸۱

گوش شنوا، ۳۶۹

—ل—

لاون (حبر اعظم)، ۱۳۱

لسان، نک. السنه

لغات، ۲۳۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۴۰۷، ۴۰۸

هنک. السنه

تغییر لغات، ۲۲۸

لغت

اختلال مبانی لغت، ۳۰۷

علم لغت، ۲۹۷

علمای لغت، ۳۰۴، ۹۹

فلسفه لغوی، ۳۴۴

قواعد لغوی، ۲۳۶، ۲۴۸، ۳۰۹

قوانین لغت، ۲۷۹

قیاس لغوی، ۴۰۶

کتب لغوی، ۹۹

معرفت لغت، ۴۲۹

لغت ایرانیان، ۳۰۵

لغت دارجه، ۳۰۷، ۳۰۸

لغت سامیه که لغات عبرانی، سریانی و عربیه و

کلدانی از آن اشتقاق یافته است، ۳۴۴

لغت قدیمه، ۳۰۷

لندرا، ۳۰۵

لوازون یاسنت (قس الفاضل)، ۳۸۲

لوتیروس مشهور سکسونی، ۱۳۵

لوح حضرت شاهنشاه، نک. سلطان (لوح، کتاب)

لوقا (نبی)، ۲۵۲، ۳۴۳

لیله الهیر، ۱۴۲

لیون (مدینه)، ۱۳۵

لیون ایصوری، ۱۳۲

لیون رابع، ۱۳۳

لیونس (مدینه)، ۱۳۵

—م—

مانده (سوره)، نک. قرآن

مادیین، ۲۳۴

مارسیانس، ۱۳۱

مارونی، ۱۳۶

مازندران، ۹۳، ۱۰۴، ۱۴۸

مالکی (مذهب)، ۱۵۱

مانکجی (جناب)، ۲۶۴

مانویه (شریعت مجعوله)، ۷۵

مانی نقاش، ۴۳۲

ماه، ۶۰، ۲۷۵، هنک. قمر

نور ماه مثل نور آفتاب خواهد شد، ۲۳۹

ماه نور خود را ساطع نخواهد ساخت، ۲۴۱

مبشر، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۸۳

متأخرین، ۲۸۰

اعتقاد متأخرین، ۲۸۵

مترجمان، ۲۴۷، ۲۵۱

متقدمین، ۲۸۶

متقی

دعای غیر متقی، ۳۹۹

مثنوی (کتاب)، ۱۵۶، ۳۳۳، ۳۳۷

مجازات، ۲۸۱

مجاز و استعاره، ۲۳۶

مجازات و مکافات، ۳۸۰

مجالس عدلیه (بیوت عدل)، ۴۳

مجالس مناظرت، ۹۳

مجاهد فی سبیل الله، ۲۱۴

مجلسی (علامه)، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹

۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۱

۲۰۹، ۲۳۱، ۳۹۲

مجمع افسس، ۱۳۰

مجمع البحرین (کتاب)، ۲۸۳

مجمع تردنتینی، ۱۳۵

مجمع خلکیدون، ۱۳۱

مجمع قسطنطینی، ۱۳۰

مجمع نیاوی، ۱۲۹

مجنون، ۳۱۱، ۳۵۴

مجوس (امت، طائفه، ملت)، ۹۷، ۱۸۲، ۱۸۸

۲۰۰، ۲۰۸، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۹۱

۴۲۱

منجمین مجوس، ۳۴۰

مجوس منجم، ۳۳۹

مجوسی چند، ۳۳۱

محسنات حسیه، ۲۸۴

محمد (حضرت)، نک. محمد خاتم الانبیا

- محمد (ملاً) قاضی سابق عشق آباد، ۳۹۶
 محمد ابراهیم بیک یوزباشی شاهی، ۲۰
 محمد ابو الحلق (الحاج)، ۳۱۷
 محمد احمد بن عبد الله سودانی، ۱۵۴
 محمد افندی مسعود، ۳۸۲
 محمد بدر الدین الغزلی (شیخ فاضل)، ۳۰۲
 محمد بن احمد بن رشد الاندلسی (علّامه)، ۷۸
 محمد بن اسمعیل، ۱۴۸
 محمد بن الحسن العسکری (امام، حضرت)، ۱۱۸، ۲۰۷
 محمد بن الحنفیه، ۱۴۷، ۱۴۴
 محمد بن عبد الوهاب، ۱۵۰
 محمد بن علی الباقر (امام)، ۱۴۸، ۵۹
 محمد بن محمد رضا الجرفادقانی، نک. ابو الفضل
 محمد بن یعقوب کلینی، ۵۷
 محمد تقی از تجار اصفهان، ۴۳۲
 محمد پسر عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، ۱۴۶
 محمد خاتم الانبیاء، ۱۹، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۰، هنک. رسول
 آدم تا خاتم، ۲۴۶
 اسم محمد، ۳۵۱
 اسمی در ارض و آن محمد است، ۳۵۰
 اسمی در سماء و آن احمد است، ۳۵۰
 امر خاتم پیغمبران، ۴۲۱
 در مدت بیست و سه سال سی جزء قرآن متفرقاً و نجومیاً بر حضرتش نازل گشت، ۴۹
 طلوع نجم خاتم پیغمبران، ۳۴۵
 ظهور محمد، ۴۲۱
 ظهور یسوع و محمد، ۲۲۲
 مقصود آن حضرت از این کلمه خاتم النبیین، ۲۰۱
 میلاد حضرت خاتم الانبیاء، ۳۳۸
 محمد خان شیبانی اوزبیک، ۳۶۳، ۳۶۲
 محمد رضای محمد آبادی یزدی (میرزا)، ۹۳، ۹۴
 محمد مشعشع (سید)، ۱۵۳
 محمد المصری (شیخ، قاضی)، ۱۸۷
 محمد مهدی کلباسی، ۹۸، ۱۰۰
 محمود افندی اسعد، ۳۸۲
 محیط المحيط (کتاب)، ۹۹، ۲۸۳، ۳۴۱
 صاحب محیط المحيط، نک. یستانی (علّامه)
 مخابرات، ۳۷۷
 مختار بن ابی عبیده ثقفی، ۱۴۴
 مدارس متعدده انجیلیه امریکانیه و انگلیزیه و مدارس یسوعیه فرسواویه و طلیانیه، ۲۵۴
 مدرسه دلفت بهولنده، ۳۸۲
 مدرسه الف بیک گورکان، ۳۱۱
 مدرسه انجیلیه در بلاد سوریه، ۳۱۶
 مدّعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادّعای مستقل نماید و مدّعی نزول وحی سماوی گردد، ۱۶۷
 مدنیت، نک. تمدن
 مدینه، ۵۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۱، ۳۴۶
 اهل مدینه، ۱۳۶
 یثرب، ۴۰، ۲۱۴
 یهود مدینه، ۳۷۰
 مدینه المعاجز (کتاب)، ۶۳
 مذهب
 این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیّه، ۴۱۰
 دیانت نصرانیّه و تفرّق آن به مذاهب، ۱۲۶
 ظهور اختلافات علمیّه به اسم شیع و مذاهب فرعیّه در اسلام، ۱۴۷
 فرق فیما بین ادیان و مذاهب، ۴۱۰
 کیفیت حدوث مذاهب در دین اسلام، ۱۳۶
 مذاهب اسلامیّه من حیث الاصول و الفروع و الطرق، ۱۵۵
 مذاهب سیاسیّه، ۱۱۹
 مذاهب عبارت است از طرق و شوارعی که به سبب اغراض سیاسیّه و یا اختلافات علمیّه از ادیان منشعب شود و...، ۱۲۳
 معنی دین و مذهب و کیفیت انتشار مذاهب، ۱۲۳
 مراجه، ۳۰۹
 مرایا، ۲۴۱
 مرتضی الانصاری (شیخ)، ۹۱
 مردان خدا، ۴۰، ۲۲۳

مردخای، ۲۲۲	مسیح را به عبرانی مشیح و به سریانی مشیحا و
مرده زنده کردن، ۴۵	به یونانی کریستس گویند، ۳۴۴
مرسلین، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۷۶، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۶۲	مسیحی، هنک، نصرانی
۲۱۶، ۲۱۳، ۲۰۹، ۲۰۵، ۱۹۷، ۱۷۰، ۲۲۳	مسیحی (دیانت)، ۶۹، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۴۱۷، ۳۲۳
۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۸۶، ۲۷۲، ۲۳۶، ۲۲۳	نفس مسیحی، ۳۷
۳۹۷، ۳۹۵، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۶۹، ۳۵۴، ۳۰۸	مسیله کذاب، ۶۹، ۷۵، ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۱۸
۴۱۸، ۴۱۰، ۳۹۹	مشائیین، ۳۴۵، ۴۱۳
مرسیه (مسیح)، ۳۸۲	مشارق، ۲۷۳
مرکز عهد و میثاق، نک. عبد البهاء عباس (حضرت)	ربّ المَشارِق و المَغارِب، ۲۶۸
مرو (مدینه)، ۱۴۵، ۳۶۲، ۳۶۳	مشارق الانوار (کتاب)، ۱۷۷، ۱۹۵
مروان ابن حکم، ۱۴۰، ۱۴۴	مشاهد مشرقه، ۲۳۳
مروان بن محمد الملقب بالحمار آخرین خلفای امویّه، ۱۴۵	مشتی، ۳۳۵
مروج الذهب و معادن الجواهر (کتاب تاریخ)، ۲۷۴، ۲۷۵	مشتهی کُلّ الأمم، ۲۲۷
مربخ، ۳۳۵	مشرق و مغرب، ۲۷۳
مریم (حضرت)، ۷۳، ۱۳۰، ۳۲۹	مشهد مقدّس، ۳۹۶
مزدکیّه (شریعت مجعوله)، ۷۵	مشیت واحد (مذهب)، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
مس، ۲۳۷	مصالحه، ۳۰۹
مستنصر بالله اسماعیلی، ۱۴۹	مصباح، ۲۶۹
مسجد میر چغماق، ۱۵۹	مصر، ۲۰، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۴۶، ۴۰۸
مسعودی، ۲۷۴، ۲۷۵	اهرام مصر، ۳۳۵
کتاب مسعودی، ۱۵۷	روایتین مصر، ۲۲۵، ۳۴۵
مسقط، ۱۵۰	غلبه بابلیان بر مصر، ۲۴۱
مسکرات، ۳۰۹	فلاسفه مصر، ۳۴۵
مسلمین، نک. اسلام	کهنه مصر، ۳۳۱
مسلی، ۲۵۰	ملوک مصر، ۱۲۴
مسیح (حضرت)، ۶۶، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۵۶، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۵، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸	مصریان، ۳۷۹
امّ المسیح، ۱۳۰	مصعب بن زبیر، ۱۴۴
رجعت حضرت مسیح، ۲۵۵	مضر (قبیله)، ۳۰۶
شیلو (حضرت مسیح)، ۱۱۲	مطبعة امیری، ۲۷۵
ظهور مسیح، ۲۷۰	مطر ارضیک، ۲۳۷
علامات ظهور او، ۶۶	مطففین (سوره)، نک. قرآن
قول مسیح، ۲۵۹	مظهریت
کلام المسیح، ۲۵۲	ادعای مظهریت، ۲۹۵
لفظ مسیح، ۲۵۹	مظهریت نامّه، ۲۶۶
المظهر الاعظمی الانوری الاریحی الفارقلیط کما انذر المسیح، ۲۳۰	مظهریت کبری، ۲۶۲
	معارضت، ۲۹۷
	معاندت رؤسای دینیّه، ۹۵
	معانی ظاهره، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳
	معاویه (پسر یزید)، ۱۴۴
	معاویه (خلیفه)، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۴۶

- معتزله (فرقه)، ۱۵۰
معتضد بالله العباسی، ۲۷۱
معتمد الدوله حکمران اصفهان، ۹۸
معجزات، نک. اعجاز، معجزات، معجزه
معجزه، نک. اعجاز، معجزات، معجزه
معزّ لدین الله الاسعیلی، ۱۴۹
معزّی، ۲۵۰
مغارب، ۲۷۳
مغرب، ۲۷۳
ربّ المشارق و المغرب، ۲۶۸
مفسران، مفسرون، ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۷، ۲۹۳
تأول المفسرين، ۲۹۳
مفسرين سلف، ۲۵۵
مفضل بن عمر (راوی)، ۱۰۵، ۵۲، ۲۰۹
مقاله فی الاسلام (کتاب)، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۲
۳۲۹، ۳۲۶
مقاله النملة (کتاب)، ۱۵۷
مقامات و رسائل (رساله، کتاب)، ۲۷۷
المقتطف (مجله علمیه)، ۲۸۳
مقر اقدس اسمی، ۳۱۷
مکابر، ۲۹۷
مکتب، ۳۱۰
مکه (مدینه)، ۶۰، ۶۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸
۱۵۱، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۹۸
اهل مکه، ۱۳۶
بیت مکه، ۳۳۵
شرفای مکه، ۱۴۸
کفار مکه، ۱۳۶، ۲۸۸، ۲۹۸
ملانکه، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۱۱
ملانکه سموات، ۳۲۷
ملاکی (نبی)، ۲۳۷
ملت اسلام، نک. اسلام
ملت بیضا، نک. اسلام
ملت، ملل، ۳۶
اتحاد ملل و قبائل، ۲۳۳
انقراض ملل، ۲۲۸
اوهام ملل، ۳۷
رؤسای ملل، ۴۱
شبهات سائر ملل، ۲۰۴، ۲۶۱
علمای ملل، ۷۱، ۲۲۹
ملل عتیقه، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۲
۳۹۲، ۴۰۹
شبهات ملل عتیقه، ۳۹۹
- ملتسمین، ۱۵۴
ملطیرون فرساوی، ۷۲
ملکانی، ۱۳۶
ملل، نک. ملت
ملل و نحل (کتاب)، ۱۵۷
ملوک، ۲۳۶، ۲۶۴، ۲۷۴، ۳۳۴، ۳۷۵
احترام ملوک و امرا، ۴۲
اطاعت ملوک و امرا، ۳۸۱
ملوک الجبال، ۱۴۹
ملوک عادل، ۳۷۹
مملکت
اتباع قوانین آن، ۴۲
من ینظره الله، نک. الله
منادی ندا، ۶۵
مناسک، ۲۲۸
مناظر (حضرت، جناب)، ۳۹، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۴۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰
آداب مناظرین، ۳۸۵
مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت مناظرین، ۳۹۰
مناظر بهائی، ۲۹۵، ۴۱۷
مناظر جناب شیخ، ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۲۳
مناظر شیخ الاسلام، ۳۳۲، ۳۳۸
مناظر مغرور، ۲۹۶، ۳۰۴
مناظرت، ۱۹، ۳۸، ۹۵، ۹۸، ۳۱۲
مناظرت علمیه، ۹۳، ۴۰۸
مناظره دینیّه، ۳۷۹
منافق، ۳۵۶، ۴۳۰
منافقون (سوره)، نک. قرآن
منبر
اهل منبر، ۲۰
منبر مبارک، ۲۷۱
منجمان خیر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده اند، ۳۲۶
منجمان، منجم، منجمین، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶
منجمین از ظهور نجم در آسمان اخبار دادند، ۳۳۱
منجمین زمان حضرت رسول، ۳۳۳

منصور یوس اسقف قرطاجنه، ۱۲۸

منصور بن حازم (راوی)، ۱۰۷

منصور عباسی، ۱۴۶، ۱۴۷

منفیس (جریده)، ۳۸۲

منکر، ۳۱۰

منوچهر خان، ۳۳۸

مواب، ۱۲۴

موازین ادراکات، ۴۱۶

موازین اربعه، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۱۹

۴۲۳، ۴۲۵

مواقف عضدی (کتاب)، ۱۵۷

موالید مشایخ، ۱۵۹

مراویل (از اقسام شعر)، ۳۰۷

المواهب اللدنیّه (کتاب)، ۳۳۳

مواهب علیّه (کتاب)، ۲۸۲

موتنه (واقعہ)، ۱۳۷

موسی (حضرت)، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۷، ۹۰، ۹۹

۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۵۵

۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۰

۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۲

۲۷۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۸

۳۴۲، ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۲۱

۴۲۳

حقیّت رسالت حضرت موسی، ۲۵۵

زمان موسی، ۲۵۱

شریعت موسوی، ۱۱۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۶۹

۳۷۳

احکام آن، ۲۴۲

شهر بنی موسی، ۱۱۲، ۱۱۳

ظهور حضرت موسی، ۲۸۴

عصای موسی، ۲۸۸، ۳۷

قصه موسی و خضر، ۳۲۸

کلیم، ۴۰، ۴۹، ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۵۱، ۳۲۶

۳۲۷

لسان موسی و اشعیاء و سائر انبیاء، ۲۵۹

معجزات موسی، ۲۹۸

میلاد حضرت موسی، ۳۳۱، ۳۳۷

موسی بن جعفر (امام)، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۳

موعود

بشارت ورود حضرت موعود، ۲۳۷

ظهور موعود، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۹۴، ۱۸۳، ۱۸۴

۱۸۵، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۸

۳۶۸

میعاد آن، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۱۹۲، ۲۱۳، ۳۲۸

یوم آن، ۲۲۲

مقام موعود، ۱۸۵، ۱۸۹

ورود موعود، ۲۲۸

ورود یوم موعود، ۲۳۲

موعود عظیم، ۳۲۸

مولک، ۱۲۴

مولوی (فاضل)، ۳۱۳، ۳۱۴

مولی الوری (حضرت)، نک. عبد البهاء عباس

(حضرت)

مؤلفه قلوبهم، ۱۳۷، ۱۴۰

مؤمن (سوره)، نک. قرآن

المؤید (جریده)، ۳۸۲

مه

روز ابر و مه و غبار است، ۲۲۷

مهاجرت الی الله، ۲۱۴

مهاجرین، ۳۶۳

مهنویّت، ۱۱۹

مهنویّت نوعیه، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶

مهدی، ۴۳، ۵۰، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳

۶۵، ۶۹، ۸۵، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۷

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۵

ظهور مهدی، ۳۹، ۴۳، ۱۸۱، ۴۰۲

عدم موافقت احکام مهدی با احکام علمای

اسلام، ۱۹۶

مهدی موعود، ۶۳، ۸۷، ۱۵۷، ۱۹۵، ۱۹۶

اوصاف اصحاب او، ۱۰۸

وزرای مهدی، ۶۲

مهدی الازهری (شیخ)، ۳۱۳

میخای (نبی)، ۲۴۱

میزان

چهار میزان، ۴۱۲

میزان الحق (کتاب)، ۷۱، ۳۲۹

میزان تمیز صدق از کذب، ۲۸۰

میزان حسن و عقل و نقل و الهام، ۴۱۶

میزان نقل، ۴۱۳، ۴۲۴

میسیا (ممالک)، ۱۲۸

میکانیل، ۱۹۰

—ن—

نابلوس، ۱۲۵

ناداب، ۳۴۲

ناصرالدین شاه، ۳۲۲

ناصری یازجی (شیخ)، ۲۸۳

ناقضین، ۲۴۰، ۲۴۱

نقشبندیہ (طریقہ)، ۱۵۲

نقلیات، ۳۷۷

نقولا غبرنیل رئیس مکتبہ انجیلیہ، ۲۵۲

نرود، ۳۸۶، ۳۳۷، ۳۳۱

نملہ و سلیمان، ۳۲۸

نواصب، ۱۴۷

نویہ (بلاد)، ۱۳۱

نوح (حضرت)، ۷۲، ۷۳، ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۰

۳۸۷، ۳۲۸

طوفان نوح، ۷۲، ۳۷

نورین نیرین، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۷، ۳۴۸

۳۵۲

نورین نیرین الحسن و الحسین، ۴۳۲

نومیدیہ (مدینہ)، ۱۲۸

نہج البلاغہ (کتاب)، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۸۶، ۲۷۵

۳۷۱، ۳۳۶، ۲۹۹

نہر دانوب، ۱۳۱

نہروان (غزوہ، واقعہ)، ۱۲۱، ۱۴۲

نیابت، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۲

ظہور نیابت، ۱۸۳، ۱۹۰، ۳۷۲

مقام نیابت، ۱۹

نیر اعظم

طلوع دو نیر اعظم، ۳۹

نیر میثاق، نک، عبد البہاء عباس (حضرت)

نیرون قیصر ظالم، ۶۸، ۱۲۷

نیریز (مدینہ)

واقعہ نیریز، ۱۰۴

نیقیہ (مدینہ)، ۱۲۹، ۱۳۳

نیل، ۲۴۲

تفیض و تنزیب کتیل مصر، ۲۴۲

وہابیہ (مذہب)، ۷۳، ۱۵۰

وید (کتاب)، ۷۲

ہابیل، ۳۷۰

حکایت قربانی ہابیل فرزند حضرت آدم، ۸۴

ہادی، ۵۱

ہارون (حضرت)، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۳

أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونُ مِنْ مُوسَى، ۳۴۳

دختران ہارون، ۳۴۳

ذریۃ حضرت ہارون، ۳۴۳

سلالۃ ہارون، ۳۴۳

ہاشم

بنی ہاشم، ۵۱، ۵۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۴

ہاشمیہ (خلالت)، ۵۲، ۱۴۵، ۱۴۷

ہاشم البحرینی (السید)، ۶۳

ہاشم بن مرحوم فاضل نراقی (حاجی ملا)، ۱۶۷

ہاشم شامی، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۲۹

۳۵۷، ۳۳۰

ہامان، ۳۲۹، ۳۳۰

ہبوط و نزول، ۳۶۸

ہبہ، ۳۰۹

ہجرت، ۲۸۹

ہجرت الی اللہ، ۲۱۴، ۲۱۵

الہدایہ (مجلہ)، ۳۱۳

ہرات، ۳۶۲، ۳۶۳

ہزار سال (یک روز خداوند)، ۳۸، ۴۳، ۵۳، ۵۴

۵۵

الف سنۃ (یک روز خداوند)، ۵۳

ہشت حرف، نک، حرف

ہفت وادی (کتاب)، ۳۵۷

ہلاکو خان، ۱۴۹

الہلال (مجلہ)، ۲۸۳

ہمام بن الغالب المعروف بالفردق، ۲۷۵

قصائد فردق، ۲۷۵

حمجیت، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۳۶۳، ۳۸۰، ۳۸۲

ہملایا

جبال ہملایا، ۱۸۶

ہند، ہندوستان، ۷۳، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۹۰، ۱۹۱

۲۰۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۸

اہل ہند، ۱۶۰

دین اہالی اصلیت ہندوستان، ۷۲

علمای ہند و فلاسفۃ برہمیت، ۲۲۵

مسلمین ہند، ۳۰۹

وثن، نک، اوثان

وجود اقدس، ۳۲۱

وحی، ۲۵۸

دلالت وحی دلالت مستقلہ و مرتبطہ است با

ادعای نبوت، ۸۰

نزول وحی، ۲۲۹

وحی آسمانی، ۱۶۷

وصایت، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۱۲

مقام وصایت و تابعیت، ۴۰۲

وعدۃ غلبہ و تسلط تام، ۹۷

وقت النہایۃ، ۲۲۱، ۲۳۲

ولید بن یزید بن عبد الملک، ۱۴۵

- هنگاریا، ۱۳۴
هند (امت، طائفه، ملت)، ۷۴، ۹۷، ۱۵۵، ۱۵۸،
۱۶۱، ۲۰۵، ۲۴۵، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۵۹
اوتاران هند، ۱۶۰
هند (دین، شریعت)، ۷۴، ۱۵۹
هروی مکتب طراوت و صفا یافت، ۳۱۷
هوجاء
لیلة هبت الهوجاء، ۲۳۰
هود (حضرت)، ۳۲۸، ۳۳۹
هینت
علم هینت، ۳۴۵
هینت و فلکیات، ۳۷۷
الهیاکل (کتاب)
صاحب الهیاکل (شیخ الاشرافیین)، ۲۳۰
هیاکل قدسیه، ۴۰۶
هیروودس (سلطان، ملک)، ۶۴، ۳۳۹، ۳۴۳
هیروودوط، ۳۲۸، ۳۴۴
هیکل القدس، ۲۵۳
هیکل القدم، ۲۶۴
- ی—
- یاجوج و ماجوج
فتح سد...، ۵۳
یائسه، ۳۴۳
یاربعام بن نباط، ۱۲۴
یافا (مدینه)، ۲۲۷
یاقیم (در انجیل پدر مریم)، ۳۲۹
یثرب. نک. مدینه
یحیی (حضرت)، ۳۹، ۲۰۶، ۲۳۸، ۲۷۳، ۳۳۱،
۳۴۳، ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۶۹
همان ایلیا است، ۳۶۹
یحیی بن سالم (راوی)، ۵۸
یحیی بیگ (جناب)، ۳۹۶
ید بیضا، ۳۷، ۲۸۸
یرمیا (نبی)، ۲۰۱
رؤیای یرمیا، ۲۰۱
کتاب اشعیا و یرمیا، ۲۵۹
یزد (مدینه)، ۱۰۴، ۱۵۹
یزید (خلیفه)، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۰،
۱۷۱، ۱۷۳، ۳۸۴
یزید بن هبیره، ۱۴۵
یسای (پدر حضرت داود)، ۲۷۰
جزع یسای، ۲۷۰
- مقصود از لفظ جزع یسای در این مقام ارض
داود است، ۲۷۰
یسوع. نک. عیسی (حضرت)
یشوع. نک. عیسی (حضرت)
یعرב بن قحطان، ۳۰۶
یعقوب، ۲۴۲
أقسم الرب بفخر یعقوب، ۲۴۲
یعقوب ابن زیدی، ۱۲۶
یعقوب افندی صروف، ۲۸۳
یعقوب بار، ۱۲۶
یعقوب بن بطرس اللبنانی من بنی غانم، ۳۲۱
یعقوب برادعی، ۱۳۱
یعقوب مردوک امیرکانی، ۱۳۰
یعقوبی، یعقوبیه (مذهب)، ۱۳۱، ۱۳۶
یک واحد (نوزده سال)، ۴۱
یپانیه، ۱۴۵
یمن، ۱۴۸، ۱۵۱
یونیل (نبی)، ۲۲۷
الیراقیت و الجواهر (کتاب)، ۵۳، ۶۱، ۱۹۶
یوحنا (نبی)، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۴۳،
۲۵۰، ۲۷۰
یوحنا زیل (العلامة الاسقف)، ۲۵۲
یوحنا لوزنس مؤرخ مشهور، ۱۳۲
یوسف (حضرت)، ۱۲۴
یوسف (سوره). نک. قرآن
یوسیفوس، ۳۲۸
یوسیفوس عبری (تاریخ)، ۱۲۵
یوشع، ۲۱۰
یولیوس فانی (حبر اعظم)، ۱۳۵
یوم
ورود یوم عظیم مهیب، ۲۳۸
یوم آخر، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۴۷
یوم التلاق، ۳۹
یوم الجزاء، ۳۹، ۴۰
یوم الحسرة، ۳۹
یوم ظهور، ۱۹
یوم الملكوت، ۳۹، ۴۱، ۱۶۳، ۴۰۵
یونان، ۲۲۵، ۲۵۹، ۳۳۹، ۳۸۰، ۴۱۱
فلاسفة یونان، ۲۲۵، ۳۴۵
مثنائیین یونان، ۳۴۵
یونان نبی. نک. یونس
یونانی (لغت)، ۱۳۲، ۳۰۵
یونس (سوره). نک. قرآن
یونس (نبی)، ۲۱۶

یهود، ۳۵، ۶۶، ۶۸، ۷۴، ۸۰، ۸۴، ۸۵،

۸۷، ۸۶، ۹۰، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹،

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۴،

۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۸،

۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۴،

۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۰،

۲۶۱، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹،

۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱،

۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۱۵،

۴۲۱. هنک. بنی اسرائیل

اکابر مسلمین و یهود، ۲۲۲

انقراض دوله الیهود، ۲۵۳

ایرادات آنها از انجیل، ۳۱۰

پادشاه یهود، ۱۱۲

تفاسیر یهود، ۲۴۷

تواریخ یهود، ۳۲۸

دیانت یهود، ۷۳، ۷۴، ۱۵۹، ۲۳۷، ۳۷۳،

۴۱۰

کیفیت تفرق آن به مذاهب، ۱۲۳

مذاهب مختلفه آن، ۱۵۵

سلطنت ارض به قوم یهود رسد، ۶۶

علمای یهود، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۸۶،

۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۲۳، ۳۶۸، ۳۶۹،

۳۷۳، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۲۷

کتاب ردیه آنها، ۲۱۷

معتقدات آنها، ۴۰۳

مقدار بُعد تفاسیر یهود از نصاری، ۲۵۴

ملک الیهود، ۳۳۹

یهودا (سیط)، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵

یهودای جلیلی، ۱۶۷، ۲۱۷

یهودی، ۴۰۴

یک نفر یهودی، ۳۴۵

© Bahá'í-Verlag GmbH
65719 Hofheim, Germany
Tel.: +49-6192-22921
Fax: +49-6192-22936
office@bahai-verlag.de
www.bahai-verlag.de
first edition
published in Germany
158 B.E., 2001 A.D.
ISBN: 3-87037-974-4
(431-801)

Mírzá Abu'l-Faḍl Gulpáygání

KITÁBU'L-FARÁ'ID

A commentary on different approaches to the presentation of evidence
and
a refutation of Shaykh 'Abdu'l-Salám's critical observations vis a vis
the followers of the Book of Certitude (Bahá'ís)